

ابو جعفر محمد بن علی بن شمس آئین شریب مازندرانی  
(۴۸۹ - ۵۸۸ هـ.ق)

# مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

جلد ۳

امیر مؤمنان





ابن شهر آشوب سرآمد منقبت‌نگاران جهان تشیع است و کتاب ایشان با عنوان *مناقب آل ابی طالب* شاهکار این عرصه و سزاوار بازشناختن و بی‌نیاز از شناساندن، گواه این حقیقت آن است که در میراث مکتوب شیعه بارها و بارها از آن سخن رفته و بدان استناد شده است، و آوازه آن بر هیچ پژوهشگر و عالم این حوزه پوشیده نیست.

گسترده‌گی مآخذ و تنوع منابع *مناقب*، شاهی بر دانش و وسعت نظر ژرف مؤلف اثر، ابوجعفر ثانی ابن شهر آشوب مازندرانی است و این تنها یکی از ویژگی‌هایی است که این اثر بدان آراسته می‌باشد. آنچه اکنون فراروی دارید برگردان فارسی این اثر گرانسنگ و میراث کهن است که با نام *مناقب خاندان نبوت و امامت* همراه با تحقیق و بازشناخت مآخذ ارائه شده است.

# امامت مناقب خاندان نبوت



کتابخانه ملی  
ابن شهر آشوب ساری و ادبی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

978-600-121-366-7 (set)  
978-600-121-367-0 (vol.1)



9 786001 213670

قیمت دوره ۶ جلدی: ۲۲۰۰۰۰۰ ریال



مناقب  
خاندان  
نبوت و  
امامت

جلد ۳

ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری



انتشارات  
بیت



ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی  
(۴۸۹ - ۵۸۸ ق.)

# مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

جلد سوم

امیر مؤمنان علیه السلام

ترجمه و تحقیق

حسین صابری



کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران - شهر آشوب ساوه



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

تهران ۱۳۹۲



سرشناسه : ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۴۸۹ - ۵۸۸ ق.  
 عنوان قراردادی : مناقب آل ابی طالب، فارسی  
 عنوان و نام پدیدآور: مناقب خاندان نبوت و امامت ابن شهر آشوب مازندرانی  
 ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی: ترجمه و تحقیق: حسین صابری.  
 مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲ -  
 مشخصات ظاهری : ج ۶  
 شابک : دوره: ۷ - ۳۶۸ - ۱۲۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸ جلد سوم: ۰ - ۳۷۰ - ۱۲۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت : ج ۲ و ۳ (جواب اول: ۱۳۹۲) (فیبا)  
 موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- مدایح و مناقب  
 موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- مدایح و مناقب  
 موضوع : آل ابوطالب  
 موضوع : چهارده معصوم -- مدایح و مناقب  
 موضوع : چهارده معصوم -- فضایل  
 شناسه افزوده : صابری، حسین، ۱۳۴۵ - . مترجم  
 شناسه افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی  
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۲۵۸۰۴۱ الف ۳۶ BP  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷ ۹۳  
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۲۷۳۱۳۰

## مناقب خاندان نبوت و امامت (برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب)

جلد سوم: امیر مؤمنان (علیه السلام)

نویسنده: ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

چاپ نخست: ۱۳۹۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: البرز نوین؛ چاپ: عطا؛ صحافی: دلشاد

حق چاپ محفوظ است.



دفتر دبیران المللی علامه ابن شهر آشوب ساوه اوندولی



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افیقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛

صندوق پستی: ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

آدرس اینترنتی: [www.elmifarahangi.ir](http://www.elmifarahangi.ir) [info@elmifarahangi.ir](mailto:info@elmifarahangi.ir)

○ مرکز بخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افیقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلفام، پلاک ۷۲؛

کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳ - ۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

آدرس اینترنتی: [www.ketabgostar.com](http://www.ketabgostar.com) [info@ketabgostar.com](mailto:info@ketabgostar.com)

○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب، روبه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶



تقدیم به

مادر سفرکرده‌ام

که آغاز این دفتر انجام کتاب او شد

و

مادر همسرم

که انجام این کتاب آغاز سفر او بود





## فهرست مطالب

### بخش ۵: منقبت‌های ویژه امیرمؤمنان علیه السلام

فصل ۱: جایگاه علی علیه السلام در هنگام میزان، نامه اعمال، حساب و اموری از این دست ..... ۱۱۲۳

گواه‌هایی قرآنی / ۱۱۲۳ □ گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۱۳۱

فصل ۲: او گذرنامه صراط و قسمت‌کننده بهشت و دوزخ است ..... ۱۱۳۳

گواه‌هایی قرآنی / ۱۱۳۳ □ ولایت علی علیه السلام جواز گذر بر صراط / ۱۱۳۴ □ قسمت‌کننده بهشت و دوزخ /

۱۱۳۷ □ صحیفه نام‌های بهشتیان و دوزخیان / ۱۱۴۳ □ کلیدهای بهشت و دوزخ / ۱۱۴۴ □ حلقه در

بهشت / ۱۱۴۵

فصل ۳: او ساقی و شفیع است ..... ۱۱۴۷

ساقی کوثر / ۱۱۴۷ □ شفیع محشر / ۱۱۵۳ □ شفیعان پنج‌گانه / ۱۱۵۳ □ گواه‌هایی قرآنی / ۱۱۵۴

فصل ۴: خویشاوندی ..... ۱۱۶۱

گواه‌هایی قرآنی / ۱۱۶۱ □ برآمده از دو هاشمی / ۱۱۶۲ □ عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۱۶۲ □ پسر

پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۱۶۲ □ آن‌که پسرانش پسران پیامبرند / ۱۱۶۳ □ ویژگی‌هایی انحصاری / ۱۱۶۳ □ تفاخر /

۱۱۶۵

فصل ۵: پیش از ولادت و چگونگی ولادت ..... ۱۱۶۹

خواستگاری ابوطالب / ۱۱۶۹ □ آن شب / ۱۱۷۰ □ ولادت / ۱۱۷۱ □ میهمان کعبه / ۱۱۷۲ □ پس از

ولادت / ۱۱۷۴ □ نامگذاری / ۱۱۷۵ □ لوح آسمانی / ۱۱۷۵

فصل ۶: طهارت و مرتبت ..... ۱۱۷۹

گواه‌هایی قرآنی / ۱۱۷۹ □ هرگز کافر نبود / ۱۱۸۲ □ هرگز به زشتی دامن نیالود / ۱۱۸۵ □ در دامان پیامبر ﷺ تربیت یافت / ۱۱۸۶

فصل ۷: پیوند نسبی با پیامبر ﷺ ..... ۱۱۹۱

گواهی قرآن / ۱۱۹۱ □ اگر نبود فاطمه علیها السلام را کفو نبود / ۱۱۹۲ □ برتری بر دیگر دامادهای پیامبر ﷺ / ۱۱۹۴ □ مهر فاطمه علیها السلام / ۱۱۹۵

فصل ۸: اخوت ..... ۱۱۹۹

برادری با پیامبر ﷺ از سه جهت / ۱۱۹۹ □ وارث پیامبر ﷺ / ۱۲۰۴

فصل ۹: همسایگی با پیامبر ﷺ ..... ۱۲۱۱

حدیث سد الابواب / ۱۲۱۱ □ پاسخ معترضان / ۱۲۱۴ □ سرای علی علیه السلام / ۱۲۱۵ □ امتیازی ویژه در مسجد / ۱۲۲۰

فصل ۱۰: فرزندان ..... ۱۲۲۳

گواه‌هایی قرآنی / ۱۲۲۳ □ ویژگی‌های نسل او / ۱۲۲۴ □ عالمان و مهترانی از این نسل / ۱۲۲۵

فصل ۱۱: زیارتگاه‌ها ..... ۱۲۳۱

عظمت زیارتگاه‌ها / ۱۲۳۱ □ زیارتگاه‌هایی با نام و یاد علی علیه السلام / ۱۲۳۲ □ زیارتگاه‌های خاندان علی علیه السلام / ۱۲۳۳

فصل ۱۲: ستم‌دیدگی اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۲۳۵

گواهی قرآن / ۱۲۳۵ □ سخن امیرمؤمنان علیه السلام / ۱۲۳۵ □ غرشی که برخاست و فرونشست / ۱۲۴۰ □ دادخواهی زهرا علیها السلام / ۱۲۴۳ □ سخن زهرا علیها السلام با انصار / ۱۲۴۵ □ در رثای پدر / ۱۲۴۹

فصل ۱۳: مصیبت‌های اهل بیت علیهم السلام ..... ۱۲۵۱

گواهی قرآن / ۱۲۵۱ □ پیشگویی‌های پیامبر ﷺ / ۱۲۵۱ □ غصب خمس / ۱۲۵۳ □ ابعادی از آن ستم سخت / ۱۲۵۵

فصل ۱۴: ویژه‌بودن برای پیامبر ﷺ ..... ۱۲۶۷

جان پیامبر ﷺ / ۱۲۶۷ □ گواهی پیامبر ﷺ بر نسبت ویژه با علی علیه السلام / ۱۲۶۸ □ توجه ویژه پیامبر ﷺ

/ ۱۲۷۱ □ بوسه بر دست علی علیه السلام / ۱۲۷۳ □ بوسیدن روی علی علیه السلام / ۱۲۷۳ □ زدودن عرق از روی

علی علیه السلام / ۱۲۷۴ □ خوراندن موز به علی علیه السلام / ۱۲۷۴ □ پرستاری از علی علیه السلام / ۱۲۷۵ □ دلتنگ شدن

برای علی علیه السلام / ۱۲۷۶ □ مردی بهشتی / ۱۲۷۷ □ زنده‌ام بدار تا علی علیه السلام را ببینم / ۱۲۷۷ □ خدایا، مرا

تنها مگذار / ۱۲۷۸ □ رازسپاری پیامبر ﷺ به علی علیه السلام / ۱۲۸۰ □ در کنار پیامبر ﷺ در لحظه جان

سپردن / ۱۲۸۴ □ جان پیامبر ﷺ در کف علی علیه السلام / ۱۲۸۴ □ آن که آخرین دیدار از او بود / ۱۲۸۴ □

تقسیم حنوط بهشتی با علی علیه السلام / ۱۲۸۴ □ سپردن خانواده خویش به علی علیه السلام / ۱۲۸۵ □ ماجرای احد /

۱۲۸۶ □ دعای پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام / ۱۲۸۷ □ کاتب پیامبر ﷺ / ۱۲۸۸ □ ساعتی ویژه برای دیدار

۱۲۸۸ / اجازه استفاده از نام و کنیه / ۱۲۹۰ □ ذخیره پیامبر ﷺ برای بحران‌ها / ۱۲۹۲ □ گنجینه رازهای پیامبر ﷺ / ۱۲۹۳ □ صاحب زره و شمشیر و عصای پیامبر ﷺ / ۱۲۹۳

## بخش ۶: یاد علی علیه السلام نزد آفریدگار و آفریدگان

فصل ۱: هدیه‌های خداوند به علی علیه السلام ..... ۱۲۹۷

درو از جانب خدا / ۱۲۹۷ □ پیراهن هارون / ۱۲۹۷ □ اسبی با زین و یراق / ۱۲۹۸ □ سیب / ۱۲۹۸ □  
ترنج / ۱۲۹۸ □ جام سیمین / ۱۲۹۹ □ بادام / ۱۲۹۹ □ انار / ۱۳۰۰ □ گندم / ۱۳۰۲ □ انگور / ۱۳۰۲ □  
گلایی و کنیزک / ۱۳۰۳ □ گندم و دینار / ۱۳۰۴

فصل ۲: محبت فرشتگان با او ..... ۱۳۰۷

فرشته‌ای با سیمای علی علیه السلام / ۱۳۰۷ □ آسمانیان او را بیشتر شناسند / ۱۳۱۰ □ فرار شیطان از او / ۱۳۱۱ □  
عزرائیل او را می‌شناسد / ۱۳۱۱ □ آرامش ایمان به گواهی جبرئیل / ۱۳۱۲ □ یاری فرشتگان به او /  
۱۳۱۲ □ تو سزاوارتری / ۱۳۱۴ □ جبرئیل به او اذان شنواید / ۱۳۱۷ □ فرشتگان او را در میان گرفتند /  
۱۳۱۷ □ پیکار جبرئیل و میکائیل به نیابت از او / ۱۳۱۷ □ یاری فرشتگان به او / ۱۳۱۸ □ جبرئیل دست  
او گرفت / ۱۳۲۰ □ پیش از فرود فرشتگان نجنکید / ۱۳۲۰ □ فرشته‌ای پیکارگر در سیمای علی علیه السلام /  
۱۳۲۱ □ درود فرشتگان بر او / ۱۳۲۲ □ فرشتگان او را در وضو خدمت گزارند / ۱۳۲۵ □ مشاهده  
جبرئیل / ۱۳۲۸ □ خدمت گزاردن جبرئیل / ۱۳۲۸

فصل ۳: مقامات امیر مؤمنان علی علیه السلام با پیامبران و اوصیا ..... ۱۳۳۱

با وصی موسی علیه السلام / ۱۳۳۱ □ با شمعون / ۱۳۳۱ □ با خضر / ۱۳۳۲ □ دست پیامبر ﷺ که از قبر بیرون  
زد / ۱۳۳۵

فصل ۴: احوال علی علیه السلام با شیطان و سپاهش ..... ۱۳۳۷

شگفتی شیطان از کسی که او را ناسزا گوید / ۱۳۳۷ □ کشتی با شیطان / ۱۳۳۷ □ یاری فرشتگان به او در  
برابر شیطان / ۱۳۴۰ □ بازداشتن شیطان از خوراک بهشت / ۱۳۴۱ □ نکوهش شیطان / ۱۳۴۳ □ خلیفه  
او در میان جنیان / ۱۳۴۳ □ اندرز شیطان به صوفی / ۱۳۴۴ □ سروش هدایتگر / ۱۳۴۵ □ از زبان شیطان  
/ ۱۳۴۶

فصل ۵: یاد علی علیه السلام در کتاب‌ها ..... ۱۳۴۷

بعثت پیامبران به نبوت محمد ﷺ و وصایت علی علیه السلام / ۱۳۴۷ □ فضیلت او در تورات / ۱۳۴۸ □ مژده  
به ابوطالب / ۱۳۴۸ □ یاد او در کتاب شمعون / ۱۳۵۱ □ در کتابی به املای مسیح علیه السلام / ۱۳۵۲ □ در  
کتاب یهودیان / ۱۳۵۲ □ فراوانی مژده‌دهندگان / ۱۳۵۴

فصل ۶: خبر دادن علی علیه السلام از غیب ..... ۱۳۵۷

آگاهاندن جاثلیق از رازهای درون / ۱۳۵۷ □ آگاهاندن ابن‌افلق از جای اسب گمشده‌اش / ۱۳۵۹ □ راه



کرخه / ۱۳۵۹ □ پیشگویی درباره کعبه / ۱۳۵۹ □ پیشگویی درباره معاویه / ۱۳۶۰ □ خبر دادن از موجودی بیت المال / ۱۳۶۱ □ خبر دادن از آنچه در غلاف شمشیر بود / ۱۳۶۱ □ آگاهی از حقیقت مردمان / ۱۳۶۲ □ خبر دادن از گفت‌وگوهای پنهانی / ۱۳۶۳ □ خبر دادن از قصد سوء / ۱۳۶۴ □ راز بیعت‌کنندگان با سوسمار / ۱۳۶۵ □ پیشگویی درباره ابوموسی اشعری / ۱۳۶۶ □ پیشگویی سرنوشت طلحه و زبیر / ۱۳۶۶ □ یاری جستن از حجت منتظر<sup>علیه السلام</sup> / ۱۳۶۸ □ خبر دادن از سرنوشت اشعث / ۱۳۶۸ □ خبر دادن از شمار کشتگان نهروان / ۱۳۶۹ □ پیش‌بینی درباره بغداد / ۱۳۷۰ □ خبر دادن از سرنوشت ابن ابی‌الدنیا / ۱۳۷۰ □ خبرهایی درباره برائا / ۱۳۷۱ □ خبر دادن از رازی شگفت / ۱۳۷۴ □ خبر دادن از آن زن / ۱۳۷۵ □ ستم «عین»‌ها / ۱۳۷۷ □ نشانه‌ای که میان شانه‌ها بود / ۱۳۷۸ □ خبر دادن از فتح بصره / ۱۳۷۸ □ درباره اویس قرنی در صفین / ۱۳۷۹ □ خبر دادن از ماجراهای نهروان / ۱۳۷۹ □ پیشگویی درباره حجر بن عدی / ۱۳۸۰ □ برتر از آنم که در دل داری / ۱۳۸۱

**فصل ۷:** خبر دادن امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> از مرگ و عمر و بیماری و آسیب ..... ۱۳۸۳  
آنچه به رشید هجری آموخت / ۱۳۸۳ □ خبر دادن از شهادت امام حسین<sup>علیه السلام</sup> / ۱۳۸۳ □ پیشگویی درباره ابن سعد / ۱۳۸۳ □ پیشگویی درباره خالد بن عرفطه و حبیب بن جمار / ۱۳۸۴ □ حسین<sup>علیه السلام</sup> پیش از حج شهید شود / ۱۳۸۵ □ خبر دادن از خیانت کوفیان / ۱۳۸۵ □ پیشگویی درباره براء بن عازب / ۱۳۸۶ □ خبر دادن از نینوا / ۱۳۸۶ □ خبر دادن از شهادت خود / ۱۳۸۷ □ خبر دادن از کشته شدن کسانی چند / ۱۳۸۸ □ پیشگویی کشته شدن مذرع / ۱۳۸۸ □ پیشگویی کشته شدن حجر بن عدی / ۱۳۸۹ □ خبر دادن از فتنه‌های آینده / ۱۳۸۹ □ خبر از سلطه معاویه / ۱۳۸۹ □ خبر از تسلط حجاج بر بصره / ۱۳۹۰ □ شورش ترکان و زنجی‌ها / ۱۳۹۰ □ خطبه لؤلؤیه / ۱۳۹۱ □ خطبه غراء / ۱۳۹۲ □ خطبه اقالیم / ۱۳۹۳ □ خطبه قصیه / ۱۳۹۳ □ خطبه ملاحم / ۱۳۹۳ □ خطبه‌ای درباره درخت لعنت شده / ۱۳۹۵ □ خبر دادن از آبادی‌ها و سرزمین‌ها / ۱۳۹۷ □ درباره خوله / ۱۳۹۸

**فصل ۸:** اجابت دعا و نفرین امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> ..... ۱۴۰۱  
از نفرین علی<sup>علیه السلام</sup> حذر کنید / ۱۴۰۱ □ نفرین طلحه و زبیر / ۱۴۰۱ □ نفرین آن که او را تکذیب کند / ۱۴۰۲ □ نفرین انس، براء، اشعث و خالد / ۱۴۰۳ □ نفرین بسر بن ابی‌ارطاة / ۱۴۰۳ □ نفرین در پیکار بنی‌زبید / ۱۴۰۴ □ نفرین دروغگو / ۱۴۰۴ □ نفرین جد ابوالعیناء / ۱۴۰۵ □ نفرین وابصه / ۱۴۰۵ □ نفرین فرزندان عباس / ۱۴۰۵ □ نفرین یک بنا / ۱۴۰۶ □ آن که به نفرین سگ شد / ۱۴۰۶ □ آن که به نفرین کلاغ شد / ۱۴۰۷ □ جماعتی که نفرین شدند / ۱۴۰۷ □ خدایا مرا از اینان برهان / ۱۴۰۷ □ حدیث طیر و نفرین انس / ۱۴۰۸ □ دعا برای مادر عبدالله بن جعفر / ۱۴۱۸ □ دعا برای جوان نیم‌فلج / ۱۴۱۸ □ کوری که به دعای او بینا شد / ۱۴۱۹ □ دعا برای جامی که شکست / ۱۴۱۹

**فصل ۹:** خرق عادت برای امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> ..... ۱۴۲۱  
فداقه را کنار زد / ۱۴۲۱ □ کشتن مار در شیرخوارگی / ۱۴۲۲ □ نجات کودک همبازی از دهانه چاه /

۱۴۲۳ □ چیرگی در همه کشتی‌ها / ۱۴۲۴ □ درآویختن با مردان سخت‌پنجه / ۱۴۲۴ □ جلوه‌هایی از قدرت بازو / ۱۴۲۴ □ جابه‌جا کردن میل‌ها / ۱۴۲۵ □ فرو بردن انگشت در سنگ / ۱۴۲۵ □ اثر نیزه و شمشیر در سنگ / ۱۴۲۵ □ مهر نهادن بر سنگریزه / ۱۴۲۶ □ پیچاندن محور آسیا بر گردن ولید / ۱۴۲۶ □ بلند کردن صخره‌ای که صد مرد از آن فروماندند / ۱۴۲۷ □ نگه داشتن دیوار با دست چپ / ۱۴۳۲ □ از جا کندن دروازه خیبر / ۱۴۳۲

**فصل ۱۰:** معجزه‌هایی در شخص امیرمؤمنان علیه السلام ..... ۱۴۴۱  
شکست‌ناپذیر / ۱۴۴۱ □ ضربتی که بر عمرو وارد آورد / ۱۴۴۲ □ ضربتی که بر مرحب وارد آورد / ۱۴۴۲ □ شنیدن از راه دور / ۱۴۴۲ □ دیدن از راه بسیار دور / ۱۴۴۳ □ قایق‌هایی برای شهیدان / ۱۴۴۳ □ پرواز در آسمان‌ها / ۱۴۴۳ □ نجات از چاه / ۱۴۴۶ □ کشف سوء قصد / ۱۴۴۶ □ اثر نپذیرفتن از گرما و سرما / ۱۴۴۷ □ پاهای توانمند / ۱۴۴۸ □ از مدینه به مدائن / ۱۴۴۹ □ جلوه‌هایی دیگر از اعجاز / ۱۴۵۱

**فصل ۱۱:** فرمانبری جانوران از امیرمؤمنان علیه السلام ..... ۱۴۵۳  
شیر / ۱۴۵۳ □ ازدها / ۱۴۵۵ □ پرنده‌ای که سلام کرد / ۱۴۵۶ □ قو / ۱۴۵۷ □ کوسه / ۱۴۵۸ □ جن و یهودی / ۱۴۵۸ □ کلاغ و پای افزار / ۱۴۶۰ □ ابلاغ به جنیان / ۱۴۶۳ □ شتر شامی در صفین / ۱۴۶۶ □ شتر نافرمان / ۱۴۶۷ □ فیل‌های جلندی / ۱۴۶۸ □ جوانی را نمازخوان کرد / ۱۴۶۹ □ بیعت ستاندن از جنیان / ۱۴۷۰ □ فرشته‌ای که از او شفاعت خواست / ۱۴۷۱ □ گواهی شتران و جامه‌ها / ۱۴۷۳ □ عرضه ولایت او بر همه هستی / ۱۴۷۴ □ پرندگان گزیده / ۱۴۷۵ □ زنبور عسل / ۱۴۷۶

**فصل ۱۲:** فرمانبری جمادات از امیرمؤمنان علیه السلام ..... ۱۴۷۹  
بازگردانده شدن خورشید / ۱۴۷۹ □ ردّ الشمس در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۴۸۱ □ ردّ الشمس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۴۸۵ □ ردّ الشمس برای اوصیا / ۱۴۸۵ □ پاسخ به شبهه‌ها / ۱۴۸۷ □ هم‌سخنی خورشید با علی علیه السلام / ۱۴۹۲ □ سخن گفتن علی علیه السلام با خورشید به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۴۹۳ □ سخن گفتن با زمین / ۱۴۹۶ □ انتقال ابوهریره در یک لحظه / ۱۴۹۶ □ خدا نگهدار است / ۱۴۹۷ □ سنگ طلا شد / ۱۴۹۷ □ آهن نرم شد / ۱۴۹۷ □ فرمانبری یابو / ۱۴۹۸ □ به سخن آمدن ریگ / ۱۵۰۰ □ بانگ درختان خرما / ۱۵۰۱ □ درختی که دوباره سبز شد / ۱۵۰۲ □ هم‌سخنی با درخت و خاک / ۱۵۰۳ □ نان‌هایی بابرکت / ۱۵۰۴ □ دو اعجاز شگفت / ۱۵۰۵ □ دو درختی که به هم چسبیدند / ۱۵۰۵ □ خرمایی که تلخ شد / ۱۵۰۶ □ حفظ اموال / ۱۵۰۶ □ فرات فرونشست / ۱۵۰۷ □ دریاچه‌ای که فرونشسته است / ۱۵۱۱ □ تصرف در معاویه / ۱۵۱۱ □ شترانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود / ۱۵۱۲

**فصل ۱۳:** رفتارهایی از امیرمؤمنان علیه السلام با بیماران و مردگان ..... ۱۵۱۷  
تب را از تن پیامبر صلی الله علیه و آله دور کرد / ۱۵۱۷ □ بازگرداندن بینایی / ۱۵۱۸ □ شفای برص / ۱۵۱۹ □ بازگرداندن دست بریده / ۱۵۲۰ □ سخن گفتن با جمجمه / ۱۵۲۲ □ سخن گفتن با ماهی / ۱۵۲۳ □ شنیدن ناله دوزخی / ۱۵۲۴ □ هم‌سخنی با اصحاب کهف / ۱۵۲۴ □ هم‌سخنی با سام بن نوح / ۱۵۲۸ □

سخن گفتن با مرده / ۱۵۳۰

**فصل ۱۴:** کسانی که خداوند به کیفر دشمنی با امیرمؤمنان علیه السلام یا ناسزاگویی به او وضعشان را دگرگون ساخت یا آنان را از میان برد ..... ۱۵۳۵  
کیفر مردی از عبس / ۱۵۳۵ □ کیفر کسی که ریشخند کرد / ۱۵۳۶ □ کیفر حارث بن عمرو / ۱۵۳۶ □ کیفر آن که او را ناسزا گفت / ۱۵۳۹ □ دفاع دیوانه / ۱۵۴۴

**فصل ۱۵:** آنچه پس از وفات امیرمؤمنان علیه السلام رخ نمود ..... ۱۵۴۵  
چهل سال گریه آسمان و زمین / ۱۵۴۵ □ بارش خون از آسمان / ۱۵۴۵ □ جوشش خون از زمین / ۱۵۴۵ □ بانگی از غیب / ۱۵۴۶ □ سخن خضر / ۱۵۴۶ □ کیفر قاتل علی علیه السلام / ۱۵۴۷ □ کیفر آن که از حرم دزدی کرد / ۱۵۴۸ □ خم شدن مناره / ۱۵۴۸ □ خاکسپاری در نجف / ۱۵۴۸ □ آنچه بر مرقدا و گذشت / ۱۵۵۱ □ اعجاز در ناگزیر شدن مخالفان به نقل فضیلت های او / ۱۵۵۲ □ فراوانی زیارتگاه های زادگان او / ۱۵۵۵

### بخش ۷: قضاوت های امیرمؤمنان علیه السلام

**فصل ۱:** داوری های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۱۵۵۹  
گواه هایی قرآنی / ۱۵۵۹ □ در برابر نیرنگ حنظله / ۱۵۶۰ □ فرزندی با سه مدعی / ۱۵۶۲ □ چهار تن در کنام شیر / ۱۵۶۲ □ درباره سه کنیز / ۱۵۶۳ □ گاوی که الاغی را کشته بود / ۱۵۶۴ □ شتری که لانه شترمرغی را خراب کرده بود / ۱۵۶۴ □ نخستین نعمت / ۱۵۶۵ □ دانش گوارایت باد / ۱۵۶۶ □ سپاس خدای را / ۱۵۶۶

**فصل ۲:** داوری های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار ابوبکر ..... ۱۵۶۹  
مردی که دعوی ناآگاهی کرد / ۱۵۶۹ □ مردی که دوشیزه ای به همسری گرفت / ۱۵۶۹ □ آن که چنان خوابی دید / ۱۵۷۰ □ مسجدی که پایدار نمی ماند / ۱۵۷۰ □ پرسش های مسیحیان / ۱۵۷۱ □ مردی که دعوی مبیع و ثمن داشت / ۱۵۷۲ □ «فاکله» و «اب» / ۱۵۷۳ □ پرسش فرستاده روم / ۱۵۷۴ □ پرسش های رأس الجالوت / ۱۵۷۵

**فصل ۳:** داوری های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار عمر ..... ۱۵۷۷  
داوری به حکم خدا / ۱۵۷۷ □ زن و مردی که به یکدیگر ناسزا گفتند / ۱۵۷۸ □ شگفتی عمر از داوری علی علیه السلام / ۱۵۷۹ □ راز تعدد همسر و یگانگی شوهر / ۱۵۷۹ □ همسر مرد ناتوان / ۱۵۸۰ □ مباد معضلی که آن را ابوالحسن نباشد / ۱۵۸۱ □ آن که در دوران عده همسر گرفته بود / ۱۵۸۱ □ آگاهی فضا / ۱۵۸۲ □ نقض حکم سنگسار / ۱۵۸۲ □ مادری که فرزند خود را نفی کرد / ۱۵۸۳ □ زنی باردار که زنا کرده بود / ۱۵۸۴ □ درباره آن که سه بار دزدی کرد / ۱۵۸۵ □ بوسه بر حجرالاسود / ۱۵۸۵ □ پسری سیاه پوست / ۱۵۸۶ □ میان عمر و مرد عرب / ۱۵۸۷ □ باقیمانده پس از تقسیم بیت المال / ۱۵۸۷ □ بمان



تا علی علیه السلام بیاید / ۱۵۸۸ □ برده‌ای که صاحب خود را کشته بود / ۱۵۸۸ □ حاجیانی که تخم شترمرغ خورده بودند / ۱۵۸۹ □ همسر مرد مفقود / ۱۵۹۰ □ فروش مردمان سواد / ۱۵۹۱ □ مردی که پس از قصاص زنده ماند / ۱۵۹۲ □ درباره قدامه بن مظعون / ۱۵۹۳ □ زنی دیوانه که زنا کرد / ۱۵۹۴ □ زنی که از ترس سقط کرد / ۱۵۹۴ □ نزاع دو زن بر سر یک کودک / ۱۵۹۵ □ نزاع دو زن بر سر دو کودک / ۱۵۹۵ □ زنی که توطئه کرد / ۱۵۹۶ □ زمان وجوب غسل / ۱۵۹۷ □ دو کودک به هم چسبیده / ۱۵۹۷ □ زیورهای کعبه / ۱۵۹۷ □ درباره مجوس / ۱۵۹۸ □ کسانی که برادر خود را انکار کردند / ۱۵۹۹ □ زنی که ناگزیر شده بود / ۱۶۰۰ □ مسئله‌ای دشوار / ۱۶۰۱ □ امانت / ۱۶۰۱ □ تعداد همسران برده / ۱۶۰۲ □ طلاق کنیز / ۱۶۰۲

**فصل ۴:** داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار عثمان ..... ۱۶۰۵  
زنی با شوهری پیر / ۱۶۰۵ □ تولد زودهنگام / ۱۶۰۶ □ آن کنیزک / ۱۶۰۶ □ کنیز مکاتب / ۱۶۰۷ □ نزاعی بر سر ارث / ۱۶۰۷ □ جدا کردن گواهان از همدیگر / ۱۶۰۸ □ آن‌که در احرام گوشت شکار خورد / ۱۶۱۱

**فصل ۵:** داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار پس از بیعت همگانی ..... ۱۶۱۳  
درباره زنی که از ترس مرده بود / ۱۶۱۳ □ در نبود عاقله / ۱۶۱۴ □ چشم اسب / ۱۶۱۵ □ سوگند و استثنا / ۱۶۱۵ □ مردی که به برده خود فرمان قتل داد / ۱۶۱۵ □ مشارکت در قتل / ۱۶۱۶ □ نوزاد دو سر / ۱۶۱۶ □ دو نوزاد به هم چسبیده / ۱۶۱۶ □ تخمی از مرغ مرده / ۱۶۱۷ □ زنی دوجنسیتی / ۱۶۱۷ □ تدلیس در نکاح / ۱۶۱۹ □ تفاوت طحال و کبد / ۱۶۱۹ □ نزاع بر سر جامه / ۱۶۲۰ □ برده قاتل / ۱۶۲۰ □ ناخواسته / ۱۶۲۱ □ جامه نمازگزار / ۱۶۲۱ □ فلسفه احکام / ۱۶۲۱ □ علل مناسک حج / ۱۶۲۲ □ چهار نفر در کفایت شیر / ۱۶۲۲ □ درباره مفقود / ۱۶۲۳ □ آن‌که زناکار را کشت / ۱۶۲۵ □ اتهام قتل / ۱۶۲۶ □ نزاع و قتل دسته‌جمعی / ۱۶۲۶ □ دعوی برده بودن دیگری / ۱۶۲۶ □ همدستی بر ضد شوهر / ۱۶۲۷ □ آن مقدار که دوست داشتی / ۱۶۲۷ □ مسئولیت / ۱۶۲۸ □ زنی توطئه‌گر / ۱۶۲۹ □ شکایت از شوهر / ۱۶۲۹ □ برگشت گواهان از گواهی / ۱۶۲۹ □ تفسیر «جزء» / ۱۶۳۰ □ تفسیر «سهم» / ۱۶۳۰ □ تفسیر «قدیم» / ۱۶۳۱ □ تفسیر «حین» / ۱۶۳۱ □ دستبرد به بیت‌المال / ۱۶۳۱ □ مدعی جدید / ۱۶۳۱ □ دعوی آسیب دستگاه تنفسی / ۱۶۳۲ □ دعوی از دست دادن بینایی / ۱۶۳۲ □ تفسیر «لاشیء» / ۱۶۳۳ □ پرسش‌های پادشاه روم / ۱۶۳۴ □ جزر و مد / ۱۶۳۴ □ پرسش‌های ابن‌کواء / ۱۶۳۴ □ پرسش‌های برادران یهودی / ۱۶۳۶ □ پاسخ چند پرسش دیگر / ۱۶۳۸ □ چگونه به صبح درآمد‌های؟ / ۱۶۳۹ □ از من بپرسید / ۱۶۴۰ □ شرح یک خطبه / ۱۶۴۲

## بخش ۸: نصوص حاکی از امامت امیرمؤمنان علیه السلام

**فصل ۱:** درباره آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» ..... ۱۶۴۷

اجماع امت بر شأن نزول آیه / ۱۶۴۷ □ روایت واحدی / ۱۶۴۸ □ روایت ثعلبی / ۱۶۴۹ □ روایت امام باقر علیه السلام / ۱۶۵۰ □ روایت شیرازی / ۱۶۵۰ □ روایت طوسی / ۱۶۵۱ □ آن که چهل انگشتر صدقه داد / ۱۶۵۱ □ ولایت علی علیه السلام / ۱۶۵۱ □ گواهی از حساب جمل / ۱۶۵۲ □ انکار پس از شناخت / ۱۶۵۲ □ نافرمانی‌ات کنند / ۱۶۵۳ □ دلالت‌های آیه / ۱۶۵۳

**فصل ۲:** درباره آیه ﴿وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ﴾ ..... ۱۶۶۵  
 فروافتادن ستاره / ۱۶۶۵ □ او مهتر دنیا و آخرت است / ۱۶۷۰

**فصل ۳:** درباره آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ ..... ۱۶۷۵  
 تفسیر آیه / ۱۶۷۵ □ حدیث منزلت / ۱۶۷۸ □ دلالت حدیث منزلت / ۱۶۸۰

**فصل ۴:** داستان روز غدیر ..... ۱۶۸۹  
 فرمان قرآنی، آیه تبلیغ / ۱۶۸۹ □ سورة انشراح / ۱۶۹۴ □ آیه اکمال / ۱۶۹۵ □ عید بزرگ خدا / ۱۶۹۷ □ راویان حدیث غدیر / ۱۶۹۹ □ موقعیت غدیر خم / ۱۷۰۱ □ روز عید غدیر / ۱۷۰۲ □ شرح ماجرا / ۱۷۱۹ □ موضع منافقان / ۱۷۲۳ □ پیشنهاد مشارکت / ۱۷۲۴ □ پاسخ الهی به موضع منافقان / ۱۷۲۶ □ موضع حارث بن نعمان / ۱۷۲۹ □ نومیدی منافقان / ۱۷۳۱ □ آنان که ریشخند کردند / ۱۷۳۳ □ دلالت‌های حدیث / ۱۷۳۴ □ فضیلت روز غدیر / ۱۷۳۵

**فصل ۵:** پینه‌زن پای‌افزار ..... ۱۷۳۹  
 تهدید قرشیان به وجود او / ۱۷۳۹ □ طرق حدیث / ۱۷۴۰ □ سزاوارترین کسان به حق / ۱۷۴۱

**فصل ۶:** او وصی و ولی است ..... ۱۷۴۵  
 ضرورت وصیت / ۱۷۴۵ □ وصی پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۷۴۶ □ برترین اوصیا / ۱۷۴۷ □ خاتم اوصیا / ۱۷۴۸ □ اجماع بر وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۷۵۰ □ گواهی ابوبکر / ۱۷۵۱ □ مناظره هشام در حضور هارون / ۱۷۵۱ □ آیه‌های قرآنی حاکی از ولایت / ۱۷۵۵ □ احادیث ولایت / ۱۷۵۶

**فصل ۷:** او امیرالمؤمنین است ..... ۱۷۵۹  
 گواهی قرآن / ۱۷۵۹ □ پیامبر صلی الله علیه و آله او را امیرالمؤمنین خواند / ۱۷۶۲ □ او در آسمان امیرالمؤمنین است / ۱۷۶۳ □ این لقب ویژه او است / ۱۷۶۴ □ سبب نامیده شدن به این لقب / ۱۷۶۴ □ از چه زمانی امیرالمؤمنین خوانده شد؟ / ۱۷۶۵ □ امیر نیکان / ۱۷۶۷ □ او فرمانده است / ۱۷۶۷ □ او وزیر است / ۱۷۶۷ □ معنای «وزیر» / ۱۷۶۹ □ او امین است / ۱۷۷۰

بخش ۵

**منقبت‌های ویژه امیر مؤمنان علی‌علیه السلام**





## فصل ۱

### جایگاه علی علیه السلام در هنگام میزان، نامه اعمال، حساب و اموری از این دست

#### گواه‌هایی قرآنی

ابن‌دراج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ﴾<sup>۱</sup> فرموده: مقصود پیامبران و امامان برخاسته از خاندان محمد صلی الله علیه و آله است.

در روایت ابراهیم در ذیل همین آیه است که امام فرمود: مقصود پیامبران و اوصیا است.<sup>۲</sup> از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است که در آیه ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾<sup>۳</sup> فرموده‌اند: مقصود امیرمؤمنان علیه السلام است ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ \* وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾<sup>۴</sup>؛ و هر کس میزانش سبک باشد و ولایت علی علیه السلام را انکار کند ﴿فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾<sup>۵</sup>، آتش است که خداوند آن را مرجع و پناهگاه او قرار داده است.

سید حمیری گفته است:

---

۱. انبیاء / ۴۷: و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهم.

۲. ← کلینی، الکافی، ۴۱۹/۱: ابن‌بابویه، التوحید، ۲۶۸: همو، معانی الاخبار، ۳۱.

۳. قارعه / ۶: اما هر که سنجیده‌هایش سنگین آید....

۴. قارعه / ۷ و ۸: پس وی در زندگی خوشی خواهد بود. و اما هر که سنجیده‌هایش سبک آید....

۵. قارعه / ۹: پس جایش هاویه باشد.

سخن او ترازوی عدالت است و هیچ کس جز علی علیه السلام در فردای قیامت ترازوی خدا نیست.  
وای بر آن که وزنش نزد او سبک باشد و رستگار باد آن که کفه اش سنگینی کند.<sup>۱</sup>

ابوحمره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾<sup>۲</sup> فرموده:  
مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۳</sup>

در تاریخ بغداد<sup>۴</sup>، فردوس<sup>۵</sup> دیلمی، خصائص نطنزی مسنداً از محمد بن شهاب از انس روایت شده  
که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «عنوان نامه مؤمن دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام  
است»<sup>۶</sup>.

محمد بن سمرقندی گفته است:

خاندان پیامبر وسیله من و هم ایشان بهانه من در پیشگاه خدایند.  
امید آن دارم که فردا صحیفه ام را به دست راستم دهند.<sup>۷</sup>

شیرازی در کتاب خود و ابو معاویه ضریر، از اعمش، از مسلم النظیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس  
آورده اند که گفته است: چون روز قیامت شود خداوند مالک را گوید تا آتش های هفت گانه را برافروزد و  
رضوان را گوید که بهشت های هشت گانه را بیاراید و میکائیل را گوید: صراط را بر متن دوزخ بگذران و  
جبرئیل را گوید: میزان را در زیر عرش برپا کن، و محمد صلی الله علیه و آله را گوید: امت خویش را برای حساب پیش  
آور.

- 
۱. و قوله المیزان بالقسط و ما  
غیر علی فی غد میزانه  
و یل لمن خف لدیه وزنه  
و فوز من اسعده رجحانه
  - ← دیوان السید الحمیری، ۴۱۳.

۲. انشقاق / ۷: اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود....
۳. این روایت در کتاب بازیابی شده تفسیر ابی حمزه الثمالی (۳۵۹) به نقل از مناقب آمده است.
۴. ← ۴۱۰/۴.

۵. این متن را در الفردوس بمأثور الخطاب نیافتم.
۶. «عنوان صحیفه المؤمن حب علی بن ابی طالب علیه السلام».
۷. آل النبی ذریعتی  
و هم الیه وسیلتی  
ارجو بان اعطی غدا  
بید الیمین صحیفتی

خداوند همچنین فرمان دهد تا بر صراط هفت پل ببندند که طول هر کدام هفده هزار فرسنگ باشد و بر هر کدام هفتاد هزار فرشته ایستاده باشند و بر پل نخست از مردان و زنان این امت درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و حب آل محمد علیهم السلام بپرسند. هرکه این ولایت و محبت را دارا باشد، چون برق جهنده از آن پل نخست بگذرد و هرکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست نداشته باشد به فرق سر در قعر دوزخ افتد، هرچند به اندازه هفتاد هزار صدیق کارهای شایسته داشته باشد. بر پل دوم درباره نماز از ایشان پرسند، بر پل سوم درباره زکات از ایشان پرسند، بر پل چهارم از روزه، بر پل پنجم درباره حج و بر پل ششم درباره عدالت از ایشان پرسند و هرکس اینها را انجام داده باشد به سان برق از پل بگذرد و هرکه انجام نداده باشد کیفر ببیند. این سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی ای فرشتگان، بندگان خدا را بر پل اول بازایستانید تا درباره ولایت علی علیه السلام و حب اهل بیت از ایشان پرسیده شود.

از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدند. فرمود: بازایستانده می شوند و از ایشان پرسیده می شود: چرا آن سان که در دنیا بر ضد علی علیه السلام با یکدیگر همدست شدید در آخرت به همدیگر یاری نمی رسانید؟ سپس خداوند می فرماید: ﴿بَلْ هُمْ أَتْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ \* وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ \* قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ \* قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ \* وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ \* فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ \* فَأَعْوَيْنَاكُمُ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ \* فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ \* إِنَّا كَذَلِكَ نَفَعُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾<sup>۲</sup>.

محمد بن اسحاق، شعبی، اعمش، سعید بن جبیر، ابن عباس، ابونعیم اصفهانی، حاکم حسکانی<sup>۳</sup> و نطنزی و راویان اهل بیت روایت کرده اند که در ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾<sup>۴</sup> مقصود پرسش از ولایت

۱. صافات / ۲۴: و بازداشتشان نمایید که آن ها مسئولند.

۲. صافات / ۲۶ - ۳۴: نه، بلکه امروز آنان از در تسلیم درآمدگانند و بعضی روی به بعضی دیگر می آورند و از یکدیگر می پرسند و می گویند: شما ظاهراً از در راستی با ما درمی آمدید و خود را حق به جانب می نمودید. متهمان می گویند: نه، بلکه باایمان نبودید و ما را بر شما هیچ تسلطی نبود. بلکه خودتان سرکش بودید. پس فرمان پروردگار بر ما سزاوار آمد. ما واقعاً باید عذاب را بچشیم و شما را گمراه کردیم؛ زیرا خودمان گمراه بودیم. پس در حقیقت آنان در آن روز در عذاب شریک یکدیگرند. آری، ما با مجرمان چنین رفتار می کنیم.

۳. شواهد التنزیل، ۱۶۰/۲ - ۱۶۴.

۴. صافات / ۲۴.

علی بن ابی طالب علیه السلام و محبت اهل بیت علیهم السلام است.<sup>۱</sup>

امام رضا علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله قرائت کرد: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۲</sup>. در این باره از حضرت پرسیدند. به سه عضو اشاره کرد و فرمود: «گوش و چشم و دیده است که از آن‌ها درباره این وصی من پرسیده خواهد شد» - و به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد.<sup>۳</sup>

پس فرمود: «به عزت پروردگارم سوگند، همه امت من در روز قیامت بازایستاده شوند و درباره ولایت او از ایشان پرسیده شود. این سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾»<sup>۴</sup>. در تفسیر وکیع بن سفیان از سدی نقل شده که در ذیل آیه ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾<sup>۵</sup> گفته: یعنی درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. سپس این آیه را خواند: ﴿عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۶</sup>؛ یعنی از کرده‌هایشان در دنیا. امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾<sup>۷</sup> فرموده: مقصود امنیت، سلامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۸</sup>

۱. «تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۴۰۵؛ کوفی، تفسیر فوات الکوفی، ۳۵۵؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۴/۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۶/۱ و ۱۵۷؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۳۴؛ طوسی، الامالی، ۲۹۰؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۰۱/۸.

۲. اسراء / ۳۶: گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

۳. «هم السمع والبصر والفؤاد و سیسألون عن وصی هذا» - و اشار الى علی بن ابی طالب علیه السلام.

۴. «و عزة ربی ان جمیع امتی لموفوفون يوم القيامة و مسؤولون عن ولايته و ذلك قول الله تعالى ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾». - ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۸۰/۲؛ همو، معانی الاخبار، ۳۸۸.

۵. حجر / ۹۲: پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید.

۶. حجر / ۹۳: از آنچه انجام می‌دادند.

۷. تکوین / ۸: پس در همان روز است که از نعمت روی زمین پرسیده خواهد شد.

۸. چنین روایتی در منابع امامیه نیافتیم. اما در منابع تفسیری اهل سنت به امنیت و سلامت تصریح شده است. برای

نمونه «طبری، جامع البیان، ۷۶/۹؛ واحدی، الوجیز، ۱۲۳۰/۲؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۷۹/۱۰.

در منابع امامی نیز در التبیان طوسی (۴۰۴/۱) به این نظریه اشاره شده است.

اما در منابع امامی و همچنین منابعی از اهل سنت بدین تصریح شده که مقصود از این «نعم» ولایت علی بن

ابی طالب علیه السلام یا ولایت ائمه علیهم السلام یا آیین حق است که شیعه بر آن است. برای نمونه «برقی، المحاسن، ۳۹۹/۲ و ۴۰۰؛



در کتاب التتویر فی معانی التفسیر<sup>۱</sup> از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده‌اند: «نعمت ولایت امیر مؤمنان است»<sup>۲</sup>.

نعمت‌های خداوند بر من از آنچه آرزویم بدان می‌رسیده افزون است و سخن و کرده من بدان نتواند رسید.

با این همه والاترین و ارجمندترین آن‌ها ولایت من به امیر مؤمنان علی علیه السلام است<sup>۳</sup>.

ثعلبی در تفسیر<sup>۴</sup> خود از مجاهد، از ابن عباس و همچنین ابوالقاسم قشیری در تفسیر<sup>۵</sup> خویش از حاکم حافظ، از ابوبرزه، و نیز ابن بطه در ابانه<sup>۶</sup> به سند خود از ابوسعید خدری و همه اینان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرموده است: «بنده در روز قیامت یک گام فرامی‌رود، مگر این که درباره چهار چیز از او پرسیده شود: از عمرش که در چه چیز فنا کرده است، از جوانی‌اش که در چه چیز به کرانه‌اش رسانده است، از دارایی‌اش که از کجا به چنگ آورده و در کجا خرج کرده است، و از محبت ما اهل بیت»<sup>۷</sup>.

→

کلینی، الکافی، ۲۸۰/۶؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۱۱۶/۲؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۳۶/۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۹۳؛ قمی، تفسیر القمی، ۴۴۰/۲؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۰۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷۶/۲.

۱. این تفسیر از آن فتال نیشابوری صاحب کتاب روضة الواعظین است و البته از آن اثری به دست نیاوردم. در این باره ← ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۱۵۱؛ بغدادی، ایضاح المکنون، ۳۳۴/۱؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۵/۴ و ۲۹۷.  
۲. «النعمین ولایة امیر المؤمنین». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۹۳.

۳. مواهب الله عندی جاوزت املی و لیس یبلغها قول و لا عملی  
لکن اشرفها عندی و افضلها ولایتی لامیر المؤمنین علی

۴. ← الکشف و البیان ۱۴۲/۸، البته با ساختاری تا اندازه‌ای متفاوت با روایت مناقب و از جمله فاقد عبارت پایانی حدیث.  
۵. مقصود تفسیر ابن حبیب نیشابوری است که نسخه‌ای چایی از آن وجود ندارد. شاید هم مقصود تفسیری غیر از لطائف الاشارات از عبدالکریم قشیری باشد.

۶. روایت را در الابانة الكبرى نیافتم.

۷. «لا تزول قدم عبد يوم القيامة حتى تسأل عن اربعة عن عمره فيما افناه و عن شبابه فيما ابلاه و عن ماله من اين اكتسبه و فيما انفق و عن حبنا اهل البيت». این مضمون در دیگر منابع اهل سنت آمده، ولی در آن‌ها عبارت «و عن علمه ماذا فعل به» یا همانند آن بر جای «و عن حبنا اهل البيت» نشده است. برای نمونه ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۰۸/۱؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۷۴/۵؛ بزار، المسند، ۲۶۶/۴؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۳۴۶/۱۰.

در اربعین مکی<sup>۱</sup> و ولایه طبری است که از پیامبر ﷺ پرسیدند: پس از شما نشانه محبت شما چیست؟ پیامبر ﷺ دست خود را روی سر علی علیه السلام که در کنار وی ایستاده بود نهاد و فرمود: «دوستی من پس از من دوستی این است»<sup>۲</sup>.

در منقبة المطهرین<sup>۳</sup> ابونعیم آمده است که عمرو پرسید: ای پیامبر خدا، نشانه حجت شما چیست؟ فرمود: «دوستی این مرد» - دست خود بر شانه علی نهاد و افزود: - «هرکه او را دوست بدارد ما را دوست داشته است و هرکه او را دشمن بدارد ما را دشمن داشته است»<sup>۴</sup>.

ابن عباس گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، خداوند از بنده خود هیچ کار نیکی نپذیرد، مگر آن که از او درباره محبت علی بپرسد»<sup>۵</sup>.

هیچ چیز انسان را از خدای رحمان و از دهشت قیامت و حساب، و از آتشی که در جحیم شعله می افروزد نمی رهند، مگر حب امام ابوتراب، که شفیع مردمان در روز رستاخیز و همان کسی است که در آیه های کتاب ستوده شده است<sup>۶</sup>.

در صحیفة اهل البيت عليهم السلام<sup>۷</sup> آمده است که امیر مؤمنان عليه السلام فرمود: این آیه ها درباره من نازل شد:

۱. مقصود الاربعین خوارزمی است.

۲. «ان حبی من بعدی حب هذا».

۳. از این کتاب نشانی نیافتم. تنها ابن شهر آشوب در چند جا از آن یاد کرده است.

۴. «من احبه فقد احبنا و من ابغضه فقد ابغضنا». مجلسی این خبر را در بحار الانوار (۳۱۱/۲۷) به نقل از مناقب آورده است.

۵. «والذی بعثنی بالحق لایقبل الله من عبده حسنة حتی یسأله عن حب علی بن ابی طالب عليه السلام». برای متن عیناً یا با اندکی تفاوت ← طوسی، الامالی، ۱۰۶؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۴۳؛ شاذان قمی، الفضائل، ۶ و ۱۶۸.

۶. و لاینجی من الرحمن شیء و من هول القیامة و الحساب

سوی حب الامام ابی تراب و من نار تلهب فی جحیم

شفیع الخلق فی یوم التلاق هو المنعوت فی آی الکتاب

۷. این کتاب به امام رضا عليه السلام نسبت یافته است. از این کتاب به نام صحیفة الرضا عليه السلام و کتاب ابن ابی الجعد هم یاد می شود و احمد بن عامر آن را در سال ۱۹۴ ق. از امام رضا عليه السلام شنیده و روایت کرده است. روایت را در نسخه چاپی صحیفة الرضا عليه السلام نیافتم. درباره این کتاب ← قرشی، حیاة الامام الرضا عليه السلام، ۶۰/۱.

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾<sup>۱</sup>.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «چون قیامت شود خداوند ما را بر حساب شیعیان بگمارد. پس آنچه از آن خداوند باشد از او بخواهیم تا آن را به ما ببخشد، و آنچه از آن ما باشد خود آن را ببخشیم»<sup>۲</sup>.  
امام سپس آیه‌های پیشین را خواند.  
ابن حماد گفته است:

ای آیت خداوند که هیچ کس در میان آفریدگان به درک آن توانا نیست،  
و ای صراطی که جز پرهیزگاران مؤمن شکیبا از آن نگذرند،  
و ای حجابی که جز از رهگذر او به عرش نتوان رسید،  
آن را که تو در روز قیامت آمرزنده‌اش نباشی، خدای نیامرزد<sup>۳</sup>.

همو گفته است:

برترین توشه که در آن فزونی می‌خواهیم دوستی خاندان محمد صلی الله علیه و آله و توحید است.  
آن خاندان توشه من در آن روز حسابند که جهان را وضعی سخت فراگیرد،  
و هرکس در حالی از گور برخیزد و پیش آید که پیشاهنگ و گواهی او را همراهی کند<sup>۴</sup>.

۱. غاشیه / ۲۵ و ۲۶: در حقیقت بازگشت آنان به سوی ما است. آن‌گاه حساب خواستن از آنان به عهده ما است.

برای مضمون روایت ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۱.

۲. «اذا كان يوم القيامة وكلنا الله تعالى بحساب شيعتنا فما كان لله سألنا الله ان يهبه لنا وما كان لنا نهبه لهم». ← طوسی، الامالی، ۴۰۶.

۳. يا آية الله التي قدرها ليس له في الخلق من قادر

و يا صراطا لم يجزه سوى كل تقى مؤمن صابر

و يا حجابا ليس من غيره الى اله العرش من صائر

لا يغفر الله لمن لم تكن له غداة البعث بالغافر

خیر زاد نختار فيه المزيد حب آل النبی و التوحید

فهم عدتی اذا شمل العا لم يوم الحساب امر شديد

و ات من ضريحها كل نفس معها سائق غدا و شهيد

شاعر در بیت پایانی به آیه ۲۱ سوره ق اشاره دارد: ﴿وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾؛ و هرکس می‌آید در حالی که با او سوق‌دهنده و گواهی‌دهنده‌ای است.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿فَأُولَئِكَ يُدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾<sup>۱</sup> پرسید. امام علیه السلام فرمود: «در روز قیامت مؤمن گناهکار را می آورند تا در جایگاه حساب می ایستند و خداوند حساب او را عهده دار می شود و هیچ کس از مردم از حساب او آگاه نمی شود. خداوند گناهان آن بنده را به او می نمایاند، چون به گناهان خویش اعتراف می کند خداوند به کاتبان می فرماید: آن ها را به حسنه بدل کنید و برای مردم آشکار سازید. پس مردم می گویند: مگر این بنده را حتی یک گناه نبوده است؟ آن گاه خداوند می فرماید تا او را به بهشت برند. این تأویل آیه درباره گناهکارانی است که از شیعیان ما باشند»<sup>۲</sup>.  
خداوند مرا بسنده است، پیامبر مرا بسنده است، وصی مرا بسنده است و فرزندان مرا بسنده اند»<sup>۳</sup>.

ابوهریره گفته است: از ابوالقاسم [پیامبر صلی الله علیه و آله] شنیدم که می گفت: «روزی که مرد از برادر و مادر و پدر و همدم و فرزند می گریزد، مگر از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، که هرکس ولایت او داشته باشد نمی گریزد و هرکس او را دوست بدارد خدایش با او دشمنی نکند، و هرکس او را دشمن گیرد خدایش دوست ندارد»<sup>۴</sup>.

سید حمیری گفته است:

آن هنگام که همه آفریدگان ترسان باشند تو از هر ترسی در امانی  
و حزب نزدیک تو حزب من است و حزب من حزب پروردگار جهانیان  
و حزب خدا را نه خوفی باشد و نه رنجی و هیچ اندوهی دارند»<sup>۵</sup>.

۱. فرقان / ۷۰: پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند.

۲. «يُؤْتِي بِالْمُؤْمِنِ الْمَذْنِبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَقَامَ بِمَوْقِفِ الْحِسَابِ فَيَكُونُ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ لَا يُطْلَعُ عَلَى حِسَابِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فَيَعْرِفُهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى إِذَا أَقْرَبَ سَيِّئَاتِهِ قَالَ اللَّهُ لِلْكَتَبَةِ بَدَلُوهَا حَسَنَاتٍ وَأَظْهَرُوا لِلنَّاسِ فَيَقُولُ النَّاسُ أَمَا كَانَ لِهَذَا الْعَبْدِ سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ فَهَذَا تَأْوِيلُ الْآيَةِ فِي الْمَذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا». ← مفيد، الامالي، ۲۹۸؛ طوسی، الامالي، ۷۳.

۳. فحسبى الله و حسبى النبى و حسبى الوصى و حسبى بنوه

۴. ﴿يَوْمَ يُقْرَأُ الْقُرْآنُ مِنْ أَحِبِّهِ \* وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ \* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ﴾ إلا من ولاية على بن أبى طالب فانه لا يفر من والاه و لا يعادى من أحبه ولا يحب من أبغضه.

در آغاز این حدیث آیه های ۳۴ تا ۳۶ سوره عبس قرار گرفته است. برای خبر ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۵۳۹.

۵. و انک آمن من کل خوف اذا کان الخلاق خائفینا

## گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله

در خبری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: «تو نخستین کسی هستی که به بهشت درمی آید»<sup>۱</sup>.  
در خبری دیگر از او روایت شده که فرموده است: «و سرای تو در بهشت روبروی سرای من است، به سان سرای دو برادر»<sup>۲</sup>.

هم از او روایت شده است: «سرای تو در بهشت است. آن گاه که بر من جامه پوشانده شود بر تو پوشانده شود و آن گاه که من زنده شوم تو نیز زنده شوی»<sup>۳</sup>.

سید حمیری گفته است:

تو در بهشت جاودان همسایه من باشی و سرای ما آن جا روبروی هم است،  
و تو در جوار خداوند جامه پوشانده شوی و البته آنان که در جوار خدای مهیمن جای دارند در  
امانند<sup>۴</sup>.

→

و انک حزبک الأدنون حزبی	و حزبی حزب رب العالمینا
و حزب الله لا خوف علیهم	و لا نصب و لا هم یحزنونا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

شاعر در بیت اخیر به دو آیه اشاره کرده است:

مجادله / ۲۲: ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خدا است که  
رستگارانند.

یونس / ۶۲: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾؛ آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه  
آنان اندوهگین می شوند.

۱. «انت اول من یدخل الجنة». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/ ۱۷۲؛ ثقفی، الغارات، ۱/ ۶۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار،  
۳۸۱/۲.

۲. «و منزلک فی الجنة حذاء منزلی کمزّل الاخوین». برای متن با تفاوتی اندک ← ابن بابویه، الخصال، ۵۷۷؛ همو،  
الامالی، ۱۳۶؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۵۴۱/۲؛ طوسی، الامالی، ۱۳۷.

۳. روایت مناقب چنین است. «منزلک فی الجنة نکسی اذا کسیت و تحیی اذا حییت». اما در منابع دیگر چنین آمده  
است: «انت اول من یکسی اذا کسیت و یحیی اذا حییت». برای نمونه ← ابن بابویه، الخصال، ۳۴۲؛ همو، من لایحضره  
الفقیه، ۳۷۵/۴؛ طوسی، الامالی، ۶۴۳.

۴. و انک فی جنان الخلد جاری      منازلنا بها متوجهونا

←

امیرمؤمنان علیه السلام خود فرموده است: «بهشت را هفتاد و یک در است و از هفتاد در شیعیان و اهل بیت ما وارد شوند و از یک در دیگر مردمان»<sup>۱</sup>.  
در روایتی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس فرمود: «به بهشت درآدم و حوریان علی علیه السلام را بیش از برگ‌های درختان، و کاخ‌های علی علیه السلام به شمار آدمیان دیدم»<sup>۲</sup>.

→

و انک فی جوار الله کاس و جیران المهیمن آمنونا  
← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

۱. «ان للجنة احدى و سبعین بابا یدخل من سبعین منها شیعتی و اهل بیتی و من باب واحد سائر الناس». ← طوسی، الامالی، ۳۶۹.

۲. «دخلت الجنة فرأيت حور علی اکثر من ورق الشجر و قصور علی بعدد البشر». ← ابن بابویه، الامالی، ۵۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰.

## فصل ۲

### او گذرنامه صراط و قسمت‌کننده بهشت و دوزخ است

#### گواه‌هایی قرآنی

محمد بن صباح زعفرانی، از مزنی، از شافعی، از مالک، از حمید بن انس نقل کرده که پیامبر ﷺ در ذیل آیه ﴿فَلَا أَقْتَحِمَ الْعَقَبَةَ﴾<sup>۱</sup> فرموده است: «بر فراز صراط گردنه‌ای سخت است به درازای سه هزار سال: هزار سال از آن فرو رفتن است، هزار سال خار است و بوته‌های خاردار و عقرب و مار، و هزار سال بالا رفتن. من نخستین کسی هستم که آن گردنه را پشت سر می‌گذارم و دومین کسی که آن را می‌پیماید علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است»<sup>۲</sup>.

سپس در ادامه سخن فرمود: «جز محمد ﷺ و اهل بیت او هیچ‌کس بدون سختی این گردنه را پشت سر نگذارد»<sup>۳</sup>.

عبدالله بن سالم در روایتی، از پدر خود از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که فرموده است: «خدای را سوگند ما همان گردنه‌ایم که هرکس از آن بگذرد از آتش دوزخ برهد»<sup>۴</sup>.

---

۱. بلد / ۱۱: ولی نخواست از گردنه بالا رود.

۲. «ان فوق الصراط عقبة كؤوداً طولها ثلاثة آلاف عام الف عام هبوط و الف عام شوك و حسك و عقارب و حیات و الف عام صعوداً أنا أول من يقطع تلك العقبة و ثاني من يقطع تلك العقبة علی بن ابی‌طالب».

۳. «لا یقطعها فی غیر مشقة الا محمد و اهل بیته».

۴. «نحن و الله العقبة من اقتحمها فك رقبة من النار» ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۸؛ کلینی، الکافی، ۴۳۰/۱.



از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده است: «ما همان گردنه‌ایم که هرکس آن را درنوردد برهد»<sup>۱</sup>. سپس فرمود: «﴿فَكَ رَقَبَةٍ﴾؛ مردم همه بردگان آتشند، مگر ما و شیعیانمان که خداوند ایشان را از آتش رها کرده است»<sup>۲</sup>.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «﴿فَكَ رَقَبَةٍ﴾ یعنی ولایت امیرمؤمنان علیه السلام که رها کردن بنده است»<sup>۳</sup>. در تفسیر مقاتل<sup>۴</sup> از عطاء، از ابن عباس نقل شده که در عبارت «﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ﴾» گفته: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را کیفر نمی‌دهد و در ادامه آن در عبارت «﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾» گفته است: خداوند علی بن ابی طالب، علیه السلام، فاطمه علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، حمزه و جعفر را کیفر نمی‌دهد. نور ایشان پیشاپیش ایشان روان است و در سمت راستشان می‌گذرد و آنان خود در پی آن روانند و بدین سان همه خاندان محمد صلی الله علیه و آله به سان برق بر صراط می‌گذرند و سپس طایفه‌ای چون باد و آنگاه طایفه‌ای دیگر چون اسبی که بتازد و آنگاه طایفه‌ای که چون رفتن پیادگان بروند و سپس گروهی که پاورچین روند و آنگاه گروهی که سینه‌خیز روند، و خداوند آن صراط را بر مؤمنان پهن و بر گناهکاران باریک سازد. در ادامه این روایت است: امیرمؤمنان علیه السلام در کجاوه‌ای از زمرد سبز بگذرد، و در کنارش فاطمه علیه السلام بر مرکبی از یاقوت سرخ با هفتاد هزار حوریه در پیرامونش که چون برق گذر می‌کنند.

### ولایت علی علیه السلام جواز گذر بر صراط

ابن عباس و انس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرموده است: «چون روز قیامت فرارسد و صراط بر

۱. «نحن العقبة التي من اقتحمها نجا».

۲. «﴿فَكَ رَقَبَةٍ﴾؛ الناس كلهم عبيد النار ما خلا نحن و شيعتنا فك الله رقابهم من النار» ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۳۱/۲.

۳. «﴿فَكَ رَقَبَةٍ﴾ یعنی ولایت امیرالمومنین فان ذلک فک رقبتہ» برای متن با تفاوتی اندک ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۱.

۴. در نسخه چاپی تفسیر مقاتل بن سلیمان (۲۱۹/۲) این روایت وجود ندارد.

۵. تحریم / ۸: «﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُورَنَا وَاعْزِزْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ در آن روز خداوند پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آورده‌اند خوار نمی‌گرداند. نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است. می‌گویند: پروردگارا، نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی.

جهنم نصب شود، تنها کسانی از آن بگذرند که جوازی دربردارنده ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام داشته باشند. این سخن خداوند است که فرمود: و بازداشتشان نمایید که آن‌ها مسئولند<sup>۱</sup>.

پدرم شهر آشوب به سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل کرد: «هر چیزی را جوازی است و جواز صراط محبت علی بن ابی طالب علیه السلام است»<sup>۲</sup>.

در تاریخ خطیب<sup>۳</sup> آمده که لیث، از مجاهد، از طاووس از ابن عباس روایت کرده که گفته است: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای پیامبر خدا، آیا جوازی برای گذر از آتش<sup>۴</sup> هست؟ فرمود: آری.

پرسیدم: چیست؟

فرمود: محبت علی بن ابی طالب علیه السلام.

در حدیث وکیع است که گوید: ابوسعید گفت: ای پیامبر خدا، معنای برائت علی چیست؟ فرمود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله».

پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: امت من چگونه بر صراط می‌گذرند؟

جبرئیل رفت و خدای را خواند و آن‌گاه گفت: خداوند تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: تو به نور من از صراط می‌گذری و علی بن ابی طالب علیه السلام به نور تو از صراط می‌گذرد و امت تو به نور علی از صراط می‌گذرند. نور امت تو از نور علی است، نور علی از نور تو و نور تو از نور خدا. در خبر است: آن صراط باشد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سمت راست آن و علی علیه السلام در سمت چپ آن می‌ایستند و از جانب خداوند بدیشان ندا می‌رسد: هر کافر سرکشی را به دوزخ درافکنید<sup>۵</sup>.

حسن بصری در روایتی از عبدالله، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «او - یعنی علی علیه السلام - بر

---

۱. «اذا كان يوم القيامة و نصب الصراط على جهنم لم يجز عليه الا من معه جواز فيه ولاية علي بن ابی طالب و ذلك قوله تعالى ﴿وَقَفُّوهُمْ اِنْهُمْ مَشْكُورُونَ﴾ [صافات / ۲۴]». ← طوسی، الامالی، ۲۹۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۶۴/۲.

۲. «لكل شيء جواز و جواز الصراط حب علي بن ابی طالب».

۳. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۶۱/۳.

۴. عبارت «لنّاس جواز» در متن به «لنّار جواز» به استناد منبع اصلی تصحیح شده است.

۵. ← مفید، تصحیح اعتقادات الامامية، ۱۰۸.

پایان این روایت آیه ۲۴ سوره ق است: ﴿اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾.

کرسی‌ای از نور نشسته است و تسنیم در پیش روی او جاری است. هیچ‌کس بر صراط نمی‌گذرد مگر آن که او را برائت‌نامه‌ای مشتمل بر ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَام و ولایت اهل بیت او است. او بر بهشت نظارت می‌کند، دوستانش به بهشت روند و دشمنانش به دوزخ<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

در کنار صراط علی عَلَيْهِ السَّلَام را ایستاده می‌بینی که دوستدار پیروزمند خویش را می‌خواند.  
خدا همه آن را به علی عَلَيْهِ السَّلَام داده و عطای پروردگار من هرگز محدود نبوده است<sup>۲</sup>.

ابن حماد گفته است:

هیچ‌کس بر صراط نگذرد مگر آن که او را برائت داده و به نجات‌گزين شده باشد<sup>۳</sup>.

همو گفته است:

کسانی از نردبان بالا می‌روند و کسانی در قعر فرومی‌غلطند.  
جز مردی که پدر شما با برائت‌نامه بر وی منت نهاده است از صراط نگذرد<sup>۴</sup>.

هم او را است:

او صراط است که مردمان همه بر آن بگذرند و برخی دوان دوان روند و برخی فروافتند<sup>۵</sup>.

۱. «و هو جالس علی کرسی من نور - یعنی علیاً - یجری بین یدیه التسنیم لایجوز أحد الصراط إلا و معه براءة بولایته و ولایة أهل بیته یشرف علی الجنة و یدخل محبیه الجنة و مبغضیه النار». ← خوارزمی، المناقب، ۷۱.

۲. و لدی الصراط تری علیاً واقفاً      یدعو الیه ولیه المنصورا  
الله أعطی ذا علیاً کله      و عطاء ربی لم یکن محظورا

← دیوان السید الحمیری، ۲۱۲.

شاعر در بیت دوم بخشی از آیه ۲۰ سوره اسراء را تضمین کرده است: ﴿وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾.

۳. لایجوز الصراط الا من اعطا      ه براءة و بالنجاة استخصا

۴. و اناس یعلون فی الدرجات      و اناس یهوون فی الدركات

لایجوز الصراط الا امروء من      ن علیه ابوکم ببراة

۵. و هو الصراط علیه یجتاز الوری      طراً و مِنْ ساعٍ علیه ناکب

کاتب این سطور گوید:

ای برادر، در روز حساب منم و جبرئیل و تو، و خداوند صاحب جلال مرا می‌بیند.  
بر صراط برای هیچ‌کس گذری نیست مگر آن که از جانب خدای ذوالجلال برایم  
برائتی بیاورد که در آن ولایت تو باشد و با این برائت، جن و انس از آتش دوزخ رهایی یابند.<sup>۱</sup>

### قسمت‌کننده بهشت و دوزخ

امام باقر علیه السلام فرموده است: از پیامبر درباره ﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِدٍ﴾<sup>۲</sup> پرسیدند.  
فرمود: «ای علی، چون خداوند مردم را در روز قیامت در یک عرصه گرد آورد من و تو در سمت  
راست عرش قرار گیریم و خداوند گوید: ای محمد و ای علی، برخیزید و هرکس را که شما را دشمن  
داشته و با شما مخالفت کرده و شما را دروغگو خوانده است به آتش درافکنید»<sup>۳</sup>.  
امام رضا علیه السلام فرموده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «این آیه درباره من و درباره علی علیه السلام نازل شده  
است»<sup>۴</sup>.

شریک قاضی و عبدالله بن حماد انصاری، هریک در روایتی مستقل، گفته‌اند: در آخرین بیماری  
اعمش که ابن شبرمه، ابن ابی لیلی و ابوحنیفه نزد او بودند بر او درآمد. ابوحنیفه به او گفت: ای  
ابومحمد، از خدا پروا کن و به عاقبت خویش بنگر که تو در آخرین روز از روزهای دنیا و نخستین روز از  
روزهای آخرتی. تو درباره علی علیه السلام روایت‌هایی نقل می‌کردی که اگر از آن‌ها توبه کنی برایت بهتر  
است.

- 
- |                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ۱. انی و جبریل و انک یا أخی | یوم الحساب و ذوالجلال یرانی |
| لعلى الصراط فلا مجاز لجائز  | إلا لمن من ذی الجلال أتانی  |
| ببراءة فیها ولایتک التی     | ینجو بها من نارہ الثقلان    |

۲. ق / ۲۴: هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید.

۳. «یا علی ان الله تعالى اذا جمع الناس یوم القيامة فی صعيد واحد کنت أنا و أنت علی یمین العرش و یقول الله: یا محمد  
و یا علی قوما و القیا من أبغضکما و خالفکما و کذبکما فی النار». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین علیه السلام، ۵۲۷/۲؛ طوسی،  
الامالی، ۲۹۰؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۵۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۲۴؛ کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۴۳۶؛ حاکم  
حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۲/۲.

۴. «نزلت فی و فی علی هذه الآية». ← طوسی، الامالی، ۳۶۸.

اعمش پرسید: مانند کدام؟

گفت: مانند حدیث عبایه اسدی که علی قسمت‌کننده دوزخ است.

اعمش گفت: مرا بنشانید و تکیه دهید. سپس گفت: به آن که به سویش می‌روم سوگند، موسی بن طریف مهتر بنی‌اسد از عبایه بن ربیع مهتر طایفه خود برایم نقل کرد که گفته است: از علی عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که می‌فرمود: «من قسمت‌کننده دوزخم. می‌گویم: این دوست من است، او را واگذار، و این دشمن من است، او را بگیر»<sup>۱</sup>.

[اعمش در ادامه گفت:] ابوالمتوکل ناجی در روزگار فرمانروایی حجاج... برایم از ابوسعید خدری نقل کرد که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند می‌فرماید و من و علی بر صراط می‌نشینیم و به ما گفته می‌شود: هرکس را که به من ایمان آورده و شما دو تن را دوست داشته است به بهشت درآورد و هرکه را به من کفر ورزیده و شما را دشمن داشته است به دوزخ درآورد»<sup>۲</sup>. در متن دیگری است: «هرکس را که شما را دشمن داشته است به آتش درافکنید و هرکس را که شما را دوست داشته است به بهشت درآورد»<sup>۳</sup>.

در دیگر روایات‌ها تعبیرهایی جز این هم آمده است.

[اعمش همچنین گفت:] ابووائل برایم نقل کرده و گفته است: ابن عباس برایم نقل کرده و گفته است: پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «چون روز قیامت شود خداوند علی عَلَيْهِ السَّلَام را بفرماید تا میان بهشت و دوزخ قسمت کند. او آتش را گوید: آن را که دشمن من است بگیر و این را که دوست من است واگذار»<sup>۴</sup>. راوی گوید: ابوحنیفه که این روایات‌ها را شنید عبا بر سر کشید و گفت: برخیزید تا برویم، مبادا ابو محمد بیش از این برایمان بیاورد.

۱. «انا قسم النار اقول هذا وليي دعيه و هذا عدوي خذيه». ← طوسی، الامالی، ۶۲۹.

۲. «اذا كان يوم القيامة يأمر الله عز و جل فأقعد أنا و علی علی الصراط و يقال لنا ادخلا الجنة من آمن بی و احبکما و ادخلا النار من كفر بی و أبغضکما». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام، ۵۲۸/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۲۹.

۳. «القی فی النار من ابغضکما و ادخلا الجنة من احبکما». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام، ۵۲۷/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۹۰ و ۳۶۸؛ منتجب الدین، الاربعون حديثا، ۵۲؛ کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۴۳۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۲/۲ - ۲۶۴.

۴. «اذا كان يوم القيامة يأمر الله علیا ان یقسم بین الجنة و النار فیقول للنار خذی ذا عدوی و ذری ذا ولیی».

راوی گوید: اعمش آن روز را به شب نرساند که درگذشت.<sup>۱</sup>

ابن‌شیرویه در فردوس گفته: حذیفه گفته: پیامبر ﷺ فرموده است: «علی قسمت‌کننده دوزخ است»<sup>۲</sup>. صفوانی در احن والمحن در روایتی طولانی از اسحاق بن موسی بن جعفر، از پدر وی، از جد وی، از پدرانش روایت کرده که فرموده‌اند: پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «و آن دو فرشته - رضوان و مالک - فرود می‌آیند. مالک می‌گوید: خداوند به لطف و منت خویش مرا فرمان داده است که آتش را برافروزم و من آن را برافروخته‌ام، فرموده است درهای دوزخ ببندم و من درها را بسته‌ام و فرموده است کلیدهای آن را برای تو بیاورم. اینک ای محمد آن‌ها را بگیر.

من می‌گویم: این را از پروردگار خود پذیرفته‌ام. او را بر آنچه منت نهاده است سپاس. آن‌گاه آن را به علی علیه السلام می‌سپرم.

سپس رضوان می‌گوید: خداوند به منت و لطف خود مرا فرمان داده است تا بهشت را بیاوریم و آن را آراسته‌ام، فرموده است که درهای آن را ببندم و بسته‌ام و فرموده است تا کلیدهای آن را برای تو بیاورم. اینک ای محمد، آن‌ها را بگیر.

من می‌گویم: این را از پروردگار خود پذیرفته‌ام. او را بر آنچه منت نهاده است سپاس. آن‌گاه آن را به علی علیه السلام می‌سپرم.

علی علیه السلام در حالی که کلیدهای بهشت و کلیدهای دوزخ در دست او است پایین می‌رود. در کرانه آتش می‌ایستد و لگام آن را که شعله برافروخته است، شراره می‌افکند و در تلاطم است در دست می‌گیرد.

آتش می‌گوید: ای علی، از کرانه من بگذر که نور تو حرارت من را فرونشانده است!

علی علیه السلام آن را می‌گوید: این دوست مرا واگذار و این دشمن مرا بگیر.

در آن روز جهنم بیش از آن که بردگانتان از شما فرمان برند از علی علیه السلام فرمان برد<sup>۳</sup>.

---

۱. منابع پیشین را بنگرید.

۲. «علی قسیم النار». ← دیلمی، الفردوس، ۶۴/۳.

۳. «و ينزل الملكان - یعنی رضوان و مالک - فيقول مالک: ان الله امرني بلطفه و منه ان اسعر النيران فسرعتها و ان اغلق ابوابها فغلقتها و ان آتيك بمفاتيحها فخذها يا محمد فأقول قد قبلت ذلك من ربی فله الحمد علی ما من به علی ثم

زمخشری در فائق گفته: معنای این سخن علی علیه السلام که «من قسمت‌کننده دوزخم» این است که او دوزخ را تقسیم می‌کند و جای کسان را در آن مشخص می‌کند، بدین بیان که مردمان بر دو گروه می‌شوند: راه‌یافتگان و گمراهان. گویی او مردمان را در میان دوزخ و بهشت قسمت می‌کند و بخشی از مردم سهم دوزخ می‌شوند و بخشی همراه با او به بهشت می‌روند.<sup>۱</sup>

محمد بن سعید کتاب من روی فی علی علیه السلام انه قسیم النار<sup>۲</sup> را در همین باره تألیف کرده است. سید حمیری گفته است:

قسمت‌کننده آتش می‌گوید: این از آن من است. از او درگذر. مباد زیان بیند. اما این از آن تو است. این بدکار بزرگ را در میان گیر.<sup>۳</sup>

همچنین گفته است:

او قسمت‌کننده دوزخ است و از گفته‌های او این است که دشمن مرا بگیر و یاور مرا واگذار. او علی بن ابی طالب علیه السلام است، داماد پیامبر برگزیده پاک صلی الله علیه و آله.<sup>۴</sup>

→

ادفعها الی علی ثم یقول رضوان الله امرنی بمنه و لطفه ان ازخرف الجنان فزخرقتها و ان اغلق ابوابها فغلقتها و ان آتیک بمفاتیحها فخذها یا محمد فأقول قد قبلت ذلک من ربی فله الحمد علی ما من به علی ثم ادفعها الی علی فینزل علی و فی یده مفاتیح الجنة و مقالید النار فیقف علی بحجزتها و يأخذ بزمامها و قد تطایر شررها و علازفیرها و تلاطمت امواجهها فتنادیه النار جزنی یا علی فقد أطفأ نورک لهبی فیقول لها علی: اترکی هذا ولیی و خذی هذا عدوی و ان جهنم یومئذ لأطوع لعلی من غلام أحدکم لصاحبه».

۱. ← الفائق، ۱۹۵/۳.

۲. این کتاب نیز از آثار مفقود ابن عقده است و آقابزرگ تهرانی نام آن را کتاب من روی عن علی علیه السلام انه قسیم النار و الجنة ضبط کرده است. ← الذریعة، ۲۲۷/۲۲.

۳. قسیم النار هذا لی      فکفی عنه لایضرر

و هذا لک یا نار      فحوزی الفاجر الاکبر

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۲.

۴. ذاک قسیم النار من قیلہ      خذی عدوی و ذری ناصری

←



همو گفته است:

علی‌البنی قسم‌کننده دوزخ است و این از گفته او است که این را واگذار و این را بگیر و از این بنوش و بخور. هر کدام از آن دشمنان را که یافتی بر شعله خویش کباب کن و به هر که در حزب من است نزدیک مشو، مباد که ستم کنی.<sup>۱</sup>

هم او را است:

قسمت‌کننده آتش است که گوید: آن را بگیر و این را که از آن من است واگذار؛ او با من دوستی داشته است. مردمان را بر دوزخ قسمت می‌کند و با آن انصاف می‌ورزد و آن نیز از این تقسیم عادلانه و دور از تعدی خرسند می‌شود. کار او آن سان است که صراف درهم‌ها را می‌کاود و سره از ناسره باز می‌شناسد.<sup>۲</sup>

عونی گفته است:

پیشوای من قسمت‌کننده دوزخ و انتخاب‌کننده دوزخیان است و البته بهشت و دوزخ را ناگزیر کسانی است.<sup>۳</sup>

→

صهر النبی المصطفی الطاهر

ذاک علی بن ابی طالب

← همان، ۲۴۵.

ذری ذا و هذا فاشربی منه و اطعمی  
و لاتقربی من کان حزبی فتظلمی

علی قسیم النار من قیلہ خذی  
خذی بالشوی ممن یصیبک منهم

۱.

← همان، ۳۹۹ و ۴۰۰.

ذریه انه لی ذووداد  
مقاسمة المعادل غیر عاد  
ینقی الزائفات من الجیاد

قسیم النار ذلک ها و ذا لی  
یقاسمها فی نصفها فترضی  
کما انتقد الدراهم صیرفی

۲.

← همان، ۱۸۴ و ۱۸۵.

و لابد للجنات و النار من اهل

امامی قسیم النار مختار اهلها

۳.

همو گفته است:

ستمگران را به سوی دوزخ می‌راند و وای بر ستمگر ناصبی.  
آتش را می‌گوید: این را بگیر که این دشمن من است. او را تیره‌بختی افزای.  
اما آن را که دوستدارم بوده است واگذار. این کس همدم من در بهشت و دوست من است.<sup>۱</sup>

دیگری گفته است:

خدایا، به عفو تو ایمنی از آتشی را که شعله‌اش زبانه می‌کشد آرزو دارم.  
ای ابوالحسن، البته، اگر دوستی با تو دروازه‌ی من به دوزخ بود رستگاری‌ام را همان آتش می‌دانستم.  
اما چگونه آن که یقین دارد که امیر مؤمنان علیه السلام قسمت‌کننده دوزخ است از آتش بترسد؟<sup>۲</sup>

بشنوی گفته است:

اگر قسمت‌کننده آتش آن والاتبار مولای من باشد چگونه آن آتش مرا بسوزاند؟<sup>۳</sup>

دعبل گفته است:

قسمت‌کننده دوزخ که این یکی از آن او است و این دیگری از آن آتش و این تقسیمی است برابر.  
دشمنان خود را از حوض دور می‌سازد و چه بسیار رانده‌شدگان و چه بسیار نفرین‌شدگان!  
از ناکثان و قاسطان تا مارقان و مجرمان.<sup>۴</sup>

- |    |                             |                              |
|----|-----------------------------|------------------------------|
| ۱. | یسوق الظالمین الی جحیم      | فویل للظلمون الناصبی         |
|    | یقول لها خذی هذا فهذا       | عدوی فی البلاء علی الشقی     |
|    | و خل من یوالینی فهذا        | رفیقی فی الجنان و ذا ولیی    |
| ۲. | وانی لأرجو یا إلهی سلامة    | بعفوک من نار تلظى همومها     |
|    | أباحسن لو کان حبک مدخلی     | جهنم کان الفوز عندی جحیمها   |
|    | و کیف یخاف النار من هو موقن | بأن امیرالمؤمنین قسیمها      |
| ۳. | و کیف تحرقنی نار الجحیم اذا | کان القسیم لها مولای ذاالحسب |
| ۴. | قسیم الجحیم فهذا له         | و هذا لها باعتدال القسم      |

زاهی گفته است:

ای مولای من، ای پسر ابوطالب و ای نگاه‌دارنده هرکس که به او چنگ زند و از او پناه جوید  
ای تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ، آتش را سکونتگاهم مساز<sup>۱</sup>.

دیگری گفته است:

علی علیه السلام دوستی‌اش سیر است، همو که قسمت‌کننده دوزخ و بهشت است.  
وصی راستین مصطفی صلی الله علیه و آله و پیشوای آدمیزادگان و جنیان<sup>۲</sup>.

### صحیفه نام‌های بهشتیان و دوزخیان

عمرو بن شمر گفته است: کلبی و اعمش با یکدیگر دیداری داشتند. کلبی پرسید: مهم‌ترین چیزی که  
از مناقب علی علیه السلام شنیده‌ای کدام است؟

اعمش همان حدیث عبایه را که «علی علیه السلام قسمت‌کننده آتش است» نقل کرد.

کلبی گفت: نزد من حدیثی بالاتر از آن است؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای به علی علیه السلام داد که همه  
نام‌های بهشتیان و نام‌های دوزخیان در آن بود<sup>۳</sup>.

عبدالصمد بن بشیر در روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از ماجرای اسراء و معراج  
سخن به میان آورده و فرموده است: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾<sup>۴</sup>؛ خداوند به او - یعنی

→

فكم من لعين طريد و كم  
و من مارقين و من مجترم

يذود عن الحوض اعدائه  
فمن ناكثين و من قاسطين

بیت‌ها را در شعر دعل بن علی الخزاعی نیافتم.

يا عصمة المعتف و الجار

يا سیدی یا ابن ابی طالب

۱.

يا قاسم الجنة و النار

لا تجعل النار لی مسکنا

قسیم النار و الجنة

علی حبه جنة

۲.

امام الانس و الجنة

وصی المصطفی حقا

۳. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۱۱.

۴. نجم / ۱۰: آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.

پیامبر ﷺ - نامه‌ای داد که مشتمل بر نام‌های «اصحاب یمین» و «اصحاب شمال» بود. پیامبر نامه «اصحاب یمین» را در دست راست گرفت و در آن نگریست و دید نام‌های بهشتیان و نام پدران و قبایل آن‌ها همه در آن نوشته است. خداوند فرمود: ﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾<sup>۱</sup>. پیامبر ﷺ فرمود: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾<sup>۲</sup>. سپس چنین ادامه داد: ﴿رَبَّنَا لَا تَوَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾<sup>۳</sup>. خداوند فرمود: چنین کردم. پیامبر ﷺ گفت: ﴿وَلَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفُ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۴</sup>.

پیامبر ﷺ هریک از این دعاها را که بر زبان می‌آورد خداوند می‌فرمود: چنین کردم. آن‌گاه پیامبر ﷺ نامه را پیچید و در دست راست گرفت و نامه «اصحاب شمال» را گشود و در آن نام دوزخیان و نام پدران و قبایل ایشان را دید.

ادامه این حدیث از زبان امام صادق (ع) بدان جا رسیده که فرموده است: سپس پیامبر ﷺ در حالی که آن نامه‌ها را در دست داشت فرود آمد و نامه‌ها را به علی بن ابی طالب (ع) سپرد.<sup>۵</sup>

### کلیدهای بهشت و دوزخ

صفوانی به سند خود از امام کاظم (ع) نقل کرده که در روایتی طولانی از پیامبر ﷺ آورده که فرموده است: در همین حال بودم که دو فرشته روی نهاندند: یکی رضوان و دیگری مالک. رضوان بالا می‌آید و می‌گوید: درود بر تو ای پیامبر خدا، و من می‌گویم: و درود بر تو، ای فرشته خوشبوی خوشروی

۱. بقره / ۲۸۵: پیامبر خدا بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است.

۲. بقره / ۲۸۵: و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند و گفتند: میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم. پروردگارا، آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سوی تو است.

۳. بقره / ۲۸۶: پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر.

۴. بقره / ۲۸۶: و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور. سرور ما تویی. پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.

۵. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۱۰ و ۲۱۱: عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱/ ۱۵۸ و ۱۵۹.

بزرگوار. تو کیستی؟ می‌گوید: من رضوان هستم خزانه‌دار بهشت. خداوند به لطف خویش مرا فرموده است که بهشت را بیارایم و من آن را آراسته‌ام و فرموده است تا درهایش را ببندم و من درها را بسته‌ام و کلیدها را برای تو آورده‌ام. ای احمد، آن‌ها را از من بگیر. من می‌گویم: این را از پروردگار خویش پذیرفتم و او را بر آن نعمت که به من داده است سپاس. این را به برادرم علی بده، و فرشته آن را به علی می‌دهد.<sup>۱</sup>

در روایت محمد بن زکریا غلابی است که - و حدیث در این جا به اختصار آمده است - رضوان بانگ می‌زند: خداوند مرا فرموده است تا کلیدهای بهشت را به محمد ﷺ دهم و محمد مرا فرموده است که آن‌ها را به علی بن ابی طالب رضی الله عنه دهم.

اینک این کلیدها! در این باره برایم گواه باشید.

سپس خازن جهنم برمی‌خیزد و بانگ برمی‌آورد که زنهار، خدای عزّ و جلّ مرا فرموده است کلیدهای جهنم را به محمد ﷺ دهم و محمد مرا فرموده است آن‌ها را به علی رضی الله عنه دهم.

اینک این کلیدها! در این باره برایم گواه باشید.

پس تو کلیدهای بهشت و دوزخ را می‌ستانی و دامن مرا می‌گیری و خاندانت دامن تو را می‌گیرند و شیعیان دامن خاندانت را می‌گیرند.

راوی گوید: وقتی این سخن شنیدم دست زدم و گفتم: ای پیامبر خدا، پس به سوی بهشت! فرمود: آری، به خدای کعبه سوگند<sup>۲</sup>.

### حلقه در بهشت

محمد فتال در روضة الواعظین آورده که پیامبر ﷺ فرموده است: «حلقه در بهشت طلا است. چون حلقه را بر در کوبند صدایی از آن برخیزد و گوید: یا علی»<sup>۳</sup>.

---

۱. حدیث را به روایت صفوانی نیافتم. هرچند این مضمون به طرقی چند از پیامبر ﷺ نقل شده است. برای نمونه - صفار، بصائر الدرجات، ۴۳۷؛ ابن بابویه، الامالی، ۱۷۹؛ همو، علل الشرائع، ۱۶۵/۱؛ همو، معانی الاخبار، ۱۱۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۴.

۲. - شاذان قمی، الفضائل، ۱۳۵.

۳. «حلقه باب الجنة ذهب فاذا دقت الحلقة على الصحيفة طنت وقالت يا علي». - روضة الواعظین، ۱۱۱. البته متن این

در خصائص نطنزی، از قیس بن حازم، از ابن مسعود روایت شده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام حلقه‌ای آویخته بر در بهشت است و هر که بدان درآویزد به بهشت درآید»<sup>۱</sup>.

→

کتاب چنین است: «ان حلقة باب الجنة من ياقوتة حمراء على صفائح الذهب فاذا دقت الحلقة على الصحيفة طنت و قالت يا علي؛ حلقة در بهشت از یاقوتی سبز است و استوار بر صفحه‌ای از طلا. چون حلقه را بر در بکوبند صدایی از آن برخیزد و گوید: یا علی.

۱. «علی بن ابی طالب حلقة معلقة بباب الجنة من تعلق بها دخل الجنة». ← خوارزمی، المناقب، ۳۲۴.

### فصل ۳

## او ساقی و شفیع است

### ساقی کوثر

ابن جبیر و ابن عباس گفته‌اند: از پیامبر ﷺ درباره کوثر پرسیده شد. فرمود: «ای علی، کوثر نهری است جاری در زیر عرش خدا؛ آبش از برف سفیدتر، از عسل شیرین‌تر و از کره نرم‌تر است. ریگ‌های کف آن مروارید و مرجان است، خس و خاشاکش زعفران است و خاک کف آن از مشک تندبوی، و پایه‌هایش در زیر عرش خدا است»<sup>۱</sup>. پیامبر ﷺ آن‌گاه دست خود بر پهلوی علی علیه السلام نواخت و فرمود: «این نهر از آن من و تو و دوستداران تو پس از روزگار من است»<sup>۲</sup>.

---

۱. «یا علی الکوثر نهر یجری تحت عرش الله ماؤه اشد بياضا من الثلج و احلی من العسل و ألین من الزبد حصاؤه الدر و الزبرجد و المرجان حشیشه الزعفران ترابه المسک الأذفر قواعد تحت عرش الله».

۲. «ان هذا النهر لی و لک و لمحبیك بعدی». برای این متن و متن پیشین و نیز روایت ← مفید، الامالی، ۲۹۴؛ طوسی، الامالی، ۶۹؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۰۹.

ناگفته نماند متن حاکی از اوصاف کوثر با تفاوت‌هایی اندک در منابع اهل سنت آمده است، اما در آن‌ها جمله اخیر دیده نمی‌شود. برای نمونه ← ابن مخلد قرطبی، ماورد فی الحوض و الکوثر، ۱۰۰ و ۱۰۱؛ ابن حبان، الصحيح، ۳۸۹/۱۴؛



حافظ ابونعیم به سند خود از عطیه، از انس نقل کرده که گفته است: بر پیامبر خدا ﷺ در آمدم. فرمود: مرا کوثر دادند.

گفتم: ای پیامبر خدا، کوثر چیست؟

فرمود: «نهری است در بهشت که عرض و طول آن به فاصله میان مشرق و مغرب است و هیچ کس نیست که از آن بنوشد و تشنه شود یا از آن وضو سازد و پریشان موی گردد. البته، نه آن کس که پیمان مرا شکسته باشد از آن نوشد و نه آن که خاندان مرا کشته باشد»<sup>۱</sup>.

پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «علی علیه السلام در روز قیامت کسانی را که از شیعیان او نیستند از آن می‌راند، و هر کس از آن بنوشد تشنه نشود»<sup>۲</sup>.

طارق گوید: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «سوگند به آن که دانه را شکافت و مردمان را پدید ساخت، آن روز که دوستان ما به حوض درآیند با همین دو دست خود دشمنانمان را از آن بپراکنم»<sup>۳</sup>. احمد در فضائل همانند این مضمون را از ابو حرب بن ابی الاسود دوئلی روایت کرده است<sup>۴</sup>.

در اخبار ابی رافع از پنج طریق روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «ای علی تو و پیروانت سیراب و سرزنده در حوض بر من درمی‌آید و دشمنانت تشنه و ژولیده بر تو درمی‌آیند»<sup>۵</sup>.

→

حاکم، المستدرک، ۱۸۶/۳ و ۱۹۲؛ ابن ماجه، السنن، ۱۴۵۰/۲؛ ترمذی، السنن، ۴۴۹/۵؛ ابویعلی، المسند، ۴۲/۷؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۶۷/۲ و ۱۵۸.

۱. «نهر فی الجنة عرضه و طولہ ما بین المشرق و المغرب لایشرب احد منه فیظماً و لایتوضأ احد منه فیشعث لایشربه انسان اخفر ذمتی و لاقتل اهل بیتی».

متن را در حلیۃ الاولیاء نیافتم.

۲. «یدود عنه علی یوم القیامة من لیس من شیعته و من شرب منه لم یظماً ابداً». برای متن با تفاوت‌هایی ← طوسی، الامالی، ۲۲۸.

۳. «و الذی فلق الحبة و برأ النسمة لاقمعن بیدی هاتین من الحوض اعدائنا اذا وردته احباؤنا». برای متن با مقداری تفاوت ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۷۰/۱.

۴. در فضائل الصحابة نیافتم.

۵. «یا علی ترد علی الحوض و شیعتك رواء مرویین و یرد علیک عدوک ظماً مقحمین».

در تفسیر ﴿وَسَقِيهِمْ رِبُّهُمْ﴾<sup>۱</sup> آمده است که مقصود از آن مهتر ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است و گواه آن که «رب» به معنای «مهتر» باشد نیز این آیه که فرمود: ﴿أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾<sup>۲</sup>.  
در فائق آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «تو در روز قیامت از حوض من دفاع می کنی و مردان را از آن می رانی، آن سان که شتر گردن شکسته را برانند»<sup>۳</sup>.  
سید حمیری گفته است:

با دوستی او به جرعه ای از حوض که امنیت و سیرابی را در بر هم آورد امید بسته ام،  
آن گاه که فردا به حوض او درآییم و آن جا نیکبخت را به نزدیک خواند و تیره بخت را براند.  
چون دوستدارش به او نزدیک شود گوید: به حوض درآی و از آن آبی گوارا بنوش و سیراب شو.  
ولی اگر دشمن به او نزدیک شود علی علیه السلام او را از آن بپراکند و بسی دور کند<sup>۴</sup>.

همو گفته است:

ای آن که علی علیه السلام را ناسزا می گویی، گفتن را واگذار که در نکوهش او بر راه درست نیستی.  
آیا کسی را ناسزا می گویی که پس از امین خدا ولی خدا است و صاحب حوضی که نوشیدن از آن  
گواراترین است؟  
و هرگاه دوستدارش بدان درآید از آن بنوشد و هرگاه دشمنش بدان درآید با خواری و زبونی  
بازش گردانند و بر آن نواخته شود<sup>۵</sup>.

---

۱. انسان / ۲۱: و پروردگارشان به ایشان می نوشاند.

۲. یوسف / ۴۲: مرا نزد آقای خود به یاد آور.

۳. «انت الذائد عن حوضی يوم القيامة تذود عنه الرجال كما يذاد البعير الصاد». ← زمخشری، الفائق، ۲/ ۳۲۴.

۴. أو مل فی حبه شریة      من الحوض تجمع أمنا و ریا  
إذا ما وردنا غداً حوضه      فأدنی السعید و ذاد الشقیة  
متی یدن مولاه منه یقل      رد الحوض و اشرب هنیئاً مریا  
و ان یدن منه عدو له      یذده علی مکانا قصیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۶۴ و ۴۶۵.

۵. ألا ایها اللاحی علیاً دع الخنا      فما انت من تأنیبه بمصوب  
اتلحی امیر الله بعد امینه      و صاحب حوض شربه خیر مشرب

باز گفته است:

او را در کنار حوض می‌بینی که همراه مصطفی ﷺ در جوار آن پل، یعنی پل جهنم ایستاده است. آن هر دو تن کسانی را که در دوران زندگی ولایت ایشان داشتند به سوی گشایش و سایه شکوهمند آسایش راه برند.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

پسر ابوطالب ناشایستگان را از آن می‌راند، آن سان که تو خود شتر گر را از ورود به آبشخور می‌رانی. چون بدان نزدیک شوند تا آبی خورند، ایشان را گویند: نفرین بر شما باد! دور شوید، و بازگردید و آبشخوری دیگر جوید که سیرابتان سازد یا سرایی برای خوردن که سیرتان کند. این تنها از آن کسانی است که زادگان احمد ﷺ را دوست داشته‌اند و پیرو دیگران نبوده‌اند.<sup>۲</sup>

هم گفته است:

حوض همان حوض محمد ﷺ و وصی او است؛ دوستانش را سیراب می‌کند و دشمنان را باز می‌دارد.<sup>۳</sup>

→

و حافاته در و مسک ترابه  
متی ما یرد موله یشرب و ان یرد  
← همان، ۱۱۹.

۱. فانک تلقاه لدی الحوض قائماً  
یجیران من والاهما فی حیاة  
مع المصطفی بالجسر جسر جهنم  
الی الروح و الظل الظلیل المکرم  
← همان، ۴۰۰.

۲. یدب عنه ابن ابی طالب  
اذا دنوا منه لکی یشربوا  
وراکم فالتمسوا منه  
هذا لمن والی بنی احمد  
ذبح جربی ابل تشرع  
قیل لهم تباً لکم فارجعوا  
یرویکم او مطعماً یشبع  
و لم یکن غیرهم یتبع  
← همان، ۲۶۵.

۳. و الحوض حوض محمد و وصیه  
یسقی محبیه و یمنعه العدی  
بیت را در دیوان نیافتم.

سرانجام گفته است:

او صاحب حوض است و هریک از مردمان را که برگرد او آمده و از او به خطا نرفته و به کژی نگراییده است سیراب سازد،  
و آن قسمت‌کننده دوزخ که دوزخ به کار او خرسند است آتش را می‌گوید: این از آن من است و آن که او را محبتی نبوده است سهم تو<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

حوض حوض تو است و در آن رستاخیز هیچ کس تو را از آن باز ندارد و هر که را بخواهی سیراب کنی و هر که را بخواهی برانی.  
شگفتا از آن که از دیدن هدایت و فروغ او که چون خورشیدی درخشان پرتو می‌دهد و روشن می‌کند کور باشد<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

آنان ساقیان حوضند و هر کس ولایت ایشان داشته باشد از جامی که برای نوشندگان لذت است سیراب شود<sup>۳</sup>.

او همچنین گفته است:

حوض حوض تو است و مردمان در روز قیامت به سوی تو می‌شتابند،

- 
- |    |                             |                               |
|----|-----------------------------|-------------------------------|
| ۱. | و صاحب الحوض یسقی من ألم به | من الخلائق للاحبی و لارتقا    |
|    | قسیم نار به ترضی یقول لها   | ذا لی و ذا لک قسم لم یکن علقا |
|    | ← دیوان السید الحمیری، ۲۹۳. |                               |
| ۲. | و الحوض حوضک لیس ثم مدافع   | فی الحشر تسقی من تشاء و تمنع  |
|    | عجباً لأعمی عن هداه و نوره  | کالشمس واضحة تضىء و تلمع      |
| ۳. | و هم سقاء الحوض من والاهم   | یسقی بکأس لذة الشاربین        |

و همه آفریدگان به زیر پرچم تو می آیند و آن جاکرنش می کنند.<sup>۱</sup>

عونی گفته است:

فردا تشنگان را از حوض پیامبر ﷺ سیراب کنی و مؤمنان را از آبی شیروش بنوشانی.<sup>۲</sup>

زاهی گفته است:

بدر درخشان شب های ظلمانی و همسر او که در فضیلت خورشید چاشت گاهان است و نیز فرزندان  
که گوشواره های عرشند،  
و کسی که فردا کوثر حوض او است و آتش در فرمان او و پردیس ها ملک او.<sup>۳</sup>

همو گفته است:

ای آن که به گاه درآمدن به کوثر جاری، شیعیان خود را جام دهی،  
در آن روز که هرکس در برابر آقایی که در داوری خویش سختگیر است سزای آنچه پیش فرستاده  
خواهد یافت،  
در آن هنگام که آتش در صحرای حشر شعله افروخته است تا دشمنان و بدکاران را فرو گیرد.<sup>۴</sup>

حسان بن ثابت گفته است:

- |    |   |  |
|----|---|--|
| ۱. | و ان الحوض حوضک و البرایا<br>و تحت لوائک المحمود تضحی                           | الیک لدى القیامة مهطعینا<br>جميع الخلق دونک خاشعینا              |
| ۲. | تشقی الظماة علی حوض النبی غذا   | للمؤمنین بمملو من الحلب  |
| ۳. | بدر الدجی و زوجہ شمس الضحی<br>و من له الکوثر حوض فی غد                          | فی فضلها و ابناء للعرش القرط<br>و النار ملک و الفرادیس خطط       |
| ۴. | یا ساقی الشیعة من کاسه<br>فی یوم تبلو النفس ما قدمت<br>و النار فی الموقف قد سعت | عند ورود الکوثر الجاری<br>لسید فی الحکم جبار<br>لأخذ نصاب و فجار |

بی‌گمان حوض از آن او است و به او گزین شده است و او هر که را بخواهد به رغم دشمنی سیراب سازد. اما دشمنان خیره‌سر و ناصب‌یان آن طایفه را آب ندهد و دوستان را به نوشیدن فراخواند.<sup>۱</sup>

### شفیع محشر

علی بن جعد از شعبه، از قتاده، از ابوالجوزاء روایت کرده که دربارهٔ ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾<sup>۲</sup> گفته است: یعنی شفاعت شفاعت‌گران کافران مکه را سود نبخشد.

وی در ادامه گفته است: نخستین کسی که امت را شفاعت می‌کند پیامبر خدا ﷺ است، نخستین کسی که اهل بیت و فرزندان خود را شفاعت می‌کند امیرمؤمنان علیؓ است، نخستین کسی که مسلمانان رومی را شفاعت می‌کند صهیب است و نخستین کسی که مسلمانان حبشه را شفاعت می‌کند بلال.

حمران بن اعین گفته: امام صادق علیؓ فرموده است: «خدای را سوگند شیعیان خود را شفاعت کنیم، خدای را سوگند شیعیان خود را شفاعت کنیم، خدای را سوگند شیعیان خود را شفاعت کنیم، مردمان گویند: ما را نه شفاعت‌گری است و نه دوستی نزدیک»<sup>۳</sup>.

### شفیعان پنج‌گانه

در فردوس دیلمی آمده که ابوهریره گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «شفیعان پنج چیزند: قرآن، خویشاوندان، امانت، پیامبرتان و خاندان پیامبرتان»<sup>۴</sup>.

---

۱. له الحوض لا شک یحیی به فمّن شاء اسقی برغم العدی

و من ناصب القوم لم یسقه و یدعو الی الورد للأولیا

بیت را در دیوان حسان نیافتم.

۲. مدثر / ۴۸: از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آن‌ها سودی نمی‌بخشد.

۳. «و الله لنشفعن لشیعتنا، و الله لنشفعن لشیعتنا حتی یقول الناس ﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾ \* وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ» [شعراء / ۱۰۰ و ۱۰۱]. «کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۲۹۷ و ۲۹۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۳۸/۷.

۴. «الشفعاء خمسة: القرآن و الرحم و الامانة و نبیکم و اهل بیت نبیکم». خبر را در الفردوس نیافتم، هرچند متقی در کنز العمال (۱۶۸/۱۴) آن را به نقل از همین کتاب آورده است.

## گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر وکیع آمده که ابن عباس درباره آیه ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾<sup>۱</sup> گفته است: یعنی ای محمد، خداوند در روز قیامت تو را شفیع همه خاندانت خواهد ساخت و تو همه را به بهشت درخواهی آورد و بدین سان از پروردگار خود خرسند خواهی گشت.<sup>۲</sup>

امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup> فرموده است: «مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله بر تپه‌ای که مشرف بر مردمان است می‌ایستد و شفاعت می‌کند و آن‌گاه می‌گوید: ای علی، تو شفاعت کن. پس برخی کسان یک قبیله را، برخی یک خانواده را، و برخی تنها دو تن را شفاعت کنند، هرکس به اندازه عمل خود. این همان مقام محمود است».<sup>۴</sup>

از امام صادق علیه السلام روایت شده که درباره آیه ﴿أَن لَّهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾<sup>۵</sup> فرموده: مقصود شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله است،<sup>۶</sup> و درباره ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾<sup>۷</sup> فرموده: مقصود شفاعت علی علیه السلام است.<sup>۸</sup> و درباره ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ﴾<sup>۹</sup> نیز گفته: مقصود شفاعت امامان علیهم السلام است.<sup>۱۰</sup>

۱. ضحی / ۵: و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی.

۲. ← تعلی، الکشف و البیان، ۲۲۴/۱۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۴۷/۲.

۳. جاثیه / ۲۸: و هر امتی را به زانو درآمده می‌بینی. هر امتی به سوی کارنامه خود فراخوانده می‌شود و بدیشان می‌گویند: آنچه را می‌کردید امروز پاداش می‌یابید.

۴. «ذلک النبی و علی یقوم علی کوم قد علا الخلائق فیشفع ثم یقول: یا علی اشفع، فیشفع الرجل فی القبيلة و یشفع الرجل لأهل البیت و یشفع الرجل للرجلین علی قدر عمله فذلک المقام المحمود».

۵. یونس / ۲: برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است.

۶. عبارت منابع «هو رسول الله» است، نه «شفاعة النبی». ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۱۹/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۸/۱؛ کلینی، الکافی، ۳۶۴/۸.

۷. زمر / ۳۳: و آن کس که راستی آورد.

۸. اما روایت منابع آن است که ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ پیامبر صلی الله علیه و آله و ﴿وَصِدْقٍ بِهِ﴾ علی علیه السلام است. برای نمونه ← قمی، تفسیر القمی، ۲۴۹/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۴.

۹. حدید / ۱۹: آنان همان راستینانند.

۱۰. آنچه در منابع یافتیم این روایت از امام سجاده علیه السلام است که فرمود: این آیه درباره ما و شیعیان ما است. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۶۷/۶.

پیامبر ﷺ فرمود: «من در آخرت شفاعت می‌کنم و شفاعتم پذیرفته می‌شود. علی‌السلام شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می‌شود و خاندان من شفاعت می‌کنند و شفاعت ایشان پذیرفته می‌شود»<sup>۱</sup>.  
شاعر<sup>۲</sup> ما بر انگشتر خود این نقش داشته است:

شفیع اسماعیل فی الآخرة	محمد و العترة الطاهرة <sup>۳</sup>
بر انگشتری دیگر نیز این نقش داشته است:	
شفیعی الی الله قوم بهم	یمیز الخبیث من الطیب
بحبهم صرت مستوجبا	لما لیس غیری بمستوجب <sup>۴</sup>

زاهی گفته است:

ای ابوالحسن، تو را پناهگاه خود قرار داده‌ام. من به او پناه می‌برم و امان او مرا دربر می‌گیرد.  
در روز برانگیخته شدنم مرا شفیع باش و سرای قدس خود را اقامتگاه من ساز؛  
زیرا من از عثمانیان نبوده‌ام و شراب کهنه و سیاهی را دوست نداشته‌ام<sup>۵</sup>.

ابونواس گفته است:

پروردگارا، اگر گناه‌های بزرگ و فراوان است می‌دانم که عفو تو بزرگ‌تر است.  
چونان که خود فرموده‌ای تو را به فروتنی می‌خوانم و اگر بازگردانده شوم چه کسی بر من رحم خواهد آورد؟  
اگر جز نکوکاران نتوانند در تو امید بندند گناهکار در چه کسی تواند امید بست و چه کسی را تواند  
فراخواند؟

---

۱. «انی لاشفع یوم القيامة فاشفع و یشفع علی فیشفع و یشفع اهل بیتی فیشفعون». ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۰۲/۱.

۲. مقصود سید اسماعیل حمیری است.

۳. شفیع اسماعیل در آخرت محمد و خاندان پاک اویند.

۴. شفیع من بر درگاه خداوند طایفه‌ای‌اند که پاک و ناپاک به ایشان از هم بازشناخته شوند.

با دوستی آنان سزاوار چیزی شده‌ام که دیگران سزاوارش نیستند.

۵. أباحسن جعلتک لی ملاذا      الذ به و یشملنی الذماما  
فکن لی شافعا فی یوم حشری      و تجعل دار قدسک لی مقاما  
لأنی لم أکن من نعتلی      و لأهوی عتیق و لا دلاما



در پیشگاه تو وسیله‌ای ندارم، مگر امید و گمان خوش به تو و این که مسلمانم،  
و به محمد ﷺ و خاندان او چنگ زده‌ام و آن که به ایشان چنگ زند همدم توفیق است.  
آن‌گاه از شفاعت پیامبرت احمد ﷺ و پس از آن حمایت علی علیه السلام خبر دارم،  
و سپس حسین علیه السلام و پس از او فرزندان تا آن امام که پنهان است،  
رهبرانی آزاده که تکیه‌گاه و پناهگاهند و بدیشان پناه برم که این دژی استوار است.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

هر کس در روز رستاخیز شفیعی دارد، اما مرا در آن روز شفیعی نیست،  
مگر پیامبر برگزیده احمد ﷺ و سپس آن مرد زکات‌دهنده فروتن رکوع‌گزار.<sup>۲</sup>

دیگری گفته است:

اگر هر کس را در رستاخیز شفیعی باشد شفیعی من آن مظلوم بنی‌هاشم است،  
برادر آن پیامبر عرب و همو که در مسجد انگشتر را صدقه داد.<sup>۳</sup>

- 
- |                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ۱. یا رب ان عظمت ذنوبی کثرة | فلقد علمت بأن عفوک أعظم     |
| أدعوک رب کما امرت تضرعا     | فاذا رددت یدی فمن ذا یرحم   |
| ان کان لایرجوک إلا محسن     | فمن الذی یرجو و یدعو المجرم |
| مالی الیک وسیلة إلا الرجا   | و جمیل ظنی ثم انی مسلم      |
| مستمسکا بمحمد و بآله        | ان الموفق من بهم یرتفع      |
| ثم الشفاعة من نبیک أحمد     | ثم الحماة من علی أعلم       |
| ثم الحسنین و بعده اولاده    | ساداتنا حتی الامام المکتم   |
| سادات حر ملجأ مستعصم        | بهم ألوذ فذاک حصن محکم      |
| ۲. من کان فی الحشر له شافع  | فلیس لی فی الحشر من شافع    |
| سوی النبی المصطفی أحمد      | ثم المزکی الخاشع الراجع     |

این بیت‌ها و نیز بیت‌های پیشین را در دیوان ابی‌النواس نیافتیم.

- |                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| ۳. من کان فی الحشر له شافع | فشافعی المظلوم من هاشم |
| أخو النبی العربی الذی      | صدق فی المسجد بالخاتم  |

دیگری سروده است:

از همهٔ جهانیان در شفاعت تنها بدان مرد خرسندم که در رکوع انگشتر صدقه داد.<sup>۱</sup>

آن دیگری گفته است:

چون از آنچه به دست خود چیده‌ام خبر دارم و از خشم خداوند بیم می‌برم،  
بر انگشتر خویش نقش کردم که شفیع من همان امامی است که انگشتر صدقه داد.<sup>۲</sup>

در شعر یکی دیگر آمده است:

ای خدای صاحب عرش بلند، اگر در کارهایم کوتاهی کردم و در عمری که داشتم آرزوهای بسیار مرا فریفت،  
شفیع من پروردگار تو احمد عَلَيْهِ السَّلَام است و پسران دختر او و امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام.<sup>۳</sup>

در شعری دیگر است:

به رحمت خداوند امید بسته‌ام که از لغزش‌هایم درگذرد، نه به آن کارها که پیش فرستاده‌ام.  
در هنگام بازگشت چه کسی جز محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام مرا شفیع خواهد بود؟<sup>۴</sup>

هم در شعر دیگری است:

خداوندا، تو گناهانم را بر من پوشاندی. در قیامت هم به عفو خویش مرا گرامی دار.  
که مرا جز پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و جز آیین و جز عقیده‌ام به امامت شفיעی نیست.<sup>۵</sup>

۱.	رضیت لی شافعاً من العالم	من جاد عند الركوع بالخاتم
۲.	و لما علمت بما قد جنیت	و أشفقت من سخط العالم
۳.	نقشت شفيعی علی خاتمی	إماما تصدق بالخاتم
	یا ذاالمعارج ان قصرت فی عملی	و غرنی فی زمانی کثرة الأمل
	فشافعی أحمد و أبناء ابنته	الیک ثم أميرالمؤمنین علی
۴.	برحمة الله أرجو الصفح عن زللی	بعفوه لا بما قدمت من عملی
	و من یکن لی شفيعاً فی المعاد سوی	محمد و أميرالمؤمنین علی
۵.	إلهی قد سترت علی ذنبی	فأکرمنی بعفوک فی القيامة
	فما لی شافع إلا نبیی	و دینی و اعتقادی بالامامة

باز در دو بیت آمده است:

اگر من پیامبر ﷺ و خاندان او را دوست نداشته باشم، چه کسی جز ایشان در قیامت مرا شفاعت کند؟

آیینی جز آیین محبت خاندان محمد ﷺ نیست و هیچ چیز در قیامت سودمندتر نتوان یافت<sup>۱</sup>.

در شعری دیگر است:

اگر گناهانم فراوان و گران است اندوهی نیست، که من به راستی چشم طمع [به شفاعت] دوخته‌ام، و خداوند - جل جلاله - بر من رحم آورد و پیامبر او که درود خدا بر او باد مرا شفاعت کند<sup>۲</sup>.

دیگری گفته است:

آنان صاحبان راستین کتابند و محبت من بدیشان و باور من به عدالت و توحید آیینی جامع است، و چون دیانت کسی کامل شود، بی‌تردید، در بهشت پایدار برین خواهد بود<sup>۳</sup>.

یکی گفته است:

به محمد پیامبر ﷺ و به خاندان او است که لطف خداوند آن فرمانروای صاحب قدرت را امید دارم، در روز قیامت و در آن هنگام که دل‌ها آکنده ترس است و مردمان بر صراط ایستاده‌اند<sup>۴</sup>.

در شعر شاعری دیگر آمده است:

خداوند آنچه را به هیچ‌کس دیگر نداده به شما داده است تا جایی که خدایگان خوانده شدید.

- 
- |                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| ۱. اذا أنا لم أهوى النبی و آله | فمن غیرهم لی فی القيامة یشفع |
| فلا دین إلا حب آل محمد         | ولا شیء فی القيامة أنفع      |
| ۲. ان کان قد عظمت ذنوبی کثرة   | لا بأس لی انی مجد طامع       |
| و الله جل جلاله لی راحم        | و رسوله صلی علیه شافع        |
| ۳. أهل الکتاب محبتی إیاهم      | و العدل و التوحید دین جامع   |
| و اذا تکاملت الدیانة لامریء    | لا شک فی جنات عدن رافع       |
| ۴. أنا بالنبی محمد و بآله      | لتفضل الملك المهیمن راج      |
| یوم القيامة و القلوب خوافق     | و الخلق قد وقفوا علی منهاج   |

در آن آغاز و پیش از آفرینش مردمان، شب‌های شما خدمتکار و حاجب او بوده است.  
شما همان کلمات بوده‌اید که جبرئیل به گاه ارتکاب گناه آدم عَلَيْهِ السَّلَام به او آموخت،  
و شما خود قبله دیانت و برای آنان که آهنگ خدا دارند محراب اوید<sup>۱</sup>.

باز شاعری گفته است:

نیای شما احمد مصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پدر شما حیدر موی رفته عَلَيْهِ السَّلَام است.  
برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام نام‌های شما بر عرش هویدا گشت و درخشید،  
در سرزمین‌های بذر محبت شما کاشته‌ام تا در رستاخیز محصول آن را بدروم<sup>۲</sup>.

هم در شعری آمده است:

برای او بود که آن نام‌ها بر عرش هویدا گشت و چون خدا را نافرمانی کرد او را بدان نام‌ها خواند،  
و خدای صاحب عرش که او را بدان گناهان نکوهیده بود به نام ایشان بر او بخشود<sup>۳</sup>.

ناشی گفته است:

آنان همان «کلمات» و «اسماء» هستند که چون توبه بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام دشوار شد برایش هویدا گشتند<sup>۴</sup>.

- 
- |    |  |  |
|----|--|--|
| ۱. | أعطاكم الله ما لم يعطه أحداً<br>أشباحكم كن في بدر الظلال له<br>و أنتم الكلمات اللای لقنها<br>و أنتم قبله الدين التي جعلت | حتی دعیتم لعظم الفضل أربابا<br>دون البرية خداما و حجابا<br>جبریل آدم عند الذنب اذ نابا<br>للقاصدين الى الرحمن محرابا |
| ۲. | فجدكم أحمد المصطفى<br>و لاحت لآدم أسماؤكم<br>زرعت هواكم بأرض النجاة  | و والدکم حیدر الأنزع<br>على العرش زاهرة تلمع<br>لأحصد فی البعث ما ازرع   |
| ۳. | و لاحت الأسماء على العرش له<br>فتاب ذوالعرش عليه بهم   | ثم بها لما عصی الله دعا<br>من بعد ما غیره بما عصی  |
| ۴. | هم الكلمات و الاسماء لاحت  | لآدم حين عن له المتاب  |

یکی از شاعران موصل گفته است:

آدم عَلَيْهِ السَّلَام چون راه گم کرد و از راه یافتگی فروماند به ایشان توسل جست،  
آن زمان که آدم عَلَيْهِ السَّلَام از پروردگار خویش کلماتی دریافت کرد و سپس خداوند او را به پذیرش توبه گزین ساخت.

فروغ ایشان بود که برج های شیث و نوح عَلَيْهِ السَّلَام روشن کرد و آن گاه به ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام رسید،  
و در پشت هر پاک و پیراسته ای از نسل اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام جریان یافت،  
و آن گاه در محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام تجلی کرد و این دو تن بنیاد هر افتخارند و ریشه ریشه ها.  
خداوند احمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از جانب خود با کتاب و تنزیل و به عنوان رحمت فرستاد،  
و خداوند علی عَلَيْهِ السَّلَام را به دانش و فضل خطاب و آگاهی از تأویل اختصاص بخشید<sup>۱</sup>.

---

۱. و بهم آدم توسل لما  
إذ تلقى من ربه كلمات  
و أنارت بروج شیث و نوح  
و جرت فی محل کل زکی  
ثم صارت محمداً و علیا  
أرسل الله أحمد من لدنه  
و علی أخصه الله بالعلم  
ضل عن رشده عن التذلیل  
آدم فاستخذه بالقبول  
ثم أفضت الی النبی الخلیل  
و رضی من نسل اسماعیل  
و هما فی الفخار أصل الاصول  
رحمة بالکتاب و التنزیل  
م و فصل الخطاب و التأویل

## فصل ۴

### خویشاوندی

#### گواه‌هایی قرآنی

محمد بن مفضل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که درباره **﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾**<sup>۱</sup> فرموده: مقصود پاسداشت خویشاوندی با خاندان محمد صلی الله علیه و آله است.<sup>۲</sup>

مرزبانی به سند خود از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت کرده که درباره آیه **﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾**<sup>۳</sup> گفته: این آیه در شأن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است؛ چرا که در روز قیامت هر سبب و نسبی بریده است مگر آن که از جانب او باشد.<sup>۴</sup>

زید بن علی درباره آیه **﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ﴾**<sup>۵</sup> گفته است: مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام است که هم هجرت کرد و هم خویشاوند بود.<sup>۶</sup>

در تفسیر جابر بن زید از امام علیه السلام روایت شده است که خداوند بدین آیه ولایت علی بن

---

۱. رعد / ۲۱: و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند.

۲. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۰۸/۲؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۶۳/۱؛ کلینی، الکافی، ۱۵۱/۲.

۳. نساء / ۱: و از خدایی که به نام او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنه از خویشاوندان مبرید.

۴. ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۱۰۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۵/۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۷۴/۱.

۵. انفال / ۷۵: و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند.

۶. ← ابن مردویه، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ۲۵۰.

ابی طالب علیه السلام را اثبات کرد؛ زیرا علی علیه السلام بیش از دیگران به پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار بود؛ چرا که برادر او در دنیا و آخرت بود؛ او میراث، سلاح، توشه و یابوی خاکستری پیامبر صلی الله علیه و آله و همه ماترک وی را به ارث برد و پس از او وارث کتاب وی شد، چونان که خداوند فرمود: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِيْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾<sup>۱</sup>. این میراث همه قرآن بود که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده بود.

علی علیه السلام همچنین پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مردمان را تعلیم می داد، در حالی که هیچ کس او را تعلیم نداد، و همگان از او می پرسیدند، ولی او درباره هیچ چیز در دین خدا از کسی پرسشی نداشت. همچنین، خداوند از میان فرزندان اسماعیل علیه السلام کنانه را و از کنانه قریش را و از قریش هاشم را برگزید<sup>۲</sup>، در حالی که شیخین از آنچه او گزیده گزیدگان بود هیچ بهره ای نداشتند.

### برآمده از دو هاشمی

دیگر آن که او هاشمی ای برآمده از دو هاشمی است و در روزگار او هیچ کس جز او و برادران و فرزندان او از چنین ویژگی بهره نبردند. پدر او ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بود و مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم.

در حدیث است که نسب مادری آن حضرت از بیست و سه جهت تا معد بن عدنان به نسب پیامبر صلی الله علیه و آله درمی پیوندد<sup>۳</sup>، در حالی که هیچ کس دیگر در این ویژگی با او مشارکتی ندارد.

### عموزاده پیامبر صلی الله علیه و آله

نیز پیامبر صلی الله علیه و آله از دو جهت پسرعموی او است. از عبدالله و ابوطالب و از اتصال نسب مادر وی به نسب مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جهت ها که گذشت.

### پسر پیامبر صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام از دو جنبه پسر پیامبر صلی الله علیه و آله است: نخست آن که پیامبر صلی الله علیه و آله او را پروراند تا جایی که فاطمه

۱. فاطر / ۳۲: پس این کتاب را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم به میراث دادیم.

۲. ← ترمذی، السنن، ۵/۵۸۳.

۳. روایت به استناد تصحیح بحار الانوار (۳۱۷/۳۸) ترجمه شده است.

بنت اسد گفته است: بیمار بودم و پیامبر ﷺ زبان خویش در کام علی علیه السلام می نهاد و او به اذن خدا از آن شیر می خورد؛<sup>۱</sup> و دیگر آن که او داماد پیامبر ﷺ است و داماد هر کس فرزند او است و از همین روی چون در خانه کسی دختری زاده می شود به او می گویند: داماد بر تو مبارک باشد. آری، علی علیه السلام داماد، همتا و پرورده پیامبر ﷺ و برادر او در روزگار نیایی برادران است.<sup>۲</sup>

### آن که پسرانش پسران پیامبرند

دیگر آن که دو پسر او حکماً و شرعاً پسران پیامبرند؛ چرا که پیامبر ﷺ خود فرمود: «من پدر آن دو تن هستم و ضامن خسارت های ایشان می شوم».<sup>۳</sup> به همین سبب، علی علیه السلام درباره محمد بن حنفیه تعبیر «پسرم» را به کار می گرفت و در مورد حسن علیه السلام و حسین علیه السلام عبارت «پسران پیامبر» را. در روایتی است که از آن حضرت پرسیدند: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرزندان چه کسی اند؟ فرمود: پیامبر خدا ﷺ. - بر این نسبت که گذشت.

در روایتی دیگر است که خطاب به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمود: پیامبر خدا ﷺ خود درباره شما دعوی کرده است و چون او خود شما را فرزندان پیامبر خدا خوانده باشد، من در چیزی که پیامبر ﷺ در آن دعوی کرده است مخالفتی نکنم.

شرم دارم از این که در کاری دعوی کنم که خدای من او را بدان گزین ساخته و پیامبر ﷺ را پدر پسران دخت پیامبر قرار داده است.<sup>۴</sup>

### ویژگی هایی انحصاری

باری، بدین سان پیامبر ﷺ مهتر انبیا، و داماد او مهتر اوصیا است، همسر علی علیه السلام بانوی برتر جهانیان است، پسران آن دو تن سروران جوانان بهشت. هم عموی علی علیه السلام حمزه سالار شهیدان است، برادرش جعفر، انسانی فرشته گونه و برتر پرنندگان بهشتی که با فرشتگان پرواز می کند، پدر او

۱. برای مضمونی نزدیک به این ← طوسی، الامالی، ۷۰۸.

۲. صهر النبی و صنوه و ربیه و اخوه عند تعذر الاخوان

۳. «انا ابوهما و اعقل عنهما».

۴. استحیی ان ادعی فیه خصه ربی فصیره لبنی بنت النبی ابا



سرور عرب حامی پیامبر ﷺ، و جد او پیشوای مکه و جد پدرش هاشم نیز سالار عرب. ام المؤمنین [خدیجه] او را داماد خود گرفت و همو نخستین زنی بود که اسلام آورد و نماز خواند و در راه خدا خرج کرد و نسل پیامبر ﷺ از ناحیه او است. مادر علی علیه السلام نیز فاطمه بنت اسد نخستین زن هاشمی از پدر و مادری هاشمی است.

در نهج البلاغه است: «و گوینده‌ای به من گفت: بی‌گمان تو ای پسر ابوطالب بر این کار بسی آزمندی. پس گفتم: بلکه شما، به خدا سوگند آزمندتر و دورترید؛ و من ویژه‌تر و نزدیک‌ترم، و تنها پافشاری من از آن رو است که خواستار حقی شدم که مرا بود، در حالی که شما میان من و آن حایل می‌شوید، و برای رسیدن بدان روی مرا پس می‌زنید. پس همین که در میان افراد چشم‌پرکن او را با دلیل روشن فروکوفتم، به خود آمد، گویی سرگشته شده نمی‌داند چه پاسخی به من بدهد!»<sup>۱</sup>

در غره<sup>۲</sup> جاحظ آمده است: چهار تن پیامبر ﷺ را به یک نسق دیدند: عبدالمطلب، ابوطالب، علی علیه السلام و حسن علیه السلام.

راویان ثقه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرموده است: «ای علی، تو را چیزهایی باشد که برای من فراهم نیست: تو را همسری چون فاطمه است و مرا همانندش نیست؛ تو را دو فرزند بی‌واسطه است و مرا چنین دو فرزندی بی‌واسطه نیست؛ تو را مادر همسری چون خدیجه است و مرا چون او مادر همسری نیست؛ تو را پدر همسری چون من است و مرا کسی چون من نیست؛ تو را برادری تنی چون جعفر است و مرا چنین برادری خونی نیست؛ و تو را مادری چون فاطمه دخت اسد هاشمی مهاجر است و مرا چنین مادری نیست»<sup>۳</sup>.

۱. «و قال قائل انک یا ابن‌ابی طالب علی هذا الأمر لحریص فقلت بل انتم و الله احرص و ابعد و انا اخص و اقرب و إنما طلبت حقاً لی و انتم تحولون بینی و بینہ و تضربون وجهی دونه فلما قرعته بالحجة فی الملاء الحاضرين بهت لایدري ما یجیبنی.» ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبة ۱۷۲، با اندکی تفاوت.

۲. در آثار جاحظ به چنین نامی برنخوردم. معنای سخن نیز پوشیده است.

۳. «یا علی لک اشیاء لیست لی منها ان لک زوجة مثل فاطمة و لیس لی مثلها و لک ولدین من صلبک و لیس لی مثلهما من صلبی و لک مثل خدیجة ام اهلک و لیس لی مثلها حماة و لک صهر مثلی و لیس لی صهر مثلی و لک أخ فی النسب مثل جعفر و لیس لی مثله فی النسب و لک ام مثل فاطمة بنت اسد الهاشمية المهاجرة و لیس لی مثلها».

سلمان، ابوذر و مقداد روایت کرده‌اند که مردی در حضور علی علیه السلام اظهار فخر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله را فرمود: «در برابر همهٔ عرب‌ها اظهار فخر کن. تو را گرامی‌ترین پسر عمو است، تو را بزرگواری‌ترین روح است، تو را والاترین همسر است، تو را برترین فرزند است، تو را نکوترین برادر است، تو را بهترین عمو است، تو را والاترین بردباری است، تو را بیشترین دانش است، و تو را دیرین‌ترین اسلام است»<sup>۱</sup>.

در روایتی دیگر است: «و تو را دلیرترین دل است و دهنده‌ترین دست»<sup>۲</sup>.  
هم در روایت دیگری است: «تو به حقیقت برترین کسان امت من هستی»<sup>۳</sup>.

### تفاخر

ابوالحسن مدائنی آورده است: معاویه برای امام علیه السلام نوشت: ای ابوالحسن، مرا فضیلت‌های فراوان است. در روزگار جاهلیت پدرم پیشوا بود و در روزگار اسلام من پادشاه شده‌ام و من داماد پیامبر خدا و دایی مؤمنان و کاتب وحی هستم.

امیرمؤمنان علیه السلام چون نامه را خواند فرمود: آیا پسر آن زن جگرخوار به فضیلت‌ها بر من فخر می‌فروشد! ای غلام بنویس - و این بیت‌ها را بر او املا کرد:

محمد پیامبر صلی الله علیه و آله پدر همسر من است و حمزه سالار شهیدان عموی من،  
و جعفر که پگاه و شامگاه با فرشتگان در پرواز است، پسر مادر من،  
و دخت محمد صلی الله علیه و آله آرام دل و همسر من که گوشت و خونم به گوشت و خون او درآمیخته است،

→

هرچند متن را بدین ساختار نیافتم، اما در روایتی مفصل آمده که علی علیه السلام به این موارد و نمونه‌هایی دیگر از این دست افتخار کرده است. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲/۴۳۲ و ۴۳۳.

۱. «فاخر العرب فأنتم اکرمهم ابن‌عم و اکرمهم نفسا و اکرمهم زوجة و اکرمهم ولدا و اکرمهم أخا و اکرمهم عمأ و اعظمهم حلما و اکثرهم علما و اقدمهم سلما». برای روایت با تفاوتی اندک ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۶۶؛ طبرسی،

الاحتجاج، ۲۲۹/۱. همچنین ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۰۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲.

۲. «و اشجعهم قلبا و اسخاهم کفا». ← طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۹/۱، با تفاوتی اندک.

۳. «انت افضل امتی فضلا». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۰۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲.

و دو سبط پیامبر مصطفی ﷺ فرزندان من از این همسرند، کدامتان را چنین سهمی است؟  
در آن هنگام که نوجوانی در آستانه بلوغ بوده‌ام، در اسلام آوردن بر همه شما پیشی گرفته‌ام.  
من همان قهرمانم که در روزهای نبرد و دشواری و روزهای صلح و گشایش نتوانید او را انکار کرد،  
و پیامبر خدا ﷺ در روز غدیر خم ولایت او را بر شما واجب ساخته،  
و برای پذیرش داوری من به امت خویش سفارش کرده است. پس آیا کسی از شما را سابقه‌ای چون  
سابقه من هست؟  
پس وای، و صد وای بر آن که فرمانبری من را که هیچ گناهی نکرده‌ام انکار کند.<sup>۱</sup>

معاویه چون این نامه را خواند گفت: ای غلام، آن را پاره کن. مباد شامیان آن را بخوانند و با آن به  
علی بن ابی طالب گرایش یابند.

یک بار در حضور عمر از افتخارهای خود گفتند. علی علیه السلام فرمود:  
خداوند ما را به یاری دادن به پیامبر خویش گرامی بداشت و ستون‌های اسلام با ما برافراشت،  
و با ما پیامبر و کتاب خویش را عزت بخشید و ما را به یاری خود و به گام‌های استوار یاری رساند.  
در هر نبردی، به شمشیرهای ما است که سرهای دشمنان از آشیانه تن برمی‌خیزد و می‌پرد،  
و ما را جبرئیل در خانه‌هایمان دیدار می‌کند و برایمان فرایض و احکام اسلام را می‌آورد،

محمد النبی اخی و صهری	و حمزة سید الشهداء عمی
و جعفر الذی یضحی و یمسی	یطیر مع الملائكة ابن‌امی
و بنت محمد سکنی و عرسی	مشوب لحمها بدمی و لحمی
و سبطا احمد ولدای منها	فمن منکم له سهم کسهمی
سبقتمکم الی الاسلام طراً	غلاما ما بلغت أوان حلمی
انا البطل الذی لن تنکروه	لیوم کرهه و لیوم سلم
و اوجب لی ولایته علیکم	رسول الله یوم غدیر خم
و اوصی بی لامته لحکمی	فهل فیکم له قدم کقدمی
فویل ثم ویل ثم ویل	لجاحد طاعتی من غیر جرمی

برای بخش‌هایی از این شعر «دیوان الامام علی علیه السلام»، ۱۲۶ و ۱۲۷. همچنین با تفاوت‌هایی و به صورت کامل تر ←

و نخستین چیزی که حلال اعلام می‌دارد حلال خدا است و هر حرامی که می‌گوید حرام خدا.  
ما گزیده همه مردمانیم و سامان کار مردم و لگام همه لگام‌ها<sup>۱</sup>.

خطیب خوارزم گفته است:

آیا در میان ایشان کسی هست که همسری چون فاطمه علیها السلام داشته باشد؟ بگو: نه، هرچند همه  
کینه‌توزان از خشم بمیرند.

آیا در میان ایشان کسی هست که در میان عموهای پیر خود کسی چون حمزه را پشتیبان خود داشته  
باشد؟

آیا در میان ایشان کسی هست که برادری همتا چون جعفر آن مرد بزرگوار و نامور و زیرک داشته  
باشد؟<sup>۲</sup>

در عقل و در شرع روا نیست آن که نزدیک باشد دورش کنند و آن که دور باشد نزدیکش شمارند،  
مگر آن که انگیزه‌ای از کفر و فسق در میان باشد.

یکی در شعر خود گفته است:

خلافت احمد رضی الله عنه را از خویشاوندان احمد گرفتید و پس از او به بیگانگان سپردید.

- 
- |                           |                           |
|---------------------------|---------------------------|
| ۱. الله اکرمنا بنصر نبیه  | و بنا اقام دعائم الاسلام  |
| و بنا اعز نبیه و کتابه    | و اعزنا بالنصر و الاقدام  |
| و بكل معترک تطیر سیوفنا   | منه الجماجم عن فراخ الهام |
| و یزورنا جبریل فی ابیاتنا | بفرائض الاسلام و الاحکام  |
| فتکون اول مستحل حله       | و محرم لله کل حرام        |
| نحن الخيار من البریه کلها | و نظامها و زمام کل زمام   |
- ← دیوان الامام علی علیه السلام، ۱۰۴ و ۱۰۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۵۲۲/۴۲، با تفاوت‌هایی.
- |                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ۲. هل فیهم من له زوج کفاطمة | قل لا و ان مات غیظا کل ذی احن |
| هل فیهم من له عم یوازره     | کمثل حمزة فی اعمام ذی الزمن   |
| هل فیهم من له صنو یکانفه    | کجعفر ذی المعالی الباسق الفطن |
- ← خوارزمی، المناقب، ۴۰۲.

اگر حق را بپوید و انصاف بدارید تیم بن مره کجا و خاندان ابوطالب کجا؟<sup>۱</sup>

دیگری گفته است:

با رأی خویش تیم را مقدم داشتید، در حالی که هاشم را همراهی‌ها و همگامی‌ها بود.  
آیا نزد شما همه یاران پیامبر ﷺ چون شایستگانند؟ اگر چنین باشد نافله و واجب را همسان گرفته‌اید.<sup>۲</sup>

- 
- |                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| ۱. اخذتم عن القریبی خلافة احمد | و صیرتموها بعده فی الأجانب   |
| و این علی التحقیق تیم بن مره   | لو اخترتم الانصاف من آل طالب |
| و قدمتم تیما برائیکم           | و لهاشم الابرار و النقض      |
| ۲. اکأهله الاصحاب عندکم        | فاذا النوافل مثلها الفرض     |

## فصل ۵

### پیش از ولادت و چگونگی ولادت

#### خواستگاری ابوطالب

ابوطالب در خواستگاری از فاطمه بنت اسد چنین سخن راند: سپاس خداوند جهانیان را، پروردگار عرش عظیم و مقام کریم و مشعر و حطیم که ما را برگزید، تا نشانه‌ها و نگاهبانان و مهتران و گزیدگان و فرزنانگان فرهیخته و ارسته از ناپاکی و تردید و آزار و کاستی باشیم، همو که مشاعر را برپا داشت و ما را بر خاندان‌ها برتری بخشید، گزیده‌ها و چکیده خاندان ابراهیم علیه السلام و کاشته اسماعیل علیه السلام. پس افزود: اینک دخت اسد را به همسری برمی‌گزینم و او را مهر می‌دهم و این پیمان را استوار می‌سازم. از او بپرسید و گواهی کنید.

اسد در پاسخ گفت: او را به همسری‌ات درآوردیم و تو را پسندیدیم. آن‌گاه مردم را اطعام کرد.

امیه بن [ابی] الصلت در این باره گفته است:

ازدواج ابوطالب ما را غرق نعمت ساخت و عروسی‌ای بود که در آن بسیار خوردیم و نوشیدیم. آن‌جا عرب‌های بیابانی را، سواره تا پیاده، همه را میهمان کردند، و آن‌سان که شمرده‌اند، هفت روز، همه را میهمانی دادند.<sup>۱</sup>

## آن شب

شیخ السنه قاضی ابوعمرو عثمان بن احمد در روایتی طولانی نقل کرده است که فاطمه بنت اسد پیامبر ﷺ را در حال خوردن خرمایی دید که بویی خوش تر از مشک و عنبر و خوشبوکننده‌هایی از این دست دارد و از درختی بی خوشه است.

به پیامبر ﷺ گفت: یکی از آن خرما به من ده تا بخورم.  
فرمود: نمی‌شود، مگر آن که با من گواهی دهی که خدایی جز الله نیست و من محمد پیامبر خدایم.

فاطمه شهادتین بر زبان آورد و پیامبر ﷺ خرمایی به او داد.  
آن خرما را خورد و علاقه‌اش بدان افزون شد و یکی نیز برای ابوطالب خواست.  
پیامبر ﷺ از او پیمان ستاند که تنها پس از ادای شهادتین آن را به ابوطالب دهد.  
چون شب فرارسید ابوطالب بویی احساس کرد که هرگز همانندش احساس نکرده بود.  
فاطمه که این دید آنچه به همراه داشت آشکار ساخت. ابوطالب آن را از او خواست و او هم از دادن آن امتناع ورزید، مگر آن که ابوطالب شهادتین بر زبان آورد.  
ابوطالب نتوانست خودداری ورزد و شهادتین بر زبان راند. اما از فاطمه خواست این رخداد را پنهان بدارد، مباد قرشیان او را بر این کار سرزنش کنند.

فاطمه به ابوطالب پیمان سپرد و آنچه همراه داشت به او داد.  
همان شب در آغوش ابوطالب رفت و به علی آستن شد و در دوران بارداری جمال و نکویی افزود.  
گاه در این دوران علی علیه السلام در شکم سخن می‌گفت. یک بار که فاطمه در کعبه بود علی با جعفر سخن گفت و جعفر از هوش رفت. یک بار دیگر بت‌ها به رو درافتادند و فاطمه بر شکم خود دست کشید و گفت: ای نور دیده، در حالی که در شکم هستی، بتان در برابر سجده آوردند، پس چه شود آن هنگام که برون آیی؟

→

من راجل خف و من راکب  
ایامه للرجل الحاسب

اقرأوه البدو باقطاره  
فنازلوه سبعة احصیت

بیت‌ها را در دیوان امیه بن ابی الصلت نیافتم.

فاطمه این داستان را با ابوطالب در میان نهاد و ابوطالب گفت: این همان است که شیری در راه طائف با من گفته بود<sup>۱</sup>.

شاعر گفته است:

از مادر او فاطمه آن زن پرهیزگار و صاحب فضیلت در میان زنان روایت شده است  
که او بتان طایفه را که بر کعبه یا میان صفا و مروه نصب شده‌اند می‌دید،  
و گاه آهنگ آن می‌داشت که به سان آنچه از قرشیان می‌دید در برابر آن بتان سجده کند.  
اما او که به علی آبستن بود راست می‌ماند و علی او را از آن خواسته باز می‌داشت<sup>۲</sup>.

## ولادت

از یزید بن قعنب و جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که راهبی بود که او را مثرم بن دعیب می‌خواندند و صد و نود سال خداوند را پرستیده و در این مدت از او هیچ نخواستہ بود.

یک بار از پروردگار خود خواست تا یکی از اولیای خویش را به او بنمایاند. خداوند پیغام فرستاد که ابوطالب را بجوید. او دربارهٔ مکان و قبیلهٔ ابوطالب پرسید و چون خداوند پاسخ داد، برخاست و به سوی وی شتافت و بر سر او بوسه زد و گفت: سپاس خدایی را که مرا زنده بداشت تا یکی از اولیای خود را به من نمایاند.

سپس به ابوطالب گفت: ای مرد، تو را مژده باد. خداوند مرا الهام داده که از صلب تو مردی بیرون خواهد آمد که ولی خدا است و نامش علی است. اگر او را درک کردی سلام مرا به او برسان.

ابوطالب پرسید: نشان این که می‌گویی چیست؟

گفت: تو خود چه می‌خواهی؟

گفت: خوراکی از بهشت در همین دم.

---

۱. اشاره به داستانی که پیشتر گذشته است.

۲. و قد روی عن امه فاطمة  
بأنها كانت ترى أصنامهم  
فربما رامت سجوداً كالذي  
وهي به حاملة فيغتدي  
ذات التقى و الفضل من بين النساء  
نصباً على الكعبة أو بين الصفا  
كانت مراراً من قریش قد ترى  
منتصباً يمنعها مما تشاء



راهب آن را از خداوند مسئلت کرد و هنوز دعای خود به پایان نبرده بود که طبقی از میوه‌های بهشتی از خرما و انگور و انار نزد او حاضر آمد.

ابوطالب یک انار برداشت و آنچه در صلب او بود دیگرگون شد.

او همان شب با فاطمه در آمیخت و فاطمه به علی آباستن شد و در آن هنگام زمین لرزید و تا چند روز زلزله بود. قرشیان بت‌ها را بر فراز ابوقیس بردند، ولی همچنان زمین می‌لرزید تا جایی که صخره‌ها رخنه برداشت و از هم شکافت و بتان به روی درافتادند.

ابوطالب بر فراز کوه رفت و گفت: ای مردم، خداوند در این شب رخدادی پدید آورده و کسی را بیافریده است که اگر از او فرمان نبرید و به ولایتش اقرار نیاورید و به امامتش گواهی ندهید، این زلزله که شما را در میان گرفته است فرو ننشیند.

قرشیان اقرار آوردند.

ابوطالب دست خود بلند کرد و گفت: ای خدای من و ای آقای من! به محمدی محمود و به علوی عالی و به فاطمی بیضاء از تو مسئلت دارم که بر تهامه منت نهی و بر آنان رأفت و رحمت آوری. پس از آن، عرب‌ها در روزگار جاهلیت به هنگام سختی‌ها این دعا را بر زبان می‌راندند، بی‌آن‌که معنایش را بدانند.

### میهمان کعبه

چون ولادت علی علیه السلام نزدیک شد فاطمه به کنار خانه خدا آمد و گفت: پروردگارا، من به تو، به آن پیامبران و آن کتاب‌های تأیید شده که از جانب تو آمده است و به کلام جد خود ابراهیم علیه السلام ایمان دارم. به حق آن که این خانه را ساخته است و به حق مولودی که در شکم دارم این زایمان را بر من آسان ساز.

خانه گشوده شد و فاطمه به درون رفت و آن‌جا حوا، مریم، آسیه، مادر موسی و زنانی دیگر را دید و آنان همان کاری را که پیش از ولادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره او کرده بودند این‌جا نیز انجام دادند.

علی علیه السلام چون ولادت یافت بر زمین سجده کرد و گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و گواهی می‌دهم که علی وصی محمد پیامبر خدا است و خداوند با محمد نبوت را ختم می‌کند و با من وصیت کامل می‌شود و من امیر مؤمنانم.

او بر زنان سلام کرد و از حال ایشان پرسید و آسمان از پرتو او درخشید.

ابوطالب به میان مردمان آمد، در حالی که می‌گفت: شما را مژده باد که ولّی خدا آشکار شده است، همو که رشته اوصیا بدو پایان پذیرد و او که وصّی پیامبر پروردگار جهانیان است.

سپس علی را برداشت. علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طالبٍ بر او سلام کرد. ابوطالب درباره آن زنان از علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طالبٍ پرسید و علی ماجرای ایشان بازگفت و سپس افزود: خود را به مثرم برسان و او را از آنچه دیده‌ای آگاه کن. او اکنون در فلان غار در کوه‌های اکام است.

ابوطالب بدان جا رهسپار شد. اما مثرم را مرده‌ای یافت که جنازه‌اش به جبه‌ای در پیچیده بر زمین است و دو مار در دو سویند.

مارها چون ابوطالب را دیدند به درون خزیدند و ابوطالب وارد شد و گفت: درود و رحمت و برکات خداوند بر تو ای ولّی خدا.

خداوند همان دم مثرم را زنده کرد و او در حالی برخاست که دست بر چهره خود می‌کشید و می‌گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بنده و فرستاده او است و علی عَلِیُّ بْنُ ابِی طالبٍ ولّی خدا و امام پس از پیامبر خدا است.

ابوطالب گفت: مژده‌ات باد که علی دیده به جهان گشود.

مثرم درباره ولادت او پرسید و ابوطالب داستان را با او بازگفت.

مثرم گریست، سجده شکر به جای آورد و آن‌گاه دراز کشید و گفت: مرا به جبه‌ام در پوشان.

ابوطالب او را پوشاند و دید مرده است، آن‌سان که از این پیش مرده بود.

ابوطالب سه روز آن‌جا ماند. اما مارها بیرون آمدند و گفتند: ای ابوطالب، درود بر تو، به ولّی خدا در پیوند که تو بیش از دیگران سزاوار نگاهبانی و مراقبت از اوئی.

ابوطالب پرسید: شما کیستید؟

گفتند: ما عمل اویم، آزار از او دور می‌داریم تا قیامت فرارسد. آن‌گاه یکی از ما از پیش و دیگری از پشت سر او را تا بهشت ببریم.

ابوطالب پس از این گفت و شنود از آن‌جا بازگشت.<sup>۱</sup>

در روایت شعبه، از قتاده، از انس، از عباس بن عبدالمطلب و همچنین در روایت حسن بن محبوب، از امام صادق علیه السلام - و این حدیث مختصر تر است - آمده که فرموده است: خانه از سمت پشت گشود و فاطمه بدان وارد شد. سپس این شکاف به هم آمد و دو سوی دیوار به هم چسبید. فاطمه سه روز در درون خانه ماند و در این مدت از میوه‌های بهشت خورد.

## پس از ولادت

چون فاطمه از کعبه بیرون آمد، علی علیه السلام گفت: ای پدر، درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد. سپس گلو صاف کرد و خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>۱</sup> ... و بقیه آیه‌ها. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مردمان به وجود تو رستگار شده‌اند و تو، خدای را سوگند، امیر ایشانی. به دانش خود بر آن‌ها فرمان می‌رانی و آنان فرمان می‌پذیرند و تو، خدای را سوگند، راهنمای ایشانی و با تو، خدای را سوگند، هدایت می‌یابند»<sup>۲</sup>.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زبان خود در دهان علی علیه السلام نهاد و دوازده چشمه بر جوشید. راوی گوید: از آن روی این روز را روز «ترویه» نامیدند. چون فردای آن روز شد و علی علیه السلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دید بر او سلام داد و با او خندید و بدو اشاره کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را گرفت. فاطمه گفت: او را نشانی بگذار. راوی گوید: از آن روی این روز «عرفه» نام گرفت.

چون سومین روز شد که روز دهم ذی‌الحجه بود، ابوطالب در میان مردم اعلان عام داد و گفت: به ولیمهٔ پسر من علی بیایید.

سیصد شتر و هزار رأس گاو و گوسفند کشت و ولیمه‌ای ساختند و گفت: پیش آید و هفت بار بر گرد خانه طواف کنید و به درون آید و بر فرزندم علی سلام دهید. مردم این کار را انجام دادند و از آن زمان این سنت شد<sup>۳</sup>.

۱. مؤمنون / ۱: به راستی که مؤمنان رستگار شدند.

۲. «قد افلحوا بک انت و الله امیرهم تمیرهم من علمک فیمتارون و انت و الله دلیلهم و بک و الله یهتدون».

۳. برای روایت با جزئیات بیشتر ← طوسی، الامالی، ۷۰۷ - ۷۰۹.

[در روایت دیگری است که] مادر علی علیه السلام او را در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد. پیامبر زبان در دهان او نهاد و او را کام گشود و در گوش راست وی اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و شهادتین را به او شناساند. علی بر فطرت زاده شده بود.

ابوالفضل اسکافی گفته است:

در حالی که او هنوز کودکی شیرخواره بود، نشانه‌هایش از ویژگی‌های برتر او سخن گفت.<sup>۱</sup>

## نامگذاری

ابوعلی همام مرفوعاً روایت کرده است: چون علی علیه السلام ولادت یافت، ابوطالب دست فاطمه را گرفت و علی را نیز در آغوش گرفت و رهسپار هامون شد و آن‌جا چنین بانگ برآورد:

ای پروردگار صاحب شب‌های تاریک و ماه درخشان پرفروغ،

در حکم تقدیرشده خویش آنچه را درباره نام این کودک مصلحت می‌بینی به ما بفرما.<sup>۲</sup>

## لوح آسمانی

راوی گوید: پس چیزی چون ابر که خود را بر زمین می‌کشید پیش آمد و خود را به سینه ابوطالب چسباند و او را با علی در آغوش گرفت.

چون رفت لوحی سبز دیدند که بر آن چنین نوشته است:

شما به این فرزند پاک و پیراسته و برگزیده و پسندیده گزین شده‌اید.

نام او از بلندی آسمان آمده است: علی که از نام علی [نام خداوند] اشتقاق یافته است.<sup>۳</sup>

راوی گفته است: آنان لوح را در کعبه آویختند و این لوح همان‌جا بود تا زمانی که هشام بن عبدالملک آن را برداشت.

- 
- |    |                        |                           |
|----|------------------------|---------------------------|
| ۱. | نطقت دلائله بفضل صفاته | بین القبائل و هو طفل یرضع |
| ۲. | یا رب ذا الغسق الدجی   | و القمر المبتلج المضى     |
|    | بین لنا من حکمک المقضی | ماذا ترى فی اسم ذا الصبی  |
| ۳. | خصصتما بالولد الزکی    | و الطاهر المنتجب الرضى    |
|    | فاسمه من شامخ علی      | علی اشتق من العلی         |

به اجماع اهل بیت آن لوح در گوشه سمت راست خانه بوده است.

باری، چنان فرزندی پاک، از چنان نسلی پاک در جایی پاک دیده بر جهان گشود، و کجا کسی دیگر را این کرامت است؟ برترین سرزمین‌ها حرم است، بهترین جای حرم مسجد و والاترین جای مسجد کعبه، و هیچ‌کس دیگر جز او در کعبه ولادت نیافته است و از این روی آن که در کعبه ولادت یافته باشد در اوج شرافت است.

هیچ‌کس جز امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نیست که در مهتر روزها روز جمعه و در ماه حرام در بیت الله الحرام دیده بر جهان گشوده باشد.

سید حمیری گوید:

مادرش او را در حرم امن خدا زاد و خانه و مسجد نیز او را جای رخت بربستن شد.

آن مادر نیز پاک و پیراسته‌جامه و ارجمند بود و چه خجسته است آن مادر و آن فرزند و آن ولادت!

در شبی که ستارگان نحس در آسمان نبودند و ستاره سعد با ماه طلوع کرده بود.

دایگان هیچ فرزندی همانند او قنداق نکردند، مگر پسر آمنه محمد پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را<sup>۱</sup>.

محمد بن منصور سرخسی نیز گفته است:

او را پاک زاد و ولادت او در درون کعبه، آن برترین خانه بود،

و پیامبر آب دهان خود به او نوشاند، وه که چه نوشاکی است که از شیر بی‌نیاز کند!

و او پرورش یافت تا مهتری مورد اعتماد و خرسندی و شیری دلیر و ترس‌نشناس شد.

در حالی که هنوز در شمار کودکانش می‌شمردند، در کنار پیامبر، خدای را پرستش کرد.

از این روی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دخت خود به همسری او درآورد و او وصی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان آدمیزادگان و جنیان گردید.

۱. ولدته فی حرم الاله و آمنه	و البیت حیث فناؤه و المسجد
بیضاء طاهرة الثیاب کریمه	طابت و طاب ولیدها و المولد
فی لیلۃ غابت نحوس نجومها	و بدت مع القمر المنیر الأسعد
ما لف فی خرق القوابل مثله	إلا ابن آمنۃ النبی محمد

آیه‌های سوره ﴿هَلْ أَتَى﴾ بر منقبت‌هایی برای او گواهی داد که از بیان کردن بی‌نیاز است.<sup>۱</sup>

فی جوف کعبة أفضل الاکنان  
من شربة تغنی عن الألبان  
أسداً شدید القلب غیر جبان  
قد کان بعد یعد فی الصبیان  
و غدا وصی الانس ثم الجان  
بمناقب جلت عن التبیان

ولدته منجبة و کان ولادها  
و سقاہ ریقته النبى و یا لها  
حتى ترعرع سیداً سنداً رضى  
عبد الاله مع النبى و انه  
فلذاک زوجہ الرسول بتولة  
شهدت له آیات سورة هل أتى



## فصل ۶

### طهارت و مرتبت

#### گواه‌هایی قرآنی

به اجماع، این آیه درباره او است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>۱</sup>.

در فردوس آمده که علی علیه السلام فرموده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما خاندانی هستیم که خداوند همه زشتی‌ها را، پیدا و پنهان، از ما دور داشته است»<sup>۲</sup>.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه ﴿وَأَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا صَنَامًا﴾<sup>۳</sup> فرموده: این دعا به من و به علی انجامیده است.

در خبری دیگر است که فرمود: «من همان دعای ابراهیم هستم»<sup>۴</sup>.

مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این سخن همان امامان پاک است، به گواهی آن که فرمود: «از پشت مردان

---

۱. احزاب / ۳۳: خداوند فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۲. «انا اهل بیت قد اذهب الله عنا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن». ← دیلمی، الفردوس، ۵۴/۱.

۳. ابراهیم / ۳۵: و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.

۴. «انا دعوة ابراهیم». ← حاکم، المستدرک، ۴۵۳/۲؛ طبرانی، مسند الشامیین، ۳۴۰/۲؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۹۰/۶؛

دیلمی، الفردوس، ۴۶/۱؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۸۱/۱؛ البته با تعبیر «انا دعوة ابی ابراهیم».



پاک به رحم زنان پاکدامن نقل یافتیم و بدکاری جاهلیت دامنگیر من نشد»<sup>۱</sup>.  
این در حالی است که مردمان روزگار جاهلیت به بدکاری دامن می‌زدند و نسب‌هایشان درست نبود و کردارشان نزد اهل معرفت معلوم است.  
یزید بن هارون، از جریر بن عثمان، از عوف بن مالک نقل کرده که گفته است: مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: نذر دارم که یکی از زادگان اسماعیل را از بردگی آزاد کنم.  
عمر گفت: خدای را سوگند، در مورد هیچ‌کس مگر در مورد حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و عبدالمطلب اطمینان ندارم. تنها آن‌ها اینند که از درخت پیامبر خداوند و از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: آنان پسران پدر من هستند.  
سید حمیری گفته است:

پاک بودی، در کهنسالی و جوانسالی و خردسالی و پیش از ولادت،  
و هم در آن هنگام که در زمان میثاق گِل بودی، آن روز که همه آفریدگان گل بودند.  
امین و آبرومند بودی و نزد خداوند عرش جایگاهی ارجمند داشتی،  
و در حجاب نور، پاک و پیراسته می‌زیستی<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

در حالی که شما خود حاضر بودید و می‌دیدید، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌تان فرمود:  
ای بندگان خدا، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را از همان آغاز پاک آفریده است<sup>۳</sup>.

۱ آنچه ابن‌شهر آشوب آورده این است: «نقلت من اصحاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات لم يمسنی سفاح الجاهلیة». این مضمون با تفاوت‌هایی در ساختار متن، هم از پیامبر صلی الله علیه و آله و هم از علی علیه السلام روایت شده است. برای نمونه ← ابن‌رستم، المسترشد، ۵۸۱ و ۶۴۹: قمی، تفسیر القمی، ۲۰۶/۱.

۲ طبت كهلا و غلاما و رضیعا و جنینا  
و لدى الميثاق طینا یوم كان الخلق طینا  
كنت مأمونا و جیها عند ذی العرش مکینا  
فی حجاب النور حیا طیبا للطاهرینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۷.

۳ و قد قال النبی لکم و أنتم حضور للمقالة شاهدونا

همچنین گفته است:

خداوند و نعمت‌های او را گواه می‌گیرم و انسان در برابر آنچه گوید مسئول است،  
 علی بن ابی طالب علیه السلام بر پرهیزگاری و نیکوکاری سرشته است،  
 و او همان امامی است که بر همه امت برتری دارد.  
 حق می‌گوید و بدان حکم می‌کند و ناروا او را به خود مشغول نمی‌دارد.<sup>۱</sup>

یکی از مسیحیان گفته است:

علی علیه السلام ولی مؤمنان است و در ذمه اویم و مرا در پیشوای جز او امید نیست.  
 او را شرافت والا و آن تباری است که همه مردمان بدان اقرار دارند،  
 که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین و پرهیزگارترین و دلاورترین همه مردم است.  
 اگر می‌خواستیم به آیینی غیر از آیین خود بگرویم، جز یک مسلمان شیعه نبودم.<sup>۲</sup>

پیروان اهل بیت بر این اجماع دارند که بر پایه دلایل روشن و برهان‌های استوار، علی علیه السلام معصوم است.

→

عباد الله انا اهل بیت  
 برانا الله کلاً طاهرینا  
 ← همان، ۴۳۵.

۱. أشهد الله و آله  
 ان علی بن ابی طالب  
 و انه کان الامام الذی  
 یقول بالحق و یقضى به  
 و المرء عما قال مسؤل  
 علی التقی و البر مجبول  
 له علی الامة تفضیل  
 و لیس تلہیه الأباطیل  
 ← همان، ۳۲۲ و ۳۳۳، با تفاوتی اندک.

۲. علی ولی المؤمنین بذمة  
 له الشرف الأعلى و أنسابه الذی  
 بأن علیاً أفضل الناس کلهم  
 فلو کنت أهوی ملة غیر ملتی  
 و ما لی سواه فی الأئمة مطمع  
 یقر بها هذا الخلاق أجمع  
 و أورعهم بعد النبی و أشجع  
 لما کنت إلا مسلماً أتشیع

دیگر مردمان نیز بر این اتفاق دارند که او هرگز شرک نورزید و در خردسالی با پیامبر ﷺ بیعت کرد و پدران خود را وا گذاشت.

### هرگز کافر نبود

در تاریخ خطیب آمده است که جابر گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «سه تن به اندازه چشم بر هم زدنی به وحی کفر نورزیدند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب علیه السلام و آسیه همسر فرعون»<sup>۱</sup>.

در تفسیر وکیع آمده است: سفیان بن مره همدانی از عبدخیر برایمان نقل کرده که گفته است: از علی بن ابی طالب علیه السلام درباره ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ﴾<sup>۲</sup> پرسیدم. فرمود: خدای را سوگند، جز ما اهل بیت کسی به این آیه عمل نکرده است. ما خدا را یاد کرده ایم و او را از یاد نمی بریم، ما او را سپاس گزاریده ایم و به او کفر نمی ورزیم و ما از او فرمان برده ایم و نافرمانی اش نمی کنیم. اما چون این آیه نازل شد صحابه گفتند: تاب این نداریم، و خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿فَاسْتَقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾<sup>۳</sup>. وکیع گفته است: یعنی تا آن اندازه که می توانید.

خداوند سپس فرموده است: ﴿وَاسْمَعُوا﴾؛ آنچه را بدان امر می شوید بشنوید، ﴿وَاطِيعُوا﴾<sup>۴</sup>؛ یعنی از خدا و پیامبر و اهل بیت او در آنچه شما را بدان فرمان دهند اطاعت کنید.

همچنین دیده ایم عامه چون در کتاب های خود از علی علیه السلام نام برند یا در سخن خویش از او یاد کنند، گویند: «کرم الله وجهه»، و مقصودشان از این سخن منزله بودن او از پرستش بتان است.

روایت شده است که مردی نزد آن حضرت به چندین بار زنای محصن اعتراف کرد. امام تجاهل فرمود. اما آن مرد برای چهارمین بار اعتراف کرد. فرمود او را بازداشتند. آن گاه مردم را فراخواند. سپس او را سحرگاهان بیرون آوردند. گودالی کردند. او را در آن قرار داد و مردم را چنین خواند: ای مردم، این

۱. «ثلاثة لم يكفروا بالوحي طرفة عين: مؤمن آل یس و علی بن ابی طالب و آسیه امرأة فرعون». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۵۵/۱۴.

۲. آل عمران / ۱۰۲: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حق پروا کردن از او است پروا کنید.

۳. تغابن / ۱۶: پس تا می توانید از خدا پروا بدارید.

۴. تغابن / ۱۶: ﴿وَاسْمَعُوا وَاطِيعُوا﴾؛ و بشنوید و فرمان ببرید.

حق الهی است؛ هرکس همانند آن بر گردن دارد آن را طلب نکند. همه برگشتند مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و پسرانش. امام او را سنگسار کرد و بر او نماز خواند.<sup>۱</sup>

در روایت تهذیب است که محمد بن حنفیه نیز از کسانی بود که بازگشت.<sup>۲</sup>

علی بن ابی طالب علیه السلام از کسانی است که خداوند درباره ایشان فرمود: ﴿وَاجْتَنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾<sup>۳</sup> و فرمود: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ﴾<sup>۴</sup>.

همچنین ما در تفسیر واژه «ظالم» نگریسته‌ایم و دیده‌ایم که همه امت آن را به کسی که بت بپرستد تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: آن که بت بپرستد با خواری همدم شود. این در حالی است که خداوند مشروعیت خلافت «ظالم» را نفی کرده و فرموده است: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>۵</sup>.  
صاحب بن عباد گوید:

در حالی که آن طایفه بتان را سجده می‌کردند او هیچ بتی نپرستید و در پی محمد پیامبر صلی الله علیه و آله بود.<sup>۶</sup>

سید حمیری گفته است:

نه آن سان که آنان بت را خدا گرفتند بتی را به خدایی گرفت و نه در انجمنی برای بتان قرعه زد، و آن هنگام که آن مردم برای لات و عزی سجده می‌کردند او که هنوز به بلوغ نرسیده بود نماز خواند و یکتاپرستی کرد.<sup>۷</sup>

۱. ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۱/۴. با تفاوت‌هایی: قمی، تفسیر القمی، ۹۷/۲.

۲. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۱۰ و ۱۱، با این تفاوت که داستان مشروح‌تر ذکر شده و درباره اجرای حد زنا بر یک زن است. این روایت را همچنین بنگرید در: کلینی، الکافی، ۱۸۶/۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۲/۴ و ۳۳.

۳. ابراهیم / ۳۵: و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.

۴. بقره / ۱۲۸: و از نسل ما امتی فرمانبردار خود پدید آور.

۵. بقره / ۱۲۴: پیمان به بیدادگران نمی‌رسد.

۶. و ماعبد الاصلان و القوم سجد لها و هو فی اثر النبی محمد

بیت را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتیم.

۷. لم یأخذ وثناً ربا کما اتخذوا و لأجل لهم فی مشهد زلما

صلی و وحد إذ کانت صلاتهم للات تجعل و العزی و ما احتلما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۳.

دیک الجن در شعر خود گفته است:

افتخار من محبت طایفه‌ای است که به سورة ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ افتخار یافته‌اند،  
و ولای من به کسی است که خداوند عرش او را به سبب دلیری اش جوانمرد خواند.  
هرگز نه بت پرستید و نه به کسی آزار رساند و نه تجاوز کرد،  
و آن هنگام که گام‌های دیگران به لغزش گاه‌ها در غلتید او استوار گام ماند.  
همسنگ هدایت و کتاب هدایت است که پس از پیامبر از هم گسست.  
افسوس که آن خاندان را خوار کردند و به تسلیم کشاندند، افسوس و اندوه!  
تاکی و تا چه هنگام دشمن او زنده تواند بود؟<sup>۱</sup>

علی علیه السلام هیچ‌گاه نه شراب نوشید و نه از آنچه به نام بتان قربانی کرده بودند خورد و نه کارهایی  
ناشایسته از این دست انجام داد، در حالی که قرشیان به همه این‌ها آلوده بودند.  
در تفسیر قطان از عمرو بن حمران، از سعید، از قتاده، از حسن بصری روایت شده که گفته است:  
عثمان بن مظعون، ابوطلحه، ابوعبیده، معاذ بن جبل، سهیل بن بیضاء و ابودجانه در سرای سعد بن  
ابی وقاص گرد هم آمدند و چیزی خوردند. در این هنگام برایشان قدری خوشاب انگور آوردند.  
علی علیه السلام از میان آن‌ها برخاست. عثمان در این باره با او سخن گفت. اما علی علیه السلام فرمود: خدای شراب را  
لعنت کند. خدای را سوگند، چیزی نمی‌خورم که عقلم را ببرد و سبب شود هر که مرا ببیند بر من  
بخندد و سبب شود دختر خود را به کسی که نمی‌خواهم همسر دهم.  
پس، از میان آن جمع بیرون شد و به مسجد رفت. آن جا بود که جبرئیل این آیه را فرود آورد:

شرفی محبة معشر	شرفوا بسورة هل أتى
و ولای من فی فتنه	سماء ذوالعرش الفتی
لم یعبدا الاصنام قط	و لا الالم و لاعتا
ثبتت اذا قدما سوا	ه الی المهاوی زلتا
ثقل الهدی و کتابه	بعد النبی تشتتا
واحسرتا من ذلهم	و خضوعهم واحسرتا
طالت حیاة عدوهم	حتی متی و الی متی؟

بیت‌ها در قطعه‌ای مشتمل بر ۱۵ بیت و با تفاوت‌هایی در دیوان دیک الجن (۹۴ و ۹۵) آمده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی همان کسانی که در سرای سعد گرد آمده بودند «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»<sup>۱</sup>

علی علیه السلام پس از نزول آیه نیز فرمود: «نفرین بر شراب، ای پیامبر خدا، خدای را سوگند، از آن زمان که خردسال بودم در این باره نگاهی ژرف داشتم»<sup>۲</sup>.

امام حسن علیه السلام فرموده است: «به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند، پیش از حرام شدن شراب هم از آن ننوشید، حتی لحظه‌ای»<sup>۳</sup>.

شاعر گفته است:

علی علیه السلام بر اسلام و بر دیانت پرورش یافت و هرگز نه بتی پرستید و نه مستی کرد.

به خردسالی و نوجوانی، خدای رحمان را پرستید. این فضل خداوند است که به هرکه خواهد رسید<sup>۴</sup>.

### هرگز به زشتی دامن نیالود

نکته دیگر آن که علی علیه السلام هرگز به زشتی‌ها دامن نیالود و درباره او بود که این آیه‌ها نازل شد: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ \* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ \* فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ \* أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»<sup>۵</sup>.

۱. مانده / ۹۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند و از عمل شیطانند. پس از آن‌ها دوری گزینید. باشد که رستگار شوید.

۲. «تَبَّأَ لَهَا وَ اللَّهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ بَصْرِي فِيهَا نَافِذٌ مِّنْكَ كُنْتُ صَغِيرًا».

۳. «وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا شَرِبَهَا قَبْلَ تَحْرِيمِهَا وَلَا سَاعَةَ قَطْ».

۴. علی علیه السلام و الدین قد نشا و ماعبد الاصلنام قط و لانتشا

و قد عبد الرحمن طفلا و یافعا و ذلک فضل الله یؤتیه من یشا

شاعر در بیت دوم به آیه‌هایی چون آل عمران / ۷۳، مانده / ۵۴، حدید / ۲۱ و ۲۹، جمعه / ۴ اشاره کرده است.

۵. مؤمنون / ۱ - ۱۱: به راستی که مؤمنان رستگار شدند. همانان که در نمازشان فروتنند و آنان که از بیهوده رویگردانند و آنان که زکات می‌پردازند و کسانی که پاکدامند، مگر در مورد همسرانشان یا کیزیانی که به دست آورده‌اند که در این

در تاریخ به سه طریق از عمار بن یاسر نقل شده و جماعتی نیز به طرقي فراوان از بریده اسلمی آورده‌اند که در حدیث خود گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: جبرئیل به من فرمود: «ای محمد، پاسبانان علی بن ابی طالب بر فرشتگان فخر می‌کنند که از آن زمان که علی را همراهی کرده‌اند هیچ گناهی بر او ننوشته‌اند»<sup>۱</sup>.

عبدی گفته است:

جبرئیل امین از زبان دو فرشته کاتب او [= علی علیه السلام] مرا گفتند که از دیرباز، هرگز بر آن علی پاکمرد نه لغزشی نوشته‌اند و نه گناهی<sup>۲</sup>.

سید حمیری نیز گفته است:

کتاب به سود او گواهی داده است. پس کور و کر با آیات او برخورد نکنید. آیه‌ها به تطهیر او گواهی داده است، آن‌سان که هر ناپاکی‌ای از او دور شود و هم در آن کتاب مؤمن پیراسته نام گرفته است<sup>۳</sup>.

### در دامان پیامبر ﷺ تربیت یافت

نکته دیگر آن که ابوطالب و فاطمه بنت اسد پیامبر ﷺ را پرورش دادند و پیامبر ﷺ و خدیجه علی علیه السلام را.

→

صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هرکه فراتر از این جوید آنان از حد درگذرندگانند، و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند. آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آن جا جاودان می‌مانند.

۱. «یا محمد ان حفظة علی بن ابی طالب تفتخر علی الملائكة انما لم تكتب علی علی خطیئة منذ صحبتة». ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲/۲۰۷.

- |                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| ۲. و ان جبریل الامین قال لی | عن ملکیه الکاتبین مذ دنا |
| انهما ما یکتبا قط علی       | الطهر علی زلة و لا خنا   |
| ۳. له شهد الکتاب فلاتخروا   | علی آیاته صما عمیا       |
| بتطهیر امیط الرجس عنه       | و سمی مؤمناً فیه زکیا    |

← دیوان السید الحمیری، ۴۶۰.

به شیوه مذاکره شنیده‌ام که چون علی علیه السلام ولادت یافت سه روز چشمان خود را نگشود. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او چشمان خود گشود و به آن حضرت نگریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او مرا به نگاه‌گزین ساخت و من او را به دانش‌گزین کردم»<sup>۱</sup>.

در تاریخ‌های طبری<sup>۲</sup> و بلاذری<sup>۳</sup>، تفسیرهای ثعلبی<sup>۴</sup> و واحدی<sup>۵</sup>، شرف‌النبی صلی الله علیه و آله<sup>۶</sup>، اربعین خوارزمی، درجات<sup>۷</sup> محفوظ بستی، مغازی محمد بن اسحاق<sup>۸</sup>، و معرفه<sup>۹</sup> ابویوسف فسوی آمده که مجاهد گفته است: یکی از نعمت‌های خداوند بر علی بن ابی‌طالب علیه السلام آن بود که قریش به بحرانی سخت گرفتار شد. در آن هنگام ابوطالب نانخوران فراوان داشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حمزه و عباس گفت: ابوطالب را زنان و کودکان فراوان است و مردم به بحرانی که می‌بینید گرفتار آمده‌اند. بیایید تا برویم و از عائله او بکاهیم.

نزد ابوطالب رفتند و خواسته خود را با او درمیان نهادند. گفت: اگر عقیل را برایم بگذارید هرچه می‌خواهید بکنید.

بدین سان، عقیل نزد ابوطالب ماند و تا پایان زندگی پدر در کنارش بود و ابوطالب پس از آن تنها شد تا هنگامی که در نبرد بدر به اسارت درآمد.

حمزه جعفر را در اختیار گرفت و جعفر در دوران جاهلیت و روزگار اسلام با او بود تا زمانی که حمزه به قتل رسید.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی را که شش سال داشت در اختیار گرفت. روزی هم که ابوطالب پیامبر را در

۱. «خصنی بالنظر و خصسته بالعلم». خبر را در منابع کهن نیافتیم. در بحار الانوار (۲۹۴/۳۸) از مناقب نقل شده است.

۲. ← تاریخ الامم والملوک، ۵۳۸/۱ و ۵۳۹.

۳. در انساب الاشراف (۴۰/۲) و پس از آن در احوال فرزندان ابوطالب اشاره‌هایی وجود دارد.

۴. ← الکشف والبيان، ۸۴/۵.

۵. روایت را در الوسيط، الوجيز و اسباب النزول نیافتیم.

۶. ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۹۱/۱ و ۳۹۲.

۷. ← بستی، کتاب المراتب، ۶۴.

۸. خبر را در سيرة ابن اسحاق نیافتیم.

۹. خبر را در المعرفة والتاريخ نیافتیم.



اختیار گرفته بود پیامبر شش سال داشت. خدیجه و محمد ﷺ تربیت علی علیه السلام را عهده‌دار شدند و تربیت آن‌ها از تربیت ابوطالب و فاطمه بنت اسد شایسته‌تر بود. علی علیه السلام تا پایان زندگی پیامبر همراه ایشان ماند و پس از آن حضرت نیز زنده بود.

در روایتی است که پیامبر ﷺ فرموده است: «کسی را برگزیدم که خداوند او را برای من بر شما برگزید؛ علی را»<sup>۱</sup>.

ابوالقاسم در اخبار ابی‌رافع از سه طریق نقل کرده است که پیامبر ﷺ چون می‌خواست با خدیجه ازدواج کند به عموی خود ابوطالب گفت: دوست دارم یکی از فرزندان را در اختیارم گذاری تا مرا در کارم یاری رساند و عهده‌دار شود و من سپاسگزار این همراهی‌ات باشم.

ابوطالب گفت: هر کدام را که می‌خواهی در اختیار گیر.

پیامبر ﷺ هم علی علیه السلام را در اختیار گرفت.

در نهج‌البلاغه آمده است: «من سران و مهتران عرب را پست کرده و بر زمین افکندم، و شاخ‌های سرزدهٔ ربیع و مُضَر را شکستم. شما جایگاه مرا از رسول خدا، که درود خدا بر او و خاندانش باد، به خویشاوندی نزدیک، و منزلت بسیار ویژه، به خوبی دانسته‌اید؛ در حالی که کودک بودم مرا در کنارهٔ خود نهاده، به سینه‌اش می‌چسبانید، و در بستر خود در کنار خویش می‌خوابانید، و تنش را به من می‌سایید، و بوی خوش خود را به من می‌بویانید؛ و گاه چیزی را می‌جوید سپس آن را در دهان من می‌نهاد. نه هرگز دروغی در گفتاری از من دید، و نه ناشایستی در رفتاری.

و از هنگام از شیر بازگرفتن آن بزرگوار، خدا بزرگ‌ترین فرشتهٔ خود را با او، که درود خدا بر او و خاندانش باد، همنشین کرده بود، که وی را شبانه‌روز، به راه بزرگواری‌های باارزش، و خوی‌های نیکوی جهان می‌برد؛ و من همچون بچه شتر از شیر بازگرفته که به دنبال مادرش می‌رود، از آن بزرگوار پیروی می‌کرده‌ام، هر روز پرچمی از خوی‌ها (نیکو و والای) خود را برای من برافراشته می‌کرد، و به پیروی کردن از آن به من فرمان می‌داد»<sup>۲</sup>.

۱. «اخترت من اختار الله لی علیکم». ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ۱۵.

۲. «و قد علمتم موضعی من رسول الله بالقرابة القریبة و المنزلة الخصیصة وضعنی فی حجره و أنا ولید یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه و یمسني جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمنیه و ما وجد لی کذبة فی قول و لا خطلة فی فعل و لقد قرن الله به من لدن کان فطیما أعظم ملکا من ملائكة یسلک به طریق المکارم و محاسن أخلاق العالم لیله و

در همین خطبه قاصعه آمده است: «در آن هنگام یک خانه هم کسی را در اسلام جز رسول خدا، که درود خدا بر او و خاندانش باد، و خدیجه را در درون خود گردآوری نکرده بوده است، و سومین آنان من بودم؛ روشنایی وحی و پیامرسانی را می دیدم، و بوی پیامبری را می شنیدم و هنگامی که وحی بر او، که درود خدا بر او و خاندانش باد، فرود آمد آوای اندوهگین شیطان را شنیده‌ام»<sup>۱</sup>.

آن که ریشه در چشمه نبوت داشته باشد و درخت او پستان رسالت مکیده باشد و شاخسارش بر امامت فروریخته باشد و در سرای وحی بزرگ شده باشد و در خانه تنزیل تربیت یافته باشد و هیچ‌گاه در سراسر زندگی از پیامبر ﷺ جدایی نداشته باشد، چنین کسی را نتوان با دیگران قیاس کرد.

او برآمده ارجمندترین تبار و پاک‌ترین کشتزار است و این ریشه درست است که نیک می‌روید و می‌بالد و این شهاب تند است که در لحظه‌ای از کران تا کران آسمان را درمی‌نوردد. تعلیم او از جانب پیامبر ﷺ نیز بسی سودمند بوده است؛ چه، اگر پیامبر ﷺ تأدیب او را برعهده گرفت و سرپرستی او را پذیرفت و تربیت او را به انجام رساند، این مهم جز از این دو طریق نبود: یا به اتکای هوشیاری و زیرکی خود او؛ و یا بر پایه وحی از جانب خداوند. اگر بر پایه زیرکی و هوشیاری خود پیامبر ﷺ بوده، این زیرکی هیچ به خطا نمی‌رود و این گمان که درباره علی (علیه السلام) برده است از حقیقت دور نمی‌افتد. اگر هم به وحی بوده هیچ منزلتی والاتر از آن نتوان یافت و هیچ چیز بیش از این بر فضیلت و شایستگی او برای امامت دلالت نکند.

شاعر گفته است:

کیست که پیامبر ﷺ او را در خردسالی و در سال‌های قحطی و گرسنگی کفالت کرد،  
و به حکمت خویش خوراک داد و او از این رهگذر، سرآمد همه جوانان گشت؟<sup>۲</sup>

→

نهاره و لقد كنت أتبعه اتباع الفضيل اثر امه يرفع لي في كل يوم علماً من أخلاقه و يأمرني بالاعتداء به. ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲.

۱. «و لم يجمع بيت في الاسلام غير رسول الله و خديجة و أنا ثالثهما أرى نور الوحي و الرسالة و أشم روح النبوة و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه».

۲. و من كفل النبي به صبياً  
و غذاه بحكمته فأضحى  
صغير السن عام المستنينا  
يفوق بها جميع الخطابين



## فصل ۷

### پیوند نسبی با پیامبر ﷺ

#### گواهی قرآن

ابن عباس، ابن مسعود، جابر، براء، انس، ام سلمه، سدی، ابن سیرین گفته‌اند و امام باقر علی‌ه السلام نیز دربارهٔ آیه ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾<sup>۱</sup> فرموده: مقصود محمد ﷺ، علی علی‌ه السلام، فاطمه علی‌ها السلام، حسن علی‌ه السلام و حسین علی‌ه السلام است و ﴿وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾<sup>۲</sup> نیز قائم آخر الزمان علی‌ه السلام؛ چرا که از میان همهٔ صحابه، تنها علی علی‌ه السلام از خویشاوندی نسبی و سببی با پیامبر ﷺ برخوردار بود و از این روی استحقاق وراثت او به سبب و نسب داشت.

در روایتی است که مقصود از «بشر» پیامبر ﷺ، مقصود از «نسب» فاطمه علی‌ها السلام و مقصود از «صهر» علی علی‌ه السلام است.

در تفسیر ثعلبی آمده که ابن سیرین گفته است: این آیه دربارهٔ پیامبر ﷺ و علی علی‌ه السلام همسر فاطمه علی‌ها السلام دخت پیامبر ﷺ نازل شده و علی علی‌ه السلام هم پسر عمو و هم داماد پیامبر است و بدین سان هم «نسب» بود و هم «صهر»<sup>۳</sup>.

۱. فرقان / ۵۴: و او است کسی که از آب بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد.

۲. فرقان / ۵۴: و پروردگار تو همواره توانا است.

۳. ← الکشف و البیان، ۱۴۲/۷.

ابن حجاج گفته است:

به مصطفی ﷺ و به داماد و وصی او در روز غدیر<sup>۱</sup>.

کعب بن زهیر گفته است:

داماد پیامبر ﷺ و برترین همه مردمان<sup>۲</sup>.

### اگر نبود فاطمه علیها السلام را کفو نبود

امام صادق علیه السلام فرموده است: «خداوند تعالی به پیامبر خود وحی کرد: به فاطمه بگو: علی را نافرمانی مکن که اگر خشم آورد به خشم او خشم آورم»<sup>۳</sup>.

پیامبر ﷺ را درباره همسر دادن فاطمه علیها السلام سرزنش کردند. فرمود: «اگر خداوند علی بن ابی طالب علیه السلام را نمی آفرید، فاطمه علیها السلام را همتایی نبود»<sup>۴</sup>.

در روایت دیگری است: «اگر تو نبودی، او بر روی زمین همتایی نداشت»<sup>۵</sup>.

مفضل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «اگر خداوند تعالی امیرمؤمنان علیه السلام را نمی آفرید، در همه روی زمین از آدمیان و فروتر از ایشان هیچ همتایی برای فاطمه علیها السلام نبود»<sup>۶</sup>.

۱. بالمصطفی و بصهره و وصیه یوم الغدیر

۲. صهر النبی و خیر الناس کلهم.

۳. مصراع دوم بیت نیز چنین است: فکل من رame بالفخر مفخور.

بیت را در دیوان کعب بن زهیر نیافتم. هرچند ابیات او در دیگر منابع روایت شده است. از آن جمله ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۸۶/۲.

۴. «اوحی الله تعالی الی رسوله قل لفاطمة لاتعصى علیه فانه لو غضب غضبت لغضبه». ← طوسی، الامالی، ۶۶۸.

۵. «لو لم یخلق الله علی بن ابی طالب ما کان لفاطمة کفو». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۴۴.

۶. «لولاک لما کان لها کفو علی وجه الارض». این متن به صورتی دیگر در منابع آمده است و آن این که فرمود: «لولا ان الله تبارک و تعالی خلق امیرالمؤمنین لفاطمة ما کان لها کفو علی ظهر الارض من آدم و من دونه». ← کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱.

همچنین است: «لولا ان امیرالمؤمنین تزوجها لما کان لها کفو الی یوم القيامة». ← ابن بابویه، الخصال، ۴۱۴.

۶. «لولا ان الله تعالی خلق امیرالمؤمنین لم یکن لفاطمة کفو فی وجه الارض آدم فمن دونه». ← کلینی، الکافی، ۴۶۱/۱؛ ابن بابویه، الامالی، ۶۸۸.

صاحب بن عباد گفته است:

همتای بتول ﷺ که وی را جز او همتایی نبود و هر چیز را آئینه خود او باز تواند تاباند.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

ای همتای دخت محمد ﷺ، اگر تو نبودی او در همیشه روزگاران با کسی پیوند نمی‌بست.

ای تکیه‌گاه و پشتوانه احمد ﷺ، اگر تو نبودی از احمد، آن برانگیخته خداوند هیچ نسلی نمانده بود.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

در کدامین روز، آن‌گاه که گفته می‌شد امروز هنگام برآورده شدن خواست‌ها است، او چون خورشید

نمی‌درخشید؟

مگر نه آن است که در خواستگاری از زهرا ﷺ زمانی که همه خواهان او بودند پیامبر ﷺ تنها وی را

برگزید و همتای زهرا دید؟<sup>۳</sup>

همچنین گفته است:

آیا بانویی همانند فاطمه زهرا ﷺ هست که تو ای جمال فاطمیان او را همسر شدی؟

و آیا در ارجمندی و بزرگواری چون دو فرزند تو که از سلاله عظمت برخاستند کسی هست؟<sup>۴</sup>

---

۱. کفو البتول و لاکفو سواه لها و الامر یکشفه امر یوازیه

← دیوان صاحب بن عباد، ۱۴۴.

۲. یا کفو بنت محمد لولاک ما زفت الی بشر مدی الاحقاب

یا أصل عدة أحمد لولاک لم یک أحمد المبعوث ذأعقاب

بیت را در دیوان نیافتم.

۳. و فی آی یوم لم یکن شمس یومه اذا قیل هذا یوم تقضی المآرب

أ فی خطبة الزهراء لما استخصه کفاه لها و الكل من قبل طالب

← دیوان صاحب بن عباد، ۱۸۷.

۴. هل مثل فاطمة الزهراء سيدة زوجتها باجمال الفاطمیّنا

دیگری گفته است:

همسر او زهرا علیها السلام برترین زن بزرگوار برای برترین مرد بزرگوار، که فضیلت وی را انکار نتوان کرد<sup>۱</sup>.  
اگر او برترین مردان نبود، فاطمه همسر او نیز بانوی بانوان نبود<sup>۲</sup>.

### برتری بر دیگر دامادهای پیامبر صلی الله علیه و آله

باری، گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله از شیخین هم زن ستاند و دو دختر به عثمان داد. می‌گوییم: همسر ستاندن از کسی دلیلی بر فضیلت آن کس نیست و تنها بر اظهار شهادتین از سوی آن که به همسری درآمده است دلالت کند. افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی دیگر هم زن گرفته بود.

درباره عثمان و ازدواج او با دختران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اختلاف نظر وجود دارد. همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو دختر را که به عثمان داد پیش از او به همسری دو مرد کافر درآورده بود و آن‌ها حکمی چون حکم فاطمه علیها السلام نداشتند؛ چه، فاطمه زاده دوران اسلام و از اصحاب کسا و یاران مباحله و همدمان مهاجرت در دشوارترین شرایط بود. آیه تطهیر درباره او و اصحاب کسا نازل شد و جبرئیل بدان فخر کرده بود که از ایشان است. خداوند به راستگویی او گواهی داده بود و او خود تا قیام قیامت، مادر امامت است. حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از اویند و نسل پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق او استمرار یافته است. او بانوی بانوان و مهتر زنان دو گیتی است و همسرش نیز از خاندان خود او است، نه یک بیگانه.

شیخین از رهگذر همسر دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله با او پیوند برقرار کردند. اما علی علیه السلام کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رد خواستگاری آن دو تن، با این ازدواج با علی پیوست و کسی که عقد میان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را جاری کرد خداوند بود و جاری‌کننده صیغه قبول جبرئیل و جاری‌کننده صیغه ایجاب راحیل. فرشتگان نیز گواهان این عقد بودند و آن که نثار می‌افشاند رضوان بود و سینی

→

هل مثل نجلک فی مجد و فی کرم      إذ کونا من سلال المجد تکوینا

← دیوان صاحب بن عباد، ۱۰۸.

۱. و زوجته الزهراء خیر کریمه      لخير کریم فضلها لیس یجحد
۲. لو لم یکن خیر الرجال لم تکن      زوجته فاطمة خیر النساء

آن نثار از درخت طوبی و خود آن نثار هم مروارید و یاقوت و مرجان. پیامبر ﷺ خود آرایشگر بود، اسماء حجله‌دار و محصول این زناشویی نیز امامان علیهم‌السلام که درود خدا بر ایشان باد. ابن‌نباته گفته است: پیوسته بر این حالیم تا آن قائم‌السلام که برترین مردمان و از نسل تو است ظاهر شود.

ابن‌شاهین مروزی در کتاب فضائل فاطمه‌السلامیه<sup>۱</sup> به سند خود از حسین بن واقد، از ابویریده، از پدر وی نقل کرده و از بلاذری در تاریخ<sup>۲</sup> او به سند خود وی نقل شده که ابوبکر از فاطمه‌السلامیه خواستگاری کرد. اما پیامبر ﷺ فرمود: «در انتظار تقدیر الهی‌ام»<sup>۳</sup>. بعدها عمر خواستگاری کرد. اما باز هم پیامبر ﷺ فرمود: «در انتظار تقدیر الهی‌ام»<sup>۴</sup>.

### مهر فاطمه‌السلامیه

در مسند<sup>۵</sup> و فضائل<sup>۶</sup> احمد، سنن<sup>۷</sup> ابوداود، ابانه<sup>۸</sup> ابن‌بطه، تاریخ<sup>۹</sup> خطیب و کتاب ابن‌شاهین<sup>۱۰</sup> آمده - و روایت حاضر متن روایت ابن‌شاهین است - که به سند از خالد حذاء، ابویوب، عکرمه، ابونجیح و عبیده بن سلیمان و همه آن‌ها از ابن‌عباس نقل کرده‌اند که گفته است: چون پیامبر ﷺ فاطمه‌السلامیه را به همسری علی‌السلام درآورد به او فرمود: چیزی به وی ده. علی‌السلام گفت: چیزی ندارم.

---

۱. خبر را در نسخه چاپی این اثر نیافتم.

۲. ← انساب الاشراف، ۴۰۲/۱.

۳. «انتظر لها القضاء».

۴. همچنین ← علم الهدی، رسائل المرتضی، ۹۵/۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علی‌السلام، ۲۹۰/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۹/۲.

۵. ← مسند احمد، ۸۰/۱.

۶. ← فضائل الصحابة، ۶۳۱/۲.

۷. ← ۲۴۰/۲.

۸. خبر در بخش موجود از کتاب الابانة الكبرى یافت نشد.

۹. ← تاریخ بغداد، ۱۹۳/۴.

۱۰. ← فضائل فاطمه‌السلامیه، ۳۹.



پرسید: زره حطمی‌ات کجا است؟

در روایت دیگری است که علی علیه السلام فرمود: نزد من است.

فرمود: آن را به او ده.

سوسی گفته است:

فاطمه علیها السلام آن پیراسته‌بانو را به همسری او درآورد و دیگر فرومایگان را ناکام بازگرداند.

چون به خواستگاری رفت جبرئیل او را خطبه عقد خواند و فرشتگان آسمان را دیدند که از زمین نثار برمی‌دارند.

آن جا یاقوت و مروارید و جواهر و مشک و کافور بهشت برین بود که نثار می‌افشانند.

آن خواستگاران ناکام را بگویید: در حسرت بمانید که اینک خورشید تابان با ماه فروزان ازدواج کرده است،

و از خورشید، چاشتگاه و ماه ظلمت‌شکن، کوکب‌های یازده گانه‌ای که بر ما رخ نموده‌اند برمی‌خیزند.<sup>۱</sup>

ابن حماد گوید:

و داستان آن قوم را بشنو که چون به طمع روی آوردند، تا فاطمه علیها السلام را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خواستگاری کنند،

گفتند: ما از سر گرامیداشت، مال بسیار نزد تو آوریم؛ و بدین سان خواستند بدان اموال فراوان اغوا کنند.

گفت: مرا در کار او اختیاری نیست و خداوند خود به کار و تدبیر او سزاوارتر است.

اما پس از آن‌ها مرتضی علیه السلام به خواستگاری آمد. لیک چون شکوه پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرفته بود از سر حیا بازگشت،

۱.

و زوج بالطهر البتولة فاطم

و خاطبها جبریل لما أتى به

تنانثر یاقوت و در و جوهر

و قولاً له یا خاطبها بحسرة

و یطلع من شمس الضحی قمر الدجی

و رد سواه کاسف البال من حق

و من شهد الأملاک یلقطن ما نثر

و مسک و کافور من الجلد قد نثر

تزوجت الشمس المنيرة بالقمر

کواکب قد لاحت لنا احد اعشر

و برخاست تا برود. پیامبر ﷺ در حالی که علی جامه حیا بر تن داشت او را گفت:  
 آیا نزد من آمده‌ای تا زهراء علیها السلام را خواستگاری کنی؟ گفت: آری. پیامبر ﷺ از سر دوستی و  
 گرامیداشت و در پاسخی مثبت گفت:  
 آیا چیزی برای مهر در اختیار داری؟ گفت: من ثروتی و توشه‌ای ذخیره نکرده‌ام.  
 گفت: آن زره خود بیاور؛ با آن چه کرده‌ای؟ گفت: این جا است. آن را برای رخدادهای سخت، اگر روی  
 کند، گذاشته‌ام.  
 فرمود: همان را برای مهر می‌پذیریم و بر آن او را همسر داد. بدین سان زمانی که کسانی ناکام ماندند  
 کسی که می‌بایست کامروا شد<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

آن که به فضل خداوند بزرگ، به فاطمه زهراء علیها السلام آن بانوی پرهیزگار اختصاص یافت.  
 آن زن گزیده او بود و او گزیده آن بانو، در حالی که دیگران با ناکامی بازگشته بودند.  
 وه که چه گرامی است آن بانو که خدا ولی او باشد و خواستگارش نیز کسی که خوش خواستگاری بوده  
 است!<sup>۲</sup>

- 
- |   |  |
|---|--|
| <p>۱. و قصة القوم لما أقبلوا طمعاً<br/>         قالوا نسوق اليك المال تكرمة<br/>         فقال ما في يدي من أمرها سبب<br/>         و جاءه المرتضى من بعد يخطبها<br/>         و قام منصرفاً قال النبي له<br/>         أجننتي تخطب الزهراء قال نعم<br/>         هل في يدك لها مهر فقال له<br/>         فقال هاتيك درعك ما فعلت بها<br/>         فقال ترضى بها مهراً فزوجه<br/>         من خص بالزهراء فاطمة التقى<br/>         حبيت به و حبی بها و لقد زوی<br/>         أكرم بمن كان الاله وليها</p> | <p>لفاطم من رسول الله خطابا<br/>         و ارغبوا في عظیم المال ارغابا<br/>         و الله أولى بها أمراً و أسبابا<br/>         فارتد مستحياً منه و قد هابا<br/>         و قد كسا من حياه الطهر جلبابا<br/>         فقال حباً و اکراماً و ایجابا<br/>         ما كنت اذخر اموالاً و انشابا<br/>         فقال ها هي ذی للخطب ان نابا<br/>         و فاز من فاز لما خاب من خابا<br/>         فضلا من الله العلی الواجب<br/>         عنها سواه بكل ظن خائب<br/>         و خطیبها أكرم بها من خاطب</p> |
|---|--|
- ۲.

عونی گفته است:

ای پیشوای من، خداوند تو را همسر فاطمه علیها السلام آن بانوی نیکوکار و پاک کرد،  
و همه کسانی را که خواهان او بودند با رویی ترش و با خواری بازگرداند.  
مگر نه آن است که آن‌ها نفاق داشتند؟ ورنه نادان‌های یک قوم را بازنگردانند.<sup>۱</sup>

حنینی گفته است:

من غلام کسی هستم که خداوند او را به پسند فاطمه علیها السلام آن زیور عرب‌ها گزین کرد.  
من وابسته آن خواستگار خواری نیستم که چون به خواستگاری رفت نومید بازگردانده شد.<sup>۲</sup>

دیگری گفته است:

فاطمه زهرا علیها السلام را هیچ یک از خواستگاران در ارجمندی هم‌تا نبود.<sup>۳</sup>

- 
- |    |                             |                           |
|----|-----------------------------|---------------------------|
| ۱. | زوجک الله یا امامی          | بفاطم البرة الزکیه        |
|    | و رد من رامها جمیعا         | بأوجه کرة خزیه            |
|    | ألیس قد نافقوا و إلا        | ما رد للقوم جاهلیه        |
| ۲. | أنا مولی من حباه ربه        | بالرضا فاطمة زین العرب    |
|    | لست مولی الخاطب الوغد الذی  | رد بالخیبة لما ان خطب     |
| ۳. | و فاطمة الزهراء لم یک کفوها | سواه من الخطّاب فی کل عزة |

## فصل ۸

### اخوت

#### برادری با پیامبر ﷺ از سه جهت

پیامبر ﷺ و علی عليه السلام از سه جهت با یکدیگر برادر شدند:

نخست آن که پیامبر ﷺ فرمود: «پیوسته آن نور را از پدران نیک منتقل می‌کرد...»<sup>۱</sup>.  
دوم آن که فاطمه بنت اسد محمد عليه السلام را پروراند تا جایی که پیامبر عليه السلام درباره‌اش فرمود: این مادر من است. پیامبر عليه السلام نزد ابوطالب از عزیزترین فرزندان بود و ابوطالب او را در خردسالی پروراند و در بزرگسالی حمایت کرد و به زبان و دارایی و به شمشیر و فرزندان و به هجرت یاری رساند. اصولاً پدر دو گونه است: پدری که انسان از او ولادت یابد و پدری که انسان را تربیت کند. دیگر آن که عمو خود «پدر» تلقی شود. خداوند در قرآن از زبان یعقوب عليه السلام فرمود: ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالِلهُ آبَاؤُكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ﴾<sup>۲</sup> و این در حالی است که

---

۱. آنچه ابن‌شهر آشوب آورده این است: «لا زال ينقله من الآباء الاخير - الخبر». نزدیک‌ترین خبرها به این مضمون آن است که فرمود: «ثم لم يزل الله ينقلنا من الاصلاب الكريمة الى الارحام الطاهرة و من الارحام الطاهرة الى الاصلاب الكريمة». ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۹۴. همچنین: «ثم لم يزل ينقلنا في اكارم الاصلاب». ← همان، ۳۷۹.

۲. بقره / ۱۲۳: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را

اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بود. خداوند همچنین از زبان ابراهیم علیه السلام آورد: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرْتَنِي﴾، در حالی که زجاج گفته: نسب‌شناسان بر این اجماع دارند که نام پدر ابراهیم علیه السلام تارخ بود. سوم آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در چند جا او را برادر خویش ساخت. از آن جمله در روز بیعت عشیره و آن هنگام که هیچ‌کس با او بیعت نکرد و تنها علی علیه السلام با او بیعت کرد، بر این پایه که در دو سرای برادر او باشد. او همچنین بارها علی علیه السلام را برادر خویش خواند، چونان که در جریان خیبر به او فرمود: «تو برادر و وصی منی»<sup>۲</sup>.

یا چونان که ماجرای برادری او با علی علیه السلام در جریان هجرت نزد عامه و خاصه معروف است و به روایت‌های صحیح ثابت شده است. برای نمونه، ابن‌بطه این داستان را به شش طریق روایت کرده است. همچنین روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در نخلستان بود و هفتصد و چهل تن در پیرامونش بودند. جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند میان فرشتگان و من و میان من و میکائیل و میان اسرافیل و عزرائیل و میان درزائیل و راحیل برادری ایجاد کرده است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله میان یاران خود برادری افکند. خطیب خوارزم در کتاب خود به سند خویش از ابن‌مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «نخستین کسی که علی بن ابی‌طالب را برادر خود گرفت اسرافیل بود، و سپس جبرئیل»<sup>۳</sup>.

در تاریخ<sup>۴</sup> بلاذری و سلامی<sup>۵</sup> و کسانی دیگر از ابن‌عباس نقل شده است که چون آیه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾<sup>۶</sup> نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله همتایان و همگنان را برادر یکدیگر ساخت و بدین سان

۱. انعام / ۷۴: و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت:....

۲. «انت اخي و وصيي». منابع در جاهای دیگر معرفی شده است.

۳. «اول من اتخذ علي بن ابی طالب اخا اسرافیل ثم جبرائیل». ← خوارزمی، المناقب، ۷۲.

۴. ← انساب الاشراف، ۹۱/۲، با اختصار و به گونه‌ای متفاوت.

۵. مقصود ابوالحسن سلامی صاحب تاریخ ولایة خراسان است که برخی نام او را محمد بن عبدالله (د. ۳۹۳ ق.) و برخی عبدالله بن موسی (د. ۳۷۴ ق.) دانسته‌اند. کتاب او مورد استناد برخی چون ابن‌اثیر در الکامل و ابن‌خلکان در وفیات الاعیان قرار گرفته است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳/۵: کخاله، معجم المؤلفین، ۲۴۶/۱۰.

ناگفته نماند بازسازی شده این اثر با نام تاریخ خراسان به کوشش محمدعلی کاظم بیگی در تهران، میراث مکتوب،

۱۳۹۰ منتشر شده است.

۶. حجرات / ۱۰: در حقیقت مومنان با هم برادرند.

میان ابوبکر و عمر، عثمان و عبدالرحمن، سعد بن ابی وقاص و سعید بن زید، طلحه و زبیر، ابوعبیده و سعد بن معاذ، مصعب بن عمیر و ابویوب انصاری، ابوذر و ابن مسعود، سلمان و حذیفه، حمزه و زید بن حارثه، ابوالدرداء و بلال، جعفر طیار و معاذ بن جبل، و مقداد و عمار برادری افکند و میان عایشه و حصفه، زینب بنت جحش و میمونه، و ام سلمه و صفیه خواهری افکند تا جایی که میان همه یاران خویش به تناسب جایگاه ایشان مواخات برقرار کرد. سپس علی علیه السلام را فرمود: «ای علی، تو برادر من هستی و من برادر توام»<sup>۱</sup>.

محمد بن اسحاق گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله میان یاران خود از دو گروه مهاجران و انصار دوبه‌دو برادری افکند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «این برادر من است»<sup>۲</sup>.

در تاریخ بلاذری آمده است که علی علیه السلام به پیامبر گفت: ای پیامبر خدا، میان یارانت برادری افکندی، ولی مرا وانهادی! فرمود: «تو برادر منی، آیا بدین خرسند نیستی که چون خوانده شوم تو نیز خوانده شوی و چون پوشانده شوم پوشانده شوی و چون به بهشت درآیم بدان درآیی؟»<sup>۳</sup> فرمود: چرا<sup>۴</sup>.

ترمذی<sup>۵</sup>، سمعانی و نطنزی روایت کرده‌اند که ابن عمر و زید بن ابی اوفی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله میان یاران خویش برادری افکند. پس علی علیه السلام با چشمانی اشکبار نزد او آمد و گفت: ای پیامبر خدا، میان یارانت برادری افکندی، اما میان من با هیچ‌کس برادری نیفکندی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر منی»<sup>۶</sup>.

در فضائل احمد آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «تو را برای خود گذاردم. تو برادر منی و من برادر توام»<sup>۷</sup>.

۱. «انت اخی و انا اخوک یا علی». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۷۰/۱ (با تفاوت)؛ طوسی، الامالی، ۵۸۷.

۲. «هذا اخی». ← ابن هشام، السيرة النبوية، ۳۶/۳.

۳. «انت اخی. اما ترضی ان تدعی اذا دعیت و تکسی اذا کسیت و تدخل الجنة اذا دخلت؟»

۴. ← انساب الاشراف، ۱۴۴/۲ و ۱۴۵.

۵. ← السنن، ۶۳۶/۵.

۶. «انت اخی فی الدنيا و الآخرة».

۷. «انما ترککت لنفسی انت اخی و انا اخوک». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۶۱۷/۲.

در همین کتاب به روایت زید بن ابی اوفی است که پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به آن که مرا به حق برانگیخته است، تو را جز برای خود به تأخیر نیفکنده‌ام و نسبت تو با من نسبت هارون با موسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نباشد»<sup>۱</sup>.

در اربعین خوارزمی است که پیامبر ﷺ به علی علیه السلام نگریست و فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر منی و وزیر و وارث منی»<sup>۲</sup>.

در اعتقاد اهل السنه است که مخدوج بن زید ذهلی روایت کرده است که چون پیامبر ﷺ میان مسلمانان برادری افکند دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه نهاد و فرمود: «ای علی، تو از منی و من از توام، به سان هارون نسبت به موسی»<sup>۳</sup>.

شیخ السنه قاضی ابوعمر و به سند خود از شرحبیل روایت کرده که در خبری گفته است: علی علیه السلام گفت: پس ای پیامبر خدا، چه کسی برادر من باشد؟

فرمود: «به آن که مرا به حق برانگیخت، تو را جز برای خود به تأخیر نیفکنم و تو با من چون هارونی با موسی، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست، و تو در دنیا و آخرت برادر من باشی»<sup>۴</sup>.  
در فضائل العشرة از ابن عباس روایت شده که پیامبر خدا ﷺ فرموده است: «چون روز قیامت فرارسد از درون عرش خوانده شوم که ای محمد، چه نیکو پدری است پدر تو ابراهیم و چه نیکو برادری است برادر تو علی بن ابی طالب!»<sup>۵</sup>

در فضائل سمعانی است که ابوالصلت اهوازی به سند خود از طاووس، از جابر روایت کرده است که پیامبر ﷺ را دید و فرمود: «این برادر و همدم من است و کسی است که خداوند با او به

۱. «و الذی بعثنی بالحق ماخرتک الا لنفسی و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». ← همان، ۶۱۷/۲، با مقداری تفاوت.

۲. «انت اخی فی الدنیا و الآخرة و وزیر و وارثی».

۳. «یا علی انت منی و انا منک بمنزلة هارون من موسی». ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد و اهل السنة والجماعة، ۱۴۵۵/۸، با اندکی تفاوت.

۴. «و الذی بعثنی بالحق ماخرتک الا لنفسی و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و انت اخی فی الدنیا و الآخرة».

۵. «اذا کان يوم القيامة نودیت من بطنان العرش یا محمد نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الأخ اخوک علی بن ابی طالب».

فرشتگان فخر فروشد و کسی است که با امنیت به بهشت درآید»<sup>۱</sup>.

در فردوس دیلمی از حذیفه روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «علی برادر و پسر عموی من است»<sup>۲</sup>.

در مناقب ابواسحاق عدل<sup>۳</sup> است که ابویحیی گفته است: علی عليه السلام بر منبر نشست مگر آن که گفت: «من بنده خدا و برادر پیامبر خدایم و هیچ کس پس از من این سخن نگوید، مگر آن که دروغگو باشد»<sup>۴</sup>. امام صادق عليه السلام فرموده است: چون پیامبر خدا عليه السلام میان صحابه برادری افکند و علی عليه السلام را وا گذاشت، علی در این باره با او سخن گفت و او فرمود: «تو را برای خود برگزیدم. در دنیا و آخرت تو برادر منی و من برادر توام»<sup>۵</sup>.

در این هنگام علی عليه السلام گریست و در بیت‌هایی چند گفت:

ای پیامبر برگزیده که خدای رحمان با او ما را از ظلمت نادانی به راه آورده است،  
و جان و تن من به فدای آن کس که در اصل و فرع با او نسبت دارم،  
همو که در خردسالی و نوجوانی ام مرا به خود ملحق ساخت و به خوراک و نوشاک غرقه کرد،  
او که جدش جد من و عمویش عموی من و مادرش مادر من است و دختر او همسر من،  
او که چون میان حاضران برادری افکند مرا خواند و برادر خویش ساخت و فضیلت مرا آشکار کرد.  
ای خاتم پیامبران، تا زنده باشم تو را بر من منت است و در برابر آن نیکی‌ها که با من داشته‌ای تو را سپاسگزارم»<sup>۶</sup>.

۱. «هذا أخي و صاحبي و من باهي الله به الملائكة و من يدخل الجنة بسلام».

۲. «علی اخي و ابن عمي». ← الفردوس، ۶۵/۳.

۳. چنان که آقابزرگ احتمال داده شاید همان احمد بن ابراهیم طبری باشد که ابوجعفر طبرسی سنی از او نقل می‌کند.  
← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۴/۲۲.

۴. «انا عبدالله و اخو رسول الله لا يقولها بعدی الا کذاب». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین عليه السلام، ۳۰۵/۱؛ طوسی، الامالی، ۷۲۶.

۵. «انما اخترتک لنفسی انت اخي و انا اخوک فی الدنيا و الآخرة».

۶. أقیقک بنفسی ایها المصطفی الذی  
هدانا به الرحمن من عمه الجهل  
و افدیک حوبائی و ما قدر مهجتي  
لمن أنتمی منه الی الفرع و الأصل



فنجکردی در سلوة الشیعة آورده است که جابر بن عبدالله گوید: شنیدم که علی علیه السلام در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله می شنید ابیاتی چنین سرود:

من برادر پیامبر برگزیده‌ام و در نسب من تردیدی نیست. با او پرورش یافته‌ام و دو نواده او فرزندان منند.  
نیای من و نیای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی است و فاطمه علیها السلام همسر من است و این سخنی نیست که بر آن  
نقض آورند.

خدای را سپاس که هیچ شریک ندارد و بر بندگان نیکی کند و تا ابد باقی باشد.<sup>۱</sup>

راوی گفته است: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: راست می‌گویی.<sup>۲</sup>

### وارث پیامبر صلی الله علیه و آله

محمد بن اسحاق گوید: پس از آن، مردمان مدینه تا مدت‌ها بر پایه همان پیمان برادری از یکدیگر ارث بردند، نه بر مراتب خویشاوندی، تا خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجَرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجَرُوا﴾<sup>۳</sup>. اما همچنان ارث‌بری

→

و من ضمنی مذکنت طفلا و یافعا	و أنعشني بالبر و العل و النهل
و من جدہ جدی و من عمہ عمی	و من اهلہ امی و من بنته اهلی
و من حین آخی بین من کان حاضراً	دعانی و آخانی و بین من فضلی
لک الفضل انی ماحییت لشاکر	لاتمام ما اولیت یا خاتم الرسل

← دیوان الامام علی علیه السلام، ۴۷۰.

۱. أنا أخو المصطفی لاشک فی نسبی  
جدی و جد رسول الله منفرد  
و الحمد لله شکراً لا شریک له  
معه ربیت و سبطاه هما ولدی  
و فاطم زوجتی لا قول ذی فند  
البر بالعبد و الباقي بلا أمد

۲. روایت و بیت‌ها را در سلوة الشیعة نیافتیم.

۳. انفال / ۷۲: کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده‌اند و کسانی که

←

کسانی از مسلمانان که هجرت نکرده و در مکه مانده بودند بر پایه قرابت ماند، تا خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>. از آن پس میراث تنها از آن خویشاوندان شد، [نه بر پایه اخوت].

در تفسیر قطان و تفسیر وکیع از سفیان، از اعمش، از ابوصالح، از ابن عباس روایت شده است که مردم بر پایه همان اخوت از همدیگر ارث می‌بردند تا این آیه نازل شد: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ﴾<sup>۲</sup> و این مؤمنان و مهاجران همان‌ها بودند که پیامبر ﷺ میانشان اخوت برقرار کرده بود. سپس پیامبر ﷺ فرمود: «هر کدام از شما که بمیرد و دینی برجاگذارد ادای آن بر من است. اما هر کس بمیرد و مالی بر جای گذارد از آن وارثان او است»<sup>۳</sup>.

بدین سان آن حکم نخست نسخ شد و ارث‌بری بر پایه قرابت و خویشاوندی، بسته به میزان و مرتبه قرابت با میت، قرار گرفت. آیه در ادامه فرمود: ﴿إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا﴾<sup>۴</sup>، یعنی مگر آن که بخواهید از ثلث مال که پس از مرگ به یتیمان می‌رسد برای کسی دیگر وصیتی کنید. پیامبر ﷺ در هنگام نزول این آیه از مردمان پرسید: مگر نه آن است که من بیش از هر مؤمنی به خود او سزاوارم؟

→

مهاجران را پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان یاران یکدیگرند و کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه خویشاوندی‌ای با شما ندارند مگر آن که در راه خدا هجرت کنند.

۱. انفال / ۷۵: و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند اینان از زمره شمايند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی دانا است.

۲. احزاب / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی نسبت به بعضی اولویت دارند و بر مؤمنان و مهاجران مقدمند.

۳. «من مات منکم و علیہ دین فالی قضاؤه و من مات و ترک مالا فلورثته». حدیث با همین ساختار یا با اندکی تفاوت در منابع فراوانی آمده است. از آن جمله ← بخاری، الجامع الصحیح، ۸۰۵/۲ و ۸۴۵، ۲۰۵۴/۵ و ۲۴۷۶/۶ و ۲۴۸۴؛ مسلم، الصحیح، ۱۲۳۷/۳؛ کلینی، الکافی، ۱۶۸/۷.

۴. احزاب / ۶: مگر آن که بخواهید به دوستان خود احسانی کنید.

گفتند: چرا، ای پیامبر خدا.

فرمود: «زنهار که هرکس من مولای اویم این ولی خدا علی بن ابی طالب مولای او است. خداوندا، دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد - و بقیه این دعا. زنهار که هرکس دینی بگذارد و یا فرزندی بی پناه بر جای نهد بر عهده من است و هرکس مالی بر جای گذارد از آن ورثه او»<sup>۱</sup>.

در تفسیر جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت شده که درباره آن آیه فرموده است: علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم ولایت دینی داشت و هم ولایت خویشاوندی؛ و از این روی وارث او است، چونان که فرمود: تو در دنیا و آخرت برادر من و وارث منی.

سمعانی در فضائل از بریده روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «برای هر پیامبر وصی و وارثی باشد و علی وصی و وارث من است»<sup>۲</sup>.

گفته‌اند: اما عباس از آن روی ارث نبرد که خداوند فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾<sup>۳</sup>، و عباس به اتفاق همگان هجرت نکرده بود<sup>۴</sup>.

ابن بطه در ابانه آورده است که از قثم بن عباس پرسیدند: به کدام سبب علی بن ابی طالب علیه السلام ارث برد و نه عباس؟

گفت: از آن روی که او با پیامبر صلی الله علیه و آله نسبتی استوارتر داشت و زودتر از همه ما به او پیوسته بود<sup>۵</sup>. ابن حماد گفته است:

و در روز مواخات پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواند که امروز من برادر توام به من قانع باش<sup>۶</sup>.

۱. «ألا من كنت مولا فهذا ولي الله علي بن أبي طالب مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه - الدعاء - ألا من ترك ديناً أو ضيعة فإلى و من ترك مالا فلورثته».

۲. «لكل نبي وصي و وارث و ان علياً وصي و وارثي».

۳. انفال / ۷۲: و کسانی که ایمان آورده و مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه خویشاوندی‌ای با شما ندارند.

۴. ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۸۰/۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۶۳/۲.

۵. خبر را در الابانة الكبرى نیافتم. اما نسائی آن را روایت کرده است. ← خصائص علی علیه السلام، ۱۲۵.

۶. و يوم المواخاة نادى به اخوك انا اليوم بى فاقنع

همو گفته است:

احمد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آن هنگام که یاران خویش را با هم برادر ساخت تو را برادر خود گرفت و از میان همه مردمان تو او را بسنده بودی، و چون به خواستگاری فاطمه زَهْرَاءُ الْيَسَّارِ رفتی، او را به تو همسر داد و دیگر خواستگاران را با حسرت و اندوه بازگرداند.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

از میان همه مردم تنها او را برادر خویش ساخت. وه چه غنیمتی ارجمند است و به چنگ آوردنش چه سعادت<sup>۲</sup>!

عونی گفته است:

علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، برادرش مصطفی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است و این را خود روایت کرده‌اید. اما آن دو شیخ، شما خود گفته‌اید که تنها با همدیگر برادرند.<sup>۳</sup>

سوسی گفته است:

آیا پیامبر خدا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را برادری جز علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هست تا او را بشناسیم و آیا در این حقیقت مطلب پنهانی هست؟<sup>۴</sup>

ابوالعلاء گفته است:

در میان مردمان کدام کس است که برادرش محمد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ باشد، زهی خجسته این اخوت که محمد با او افکند.<sup>۵</sup>

- 
- |                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ۱. و اخاک احمد إذ واخی صحابته | و کنت أنت له دون الانام کفی |
| ۲. زوجت فاطمة الزهراء إذ خطبت | و رد خطابها بالرغم و الأسف  |
| و آخاه من دون الانام فیا لها  | غنیمة فوز ما اجل اغتنامها   |
| ۳. علی اخوه المصطفی قد رویتم  | و شیخاکما قد قلتما اخوان    |
| ۴. هل من اخ لرسول الله نعرفه  | سوی علی فهل بالامر منه خفا  |
| ۵. من فی الوری احد اخوه محمد  | اکرم بذاک من النبی اخاء     |

سید حمیری گفته است:

جوانمردی که در میان برادران او یکی مصطفی صلی الله علیه و آله است، برترین پیامبران و دیگری جعفر طیار، برترین شهیدان<sup>۱</sup>.

ابن طوطی گفته است:

مگر نه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله خود علی علیه السلام را که در آن روزگار خردسال تر بود برادر خویش گرفت؟<sup>۲</sup>

ابوهاشم جعفری گفته است:

با آن که در میان ایشان، اگر بشماری، پیران و میانسالان و خردسالان بودند مگر جز او را به برادری گرفت؟ آیا این جز بدان سبب است که او همانند وی بوده است؟ پس چرا شما در گزینش خود آن را که همانند است برنگزیده اید؟

مگر نه آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان خود با او استوار ساخت؟ پس چگونه پس از او بر خود روا داشتید که پیمان بگشایید؟<sup>۳</sup>

محمد بن علی علوی گفته است:

او برادر وی است، آن روز که میان یاران خویش اخوت افکند و در آیه‌های محکم کتاب او «خود» وی باشد. اگر گواه راستی آنچه را می‌گویم بخواهی آن را در سوره مزمل خواهی یافت.<sup>۴</sup>

- 
- |  |  |
|--|--|
| ۱. فتی اخواه المصطفی خیر مرسل<br>← دیوان السید الحمیری، ۲۰۹.                   | و خیر شهید ذوالجناحین جعفر   |
| ۲. الیس رسول الله آخی بنفسه  | علیا صغیر السن یومئذ طفلا  |
| ۳. فالاسواه کان آخی و فیهم<br>فهل ذاک إلا انه کان مثله                         | إذا ما عدت الشیخ و الکهل و الطفلا<br>فالا جعلتم فی اختیارکم المثلا               |
| ۴. الیس رسول الله أكد عقده<br>و هو اخوه یوم آخی صحبه<br>فان اردت صدق ما اوضحته | فکیف ملکتم بعده العقد و الحلا<br>و نفسه فی المحکم المنزل<br>وجدته فی سورة المزمل |

جمانی گفته است:

و میان ایشان برادری نهاد؛ همانندی برای همانند و بدین ترتیب اخوت او چونان است که خورشید با ماه پیوندد.

از میان همه شما تنها با علی عَلَيْهِ السَّلَام برادری افکند و او را برای شما در میان هدایت و کفر پرچمی قرار داد.<sup>۱</sup>

البته، روشن است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام در نسب با یکدیگر برادر نبودند و پیامبر این سخن را تنها به نشان روشن ساختن منزلت و فضیلت و امامت او بر همه مسلمانان فرموده بود، تا مباد کسی از آن‌ها بر او پیشی جوید و بر او حکم براند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هنگامی که میان همتایان و همانندها دو به دو برادری افکند، او را همتای خود دانست. این رسم زبان عربی است که چون دو چیز یا دو کس بسیار همانند و همگن باشند یا چون دو واژه معانی‌ای نزدیک و سازگار بیابند آن‌ها را «اخ» یا «اخت» هم گویند. از این قبیل است که خداوند فرمود: ﴿إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً﴾<sup>۲</sup>، در حالی که گویندگان این سخن یکی جبرئیل بود و دیگری میکائیل. هم از این قبیل است که فرمود: ﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ﴾<sup>۳</sup>.

به هر روی، چون علی عَلَيْهِ السَّلَام وصی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان امت بود، نزدیک‌ترین کسان به او بود و بیش از هر کسی در منزلت با او همانندی داشت. این در حالی است که اخوت نسبی چنین اقتضایی ندارد و گاه ممکن است یک برادر مؤمن و دیگر برادر کافر باشد.

اما چون اخوت علی عَلَيْهِ السَّلَام و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدان معنا است که گذشت، این خود امامت او را اثبات کند.

۱. و آخاهم مثلاً لمثل فأصبحت اخوته كالشمس ضمت الى البدر

فأخى علياً دونكم و أصاره لكم علماً بين الهداية و الكفر

شاعر در این بیت به آیه ۱۹ سوره مزمل اشاره کرده است: ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾؛ قطعاً

این آیات اندرزی است، تا هرکه بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد.

۲. ص / ۲۳: این شخص برادر من است. او را نود و نه میش و مرا یک میش است.

۳. مریم / ۲۸: ای خواهر هارون.



## فصل ۹

### همسایگی با پیامبر ﷺ

#### حدیث سدّ الابواب

حدیث مسدود کردن درها (سدّ الابواب) را حدود سی تن از صحابیان روایت کرده‌اند که زید بن ارقم، سعد بن ابی وقاص، ابوسعید خدری، ام سلمه و ابورافع از آن جمله‌اند. همچنین، ابوالطفیل از حذیفه بن اسید غفاری، ابوحازم از ابن عباس، علاء از ابن عمر و شعبه از زید بن علی، از برادر او امام باقر علیه السلام از جابر این حدیث را نقل کرده‌اند و سرانجام از علی بن موسی امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است.

روایت‌هایی که در این باره رسیده درهم تنیده و حاکی از آن است که مهاجران چون به مدینه آمدند در پیرامون مسجد خانه‌هایی ساختند که درهایشان به مسجد گشوده می‌شد، و برخی نیز در مسجد می‌خفتند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را به میان مردم فرستاد و او بانگ برآورد که پیامبر صلی الله علیه و آله به شما فرمان می‌دهد که به جز علی علیه السلام همگی درهای خود را مسدود کنید. آنان همه اطاعت کردند، به جز یک نفر.

راوی گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و خدای را سپاس و ستایش گفت و آن‌گاه سخنی را فرمود که ابوالحسن عاصمی خوارزمی برایم از پدر بیهقی، از احمد بن جعفر، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدر او، از محمد بن جعفر، از عون، از عبدالله بن میمون، از زید بن ارقم نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «باری، من فرمان داده‌ام که همه این درها، جز در علی علیه السلام را ببندید. اما کسی از



شما در این باره سخنی گفته است. خدای را سوگند، من نه چیزی بسته‌ام و نه گشوده‌ام. لیکن به چیزی فرمان یافته‌ام و پیروی کرده‌ام»<sup>۱</sup>.

این چیزی است که احمد در فضائل نقل کرده است<sup>۲</sup>.

در مسند ابویعلی از سعد بن ابی وقاص روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «من آن را نگشودم. خدا بود که آن را گشود»<sup>۳</sup>.

در خصائص العلویه از بریده اسلمی روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «ای مردم، من نیستم که آن‌ها را بستم و من نیستم که آن را گشودم. بلکه خداوند عزّ و جلّ آن‌ها را بست»<sup>۴</sup>.

بر پایه این روایت، پیامبر ﷺ سپس این آیه‌ها را خواند: ﴿وَالْتَجَمِ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ \* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾<sup>۵</sup>.

در مسند ابویعلی<sup>۶</sup>، فضائل سمعانی و حلیه الاولیاء ابونعیم<sup>۷</sup> به دو طریق از ابوصالح، از عمرو بن میمون روایت شده که گفته است: ابن عباس گوید: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «همه درهای مسجد، به جز در علی را ببندید»<sup>۸</sup>.

در روایتی از ابن عباس است که پیامبر ﷺ فرمود: «پیش از آن که عذاب نازل شود این درها را به جز در علی ببندید»<sup>۹</sup>.

در تاریخ بغداد به سند خطیب از زید بن علی، از برادرش محمد بن علی علیه السلام روایت شده که از

۱. «اما بعد، فانی امرت بست هذه الابواب غیر باب علی فقال قائلکم فانی و الله ماسددت شیئا و لافتحته و لکن امرت بشیء فاتبعته».

۲. ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۸۱/۲.

۳. «انا ما فتحتہ و لکن الله فتحه». ← ابویعلی، المسند، ۶۲/۲.

۴. «يا ايها الناس ما انا سدتها و ما انا فتحتها بل الله عزّ و جلّ سدها».

۵. نجم / ۱ - ۴: سوگند به اختر (قرآن) چون فرود آید که یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست.

۶. ← ۶۱/۲، به مضمون.

۷. ← ۱۵۳/۴.

۸. «سدوا الابواب الا باب علی».

۹. «سدوا هذه الابواب الا باب علی قبل ان ينزل العذاب». ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۱۸۰/۲.

جابر بن عبدالله شنیده است که می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «درها همه را ببندید، مگر در علی علیه السلام»<sup>۱</sup> - و با دست به در سرای علی اشاره کرد.

در فردوس کیشیرویه آمده است که فرمود: «درها همه را ببندید، مگر در علی علیه السلام»<sup>۲</sup>.

در جامع ترمذی از شعبه، از ابوبلج یحیی بن ابی سلیم، از عمرو بن میمون، از ابن عباس روایت شده است که پیامبر ﷺ به بستن همه درها مگر در علی علیه السلام فرمان داد<sup>۳</sup>.

در مسند العشرة از احمد بن عبدالله بن رقیم کنانی روایت شده که گفته است: در روزگار نبرد جمل به مدینه رفتیم. آن جا سعد بن مالک را دیدیم که می‌گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود درهایی را که به مسجد گشوده می‌شد ببندند. اما در سرای علی علیه السلام را وا گذاشت<sup>۴</sup>.

در تاریخ بلاذری<sup>۵</sup> و مسند احمد<sup>۶</sup> آمده است که عمرو بن میمون در روایتی گفته: ابن عباس با جماعتی خلوت کرد.

سپس برخاست، در حالی که می‌گفت: واه واه! کسی را بد گفته‌اند که پیامبر خدا ﷺ درباره‌اش فرمود: «هرکس من مولای اویم علی علیه السلام مولای او است»<sup>۷</sup> و درباره او فرمود: «هرکس من ولی اویم علی علیه السلام ولی او است»<sup>۸</sup> و درباره او فرمود: «تو با من در جایگاهی چون جایگاه هارونی با موسی علیه السلام»<sup>۹</sup> و درباره او فرمود: «فردا پرچم را به کسی خواهم داد که خداوند و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست دارند»<sup>۱۰</sup>، و همو که همه درها جز در سرای وی را بست و همو که در شب غار در جای

۱. «سدوا الابواب كلها الا باب علي». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۰۴/۷.

۲. «سدوا الابواب كلها الا باب علي». ← دیلمی، الفردوس، ۳۰۹/۲.

۳. ← ترمذی، السنن، ۴۶۱/۵.

۴. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۱۷۵/۱.

۵. ← انساب الاشراف، ۱۰۶/۲ و ۱۰۷.

۶. ← ۳۳۰/۱، با روایتی مفصل تر و متفاوت.

۷. «من كنت مولاه فعلى مولاه».

۸. «من كنت وليه فعلى وليه».

۹. «انت منى بمنزلة هارون من موسى».

۱۰. «لادفعن الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله». منابع این چند حدیث در جای خود معرفی شده است، هرچند متن ابن شهر آشوب در این جا بر روایت بلاذری منطبق است.

پیامبر ﷺ خفت و همو که پیامبر ﷺ در آغاز، سورة براءت را با ابوبکر فرستاد، اما در پيش اش او را روانه کرد و او براءت را از ابوبکر ستاند.

در ابانه ابو عبدالله عکبری<sup>۱</sup>، مسند ابو يعلى<sup>۲</sup>، مسند احمد<sup>۳</sup>، فضائل احمد<sup>۴</sup>، شرف المصطفى ﷺ<sup>۵</sup> اثر ابوسعید نیشابوری - و متن این جا متن او است - آمده که ابن عمر گفته است: سه چیز است که اگر یکی از آن ها را داشتیم برایم از شتران اصیل بهتر بود: این که در نبرد خیبر پرچم را به او داد، این که فاطمه علیها السلام را به همسری او درآورد و این که همه درها جز در سرای او را بست<sup>۶</sup>.

### پاسخ معترضان

گفته اند: در آن هنگام عباس گریه کنان به حضور آمد و گفت: ای پیامبر خدا، عموی خود را بیرون راندی و پسر عموی خویش را سکونت دادی!

پیامبر ﷺ فرمود: «نه من تو را بیرون راندم و نه من او را جای دادم، بلکه خداوند او را سکونت داد»<sup>۷</sup>. روایت شده است که عباس درباره فاطمه علیها السلام گفت: او را بنگرید! گویی کبکی است که جوجه های خود را پیش می برد! او گمان می کند پیامبر ﷺ عموی خویش را بیرون می راند و عموزاده خود را جای می دهد!<sup>۸</sup>

حمزه نیز گریان و در حالی که عبای سرخ خود در پی می کشید به حضور پیامبر ﷺ آمد. اما پیامبر ﷺ همان سخن با او گفت که با عباس گفته بود<sup>۹</sup>.

۱. روایت را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

۲. ۴۵۳/۹.

۳. ۵۲۶/۲.

۴. ۵۶۷/۲، فضائل الصحابة.

۵. ۴۹۶/۵.

۶. متن روایت منابع پیش گفته تا همین جا است.

۷. «ما اخرجتک و لا اسکنته و لکن الله اسکنه».

۸. تفسیر الامام العسکری علیها السلام، ۱۷.

۹. ابن کرامه، تنبيه الغافلين، ۳۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۲۰/۱.

ما پاسخ احمد بن حنبل به معتصم در این باره را یادآور شده‌ایم.  
به هر روی، پس از این رخداد، عمر گفت: برایم روزنی بگذار تا از آن به مسجد بنگرم.  
پیامبر ﷺ فرمود: نه، حتی به اندازه یک انگشت.  
همچنین ابوبکر گفت: برایم دریچه‌ای باقی گذار تا از آن به مسجد بنگرم.  
فرمود: نه، حتی یک سر سوزن.  
عثمان هم چنین درخواستی کرد. اما پیامبر ﷺ نپذیرفت.

### سرای علی رضی الله عنه

در فائق زمخسری است که سعد گفته است: چون بانگ برآوردند که جز خاندان پیامبر خدا ﷺ و خاندان علی رضی الله عنه، هرکس در مسجد سکونت دارد همه بیرون روند، ما در حالی که توبره‌های خویش بر زمین می‌کشیدیم بیرون رفتیم.<sup>۱</sup>

در فضائل سمعانی است که جابر از ابن عمر روایت کرده که در خبری گفته است: مردی از او پرسید: درباره علی رضی الله عنه و عثمان چه می‌گویی؟ گفت: عثمان، گویی خداوند از او درگذشته است، اما شما خوش ندارید که از او درگذرد. لیک علی رضی الله عنه پسرعمو و داماد پیامبر ﷺ است و این - اشاره به خانه علی - خانه او است، جایی که می‌بینید.<sup>۲</sup>

خداوند پیامبر خویش ﷺ را فرمود تا مسجد را بنا کند. او مسجد را بنا کرد و در آن ده خانه ساخت، نه‌تای آن‌ها برای فرزندان و همسران خود و دهمین آن‌ها که در میان همه بود برای علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها.<sup>۳</sup>

این رخداد در نخستین سال هجرت بود. برخی گفته‌اند در اواخر عمر پیامبر ﷺ بود. اما از این میان نظر نخست درست‌تر و مشهورتر است.

---

۱. ← الفائق، ۲۲۴/۳.

۲. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۷۰۵/۴؛ حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۲۵۹/۲؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۹۲/۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۹۳/۳۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۵۶۵.

علی علیه السلام و خاندانش بعدها در همان خانه ماندند، تا آن که روزگار عبدالملک بن مروان شد و او از این خبر آگاهی یافت و در این باره بر آن طایفه رشک برد و به خشم آمد و دستور داد خانه را ویران کنند. او چنین وانمود می کرد که آهنگ توسعه مسجد را دارد. در آن زمان حسن بن حسن در آن خانه بود. گفت: نه بیرون می روم و نه اجازه می دهم که آن را خراب کنند. او را تازیانه زدند و در پی جاروجنجال مردم، از آن خانه بیرون راندند و خانه ویران گشت و به مسجد افزوده شد.

عیسی بن عبدالله نقل کرده که سرای فاطمه علیها السلام در پیرامون مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و در فاصله میان آن دو قرار داشته است.

در منهاج کراچکی<sup>۱</sup> است که این خانه در میان سرای پیامبر صلی الله علیه و آله و بابی که در موازات کوچه بقیع بوده است قرار داشته و پیامبر صلی الله علیه و آله برای همین خانه دری گشوده و دیگر درها را بسته است. آن که دروازه خیبر گشود، چگونه در سرایش بیندند؟ دروازه شهر کفر را گشود. پس هزار باب دانش برایش گشوده شد. سید حمیری گفته است:

مردانی از قریش برگزید و برای آنان در مسجد خانه هایی ساخت و این کاری بایسته بود. اما او را گفتند: هر دری که گشوده ای ببند، مگر در سرای علی پرهیزگار علیه السلام را، و او آن درها را بست<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

بر احمد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره همسایه اش ستم کردند، در حالی که خدا او را به این همسایه سفارش کرده بود.

او در مسجدی پاک که البته بخشی از خانه نبود، همسایه وی بود. آنچه را از آن وی بود بالنده گذاشت و در آنچه آشکار و پنهان بود او را افزود.

۱. آنچه بدین نام از کراچکی دانسته شده کتاب المنهاج الی معرفة مناسک الحاج است. ← بغدادی، ایضاح المکنون، ۵۸۸/۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۷۱/۲۳.

۲. و خص رجال من قریش بأن بنی  
لهم حجراً فیہ و کان مسدداً  
فقیل له اسدد کل باب فتحتہ  
سوی باب ذی التقوی علی فسدداً  
← دیوان السید الحمیری، ۱۶۷ و ۱۶۸.

اما بر پایه وحیی که از جانب خدای جبار رسیده بود، دیگران را از آن جا بیرون راند.<sup>۱</sup>

باز گفته است:

همو که در مسجد همسایه وی بود از قریت و جوار او بهره داشت.  
خداوند او را به مسجد درآورد و طایفه او را از آن راند و از میان همه مردمان وی را به همسایگی برگزید.<sup>۲</sup>

همچنین گفته است:

تنها او را در آن مسجد پاک سکنا بخشید و تنها او را همسر داد؛ و خداوند هر که را بخواهد بالا برد.  
[در آغاز] وصی و دیگران همسایه او شدند و درهای خانه هایشان بدان مسجد مطهر گشوده بود.  
آن گاه او راستگویانه از جانب خداوند بدیشان گفت: درها را مسدود کنید، ولی آنان یارای بستن آن درها نداشتند و امتناع کردند.

پس مردانی برخاستند و از قرابت او سخن گفتند و از این که چشمداشت آن مردمان چیست و چه می خواهند.

یکی از سرزنشگران او را در این باره عتاب کرد و آن کس عمومی او بود و عمو را جایگاهی است.  
به او گفت: عمومی خود را به ناخرسندی بیرون راندی و این مرد را مسکن دادی! عمومی تو بی تاب است.  
اما گفت: ای عمو، این من نیستم که با شما چنین کرده ام. بلکه خدا کرده است. پذیرا باشید.<sup>۳</sup>

- 
- |    |                         |                        |
|----|-------------------------|------------------------|
| ۱. | جاروا علی أحمد فی جاره  | و الله قد اوصاه بالجار |
|    | هو جاره فی مسجد طاهر    | و لم یکن من عرصة الدار |
|    | اربی بما کان و اربی بما | فی کل اعلان و اسرار    |
|    | و اخرج الباقین منه معاً | بالوحي من انزال جبار   |

← همان، ۲۴۱.

- |    |                          |                          |
|----|--------------------------|--------------------------|
| ۲. | من کان ذا جار له فی مسجد | من نال منه قرابة و جوارا |
|    | و الله أدخله و اخرج قومه | و اختاره دون البرية جارا |

← همان، ۲۱۷.

- |    |                            |                             |
|----|----------------------------|-----------------------------|
| ۳. | و اسکنه فی مسجد الطهر وحده | و زوجه و الله من شاء یرفع   |
|    | فجاروه فیه الوصی و غیره    | و ابوابهم فی مسجد الطهر شرع |

عبدی گفته است:

درهای همه آن‌ها را جز در او بست و از آنان ناخرسندی‌ها بسیار شد،  
و گفت: در این مسجد چه می‌خواهید و خداوند به آنچه در دل‌ها می‌گذرد آگاه است.  
ای مردم، من از پروردگار آگاه غفور خود فرمانی را گردن نهاده‌ام.  
این خود آیتی از آن بود که تنها او است که پشتیبانی شود.<sup>۱</sup>

همو گفته - و برخی گفته‌اند شعر از مفتح است که گوید:

او را از برادرش وصفی است که به یمن آن به فخری بلند دست یافته است.  
او را روا بود که به حکم همانندی با پیامبر ﷺ و به فرمان حتمی خداوند در مسجد مسکن گزیند.  
در سرای او در جوار در سرای پیامبر ﷺ است، از آن روی که او گزیده پیامبر و بهره‌مند از او است.  
آن هنگام که درهای سراهای ایشان بسته شد، اما در سرای او همچنان از نقطه‌ای بلند به مسجد  
گشوده می‌شد و از آن جا آشکارا مسجد را می‌دید.<sup>۲</sup>

→

فقال لهم سدوا عن الله صادقا	فضنوا بها عن سدها و تمنعوا
فقام رجال يذكرون قرابة	و ما ثم فيما يبتغي القوم مطمع
فعاتبه في ذاك منهم معاتب	و كان له عمأ و للعم موضع
فقال له اخرجت عمك كارها	و اسكنت هذا ان عمك يجزع
فقال له يا عم ما أنا بالذي	فعلت بكم هذا بل الله فاقنعوا

← همان، ۲۸۲ و ۲۸۳.

۱. سدد ابوابهم سواه	فأكثر منهم الشرور
و قال ما تبتغون فيه	و هو علیم بذی الصدور
یا قوم انی امثلت أمراً	من ربنا العالم الغفور
و كان هذا له دلیل	بأنه وحده ظهیر
و له من اخیه نعت	حاز فخراً بفضله شرمحیا
جاز شیهاً له بسكناه فی المس	جد حتما من امره مقضیا

←

صاحب بن عباد گفته است:

و آن گاه که درهای آن دیگران را به مسجد می‌بستند، در سرای او به آن برترین مسجدها را نبست.<sup>۱</sup>

خطیب خوارزم گفته است:

پیامبر مژده آور ﷺ آن هنگام که همه درها را به مسجد بست، در سرای او را گشوده داشت.<sup>۲</sup>

شاعری دیگر گفته است:

درهای همه آنان را بست و علی عليه السلام را وانهاد و برای در سرای او راهی گذارد.<sup>۳</sup>

دیگری گفته است:

محمد صلی الله علیه و آله آن هنگام که درهای یاران را بست به سبب فضیلت او برایش راهی مقرر داشت.<sup>۴</sup>

قمی گفته است:

علی عليه السلام همان است که پیامبر صلی الله علیه و آله دریچه‌های آنان را بست، اما تنها باب علی عليه السلام را نابسته گذاشت.<sup>۵</sup>

→

- |                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| بابه فی شروع باب رسول اللہ | ه ان کان مستخصاً حظیا     |
| حین سدت ابوابهم و هو یغشی  | بابه شارعا منیفاً بهیا    |
| و لاسد عن خیر المساجد بابہ | و ابوابهم اذ ذاک عنه تسدد |
| ← دیوان صاحب بن عباد، ۳۷.  |                           |
| فتح المبشر باب مسجده له    | اذ سد عنه سائر الابواب    |
| ← خوارزمی، المناقب، ۳۹۸.   |                           |
| و قد سد ابوابهم تارکاً     | علیا لباب علی طریقاً      |
| محمد قد یری للفضل بابا     | له اذ سد ابواب الصحاب     |
| علی له سد النبی کواهم      | و باب علی وحده لم یردم    |



## امتیازی ویژه در مسجد

در روایت ابورافع است که پیامبر ﷺ بر منبر رفت و فرمود: «مردانی در دل احساس ناخرسندی کردند از این که علی علیه السلام در مسجد سکونت یافته و دیگران بیرون رفته‌اند. خدای را سوگند، این کار را جز به فرمان پروردگار خویش انجام ندادهام. خداوند به موسی علیه السلام وحی کرد که کسی در مسجد او ساکن نشود و هیچ فرد جنبی جز خود او و برادرش و خاندانش به آن مسجد درنیایند. خدایتان رحمت کند، بدانید که علی را نسبت به من جایگاهی چون جایگاه هارون است با موسی، جز این که پس از من پیامبری نیست، هرچند علی باشد»<sup>۱</sup>.

جابر بن عبدالله گفته است: ما در مسجد می‌خفتیم و علی علیه السلام نیز با ما بود. پس پیامبر ﷺ بر ما درآمد و فرمود: برخیزید و در مسجد نخواستید. برخاستیم تا بیرون رویم. اما فرمود: «لیک تو ای علی، بخواب که تو را اجازه داده‌اند»<sup>۲</sup>.

ابوصالح مؤذن در اربعین و ابوالعلاء عطار در کتاب خود هرکدام به سند خویش از ام‌سلمه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ دو بار با صدای بلند فریاد زد: «هلا، این مسجد برای هیچ جنب و خونمندی جایز نیست، مگر برای پیامبر و همسرانش و فاطمه دخت محمد و علی. زنه‌ار که برایتان روشن کردم تا گمراه نشوید»<sup>۳</sup>.

در جامع ترمذی<sup>۴</sup>، مسند ابویعلی<sup>۵</sup> از ابوسعید خدری روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی، برای هیچ‌کس حلال نیست که در این مسجد جنب شود، مگر من و تو»<sup>۶</sup>.

۱. «ان رجالا یجدون فی انفسهم ان سکن علی فی المسجد و خرجوا و الله ما فعلت ذلک إلا عن امر ربی ان الله تعالی اوحی الی موسی ان یسکن مسجده فلا یدخل جنب غیره و غیر اخیه هارون و ذریته و اعلموا رحمکم الله ان علیا منی بمنزلة هارون من موسی إلا انه لا نبی بعدی و لو کان کان علی».

۲. «اما انت فتم یا علی فقد اذن لک». ← کوفی، مناقب امیرالمومنین علیه السلام، ۹۲/۲.

۳. «الا ان هذا المسجد لایحل لجنب و لا حائض الا للنبی و ازواجه و فاطمة بنت محمد و علی. الا بینت لکم ان تزلوا». ← علم الهدی، رسائل المرتضی، ۹۶/۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۳۷۳/۲۳؛ خوارزمی، المناقب، ۳۲۰.

۴. ← السنن، ۶۳۹/۵.

۵. ← ۳۱۱/۲.

۶. «یا علی لایحل لاحد ان یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک».

در روایت دیگری است که فرمود: «ای علی، برای هیچ کس از این امت حلال نیست، مگر من و تو»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری است: «و حلال نیست که هیچ جنبی جز من و او و خاندانش به مسجدم درآید. پس هرکس دوست دارد آن جا رود»<sup>۲</sup> - و با دست به شام اشاره کرد.

منافقان که این شنیدند گفتند: در مورد داماد خود گمراه شده و گمراه کرده است. اما خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ﴾<sup>۳</sup>.

سید حمیری گفته است:

ای نخستین کسی که نماز گزارد و زکات داد و تکبیر گفت،

و ای همسایهٔ پیامبر خدا ﷺ در مسجد بزرگ او،

که برایت حلال بود که در آن جنب شوی و این بر تو نه گناه بود و نه بار گران<sup>۴</sup>.

همو گفته است:

داماد پیامبر ﷺ و همسایهٔ او در آن مسجد پاک در طیبهٔ طیب پیامبر ﷺ،

که برایش برابر است در آن به جنابت بگذرد یا جنب نشود و در هیچ یک از این دو حالت نکوهیده نیست<sup>۵</sup>.

---

۱. «یا علی لایحل لاحد من هذه الامة غیری و غیرک».

۲. «و لا یحل لاحد ان یدخل مسجدی جنب غیری و غیره و غیر ذریته فمن شاء فهنا».

۳. نجم / ۲: که یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده است.

۴. فیا اول من صلی  
و من زکی و من کبر  
و یا جار رسول الّا  
ه فی مسجده الاکبر  
حلال فیه ان تجنّ  
ب لاتلحی ولاتؤزّر

«دیوان السید الحمیری، ۲۵۲».

۵. صهر النبی و جاره فی مسجد  
طهر یطیبه الرسول مطیب  
سیان فیه علیه غیر مذمم  
ممشاه ان جنبا و ان لم یجنب

«همان، ۹۳».

ابوالاسود گفته است:

آیا پس از آن هیچ جنبی جز آن دو تن بر زمین مسجد او گام نهاده‌اند؟  
در آن هنگام پروردگار من هر ناپاکی‌ای را از ایشان دور داشته و آنان را از آلودگی‌ها پاک گردانده است.  
آیا در این باره در تو تردیدی هست که او را به واسطه فضیلتی چنین گزین ساخت که دو در از مسجد  
گشود.<sup>۱</sup>

باری، این ویژگی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام که درهای خانه‌های ایشان به مسجد گشوده باشد، دلیلی  
بر مرتبه بلندتر آنان و خرسندی خداوند از ایشان است و جواز گذر کردن از مسجد و ماندن در مسجد  
در حالت جنابت نیز آیتی بر طهارت و عصمت آن دو تن.

من بعد ذاک سواهما جنیان  
ربی و طهرهم من الارزان  
للفضل خص بفتحه بابان

هل ارض مسجده توطأ منهم  
إذ ذاک أذهب کل رجس عنهم  
أتراک فی شک له من انه

بیت‌ها را در دیوان ابی‌الاسود نیافتم.

## فصل ۱۰

### فرزندان

#### گواه‌هایی قرآنی

از افتخارهای مرد آن است که از خود فرزندی برجای گذارد، آن‌سان که خداوند ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را به این افتخار نائل ساخت که نبوت و امامت را تا روز قیامت در نسل او قرار داد. علی عَلَيْهِ السَّلَام را نیز چنین حکایتی است. خداوند فرموده است: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾<sup>۱</sup>.

در حلیه از انس و ابوبرزه از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده که فرموده است: «او همان کلمه‌ای است که پرهیزگاران را بدان الزام کرده‌ام. هرکس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است»<sup>۲</sup>.

و مقصود این سخن علی عَلَيْهِ السَّلَام است.

زمانی که ابراهیم پسر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درگذشت عمرو بن عاص، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هجو کرد و «ابتر» خواند. پس این سوره نازل شد: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾<sup>۳</sup>؛ و این کوثر مبالغه در کثرت و حاکی از فراوانی فرزندان است.

---

۱. زخرف / ۲۸: و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.

۲. «هو الكلمة التي ألزمتها المتقين. من أحبه أحبني و من أبغضه أبغضني». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۷/۱.

۳. کوثر / ۱ - ۳: ما تو را کوثر داده‌ایم. پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنی خود بی تبار خواهد بود.

## ویژگی های نسل او

درباره فرزندان او است که درود فرستادن بر ایشان در نمازها واجب است و همان گونه که سخن پیامبر ﷺ حجت دین است سخن داماد پیامبر و دخت او همسر علی علیه السلام و فرزندان ایشان نیز چنین است؛ چرا که عصمت دینی همه آنان را دربر می گیرد.

همچنین نسل پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله تا روز قیامت در فرزندان علی علیه السلام استمرار یابد.

در مورد حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو فرزند او نکته باریک دیگری نیز وجود دارد و آن این که آنها فرزندان مستقیم علی علیه السلام و به حکم ولادت، نوادگان پیامبر صلی الله علیه و آله و به حکم شریعت، فرزندان او و پسران دختر اویند. این در حالی است که در هیچ جای دنیا پدر بزرگی وجود ندارد که هم در حکم و هم در شرع پدر کسانی باشد که از یک سو نوادگان او، از سویی عموزادگان او و از دیگر سو، پسران دختر اویند و البته پیامبر صلی الله علیه و آله اختصاصاً پدر آنها است، به سان پدر بی واسطه؛ چرا که فرمود: «زادگان هر دختری به پدر خویش نسبت یابند، مگر فرزندان فاطمه که من پدر ایشان هستم»<sup>۱</sup>.

افزون بر این ها جبرئیل در روز مباهله بدین افتخار کرد که از ایشان است، مردم فرزندان خود را به نام های کسانی از اهل بیت و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان طه و یس نام می گذارند، زادگان پیامبر صلی الله علیه و آله را «سید» و «شریف» می خوانند و آرزو دارند از ایشان باشند، تا جایی که برای پاسداری از سلامت این نسب، علم انساب و شجره نامه ها پدید آمده است و به پاس حرمت این تبار گیسوان مدعیان را کوتاه کنند. هم با آن که وابستگان این تبار در فقر و ناتوانی باشند، اما جز نقیب این طایفه بر ایشان حکم نراند و در کارشان داوری نکند. دشمنان نیز بزرگان این تبار را وامی گذارند، و به خردسالان ایشان تبرک می جویند. زندگان آنها را می کشند و زیارت مردگانشان را گرامی می دارند. خانه های ایشان را ویران می کنند و به زیارت آرامگاه هایشان می روند. گویی آنان را در این سرای عدو و در آن سرای عده خود گرفته اند!

روایت است که عمر بن خطاب با آن که در فرونشاندن فروغ بنی هاشم کوشید، اما در نماز باران به آن دو تن تبرک جست و برای دعا دست در دست ایشان فشرد.

۱. در مناقب در این جا متنی ناقص آمده، اما آنچه در جایی دیگر از کتاب (۱۵۸/۳ نسخه عربی) آمده و مبنای ترجمه حاضر قرار گرفته این است: «کل بنی بنت ینسبون الی ابیهم الا اولاد فاطمة فانی انا ابوهم». برای این روایت همچنین ← طبرسی، مجمع البیان، ۱۶۵/۸.

اصمعی گفته است: در قحطسالی عمر بن خطاب به ابوعبیده گفت: این شتر را با بارش بگیر و سراغ اهل بیت برو و آن را در میان ایشان نحر کن و از آنان بخواه تا گوشت‌ها را پاره پاره کنند و چربی‌ها را بردارند و ببرند و دوشیزگان را جامه پوشانند و آبی گرم فراهم آورند، و اگر گوشت نیز خواستند به ایشان کمک برسان.

پس از این کار روانه نماز باران شد و در پی نماز، باران آمد. باری، این خاندان دارای شناخته شده‌ترین نسب و گزیده‌ترین فضیلت هستند. مگر نمی‌بینید که عرب‌ها از نسل یعرب بن قحطان‌اند، قرشیان از نسل نضر بن کنانه، هاشمیان از نسل عبدالمطلب، طالبیان از نسل علی علیه السلام و عقیل و جعفر، علویان از نسل حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، محمد، عباس و عمر فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمیان از نسل حسن علیه السلام و حسین علیه السلام؟ محمد بن احمد بن عیسی بن زید در حضور جماعتی که از انساب سخن به میان آورده بودند، بیت‌هایی چنین خواند:

مردمان همه از یک تن سرچشمه گرفته‌اند. اما احمد صلی الله علیه و آله را پیشگامی ای چنین باشد که از همگان برتر است.

آیا پدر شما هم بر براق می‌نشسته است و آیا جبرئیل بر او هم نازل می‌شده است؟<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام به نسلی گزین شده بود که خداوند نخواست آن را جز از پاک‌ترین درختی که نشانده است برآورد. پیامبر صلی الله علیه و آله با مردانی از زادگان عبد مناف وصلت یافته بود که ابوالعاص بن ربیع، عقیبة بن ابی‌لهب و عثمان بن عفان از آن جمله‌اند. اما از این میان اختصاصاً علی علیه السلام را والاترین نسل و پاک‌ترین تبار بود.

## عالمان و مهترانی از این نسل

نکته دیگر آن که فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از مردمان زن می‌گرفتند. اما این خاندان، مگر به حکم

فلاح‌الدین السبق الذی هو افضل  
أم کان جبریل علیه ینزل

۱. ان العباد تفرقوا من واحد  
هل کان یرتحل البراق ابوکم

ناچاری، به کسی از دیگر خاندان‌ها زن نمی‌دادند. عمر بن خطاب در خواستگاری ام کلثوم و برای جلب نظر او تلاش‌ها کرد و روایت‌ها در این باره در تاریخ هست. حجاج با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و عبدالله یک سال از او مهلت گرفت و در این مدت توانست خود را از آزار او برهاند. مأمون نیز با فاطمه دخت امام محمد بن علی نقی علیه السلام ازدواج کرد.

از آن سوی، بزرگان دختران خویش را با رغبت به فرزندان این خاندان می‌دادند، چنان که مأمون دختر خود را به همسری محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام داد، یا عبدالملک بن مروان امام زین العابدین علیه السلام را به گرفتن دختری از خاندان خود برانگیخت، اما ایشان نپذیرفت. صاحب بن عباد نیز از خانواده‌ای ندارد از سادات زن گرفت. در این باره از او پرسیدند. گفت:

خدای را سپاس و ستایشی پیوسته است بر این که نواده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرزند من باشد<sup>۱</sup>.

در حساب جمل نیز دو پاره عبارت «اعلی الانساب نسب فاطمه» با همدیگر در عدد مساوی‌اند و با دویست و چهل و هفت برابری می‌کنند.

نکته دیگر آن که در میان فرزندان صحابه و تابعان، آن اندازه که در زادگان این خاندان مردانی نامور به دانش و فضیلت و آگاهی از هر ملت و هر شریعت چون سید مرتضی و سید رضی وجود دارند، شخصیت‌نمایی به چشم نمی‌خورد. ابوالحسن بن محفوظ گفته است: سید رضی توانمندترین کسان در شعر است؛ چرا که شعری درست و فراوان دارد و در قریش کسی از این دو ویژگی بهره‌مند نیست. سید مرتضی نیز با ادله‌ای که می‌آورد و با برهان‌هایی که برپا می‌داشت بر همه عالمان امت لگام نهاد. پس چه رسد به کسانی چون محمد بن حنفیه که دلیرترین مردان روزگار خود بود و پیامبر صلی الله علیه و آله از او با نام و کنیه یاد کرده و فضیلت او بدان پایه رسیده بود که کسانی او را مهدی پنداشتند. همو است که از پدر خود دانش‌هایی روایت کرده است. هم از این طایفه‌اند پیشوایان زیدیه، از کسانی که هر قیام‌کننده‌ای را امام نمی‌دانند و بزرگانی چون زید، یحیی، ناصر و قاسم را تا هفده تن دربر می‌گیرند، تا کسانی که هر قیام‌کننده‌ای را امام می‌دانند و بیست و سه تنند و خلیفگان مصر از جمله عاضد، فائز، ظافر، حافظ، مستعلی، مستنصر، ظاهر، حاکم، عزیز، معز، منصور، قائم و مهدی از ایشانند. باز از همین

۱. الحمد لله حمدا دائما ابدا

اذ صار سبط رسول الله لی ولدا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۱۱.

طایفه‌اند شاهانی چون شاهان مکه و مدینه و پادشاهان روزگاران پیشین، چون داعی کبیر حسن بن زید و برادرش محمد. فرمانروایان و مهتران هر شهر را که بنگری نیز بدان تبار رسند. تا چه رسد به امامان معصوم چون حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، زین العابدین علیه السلام، باقر علیه السلام، صادق علیه السلام، کاظم علیه السلام، رضا علیه السلام، تقی علیه السلام، نقی علیه السلام، زکی علیه السلام و مهدی علیه السلام که دانش‌های آنان در میان فرقه‌ها و نحله‌های جهان جلوه گر شده است تا جایی که کسانی چون طاووس یمانی، سعید بن مسیب، سعید بن جبیر و ابن شهاب زهری از امام زین العابدین علیه السلام دانش آموختند و مردانی دانش‌های گونه‌گون را از محمد بن علی علیه السلام گرفتند، تا جایی که به «باقر علم النبیین» شهرت یافت، و نامورانی از اهل معرفت، چهار هزار تن که ابوحنیفه، مالک و محمد [بن حسن شیبانی] در میانشان بودند از امام صادق علیه السلام علم آموختند و شافعی و احمد نیز از او روایت کردند و از پاسخ‌هایی که او داده بود صد کتاب فراهم گشت و همین کتاب‌ها است که به «اصول» شناخته شده است. موسی بن جعفر علیه السلام نیز در چنین جایگاهی بود تا زمانی که به زندان افتاد. از علی بن موسی علیه السلام و از پسرش ابو جعفر علیه السلام نیز دانش‌ها ظهور یافته است که بر هیچ یک از اهل تحقیق پوشیده نیست. البته، در این میان روایت‌ها از ابوالحسن [امام هادی علیه السلام] و ابومحمد [امام عسکری علیه السلام] کمتر است؛ چرا که آنان در اردوگاه خلیفه بازداشت و از فتوا گستراندن محروم شده بودند. مرزکی نحوی گفته است:

ای کسانی که مرا بر دوستی فرزندان فاطمه علیها السلام می‌نکوهید، آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را جز ایشان نسلی هست؟

آنان صاحبان میراث نبوت و هدایت و پایه و قطب آیین حنیفند.  
پدر ایشان وصی و عموزادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث علم خدا و قهرمانی دلاور است.<sup>۱</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

و به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که شاخسارهای درخت اویند و اگر نبودند آن عظمت را جلوه‌ای نمی‌ماند.

أهل لرسول الله غيرهم عقب  
و قاعدة الدين الحنيفة و القطب  
و وارث علم الله و البطل النذب

آیا لائمی فی حب أولاد فاطم  
هم أهل میراث النبوة و الهدی  
أبوهم وصی المصطفی و ابن عمه



از آن دو تن بود که شاخه‌های نور الهی به زمین رسید و خداوند را نورهایی است که پیوسته تازه شود و استمرار یابد.

آنان حجت‌های شناخته و روشنند و چراغ‌های الهی که هرگز خاموش نشود.<sup>۱</sup>

ابن حماد گفته است:

هلاکه من غلام خاندان محمدم و از من نه زشتی پسندیده است و نه هرزگی.  
آنان طایفه‌ای هستند که به فضل ایشان احاطه نتوان یافت و در میان مردم آنان را همانند و همگن سراغ نتوان گرفت.

آنان امینان خدا در زمین و آسمان و چشم و گوش و جنب و ریسمان اویند،  
و آنان ستارگانی‌اند که فروغشان در برابر ظلمت‌های شرک درخشیده و آن ظلمت‌ها را به خموشی کشانده است.

در کتاب‌های کهن خدا وصف ایشان است و پیامبران از فضیلت سترگ ایشان گفته‌اند.  
شاخه‌های درخت پیامبر خدایند و احمد ریشه آن است و چه خوش آن شاخه که پیامبر ﷺ آن را ریشه باشد.

علی امیرمؤمنان علیه السلام پدر ایشان است و آیا علی را در فضیلت‌هایش همانندی هست؟<sup>۲</sup>

- 
- |   |  |
|---|--|
| <p>و لولاهما لم یبق للمجد مشهد<br/>فلله أنوار بدت تتجدد<br/>و هم سرج الله التی لیس تخمد</p>   | <p>۱. و بالحسین المجد مد رواقه<br/>تفرعت الأنوار للارض منهما<br/>هم الحجج الغر التی قد توضحت<br/>« دیوان الصاحب بن عباد، ۳۷.</p>   |
| <p>فلاتحسن الفحشاء منی و لا الهزل<br/>و لیس لهم فی الخلق شبه و لا شکل<br/>و هم عینه و الاذن و الجنب و الحبل<br/>علی ظلم الاشراک فهی لها تجلو<br/>و قد نطقت عن عظم فضلهم الرسل<br/>لقد طاب فرع و النبی له أصل<br/>فهل لعلی فی فضائله مثل</p> | <p>۲. ألا اننی مولى لآل محمد<br/>اولئک قوم لا یحاط بفضلهم<br/>هم امناء الله فی الأرض و السما<br/>و هم أنجم الدین الذی ضاء ضوءها<br/>و فی کتب الله القدیمة نعتهم<br/>فروع رسول الله أحمد أصلها<br/>علی أمیرالمؤمنین أبوهم</p> |

ابن حجاج گفته است:

شما فرزندان خاندانی هستید که جبرئیل در آن به فرمان خدا خدمت می کرده است.  
نه فراتر از افتخارهای شما چیزی هست و نه بدان ستیغ که بدان رسیده اید، راهی.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

پدر تو پدر امامان ما علی علیه السلام است و مادر تو مادر مهترانمان بتول علیها السلام  
چه کسی در مهلت تو امید بندد و چگونه در این باره با پدر آن دو نواده و با پیامبر صلی الله علیه و آله رویاروی شود؟<sup>۲</sup>

ابن درید از دی گفته است:

اگر بخواهند والاتبارترین و ارجمندترین مردمان را بشمارند نیکوتبارترین مردمان تباری است بزرگ  
و ستوده،

و در عظمتش همین بس که محمد صلی الله علیه و آله از این خاندان است.  
آن سان نیست که چون آهن چخماق بر سنگ زنند و یک سوی فتیله بسوزانند از او آتش برنخیزد.  
برادر محمد صلی الله علیه و آله یگانه ای است برخاسته از چشمه ای بی همتا که از سنگش جز برق خلقت او  
برنخاسته است،

و دلاوری به نام او بر بلندایی نشسته است که هر که آهنگ فرارفتن کرده، خسته فرومانده است.<sup>۳</sup>

- 
- |    |  |   |
|----|--|---|
| ۱. | فأنتم أهل بیت کان فیه<br>و لیس علی فخارکم مزید         | بأمر الله یخدم جبرئیل<br>و لیس الی مرامکم سبیل    |
| ۲. | ابوک أبو أئمتنا علی<br>فمن یرجو مداک و کیف یلقى        | و امک ام سادتنا البتول<br>أبوالسبطين فیه و الرسول |
| ۳. | ان البریة خیرها نسبا<br>نسب معظمة محمده                | ان عد اکرمه و أمجده<br>و کفاه تعظیما محمده        |
|    | لیست اذا کبت الزناد فما<br>و اخو النبی محمد فرید محتده | تکبو اذا ما نص أزنده<br>لم یکبه فی القدح مصلده    |
|    | حل البلاء به علی شرف                                   | یتکأد الراقین صعده                                |



## فصل ۱۱

### زیارتگاه‌ها

#### عظمت زیارتگاه‌ها

ما برای همهٔ بزرگان نسل‌های پیشین و پسین هیچ اثری سراغ نداریم که از آن سخن رود و هیچ خبری که نامور افتاده باشد و مردم بدان اثر و خبر تقرب جویند، آن‌سان که در امت‌های پیشین نیز برای کسانی چون کسری، انوشیروان، فرعون، هامان، شداد و نمرود نشانی از زیارتگاه نمی‌یابیم. اما از آن سوی اهل بیت علیهم‌السلام را می‌بینیم که کران تا کران زمین از آثار ایشان آکنده است و زیارتگاه‌ها و مسجدها به نام ایشان ساخته‌اند و مردمان در روزگاری که آنان خود حضور ندارند و در شرایطی که بدخواهان و دشمنان ایشان فریبکاری می‌کنند، چه اندازه در بزرگداشت این آثار و ابنیه هزینه کرده‌اند و چه‌سان از جاهایی بس دور آهنگ ایشان نموده‌اند تا از این رهگذر و به آبروی تربت آنان بر درگاه خداوند تقرب جویند، درست همان‌گونه که دربارهٔ آثار پیامبران و اوصیا از قبیل حطیم، مقام ابراهیم علیه‌السلام، ناودان اسماعیل علیه‌السلام، تپهٔ موسی علیه‌السلام، صخره عیسی علیه‌السلام و باب حطهٔ بنی‌اسرائیل مشاهده می‌کنیم و آن‌گونه که در زادروزها و مجلس‌ها که به نام ایشان برپا می‌شود می‌بینیم. آری، حق آشکار شده است و باطل از میان رفته است.

زاهی گوید:

آیا شما را زیارتگاه‌هایی هست که به سان زیارتگاه‌های این پیروان زیارت شود؟

و از دور فروغی از آن‌ها به آسمان برخیزد و هرکه به دیدار آن‌ها رود آن را جلوه گر بیند؟<sup>۱</sup>

حصفکی گفته است:

طایفه‌ای هستند که ستایش ایشان در ﴿هَلْ أَتَى﴾ آمده است و جز بی‌باوران در آن تردید نیاورند.

طایفه‌ای که آنان را در هر سرزمین زیارتگاهی است، نه، که در هر دل مزاری است.<sup>۲</sup>

دیگری گفته است:

چون در یثرب خانه‌های ایشان را خراب کردند در کرانه‌های دیگر سرزمین‌ها مرقدهایی ساختند.<sup>۳</sup>

### زیارتگاه‌هایی با نام و یاد علی علیه السلام

این امیرمؤمنان علیه السلام است که امروز مهم‌ترین جاهایی که در آن حضور یافته به صورت مسجد درآمد است: در کعبه زاده شد. در سرای خدیجه پرورش یافت که امروز یک مسجد است، و نمازگاه ایشان در کنار در زادگاه پیامبر ﷺ در شعب بنی‌هاشم بود. از همین قبیل است جایی که پیامبر ﷺ در آن با خویشاوندان خود بیعت عشیره را به انجام رساند، سرای پیامبر ﷺ که در آن آیه تطهیر نازل گشت، محل بیعت غدیر، نمازگاه امام در رقه، محل اقامت او در صفین، مسجد احرام در میقات که از بناهای ساخته او است، مسجد براتنا در بغداد که از جلوه‌های او است، مسجد ذئب (گرگ) در کنار فرات که از آیت‌های او است، زیارتگاه شمس در حله که از معجزه‌های او است، مسجد جمجمه در بابل که از دلایل او است، زیارتگاه سمکه (ماهی) در کنار نیل که از فضایل او است، زیارتگاه‌های نار، فرج و منطقه در مدائن که از قدرت او است، مسجد سوط (تازیانه) در بازار قدیم بغداد که از خبرهای غیبی او است، زیارتگاه کف (پنجه) در کوفه، تکریت، موصل و رقه که از اعجاز او است، زیارتگاه شعر در بلده که

- 
- |                               |                          |
|-------------------------------|--------------------------|
| ۱. هل لکم مشهد یزار کما       | مشاهد التابعین متبعه     |
| یسطع نور لها علی بعد          | یطرق من زارها اذا سطعه   |
| ۲. قوم اُتی فی هل اُتی مدحتهم | ما شک فی ذلک إلا ملحد    |
| قوم لهم فی کل أرض مشهد        | لا بل لهم فی کل قلب مشهد |
| ۳. عمروا باطراف البلاد مقابرا | اذ خربوا من یثرب اوطانا  |

از عجایب او است، مسجدهای مجدان، عرقل و نور در رقه که از برهان‌های او است، مسجدی در موصل که از حجت‌های او است، زیارتگاه علث میان بغداد و سامرا که از برکت‌های او است، زیارتگاه‌های بوق در رحبه شام که از کرامت او است، زیارتگاه صخره شام که از سلطنت او است، و زیارتگاه کوئی در بغداد و سرانجام قبله او در جامع بصره. او در مسجد جامع کوفه که نوح عليه السلام آن را بنا کرده بود و هزار پیامبر و هزار وصی در آن نماز گزارده بودند به شهادت رسید و در نجف به خاک سپرده شد که امروز مسجد و مزار است. از همین قبیل است توقفگاه‌های او در راه بصره: مسجدهای نخيله، زواطه، شرط، مزار، مطاراة، زکيه و نیز در کنار زیارتگاه عزير، در چهار فرسخی سمت بالای بصره، در کنار قلعه بصره، در ايله، بلجان، محرزی، آبادان، دقله، قریه عبدالله و کرخ‌زاد و همچنین در راه عراق در مدائن، بغداد، انبار، پایین حدیثه، در کنار آن چاه، صندوق‌یا، عانه، میان رحبه و عانه، در خود رحبه، در زلیبیا، یلنج، رقه، و سرانجام صفین.

### زیارتگاه‌های خاندان علی عليه السلام

فرزندان او را نیز زیارتگاه‌هایی است، در مدینه، در کربلا، در بغداد، در سامرا و در طوس. زیارتگاه‌های علویان هم در سراسر زمین به سان ستارگان آسمان فراوان و پراکنده است. ناشی گوید:

در غری (نجف)، کربلا، بغداد و سامرا آن قبرها را زیارت کنید،  
و نیز در یثرب و در طوس که مزارهای امامان را در خود جای داده است و به زیارت ایشان گناه انسان  
فرو می‌ریزد<sup>۱</sup>.

مرزکی گفته است:

در مدینه، نجف، کربلا، طوس، زورا و سامرا به خاک سپرده شده‌اند.  
در هیچ گرفتاری‌ای به سراغ ایشان نروی، مگر آن که گرفتاری برطرف شود و شادی بر جای غم نشیند.

طایفه‌ای هستند که گناه آدم علیه السلام به نام ایشان بخشوده شد و کشتی نوح علیه السلام به نام ایشان بر پهنه آب پیش رفت.<sup>۱</sup>

دیگری گفته است:

جانم فدای مدینه و بقیع و کربلا و طوس و سامرا و بغداد و نجف،  
آرامگاه‌هایی که هرگاه بدان‌ها روی کنی از این رهگذر معارفی پیشین و نوین بر خود پایدار سازی.<sup>۲</sup>

دیگری نیز گفته است:

در مدینه، نجف، سرزمین طف (کربلا)، بغداد، طوس و سامرا است،  
قبر امامان من که هدایتگران منند و رحمت خدای رحمان پیوسته بدیشان رسد.<sup>۳</sup>

عضدالدوله گفته است:

خدای سیراب کند قبری را که در نجف است و پیرامونش قبرهایی که آن مرقد پاک را در میان گرفته‌اند،  
و تربتی را که در طوس از آن فرزند و همنام او است و به بارش چون زلال فرات سیراب سازد،  
و ام‌القری را که در آن قبرهایی منور است و از خداوند به آن‌ها برترین صله رسد،  
و در سرزمین بغداد قبرهایی پاک است و در سامرا مکان هر برکت.<sup>۴</sup>

- 
- |    |   |   |
|----|---|---|
| ۱. | حفرها بطیبة و الغری و کربلا<br>ما جئتهم فی کربة إلا انجلت<br>قوم بهم غفرت خطیئة آدم                                 | و بطوس و الزورا و سامراء<br>و تبدل الضراء بالسراء<br>و جرت سفينة نوح فوق الماء            |
| ۲. | بطیبة نفسی و البقیع و کربلا<br>قبور متى تلمم بها تستدم بها  | و طوس و سامرا و بغداد و النجف<br>سوالف معنی مصطفا لها و مؤتلف<br>و بغداد و طوس و سر من را |
| ۳. | بطیبة و الغری و أرض طف<br>قبور أئمتی و هم هداتی   | و بغداد و طوس و سر من را<br>علیهم رحمة الرحمن تتری<br>قبور بمثوی الطهر مشتملات            |
| ۴. | سقی الله قبراً بالغری و حوله<br>و رمساً بطوس لابنه و سمیه<br>و ام‌القری فیها قبور منیره<br>و فی أرض بغداد قبور زکیة | سقته السحاب الغر صفو فرات<br>علیها من الرحمن خیر صلات<br>و فی سر من رأى معدن البرکات      |

## فصل ۱۲

### ستم دیدگی اهل بیت علیهم السلام

#### گواهی قرآن

امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾<sup>۱</sup> فرموده: «مقصود اوصیاء است، از بیم دشمنانشان»<sup>۲</sup>.

#### سخن امیرمؤمنان علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام خطبه ایراد کرد و در آن فرمود: «قریش را با ما چه می شود و چرا بر ما خرده می گیرد؟ جز این که ما خاندانی هستیم که خداوند [برای ما] بر فراز بنیاد ایشان بنیادی استوار ساخته و سرهای ما را بلندتر از ایشان داشته و ما را بر آنان برگزیده است، پس از خدای چنین خرده گرفته اند که ما را بر آنان برگزیده است، و آنچه را خداوند پسندیده خوش نداشته و آنچه را او دوست داشته نپسندیده اند.

چون خدا ما را بر آنان برگزید، ایشان را در حریم خویش مشارکت دادیم، آنان را با کتاب و سنت آشنا ساختیم، فرائض و سنن را بدیشان آموختیم، با راستی و نرمش آنان را پاس بداشتیم و بر دین و

---

۱. فرقان / ۶۳: و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند.

۲. «هم الاوصیاء من مخافة عدوهم». ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱.



بر اسلام پایبند گردانیدیم. اما آن‌ها بر ما تاختند، برتری ما را انکار کردند، حق ما را از ما بازداشتند، زمینه‌های آماده کار را برای ما از میان بردند.

خداوندا، من از قریش به پیشگاه تو شکایت می‌آورم؛ حق مرا از آنان بستان و آنچه را بر گردن ایشان دارم وامگذار.

پروردگارا، حق مرا از ایشان بستان که تو خود داور دادگری و قرشیان نیز همان کسانی‌اند که منزلت مرا فروگاستند، حریم مرا مباح شمردند، آبرو و خانواده مرا بی‌مقدار پنداشتند، ارثی را که از عموزاده‌ام می‌بردم به ناروا از من ستاندند، دشمنانم را بر من برانگیختند و میان من و عرب و عجم بر هم زدند و آنچه را از خردسالی به تلاش و رنج فراهم ساخته بودم از من ربودند و آنچه را برادر و یاور و همزادم برایم بر جای نهاده بود از من بازداشتند و گفتند: تو آزمندی و در معرض اتهام.

مگر نه آن است که به واسطه ما از برهوت کفر و از کوری گمراهی و از سرگستگی‌های غفلت‌های سخت برون‌شدی یافتند؟ مگر نه آن است که آنان را از آن فتنه تیره و تار و از آن آزمون کور رهانیدیم؟ وای بر آنان! مگر نه آن است که ایشان را از شراره آزارهای سرکشان، اجبارهای گردن‌افرازان، شمشیرهای شورشیان، و از رنج آورد با یلان و پیکار با پیل‌تنان و جنگ با گردنکشان رهاندم که زبان‌نهم‌های عرب، برآمدگان پیکار، کانون‌های تاختن، کوه‌های جنگ، تیرهای رخدادهای سخت و شمشیرهای همواره برآمده بودند؟

مگر نه آن است که به واسطه من بر چکاد مهتری نشستند و به حق و به داد و به انصاف دست یافتند؟ مگر نه آن است که من همدم نبوت محمد ﷺ، آیت رسالت و نشان خشنودی و ناخشنودی او بوده‌ام که زره پرزرق و برق کسان دریده‌ام و مردان پیل‌پیکر پیکار بر زمین افکنده‌ام و به دست من مجموعه‌های آن جانوران زبان‌نهم و سرهای آن سرکشان از تن پریده است تا هنگامی که طایفه تیم به فرار پناه بسته و طایفه عدی پای پس کشیده است.

زنهار که قرشیان را در برابر هجمه مرگ و نیستی وامی‌گذاردم و آنان را رها می‌کردم تا شمشیرهای سرکشان سرهایشان درو کند و عجم‌ها پیکرهایشان به زیر سم اسبان درآورند و پیوسته در معرض تاخت و تاز دشمنان و حمله‌های گردن‌افرازان باشند و زیر سم تاخت‌آوردگان و در لای لای سنگ آسیای جنگ و در هنگامه‌های میدان‌داری شمشیرها و برق خنجرها له شوند، اکنون نه زنده بودند که بر من ستم روا دارند و نه مانده بودند که به من ظلم کنند و نه گفته بودند: تو آزمندی و در معرض اتهام.<sup>۱</sup>

۱. «ما لنا و لقریش و ما تنکر منا قریش غیر انا اهل بیت شید الله فوق بنیانهم و اعلی الله فوق رؤسهم رؤسنا و اختارنا الله

امام در ادامه، پس از سخنانی فرمود: «اما من هستم که گنگ‌هایتان را به سخن آورده‌ام و ناتوانان را به برهان آوری؛ چرا که من اسلام را گشوده‌ام، دین را یاری رسانده‌ام، پیامبر ﷺ را پشتوانه بوده‌ام، نشان‌های این بنیاد نهاده‌ام، پرچم دین برافراشته‌ام، رازهای آیین آشکار ساخته‌ام و گذشته و اکنون آن را روشن کرده‌ام، دولت را ناب و پایدار گردانیده‌ام و پیاده و سواره را استوارگام ساخته‌ام و آن‌گاه پاکبازانه پیشوایی ایشان بر دوش گرفته‌ام، بدین باور که خود برای این کار گزیده‌ام»<sup>۱</sup>.

آن‌گاه چنین ادامه داد: «اما آن مرد تیمی و آن برخاسته از خاندان عدی چونان که برخی در مسابقه تقلب کنند، به حيله و نیرنگ و فریب و غافلگیری بر من پیشی گرفتند»<sup>۲</sup>.

سپس فرمود: «ای توده‌های مهاجران و انصار، کجا تیم و عدی از بیم فتنه به آن سرپوشیده بنی‌ساعده شتافتند؟

→

عليهم فنقموا عليه ان اختارنا عليهم و سخطوا ما رضى الله و أحبوا ما كره الله فلما اختارنا عليهم شركناهم في حريمتنا و عرفناهم الكتاب و السنة و علمناهم الفرائض و السنن و حفظناهم الصدق و اللين و ديناهم الدين و الاسلام فوثبوا علينا و جحدوا فضلنا و منعونا حقنا و التونا أسباب أعمالنا و اعلامنا. اللهم فاني أستعديك على قریش فخذ لی بحقی منها و لاتدع مظلمتی لها و طالبهم یا رب بحقی فانک الحکم العدل فان قریشا صغرت قدری و استحلّت المحارم منی و استخفت بعرضی و عشیرتی و قهرتني على میراثی من ابن عمی و أغروا بی أعدائی و وتروا بینی و بین العرب و العجم و سلبونی ما مهدت لنفسی من لدن صباى بجهدی و کدی و منعونی ما خلفه أخی و حمیمی، و شقیقی و قالوا انک لحریص متهم. أليس بنا اهتدوا من متاه الکفر و من عمی الضلالة و غی الظلماء؟ أليس أنقذتهم من الفتنة الظلماء و المحنة العمياء؟ و یلهم ألم أخلصهم من نيران الطغاة و کره العتاة و سیوف البغاة و وطأة الاسد و مقارعة الصماء و مجادلة القماقة الذين كانوا عجم العرب و غنم الحرب و قطب الاقدام و جبال القتال و سهام الخطوب و سل السیوف؟ أليس بی تسنموا الشرف و نالوا الحق و النصف؟ ألسنت نبوة محمد و دلیل رسالاته و علامة رضاه و سخطه الذی کان یقطع الدرع الدلاص و یصطلم الرجال الحراص و بی کان یبری جماجم البهم و هام الابطال الی أن فزعت تیم الی الفرار و عدی الی الانتکاص؟ أما و انی لو أسلمت قریشا للمنايا و الحتوف و ترکتها فحصدتها سیوف الغواة و وطأتها الأعاجم و کرات الأعادی و حملات الأعالی و طحنتهم سناکب الصافنات و حوافر الصاهلات فی مواقف الازال و الزلزال فی طلاب الأعنة و بريق الاسنة مابقوا لهضمی و لا عاشوا لظلمی و لما قالوا انک لحریص متهم».

۱. «إنما أنطق لكم العجماء ذات البیان و أفصح الخرساء ذات البرهان لأنی فتحت الاسلام و نصرت الدين و عززت الرسول و بنیت أعلامه و أعلیت مناره و أعلنت أسرارہ و أظهرت أثره و حاله و صفیت الدولة و وطأت الماشی و الراكب ثم قدتها صافية على انی بها مستأثر».

۲. «سبقنی الیها التیمی و العدوی کسبق الفرس احتیالا و اغتیالا و خدعة و غيلة».

آیا آن روز دیگر در سرزمین ابواء و هنگامی که صف‌ها برای پیکار آراسته شده بود و کسانی پی در پی در آغوش مرگ می‌رفتند و شمشیرها به هم درمی‌آمیخت بیم فتنه نبود؟

آیا آن روز که عمرو بن عبدود با تکبر شمشیر برآورده بود و با غرور از زیر چشم‌های خود به تحقیر می‌نگریست و عربده می‌کشید بر اسلام بیمناک نبودند؟

یا چرا در نبرد بواط و آن هنگام که افق تیره و تار شده بود و استخوان گردن کج شده بود و سیلاب بنیان‌برافکن روی نهاده بود بر دین و دینداران دل‌نسوزاندند؟

چرا در نبرد رضوی و زمانی که تیرها در همه سو در پرواز بود و مرگ در همه جا می‌تاخت و شیرانی نعره می‌زدند نگران نشده بودند؟

چرا در پیکار عشیره و آن دم که دندان‌ها می‌لرزید و گوش‌ها نعره‌ها می‌شنید و زره‌ها می‌شکافت به میدان نتاختند؟

چرا در بدر کبری و آن روز که نیزه‌ها ترس می‌پراکندند و از رگ‌های بریده خون بیرون می‌زد و سینه‌ها به خون رنگین می‌گشت نگران نبودند؟

چرا در آن آورده‌ها که شیران به میدان می‌تاختند و اسبان می‌دوانیدند و یلان به هم می‌آویختند و آسمان از گرد و خاک تیره و تار می‌شد به میدان نشتافتند؟

چرا در نبرد اکدر و آن هنگام که چشم‌ها به اشک نشسته بود و مرگ چشمک می‌زد و سپرها بر زمین می‌افتاد بیم فتنه نبود؟<sup>۱</sup>

امام آن‌گاه از رخدادهایی که در آن‌ها همراه پیامبر ﷺ بوده است یاد کرد و آن دو تن را نکوهید

---

۱. «یا معشر المهاجرین و الانصار این کانت سبقة تیم و عدی الی سقیفة بنی ساعدة خوف الفتنه؟ ألا کانت یوم الابواء إذ تکانت الصفوف و تکاثرت الجثوف و تقارعت السیوف؟ أم هلاخشیاء فتنه الاسلام یوم ابن عبدود و قد نفح بسیفه و شمش بأنفه و طمح بطرفه؟ و لم لم یشفقا علی الدین و أهله یوم بواط إذ اسود لون الافق و اعوج عظم العنق و انحل سیل الغرق؟ و لم لم یشفقا یوم رضوی اذ السهام تطیر و المنايا تسیر و الاسد تزأر؟ و هلا بادرا یوم العشیره اذ الانسان تصطک و الأذان تستک و الدروع تهتک؟ و هلا کانت مبادر تهما یوم بدر إذ الأرواح فی الصعداء ترتقی و الجیاد بالصداد ترتدی و الارض من دماء الأبطال ترتوی؟ و لم لم یشفقا علی الدین یوم بدر الثانیة و الدعاس ترعب و الاوداج تشخب و الصدور تحضب؟ و هلا بادرا یوم ذات اللیث و قد ابیح التولب و اصطم الشوقب و أدلهم الکوکب؟ و لم لا کانت شفقتهم علی الاسلام یوم الاکدر و العیون تدمع و المنیة تلمع و الصفائح تنزع؟»

که در همه آن‌ها تماشاگر بوده‌اند. سپس افزود: «چيست اين همه نيرنگ و فريب که از قریش به ما رسیده است! من همدم همه این صحنه‌ها و مرد همه این عرصه‌ها بوده‌ام و کجا است این کرده‌های ستوده»<sup>۱</sup> - تا آخر این خطبه<sup>۲</sup>.

ناشی گفته است:

چرا در نبرد بدر و آن روز که چون دشمنان به رویارویی آمدند از ایشان انتقام ستاندی، این مدعیان نشوریدند؟

چرا آن روز که در احد جام مرگ به دشمن چشاندی گریختند و چرا به رویارویی تو پرداختند؟  
چرا در نبرد سلع و آن هنگام که رویاروی عمرو ایستادگی کردی گام پس کشیدند و تو را تنها گذارند؟  
چرا در خیبر به یاران محمد ﷺ استواری نبخشیدند و گذاشتند تا تنها تو بر مرکب نشینی؟  
و تو آن جا با مرحب و با آن یل دشمن رویاروی شدی و شیرانی نیز تو را پشتیبانی می‌کردند.  
پس دژ سخت آنان را به لرزه درافکندی و آن‌گاه که دروازه بر رویت بستند آن را از جا کندی.  
آنان چرا در حنین و آن‌جا که تو به تنهایی لشکرها از هم گسستی حضور نیافتند؟  
تو همواره در همه این‌ها مقدمی. خدایت پاداش دهد! چرا تو را مؤخر داشتند؟<sup>۳</sup>

---

۱. «ما هذه الدهماء و الدهماء التي وردت علينا من قریش! انا صاحب هذه المشاهد و ابوهذه المواقف و این هذه الافعال الحميدة...»

۲. متن کامل این خطبه در العدد القویة ابن مطهر (۱۸۹ - ۱۹۹) به نقل از کتاب الارشاد لکيفية الطلب ائمة العباد اثر محمد بن حسن صفار آمده و مجلسی نیز در بحار الانوار (۵۵۸/۲۹ - ۵۶۷) آن را از همین منبع نقل کرده است.

۳.

فلم یثوروا ببدر و قد	تبلت من القوم إذ بارزوکا
و لم یردوا إذ شجیت العدی	بمهراس أحد ولم نازلوکا
و لم اجمحوا یوم سلع و قد	ثبت لعمرو و لم أسلمواکا
و لم یوم خیبر لم یثبتوا	صحابة أحمد و استرکبواکا
فلاقیة مرحباً و العنکبوت	و اسد یحامون اذ وجهوکا
فدکدکت حصنهم قاهراً	و طوحت بالباب اذ حاجزوکا
و لم یحضروا بحنین و قد	صککت بنفسک جیشا صکوکا
فأنت المقدم فی کل ذاک	فلله درک لم أخروکا

در نهج البلاغه است: «خداوندا، من بر قریش از تو یاری و داد خواهم؛ چه، آنان پیوند خویشی مرا بریده‌اند و پدران مرا کافر دانسته‌اند و برای ستیزیدن با من درباره حقّی که بیش از دیگران شایسته‌اش بوده‌ام گرد آمدند و گفتند: در حق چیزی است که یا باید آن را به چنگ گیری و یا باید از آن بازداشته شوی و آن‌گاه که تو را از آن بازداشتند شکیبایی در پیش گیر اندوهگنانه، یا بمیر به دریغ خوردن افتاده.

پس نگرستم و دیدم که مرا جز خاندانم نه یآوری است و نه دفاع‌کننده‌ای و نه یاری‌رسانی. اما آنان را بر مرگ دریغ داشتم و از این روی، بر خار خلیده در چشم پلک بر هم نهادم و برای فرو بردن اندوه در گلو گرفته، آب دهان فرو بردم و بر آزارها شکیبایی ورزیدم و خود را به فرو خوردن خشم و سرکشیدن جامی تلخ‌تر از شرنگ و دردناک‌تر از ضربت شمشیر بداشتم»<sup>۱</sup>.

### غرضی که برخاست و فرونشست

در خطبه شششقیه یا مقمّصه نیز آمده است: «آری، خدای را سوگند، پسر ابوقحافه این جامه را به زور در تن کشید، در حالی که خود به نیکی می‌دانست که موقعیت من نسبت به خلافت، موقعیت قطب است نسبت به آسیا. چشمه‌های فضایل و معارف، سرشار و سیل‌آسا، از دامنه کوه وجود من فرو می‌ریزد، و پرنده (همت‌های بلند) به قله شامخ من نرسد!

با وجود این، میان خود و خلافت پرده‌ای آویختم، و از آن پهلوی تهی کردم. پس از آن که میان دو کار بسی اندیشیدم که با دست بریده (و یاران دست بسته) برای مطالبه حق حمله آرم، یا بر آن تاریکی کوری افزا شکیبایی ورزم؛ همان شب دیجوری که در آن سالخوردگان پیر و فرسوده شوند و خردسالان سالخورده گردند، همان تیرگی حیرت‌آوری که مؤمن در آن به رنج و تعب افتد، (و برای نجات همی کوشد) تا مرگش فرارسیده پروردگارش را ملاقات کند.

---

۱. «اللهم انی استعیدک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی و کفروا آبائی و أجمعوا علی منازعتی حقاً کنت أُولی به من غیری و قالوا ألا ان فی الحق ان یأخذوه و فی الحق ان تمنعه فأصبر مغموماً أو متأسفاً فنظرت فاذا لیس لی رافد ولا ذاب ولا مساعد إلا أهل بیتی فضننت بهم علی المنیة فأغضیت علی القذی و جرعت ریقی علی الشجی و صبرت علی الاذی و طببت نفسی علی کظم الغیظ و ما هو أمر من العلقم و ألم من حر الشفار». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۷، با تفاوتی اندک.

پس چنین دیدم که صبر بر همه اینها خردمندانه تر است. پس صبر کردم، صبر کسی که در چشمش خاری خلیده، و در گلویش استخوانی جای گرفته است. با چشم خود می دیدم که میراثم را به غارت می برند.

تا اولی راه خود را پیمود و درگذشت. پس بعد از خود دلوش را سوی فلانی افکند.<sup>۱</sup>

امام در ادامه بیتی از اعشی را بر زبان آورد که در آن گفته است:

شَتان ما یومی علی کورها      و یوم حیان اخی جابر<sup>۲</sup>

سپس فرمود: «شگفتا! در آن میان که در زنده بودنش استعفا و رهایی از خلافت را می جست، پس از مرگ پیمان محکمش را برای دیگری بست. چه سخت پستان های آن را بین خود قسمت کردند و به نوبت دوشیدند!

پس امر خلافت را در میان حوزه های بس خشن بگردانید و جای داد که زخم ناشی از خسونتش بس فگار، و تماس با آن ناهموار، و لغزشش در آن کار بسیار، و عذرخواهی اش از لغزش ها بسی بیشمار بود؛ دارنده و زمامدار این حکومت چون سوار بر شتر سرکش بود که چون زمامش را به سختی کشد بینی اش پاره گردد، و چون مهارش را سست کند بی محابا به پرتگاهش افکند. به ذات خدا سوگند مردم در این حکومت به خودسری و اشتباه و سرکشی و رنگارنگی و عیبجویی دچار گردیدند. بر این روزگار دراز و سختی اندوه و بلا صبر پیشه کردم.

تا آن که شخص دوم نیز راه خود را پیمود و درگذشت و کار خلافت را در میان جمعی گذاشت که به گمان خودش من هم یکی از آنان بودم، خدایا به تو پناه می برم از آن شورا!

---

۱. «أما والله لقد تقمصها ابن أبي قحافة و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي ينحدر عني السيل ولا يرقى إلى الطير فسدلت دونها ثوبا و طويت عنها كشحا و طفقت أرتأى بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر على طخية عمياء بهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير و يكدح مؤمن حتى يلقى ربه فرأيت ان الصبر على هاتى أجي فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجى أرى تراثى نهبا حتى مضى الاول لسبيله فأدلى بها الى فلان بعده».

۲. و چقدر تفاوت است میان آن دو روز من: روزی که بر فراز جهاز شتر بودم و روزی که چون حیان برادر جابر در خوشی زیستم.

بیتی است از اعشی که در آن به وضع خود که در دربار حیان به خوشی روزگار می گذرانید و به وضع برادر خود جابر که در بیابان ها سوار بر شتر خویش روزگار سختی را می گذراند اشاره کرده است. ← دیوان الاعشی الکبیر، ۱۴۷.

کی درباره من با مرد نخستین از آن‌ها شکی عارض می‌شد که حال کارم به آن جا رسد که با مانند چنین مردمی قرین شوم؛ ولی در پرواز با خیالات آن‌ها هماهنگ شدم؛ چون به زمین فرود آمدند، من هم فرود آمدم، چون به پرواز برخاستند، برخاستم. پس مردی از اهل شورا به جهت کینه دیرین از رأی دادن سر باز زد، و دیگری برای خویشاوندی به سوی دیگری مایل شد، و شد آنچه شد.

کار شورا و دسته‌بندی به آن جا رسید که سومی قوم از آن میان به پا خاست، در حالی که دو پهلوی از پرخوری بالا آمده کارش رفت و آمد میان سرگین‌گاه و علف‌خور بود، پسران پدرش نیز با او برخاسته، مال خدا را با دهان پر و با حرص تمام می‌خوردند، چنان که شتران گیاه بهاری را آزمندانه بخوردند، تا آن که بافته‌اش و تابیده شد، و عملش به زندگی‌اش خاتمه داد، و شکم پرستی او را به رو درآورد.

هنوز خود را نپاییده بودم که ناگاه انبوه مردم چون یال کفتار به سوی من شتافته، پی در پی از هر سو بر سر من هجوم آوردند، کار ازدحام به آن جا کشید که حسنین پایمال شدند و دو طرف جامه‌ام درید، در اطراف من چون گله انبوه گوسفندان اجتماع کردند. پس چون به امر خلافت برخاستم، طائفه‌ای پیمان شکستند، دسته دیگر به سرعت تیر از عهد خارج و منحرف شدند و طایفه‌ای دیگر به تبهکاری افتادند. گویا این مردم کلام خدا را نشنیدند آن جا که می‌گوید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

آری، به خدا سوگند، بی‌شک شنیدند و خوب درک کردند. ولی دنیا خود را در چشمان آنان آراست و زر و زیور آن چشمشان را خیره کرد<sup>۲</sup>.

۱. قصص / ۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام خوش از آن پرهیزگاران است.

۲. «فيا عجباً بينا هو يستقيها في حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعيها فصيرها في حوزة خشاء يغلف كلمها و يخشن مسها و يكثر العثار فيها و الاعتذار منها فصاحبها كراكب الصعبة ان اشق لها خرم و ان اسلس لها تقم فمني الناس لعمر الله بخطط و شماس و تلون و اعتراض فصبرت على طول المدة و شدة المحنة حتى اذا مضى لسبيله جعلها في جماعة زعم اني أحدهم فيا لله و للشورى متى اعترض الريب فتى مع الأول منهم حتى صرت أقرن الى هذه النظائر و لكنني أسففت اذ أسفوا و طرت إذ طاروا فصغى رجل لضغنه و مال الآخر لصهره مع هن و هن الى أن قام ثالث القوم نافجا حضنيه بين نثيله و معتلفه و قام معه بنو أبيه يخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربيع الى أن انتكت عليه فتله

در این هنگام یادداشتی به امام دادند و او به خواندنش پرداخت. چون خواندن آن به پایان برد ابن عباس گفت: ای امیرمؤمنان، کاش سخن خود را از همان جا که بودی پی می‌گرفتی! فرمود: «هرگز، هرگز، ای ابن عباس. این غرشی بود که برخاست و فرونشست»<sup>۱</sup>.

### دادخواهی زهرائیه

ام‌سلمه به حضور فاطمه علیها السلام رسید و از او پرسید: ای دختر پیامبر خدا، شب خویش را چگونه به صبح رساندی؟

فرمود: «میان اندوه و اندیشه سپری کرده‌ام. پیامبر ﷺ از میان ما رفت، و بر وصی ستم رانده شد. خدای را سوگند که حجاب خدا دریدند و امامت پس از پیامبر بر پایه‌ای جز آنچه خداوند در تنزیل فرموده و پیامبر ﷺ در تأویل بنیاد گذاشته است قرار گرفت و هرچه بود کینه‌های بدر و خشم‌های شکست احد بود، که در دل منافقان ریشه دوانده و عیبجویان را برانگیخته بود، تا چون حکومت هدف شد از کانون نفاق و شقاق رگبار کینه و خشم بر ما فروریزد و زه ایمان در دل کسان بگسلد و از آن وعده که خداوند داده است که این مکتب را پاس بدارد و مؤمنان را عهده‌دار شود نشانی نباشد. آنان پس از پیروزی بر آن کس که در هنگامه‌های سخت و رخدادهای به یادماندنی بر پدران ایشان تاخته بود، بهره خویش از درخت فریب این دنیای حیل‌گر را به کف آوردند»<sup>۲</sup>.

→

و أجهز عليه عمله و انكب به بطنه فمارعني إلا و الناس الى كعرف الضبع ينثالون على من كل وجه حتى لقد وطى الحسان و شق عطفای مجتمعين حولی كربيضة الغنم فلما نهضت بالأمر نكثت طائفة و مرقت اخرى و قسط آخرون و كأنهم لم يسمعوا الله سبحانه و تعالى حيث يقول: ﴿ تِلْكَ أَلْدَارُ الْأَخِرَةِ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ آلَاءِهَا لِلْمُتَّقِينَ ﴾ بلى و الله لقد سمعوها و وعوها و لكنهم حليت الدنيا فى أعينهم و راقهم زبرجها و الذى فلق الحبة و برأ النسمة لولا حضور الحاضر و قيام الحجة بوجود الناصر و ما أخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقيت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكاس أولها و لألفيتم دنياكم هذه أزهى عندي من عطفة عنز». ← شريف رضى، نهج البلاغة، خطبة ۳.

۱. «هیهات هیهات یابن عباس تلك شقشقة هدرت ثم قرت».

۲. متنی که در مناقب آمده چنین است: «أصبحت بین کمد و کرب فقد النبى و ظلم الوصى هتک و الله حجه اصبحت



زهره علیها السلام همچنین چون با آن نخست هم سخن شد گفت: «ای جماعت مسلمانان که به باطل شتافته‌اید و به زیانکاری دست یازیده‌اید؛ آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنید؟ یا بر دل‌ها قفل‌ها است! نه، بلکه خدای دل‌هایتان را به زنگار درنشانده است<sup>۲</sup>، بدان سبب که پی در پی گناه کردید و او گوش و چشمتان گرفت<sup>۳</sup>.

بد تأویلی روا داشتید و به بد کاری راه نمودید و به بد دستاویزی چنگ زدید! خدای را سوگند، خواهید دید که این کار بر شما سنگینی کند و فرجامی بد به بار آورد، آن هنگام که پرده از دیدگانتان فروافتد و روشن شود که در ورای این راه چه مصیبتی است و از جانب پروردگارتان چیزی برایتان آشکار گردد که گمان نمی‌برده‌اید و آن هنگام بی‌عقیدگان زیانکار باشند»<sup>۴</sup>.

→

إمامته مقتصة على غير ما شرع الله في التنزيل و سنّها النبي في التأويل و لكنها أحقاد بدرية و ترات احديّة كانت عليها قلوب النفاق مكتمنة لا مكان الوشاة فلما استهدف الأمر ارسلت علينا شآبيب الآثار من مخيلة الشقاق فيقطع وتر الايمان من قسى صدورها و ليس على ما وعد الله من حفظ الرسالة و كفالة المؤمنين احرزوا عايدتهم غرور الدنيا بعد انتصار ممن فتك بابائهم في مواطن الكروب و منازل الشهداءات».

این متن را در منابع پیشین نیافتیم. علامه مجلسی در بحار الانوار (۱۵۷/۴۳) بر این صحه می‌گذارد که منبعی که روایت را از آن برگرفته دچار تحریف بوده و نسخه‌ای دیگر نیز برای تصحیح نیافته و از همین روی آن را با آشفتنگی‌ای که دارد آورده است.

به هر روی تلاش شده است با مقایسه متن مناقب، بحار الانوار، بیت الاحزان قمی (۱۷۵) و اللمعة البيضاء تبریزی انصاری (۸۴۹) ترجمه‌ای درست به دست داده شود.

۱. اشاره به آیه ۲۴ سورة محمد: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ أَلْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾.
۲. اشاره به آیه ۱۴ سورة مطففين: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾.
۳. اشاره به آیه ۴۶ سورة انعام: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ﴾.
۴. اقتباس از آیه ۷۸ سورة غافر: ﴿وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ﴾.

متن این روایت نیز تا این جا چنین است: «معاشر المسلمة المسرعة الى قبل الباطن المفضية على الفعل الخاسر أفلاتتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها كلا بل ران على قلوبكم بتتابع سيئاتكم فأخذ بسمعكم و ابصاركم و لبئس ما تأولتم و ساء ما به أشرتم و شرما منه اعتصمتم لتجدن و الله محلها ثقيلًا و غيها وبيلا اذا كشف لكم الغطاء و بان ما ورائه الضراء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون و خسر هنالك المبطلون».

## سخن زهرا (علیها السلام) با انصار

سپس به انصار فرمود: «ای جماعت مهتران و استوانگان باقیماندگان، و ای یاران دین و آیین و پاسبانان اسلام! چیست این چشم‌پوشی که در ستمی که بر من می‌رود دارید و این غفلت که در برابر ستم‌دگی‌ام بدان اندر مانید؟ مگر پیامبر خدا ﷺ نفرموده بود که مرد را در فرزندانش حق گزارند؟ چه بسیار بدعت‌ها به میان آوردید و چه شتابان خیمه را برافکندید! با شما مرا هیچ توان و تلاشی نمانده است. آیا می‌گویید محمد ﷺ مرده است؟ خدای را سوگند، این مصیبتی است گران و رخنه‌ای است که دم به دم فرونی گیرد و به هم آوردنش دشوارتر شود. خدای را سوگند که نزد شما زمین تیره و تار شده، زلالی‌ها به کدورت گراییده، زخم چرکین شده و شکاف این پیکر به خونابه نشسته – و خدای را سوگند، آن که استوار ماند گزیده خدا است – و کوه‌ها از هم گسسته و آرزوها بر باد رفته است. حریم تباه گشته و حرمت درهم شکسته است و خدای را سوگند، این همان مصیبت بزرگ و رخداد سختی است که همانند و همتایی ندارد و کتاب خدا از این پرده برداشته که در سرایتان به وقوع خواهد پیوست، کتابی که شامگاهان و پگاهان فریاد زند و بانگ برآورد و تلاوت شود و اصرار ورزد و از تقدیری گوید که بر پیامبران و رسولان رفت و آن حکم قطعی خداوند و تقدیر حتمی او بود که فرمود: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

ای فرزندان مام قیله<sup>۲</sup>، آیا در میراث پدرم حق مرا بخورند و شما نظاره کنید و بشنوید و مخاطب دعوت من باشید و این خبر را نیک دریابید، در حالی که هم صاحب توشه‌اید و هم برخوردار از شمار و هم اهل این سرای و سپر. نصیحت من بر گوش‌هاتان می‌نوازد، ولی پاسخ نمی‌دهید و فریادم را می‌شنوید، ولی به فریاد نمی‌رسید، با آن که شما گزیدگان خدا هستید که او برگزیده است و نیکان اوبید که با ما خاندان پیوند یافته‌اید و به همین انتساب بر همه عرب فرمان رانیدید و همه عجم را به هم‌وردی

۱. آل عمران / ۱۴۴ و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند نیست. آیا اگر بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

۲. مقصود اوس و خزرج است که به این نیای مادری نسبت یابند.

خواندید و با همه امت‌ها پیکار کردید و زمانی پیوسته شما را فرمان دادیم و فرمان پذیرفتید تا چون آسیاب اسلام به شما برای ما چرخید و توانستید سرزمین‌ها را بدوشید و چون غرش آشوب‌ها فرونشست و شعله سرکش شر به آرامش گرایید، پس از آن روزگار که بر راه درست بودید، سرگشته شدید و پس از آن استوارگامی، به عقب بازگشتید؛ ﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>.

خدای را سوگند که به رفاه دل سپرده‌اید و آن را که به گشودن و بستن و حکم راندن سزاوارتر بوده است دور کرده‌اید و با خوشی‌های این زندگی دمساز شده‌اید و از تنگدستی به گشایش دل خوش کرده‌اید و به این آسایش سنگین شده‌اید، حال آن که بدانچه فرایافته‌اید حجت بر شما تمام گشته است؛ ﴿إِنْ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾<sup>۲</sup>.

زنهار که آنچه باید گویم گفتم، از سر این شناخت که با زبونی و ضعفی که شما را دربر گرفته است همراهی نخواهید کرد. اما چه باید کرد که دل پردرد است و استخوان پرناله و سینه پراندوه و خشم پرشعله و گلو پرفریاد و البته حجتی که باید کامل شود و بهانه بستاند.

این سخن با شما است که البته بدان پشت می‌کنید و از آن می‌گریزید و ننگ جاودان می‌پذیرید و نشان عار بر خود می‌نهد و به آتش برافروخته خدا که بر دل‌ها زبانه می‌کشد<sup>۳</sup> درمی‌پیوندید و آن که در این میان حکم کند خدای واحد احد است»<sup>۴</sup>.

۱. توبه / ۱۳ و ۱۴: چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ با این که اگر مؤمنید خدا سزاوارتر است که از او بترسید. با آنان بجنگید. خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان می‌کند و شما را بر ایشان پیروزی می‌بخشد و دل‌های گروه مؤمنان را خنک می‌گرداند.

۲. ابراهیم / ۸: اگر شما و هرکه در زمین است همگی کافر شوید بی‌گمان خدا بی‌نیاز ستوده‌صفات است.

۳. اشاره به آیه‌های ۶ و ۷ سوره همزه: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأُفْدَةِ﴾.

۴. «معاشر النقباء و أعضاد البقية و انصار الدين و الملة و حضة الاسلام ما هذه الغمیزة فی حقی و الاعراض عن ظلامتی أما کان رسول الله قال المرء یحفظ فی ولده لسرعان ما احدثتم و عجلان ذاهالة و بکم ما حاولت طاقة أتقولون مات محمد

هم از سخنان زهرائیه است: «آرام آرام خود را به نوشیدن مشغول می‌نمایانید و زیرچشمی، جایی دیگر را می‌پایید و خود را در برابر کسان و فرزندان او از دیده پنهان می‌سازید. در آنچه از شما می‌رسد بر چیزی صبر می‌کنیم که چون شکافتن پوست به شمشیر و دریدن روده به خنجر است»<sup>۱</sup>. چون فاطمه علیها السلام از نزد ابوبکر باز آمد سوی علی علیهما السلام رو کرد و او را گفت: «ای پسر ابوطالب، چونان دیوزدگان جامه به خود درپچیده‌ای و چونان کسانی که دریغ جان دارند در خانه نشسته‌ای! پره‌ای بلند آن عقاب تیزپرواز را بریده‌ای و اینک آن پره‌ای کوتاه‌شده باقیمانده تو را به کار نیامده است. اکنون این پسر ابوقحافه است که هدیه پدرم را از چنگم دربروده و میراث پدرم از من ستانده

→

فخطب لعمری جلیل استوسع وهبه و استهتر فتقه و اظلمت لدیکم و الله الأرض و تکدرت الصفوة و احلیت القرحة و تقرحت السلعة و الثابت خیرة الله و خشعت الجبال و أكدت الآمال و ضیع الحریم و ادبیت المحرمة هی و الله النازلة الکبری و المصیبة العظمی لامثلها نازلة و لا بائقة عاجلة اعلن لنا کتاب الله فی افنیتمک ممساکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوة و الحابا و لقتله ما حل انبیاء الله و رسله حکم فصل و قضاء حتم؛ ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبِهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾. ابنی قیلة أھضم تراث ابی و انتم بمرأی منی و مسمع تمسکم الدعوة و یشملکم الخبر و فیکم العدة و العدد و بکم الدار و الحنن تفرع صیحتی أذانکم فلا تجیبون و تسمعون صرختی فلا تغیبون و انتم نخبة الله التي انتخب و خیرته التي انتحل لنا اهل البيت فنادت العرب و ناجزتم البهم و کافحتم الامم لا تبرح و تبرحون نأمرکم فتأتمرون حتی دارت لنا بکم رخی الاسلام و در حلب البلاد و هدأت دعوة الهرج و سکت فورة الشر و طفت جمره الکفر و قر نفا الحق و استوسق نظام الدین فان حرتم بعد القصد و نکستم بعد الاقدام ﴿أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَ اللَّهَ أَحَقَّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ألا و الله لقد اخلدتم الى الخفض و ابعدم من هو احق بالبسط و القبض خلوتم بالدعة و نجوتم من الضیق بالسعة و کلفتم بالدعة فمحجتم بالذی و عیتم ﴿إِنْ تَكْفُرُوا آنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَفِيرٌ حَمِيدٌ﴾ ألا و قد قلت الذی قلت عن عرفة منی بالخذلة التي خامرتم و لكنها فیضة للنفس و هیضة للعظم و کظة الصدر و نفثة الغیظ و خور القبا و معذرة الحجة فدونکموها فاحتقبوها دبرة الظهر نقبة الخف باقية العار موسومة الشنار موصولة بنار الله الموقدة التي تطلع علی الأفئدة و الحاکم الواحد الأحد». برای متن با تفاوت‌هایی ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۱۹ و ۱۲۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۸ - ۱۴۰؛ ابن طیفور، بلاغات النساء، ۱۸ و ۱۹.

۱. «تشربون حسواً فی ارتغاء و تمشون لأهله و ولده فی الخمر و الضراء نصبر منکم علی مثل حز المدى و حفر السنان فی الحشا». برای متن با اندکی تفاوت ← طبرسی، الاحتجاج، ۱/۱۳۸؛ ابن طیفور، بلاغات النساء، ۱۴.

است. خدای را سوگند، او در ستم راندن بر من تمام توان خویش گذارده و در چانه‌زنی با من سخت پای فشرده است، تا جایی که اکنون فرزندان مام قیله یاری خویش و جماعت مهاجران همراه خود را از من دریغ داشته‌اند و مردم از یاری‌ام چشم پوشیده‌اند و اکنون نه کسی است که بازدارد و نه کسی که دفاع کند.

خدای را سوگند که خشمگین روانه شدم و نومید بازگشتم و مرا هیچ چاره‌ای نمانده است. کاش پیش از این خواری مرده بودم و پیش از اجل مرگ خویش را دیده بودم. اما مرا همین بهانه برای ماندن بس که از تو دفاع کنم و به تو فراخوانم و در هر رخداد که پیش آید جان فشانم.

اکنون دل مرده است و بازو ناتوان گشته. شکایت خود به پروردگار خود و ناله خویش به پدر خویش بازبرم. خداوندا، تو را قدرتی سخت افزون تر است.<sup>۱</sup>

امیرمؤمنان (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: «وای نه بر تو، که بر بدخواهان تو ای دخت آن گزیده خدا و ای باقیمانده نبوت، اندوه خود فروگاه که خدای را سوگند، نه هرگز در دین خویش سستی کرده‌ام و نه به توان خود بی‌اعتماد شده‌ام. تو اگر لقمه‌ای می‌خواهی که زنده بدارد، روزی‌ات تضمین شده و آن که عهده‌دار گشته بسی امین است، و آنچه برایت [در آن سرای] آماده گردیده از آنچه از تو بازداشته شده برتر است. شکیبایی کن».<sup>۲</sup>

فاطمه (علیه السلام) نیز در پاسخ گفت: خدای مرا بسنده است و او نیک عهده‌دارشونده‌ای است.<sup>۳</sup>

۱. «یابن ابی طالب اشتملت شملة الجنین و قعدت حجرة الظنین نقضت قادمة الأجدل فخانک ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافة قد ابتزنی نحلة ابی و بلغة ابنی و الله لقد اجدت في ظلامتی و ألد فی خصامی حتی منعنی القيلة نصرها و المهاجرة وصلها و غصت الجماعة دونی طرفها فلا مانع و لا دافع خرجت و الله كاظمة و عدت راغمة و لا خيار لی لیتنی مت قبل ذلتی و توفیت دون منیتی عذیری والله فیک حامياً و منک داعياً و بلای فی کل شارق مات العمدة و وهن العضد شکوای الی ربی و عدوای الی ابی اللهم انت اشد قوة». برای متن با تفاوت‌هایی ← طبرسی، الاحتجاج، ۱/۱۴۵.

۲. «لاویل لك بل الویل لشانک نهني عن وجدك يا بنت الصفوة و بقية النبوة فوالله ما ونيت فی دینی و لا أخطأت مقدوری فان كنت تريدین البلغة فرزقک مضمون و کفیلک مأمون و ما اعدک خير مما قطع عنک فاحتسبی». ← طبرسی، الاحتجاج، ۱/۱۴۶.

۳. اشاره به آیه ۱۲۹ توبه: ﴿حَسْبِيَ اللَّهُ﴾ و ۱۷۳ آل عمران: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾.

## در رثای پدر

از فاطمه (علیها السلام) است که در رثای پدر گفت:

پس از تو خبرها شد و تلخکامی‌ها پدید آمد و اگر تو بودی این همه رخداد سخت یکجا نبود.  
ما تو را از کف دادیم، آن سان که زمین باران را از کف دهد و از آن پس خاندانت مکر ورزیدند. خود بر  
آنان گواه باش که پیمان‌ها شکسته‌اند.  
چون تو رفتی، مردانی آنچه در دل نهان داشتند آشکار ساختند و همه ارث تو را غصب کردند.  
هر قومی را نزد خداوند منزلتی باشد و چیزی مایه قربت است و نزدیکان را نیز تقریبی.  
مردانی بر ما تاختند و آشکارا بی‌مقدار گرفتند و با ما به آنچه خواستند رسیدند.  
آن کس که بر ویژگیان ما ستم روا داشته است در روز قیامت خواهد دانست که به کدامین بازداشتگاه  
رهسپار خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. قد کان بعدک أنباء و هنبئة	لو كنت حاضرها لم تكثر الخطب
انا فقدناك فقد الارض وابلهها	فأختل قومك فاشهدهم فقد نكبوا
أبدت رجال لنا فحوى صدورهم	لما فقدت و كل الارث قدغصبوا
و كل قوم لهم قربي و منزلة	عند الاله و للأدنين مقرب
تجهمتنا رجال و استخف بنا	جهراً و قد أدركونا بالذى طلبوا
سيعلم المتولى ظلم خاصتنا	يوم القيامة عنا كيف ينقلب

همه یا شماری از این بیت‌ها در منابع مختلف و البته با اندکی تفاوت آمده است. برای نمونه ← کلینی، الکافی.

۳۷۶/۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۱۸؛ مفید، الامالی، ۴۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۱۵۷/۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج

البلاغة، ۲۵۱/۱۶؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳۳۲/۲؛ مقدسی، البدء و التاريخ، ۶۸/۵؛ ابن طیفور، بلاغات النساء، ۱۴.



## فصل ۱۳

### مصیبت‌های اهل بیت علیهم‌السلام

#### گواهی قرآن

عثمان بن ابان گفته است: از امام صادق (علیه‌السلام) درباره آیه ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾<sup>۱</sup> پرسیدم. فرمود: «ما همان کسانیم»<sup>۲</sup>.

#### پیشگویی‌های پیامبر ﷺ

عبدوس همدانی<sup>۳</sup>، ابن فورک اصفهانی<sup>۴</sup> و ابن شیرویه دیلمی<sup>۵</sup> از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که

۱. نساء / ۷۵: و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.

۲. در مناقب «نحن ذلک» آمده، اما روایت منابع دیگر «نحن اولئک» است. برای نمونه ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۵۰۴/۲ و ۵/۳ و ۶؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۷/۱.

۳. مقصود ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی (د. ۴۹۰ ق.) است. از کتابی از او نشان نیافتم.

۴. شاید مقصود کتاب الفصول باشد که در جاهایی دیگر از مناقب از آن یاد کرده است.

۵. خبر را در الفردوس نیافتم.



گفته است: پیامبر خدا ﷺ با علی علیه السلام درباره آنچه پس از او خواهد دید سخن گفت. علی علیه السلام گریست و گفت: «به حق خویشاوندی و همدمی ام، از خدا بخواه که مرا به نزد خود برد»<sup>۱</sup>.

پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی، از من می خواهی که درباره اجلی معین از خدا بخواهم؟»<sup>۲</sup>  
 بسیاری از هم مسلکان ما بدین نظر گراییده اند که امامان علیهم السلام به شهادت از این دنیا رفتند. آنان در این زمینه به سخن امام صادق علیه السلام استدلال کرده اند که فرموده است: «خدای را سوگند، از ما نیست مگر کشته شهید»<sup>۳</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: در حالی که من و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نزد پیامبر خدا ﷺ بودیم، پیامبر در من نگریست و گریست. پرسیدم: ای پیامبر خدا، چه چیز تو را به گریه واداشته است؟

فرمود: «از این می گریم که بر فرق تو ضربت زنند، بر صورت فاطمه علیها السلام سیلی نوازند، بر ران حسن علیه السلام ضربت آورند و او را زهر خوراندند و حسین علیه السلام را بکشند»<sup>۴</sup>.  
 امیرمؤمنان علیه السلام کسی را در خواب دید که می گفت:

چون دل به یاد آورد خاندان پیامبر ﷺ را و اسیری رفتن زنان را و دریده شدن حریم ها را،  
 و سر بریدن کودکان خردسال و کشتن وصی علیه السلام و قتل شبیر علیه السلام و زهر دادن شبیر علیه السلام را،  
 اشک برخاسته از دل در دیده برق زند و مروارید سرشک بر گونه بغلتد.  
 ای دل، بر اندوه ایشان شکیبایی کن که در هنگام مصیبت عبرت ها حاصل آید»<sup>۵</sup>.

۱. «اسألك بحق قرابتي و صحبتی الا دعوت الله ان يقبضنی اليه».

۲. «یا علی تسألنی ان ادعو الله لاجل مؤجل؟». برای متن و ادامه این گفت و گو ← خوارزمی، المناقب، ۱۷۵؛ طوسی، الامالی، ۵۰۱ و ۵۰۲.

۳. «و الله ما منا الا مقتول شهید». ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۵۸۵/۲؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۸۷/۱؛ همو، الامالی، ۱۲۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۳۳.

۴. «ابکی من ضربتک علی القرن و لطم فاطمة خدها و طعن الحسن فی فخذہ و السم الذی یسقاہ و قتل الحسین». ← ابن بابویه، الامالی، ۱۹۷.

۵. اذا ذکر القلب رهط النبی و سبی النساء و هتک الستر  
 و ذبح الصبی و قتل الوصی و قتل الشبیر و سم الشبیر

عبیدالله بن عبدالله بن طاهر فراوان می‌گفت:

سربلند باش؛ تو را چه بسیار الگوها است که جوشش اندوه را در تو فرو می‌نشانند.  
اندوه مرگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خوار کردن وصی علیه‌السلام و سر بریدن حسین علیه‌السلام و زهر دادن به حسن علیه‌السلام،  
و به ریسمان کشاندن وصی و غصب میراث و ستاندن حقوق و آشکار ساختن کینه‌ها،  
و ویران کردن گلدسته و خانه خدا و سوزاندن کتاب و وانهادن سنت‌ها<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

آن گاه که کسی به آرزوی خود نرسد و اندوه و اندیشه او را به ستوه آورد،  
او را در خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در آنچه فاطمه علیها‌السلام بتول علیها‌السلام دید تسلیت باشد<sup>۲</sup>.

### غصب خمس

فقیهان بر این اجماع دارند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خمس غنیمت‌ها را میان بنی‌هاشم قسمت می‌کرد.  
شافعی، از ابوحنیفه به سند وی از عبدالله بن ابی‌لیلی آورده است که یک بار در روزگار عمر از  
فارس، شوش و اهواز مالی بسیار آوردند. عمر گفت: ای بنی‌هاشم، خوب است حق خود از این  
غنیمت‌ها را به من قرض دهید تا دیگر بار عوضتان دهم. علی علیه‌السلام فرمود: روا است. اما عباس گفت: از  
این بیم دارم که حقمان از کف برود.

→

- |                           |                           |    |
|---------------------------|---------------------------|----|
| ترقرق فی العین ماء الفؤاد | و تجری علی الخد منه الدرر |    |
| فی قلب صبراً علی حزنهم    | فعند البلیا تكون العبر    |    |
| تعرّ فکم لک من اسوة       | تسکن عنک غلیل الحزن       | ۱. |
| بموت النبی و خذل الوصی    | و ذبح الحسین و سم الحسن   |    |
| و جر الوصی و غصبت التراث  | و أخذ الحقوق و کشف الاحسن |    |
| و هدم المنار و بیت الاله  | و حرق الکتاب و ترک السنن  |    |
| إذا ما المرء لم یعط مناه  | و أضناه التفکر و النحول   | ۲. |
| ففی آل الرسول له عزاء     | و ما لاقته فاطمة البتول   |    |

بعدها نیز همان شد که او گفته بود و آن قرض را به ایشان بازگرداند و حق ایشان از میان رفت. از امام باقر علیه السلام درباره خمس پرسیدند.

فرمود: «خمس از آن ما است. از ما بازداشته شد و صبر کردیم»<sup>۱</sup>.

عمر بن عبدالعزیز در روزگار خود خمس را به امام باقر علیه السلام بازگرداند. مأمون هم آن را بازگرداند. باری، خاندانی که صدقه بر آنان حرام است و به نشان گرامیداشت و محبت برای آنان سهمی دیگر مقرر شده است بردارانه به تهیدستی و در یوزگی می گذرانند و از فقر به نابودی می افتند. یکی شمشیر خود گرو می نهد، دیگری جامه خویش می فروشد و با چشمانی بیمار به سهم خدادادی خویش می نگرد و روزگار را با سختی و رنج می گذرانند و در این همه هیچ گناهی جز این ندارد که جدش پیامبر صلی الله علیه و آله است و پدرش وصی علیه السلام. سیدرضی در شعر خود گوید:

آن سان که آهوان را از برکه‌ای برانند ما را راندند و از ارث جد و پدر بازداشتند.

گذشتگان بنیادهای این ستم را برای اینان نهادند و اینان بر پایه همان بنیادها برافراشتند<sup>۲</sup>.

دعبل گفته است:

می بینم که سهم آنان در میان دیگران قسمت شده است و دست ایشان از حق خویش تهی است<sup>۳</sup>.

ابوفراس نیز گفته است:

حق پایمال شده است و آیین از هم گسسته است و غنیمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله میان دیگران قسمت شده است<sup>۴</sup>.

۱. «الخمس لنا فمنعنا فصرنا».

۲. رمونا كما ترمي الظماء عن الروى  
بنو لهم الماضون أساس هذه  
يذودوننا عن إرث جد و والد  
فعلوا على بنيان تلك القواعد  
← دیوان الشریف الرضی، ۲۸۲/۱.

۳. اری فیئهم فی غیرهم متقسما  
و ایدیههم من فیئهم صفرات  
بیتی است از تائیه مشهور وی. ← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۷۶.

۴. الحق مهتضم و الدین مخترم  
و فیء آل رسول الله مقتسم  
← دیوان ابی فراس الحمدانی، ۱۳۵.

صاحب بن عباد گفته است:

ای امتی که گمراهی آنان را کور کرده است و راه روشن هدایت را گم کرده‌اند، آیا پدران تن جنگ‌هایی بر ضد خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برافروختند که فرجام آن‌ها در آینده روشن خواهد گشت؟

و شما در پی ایشان می‌روید و آنچه ایشان برگزیده‌اند به انجام می‌رسانید و آن خاندان را در گرسنگی می‌کشید! این مصیبت است!

حق ایشان را واگذارید، نمی‌خواهند نزد شما گدایی کنند. و از غنیمت ایشان آن اندازه به ایشان واسپريد که گرسنه نمانند.

زنهار که این ننگی روشن بر دین باشد که اجنبی محارب را در ریسمان اسارت به میانشان آورند، و آن هنگام که دنیا از آن خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است فرزندان او گرسنه باشند و در مرتبه‌ای که محارب‌ان پس از ایشانند<sup>۱</sup>.

### ابعادی از آن ستم سخت

یکی از آن ستم‌های بسیار، آن بود که امام علیه‌السلام فاطمه علیه‌السلام را شبانه به خاک سپرد و درباره خود نیز وصیت کرد که او را پنهانی به خاک سپرند. هم از این روی بود که سعید بن عاص کارگزار یزید در مدینه، سرای علی علیه‌السلام، حسن علیه‌السلام و عقیل را ویران کرد و عبدالملک بن مروان خانه علی علیه‌السلام را که در مسجد مدینه بود ویران ساخت.

متوکل فرمان داد قبر حسین علیه‌السلام و یارانش را با خاک یکسان کنند و زمین آن را بکارند و بر آن آب

و أخطأها نهج من الرشد لاحب  
حروبا سیدری کیف منها العواقب  
تمیتونهم جوعا فهذی المصائب  
و خلوا لهم من فیئهم لایساعبوا  
یسیر الیه الأجنبی المحارب  
و أولاده غرثی یلیها المحارب

أیا امة أعمی الضلال عیونها  
أأسلافکم أودوا بآل محمد  
و أنتم علی آثارهم و اختیارهم  
دعوا حقهم ما یبتغون جداکم  
ألا ساء ذا عاراً علی الدین ظاهراً  
إذا کانت الدنيا لال محمد

۱.

جاری کنند. همو زائران حسین علیه السلام را کشت و طایفه‌ای از یهودیان را عهده‌دار این کار کرد و این روش ادامه یافت تا زمانی که متوکل به قتل رسید. پس از او اما، منتصر رفتاری خوب داشت و تربت امام را به جای خویش بازگرداند. لیک معتر زیارتگاهی را که در مقابر قریش بود - درود خدا بر ساکنانش باد - در آتش سوزاند.

امام صادق علیه السلام پیوسته این شعر را بر زبان می‌راند:

با آن آزارها، خاندان مصطفی صلی الله علیه و آله را در هر سال شیونی تازه است<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله که درود بر او باد درگذشت و چون رخ در نقاب خاک پنهان ساخت،

وصیت را از نزدیکان او ستانند و به کسان دور دور دادند،

و پس از او بر دوستانش نیرنگ‌ها پرداختند. ای چشم، سرشک فروبار و خشک مباش.

در روزگاری که فرزندان دخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ستم می‌بینند، تو از اندوه دق نمی‌کنی!

کسانی از ایشان را کشته‌اند و کسانی را به ضعف کشانده‌اند و کسانی را در خاک به خون غلتانده‌اند<sup>۲</sup>.

زاهی گفته است:

کجایند فرزندان مصطفی صلی الله علیه و آله که دوستی ایشان بر همه مردمان واجب است؟

کجایند آن چراغ‌های تاریکی‌ها که در عالم ذر محبت ایشان عرضه شده است؟

کجایند آن صاحبان تبار ناب‌گزیده که محبت ناب من‌گزیده ایشان است؟

- 
- |                        |                         |    |
|------------------------|-------------------------|----|
| تجدد بالاذی زفر جدید   | لآل المصطفی فی کل عام   | ۱. |
| فلما تغیب فی الملحد    | توفی النبی علیه السلام  | ۲. |
| الی الأبعد الأبعد      | أزالوا الوصیة عن أقربیه |    |
| فیا عین جودی و لاتجمدی | و کادوا موالیه من بعده  |    |
| یضامون فیها و لم تکمد  | و أولاد بنت رسول الاله  |    |
| و منعفر فی الثری مفصد  | فهم بین قتلی و مستضعف   |    |

کجایند فرزندان روزه و نماز و کسانی که اراده‌ی ایشان در تقدیر الهی نقض نگردد؟  
 کجایند آن کوه‌هایی که در هنگام گشودن دانش‌ها همه عرصه بر ایشان تنگ آید؟  
 در میان مردمان پراکنده گشتند و چشم‌ها از گریه و اندوه بر ایشان مجروح شدند.  
 آنان را در آن سرزمین، تشنه سر بریدند و پرچم عزا از آن غم فرو افتاد.<sup>۱</sup>

سید رضی گفته است:

با شمشیر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بر فرزندان او زدند، چونان که بر بیگانگان سرزمین‌های بس دور زدند.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

امید به شمشیر حمایت ایشان داشتیم، اما با دست و بازو به این شمشیرها بر ما نواختند.  
 زنه‌ار که آن رفتار نخستان هرچند بر کردار پسینیان زشتی افزوده، اما خود رفتاری بس زشت است.<sup>۳</sup>

محمد بن شارستان گفته است:

به نام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شمشیرهای محمد را از نیام برکشیدند و با آن‌ها بر فرق خاندان محمد نواختند.

- 
- |                                      |                            |
|--------------------------------------|----------------------------|
| ۱. این بنو المصطفی الذین علی ال      | خلق جمیعاً هواهم فرضا      |
| این المصایح للظلام و من              | علی فی الذر حبهم عرضا      |
| این النجار التی محضت لها             | و حق مثلی لودها محضا       |
| این بنوالصوم و الصلاة و من           | ابرامهم فی الاله ما انتقضا |
| این الجبال التی یضیق بها             | عند اتساع العلوم کل فضا    |
| تشتتوا فی الوری فأصبحت ال            | اجفان قرحی بدمعها فضا      |
| و ذبحوا فی الثری علی ظمأ             | فانحط عز العزاء و انخفضا   |
| ۲. ضربوا بسیف محمد اولاده            | ضرب الغرائب عدن بعد دیارها |
| بیت را در دیوان الشریف الرضی نیافتم. |                            |
| ۳. طمعنا لهم سیفاً فکنا لحده         | ضرائب عن ایمانهم و السواعد |
| ألا لیس فعل الاولین و ان علا         | علی قبح فعل الآخرین تزايد  |
- «دیوان الشریف الرضی، ۲۸۲/۱، با اندکی تفاوت.

گویی خاندان محمد ﷺ دشمنان اویند و گویی دشمنان، خاندان محمدند<sup>۱</sup>.

صوری گفته است:

ای زادگان زهران<sup>۲</sup>، روزگاران چه عیب‌ها و نکوهش‌ها که بر شما بست!  
و شگفتا که حق، به شما برپا شده، اما همین حق برای شما برپا داشته نشده است.  
و سپس این نامهربانی سنتی جاری گشته و هرکه توانسته ستم براند ستم رانده است<sup>۳</sup>.

دعبل گفته است:

روزگار بر شما تاخت و هر سامان که از شما یافت بر هم زد تا بدان جا که اگر به سوی جامی دست برید  
باژگونه شود<sup>۴</sup>.

همو گفته است:

هیچ‌گاه خنده بر لبان روزگار مباد که او بخندد و خاندان محمد ﷺ ستم‌دیده و رانده باشند.  
در هر سوی پراکنده و از خانه خویش به تبعید رفته، گویی گناهی نابخشودنی کرده‌اند<sup>۵</sup>.

کثیر عزه نیز گفته است:

ای خانه، چقدر پاکی و کسانت خاندان پیامبر ﷺ و اسلام چقدر پاک و پیراسته‌اند.

- |    |                                  |                                       |
|----|----------------------------------|---------------------------------------|
| ۱. | بمحمد سلوا سیوف محمد             | ضربوا بها هامات آل محمد               |
|    | فکان آل محمد أعداؤه              | و كأنما الاعداء آل محمد               |
| ۲. | یا بنی الزهراء ماذا اكلت         | فیکم الايام من عیب و ذم               |
|    | و عجیباً ان حقا بکم              | قام فی الناس و فیکم لم یقم            |
|    | ثم صارت سنة جاریة                | کل من أمکنه الظلم ظلم                 |
| ۳. | وثب الزمان بکم فشتت منکم ما الفا | و لو ان ایدیکم تمد الی الاناء لمانکفا |
| ۴. | لأضحک الله سن الدهر إن ضحکت      | و آل احمد مظلومون قد قهروا            |
|    | مشردون نفوا عن عقر دارهم         | کأنهم قد جنوا ما لیس یغفر             |

پرنده و درنده در کنار مقام [ابراهیم] در امان است، ولی خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌جا نیز در امان نیستند.<sup>۱</sup>

عنبری گفته است:

چون در جهان و جهانیان مصیبتی دیده شود آن را به مصیبت‌های خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مثل زنند.<sup>۲</sup>

سید حمیری نیز گفته است:

آیا عجیب نیست که جمعی از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله کشته شوند و کسانی دیگر از ایشان به اسارت روند؟  
کبوتر بیابان هم به گاه خفتن آرام می‌خوابد، اما خواب آنان در هنگام خفتن، شیون است.<sup>۳</sup>

علوی بصری گفته است:

خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که اگر هدایتگری ایشان نبود هیچ‌کس به هیچ واجب و هیچ مستحبی راه نمی‌گشود،

امروز در هر سو پراکنده و سرگردان و بی‌یاورند و از خانه و خاندان و وطن رانده.

در هر روز میان خانه‌های ایشان برق شمشیرهای آخته هندی می‌بینم.

این از آن‌رو است که پیامبر خدا جد ایشان در پنهان و پیدا به پاسداشت حرمت آنان سفارش کرده است!

علی علیه‌السلام را در میان محراب خود به ستم کشتند و در دومین کار حسن علیه‌السلام را زهر دادند،

---

۱. طبت بیتاً و طاب اهلک اهلا

یأمن الطیر و الوحوش و لایاً  
بیت‌ها را در دیوان کثیر عزه نیافتم.

۲. و اذا رأى فی العالمین مصیبة

۳. ألیس عجیباً ان آل محمد

تنام الحمام الورق عند هجوعها



و همان‌ها که وای بر آنان باد، سر حسین علیه السلام را بر نیزه کردند و در شهرها چرخاندند.<sup>۱</sup>

جوهری جرجانی گفته است:

خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله طعمه شمشیرند؛ برخی از بیم به روی درافتاده‌اند و برخی به زندان اندرند، و برخی به سرزمین هند تبعید گشته‌اند و برخی به یمن گریخته‌اند و برخی رهسپار بیغون شده‌اند.<sup>۲</sup>

محمد موسوی گفته است:

فردا که در روز حساب جد او را که برترین هدایتگر است ببینی چه خواهی گفت، که پس از او از سر نادانی، فرزندانش را کشتی و خاندان پاکش را که درباره‌شان سفارش کرده بود به اسیری بردی؟ ای امتی که از سر نادانی از کردار گمراه‌کنندگان پیروی کرده‌ای، به زودی فرجام کار خویش خواهی دید.<sup>۳</sup>

دیگری گفته است:

پیش از مرگ پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله، یاران او چنان بودند که چون او سخن می‌گفت او را باور می‌داشتند و سخنش را جامه عمل می‌پوشاندند.

- 
- |                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱. اهل النبی الذی لولا هدیتهم    | لم یهد خلق الی فرض و لا سنن  |
| مشتتین حیارى لا نصیر لهم         | مشردین عن الأهلین و الوطن    |
| فی کل یوم اری فی وسط دارهم       | بالسلة البیض و الهندیة اللدن |
| هذا بأن رسول الله جدهم           | أوصی بحفظهم فی السر و العلن  |
| جاؤا بقتل علی وسط قبلته          | ظلماً و ثنوا بسم لابنه الحسن |
| و ا شهروا ویلهم رأس الحسین علی   | رمح یطاف به فی سائر المدن    |
| آل الرسول عبادید السیوف فمن      | هاو علی وجهه خوفا و مسجون    |
| و نافر ببلاد الهند مطرح          | و لائذ بیمان أو ببیغون       |
| ۲. ماذا تقولین فی یوم الحساب غدا | لجده خیر هاد حین یلقاک       |
| بقتل ابنائه من بعده سفهاً        | و سبى عترته الابرار و صاک    |
| ۳. ستعلمون غداً یا امة تبعت      | فعل المضلین جهلا سوء مثواک   |

اما چون درگذشت، درباره‌ی خاندانش به او خیانت کردند و سامان فرزندان او را به سرنیزه‌ها آشفند<sup>۱</sup>.

زاهی گفته است:

ای خاندان احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، شما را چه جرم بود که جان همه‌تان به شمشیر ستانده‌اند؟  
و در روزگاری که مردمان به سامانند، شما از هم گسیخته و میان مردمان از هم پراکنده‌اید؟  
و چونان قمریان بال بشکسته بر شما روا می‌دارند که سرهایتان بر سفره‌ی شب‌نشینی‌ها نهند!  
رخدادهای روزگار را چه شده است که دامن آنانی را که بر شما ستم رانده‌اند نمی‌گیرد و مصیبت‌ها را  
چه می‌شود که شما را فرو نمی‌گذارد؟

برخی از شما آواره‌اند، برخی در تشنگی کشته شده و برخی زهر خورده و بر زمین افتاده.  
برخی به مغرب دور گریخته و برخی به خون گلو درغلطیده.  
برخی از فراز دیوار بر زمین افتاده و برخی به زیر خاک مدفون و بر خاکشان بناها بر ساخته.  
و برخی در آتش سوخته که آنان را نه قبری باشد و نه زیارتگاهی تا کسی آهنگ آن کند<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

فرزندان مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را به زور بگیرند و بکشند، و من راهی بستر آرامش شوم و به خواب روم.

- 
- |                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱. و من قبل موت المصطفی کان صحبه | اذا قال قولا صدقوه و حققوا   |
| فلما قضی خانوه فی اهل بیه        | و شمل بنیه بالأسنة فرقوا     |
| ۲. یا آل احمد ماذا کان جرمکم     | فکل ارواحکم بالسيف تنتزع     |
| تلقى جموعکم شتی مفرقة            | بین العباد و شمل الناس مجتمع |
| و تستباحون اقاماراً منکسة        | تهوی و اروسها بالسمر تنتزع   |
| ما للحوادث لا تجری بظالمکم       | ما للمصائب عنکم لیس ترتدع    |
| منکم طرید و مقتول علی ظماً       | و منکم دنف بالسهم منصرع      |
| و هارب فی اقاصی الغرب مغترب      | و دارع بدم اللبات مندرع      |
| و مقصد من جدار ظل منکدراً        | و آخر تحت ردم فوقه بقع       |
| و من محرق جسم لایزار له          | قبر و لا مشهد یأتیه مرتدع    |

بر شما ستم رفت، کشته شدید، اموالتان قسمت شد و کسانی که روزگاری فرمانبرتان بودند بر شما تعدی کردند.

اینک هیچ سرزمینی در خاور و باختر نیست، مگر این که آن جا کشته و در خون خفته‌ای از شما است.<sup>۱</sup>

منصور فقیه گفته است:

فدایت شوم، هنگام مصیبت به یاد آور که قریش با مصطفی ﷺ چه کردند.  
و جعفر در موته چه دید و بر آن حمزه گزیده در احد چه رفت.  
و زهرابن علی با مرگ پیامبر ﷺ چه دید و به علی علیه السلام آن امام هدایت چه رسید.  
و حسین علیه السلام چه شد و پیش از او برادرش مجتبی علیه السلام و نماینده‌اش مسلم،  
و به موسی علیه السلام و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام چه رسید و علی بن موسی الرضا علیه السلام را چه شد.  
و کسانی از آن خاندان، در جایی دور که از بیم دشمن نامعلوم بود، مردند.  
تا هر سختی‌ای بر تو آسان شود و تلخی تقدیر در کامت شیرین آید.  
زیرا شما همه فرزندان آدمید و حال آدمیزادگان چنین است که خود بینید.<sup>۲</sup>

ابن‌رومی گفته است:

ای زادگان احمد، پیوسته کسانی از شما بر زمین افتند و سیلاب خون جاری سازند.

- |    |  |  |
|----|--|--|
| ۱. | بنوالمصطفی یفنون بالسيف عنوة<br>ظلمتم و ذبحتم و قسم فیئکم<br>فما بقعة فی الارض شرقا و مغربا  | و یسلمنی طیف الهجوع فأهجع<br>و جار علیکم من لکم کان یخضع<br>و إلا لکم فیہ قتیل و مصرع  |
| ۲. | تذکر فدیتک عند الخطوب<br>و ما نال فی مؤتة جعفرأ<br>و نال البتول بموت الرسول<br>و نال حسینأ و من قبله<br>و ما نال موسی و الباقرین<br>و من مات فیهم خفی المكان<br>لیسهل کل عسیر علیک<br>لأنکم من بنی آدم | منال قریش الی المصطفی<br>و فی احد حمزة المرتضی<br>و نال علیأ إمام الهدی<br>أخاه و مسلما المجتبی<br>و نال علی بن موسی الرضا<br>بعید المحل حذیر العدی<br>و یحلو بقلبک مر القضا<br>و حال بنی آدم ما تری |

بنی عباس نیز به همین سان چون شما شکیبایی کنند و البته هر دلیر زره‌پوشی در برابر شمشیر صبر کند.

آیا باید هر دم محمد پیامبر ﷺ را از خاندانش کشته‌ای به خون خفته باشد؟<sup>۱</sup>

ابن حماد گفته است:

تو را تسلی همین بس که برترین مردمان خاندان محمد ﷺ را بنگری که چه سان تیرها بدیشان رسید و آزارشان رساند.

خانه‌های آنان را نگریستم و دیدم که همه خرابه است و خالی از کسان و تهی از آبادی.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

کدام سرزمین و کدام آبادی است که در آن مصیبتی از این خاندان نبینی؟  
زمانی که کسانی از آن خاندان گریخته‌اند، جز تعقیب‌کنندگان ستمگر را در جولان نخواهی دید.<sup>۳</sup>

همچنین گفته است:

جنگ با آنان، غصب از آنان، و آواره ساختن و ستم راندن بر ایشان را سنت گذارده‌اند.

---

۱. بنی‌احمد لایبرج المرء منکم  
کذاک بنی‌العباس یصبر مثلکم  
أکل اوان للنبی محمد  
بیت‌ها از شعری مرثیه‌ای اقتباس شده که شاعر در رثای یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی گفته است. ← دیوان ابن الرومی، ۳۰۵/۱.

۲. کفاک بخیر الخلق آل محمد  
وقفت علی ابیاتهم فرأیتها  
۳. بأی ارض شئت او بلدة  
لم یر إلا طالبا هاضما  
اصابهم سهم اصاب فأوجعا  
بیاتاً خراباً قفرة الجو بلقعا  
لم یر فیها لهم مأتما  
لم یر إلا طالبا هاضما

تا جایی که خون و حریم آنان حلال شمرده شد، گویی قربانی آن مردمان بوده‌اند. در کشتن آنان تا بدان جا پیش رفتند و افراط ورزیدند که آشکارا بر زندگان ایشان بنا ساختند.<sup>۱</sup>

گفته است:

ای روزگار، نه در آن دوران پیشین و نه در این دوران، با خاندان محمد ﷺ انصاف نکرده‌ای. هر روز و پیوسته ایشان را به مصیبت‌ها و تلخکامی‌ها و بلاها گزین ساخته‌ای. از محنت و از درد و آزار ایشان فرو نگذاشته‌ای و برخی را به ستم گرفتار کردی و برخی را به فقدان یاران خویش.

برخی کشته شده‌اند و برخی به اسارت رفته و برخی را از سر عمد، زهر خورانیده‌اند. برخی را تشنه سر بریده‌اند و برخی بر پاره‌های چوب بازگونه بر دار کشیده‌اند. در کربلا لختی درنگ کردم و صحنه‌هایی را که دیدم وحشت و اندوه را در من برانگیخت.<sup>۲</sup>

همچنین گفته است:

بر کدام یک از فرزندان دخت احمد ﷺ بگیریم؟ بر آن که مرگ را در جام زهر به او خوراندند؟ یا بر آن تشنه تنها که در سرزمین سوزان کربلا او را به خنجر و نیزه سیراب کردند؟

- |    |   |  |
|----|---|--|
| ۱. | سنوا القتال علیهم و الغصب<br>حتى استحل حریمهم و دماؤهم<br>و تغلغلوا فی قتلهم حتی بنوا   | و التشرید و العدوانا<br>فکأنما کانت لهم قربانا<br>جہراً علی احيائهم بنینا  |
| ۲. | یا دهر ما انصفت آل محمد<br>فی کل یوم لاتزال تخصم<br>لهم تخلصهم من محنة و فجیعة<br>ما بین مقتول و مأسور جری<br>و مجدل ظام و منکوس علی<br>و لقد وقفت بکربلاء فیهیجت | فی سالف من امرهم و قریب<br>بمصائب و نوائب و خطوب<br>ما بین مهتضم و فقد حبیب<br>عمداً الی من سم فی مشروب<br>اعواد جذع بالکناس صلیب<br>تلك المواقف لوعتی و کروبی |

و یاران او در پیرامونش بر خاک افتاده بودند و آنان را زایری جز گرگ و کفتار نبود.<sup>۱</sup>

سرانجام، گفته است:

ای خاندان محمد، اندوه من بر شما از شکیب و توان من فراتر است.  
مصیبت‌ها را چه می‌شود که چنگال در جان شما افکنده است؛ یکی را گرفتار ستم ساخته و یکی را  
آواره کرده است؟

از هر سو شیونگری می‌آید و خبر سوگی تازه برایتان می‌آورد.  
ای خاندان محمد، بر که شیون کنم و بر که بگیریم و مصیبت‌های شما را چگونه بینم؟  
آیا بر آن کشتهٔ مرد ملجمی که در مسجد به خون خویش درغلتید؟  
یا بر آن کس که از سر عمد زهرش دادند، یا بر آن غریب بی‌کس و تنها؟  
یا بر آن تشنگان که از پیر و جوان پیکرشان بر زمین افتاد؟  
یا بر آن سرها که بر سر نیزه‌ها شد، چون بدر که در منزلگه برج سعد بدرخشد؟  
یا بر دختران محمد ﷺ که به سان بردگان به اسارت و تصرف رفتند و حرمت ایشان دریده شد؟  
آیا بر این بگیریم یا بر آن که در محلهٔ کناسه برهنه‌تن بر چوب دار میخکوبش کردند؟  
می‌گیریم بر آن که سرش شکافتند، آن که بر دار کشیدند، و آن که در آتش سوزاندند و خاکسترش را بر باد  
پراکندند.<sup>۲</sup>

- 
- |   |  |
|---|--|
| <p>۱. علی من ابکی من بنی‌بنت‌احمد<br/>ام المفرد العطشان فی طف کربلا<br/>و اصحابه صرعی علی الترب ما لهم<br/>یا آل بیت محمد حزنی لکم<br/>۲. ما للنوائب انشبت انیابها<br/>من کل ناحية علیکم نائح<br/>من ذا انوح له و من ابکی تری<br/>أعلى قتل الملجمی و قد ثوی</p> | <p>علی من سقی كأس المنیة فی السم<br/>تسقی المنایا بالمهنة الخدم<br/>من الخلق زوار سوی الطلس و العصم<br/>قد قل عنه تصبری و تجلدى<br/>فیکم فبین مهضم و مشرد<br/>ینعاکم فی دأتم متجدد<br/>تبعاتکم یا آل بیت محمد<br/>متخضباً بدمائه فی المسجد</p> |
|---|--|

→

ام للذى فى السم اسقى عامداً	ام للغريب النازح المتفرد
ام للعطاش مجدلين على الثرى	من بين كهل سيد و مسود
ام للرؤس السائرات على القنا	مثل البدور اذا سرت فى الاسعد
ام للسبايا من بنات محمد	تسبى مهتكة كسبى الأعبد
أذاك ابكى ام لمصلوب على	اعواده وسط الكناس مجرد
ابكى لمنبوش و مصلوب و محرو	ق مذى فى الرياح مبدد

## فصل ۱۴

### ویژه بودن برای پیامبر ﷺ

#### جان پیامبر ﷺ

کور است آن که گفته در آیه ﴿وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ﴾<sup>۱</sup> مقصود از ﴿أَنفُسَنَا﴾ خود پیامبر ﷺ بوده است؛ زیرا، محال است انسان «خود» را فراخواند. پس مقصود آیه از این واژه کسی است که در حکم خود باشد. اگر مقصود پیامبر ﷺ از این تعبیر هنگامی که علی عليه السلام را به مباحله آورد، علی عليه السلام نبود کافران می توانستند بگویند کسی را با خود آورده‌ای که در توافق ما نبوده است و با شرط و توافق مخالفت ورزیده‌ای. از این روی تنها زمانی این تعبیر معنا می یابد که مقصود از ﴿أَنفُسَنَا﴾ کسی باشد که در حکم «خود» است.

در این میان، این شبهه واحدی در سیطه که گوید: احمد بن حنبل گفته: مقصود پیامبر ﷺ از تعبیر ﴿أَنفُسَنَا﴾ عموزادگان بوده؛ چرا که عرب‌ها از عموزادگان با تعبیر «انفس» یاد می کنند و در آیه

---

۱. آل عمران / ۶۱: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَذْأُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَكَ غَلًّا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ پس هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند، بگو: بایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.



﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾<sup>۱</sup> نیز مقصود ﴿أَنْفُسَكُمْ﴾ «برادران مؤمن شما» است<sup>۲</sup>، این شبهه‌ای سست است؛ زیرا تنها هنگامی باید به معنای مجازی گرایید که ضرورتی در کار باشد. حتی اگر به فرض تسلیم، این سخن را هم بپذیریم، پیامبر ﷺ هموزادگان بسیاری داشته، اما از میان آنان کسی جز علی علیه السلام را برنگزیده و این به واسطه ویژگی‌ای بوده که از او سراغ داشته است. اصحاب کسا نیز همه «یک تن» بودند، و این حقیقت که مقصود پیامبر ﷺ از «نفس» خود علی علیه السلام است در سخنانی گوناگون به صراحت آمده است<sup>۳</sup>.

### گواهی پیامبر ﷺ بر نسبت ویژه با علی علیه السلام

ابن سیرین گوید: پیامبر ﷺ به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «تو از منی و من از توام»<sup>۴</sup>. در فضائل سمعانی، تاریخ خطیب<sup>۵</sup>، فردوس دیلمی<sup>۶</sup>، از براء و ابن عباس روایت شده - و متن حاضر روایت ابن عباس است - که پیامبر ﷺ فرمود: «نسبت علی با من، چون نسبت سرم با تنم باشد»<sup>۷</sup>. همچنین فرمود: «نسبت تو با من، چون نسبت روح من با تنم باشد»<sup>۸</sup>. باز فرمود: «نسبت تو با من چون نسبت نور است با نور»<sup>۹</sup>. ابن حماد گفته است:

چه کسی است که پیامبر ﷺ او را گفته باشد: تو با من چون روح منی در بدن<sup>۱۰</sup>.

۱. حجات / ۱۱: و به همدیگر لقب‌های زشت مدهید.

۲. ← الوسیط، ۴۴۵/۱.

۳. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۹۶/۱.

۴. «انت منی و انا منک».

۵. ← تاریخ بغداد، ۱۱/۷.

۶. ← ۶۲/۳.

۷. «علی منی مثل رأسی من بدنی». متن حاضر متن الفردوس (نشانی پیشین) است.

۸. «انت منی کروحی من جسدی». متقی در کنز العمال (۲۸۹/۱۱) روایت را از ابن نجار از ابن مسعود نقل کرده است.

۹. «انت منی کالضوء من الضوء». متن در نهج الایمان ابن جبر (۱۴۶) نیز نقل شده است.

۱۰. من الذی قال النبی له انت منی مثل روحی فی البدن

دیک الجن گفته است:

او اندام پیامبر مصطفی ﷺ است و روح و بویایی و چشایی و رایحه‌اش<sup>۱</sup>.

همچنین پیامبر ﷺ فرمود: «تو دگمه پیراهن منی»<sup>۲</sup>.

ابن حماد در شعر خود گفته است:

پروردگار عرش در کتاب یاد آور او را «نفس پیامبر» نامید. اگر که مرد آگاهی باشی تو را همین بس کند،  
و بدیشان گفت: این وصی و وارث من و کسی است که پروردگار جهانیان پشت مرا به او محکم ساخته است.  
علی رضی الله عنه چون دگمه پیراهن من است تا اشاره‌ای به این باشد که پیراهن را از دگمه بی‌نیازی نیست<sup>۳</sup>.

از پیامبر ﷺ درباره برخی از یارانش پرسیدند و پیامبر درباره ایشان سخن راند. یکی پرسید:  
علی رضی الله عنه چه؟ فرمود: «تو درباره مردم از من پرسیدی، اما درباره خودم از من نپرسیدی»<sup>۴</sup>.

همچنین حدیث بریده<sup>۵</sup> و سخن جبرئیل که گفت: «و من از شما دو تن هستم» درباره او است.  
حمانی گوید:

پیامبر ﷺ او را در جایگاه نفس خویش قرار داد و این روایت نیکان است که نیکان را بنمایاند.  
«نفس» کدامتان چون «نفس» پیامبر است، پدر و مادرم به فدای آن نفس پاک و پیراسته باد<sup>۶</sup>.

---

۱. عضو النبی المصطفی و روحه و شمه و ذوقه و ریحه

بیت را در دیوان دیک الجن نیافتم.

۲. «انت زری من قمیصی».

۳. و سماه رب العرش فی الذکر نفسه فحسبک هذا القول ان کنت ذاخبر

و قال لهم هذا وصیی و وارثی و من شد رب العالمین به أزری

علی کزری من قمیصی إشارة بأن لیس یستغنی القمیص عن الزر

۴. «انما سألتنی عن الناس و لم تسألنی من نفسی». ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۱۱/۲.

۵. مقصود حدیثی است که در آن بریده از پیامبر ﷺ نقل کرده که از زبان جبرئیل گفته است: پاسبانان علی رضی الله عنه بر دیگر فرشتگان فخر می‌فروشدند که از زمانی که با علی رضی الله عنه همدم شده‌اند گناهی بر او ننوشته‌اند. در ادامه همین حدیث است که فرشتگان به علی رضی الله عنه تبریک می‌گویند و آن‌گاه بود که جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: ای محمد، و من نیز از شما دو تن هستم. این روایت پیشتر گذشته و متن مشروحی از آن نیز خواهد آمد.

۶. و أنزله منه النبی کنفسه و رواية أبرار تأدت الی بر

عونی گفته است:

در روز مباهله او را با فرمانی که از برپادارنده آسمان‌ها رسیده بود، به خود ملحق ساخت.  
پس کدام یک از شما «خود» او چون «خود» محمد ﷺ است، ای زادگان تهمت و دروغ و بدکاری‌ها<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

چیزی را گفت که شما خود روایت کنید، و سپس هنگام سامان دادن آن گروه مقرر، او را به خود ملحق ساخت.

«خود» مهتر ما سزاوارترین کسان به ما است و حق است که باطل ناصبیان را درهم می‌شکند<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

در روز مباهله و آن هنگام که به نفرین در برابر همدیگر خوانده شدند، خداوند او را «خود» احمد نامید.  
پس چگونه توان او را با طایفه‌ای همانند دانست که خداوند صاحب عرش بلند آنان را به چوب تشبیه کرده است؟<sup>۳</sup>

سوسی گفته است:

چه کسی خود او از خود وی و جنس او از جنس وی و همسر او دخت وی است. آیا او را همتایی هست؟<sup>۴</sup>

→

- |                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| فمن نفسه فيكم كنفس محمد        | ألا بأبي نفس المطهر و الطهر   |
| و الحقه يوم البهال بنفسه       | بأمر أتى من رافع السماوات     |
| فمن نفسه منكم كنفس محمد        | بنى الافك و البهتان و الفجرات |
| و قال ما قد رويتم ثم الحقه     | بنفسه عند تأليف يؤلفه         |
| و نفس سيدنا أولى النفوس بنا    | حقاً على باطل النصاب يقذفه    |
| الله سماه نفس أحمد فى ال       | قرآن يوم البهال إذ ندبا       |
| فكيف شبهه بطائفة               | شبهها ذوالمعارج الخشبا        |
| من نفسه من نفسه و جنسه من جنسه | و عرسه من عرسه فهل له معادل   |

۱.

۲.

۳.

۴.

بخاری گفته است: پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «تواز منی و من از توام»<sup>۱</sup>.  
در فردوس دیلمی از عمران بن حصین روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «علی از من است و من از اویم و پس از من، او ولی هر مؤمنی است»<sup>۲</sup>.  
همانند این مضمون را از ابن میمون، از ابن عباس نیز روایت کرده‌اند.  
عبدالله بن شداد روایت کرده است که پیامبر ﷺ به یکی از هیئت‌ها فرمود: «نماز برپا می‌دارید و زکات می‌دهید، یا کسی مانند خود را به سویتان برمی‌انگیزم»<sup>۳</sup>.

### توجه ویژه پیامبر ﷺ

باری، در کتاب حدائق<sup>۴</sup> به سند از انس نقل شده که گفته است: پیامبر ﷺ چون می‌خواست در جایی یا صحنه‌ای علی رضی الله عنه را بشناساند، بر فراز مرکب خود می‌رفت و مردم را می‌فرمود تا در برابر او سر فرودآورند.  
در کتاب شرف المصطفی رضی الله عنه آمده است که پیامبر ﷺ عمامه‌ای به نام «سحاب» داشت که بر سر می‌نهاد. زمانی آن را به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه داد و گاه که آن حضرت با آن عمامه می‌آمد پیامبر ﷺ می‌فرمود: «علی با سحاب به میان شما آمده است»<sup>۵</sup>.  
امام باقر رضی الله عنه فرموده است: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سواره بیرون آمد و علی رضی الله عنه در حالی که پیاده بود با او رهسپار شد. پیامبر ﷺ فرمود: «یا سوار می‌شوی و یا بازمی‌گردی»<sup>۶</sup>.  
پیامبر ﷺ سپس به ذکر فضیلت‌های علی رضی الله عنه پرداخت<sup>۷</sup>.

---

۱. «انت منی و انا منک». ← الجامع الصحیح، ۹۶۰/۲.

۲. «علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی». ← الفردوس، ۶۱/۳.

۳. «لتقیمین الصلاة و لتؤتن الزکاة او لابعثن علیکم رجل کنفسی». ← حاکم، المستدرک، ۱۳۱/۲ و ۳۳۲/۴؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۳۶۸/۶ و ۳۶۹؛ بزار، المسند، ۲۵۹/۳؛ ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۹۹/۲.

۴. مقصود کتاب الحدائق فی مناقب امیرالمؤمنین رضی الله عنه اثر ابوتراب حیدر بن حسن بن اسامه خطیب است و البته از آن اثری در اختیار نیست. ← ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۸۱.

۵. «اتاکم علی فی السحاب». ← خرگوشی، شرف المصطفی رضی الله عنه، ۳۱۹/۳.

۶. «اما ان ترکب و اما تنصرف».

۷. برای متن پیشین و روایت کامل ← ابن بابویه، الامالی، ۵۸۳.

ابورافع گفته است: پیامبر خدا ﷺ هنگامی که نشسته بود و قصد برخاستن داشت، کسی جز علی علیه السلام دست او را نمی‌گرفت و یاران پیامبر ﷺ نیز این را می‌دانستند و از این روی هیچ‌کس دیگر دست پیامبر ﷺ را نمی‌گرفت.<sup>۱</sup>

جمانی در حدیث خود آورده است: پیامبر ﷺ چون می‌نشست بر علی علیه السلام تکیه می‌زد.<sup>۲</sup> در سرّ الادب ابومنصور ثعالبی است که پیامبر ﷺ به گاه بر مرکب نشست، علی علیه السلام را تکیه‌گاه می‌کرد و جامه کهنه او را در زین مرکب خود به کار می‌گرفت.

روایت شده است که یک بار پیامبر ﷺ همراه با علی علیه السلام و عایشه به سفر رفت و پیامبر میان آن‌ها بر یک بستر می‌خفت.

در حلیه الاولیاء<sup>۳</sup> و مسند ابویعلی<sup>۴</sup> و نیز روایت عبدالرحمن بن ابی لیلی از علی علیه السلام است که فرمود: «پیامبر خدا ﷺ به نزد ما آمد تا جایی که پای خویش میان من و فاطمه علیها السلام نهاد»<sup>۵</sup>.

در انساب الاشراف آمده است که مردی به ابن عمر گفت: از علی بن ابی طالب برایم سخن بگو. گفت: اگر می‌خواهی منزلت او را نزد پیامبر خدا ﷺ بدانی، بنگر خانه او با خانه‌های پیامبر چگونه است.<sup>۶</sup> بخاری<sup>۷</sup> و ابوبکر بن مردویه<sup>۸</sup> روایت کرده‌اند که ابن عمر گفته است: این خانه او است، میان خانه‌های پیامبر ﷺ.

در خصائص نطنزی است که ابن عمر گفته است: مردی از عمر بن خطاب درباره علی علیه السلام پرسید. گفت: این سرای پیامبر خدا ﷺ است و این سرای علی بن ابی طالب علیه السلام و در هر یک این سرای نیز صاحب آن است.

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۶۸/۱.

۲. ← همان، ۳۶۹/۱.

۳. ← ۳۵۵/۴.

۴. ← ۲۳۶/۱.

۵. «اتانا رسول الله حتى وضع رجله بيني وبين فاطمة».

۶. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۸۰/۲ و ۱۸۱.

۷. ← الجامع الصحيح، ۱۳۵۸/۳.

۸. ← مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ۹۹.

چون پیامبر ﷺ عطسه می‌زد، علی علیه السلام به او می‌گفت: «ای پیامبر خدا، خداوند نامت بلند گرداند»<sup>۱</sup>. پیامبر ﷺ می‌فرمود: «خداوند تو را بلندآوازه بدارد، ای علی»<sup>۲</sup>.

خطیب منبج گوید:

پیامبر ﷺ که برترین دیدارکنندگان است روزی به دیدار فاطمه علیها السلام آن بانوی نیک آمد.

فاطمه علیها السلام رفت تا علی علیه السلام را که خفته بود بیدار کند.

اما پیامبر ﷺ فرمود: او را واگذار و آهنگ بیدار کردنش مکن<sup>۳</sup>.

تردید نیست که پیامبر ﷺ از علی علیه السلام کهنسال‌تر و آبرومندتر بود. بنابراین هنگامی که چنین او را احترام می‌گزارد یا از جانب خداوند بوده است و یا از جانب خود او. هرکدام از این‌ها که باشد، نشانی است از این که پیامبر ﷺ جایگاه علی علیه السلام نزد خداوند و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آشکار ساخته است.

### بوسه بر دست علی علیه السلام

از محبت‌های پیامبر ﷺ به علی علیه السلام آن است که بنابر روایت امالی طوسی، ابن مسعود گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دست در دست علی علیه السلام داشت و بر آن دست بوسه می‌زد.

پرسیدم: جایگاه علی علیه السلام نزد شما چگونه است؟

فرمود: «به سان جایگاه من نزد خداوند»<sup>۴</sup>.

### بوسیدن روی علی علیه السلام

ابوالعلاء همدانی به سند خود از عایشه برایم نقل کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که

---

۱. «رفع الله ذکرک یا رسول الله».

۲. «اعلی الله کعبک یا علی».

۳. و زار البرة الزهراء یوما رسول الله خیر الزائرینا

فجاءت توقظ الهادی علیا و کان موسداً فی النائمینا

فقال لها دعیه و لاتریدی له الايقاظ فیمن توقظینا

۴. «منزلتی من الله» ← طوسی، الامالی، ۲۲۶، البته با عبارت «کمنزلتی من الله». نیز ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۹۲.

علی علیه السلام را در آغوش گرفت و بوسید، در حالی که می‌گفت: «پدرم فدای آن تنهای شهید! پدرم فدای آن تنهای شهید!»<sup>۱</sup>.

این روایت را ابویعلی موصلی در مسند<sup>۲</sup> از ابن‌مینا، از پدرش از عایشه نقل کرده است.

### زدودن عرق از روی علی علیه السلام

ابوبصیر در حدیث خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله عرق از چهره علی علیه السلام می‌زدود و آن را بر صورت خود می‌کشید<sup>۳</sup>.

### خوراندن موز به علی علیه السلام

ابوالعلاء عطار به سند خود از عبدخیر، از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک خوشه موز هدیه دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله موز را پوست می‌کند و در دهانم می‌نهد. یکی از آن حضرت پرسید: علی علیه السلام را دوست داری؟

فرمود: «مگر نمی‌دانی که علی از من است و من از اویم؟»<sup>۴</sup>

سید حمیری گفته است:

توزاده آن عموی منی که پس از پدرم و آن‌گاه که پدر از کف رفت، او پدر و پشتیبان و تکیه‌گاه من بود.

نه جز عمویم یعنی پدر تو، پدری شناختم و نه جز تو در خردسالی و کهنسالی برادری.

چه بسیار که دست توانای تو در رخدادهای سخت مرا یاری رساند و اندوه از چهره‌ام برگرفت.

اما این اهل شرک را هیچ بهره‌ای نیست و هرکدامشان که بمیرند طعمه و هیزم دوزخ شوند<sup>۵</sup>.

۱. «بابی الوحید الشهید بابی الوحید الشهید». ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۳۶؛ مفید، الامالی، ۷۲.

۲. ← ۵۵/۸.

۳. ← ابن طاووس، الیقین، ۱۳۸.

۴. «او ما علمت ان علیا منی و انا منه». برای فقط متن ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۳۷. اما برای متن و داستان ← خوارزمی، المناقب، ۶۴.

۵. انت ابن‌عمی الذی قد کان بعد أبی  
إذ غاب عنی أبی لی حاضناً و أباً

## پرستاری از علی علیه السلام

در تاریخ خطیب آمده است که پس از بازگشت از بدر دمی پیامبر خدا ﷺ را نیافتند. دوستان همدیگر را خواندند: آیا پیامبر در میان شما است؟ تا هنگامی که پیامبر خدا ﷺ در حالی که علی علیه السلام با او بود بازآمد. پرسیدند: ای پیامبر خدا، شما را نیافتیم؟ فرمود: «ابوالحسن را دل پیچه بود و من از این روی همراه با او عقب ماندم».<sup>۱</sup>

روایت شده است که در نبرد خندق عمرو بن عبدود سر علی علیه السلام را زخمی کرد. علی علیه السلام نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و پیامبر ﷺ زخم او را بست و بر آن دمید و آن زخم بهبود یافت. آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: «کجا خواهیم بود آن هنگام که این از این خضاب شود؟»<sup>۲</sup>

علی علیه السلام در سفرهای پیامبر ﷺ با آن حضرت می‌خفت. شبی (در یکی از این سفرها) علی علیه السلام بیدار شد و این تب او را بیدار داشت. پیامبر ﷺ نیز به همراه علی علیه السلام بیدار ماند، و آن شب را میان علی علیه السلام و نمازگاه خود خفت. او نماز می‌گزارد و به سراغ علی علیه السلام می‌آمد و او را می‌نگریست و از احوال او می‌پرسید، تا هنگامی که نماز صبح را با یاران خواند و چنین دعا کرد: «خداوندا علی را شفا ده و عافیت بخش؛ که او شب را با این مشکل بیدار مانده است».<sup>۳</sup>

در روایت دیگری است که فرمود: «ای علی، برخیز که درمان یافته‌ای».<sup>۴</sup>

→

و لا سواک أخوا طفلا و لا شیا	ما ان عرفت سوی عمی ابیک أبا
فی فارق خرج عن وجهی الکربا	کم فرجت یدک الیمنی بذی شطب
من مات کان لنار أوقدت حطبا	و هؤلاء اهل شرک لا خلاق لهم

← دیوان السید الحمیری، ۷۸ - ۸۰.

۱. «ان ابالحسن وجد مغصا فی بطنه فتخلفت معه». برای متن با تفاوتی اندک و نیز داستان ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۴۵/۲.

۲. «این اکنون اذ خضب هذه من هذه». متن را در منابع پیشین نیافتیم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۹۹/۳۸) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

۳. «اللهم اشف علیا و عافه فانه اسهر فی اللیلة مما به». متن و خبر را بنگرید در: سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۴۳ و ۳۲۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۳۳/۱.

۴. «قم یا علی فقد برئت».



همچنین در روایتی است که فرمود: «از پروردگار خود هیچ نخواستم مگر این که آن را به من داد، و هیچ چیز از او نخواستم جز آن که برای تو نیز خواستم»<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

از آن شب که ابوالحسن تبار و بیمار شد و تا صبح با تب و درد درآمیخته بود. آن گاه که پیامبر ﷺ پس از نماز گزاردن به او گفت: مژدهات باد که از رنج و بیماری رسته‌ای. هیچ به اندازه سرانگشتی برای خود از خداوند دانش و بردباری و فهم نخواستهم، مگر این که همانند آنچه بدان دست یافته‌ام برای شما نیز مسئلت کرده‌ام. آن صاحب منت و کرم را همین بسنده است<sup>۲</sup>.

### دل‌تنگ شدن برای علی علیه السلام

ابوالزبیر از انس روایت کرده که گفته است: پشت سر الاغ پیامبر ﷺ حرکت می‌کردم و شاهد بودم که او با الاغ خود سخن می‌گفت و الاغ هم با او.

پیامبر ﷺ آهنگ نخلستان و نیزار داشت و چون بدان جا نزدیک شد گفت: «خداوندا، او را به من بنمایان. خداوندا، او را به من بنمایان»<sup>۳</sup>.

آن گاه در چهارمین بار گفت: «خداوندا، چهره او را به من بنمایان»<sup>۴</sup>.

در این هنگام علی علیه السلام از میان نخلستان بیرون آمد و رو به سوی پیامبر ﷺ نهاد و پیامبر هم سوی او شتافت و بر او بوسه زد.

۱. «ما سألت ربی شیئا الا اعطانیه و ما سألت شیئا الا سألته لک». برای این متن و متن پیشین ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۵۱/۵: همو، خصائص علی علیه السلام، ۱۵۶.

۲. من لیلۃ بات موعوکا اباحسن  
 إذ قال من بعد ما صلی النبی له  
 و ما سألت لنفسی قید انملة  
 إلا سألت لکم مثل الذی ظفرت  
 فیها یکابد من حمی و من ألم  
 ابشر فقد الت من وعک و من سقم  
 من فضل علم و لا حلم و لا فهم  
 کفی به ذا لذی الآلاء و الکرم  
 ← دیوان السید الحمیری، ۳۹۳ و ۳۹۴.

۳. «اللهم ارنی ایاه اللهم ارنی ایاه اللهم ارنی ایاه».

۴. «اللهم ارنی وجهه».

پیامبر ﷺ هنگامی که علی رضی الله عنه را نمی‌دید، می‌پرسید: «حبیب خدا و حبیب پیامبر او کجا است؟»<sup>۱</sup> عونی گفته است:

امام من حبیب مصطفی صلی الله علیه و آله همسر فاطمه رضی الله عنها است؛ وه چه نکوهمسری و چه نیکوبانویی!<sup>۲</sup>

دیگری گفته است:

حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و عموزاده او و همسرش زهرا رضی الله عنها از پاک‌ترین پاکانند.<sup>۳</sup>

### مردی بهشتی

در فضائل احمد آمده است که جابر گوید: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزدیکی از زنان انصار بودیم. آن زن برایمان خوراکی ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مردی از بهشتیان بر شما درمی‌آید».<sup>۴</sup>

پس دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه خویش به زیر درختان خرما می‌افکند و می‌گوید: «خداوندا، اگر خواست تو است این علی باشد».<sup>۵</sup>

پس از این دعا، علی رضی الله عنه بدان جا درآمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تبریک گفت.<sup>۶</sup>

### زنده‌ام بدار تا علی رضی الله عنه را ببینم

در جامع ترمذی<sup>۷</sup>، ابانه عکبری<sup>۸</sup>، مسند احمد<sup>۹</sup> و فضائل<sup>۱۰</sup> وی و نیز کتاب ابن‌مردویه<sup>۱۱</sup> از ام‌عطیه و

---

۱. «این حبیب الله و حبیب رسوله».

۲. امامی حبیب المصطفی بعل فاطمة فنهايك بعلا بالجليلة و البعل

۳. حبیب رسول الله ثم ابن‌عمه و زوجته الزهراء من اطهر الطهر

۴. «یدخل علیکم رجل من اهل الجنة».

۵. «اللهم ان شئت فحولہ علیا».

۶. برای دو متن پیشین همراه با روایت (البته با افزوده‌هایی) ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۲۰۹/۱.

۷. ← السنن، ۶۴۳/۵.

۸. متن را در الابانة الكبرى نیافتم.

۹. متن در مسند احمد یافت نشد.

۱۰. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۰۹/۲.

۱۱. ← مناقب علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه، ۱۵۷.

ابوهریره و از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از پدر وی نقل شده است که پیامبر ﷺ علی را به مأموریتی فرستاد.

راوی گوید: پیامبر ﷺ را دیدم که دستان خود بلند کرد و گفت: «خداوندا، مرا زنده بدار تا علی را دیگر بار به من بنمایانی»<sup>۱</sup>.

### خدایا، مرا تنها مگذار

در اربعین خطیب است که پیامبر ﷺ در جریان خندق گفت: «خداوندا، تو در نبرد بدر عبیده بن حارث را و در نبرد احد حمزه بن عبدالمطلب را از من گرفتی. اینک این علی است؛ مرا تنها مگذار که تو برترین ارث‌برانی»<sup>۲</sup>.

خطیب منبج گفته است:

و در هر نبرد، چون علی علیه السلام رهسپار رویارویی با دشمنان قهار او می‌شد، پیامبر ﷺ نه از سر ناخرسندی، بلکه از سر زاری و تضرع، به درگاه پروردگار خویش می‌گفت:

در بدر عبیده را از من ستاندی و دل اندوهناک در هجرانش سوخت،

و در احد قامت بلند حمزه طعمه چنگال جویندگانش گشت،

و در نبرد موته جعفر از دست کافران جام مرگ نوشید،

و از ایشان تنها علی علیه السلام را برایم باقی گذاردی تا در جنگ به دفاع از من پیکار کند.

خدایا، مرا بی او تنها مگذار و تو امروز برترین ارث‌برانی،

و مرگ را به سراغم مفرست، تا دیگر بار او را ببینم که در میان بازگشتگان صحنه پیکار بازآمده است.<sup>۳</sup>

۱. اللهم لاتمتنی حتی ترینی علیا.

۲. اللهم انک اخذت منی عبیده بن الحارث یوم بدر و حمزة بن عبدالمطلب یوم احد و هذا علی فلاتدعنی فردا و انت خیر الوارثین. برای خبر ← کراچکی، کنز الفوائد، ۱۳۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۶۱/۱۹.

در این روایت آیه ۴۹ سورة انبیا اقتباس شده است: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِی فَرْدًا وَاَنْتَ خَیْرُ الْوَارِثِیْنَ﴾.

۳. و کان اذا مضی یوما علی      لحرب عداته المتظافرینا  
 یقول لربه لا قول سخط      و لکن قولة المتضرعینا

حیص بیص گفته است:

طایفه‌ای که چون بنای مدیحه‌سرایی ایشان باشد وصف ایشان از طه و از یس گرفته شود،  
و چون از گرسنگی پهلوی در هم پیچند، آنچه فراهم دارند به بینوا دهند،  
و چون خدمتکاری از فرمان آقای خود روی برتابد، فرمان ایشان به بخشودن باشد،  
و چون مردمان به مهتران خویش تفاخر کنند، آنان در دانش، به آن داغسر شکم پیش آمده فخر ورزند،  
همو که ستون خیمه شرک را پس از افراشته شدن درهم شکست و دین خدا را پس از دوره‌ای از  
نهفتگی آشکار ساخت،  
و هرکه چون نیزه‌ها به هم آمیزند و صف‌های اسبان درهم شکند، همه از او مدد جویند،  
و در روز پیکار هیچ ابهامی نزاید، مگر آن که آن تردید بزدايد و یقین بر جایش نشاند.  
کانون آن راز پنهان و روشن‌کننده حق ناب و برملاکننده فتنة فریبده<sup>۱</sup>.

→

اخذت عبیده منی ببدر	فألم اخذه قلب الحزینا
و فی احد لحمزة قد اصابت	طوائلها اکف الطالبینا
و جعفر یوم مؤتة قد سقطه	کؤس الموت ایدی الکافرینا
و قد ابقیت لی منهم علیاً	یکابد دونی الحرب الزبونا
إلهی لاتذرنی منه فرداً	و انت الیوم خیر الوارثینا
فلاتقدم علی الموت حتی	اراه قد اتی فی القادمینا
قوم اذا اخذ المدیح قصائدأ	اخذوه عن طه و عن یاسین
و اذا انطوی ارق الاضالع وفروا	میسور زادهم علی المسکین
و اذا عصی امر الموالی خادم	نفذت اوامرهم علی جبرین
و اذا تفاخرت الرجال بسید	فخروا بأنزع فی العلوم بطین
ملقی عمود الشرک بعد قیامه	و مبین دین الله بعد کمون
و المستغاث اذا تصافت القنا	و غدت صفون الخیل غیر صفون
ماشکلت یوم الجدال قضیة	إلا و بدل شکها بیقین
مستودع السر الخفی و موضع ال	حق الجلی و فتنة المفتون

## رازسپاری پیامبر ﷺ به علی علیه السلام

از مصداق‌های رازسپاری پیامبر ﷺ به علی علیه السلام آن است که به روایت ابن‌شیرویه در فردوس از ابن‌عباس، پیامبر ﷺ فرموده است: «صاحب سر من علی بن ابی‌طالب است»<sup>۱</sup>.

ترمذی در جامع<sup>۲</sup>، ابویعلی در مسند<sup>۳</sup>، ابوبکر بن مردویه در امالی، خطیب در اربعین، سمعانی در فضائل، همه به سند از جابر نقل کرده‌اند که گفته است: پیامبر ﷺ در جریان غزوه طائف به رازگویی با علی علیه السلام پرداخت و این رازگویی به درازا انجامید.

یکی از مردان به دیگری گفت: رازگویی او با عموزاده‌اش به درازا کشیده است!

در روایت ترمذی است که مردم گفتند: رازگویی او طولانی شده است!

این خبر به پیامبر ﷺ رسید.

در روایت یکی دیگر است که مردی گفت: آیا از میان همه ما، تنها با او رازگویی می‌کنی؟

پیامبر ﷺ فرمود: «من خود با او رازگویی نکردم؛ خداوند است که با او راز گفته است»<sup>۴</sup>.

ترمذی پس از نقل این سخن در شرح آن گفته: یعنی خداوند مرا فرمان داده است که با او رازگویی کنم.

عبدی گفته است:

در طائف با او به رازگویی پرداخت و یارانش که آن جا بودند گفتند:

رازگویی با علی علیه السلام به درازا کشاندی. پیامبر ﷺ در پاسخ سخنی گفت که دروغ نبود.

گفت: من نیستم که با او رازگویی کرده‌ام؛ خداوند صاحب عزت و خبیر است که با او راز گفته است.<sup>۵</sup>

۱. «صاحب سری علی بن ابی‌طالب». ← دیلمی، الفردوس، ۴۰۳/۲. البته، این روایت در نسخه مورد مراجعه از سلمان نقل شده است.

۲. ← السنن، ۶۳۹/۵.

۳. ← ۱۱۸/۴.

۴. «ما انتجیته و لکن الله انتجاه».

۵. و کان بالطائف انتجاه فقال اصحابه الحضور  
اطلت نجواک مع علی فقال ما لیس فیه زور  
ما انا ناجیته و لکن ناجاه ذوالعزة الخبیر

سید حمیری گفته است:

روزی که محمد پیامبر ﷺ با او رازگویی کرد و هر سَری که خواست و او خواست با او گفت. پس گفتند رازگویی او با عموزاده‌اش به درازا کشیده و این رازگویی ستم است و فرجام ستم نابودی است. اما او گفت: این من نیستم که با او راز گفته‌ام. بل خداوند است که با او به رازگویی پرداخته است. ولی آن مردم شرم نکردند.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

و آن روز در ثنیه در آن هنگام که وداع می‌کرد و آهنگ تبوک داشت، در حالی که مسلمانان اسب‌های خود را بازایستاده بودند، پیامبر ﷺ کناری گزید و در تنهایی علی رضی الله عنه را بدورد گفت، و گرفتارشندگان تردید و نفاق گمان‌ها بردند و ناروا سخن‌ها گفتند، و گفتند: از میان همهٔ مردم تنها با او رازگویی کرده است. نه، بل خداوند او را به پیامبر ﷺ نزدیک کرده و همراز پیامبر ساخته، و بر زبان احمد رضی الله عنه کلامی بلیغ و وحیی پنهان به او فرستاده، و بدین سان پیامبر ﷺ به آنچه در علی رضی الله عنه برانگیخته، از میان همه، التفاتی افزون به او داشته است.<sup>۲</sup>

یسر الیه ما یرید و یطلع  
مناجاته بغی و للبغی مصرع  
بل الله ناجاه فلم یتورعوا

و فی یوم ناجاه النبی محمد  
فقالوا أطل الیوم نجوی ابن عمه  
فقال لهم لست الغداة انتجیته

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۴.

و أزمع نحو تبوک المضا  
و قد اوقف المسلمون المطیا  
ظنونا و قالوا مقالا فربا

و یوم الثنیه یوم الوداع  
تنحی یودعه خالیا  
فظن اولوا الشک اهل النفاق

همو گفته است:

آن روز که پیامبر ﷺ روانهٔ پیکار تبوک شد، از میان همهٔ مردم تنها او جانشین وی در خانواده بود. آن روز که با تو رازگویی کرد و مرکب‌ها با توشه و سوار ایستاده بودند و مردمان تو را می‌دیدند، مسلمانان تو را می‌دیدند که همراه پیامبر ﷺ شده‌ای، و البته این خدا بود که تو را به این رازگویی برگزید.

در حالی که مشرکان به چشمان خویش نظاره‌گر بودند، خداوند بر زبان احمد به سوی تو وحی می‌فرستاد.<sup>۱</sup>

دیگری گفته است:

به یاد آور آن روز را که چون خواست راهی تبوک شود در پیش چشم مردمان با او خلوت گزید، و او را به جانشینی خویش پسندید و با او سخنی پنهان گفت. این در حالی بود که مسلمانان و مردمان گردآمده در آن جا مرکب‌ها بازایستاده بودند. پیش از آن هم پیامبر ﷺ علی‌الشیلا را در رخدادهایی به همراهی گرفته بود. بلکه این خداوند بود که او را به پیامبر ﷺ نزدیک ساخت و همراه وی کرد.<sup>۲</sup>

→

و قالوا یناجیه دون الأنام	بل الله أدناه منه نجيا
على فم أحمد یوحى الیه	کلاما بلیغا و وحیا خفیا
فکان به دون أصحابه	بما حث فیہ علیه حفیا

← همان، ۶۴۵.

و كنت الخليفة دون الأنام	على اهله یوم یغزو تبوکا
غداة انتجاک و ظل المطی	بأکوارهم إذ هم قد رأوکا
یراک نجیا له المسلمون	و کان الاله الذی ینتجیکا
على فم أحمد یوحى الیک	و اهل الضغائن مستشفوکا

← همان، ۲۹۸ - ۳۰۰.

و اذکر غداة خلا به فی معرک	لما اراد الی تبوک مضیا
----------------------------	------------------------

۲.

←

کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس، از پیامبر ﷺ نقل کرده که در خطبه وداع فرموده است: «مرا گوش نامیدند و مدعی شدند این از آن روی است که او با من همدم است و من به او التفات دارم و او از من می‌پذیرد؛ تا آن هنگام که خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ﴾<sup>۱</sup>.

یک بار امیرمؤمنان (علیه السلام) به حضور پیامبر خدا ﷺ رسید و سمت راست او نشست. در این هنگام دو تن با همدیگر رازگویی کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «مباد از میان سه تن، دو تن با همدیگر درگوشی کنند؛ این کار مؤمن را می‌آزارد»<sup>۲</sup>.

در این هنگام این آیه‌ها نازل شد: ﴿إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَنفِ وَالْعُذْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْأُذُنِ وَالتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ \* إِنَّمَا التَّجْوِي مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَرَارِهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِأِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ<sup>۳</sup>.

→

یرضیه حین بدا له استخلافه	قولا یسر الی اخیه خفیا
والمسلمون و من تأبش منهم	دون الثنیه واقفون مطیا
من قبلهم لقد انتجاه لحادث	بل کان قر به الاله نجیا

۱. «سمونی اذنأ و زعموا انه لملازمته إیای و إقبالی علیه و قبوله منی حتی أنزل الله تعالی ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ﴾». برای روایت با تفاوت بسیار اندک ← قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۹۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ۷۳/۱.

در این روایت بخشی از آیه ۶۱ سوره توبه اقتباس شده و ترجمه آن چنین است: و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند: او زودباور است.

۲. «لایتناجی اثنان دون الثالث فان ذلک يؤذی المؤمن». این متن با تفاوتی بدین صورت روایت شده است: «اذا کان القوم ثلاثة فلایتناجی منهم اثنان دون صاحبهما فان فی ذلک ما یحزنه و یخزیه». ← کلینی، الکافی، ۶۶۰/۲.

۳. مجادله ۹ و ۱۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون با یکدیگر محرمانه گفت‌وگو می‌کنید به قصد گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفت‌وگو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید. چنان نجوایی صرفاً از شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند دلتنگ گرداند. ولی جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آن‌ها نمی‌رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند.



## در کنار پیامبر ﷺ در لحظه جان سپردن

پیامبر ﷺ در آستانه رحلت، علی را فرمود از او جدا نشود. این حقیقتی است که دارقطنی در صحیح<sup>۱</sup> و سمعانی در فضائل روایت کرده‌اند و آورده‌اند که پیامبر ﷺ در دامان علی ایستاد بود تا بدرود حیات گفت. اعمش از ابوسلمه همدانی و سلمان روایت کرده که گفته‌اند: پیامبر ﷺ در دامان علی ایستاد جان سپرد.

## جان پیامبر ﷺ در کف علی ایستاد

ابوبکر بن عیاش، ابن حجاج و عثمان بن سعید، همه از جمیع بن عمیر، از عایشه روایت کرده‌اند که گفته است: جان پیامبر خدا ﷺ در کف علی ایستاد جاری شد و علی ایستاد آن را به دهان وی بازگرداند.<sup>۲</sup> سید حمیری گفته است:

جان احمد ﷺ در کف او جاری گشت و او آن را بر صورت و پیشانی کشید.<sup>۳</sup>

## آن که آخرین دیدار از او بود

از مغیره، از ام موسی، از امسلمه روایت شده که گفته است: به آن که به نامش سوگند یاد می‌کنم، علی تازه‌ترین خاطره را با پیامبر خدا ﷺ داشت.

امسلمه پس از سخنی طولانی گفته است: علی ایستاد در آن هنگام خود را به پیامبر ﷺ نزدیک کرد و پیامبر به رازگویی و درگوشی با او پرداخت.<sup>۴</sup>

## تقسیم حنوط بهشتی با علی ایستاد

باری، از دیگر ویژگی‌های علی ایستاد در این باب این است که پیامبر ﷺ حنوطی را که جبرئیل از آسمان آورده بود با او قسمت کرد.<sup>۵</sup>

۱. روایت را در سنن دارقطنی نیافتم.

۲. ← زمخشری، ربیع الابرار، ۱۶۷/۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۱۴۰/۱.

۳. و سالت نفس احمد فی یدیه فالزهما المحیا و الجبینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۵.

۴. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علی ایستاد، ۸۶/۲.

۵. ← ابن رستم، المسترشد، ۳۳۸.

سید حمیری گفته است:

شبی پس از آن که مصطفی ﷺ خفته بود، جبرئیل بر او درآمد،  
و در کیسه‌ای حنوطی پاک از بهشت برین آورد و پیامبر آن را گشود و از آن نوری برخاست.  
پس آن کس را که در دشوارترین گرفتاری‌ها به او اعتماد می‌ورزید فراخواند،  
همان مورد اعتمادترین مردمان که به گاه بروز ناخرسندی‌ها و ناخوشایندی‌ها بر او تکیه تواند زد.  
آن کیسه را سه قسمت کرد و از آن قسمت کردن مساوی فرو نگذارد.  
گفت: بخشی از من، بخشی از آن دخترم و بخش سوم از آن تو؛ همه را بردار.  
چون مردم مرا با آن حنوط کن و سپس زهرا را با آن حنوط کن و هیچ او را وامگذار،  
که نخستین مرده‌ی خاندان من است که به من درپیوندد؛ بی‌تابی مکن.<sup>۱</sup>

### سپردن خانواده‌ی خویش به علی علیه السلام

یکی از دیگر نشانه‌های اعتماد پیامبر ﷺ به علی علیه السلام آن است که کار خانواده‌ی خود را به او سپرد.  
تاریخ نگار در تاریخ<sup>۲</sup> خود و نیز اصفهانی در حلیه<sup>۳</sup> از محمد بن حنفیه روایت کرده که آن مرد که به  
ماریه تهمت زنا با او زدند غلامی اخته بود و مابور نام داشت و مقوقس او را همراه با دو کنیز به  
پیامبر ﷺ هدیه داده بود. پس از آن ماجرا، پیامبر ﷺ علی را فرستاد و فرمود تا آن مرد را بکشد. اما

۱. ان جبریل أتى ليلا الى	طاهر من بعد ما كان هجع
بحنوط طيب من جنة	فى صرار حل منه فسطع
فدعا أحمد من كان به	واثقا عند معضات الجزع
أوثق الناس معاً فى نفسه	عند مكروه إذ الخطب وقع
قسم الصرة أثلاثا فلم	يأل عن تسوية القسم الشرع
قال جزء لى و جزء لابنتى	و لك الثالث فاقبضها جمع
فاذا مت فحنطنى بها	ثم حنطها بهذا لاتدع
انها أسرع أهلى ميتة	و لحاقا بى فلاتكثر جزع

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲. ← طبری، تاریخ الامم والملوک، ۲/۲۱۸.

۳. برای مضمون ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳/۱۷۸.

چون او علی علیه السلام را دید و از آهنگ او آگاهی یافت خود را برهنه ساخت تا برای علی علیه السلام روشن کند که بریده آلت است و آنچه دیگر مردان دارند، او ندارد. از این روی علی علیه السلام از او دست برداشت.

در حلیۃ الاولیاء به روایتی از محمد بن اسحاق به سند مؤلف آمده است که ماریه پسرعمویی داشت که سراغ او می آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد تا او را بکشد.

علی علیه السلام فرموده است: گفتم: ای پیامبر خدا، چون مرا به چیزی فرمان دهی در اجرای فرمان تو چون آهن گداخته - و در روایتی دیگر چون میخی داغ - در پشم هستم و هیچ چیز مرا باز نمی دارد تا آنچه مرا بدان فرستاده ای به انجام رسانم. آن که از نزدیک بنگرد، چیزی بیند که غایب نبیند. فرمود: شاید شاهد چیزی را ببیند که غایب نبیند.

علی علیه السلام فرموده است: با شمشیر بر میان بسته سراغ او رفتم و او را نزد ماریه یافتم و شمشیر از نیام برآوردم. چون به او رو کردم دانست آهنگ وی دارم. به درختی پناه برد و بر فراز آن رفت و از آن جا خود را فرو افکند و پاهای خود از هم گشود و دیدم بریده آلت است و از آنچه مردان دارند، کوتاه یا بلند، هیچ ندارد.

پس شمشیر در نیام بردم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله باز آمدم و داستان را با او گفتم. فرمود: «سپاس خدایی را که آزمون را از ما خاندان دور می دارد»<sup>۱</sup>.

ابن بابویه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام در اواخر احتجاج خود در برابر ابوبکر که در آن به بیست و سه ویژگی پرداخته بود، فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید عایشه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ابراهیم از تو نیست و از فلان مرد قبطی است و او مرا فرمود: ای علی، برو و آن مرد را بکش و گفتم: ای پیامبر خدا، چون مرا به کاری بفرستی در اجرای آن چون میخ داغ در پشم روم - و تا پایان روایت به همین مضمون<sup>۲</sup>.

## ماجرای احد

بخاری از سهل بن سعد ساعدی نقل کرده که گفته است: در نبرد احد، فاطمه علیها السلام خون از چهره

۱. «الحمد لله الذی یصرف عنا اهل البیت الامتحان». برای متن و داستان ← ابونعیم، حلیۃ الاولیاء، ۱۷۷/۳ و ۱۷۸.

۲. ← الخصال، ۵۶۳.

پیامبر ﷺ می‌شست و علی‌السلام آب می‌آورد و بر زخم می‌ریخت. آن‌گاه علی‌السلام حصیری برداشت و سوزاند و سوخته آن را بر زخم‌های او - یعنی پیامبر ﷺ - نهاد.<sup>۱</sup>

در تاریخ طبری آمده است که چون در نبرد احد آن پیشامدها رخ داد، پیامبر ﷺ علی بن ابی‌طالب‌السلام را فرستاد و در سخنانی به او فرمود: در پی آن مردمان رهسپار شو و ببین چه می‌کنند و آهنگ چه دارند.

علی‌السلام فرموده‌است: من در پی آن طایفه رهسپار شدم تا ببینم چه می‌کنند. چون اسبان را وانهادند و بر شتران سوار شدند و آهنگ مکه کردند، فریاد برآوردم - یعنی به بازگشت آنان فریاد برآوردم.<sup>۲</sup>

مفسران در تفسیر آیه ﴿وَمِنْ شَرِّ أَلْتَفَاتٍ فِي الْعَقْدِ﴾<sup>۳</sup> آورده‌اند که چون لبید بن اعصم یهودی پیامبر ﷺ را سحر کرد و آن سحر به چاه ذروان<sup>۴</sup> افکند، پیامبر ﷺ بیمار شد. سپس دو فرشته نزد او آمدند و او را از این راز آگاهانند.

پیامبر ﷺ علی‌السلام و زبیر و عمار را فرستاد. آنان آب آن چاه را که گویی تشت حنا است بیرون کشیدند. سپس صخره را برداشتند و طلسم‌بند را از زیر آن بیرون آوردند و دندان‌هایی از شانه‌ای را یافتند که موهای پیامبر بر آن مانده بود. همچنین کمانی یافتند که دوازده گره<sup>۵</sup> داشت.

علی‌السلام آن گره‌ها را گشود و پیامبر ﷺ بهبود یافت.<sup>۶</sup>

اگر این روایت درست باشد باید آن را تأویل کنیم، وگرنه باید وانهاده شود.

### دعای پیامبر ﷺ برای علی‌السلام

از جمله ویژگی‌های علی‌السلام آن است که پیامبر ﷺ در جاهایی بسیار برایش دعا کرد.

---

۱. ← الجامع الصحيح، ۱۰۶۶/۳.

۲. ← تاریخ الامم والملوک، ۷۱/۲.

۳. فلق / ۴: و از شر هر حسود آن‌گاه که حسد ورزد.

۴. در منبع تفسیری الکشف والبيان (۳۳۸/۱۰) این نام آمده است. اما متن مؤلف مناقب «دوران» است.

۵. متن مناقب «احد عشر» است و دوازده به استناد تفسیر ثعلبی است.

۶. برای خبر همچنین ← واحدی، اسباب النزول، ۳۱۰ و ۳۱۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۲/۱۰.

یکی از آن موارد، روز غدیر است آن‌گاه که گفت: «خداوندا، دوست بدار هر که او را دوست بدارد...»<sup>۱</sup>  
- و ادامه متن.

در خیبر نیز برایش دعا کرد: «خداوندا، او را از گرما و سرما ننگه دار»<sup>۲</sup>.  
روز مباحله هم برای او و کسانش چنین دعا کرد: «خداوندا، اینان خاندان و ویژگیان منند. ناپاکی از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک بدار»<sup>۳</sup>.

نیز هنگامی که علی علیه السلام بیمار شد چنین برایش دعا کرد: «خداوندا او را عافیت ده و شفا بخش»<sup>۴</sup>.  
دعاهایی دیگر از این دست بسیار است و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای یاری علی علیه السلام و ولایت او جز برای کسی که ولّی امر باشد روا نیست و بدین سان امامت او نمایان می‌شود.

### کاتب پیامبر صلی الله علیه و آله

از دیگر ویژگی‌ها آن است که علی علیه السلام وحی و پیمان‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌نوشت و روشن است که کاتب و دبیر هر فرمانروا ویژه‌ترین کس نزد او و در حکم دل و زبان و دست او است.  
از همین روی پیامبر صلی الله علیه و آله او را به جمع‌آوری قرآن پس از خود فرمان داد و رازها برایش نوشت و - به اتفاق همگان - او کاتب پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیبیه بود.  
ابورافع گفته است: علی علیه السلام کاتب پیامبر صلی الله علیه و آله در همه پیمان‌نامه‌ها و صلح‌نامه‌ها بود و صحیفه نجرانیان را هم او نوشت.  
پیمان‌نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله جز به خط علی علیه السلام یافت نشود.

### ساعتی ویژه برای دیدار

از دیگر ویژگی‌های علی علیه السلام آن است که ابورافع روایت کرده که او پس از نماز خفتن، ساعتی ویژه برای دیدار با پیامبر صلی الله علیه و آله داشت و هیچ‌کس دیگر را چنین اجازه‌ای نبود.

۱. «اللهم وال من والاه». متن کامل و منابع آن در جای خود آمده است.

۲. «اللهم قه الحر و البرد».

۳. «اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا».

۴. «اللهم عافه و اشفه».

در تاریخ بلاذری آمده است که علی رضی الله عنه را باریافتنی به حضور پیامبر ﷺ بود به گونه‌ای که برای هیچ‌یک از دیگر کسان نبود.<sup>۱</sup>

در مسند موصلی از عبدالله بن یحیی از علی رضی الله عنه روایت شده که فرموده است: «مرا در سحر فرصتی برای دیدار پیامبر ﷺ بود که نزد او می‌رفتم. هرگاه بر او درمی‌آمدم، اذن می‌طلبیدم و چون می‌دیدم به نماز مشغول است و سبحان الله گوید، می‌گفتم: وارد می‌شوم».<sup>۲</sup>

در مسند احمد<sup>۳</sup>، سنن ابن ماجه<sup>۴</sup> و کتاب ابوبکر عیاش، هر کدام به سند خود مؤلفان، از عبدالله بن یحیی حضرمی از علی رضی الله عنه روایت شده که فرموده است: «مرا دو نوبت باریابی به حضور پیامبر خدا بود: نوبتی در شب و نوبتی در روز. چون بر او درمی‌آمدم و او مشغول نماز بود به نشان اجازه گلو صاف می‌کرد».<sup>۵</sup>

عبدالمؤمن انصاری گفته است: از انس بن مالک پرسیدم: گزیده‌ترین کس نزد پیامبر خدا ﷺ که بود؟ گفت: هیچ‌کس را نزد او به منزلت علی بن ابی طالب رضی الله عنه ندیدم. نیمه‌شب در پی‌اش می‌فرستاد و با او خلوت می‌گزید تا شب را به صبح برساند. این روش تا آن زمان که این سرای را بدرود گفت استمرار داشت.<sup>۶</sup>

سید حمیری گفته است:

هر روز اندکی پیش از برآمدن خورشید و اندکی پس از سرزدن ستارگان او را فرصت دیدار پیامبر ﷺ بود

آن هنگام که سپیده چون یال اسبی از افق رخ می‌نمود او به حضور پیامبر ﷺ می‌رسید؛ برمی‌خواست و بر در سرای او می‌رفت و سلام می‌کرد.

---

۱. ← انساب الاشراف، ۹۸/۲.

۲. «كانت لي من رسول الله ساعة من السحر آتية فيها فكنت اذا اتيت استأذنت فان وجدتته يصلي سبح قلت ادخل». ← ابویعلی، المسند، ۴۴۴/۱.

۳. ← ۸۰/۱.

۴. ← ۱۲۲۲/۲.

۵. «كان لي من رسول الله مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار و كنت اذا دخلت عليه و هو يصلي تنحني لي».

۶. ← طوسی، الامالی، ۲۳۲.

چون بر در سرای می آمد، می گفت: درود و رحمت پروردگارم بر شما باد که خدایی مهربان است.  
پس به خوشامد پاسخ می شنید و دمی می نشست و غذایی فزون می آوردند و می خورد.  
آن گاه پیامبر ﷺ دو سبط خویش را با مهربانی و لطف می خواند و نزدیک خویش می نشاند و گرمی می داشت،  
و آن ها را چونان که عاشقی معشوق خویش را در بغل گیرد به سینه می چسباند و می بویید و می بوسید.<sup>۱</sup>

### اجازة استفاده از نام و کنیه

از همین ویژگی ها است که پیامبر ﷺ فرموده بود: «نام و کنیه من را در بر هم نیاورید. من ابوالقاسم هستم. خداوند عطا کند و من قسمت کنم».<sup>۲</sup>  
در روایت دیگر است که فرموده بود: «به نام من نام بگذارید و به کنیه ام کنیه بگذارید. اما آن ها را در بر هم [برای کسی دیگر] نیاورید».<sup>۳</sup>  
[اما با وجود این،] ثعلبی در تفسیر<sup>۴</sup> خود، سمعانی در رساله خویش، ابن البیع در اصول الحديث<sup>۵</sup>، ابوالسعادات در فضائل العشرة، خطیب و بلاذری در تاریخ های خود و نطنزی در خصائص، هر کدام به

۱. و كان له من أحمد كل شارق	قبیل طلوع الشمس أو حين تنجم
إذا ما بدت مثل الصلابة دخلة	يقوم فيأتي بابه فيسلم
يقول إذا جاء السلام عليكم	و رحمة ربى انه مترحم
فيلغ بترحيب و يجلس ساعة	و يؤتى بفضل من طعام فيطعم
و يدعو بسبطيه حناناً و رقة	فيدنيهما منه قريباً و يكرم
يضمهما ضم الحبيب حبيبه	الى صدره ضمّاً و شماً فيلثم

← دیوان السید الحمیری، ۳۷۰ و ۳۷۱.

۲. «لاتجمعوا بین اسمی و کنیتی. انا ابوالقاسم الله يعطی و انا اقسام» ← ابن حبان، الصحيح، ۱۳/۱۳۴؛ ابن حنبل، مسند

احمد، ۴۳۳/۲؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۹۱/۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹/۳.

۳. «سموا باسمی و کنوا بکنیتی و لاتجمعوا بینهما».

۴. ← الكشف والبيان، ۱۷۸/۳.

۵. ← حاکم، معرفة علوم الحديث، ۱۸۹.

سند خود از علی عليه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «اگر تو را پسری باشد نام و کنیه خود به او هدیه دهم»<sup>۱</sup>.

در روایت سمعانی و احمد است که فرمود: «نام من بر او نه و کنیه من بر او گذار»<sup>۲</sup>.

این خود صفتی ویژه برای علی عليه السلام از میان همه مردمان است.

چون محمد بن حنفیه دیده به جهان گشود، طلحه گفت: علی عليه السلام برای فرزند خود نام و کنیه پیامبر خدا ﷺ را در کنار هم نشانده است.

از این روی علی عليه السلام کسی را آورد تا گواهی دهد که پیامبر ﷺ در این باره تنها به او اجازه داده و این کار را پس از خود بر امت حرام گردانیده است.

پیامبر ﷺ نسبت به مهدی عليه السلام نیز همین رخصت را داد، بدان گواه که در سخن مشهور او است: «اگر از دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آن اندازه به درازا کشاند که مردی از فرزندان من که نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است برخیزد»<sup>۳</sup>.

صاحب بن عباد در شعر خود گوید:

آیا از بلندی جایگاه او آگاهی نیافته‌اید و آیا رفعت مرتبت او را ندانسته‌اید؟

آیا ندیده‌اید که محمد ﷺ معطوف او است و او را دربر گرفته و پرورانده است؟

و او را از نوجوانی به خود گزین ساخته و به اخلاص برگزیده و برادر خویش خوانده است؟

و پاره تن نبوت را به همسری‌اش درآورده؛ چرا که او را بهترین و پرهیزگارترین مرد یافته است<sup>۴</sup>.

---

۱. «ان ولد لك غلام نحلته اسمی و کنیتی».

۲. «فسمه باسمی و کنه بکنیتی».

۳. «لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی اسمہ اسمی و کنیته کنیتی». این مضمون با افزوده‌هایی و با ساختارهای متفاوت در منابع مختلف آمده است. برای نزدیک‌ترین روایت به ساختار حاضر

← ابوداود، السنن، ۱۰۶/۴؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۵۵/۲؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۳۵/۱۰.

۴. أما عرفتم سمو منزله أما عرفتم علو مثواه

أما رأیتم محمداً حذباً علیه قد حاطه و رباه

و اختصه یا فاعاً و أثره و اعتماه مخلصاً و آخاه



## ذخیره پیامبر ﷺ برای بحران‌ها

دیگر آن که علی علیه السلام ذخیره پیامبر ﷺ برای بحران‌ها و سختی‌ها بود. انس گوید: پیامبر ﷺ علی علیه السلام را به سوی طایفه‌ای رهسپار کرد که او را نافرمانی کرده بودند. علی علیه السلام مردان جنگی آنان را کشت و زنان و کودکانشان را به تصرف گرفت و بازآورد.

به پیامبر ﷺ خبر رسید که علی علیه السلام باز می‌گردد. خود بیرون مدینه از او استقبال کرد و چون او را دید در آغوش گرفت و بر پیشانی‌اش بوسه زد و فرمود: «پدر و مادرم به فدای کسی که خداوند بازویم را به او استوار کرده است، چونان که بازوی موسی را به هارون استوار کرده بود»<sup>۱</sup>.

در حدیث جابر است که پیامبر ﷺ به هیئت هوازن فرمود: «زنهار، سوگند به آن که جانم در دست او است. یا نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و یا مردی را به سویشان رهسپار می‌کنم که با من آن نسبت دارد که با خود دارم، و او مسلماً مردان جنگی ایشان را گردن زند و زنان و کودکانشان را به تصرف آورد. آن مرد این است»<sup>۲</sup> - و در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفت.

چون آن طایفه شروط پیامبر ﷺ را پذیرفتند، پیامبر ﷺ فرمود: «هیچ‌گاه مردمان سرزمین یا ملتی بر من دشوار نیفتادند مگر آن که ایشان را به تیر خدا علی بن ابی‌طالب علیه السلام زدم. او را به هیچ پیکار نفرستادم مگر این که جبرئیل در جانب راست و میکائیل در سمت چپ و فرشته‌ای پیشاپیش او بود و ابری بر او سایه می‌افکند تا خداوند حبیب مرا یاری و پیروزی دهد»<sup>۳</sup>.

→

زوجہ بضعة النبوة إذ رآه خير امرىء و اتقاه

← دیوان صاحب بن عباد، ۶۴.

۱. «بابی و امی من شد الله به عضدی کما شد عضد موسی بهارون». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۱/۲، ۱۸۲ و ۳۶۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۶۱/۱.

۲. «أما و الذى نفسى بيده ليقمين الصلاة و ليؤتن الزكاة أو لأبعثن اليهم رجلا و هو منى كنفسى فليضربن أعناق مقاتليهم و ليسبين ذراريهم هو هذا». برای متن و داستان ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۵۹/۱ و ۴۶۵؛ طوسی، الامالی، ۵۰۵.

۳. «ما استعصى على اهل مملكة و لا امة إلا رميتهم بسهم الله على بن ابى طالب ما بعثته فى سرية إلا رأيت جبرئيل عن يمينه و ميكائيل عن يساره و ملكا امامه و سحابة تظله حتى يعطى الله حبیبى النصر و الظفر». برای متن عیناً یا با

←

خطیب در اربعین همانند این را از مصعب بن عبدالرحمن نقل کرده که گفته است: پیامبر ﷺ به هیئت ثقیف چنین فرمود: - و همان سخن که گذشت.

در روایتی دیگر است که پیامبر ﷺ چنین سخنی را به بنی‌ولیعہ فرمود.

### گنجینه رازهای پیامبر ﷺ

نکته دیگر آن که علی‌علیه السلام گنجینه رازهای پیامبر ﷺ بود.

موفق مکی در کتاب خود در خبری طولانی از ام‌سلمه نقل کرده است که پیامبر خدا ﷺ در حالی که دست در دست علی‌گره کرده بود وارد شد و فرمود: ای ام‌سلمه، از خانه بیرون رو و آن را خلوت کن. ام‌سلمه گوید: من از آن جا بیرون رفتم و آن دو تن به رازگویی‌هایی پرداختند که ندانستم چه بود. سه بار بدان جا رو کردم و اجازه ورود خواستم. اما پیامبر ﷺ نمی‌پذیرفت. در چهارمین بار اجازه فرمود. دیدم علی‌علیه السلام دست بر زانوی پیامبر ﷺ نهاده و دهان خود به گوش او نزدیک کرده است و دهان پیامبر نیز روی گوش علی‌علیه السلام است و با هم راز می‌گویند و علی‌علیه السلام پیوسته می‌پرسد: آیا ادامه بدهم و انجام دهم، و پیامبر ﷺ می‌گوید: آری.

پس از آن پیامبر ﷺ فرمود: «ای ام‌سلمه، مرا نکوهش مکن؛ چه، جبرئیل از جانب خداوند بر من فرمانی آورده است که علی‌علیه السلام را بدان سفارش کنم؛ و من میان جبرئیل و علی بودم و جبرئیل در سمت راست من بود. جبرئیل مرا فرمود که علی را از آنچه تا روز قیامت رخ خواهد داد بی‌اگاهانم»<sup>۱</sup>.

### صاحب زره و شمشیر و عصای پیامبر ﷺ

سرانجام، از همین ویژگی‌ها است که پیامبر ﷺ زره و همه سلاح‌ها و نیز یابو و شمشیر و عصا و شال خود را به علی‌علیه السلام داد.

→

تفاوت‌هایی ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام، ۳۵۹/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۴/۲؛ طوسی، الامالی، ۵۰۵؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۱.

۱. «یا ام‌سلمه لاتلومینی فان جبرئیل اتانی من الله یا امر أن اوصی به علیا من بعدی و کنت بین جبرئیل و علی و جبرئیل عن یمینی فأمرنی جبرئیل ان آمر علیا بما هو کائن الی یوم القیامة». ← خوارزمی، المناقب، ۱۴۶ و ۱۴۷.



بخش ۶

**یاد علی علیه السلام نزد آفریدگار و آفریدگان**



## فصل ۱

### هدیه‌های خداوند به علی علیه السلام

#### درود از جانب خدا

احمد بن یحیی ازدی از ابراهیم نخعی نقل کرده که گفته است: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت، در آسمان‌ها سروشی او را خواند: ای محمد، خداوند عزّ و جلّ بر تو سلام می‌کند و تو را می‌گوید: از جانب من به علی بن ابی‌طالب سلام برسان<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

خداوند آفریدگان، جبرئیل امین را از سر لطف به درود فرستادن بر تو نازل کرد<sup>۲</sup>.

#### پیراهن هارون

قنبر گفته است: با امیرمؤمنان علیه السلام در ساحل فرات بودم. او پیراهن خود از تن درآورد و به آب رفت. در این میان موجی آمد و پیراهن را گرفت. امیرمؤمنان علیه السلام از آب بیرون آمد و پیراهن را نیافت. از این روی سخت اندوهگین شد.

---

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۱۵/۲.

۲. اله الخلق جبريلا امينا

و اهبط بالسلام اليك لطفا

۲.

ناگهان سروشی آمد: ای ابوالحسن، به سمت راست خود بنگر و آنچه می‌بینی بگیر. دید در سمت راست وی لنگی است و بر آن پیراهنی تا زده. آن را برداشت و پوشید. از گریبان آن پیراهن رقعهای فروافتاد که در آن نوشته بود: «هدیه‌ای از خداوند عزیز حکیم برای علی بن ابی‌طالب. این پیراهن هارون بن عمران است و آن را به کسانی دیگر ارث رسانده‌ایم»<sup>۱</sup>.

### اسبی با زین و یراق

در حدیث حسن بن زکردان فارسی است که علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله که سواره بود رهسپار شد تا به برکه‌ای رسید. هر دو وضو ساختند و نماز کردند. علی علیه السلام فرموده است: در حالی که در سجده و رکوع بودم، فرمود: ای علی! سر خویش بلند کن. سر خود بلند کردم و دیدم تپه‌ای از زمین برآمد که بر آن اسبی با زین و لگام است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این هدیه خداوند برای تو است. سوار شو. من بر آن نشستم و با پیامبر روانه شدم<sup>۲</sup>.

### سیب

در امالی ابوعبدالله حاکم نیشابوری است که کاظم علیه السلام بر صادق علیه السلام، صادق علیه السلام بر باقر علیه السلام، باقر علیه السلام بر زین العابدین علیه السلام و زین العابدین علیه السلام بر شهید علیه السلام درآمد و همه شاد بودند و می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله سببی به علی علیه السلام داد. سیب از دستش افتاد، دو نیم شد و از میان آن مکتوبی بیرون آمد و بر آن نوشته بود: «از طالب غالب به علی بن ابی‌طالب».

### ترنج

در کتاب خطیب خوارزمی از ابن عباس روایت شده است که جبرئیل در حالی که ترنجی با خود داشت فرود آمد و گفت: خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: این هدیه علی بن ابی‌طالب است.

۱. ← شریف رضی، خصائص الائمة عليهم السلام، ۵۷؛ قمی، مائة منقبة، ۷۰؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۵۵۹/۲.

در جمله پایانی این روایت بخشی از آیه ۲۸ سوره دخان اقتباس شده است: ﴿وَأَوْزَنَّاَهَا قَوْماً آخَرِينَ﴾.

۲. ← قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۵۴۱/۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را خواند و آن را به او سپرد.

چون ترنج در دست علی علیه السلام قرار گرفت دو نیمه شد و در آن حریری سبز و نو یافتند که بر آن در دو سطر نوشته بود: «هدیه‌ای از طالب غالب به علی بن ابی طالب»<sup>۱</sup>.  
گفته‌اند: این ماجرا پس از آن بود که علی علیه السلام عمرو بن عبدود را کشت.

## جام سیمین

اعمش، از ابوسفیان، از ابویوب انصاری نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله به سرایم درآمد. جبرئیل از آسمان بر او نازل شد و با خود جامی سیمین آورد که در آن زنجیری از طلا بود و آبی از رحیق مختوم داشت و به دست پیامبر صلی الله علیه و آله داد. پیامبر صلی الله علیه و آله نوشید و آن را به علی علیه السلام داد. علی علیه السلام نوشید و آن را به فاطمه علیها السلام سپرد. فاطمه علیها السلام نوشید و آن را به حسن علیه السلام داد. حسن علیه السلام نوشید و آن را به حسین علیه السلام سپرد و سپس آن را به همان نخست بازگرداند و آن جام به هم آمد. در این هنگام خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۲</sup> و ﴿خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾<sup>۳</sup>.

## بادام

ابن عباس گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله سخت گرسنه شد. [به سراغ کعبه رفت و] پرده کعبه را گرفت و گفت: ای پروردگار محمد، محمد را بیش از این گرسنگی مده.

سپس جبرئیل در حالی که بادامی با خود می‌آورد نازل شد و گفت: خداوند - نامش بلند باد - به تو می‌فرماید آن را بشکافی.

راوی گوید: چون شکافت، در درونش برگه‌ای سبز و خرم یافت که بر آن نوشته شده بود: «محمد پیامبر خدا است. او را به علی علیه السلام تأیید کردم، علی را برای او پسندیدم، او را نیز برای علی پسندیدم. آن که خدا را در تقدیرش متهم بدارد و روزی او را دیر پندارد، با خداوند انصاف نداشته است»<sup>۴</sup>.

۱. ← خوارزمی، المناقب، ۱۷۱.

۲. واقعه / ۷۹: که جز پاک‌شدگان بر آن دست ندارند.

۳. مطففین / ۲۶: باده‌ای که مهر آن مشک باشد و در این نعمت‌ها مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند.

۴. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۴۸.



## انار

ثابت از انس روایت کرده که گفته است: چون پیامبر ﷺ رهسپار طائف شد در حالی که می‌رفتیم ناگهان ابری دیدیم. پیامبر ﷺ دست خود به زیر آن برد و اناری بیرون آورد و به خوردن آن و نیز خوراندن آن به علی علیه السلام پرداخت. سپس به مردمانی که به چشم خود آن را می‌دیدند و هوس کرده بودند فرمود: «هر پیامبری با وصی خود چنین کند».<sup>۱</sup>

در روایت امام باقر علیه السلام است که پیامبر ﷺ آن را مکید و آن‌گاه به علی علیه السلام داد و علی علیه السلام نیز آن را مکید، آن اندازه که هیچ چیز از آن باقی نگذارد.

در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود: «این را نچشد، مگر آن که پیامبر یا وصی پیامبری باشد».<sup>۲</sup>

محمد بن ابی‌عمیر، محمد بن مسلم و زرارہ از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: جبرئیل از بهشت دو انار برای پیامبر ﷺ آورد و به او داد. پیامبر ﷺ یکی را خورد و دیگری را شکست و نیمی از آن به علی علیه السلام داد و علی آن را خورد. پیامبر ﷺ آن‌گاه فرمود: «اناری که خوردم نبوت بود که تو را از آن بهره‌ای نیست و آن دیگری دانش بود که در آن شریک من باشی».<sup>۳</sup>

عیسی بن صلت در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: «پس به کوه ذباب<sup>۴</sup> رفتند و نشستند. پیامبر ﷺ سر خود به آسمان بلند کرد و ناگهان دیدیم اناری آویخته است. پیامبر خدا ﷺ آن را گرفت و شکافت. از آن خورد و به علی علیه السلام خوراند. سپس فرمود: «ای ابوبکر، این انار از انارهای بهشت است. در دنیا کسی آن را نخورد، مگر این که پیامبر یا وصی پیامبری باشد».<sup>۵</sup>

ابان بن تغلب از ابوحمرء روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «فلانی، این من نیستم که تو را از این

۱. «هكذا يفعل كل نبي بوصيه». ← ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۵۹ و ۶۰. در این منبع به جای انار، «چیزی شبیه ترنج» آمده است.

۲. «لا يذوقها الا نبي او وصي نبي».

۳. «الرمانة التي اكلتها فهي النبوة ليس لك فيها شيء واما الاخرى فهي العلم فانت شريكي فيها». ← مفید، الاختصاص، ۲۷۹.

۴. در الثاقب فی المناقب (۵۳) جبل ریان آمده است.

۵. «يا ابابكر هذه رمانة من رمان الجنة لا يأكلها في الدنيا الا نبي او وصي نبي». ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۵۳. با اندکی تفاوت.

انار محروم داشته‌ام. خداوند این انار را به من و وصی من هدیه داده و بر غیر پیامبر و وصی او در سرای دنیا حرام گردانیده است. اکنون تسلیم خواست پروردگار خود باش تا در آخرت از آن بخوری، البته اگر پذیرفته‌ای و باور داری. اما، اگر دروغ می‌پنداری و انکار می‌کنی پس امروز وای بر تکذیب‌کنندگان. علی و شیعیانش در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه‌ساراند، با هر میوه‌ای که خوش داشته باشند. به پاداش آنچه می‌کردید بخورید و بیاشامید. گوارایتان باد. ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم. آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان این امر<sup>۱</sup>.

همچنین حدیث دیگری درباره فرود آمدن انار به هنگام رهسپار شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی عقیق برایمان روایت شده است. در آن حدیث این که از آسمان دستمالی فرود آمد و اناری در آن بود یک معجزه است، سپس این که چون پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام در جریان بازگشت آن «دوم» را دید انارها [که علی آن‌ها را در آستین نهاده بود] از آستینش مفقود شد خود دومین معجزه است، و این که چون پس از آن دیگر بار انار را مشاهده کرد نیز سومین معجزه<sup>۲</sup>.

ابن حماد گوید:

چه کسی آن پرنده را خورد، آن سان که جماعت نتوانند انکارش کرد و پوشاند؟  
چه کسی آن میوه چیده در بیابان را خورد و پروردگارش بود که اناری به او اهدا کرد؟  
چه کسی را در روز غدیر آن فضیلت بود که نتوانیم برتری او را انکار کنیم؟<sup>۳</sup>

---

۱. «یا فلان ما انا منعتک من هذه الرمانة و لكن الله اتحنفی بها و وصیی و حرما علی غیر نبی او وصی فی دارالدنیا فسلم لامر ربک تطعم فی الآخرة ان قبلت و صدقت و ان کذبت و جحدت ﴿وَلَّيْلُ يَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ ان علیا و شیعه ﴿فِی ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ﴾ \* فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ \* كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ \* اِنَّا كَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ \* وَ لَّيْلُ يَوْمِئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ».

آن‌گونه که پیدا است در این روایت آیه‌های ۴۰ تا ۴۵ سوره مرسلات اقتباس شده است.

۲. برای متن کامل روایت ← ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۵۸ و ۵۹.

۳. من أكل الطیر الذی لم یستطع      خلق له جحداً و لا کتماناً  
من أكل القطف الجنی علی حری      و الیه أهدی ربه رمانا  
من ذا له یوم الغدیر فضیلة      إذ لانطق لفضله جحداً

## گندم

ام فروه گفته است: شب نوبت خفتن علی عليه السلام نزد من بود. دیدم دانه های خوراک [گندم] را که بر زمین افشانده شده است برمی چیند و می گوید: ای خاندان علی، شما پیشی گرفته اید.

## انگور

ابومحمد فحام به سند خود از ابن جریر و او به سند خود از انس روایت کرده و همچنین ابن خشیش تمیمی به سند خود از حماد بن سلمه، از ثابت از انس روایت کرده - و روایت حاضر متن همین طریق اخیر است - که گفت: روزی پیامبر ﷺ بر مرکب نشست و روانه کوه کداء شد. او فرمود: ای انس، این یابو را بگیر و به فلان جا برو. آن جا علی (ع) را خواهی دید که نشسته است و با ریگ تسبیح می گوید. از من به او سلام برسان و او را بر این یابو بنشان و نزد من آور.

انس گوید: چون رفتم، علی علیه السلام را همان گونه دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود. به او گفتم: پیامبر خدا تو را می خواند.

چون نزد پیامبر ﷺ آمد، پیامبر به او فرمود: «بنشین که این جا جایی است که هفتاد پیامبر مرسل در آن نشسته‌اند. هیچ پیامبری در این جا ننشسته است مگر این که من از او برترم. این جا با هر پیامبری برادر او نیز نشسته است و هیچ برادری ننشسته مگر این که تو از او برتر باشی»<sup>۱</sup>.

راوی گوید: آن‌گاه ابری سفید را دیدم که بر آنان سایه افکنده بود و هر دو از آن خوشه‌ای انگور می‌خوردند. پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: بخور برادر، که این هدیه خداوند به من و به تو است. سپس از آن ابر نوشیدند و آن ابر به آسمان رفت.

در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود: «ای انس، به خدایی که آنچه خواست بیاورد، سبب و سبزه پیامبر و سبب و سبزه وصی از این ابر خوردند و در میان آنان نه پیامبری نزد خدا عزیزتر از من است و نه وصی ای عزیزتر از علی»<sup>۲</sup>.

١. «اجلس فان هذا موضع قد جلس فيه سبعون نبياً مرسلًا ماجلس فيه من الانبياء أحد إلا و أنا خير منه وقد جلس مع كل نبي أخ له ماجلس من الاخوة أحد إلا و أنت خير منه».

۲. «یا انس و الذی خلق ما یشاء لقد اکل من الغمامة ثلثمائة و ثلاثة عشر نبیا و ثلاثمائة و ثلاثة عشر وصیا ما فیهم نبی اکرم علی الله منی و لا وصی اکرم علی الله من علی». برای این متن و متن پیشین و نیز روایت ← طوسی، الامالی، ۳۱۳.

عبدی گفته است - و این شعر را از ابن حماد نیز روایت کرده‌اند که گوید:  
استاد ثقه محمد، از صدقه برایمان به سندی متصل از انس دربارهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد و گفت:  
او را در بیابان با پیامبر صاحب تدبیر دیدم که از آسمان میوه‌ای چون انگور می‌چید.  
هر دو از آن خوردند تا سیر شدند و دیدم که آن ابر به آسمان بازگشت و شگفتی‌ام افزون شد.  
آن خوراک بهشت بود که خدای متان فروفرستاده بود تا هدیه‌ای از هدیه‌های ارزشمند برای  
گزیدگانش باشد.<sup>۱</sup>

ناشی گفته است:

و این که او همراه با پیامبر و الاتبار صلی الله علیه و آله از آن انگور چیده‌ای که از آسمان آمده بود خورد، این‌ها همه از  
نشانه‌ها است.<sup>۲</sup>

### گلابی و کنیزک

امام رضاء علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به بهشت درآورده شدم و جبرئیل گلابی‌ای به من داد.  
گلابی از هم شکافت و کنیزی از آن بیرون آمد.

پرسیدم: تو کیستی؟

گفت: من راضیه مرضیه‌ام. خداوند مرا برای تو و عموزاده‌ات علی بن ابی طالب علیه السلام آفریده است.<sup>۳</sup>  
وراق گفته است:

علی علیه السلام همان کسی است که پروردگارش او را یک گلابی هدیه داد و او آن را تحیتی از جانب خدای  
عطابخش یافت.

روایة مستسقة عن أنس عن النبي  
يقطف قطفاً في الهوى شينا كمثل العنب  
رأيته مرتفعاً فطال منه عجبى  
هدية للصفوة من الهدايا النجب  
مع النبي المنتجب  
و هذه دلائل

۱. حدثنا الشيخ الثقه محمد عن صدقه  
رأيته على حرى مع النبي ذى النهى  
فأكلا منه معا حتى اذا ما شبعنا  
كان طعام الجنة أنزله ذوالمنه  
و اكله قطف العنب  
من السماء المقرب

۲.

۳. ابن بابويه، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۳۰/۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۲۸۰/۹؛ خوارزمی، المناقب، ۲۹۵.

علی علیه السلام همان کسی است که در بر آن پرده‌ها خداوند او را به بادامی در ورق پیچیده که بر آن داغی نهاده بودند گرامی داشت.<sup>۱</sup>

## گندم و دینار

پیشتر حدیث خرید دانه (گندم) از جبرئیل از سوی علی علیه السلام گذشت. سید حمیری در این باره گوید: او از جبرئیل غله‌ای خرید که در بهشت پرورش یافته و از نه‌ها بی‌بهره نمانده بود. جبرئیل فروشنده بود و احمد، همان والاتبارترین و خوشخوترین مردمان، میهمان او بود.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

دیناری بر زمین افتاده دید و مدتی پیوسته بدان اشاره کرد و بانگ زد و گوش مردمان رساند. پس چون تاریکی شب فرارسید و بازاریان آهنگ پراکندن کردند، به سراغ آن رفت. آن را دستمایه دادوستدی خجسته ساخت که نشان خیر بر آن بود و خیر در پی خیر آید. او را [جبرئیل را] گفت: خوراکی به من بفروش. به او فروخت. اما گفت: هم این دینار از آن تو و هم این غله‌ها.

نه آن دینار دیناری بود که ضرب کرده باشند و نه آن دانه دانه‌ای که در زمین کاشته باشند. جبریل فروشنده او بود و احمد میهمان او. این جا است که خیر و نکویی هر دو در برهم جای گرفته است.<sup>۳</sup>

- 
- |                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| ۱. علی الذی اهدی السفرجل ربه  | الیه فالفاء تحیه منعم     |
| علی لدی الاستار حیاه ذوالعلی  | بکاغذة فی لاذة لم‌توسم    |
| ۲. ابتاع من جبریل حباً قد زکی | فی جنۃ لم‌تحرم الأنهارا   |
| جبریل بائعه و احمد ضیفه       | خیر الأنام مرکباً و نجارا |
- ← دیوان السید الحمیری، ۲۲۳.

- |                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| ۳. فأبصر دیناراً طریحا فلم‌یزل | مشیراً به کفاً ینادی و یسمع  |
| فمال به و اللیل یغشی سواده     | و قد هم أهل السوق ان یتصدعوا |

همو گفته است:

با جبریل دادوستد کرد و چه نیکو فروشنده و چه نیکو خریداری!  
با یک دینار قدری غله خرید و نه پشیمان گشت و نه زیان دید.<sup>۱</sup>

ناشی گفته است:

فروشنده گندم جبرئیل بود که از بهشت گندم‌ها را فرود آورده بود.  
نه دست هیچ ضرب‌کننده‌ای به آن دینار رسیده بود و نه آن گندم را دروگری درویده بود.  
دینار تو را خدا ضرب کرد و گندم نیز از بهترین گندم‌ها بود.<sup>۲</sup>

ابن حماد گفته است:

چه بسیار تحفه‌ها که پروردگارش به او ارمغان داد و بر همه تحفه‌ها برتری داشت!  
چه بسیار اوصاف و آرایه‌ها که خداوند در طور و نجم و هل اتی برایش آورد!<sup>۳</sup>

→

توسم فيه الخير و الخير يتبع	الی بیع سمح الیدین مبارک
فقال لك الدینار و الحب أجمع	فقال له بعنی طعاما فباعه
و لا الحب مما كان فی الأرض یزرع	فلا ذلک الدینار احمی تبره
فثم تناهی الخیر و البر أجمع	فباعه جبریل و الضیف احمد

← همان، ۲۸۴.

فنعم البائع المشتري	و قد بايع جبریل	۱.
فلم یندم و لم یخسر	بدینار من الحب	

← همان، ۲۵۲.

من حنطة الفردوس بالحب هبط	و بائع الحنطة جبریل الذی	۲.
و لا اجتني الحنطة دفاع النبط	لم تلمس الدینار کف طابع	
کذلک الحنطة من خیر الحنط	دینارک الله تولى نقشه	
ربه تعلو جمیع التحف	و لکم من تحفة اتحفه	۳.
اتی من وصف له و الزخرف	کم له فی الطور و النجم و هل	

سید حمیری گفته است:

فرشتگان خداوند رحمان پیوسته لطف و هدیه‌های الهی را بر تو فرود آوردند،  
و نیز میوه‌های برچیده و گندم و دینار فرود آوردند که لطف خداوند صاحب لطف و احسان بود<sup>۱</sup>.

یهبطن نحوک بالالطاف و التحف  
لطف من الله ذی الاحسان و اللطف

کانت ملائکة الرحمن دائبة  
و القطف و الحب و الدینار اهبطه

← دیوان السید الحمیری، ۲۹۱.

## فصل ۲

### محبت فرشتگان با او

#### فرشته‌ای با سیمای علی علیه السلام

در حدیث علی بن جعد از شعبه از قتاده است که در تفسیر آیه ﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> گفته: انس گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون شب معراج شد به زیر عرش که روبرویم بود نگریستم و آن جا ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که پیش رویم در زیر عرش نشسته است و خداوند را تسبیح می‌گوید و تقدیس می‌کند.

گفتم: ای جبرئیل، علی بن ابی طالب بر من پیشی گرفته است؟

گفت: نه، اما تو را از داستان می‌آگاهانم. ای محمد، بدان که خدای - عزّ و جلّ - در فراز عرش علی بن ابی طالب علیه السلام را بسیار می‌ستود و بر او درود می‌فرستاد. عرش دلداده علی بن ابی طالب علیه السلام شد. خداوند این فرشته را در زیر عرش خود به سیمای علی بن ابی طالب علیه السلام آفرید تا عرش او را بنگرد و دلدادگی اش فرو نشیند. ای محمد، خداوند تسبیح، تقدیس و تمجید این فرشته

---

۱. زمر / ۷۵: و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گویند و میانشان به حق داوری می‌گردد و گفته می‌شود: سپاس ویژه خدا پروردگار جهانیان است.



را پاداشی برای پیروان خاندان تو قرار داد<sup>۱</sup>.

طاووس از ابن عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: چون آن شب مرا به آسمان بردند و من و جبرئیل به آسمان هفتم رسیدیم جبرئیل گفت: ای محمد، این جا جای من است. سپس مرا به نور فروبرد و ناگاه یکی از فرشتگان خدای تعالی را به سیمای علی دیدم که نامش نیز علی بود و در زیر عرش به سجده بود و می گفت: خداوندا، علی، فرزندان، دوستداران، پیروان و طرفدارانش را بیمارز و دشمنان، بدخواهان و رشکبران ایشان را لعنت فرست که تو خود بر هر کاری توانایی.

مجاهد از ابن عباس روایت کرده – [و حدیث در این جا مختصر شده است] که چون پیامبر ﷺ به معراج آسمان رفت، آن جا فرشته ای به سیمای علی علیه السلام دید که با او هیچ تفاوتی نداشت. پیامبر ﷺ پنداشت علی است. از این روی گفت: ای ابوالحسن، در رسیدن به این جا بر من پیشی گرفتی! اما جبرئیل گفت: این علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. فرشته است در سیمای علی. فرشتگان دلداده علی بن ابی طالب شده بودند و از پروردگار خود خواستند تا کسی به سیمای او بیافریند که او را ببینند. در حدیث حذیفه است که پیامبر ﷺ او را در آسمان چهارم دید<sup>۲</sup>.  
وراق قمی گوید:

علی علیه السلام همان کسی است که چون آسمانیان دلداده روی او شوند، چنان که در این دنیا کسی دلداده کسی شود،

خداوند صاحب عرش فرشته ای در سیمای او آفرید و گفت: این ولی والاتبار را دیدار کنید<sup>۳</sup>.

عبدی نیز گوید:

ای آن که فرشتگان چون از محبت و عشق تو آکنند از دلتنگی و دلدادگی نالیدند.

۱. برای متن با تفاوت هایی ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۳۹/۱؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۷۴؛ قمی، مائة منقبة، ۳۳؛ کراچکی، کنز الفوائد، ۲۶۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۱۱/۲.

۲. ← طبری آملی، نوادر المعجزات، ۷۴.

۳. علی الذی لما تشوق فی السما  
الی وجهه سکانها شوق محرم  
و قال لهم زوروا الولی المطهم  
علی خلقه ذوالعرش صور ملکا

پس پروردگار جهانیان کسی را همانند تو پرداخت که هیچ‌گاه بی زائر و بدون معتکف نبود.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

آنچه به هیچ‌یک از آفریدگان داده نشده به تو داده شده است. گوارایت باد ای امیرمؤمنان.

فرشتگان دلتنگ و دلدادۀ تو شدند تا جایی که از این دلدادگی و دلتنگی ناله برآوردند.

این‌جا بود که خداوند رحمان برای ایشان کسی به همانندی تو پدید آورد که به یقین تفاوتی نداشت.<sup>۲</sup>

هم او را است:

خداوند برای فرشتگان عرش بلند کسی را همانند او تصویر کرد که در شرافت چه والا است!

و برخی به زیارت و طواف آن همانند رفتند و برخی در برش اعتکاف گزیدند.

آن پیامبر مبعوث خداوند در شب معراج و بر فراز آسمان چنین مشاهده کرد.<sup>۳</sup>

عونی هم گفته است:

در خبری که روایت آن از نظر آن جماعت صحیح است و در آن تردیدی نیست تا به زدودنش نیاز افتد،

از مصطفی ﷺ نقل شده که فرموده است: چون به معراج آسمان برده شدم در آن‌جا فرشتگان را

دیدم که چشم به کسی دوخته‌اند،

که به واسطهٔ بزرگی‌اش میان من و او [=جبرئیل] قرار می‌گرفت و وی را در نکوترین وضع دیدم.

- 
- |                                |    |
|--------------------------------|----|
| یا من شکت شوقه الاملاک اذ شغفت | ۱. |
| فصاغ شهبک رب العالمین فما      |    |
| لقد اعطیت ما لم یعط خلقا       | ۲. |
| الیک اشتاقت الاملاک حتی        |    |
| هناک برا لها الرحمن شخصا       |    |
| صور الله لأملاک العلی          | ۳. |
| و هی ما بین مطیف زائر          |    |
| هكذا شاهده المبعوث فی          |    |
- |                            |  |
|----------------------------|--|
| بحبه و هواه غایة الشغف     |  |
| ینفعک من زائر منها و معتکف |  |
| هینا یا امیرالمؤمنینا      |  |
| تحت من تشوقها حینا         |  |
| کشبک لایغادره یقینا        |  |
| مثله اعظمه فی الشرف        |  |
| و مقیم حوله معتکف          |  |
| لیلة المعراج فوق الرفرف    |  |

گفتم: حبیب من جبرئیل! این کیست که فرشتگان او را می‌نگرند؟ گفت: تو را مژده باد.  
گفتم: و او کیست؟ گفت: علی است آن مرضی خداوند، و آن نعمت‌ها که خدا به او گزین ساخته و مایهٔ فخر است.

در آن هنگام که فرشتگان دلتنگ و دلداۃ او بودند خداوند هدایتگر او را در صورت‌هایی چند پدید ساخت.  
پس پیامبر ﷺ از سر شادمانی و برای رساندن این خبر نزد عموزاده و وارث خود رفت<sup>۱</sup>.

### آسمانیان او را بیشتر شناسند

اعمش از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده که دربارهٔ آیه ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾<sup>۲</sup> گفته است: جبرئیل نزد پیامبر ﷺ و در سمت راست او نشسته بود که امیرمؤمنان علیه السلام وارد شد. جبرئیل خندید و گفت: ای محمد، این علی بن ابی طالب است که آمده است! پیامبر خدا ﷺ پرسید: ای جبرئیل، آسمانیان او را می‌شناسند؟

گفت: ای محمد، سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، آسمانیان بیش از زمینیان او را می‌شناسند. در هیچ غزوه‌ای هیچ‌گاه تکبیر نگفت، مگر این که ما نیز تکبیر گفتیم و هیچ یورش نبرد، مگر این که ما نیز با او یورش بردیم و هیچ‌گاه ضربت ننواخت، مگر این که ما نیز با او ضربت نواختیم. ای محمد، اگر دلتنگ چهره و پرستشگری عیسی علیه السلام و زهد و فرمانبری یحیی علیه السلام و میراث و گشاده‌دستی سلیمان علیه السلام شده‌ای به چهرهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام بنگر.

- 
- |                                |                              |
|--------------------------------|------------------------------|
| ۱. فی خبر صحت روایت له         | عن المصطفی لا شک فیہ فیستبرا |
| بأن قال لما ان عرجت الى السما  | رأیت بها الأملاک ناظره شزرا  |
| الى نحو شخص حين بينى و بينه    | لعظم الذى عاینته منه لی خیرا |
| فقلت حبیبی جبرئیل من الذى      | تلاحظه الأملاک قال لك البشرى |
| فقلت و ما من ذاک قال علی الرضا | و ما خصه الرحمن من نعم فخرا  |
| تشوقت الأملاک إذ ذاک شخصه      | فصوره الهادی علی صور اخری    |
| فمال الى نحو ابن عم و وارث     | علی جذل منه بتحقیقه خبرا     |

۲. زخرف / ۵۷: و هنگامی که در مورد پسر مریم مثالی آورده شد به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله درانداختند و اعراض کردند.

همین زمان بود که آیه نازل شد: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا﴾ یعنی هنگامی که علی بن ابی طالب علیه السلام مثل عیسی شد و عیسی بن مریم علیه السلام مثل علی بن ابی طالب شد ﴿إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾؛ یعنی در این هنگام شگفتی می کنند و می خندند.

## فرار شیطان از او

در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان از سفیان ثوری، از اعمش، از ابوصالح، از ابن عباس روایت شده است که چون در نبرد بدر ابلیس در سیمای سراقه بن مالک که فرمانده سپاه کافران مکه در پیکار با پیامبر صلی الله علیه و آله بود برای آنان رخ نمود، خداوند جبرئیل را فرمود و او همراه با هزار فرشته به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد. جبرئیل در سمت راست امیرمؤمنان ایستاد و چون علی علیه السلام یورش می برد جبرئیل نیز با او می تاخت.

ابلیس او را دید و گریخت و گفت: من آن چیزی را می بینم که شما نمی بینید. ابن مسعود گفته است: خدای را سوگند، ابلیس تنها زمانی گریخت که امیرمؤمنان علیه السلام را دید و از آن بیمناک شد که وی او را بگیرد و به اسارت درآورد و به مردم بشناساند. از این روی گریخت و او نخستین کسی بود که فرار کرد و گفت: «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ» فی قتاله ﴿وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾<sup>۱</sup> لمن حارب امیرالمؤمنین؛ من آنچه را شما نمی بینید می بینم و در پیکار با او از خدا می ترسم و خداوند هرکس را که با امیرمؤمنان پیکار کند سخت کیفر دهد.

## عزرائیل او را می شناسد

سمعانی در فضائل الصحابة از ابن مسیب از ابوذر نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ای ابوذر، علی برادر، داماد و بازوی من است. خداوند هیچ واجبی را جز به دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام نپذیرد. ای ابوذر، زمانی که به معراج آسمان برده شدم بر فرشته ای گذشتم که بر تختی از نور نشسته بود و تاجی از نور بر سر داشت و یکی از پاهایش در خاور و پای دیگرش در باختر بود و پیش روی او لوحی که در آن می نگریست. همه دنیا پیش چشم او بود و مردمان میان دو زانوی او بودند و دستان وی به خاور و باختر می رسید.

۱. انفال / ۴۸: من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من از خدا بیمناکم، و خدا سخت کیفر است.

پرسیدم: ای جبرئیل، این کیست؟ من در میان فرشتگان پروردگار خود - که عظمت او فراوان است - بزرگ تر از این ندیده‌ام.

گفت: این عزرائیل است، فرشته مرگ. به او نزدیک شو و سلام کن.

نزدیک شدم و گفتم: درود بر تو ای حبیب من، ای فرشته مرگ.

گفت: و بر تو درود، ای احمد. عموزاده‌ات علی بن ابی طالب چه می‌کند؟

پرسیدم: مگر عموزاده مرا می‌شناسی؟

گفت: چگونه او را نشناسم، در حالی که خداوند - جل جلاله - مرا به ستاندن جان همه مردمان

گمارده است، مگر جان تو و جان علی بن ابی طالب که او خود هرگونه بخواهد جان شما دو تن را ستاند.

### آرامش ایمان به گواهی جبرئیل

در کتاب خطیب خوارزمی<sup>۱</sup> و کتاب ابوعبدالله نطنزی آمده است که ابوعبید همدم سلیمان بن

عبدالملک گفته است: به عمر بن عبدالعزیز خبر رسید که کسانی علی بن ابی طالب علیه السلام را بد می‌گویند.

بر منبر رفت و گفت: غزال بن مالک غفاری برایم از ام سلمه نقل کرده که گفته است: زمانی که پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله نزد من بود جبرئیل به سراغش آمد و او را خواند. پیامبر خدا در این میان لبخندی بر لب

آورد. چون آن حالت گذشت پرسیدم: چه چیز تو را به خنده واداشت؟

فرمود: جبرئیل مرا از این آگاهاند که بر علی علیه السلام که در حال چراندن چند گوسفند به خواب رفته

بود و بخشی از بدن او نمایان شده بود گذشت. وی خود گفت: جامه او را بر بدنش افکندم و دیدم

آرامش ایمان او به قلب من رسید.

### یاری فرشتگان به او

در امالی<sup>۲</sup> ابوجعفر در روایتی طولانی آمده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای مردم، کدام یک از

شما به سراغ آن سه تن می‌رود که به لات و عزی سوگند خورده بودند که مرا بکشند، و البته به خدای

کعبه دروغ گفتند.

۱. مناقب، ۱۳۰.

۲. ابن بابویه، الامالی، ۱۶۶ - ۱۶۸.

مردم از پاسخ دادن خودداری ورزیدند.

پیامبر ﷺ فرمود: گمان نمی‌برم علی بن ابی طالب در میانتان باشد.

خبر را به امیرمؤمنان ﷺ رساندند.

او حاضر شد و گفت: من به تنهایی به سراغ آن‌ها می‌روم.

پیامبر ﷺ زره و عمامه و شمشیر بر او بست و او را بر اسب خود نشانید.

امیرمؤمنان ﷺ روانه شد و سه روز گذشت و هیچ خبری نه از آسمان می‌رسید و نه از زمین.

فاطمه ﷺ، حسن ﷺ و حسین ﷺ را بر دو زانو نشانید و گفت: چیزی نمانده است که این دو پسر

یتیم شوند.

پیامبر خدا ﷺ نیز چشمانش اشکبار شد و فرمود: ای مردم، هرکس برایم از علی ﷺ خبر آورد او

را به بهشت مرده دهم.

مردم به جستن او پراکندند و از این میان عامر بن قتاده مرده‌دهان از علی ﷺ خبر آورد.

پس از آن علی ﷺ در حالی که با خود دو اسیر، یک سر، سه شتر و سه اسب داشت بازگشت و

فرمود: چون بدان وادی رهسپار شدم این سه تن را دیدم که بر شتر نشسته‌اند. مرا بانگ زدند:

کیستی؟ گفتم: علی بن ابی طالب.

این مقتول بر من یورش آورد و میان من و او چند ضربت رد و بدل شد و بادی سرخ برخاست و در

این میان صدای تو را، ای پیامبر، شنیدم که می‌گفتی: برای تو گریبان زره او را گشوده‌ام. پس ضربتی

وارد آوردم و آن ضربت به خطا نرفت و برنگشت.

آن‌گاه بادی زرد برخاست و صدای تو را ای پیامبر خدا شنیدم که می‌گفتی: برای تو زره از روی ران

او کنار کشیده‌ام. پس ضربتی وارد آوردم و در ران او نشاندم.

در این هنگام این دو مرد گفتند: این دوست ما با هزار سوار برابری می‌کرده است. درباره ما شتاب

مکن. به ما خبر رسیده است که محمد مهربان و مهرورز است. ما را نزد او ببر.

پیامبر ﷺ فرمود: اما آن صدای نخست بانگ جبرئیل و آن دیگری سروش میکائیل بوده است.

پس پیامبر ﷺ اسلام را بر آن دو عرضه کرد. آن‌ها نپذیرفتند. پیامبر فرمود تا ایشان را بکشند.

اما جبرئیل فرود آمد و گفت: او را مکش که در میان طایفه خود خوشخوی و گشاده‌دست است.

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، از این دست بدار. اینک این فرستاده خداوند است که مرا از این

می‌آگاهاند که او در میان طایفه خود خوشخوی و گشاده‌دست است.

آن مرد گفت: خدای را سوگند، با وجود برادرم هرگز حتی یک درهم را از آن خویش ندانسته‌ام و هیچ‌جا حتی در جنگ روی ترش نکرده‌ام. اکنون گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خدا است.

در روایت اصبح است که علی علیه السلام به تنهایی از مدینه بیرون رفت و هفت روز بر او گذشت. در این میان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که می‌گرید و می‌گوید: پروردگارا، نور دیده و تکیه‌گاه، عموزاده و گشایش دهنده دشواری‌هایم علی را به من بازگردان.

سپس برای هرکس که از علی علیه السلام خبری بیاورد بهشت را ضمانت کرد. مردم بر مرکب نشستند و در هر سو پراکندند.

فضل بن عباس او را یافت و مژده آمدنش را برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال او رفت و به واکاوی راست و چپ و بدن و سر او پرداخت.

گفتم: علی را چنان وامی‌کاوی که گویی در جنگ بوده است!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل مرا از این آگاهاند که طایفه‌ای از مشرکان از شام آهنگ تو داشتند.

علی را به تنهایی رهسپار پیکار ایشان کن. پس جبرئیل با هزار فرشته و میکائیل با هزار فرشته همراه او روانه شدند و ملک‌الموت را دیدم که پیشاپیش علی می‌جنگید.

## توسزاوارتری

در اربعین خطیب، شرح<sup>۱</sup> ابن فیاض و اخبار ابی رافع در روایتی طولانی از حذیفه بن یمان نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بیمار بود و علی علیه السلام بر او درآمد. دید پیامبر خفته است و سر او بر دامان مردی است که نیکوترین آفریدگان است. آن مرد گفت: به عموزاده‌ات نزدیک شو که تو بیش از من به او سزاواری. پس سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامان علی علیه السلام نهاد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد، علی علیه السلام درباره آن مرد پرسید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او جبرئیل بود. با من سخن می‌گفت تا دردم کاهش یافت.<sup>۲</sup>

۱. روایت را در شرح الاخبار نیافتم.

۲. همچنین ← طوسی، الامالی، ۳۸۵.

در روایتی است که جبرئیل وحی را بر پیامبر ﷺ املا می‌کرد. اما او به خواب رفت و فرمود وحی همچنان کتابت شود.

ناشی گفته است:

وحیی بود از جانب خداوند که پیامبر پاک آن را به او سپرد و او آن را ثبت کرد تا از خطا مصون ماند. پیامبر پاک ﷺ کتابت آن را به او که در فضیلت برادرش بود وا گذاشت، آن‌گاه که خداوند او را فرمود: به تدبیر خویش ادامه ده<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

در حالی که پیامبر ﷺ وحی را املا می‌کرد چرت بر او غلبه یافت و دمی چند به خواب رفت و از آن خطاب دور ماند.

پس به جای پیامبر ﷺ جبرئیل آیاتی از وحی را که آورده بود خود به علی رضی الله عنه املا کرد. چون به سان ماهی که از پس ابر برون آید آن لحظه‌های خواب پایان پذیرفت، علی رضی الله عنه بخشی از آنچه را به دست خویش کتابت کرده بود تلاوت کرد و او آنچه از دانش به خاطر سپرده بود تلاوت می‌کرد.

گفت: علی‌ام. گفت: تو محمدی. و روح‌الامین بی‌واسطه بر تو املا کرده است. جبرئیل وحی را برای من آورده و آشکارا آن را بر تو املا کرده است و البته در این کار نه غفلتی از او رخ داده و نه فراموش کرده است<sup>۲</sup>.

- 
- |    |                             |                               |
|----|-----------------------------|-------------------------------|
| ۱. | وحی من الله حبا الطهر به    | اثبته حفظ علی ما غلط          |
|    | اناطه الطهر به مواخیا       | فی الفضل اذ قال له الله انط   |
| ۲. | فبینا رسول الله یملی اصابه  | نعاس فأغفی ساعة متجافیا       |
|    | فأملی علیه جبرئیل مکانه     | من الوحی آیات بها کان آتیا    |
|    | فلما انجلی عنه النعاس کأنه  | هلال سرت عنه الغیوم سواریا    |
|    | تلا بعض ما خطت من الخبر کفه | و کان لما أوعی من العلم تالیا |
|    | فقال علی قال أنت محمد       | بل الروح أملاه علیک مبادیا    |



ابن حماد گفته است:

سپس چون از خواب برخاست، در حالی که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن سَجَل را کتابت کرده بود گفت: من لختی به خواب رفتم و جبرئیل بود که املا می کرد<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

پروردگار عرش بلند شفاهاً و بی آن که واسطه‌ای در میان باشد تو را در زمین مخاطب ساخت<sup>۲</sup>.

در قصیدهٔ محبره<sup>۳</sup> آمده است:

یا چه کسی است که جبرئیل با اطمینان و با اعتمادی که به او داشت وحی را به او املا کرد؟  
آن‌گاه که احمد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ گفت: ای علی، بنویس و چشم برمدار. این چیزی است که جبرئیل امین برایم آورده است،

از جانب خداوند صاحب جلال، و من پس از این آمدن از حضور شما دو تن می‌روم.  
آن‌گاه خلیل خلیل او با خلیل او خلوت کرد و داستان وی از او وحی را می‌نوشت،  
و گوش او شنوای شیرینی وحی شد و او را، به گونه‌ای دید که رؤیت نتواند بود<sup>۴</sup>.

→

أتانی به جبریل یملیه معربا      علیک فلم یفعل و لم یک ناسیا  
← دیوان السید الحمیری، ۴۶۰ و ۴۶۱.

۱. ثم لما هب نادی و قد اسود السجل      اننی قلت و جبریل الذی کان یمل

۲. ناجک رب العلی شفاها      فی الارض من غیر ترجمان

۳. مقصود قصیده الفیه ابوالاسود یا ابن‌الاسود احمد بن علویه اصفهانی است.

۴. أمن علیه الوحی املی واثقا      جبریل و هو الیه ذواطمئنان

إذ قال أحمد یا علی اکتب و لا      تلمح و ذاک به الأمین أتانی

من ذی الجلال فانی عنکما      متبرز فی هذه الغطیان

و خلا خلیل خلیله بخلیله      و یداه عنه الوحی تکتنفان

و عت مسامعه حلاوة لفظه      و راه رؤیة غیر ما رؤیان

## جبرئیل به او اذان شنواند

در تهذیب و کافی است که امام صادق علیه السلام فرموده است: زمانی که جبرئیل اذان را بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد سر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دامن علی علیه السلام بود. جبرئیل اذان و اقامه گفت. چون پیامبر بیدار شد پرسید: ای علی، تو شنیدی؟ فرمود: آری. پرسید: از بر کردی؟ گفت: آری. فرمود: بلال را بخوان و آن را به او تعلیم ده. علی علیه السلام بلال را خواند و آن را به او آموخت.<sup>۱</sup>

## فرشتگان او را در میان گرفتند

محمد بن عمرو به سند خود از جابر بن عبدالله روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هیچ‌گاه طایفه‌ای از مشرکان مرا نافرمانی نکردند، مگر آن که ایشان را به تیر خدا زدیم»<sup>۲</sup>. پرسیدند: ای پیامبر خدا، تیر خدا کدام است؟

فرمود: «علی بن ابی‌طالب؛ او را به هیچ سربهای رهسپار نکردم و به هیچ آوردگاهی نفرستادم، مگر آن که دیدم جبرئیل در سمت راست او، میکائیل در سمت چپ او و فرشته مرگ پیش‌پیش او است و ابری بر او سایه می‌افکند، تا خداوند بهترین یاری و پیروزی را به او داد»<sup>۳</sup>.

## پیکار جبرئیل و میکائیل به نیابت از او

ابوهریره گفته است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک غنیمت‌ها را قسمت کرد، به علی علیه السلام که او را در مدینه به جانشینی خویش در میان کسان گمارده بود دو سهم داد. مردمان در این باره سخنانی گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم، شما را به خدا و پیامبر او سوگند می‌دهم، مگر آن سوار را ندیدید که

---

۱. نیز ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۸۲/۱.

۲. «ما عصانی قوم من المشرکین الا رمیتهم بسهم الله».

۳. «علی بن ابی‌طالب ما بعثته فی سریه و لا ابرزته لمبارزه إلا رأیت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و ملک الموت أمامه و سحابة تظله حتی یعطیه الله خیر النصر و الظفر». برای متن و روایت با تفاوت‌هایی ← ابن بابویه، الخصال، ۲۱۸؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۱؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۱۴/۲.

از سمت راست لشکر بر مشرکان تاخت و آنان را پس راند و نزد من بازگشت و گفت: ای محمد، مرا همراه تو سهمی است و آن را برای علی قرار داده‌ام؟ او جبرئیل بود.

ای مردم، شما را به خدا و پیامبر او سوگند می‌دهم، مگر آن سوار را ندیدید که از سمت چپ لشکر بر مشرکان تاخت و آنان را پس راند و نزد من بازگشت و گفت: ای محمد، مرا همراه تو سهمی است و آن را برای علی علیه السلام قرار داده‌ام؟ او میکائیل بود.

خدای را سوگند، من جز سهم جبرئیل و میکائیل را به علی ندادم.<sup>۱</sup>  
مردم همه تکبیر گفتند.<sup>۲</sup>

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام در غزوة تبوک بی آن که حضور داشته باشد دو سهم برد. چه خوش سهمی که داده شد!<sup>۳</sup>

### یاری فرشتگان به او

در نبرد خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله خود او را بر مرکب نشانند، با دست خود برایش عمامه بست، جامه خویش بر تن او کرد و او را بر یابوی خود نشانند و سپس فرمود: «ای علی، رهسپار شو که جبرئیل در سمت راست، میکائیل در سمت چپ، عزرائیل در پیش رو، اسرافیل پشت سر، یاری خدا بر فراز سر و دعای من پشت سر تو است».<sup>۴</sup>

به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند علی علیه السلام دروازه خیبر را تا چهل ذراع پرتاب کرده است. فرمود: «به آن که

۱. «معاشر الناس ناشدtkم بالله و رسوله ألم تروا الفارس الذی حمل علی المشرکین من یمین العسکر فهزمهم ثم رجع إلی فقال لی یا محمد ان لی معک سهما و قد جعلته لعلی هو جبرئیل معاشر الناس ناشدtkم بالله و رسوله هل رأیتم الفارس الذی حمل علی المشرکین من یسار العسکر فهزمهم ثم رجع إلی فعلمنی و قال لی یا محمد ان لی معک سهما و قد جعلته لعلی و هو میکائیل فو الله ما دفعت الی علی إلا سهم جبرئیل و میکائیل».

۲. برای متن پیشین و داستان ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/ ۲۷۲؛ همو، الامالی، ۴۴۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳. علی حوی سهمین من غیر ان غزا غزاة تبوک جندا سهم مسهم

۴. «امض یا علی و جبرئیل عن یمینک و میکائیل عن یسارک و عزرائیل امامک و اسرافیل ورائک و نصر الله فوقک و دعائی خلفک».

جانم در دست او است سوگند، چهل فرشته در این کار او را یاری دادند»<sup>۱</sup>.

علی عليه السلام در نامه خود می‌گوید: «خدای را سوگند، دروازه خیبر را نه به توانی بدنی از جای کُندم و نه به نیرویی که از خوراک برخیزد، بلکه به نیرویی ملکوتی و جانی که از نور پروردگار خویش روشن شده است تأیید شدم»<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

خدای عزّ و جلّ را در فتح خیبر بر او نعمت‌های پی در پی است.

میان جبرئیل و میکائیل چون شیری دلیر گام برمی‌داشت و فرشتگان پیرامونش بودند. پس گوش‌های یهودیان کر شد و کسانی که خداوند به ایشان رحم کرده بود و خداپرست شده بودند تسلیم شدند<sup>۳</sup>.

همو گفته است:

چه کسی بود که در آن پیکار، جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او می‌ایستاد؟  
چه کسی بود که فرشتگان آسمان او را یاری می‌دادند و پی در پی به او مدد می‌رساندند؟<sup>۴</sup>

همچنین گفته است:

ای پرچمی که جبرئیل پیشاپیش او در حرکت بود و دعای پیامبر پشت سر او.

---

۱. «و الذی نفسی بیده لقد اعانه علیه اربعون ملکا». برای متن و داستان ← ابن بابویه، الامالی، ۶۰۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۷.

۲. «و الله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدیه و لا بحركة غذائیة و لكنی ایدت بقوة ملکوتیه و نفس بنور ربها مضیئة». ← ابن بابویه، الامالی، ۶۰۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۷؛ ابن عبد الوهاب، عیون المعجزات، ۷؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۲۹۴.

۳. و لله جل الله فی فتح خیبر علیه ایادی نعمة بعد انعم  
مشی بین جبریل و میکال حوله ملائكة مشی الهزبر المصمم  
فصمم آذان الذین تهودوا و أذعن ممن یعبد الله مرحم  
← دیوان السید الحمیری، ۴۰۳، با تفاوت‌هایی به ویژه در بیت اخیر.

۴. من کان جبریل یقوم یمینه فیها و میکال یقوم یسارا  
من کان ینصره ملائكة السما یأتونه مدداً له انصارا

خدا و پیامبر را به این فضیلت برتری دادند و نزد خداوند نعمت‌هایی آشکار است.<sup>۱</sup>

### جبرئیل دست او گرفت

ابن فیاض در شرح الاخبار آورده است: محمد بن جنید به سند خود از سعید بن مسیب نقل کرده که گفته است: در نبرد احد علی علیه السلام در حالی که پیشاپیش پیامبر صلی الله علیه و آله از او دفاع می‌کرد شانزده ضربت خورد و در هر ضربتی که بر او وارد می‌آمد بر زمین می‌افتاد و چون می‌افتاد جبرئیل او را بلند می‌کرد.<sup>۲</sup>

### پیش از فرود فرشتگان نجنبید

در خصائص العلویه از قیس بن سعد، از پدر او نقل شده که علی علیه السلام فرموده است: در نبرد احد شانزده ضربت به من رسید و در چهارتای آن‌ها بر زمین افتادم و در آن هنگام مردی نکوچهره، زیاروی و خوشبوی به سراغم آمد و انگشتم گرفت و مرا بلند کرد و گفت: به رویارویی ایشان رو؛ که تو در فرمان خدا و فرمان پیامبری و خدا و پیامبر از تو راضی‌اند.

علی علیه السلام فرموده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازآمدم و داستان را با او گفتم. فرمود: «ای علی، خدای چشم‌ت را روشن بدارد! او جبرئیل بوده است»<sup>۳</sup>.

در عیون و المحاسن به سند مؤلف از ابو عبدالله عنزی آمده که گفته است: در نبرد جمل در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام نشسته بودیم. مردم نزد او آمدند و فریاد برآوردند: ای امیرمؤمنان تیرها و نیزه‌ها بر ما می‌بارند.

امام اعتنایی نکرد.

گروهی دیگر آمدند و همان سخن بر زبان آوردند و گفتند: ما زخم برداشته‌ایم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: چه کسی مرا از طایفه‌ای می‌رهاند که به جنگ فرامی‌خوانند، در حالی که هنوز فرشتگان نازل نشده‌اند؟

۱. یا رایة جبریل سار امامها

و الله ظاهر عنده الآلاء

← همان، ۵۷.

۲. ← شرح الاخبار، ۴۱۴/۲.

۳. «اقر الله عينك ذاك جبرئيل».

راوی گفته است: همچنان نشسته بودیم و در این میان بادی از پشت سرمان وزید که - خدای را سوگند - خنکای آن را در زیر زره میان شانه‌های خود احساس کردم. در این هنگام امیرمؤمنان علیه السلام زره بر تن بست و به پیکار آن مردمان برخاست و هیچ فتحی ندیدم که از این زودتر پیش آید<sup>۱</sup>.

### فرشته‌ای پیکارگر در سیمای علی علیه السلام

از عامر بن سعد روایت شده است که ابوالیسر انصاری عباس را آورد. عباس گفت: جز برادرزاده‌ام علی بن ابی طالب علیه السلام کسی مرا اسیر نکرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمویم راست می‌گوید. او یک فرشته ارجمند بوده است.

عباس گفت: او را از آراستگی و نیکو رویی‌اش شناختم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه فرشتگانی که خداوند مرا به آنان یاری رسانده است به سیمای علی بن

ابی طالب علیه السلام بوده‌اند تا این امر در دل دشمنان ترس بیشتری افکند<sup>۲</sup>.

ابوالیسر انصاری گوید: عباس و عقیل را دیدم که مردی نشسته بر اسبی ابلق و با جامه‌های سپید همراهشان بود و آنان را پیش می‌راند. سپس آن‌ها را به علی علیه السلام سپرد و گفت: ای علی، این دو تن عمو و برادر تواند. آن‌ها را بگیر که تو بیش از هر کس سزاوار ایشانی.

این داستان را برای پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند. فرمود: او جبرئیل بوده که آن دو تن را به وی سپرده است.

در فضائل العشرة است که جنی در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله بود. علی علیه السلام به مسجد درآمد و آن جن ناپدید شد. اما چون علی علیه السلام بیرون رفت، دیگر بار آن جن به همان جا که بود بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن جن پرسید: چرا در هنگام حضور علی غایب شدی؟

گفت: خداوند فرشته‌ای را به سیمای علی علیه السلام آفریده است که در کنار پیامبران می‌جنگد.

در فصول<sup>۳</sup> و عیون والمحاسن مفید است که امام صادق علیه السلام در داستان بدر فرمود: از هریک از

۱. نیز - طوسی، الامالی، ۲۰۹؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۲۱۴/۱.

۲. - مفید، الفصول المختارة، ۲۹۵.

۳. - همان جا.

مجروحان می پرسیدند: چه کسی تو را ضربت زده است؟ می گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام و چون این را می گفت می مرد.

سید حمیری گفته است:

شما خود روایت کرده اید که فرشتگان یورش بودند و او را در میان داشتند و چون یورش می برد همراه او یورش می بردند.

این خود از نشانه های امام بود و پیوسته آن که او را ارجمند داشته است این ویژگی ها را در او گرد می آورد<sup>۱</sup>.

عونی گفته است:

همو که در پیکارها جبرئیل او را یاری می رساند و چون سپاهیان یورش می بردند میکائیل دستیارش بود<sup>۲</sup>.

دیگری گفته است:

روح الامین بارها در زیر پرچم علی علیه السلام پیکار کرد<sup>۳</sup>.

## درود فرشتگان بر او

در فضائل الصحابه<sup>۴</sup> احمد و خصائص العلویه نطنزی است که حارث گفته است: چون شب نبرد بدر فرارسید پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: چه کسی برایمان آب می آورد؟ مردم از پاسخ خودداری ورزیدند.

---

۱. و قد رویتم له الاملاک ناصرة  
تکثر ان کثر منها ما تحفقه  
یزال یجمعها فیه مشرفه  
« دیوان السید الحمیری، ۲۹۰.

۲. من کان جبریل فی الهیجاء یسعه

۳. قاتل الروح مرارا  
و کان یعضده میکال اذ حملوا  
تحت رایات علی

۴. ۶۱۳/۲

امام علی علیه السلام برخاست، بر اسب نشست و به سراغ چاهی ژرف و تاریک رفت و بدان اندر شد. پس خداوند به جبرئیل، میکائیل و اسرافیل چنین وحی کرد: برای یاری محمد و یارانش آماده شوید. فرشتگان از آسمان فرود آمدند و فرود آمدن ایشان چنان همه‌های برپا کرد که هرکس می‌شنید می‌ترسید.

چون به موازات آن چاه رسیدند یک به یک تا آخرین نفر به گرامیداشت و احترام علی علیه السلام بر او سلام کردند.

محمد بن ثابت به سند خود از ابن مسعود نقل کرده و فلکی مفسر نیز به سند خود از محمد بن حنیفه روایت کرده که گفته است: در غزوه بدر هنگامی که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از آوردن آب تن زدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد تا آب بیاورد.

علی علیه السلام چون به درون چاه رفت و مشک را از آب پر کرد و بیرون آورد بادی وزید و آن را ریخت. دیگر بار به درون چاه رفت و مشک را پر آب کرد و بیرون آمد. اما باز بادی وزید و آن را ریخت - و به همین ترتیب در سومین بار.

اما در چهارمین بار مشک را پر آب کرد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و او را از آن داستان آگاهاند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن باد نخست جبرئیل بود در پیشاپیش هزار فرشته که بر تو سلام کردند. دومین باد میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کردند. سومین باد هم اسرافیل بود در جمع هزار فرشته که بر تو سلام کردند»<sup>۱</sup>.

در روایتی است که فرمود: «آنان تنها برای این آمدند که از تو پاسبانی کنند»<sup>۲</sup>. سید حمیری گفته است:

شبی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آشکارا بر او سلام کردند و تحیت گفتند. در هنگامه‌ای از وحشت و در حالی که هزار تن در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمده بودند او آمده بود تا آب بردارد و آن فرشتگان او را در میان گرفتند.

---

۱. «اما الريح الاول فجبرئیل فی الف من الملائكة سلموا عليك و اما الثانية ميكائیل فی الف من الملائكة سلموا عليك و الريح الثالثة اسرافیل فی الف من الملائكة سلموا عليك». برای متن و داستان ← ابن بابویه، الخصال، ۵۵۶؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۱۴/۲؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۶۵/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۷۵/۱.

۲. «ما جاءوك الا ليحفظوك». ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۱۳/۲ و ۴۱۴.



هزار فرشته بر گرد او جمع شدند و بر او سلام کردند و او آنان را به خود نزدیک ساخت، بر آنان سلام کرد و به ایشان خوشامد گفت.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

او است که میکائیل و جبرئیل، در شبی به او سلام کردند،  
میکائیل در جمع هزار تن و جبرئیل نیز در هزار تن و در پی آنان اسرافیل.<sup>۲</sup>

عونی گفته است:

پدرم فدای آن کسی باد که پرنده‌ای در شب تیره بال خویش را در آسمان برای رسیدن به او به صدا درآورد.

پدرم فدای آن کسی باد که به چاه درآمد و با دیگر کسانی که از دهشتناکی‌های آن چاه ترسیدند  
نترسید،

و جبرئیل همراه با میکائیل و عزرائیل با آن شمار از فرشتگان که روایت شده است نزد او آمد،  
میان فرشتگانی که صف در صف فرود آمده بودند تا ببینند حق آن را که آب می‌آورد چگونه بگزارند.<sup>۳</sup>

- 
- |    |  |   |
|----|--|---|
| ۱. | و سلم جبریل و میکال لیلة<br>احاطوا به فی ردة جاء یستقی<br>ثلاثة آلاف ملائک سلموا<br>← دیوان السید الحمیری، ۷۷. | علیه و اسرافیل حیاہ معربا<br>و کان علی الف بها قد تحزبا<br>علیه فادناهم و حیا و رحبا                      |
| ۲. | ذاک الذی سلم فی لیلة<br>میکال فی الف و جبریل فی<br>← همان، ۳۲۳.  | علیه میکال و جبریل<br>الف و یعلوهم سرافیل   |
| ۳. | بابی من خفق المسح به<br>بابی من هبط الجب و لم<br>فاتی جبریل مع میکال مع<br>بین املاک صفوف هبطوا                | طائرا فی الجو فی اللیل الدجی<br>یخس من احواله مع من خشی<br>عزرائیل مع ما قد روی<br>کیف یقضون حقوق المستقی |

همو گفته است:

جبرئیل و سپاهش با برادرش میکائیل و آن هر دو سپاه بر او سلام کردند.  
ناگهان بادی وزید و او از آن سوی رو چرخاند و از آن باد که آمد بویی خوش نیز برانگیخت.<sup>۱</sup>

جمانی گفته است:

و همان کسی که جبرئیل در آن شب سخت بر او سلام کرد.<sup>۲</sup>

جابر گفته است: با امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در کنار فرات قدم می‌زدیم که موجی سترگ برخاست تا جایی که علی عَلَيْهِ السَّلَام از دیدگانم پنهان گشت. لختی بعد موج از او فرونشست. اما هیچ رطوبتی بر او نبود. از این روی دهشت کردم و شگفت‌زده شدم و در این باره از او پرسیدم.

گفت: تو این را دیدی؟

گفتم: آری.

فرمود: آن فرشته گماشته بر آب بود که بیرون آمد و بر من سلام کرد و مرا در آغوش گرفت.<sup>۳</sup>

وراق گفته است:

علی همان کسی است که همدمی با خویش را به آب هدیه داد، آن‌سان که برای هرکس بنگرد دین آشکار شود.<sup>۴</sup>

## فرشتگان او را در وضو خدمت گزارند

عبدالله بن عباس گفته وحید طویل نیز از انس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نماز ایستاد. چون به رکوع رفت، در رکوع زمانی متوقف ماند تا جایی که گمان کردیم وحیی بر او نازل شده است.

---

۱. و علیه سلم جبرئیل و جنده

اذ اقبلت ریح فصدت وجهه

۲. و من سلم جبریل علیه لیلة الجد

۳. ← طوسی، الامالی، ۲۹۸؛ طبری، بشارة المصطفی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ۲۹۵.

۴. علی الذی اهدی الی الماء صحبه بحیث یلوح الدین للمتبسم

چون نماز را سلام داد و بر محراب تکیه زد بانگ برآورد: علی بن ابی طالب کجا است؟  
 علی علیه السلام که در آخر صف بود خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند.  
 پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای علی، به جماعت رسیدی؟

گفت: ای پیامبر خدا، بلال زودتر اقامه گفته بود و من حسن علیه السلام را خواندم که آبی برای وضو بیاورد. اما کسی نیافتم. لیکن سروشی شنیدم که می‌گوید: ای ابوالحسن، به سمت راست خود بنگر. به سمت راست برگشتم و ناگاه کاسه‌ای طلایی دیدم که دستمالی سبز رویش پوشانده شده و از آسمان آویزان است. در آن آبی دیدم سپیدتر از برف، شیرین‌تر از عسل، نرم‌تر از کره و خوشبوتر از مشک. از آن وضو ساختم و خوردم و قطره‌ای بر سر خویش افشاندم و خنکای آن را در سینه خود احساس کردم. هم پس از آن که آب بر دستم می‌ریخت صورت خویش را با دستمالی خشک کردم، ولی پس از آن هیچ‌کس را ندیدم. آن‌گاه، ای پیامبر خدا، آهنگ تو کردم و به جماعت پیوستم.  
 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن کاسه از کاسه‌های بهشت، آن آب از کوثر، آن قطره از زیر عرش، آن دستمال از وسیله بوده، آن که آب آورده جبرئیل و آن که دستمال را به دست تو داده میکائیل بوده و از آن سوی جبرئیل پیوسته دست خود بر روی زانوی من نگاه داشته و می‌گفته است: ای محمد، لختی درنگ کن تا علی بیاید و جماعت را درک کند»<sup>۱</sup>.

خطیب منبج گفته است:

و همو کسی است که جبرئیل از فردوس برایش آب آورد و این کاری است که با گرامیان کنند،  
 و اسرافیل از آن آب بر دست او ریخت و او با آن آب وضو ساخت<sup>۲</sup>.

ناشی گفته است:

آن هنگام که جبرئیل سطل و دستمال را آورد همین خدمت فرشتگان تو را بس<sup>۳</sup>.

۱. «القدس من اقداس الجنة و الماء من الكوثر و القطرة من تحت العرش و المنديل من الوسيلة و الذي جاء به جبرئیل و الذي ناولك المنديل ميكائیل و مازال جبرئیل واضعا يده علی ركبتی يقول: یا محمد قف قليلا حتی یجیء علی فیدرك معك الجماعة». ← قمی، مائة منقبة، ۷۳ و ۷۴.

۲. و من وافاه جبریل بماء و من علیه اسرافیل منه  
 من الفردوس فعل المکرمینا و کان به من المتطهرینا  
 ۳. و السطل و المنديل حين اتی به جبریل حسبک خدمة الاملاک

قمی گفته است:

چونان که گفته‌اند علی عليه السلام از این که فرصت نماز از کف رود گلایه کرد و فرشته‌ای برایش آب و دستمالی نشاندار آورد.<sup>۱</sup>

ابن حماد گفته است:

ای که از سر نادانی پرچم دشمنی افراشته‌ای، تو از راه درست و از خرد خویش بی‌خبر گشته‌ای. چه کسی بود که جبرئیل برایش دستمال و سطلی آورد؟  
چشمانت کور باد! بگو: آیا بر دلت قفل نهاده‌اند؟<sup>۲</sup>

همو گفته است:

تو را در فضیلت آن اندازه دادند که هیچ‌کس دیگر را ندادند. پسینان از پیشینان برای ما چنین روایت کرده‌اند.  
چون جام و سطل و دستمال که جبرئیل آن را آورد و هیچ‌کس در این باره مخالفتی ندارد.<sup>۳</sup>

دیگری گفته است:

امام من کسی است که آب وضوی او را روح الامین جبرئیل که فرستاده خدا نزد پیامبران بود می‌آورد.  
او آیت کبری و همو حجتی است که آفریدگارش به وجود آن بر مردم حجت آورده است.<sup>۴</sup>

- 
- |    |                                |                                  |
|----|--------------------------------|----------------------------------|
| ۱. | علی شکا فوت الصلاة فجاءه       | وضوء بمنديل كما قيل معلم         |
| ۲. | ايها الناصب جهلا               | انت عن رشدك غفل                  |
|    | من اليه جاء جبريل              | ل بمنديل و سطل                   |
|    | عميت عيناك قل لي               | أعلى قلبك قفل                    |
| ۳. | اعطيت في الفضل ما لم يعطه احد  | كذا روی خلف منا عن السلف         |
|    | كالجام و السطل و المنديل يحمله | جبريل ما احد فيه مختلف           |
| ۴. | امامی الذي حمال ماء طهوره      | هو الروح جبريل الامين الى الرسل  |
|    | هو الآية الكبرى هو الحجة التي  | بها احتج باريها على الخلق بالظلم |

دیگری هم گفته است:

او را چه بسیار آیت‌ها و اعجازها است که هیچ بی‌باوری نتواند انکار کند.  
از کاسه‌ای که فرود آید تا ستاره‌ای که فروافتد و یا دعوتی که بدان نزدیک شود یا بدان دست یابد.  
چون آن پرنده مهربان با او یا قدرتی که خداوند همانندهایش را برای او تقدیر کرده است.  
چون مسخ و ازدها و آن آتش در آن روز که احزاب گرد آمدند و میدانکاری کردند و او آن آتش  
برافروخت.<sup>۱</sup>

### مشاهده جبرئیل

باری، از این قبیل است که مشاهده جبرئیل از سوی امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است، هنگامی که او را در سیمای دحبه کلبی دید و بدان نام‌ها خواند، هنگامی که جبرئیل سر پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دامان او نهاد و گفت: تو بیش از من به او سزاواری، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وحی را املا می‌کرد و چرت بر او غلبه یافت، هنگامی که آن شتر را از آن عرب بادیه‌نشین به صد در هم خرید و به آن دیگری به صد و شصت دینار فروخت و آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داد و نمونه‌هایی از این دست. مضمونی از این قبیل را احمد در فضائل روایت کرده است.<sup>۲</sup>

سید حمیری گفته است:

و صدای جبرئیل را می‌شنید، زمانی که آن نکوترین نازل‌شونده از آسمان فرود آمد و وحی آورد.<sup>۳</sup>

### خدمت‌گزاردن جبرئیل

جبرئیل همچنین در جاهایی بسیار امیرمؤمنان علیه السلام را خدمت‌گزارده است. علی بن جعد، از شعبه، از

- 
- |                               |                             |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ۱. فکم له من آية معجزة        | لا يستطيع مبطل ابطالها      |
| من قدس يهبط او نجم هوى        | او دعوة قاربها او نالها     |
| كالطائر المحنوق ذا من قدرة    | قد قيض الله له اشكالها      |
| كالمسخ و الثعبان او كالنار فى | الأحزاب يوما صالها او جالها |
۲. برای مجموعه روایت‌ها درباره امیرمؤمنان علیه السلام ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۶۳۲/۲ و پس از آن.
۳. و يسمع حس جبرئيل اذا ما
- اتى بالوحى خير الوائطينا
- ← دیوان السید الحمیری، ۴۳۰.

قتاده، از ابن جبیر، از ابن عباس روایت کرده که درباره آیه‌های ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾<sup>۱</sup> گفته است: پیامبر خدا ﷺ هفت رمضان روزه گرفت و علی بن ابی طالب علیه السلام همراه او روزه گرفت و هر شب قدر جبرئیل بر علی علیه السلام فرود می‌آمد و از جانب پروردگار به او سلام می‌کرد.

از امام باقر علیه السلام در روایتی که در آن از درگذشت پیامبر خدا ﷺ سخن به میان آورده است نقل شده که کسی نزد مردمان آمد که او را نمی‌دیدند، اما صدایش را می‌شنیدند. او گفت: درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر شما باد. سرتان سلامت باد در هر مصیبت و رها باشید از هر هلاکت و شما را جبران باد در آنچه از کف رود؛ ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾<sup>۲</sup>. خداوند - عز و جل - شما را برگزیده و برتری بخشیده و خاندان پیامبر خویش قرار داده، حکمت‌های خویش را به شما سپرده، کتاب خویش را به شما به ارث رسانده و شما را تابوت علم و عصای عزت خود قرار داده و برای شما از او مثل آورده، شما را از گناهان عصمت بخشیده و از فتنه در امان داشته است. به سر سلامتی‌ای که خداوند دهد آرامش یابید، که خداوند - عز و جل - نعمت خود از شما نستاند و برکت خویش از شما نگیرد - و ادامه سخن که طولانی است.

از امام باقر علیه السلام پرسیدند: این تسلیت که بود؟

فرمود: تسلیتی از جانب خداوند بر زبان جبرئیل<sup>۳</sup>.

به همین مضمون از سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است<sup>۴</sup>.

۱. قدر / ۴ و ۵: در آن شب فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری که مقرر شده است فرود آیند. آن شب صلح و سلام است.

۲. آل عمران / ۱۸۵: هر جانداري چشمنده مرگ است و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به طور کامل به شما داده می‌شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورد قطعاً کامیاب شده است. یادآور می‌شود در متن مناقب تنها جمله آغازین آیه آمده که میان سه آیه مشترک است؛ همین آیه و آیه‌های ۳۵ انبیا و ۵۷ عنکبوت. از این میان آیه نخست به استناد روایت کافی (۴۴۵/۱ و ۴۴۶) برگزیده شده است.

۳. ← الاصول الستة عشر، ۱۲۱؛ کلینی، الکافی، ۴۴۵/۱ و ۴۴۶.

۴. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۲۰/۲.

امیرمؤمنان علیه السلام در روز شوری احتجاج آورد و فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را غسل داده و با جبرئیل همسخن شده و صدای دست او را در کنار دست خود حس کرده باشد؟»<sup>۱</sup>

ابوعوانه از حسن بن علی بن عفان از محمد بن صلت، از مندل بن علی، از اسماعیل بن زیاد، از ابراهیم بن شمر، از ابوالضحاک انصاری روایت کرده که گفته است: در نبرد حنین علی علیه السلام فرمانده طلیعه‌داران پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتم علی بگوید: هر که بدین بنه گاه درآید در امان است.

راوی گوید: همان دم علی علیه السلام گفت: هر کس بدین بنه گاه درآید در امان است.  
راوی گوید: جبرئیل خندید و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: - ابوعوانه گوید و راوی حدیثی را ذکر کرد که به خاطر نسپردهام و در ادامه گفت: - علی علیه السلام فرمود: کارم بدان پایه رسیده است که جبرئیل مرا پاسخ می‌گوید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، و این جبرئیل بود. خداوند تبارک و تعالی تو را برمی‌گزیند.<sup>۲</sup>  
باری، آفریده شدن فرشتگانی به سیمای علی علیه السلام، آمدن فرشتگانی برای زیارت و یاری رساندن به او، اجازه آنان به همسخنی با او و این که در خدمت او بودند همه دلایلی هستند بر این حقیقت که علی علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردمان است، همو که فرشتگان سپاهیان‌ش هستند، جبرئیل و میکائیل خدمتکارانش، همتای ملک است و بسنده برای مردمان، انسانی که فرشته است.

۱. «هل فيكم من غسل رسول الله غيرة و جبرئيل ينجي و اجد حس يده معي؟»

متن با تفاوت‌هایی در منابع آمده است. از آن جمله ← ابن رستم، المسترشد، ۳۳۷؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۱۸۹/۲؛

طوسی، الامالی، ۵۴۷ و ۵۵۵.

۲. خبر را در مسند ابوعوانه نیافتیم.

### فصل ۳

## مقامات امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبران و اوصیا

### با وصی موسی علیه السلام

عبایة بن ربیع اسدی گفته است: بر امیر مؤمنان علیه السلام در آمدم، در حالی که مردی ژولیده نزد او بود و امیر مؤمنان با او سخن می‌گفت.

چون آن مرد برخاست، پرسیدم: ای امیر مؤمنان، این مرد که تو را از ما مشغول داشت که بود؟ فرمود: این وصی موسی علیه السلام بود.<sup>۱</sup>

### با شمعون

عبدالرحمن بن کثیر هاشمی در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در صفین وضو ساخت و اذان گفت. پس کوه شکافت و از آن قامتی سپیدپوش با ریش و سیمایی سفید بیرون آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر تو باد. وصی خاتم پیامبران، رهبر ناموران پراوازه، آن ارجمند که وارث گذشتگان است و آن مهتری که دست یافته به پاداش صدیقان و خود سرور صدیقان است، خوش آمد.

---

۱. قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۲۰/۲.



امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: و بر تو سلام، ای برادر شمعون بن جمون وصی عیسی بن مریم روح القدس، حالت چگونه است؟

گفت: خوب! خدایت رحمت فرستد. من در انتظارم تا گشایش الهی نازل شود. هیچ کس را سراغ ندارم که بیش از تو در راه خدا بلا دیده باشد و فردا بیش از تو نزد پروردگار پاداش داشته و جایگاهی بلندتر از تو داشته باشد. ای برادرم، ای علی، در آنچه در آنی شکیبایی کن تا فردا حبیب را دیدار کنی. من دیروز یاران تو - یعنی اوصیا - را دیدم که آنچه تو دیدی آنان هم از بنی اسرائیل دیدند و بنی اسرائیل پیکر آنان را به اره نیم کردند و آنان را بر صلیب کشیدند - و ادامه حدیث<sup>۱</sup>.

### با خضر

اصبغ بن نباته گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام نماز می خواند که مردی با دو بُرد سبز، با گیسوان سیاه و ریشی سفید روی کرد و چون امیرمؤمنان علیه السلام نماز خود به پایان برد به سمت او آمد و بر سر او بوسه زد. سپس دست او گرفت و با هم روانه شدند.

راوی گفته است: ما شتابان به سوی آن ها رهسپار شدیم و درباره او پرسیدیم. فرمود: این برادرم خضر بود که به سراغم آمد و گفت: تو در آبادی ای - مقصود کوفه - هستی که هیچ ستمگری آهنگ بدی با آن نکند، مگر این که خداوند او را درهم شکند؛ از مردم حذر کن. من با او بیرون رفتم تا بدرقه اش کنم؛ چرا که آهنگ بیرون شهر داشت<sup>۲</sup>.

خرو و سعد بن طریف از اصبغ روایت کرده اند که آن مرد برای بار دوم آمد و میثم را دید که در کنار ستون نماز می خواند. او را گفت: ای همدم ستون، به صاحب خانه - مقصود علی علیه السلام بود - سلام برسان و او را از این بیابان ها که با او آغاز کردم. اما او را خفته یافتم.

جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر خود از جد خود از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرموده است: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جان سپرد، کسی آمد که صدایش می شنیدند ولی خود او را نمی دیدند. گفت: درود و

۱. - صفار، بصائر الدرجات، ۳۰۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۷۲/۱؛ مفید، الامالی، ۱۰۵؛ ابن حمزه، الثاقب فی

المناقب، ۲۲۶.

۲. - طوسی، الامالی، ۵۱.

رحمت و برکت‌های خداوند بر شما خاندان باد. در راه خدا شما را در هر مصیبتی تسلیت باد، بر آنچه از میان رود جایگزینی و برای آنچه از کف رود جبرانی. به خداوند اعتماد کنید و تنها به او امید بندید؛ که محروم کسی است که از پاداش بی‌بهره ماند - والسلام.

علی علیه السلام فرمود: می‌دانید این کیست؟ این خضر است<sup>۱</sup>.

محمد بن یحیی روایت کرده و گفته است: در حالی که علی علیه السلام کعبه را طواف می‌کرد مردی را دید که به پرده کعبه درآویخته است و چنین دعا می‌کند: «ای آن که نه شنیدنی او را از شنیدنی دیگر بازدارد، نه مسئلت‌کنان او را به خطا درافکنند و نه ابرام اصرارکنندگان او را به ستوه آورد، خنکای بخشایش و شیرینی آمرزش خود را به من بچشان»<sup>۲</sup>.

علی علیه السلام پرسید: ای بنده خدا، دعای تو همین است؟

گفت: مگر تو آن را شنیدی؟

گفت: آری.

گفت: در پی هر نماز خدا را با این دعا بخوان. سوگند به آن که جان خضر در دست او است اگر گناهانت به شمار ستارگان آسمان، قطره‌های باران و ریگ و شن‌های بیابان باشد زودتر از یک چشم برهم زدن تو را بیامرزد<sup>۳</sup>.

عبدالله بن حسن بن حسن از پدر خود از جد خود درباره امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که روزی در مسجد کوفه بود. چون شب فرارسید مردی با جامه‌های سفید از باب فیل به مسجد درآمد.

پاسبانان و شرطة الخميس آمدند. امیر مؤمنان علیه السلام از آنان پرسید: چه می‌خواهید؟

گفتند: این مرد را دیدیم که سوی ما می‌آید. از این بیم بردیم که تو را بکشد.

فرمود: نه، چنین نیست. پی‌کار خویش روید که خدایتان رحمت کند. آیا مرا از زمینیان حفظ

---

۱. ← ابن حجر، الاصابة، ۳/۳۱۳؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۷/۲۶۸؛ کلینی، الکافی، ۳/۲۲۱ و ۲۲۲؛ ابن بابویه، الامالی، ۳۴۹؛

فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۷۲، با تفاوت‌هایی در همه منابع.

۲. «یا من لا یغفله سمع عن سمع یا من لا یغلطه السائلون یا من لا یتبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوة مغفر تک».

۳. ← ابن حجر، الزهر النضر فی اخبار خضر، ۱۲۶؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۴/۱۱۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق،

۴۲۵/۱۶ و ۴۲۶؛ ابن ابی‌الدنیا، الهواتف، ۵۲.

می‌کنید؟ پس چه کسی مرا از آسمانیان حفظ کند؟

آن مرد مدتی نزد امیرمؤمنان علیه السلام ماند و از او چیزهایی پرسید.

او به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان، تو بر خلافت شکوه و زینت و کمال پوشانده‌ای، اما خلافت هیچ بر تو نیوشانده است. امت محمد صلی الله علیه و آله به تو نیازمند افتاده‌اند، اما تو به آنان نیاز نداشته‌ای. طایفه‌ای بر تو پیشدستی کرده و بر جای تو نشسته‌اند و عذاب آنان بر خداوند است. تو در دنیا پارسایی و در آسمان‌ها و زمین بزرگ. تو را در آخرت موافقی فراوان است که در آن‌ها چشم شیعیان خود را روشن کنی. تو مهتر اوصیایی و برادرت مهتر پیامبران.

آن‌گاه از امامان دوازده‌گانه سخن گفت و سپس رفت.

امیرمؤمنان علیه السلام به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام رو کرد و پرسید: آیا او را می‌شناسید؟

گفتند: ای امیرمؤمنان، او کیست؟

فرمود: این برادرم خضر است.

در خبر است که خضر و علی علیه السلام در جایی گرد هم آمدند.

علی علیه السلام به خضر فرمود: جمله‌ای پندآموز بگو.

گفت: چه پسندیده است فروتنی توانگران در برابر ناداران به قصد تقرب به خداوند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: و پسندیده‌تر از آن غرور ناداران در برابر توانگران به اتکای خداوند<sup>۱</sup>.

خضر گفت: این سخن را باید با طلا نوشت.

در امالی مفید نیشابوری<sup>۲</sup> و تاریخ بغداد<sup>۳</sup> آمده است که فتح بن شجر ف گفته است:

امیرمؤمنان علیه السلام خضر را در خواب دید و از او اندرزی خواست.

۱. «و احسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء اتكالا على الله». این جمله و نیز جمله پیشین یعنی «ما احسن تواضع الاغنياء للفقراء طلبا لما عند الله» در نهج البلاغة (حکمت ۴۰۶) به عنوان سخنان علی علیه السلام روایت شده است. همچنین ← فتال نیشابوری، روضة الواعظين، ۴۵۴.

۲. مقصود عبدالرحمن بن احمد بن حسين خزاعی نیشابوری صاحب آثاری چون سفينة النجاة، الرضويات، الامالی و عيون الاخبار است. ← قمی، الکنی والالقب، ۱۹۹/۳.  
از کتاب او نشانی به دست نیاوردم.

۳. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۸۶/۱۲ به نقل از ابوبکر مفید و بدون بیت‌ها.

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: خضر کف دست خود به من نمایاند و در آن به رنگی سبز چنین نوشته بود:

مرده بودی و زنده شدی و به زودی مرده خواهی بود.

پس برای سرای ماندن خانه‌ای بساز و برای سرای رفتن خانه‌ای واگذار.<sup>۱</sup>

### دست پیامبر صلی الله علیه و آله که از قبر بیرون زد

عبدالله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: چون علی علیه السلام را با شانه‌های بسته بردند، در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و خواند: ﴿أَبْنُ أُمِّ إِنْ أَلْقَوْمَ أَسْتَضْعِفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾.<sup>۲</sup> امام صادق علیه السلام فرموده است: آن‌گاه از قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستی بیرون آمد که آن را می‌شناختند و می‌دانستند دست پیامبر صلی الله علیه و آله است و صدایی آمد که می‌شناختند صدای او است. آن صدا رو به آن نخست می‌فرمود: ای مرد ﴿أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا﴾.<sup>۳</sup>

عبدالله بن سلیمان، زیاد بن منذر و عباس بن حریش راوی همه از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند و ابان بن تغلب، معاویه بن عمار و ابوسعید مکاری همه از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام با آن نخست رویاروی شد و بر او احتجاج کرد و سپس فرمود: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله را به داوری میان من و خود می‌پذیری؟ گفت: چگونه امکان دارد؟

علی علیه السلام دست او را گرفت و او را به مسجد قبا برد. آن‌جا پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و پیامبر صلی الله علیه و آله به سود او و زیان آن نخست داوری کرد – و بقیه ماجرا.<sup>۴</sup>

باری، دیدار با پیامبران و اوصیا پس از غیبت یا وفات آنان نشانی است از عظمت کسی که به این دیدار نایل آمده است و آیتی است بر این که این کس را در روزگار خویش همانندی نبوده است.

---

۱. قد كنت ميتا فصرت حيا و عن قليل تعود ميتا

فابن لدار البقاء بيتا و دع لدار الفناء بيتا

۲. اعراف / ۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

۳. کهف / ۳۷: آیا به آن کسی که تو را از خاک سپس از نطفه آفرید آن‌گاه تو را به صورت مردی درآورد کافر شدی؟

برای روایت ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۹۵؛ مفید، الاختصاص، ۲۷۵.

۴. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۰۹/۲.



## فصل ۴

### احوال علی علیه السلام با شیطان و سپاهش

#### شگفتی شیطان از کسی که او را ناسزا گوید

در علل الشرائع ابن بابویه است که سلمان در روایتی گفته است: شیطان بر تنی چند گذشت که علی علیه السلام را ناسزا می گفتند.

بدیشان گفت: نفرین بر شما! دوازده هزار سال در میان جنیان خدا را پرستش کردم و چون جنیان از میان رفتند از تنهایی به درگاه خداوند شکایت آوردم. خداوند مرا به آسمان دنیا برد و آن جا در میان فرشتگان دوازده هزار سال دیگر خدا را پرستیدم.

در آن زمان که در حال پرستش بودیم نوری پرفروغ بر ما گذشت و فرشتگان همه در برابر آن به سجده درافتادند و ناگهان صدایی از جانب پروردگار شنیدیم که می گفت: این نه نور یک فرشته مقرب و نه نور یک پیامبر مرسل است؛ این نور سرشت علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۱</sup>

#### کشتی با شیطان

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، بدان دره برو.

---

۱. ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱۴۴. نیز: همو، الامالی، ۴۲۸.

علی علیه السلام بدان جا رفت و آن جا گشت. اما کسی را ندید، تا به در خانه خود رسید و آن جا پیری را دید. آن پیر پرسید: این جا چه می کنی؟  
گفت: پیامبر خدا مرا فرستاده است.  
پرسید: مرا می شناسی؟  
گفت: باید تو همان ملعون باشی.  
گفت: چه فکر می کنی که با هم کشتی بگیریم؟  
پس با علی علیه السلام کشتی گرفت. علی علیه السلام او را بر زمین زد. او گفت: از رویم برخیز تا تو را مژده ای دهم.

علی علیه السلام برخاست و پرسید: ای ملعون مرا چه مژده می دهی؟  
گفت: چون روز قیامت فرارسد حسن علیه السلام در سمت راست عرش و حسین علیه السلام در سمت چپ عرش قرار گیرد و به شیعیان خود برات آزادی از آتش دهند.  
آن پیر دیگر بار برخاست و گفت: دوباره با تو کشتی بگیرم؟  
گفت: آری.

امیرمؤمنان علیه السلام دیگر بار او را بر زمین زد و این بار نیز او گفت: از رویم برخیز تا تو را مژده دهم.  
علی علیه السلام برخاست و او گفت: چون خداوند آدم علیه السلام را آفرید ذریه او را چون ذره هایی از پشت وی برآورد و از آنان پیمان ستاند: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾<sup>۱</sup>. پس آنان را بر خود گواه گرفت و بدین سان میثاق محمد صلی الله علیه و آله و میثاق تو از مردم ستاند و همه چهره ها را به چهره تو شناساند و همه روح ها را به روح تو. از این روی هیچ کس به تو نگوید تو را دوست دارد، مگر این که او را بشناسی و هیچ کس به تو نگوید تو را دشمن دارد، مگر این که او را بشناسی.  
آن پیر دیگر بار گفت: برای بار سوم برخیز و با من کشتی بگیر.  
گفت: باشد.

امیرمؤمنان علیه السلام این بار هم با او کشتی گرفت و او را در بغل کشید و بر زمین کوبید.  
او گفت: ای علی، مرا خفه مکن. از رویم برخیز تا تو را مژده دهم.

فرمود: باشد. ولی از تو بیزاری می جویم و تو را نفرین می گویم.

گفت: خدای را سوگند، ای پسر ابوطالب، هیچ کس با تو دشمنی نوزد، مگر این که با پدر او در رحم مادرش و نیز با فرزند و با مال او شریک شوم. مگر کتاب خدا را نخوانده ای که فرموده است: ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾<sup>۱</sup>.

در تاریخ خطیب<sup>۲</sup> و در کتاب نطنزی به سند آن دو تن از ابن جریج، از مجاهد از ابن عباس و همچنین به سند خطیب از اعمش، از ابووائل، از امام صادق علیه السلام، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده و نیز در ابانه خرگوشی<sup>۳</sup> به سند مؤلف از ضحاک، از ابن عباس روایت شده و علاوه بر این قاضی ابوالحسن اشعری همین را از اسحاق احمر روایت کرده و از هم مسلکان ما نیز ابوجعفر بن بابویه در امتحان<sup>۴</sup> نقل کرده - و روایت حاضر روایت خرگوشی است که گوید: - ابن عباس گفته است: من و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام در آستانه کعبه بودیم که شخصی درشت اندام و همانند فیل از سمت رکن یمانی وارد شد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آب دهان انداخت و فرمود: لعنت بر تو!

علی علیه السلام پرسید: ای پیامبر خدا، این کیست؟

گفت: مگر او را نمی شناسی؟ این شیطان لعین است.

علی علیه السلام از جا پرید و گریبان و بینی او گرفت و او را پیش کشید و از جای خود کند و گفت: ای

پیامبر خدا، قطعاً او را می کشم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، مگر نمی دانی او تا آن روز وقت معلوم<sup>۵</sup> مهلت داده شده است؟

علی شیطان را وا گذاشت.

شیطان ایستاد و گفت: ای علی، بگذار تو را مرده ای دهم. مرا نه بر تو تسلطی است و نه بر شیعه تو،

---

۱. اسراء / ۶۴: و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده، و شیطان جز فریب به آن ها وعده نمی دهد.

۲. تاریخ بغداد، ۲۸۹/۳.

۳. در آثار خرگوشی از چنین اثری نشان نیافتیم و روایت را در کتاب شرف المصطفی صلی الله علیه و آله نیز نیافتیم.

۴. از آثار مفقود شیخ صدوق است.

۵. اشاره به آیه های ۳۷ و ۳۸ حجر و ۸۰ و ۸۱ ص: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَعْدِ الْمَعْلُومِ﴾؛ تواز مهلت یافتگانی تا روز معلوم وقت.



و خدای را سوگند هیچ‌کس تو را دشمن ندارد مگر آن که با پدرش در او مشارکت داشته باشم، آن سان که در قرآن آمده است: ﴿وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾<sup>۱</sup>.

پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، او را واگذار.

علی علیه السلام هم او را وا گذاشت.

وراق قمی گوید:

علی که مرد حمله‌هاست با شیطان سرکش کشتی گرفت و در حالی که دست او آسیب دیده بود بر وی برتری یافت.<sup>۲</sup>

### یاری فرشتگان به او در برابر شیطان

در کتاب ابراهیم<sup>۳</sup> آمده که ابوساره شامی به سند خود روایت کرده و همچنین در کتاب ابن‌فیاض<sup>۴</sup> آمده که اسماعیل بن ابان به سند خود روایت کرده و این هر دو در حدیثی از ام‌سلمه روایت کرده‌اند که علی علیه السلام و بلال با یکدیگر در تعقیب پیامبر خدا ﷺ بیرون رفتند تا به کوه رسیدند و آن جا رد پای پیامبر ﷺ را گم کردند. در همین حال به مردی برخوردند که همانند چوپانان، بر عصا تکیه زده و جبه‌ای بر دوش افکنده بود.

علی علیه السلام به بلال فرمود: ای بلال، بنشین تا برایت خبر آورم.

به سوی آن مرد رفت و چون به نزدیک او رسید پرسید: ای بنده خدا، آیا پیامبر خدا ﷺ را ندیده‌ای؟

گفت: مگر خداوند را پیامبری است؟

علی علیه السلام خشمگین شد و سنگی برداشت و سوی او افکند.

سنگ بر پیشانی او خورد. فریادی برداشت و ناگهان زمین از اسبان و سواران سیاه شد و او را در میان گرفتند.

۱. اسراء / ۶۴: و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن.

۲. علی اخوا الکرات صارع فاعتلی ابامرة الغاوی بکف مصدم

۳. ممکن است مقصود مؤلف کتاب الغارات یعنی ابراهیم بن محمد ثقفی باشد یا ابراهیم بن احمد عدل طبری مؤلف

کتاب مناقب. روایت را در کتاب نخست نیافتیم. کتاب دوم نیز در اختیار نیست.

۴. شرح الاخبار، ۴۱۷/۲ و ۴۱۸.

علی علیه السلام به آن سواران رو نهاد و در این میان دو پرنده از سمت کوه آمدند. یکی راست و دیگری چپ را گرفت و پی در پی با بال‌های خود بر آن اسبان و سواران نواختند تا جایی که آن سیاهی از میان رفت و آن دو پرنده نیز سوی کوهسار بازگشتند.

علی علیه السلام در این هنگام به بلال فرمود: برخیز تا این دو پرنده را تعقیب کنیم.  
علی علیه السلام و بلال بر فراز کوه رفتند و آن‌جا پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که از پشت کوه روی نهاده است.  
پیامبر صلی الله علیه و آله به چهره علی علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای علی، چه شده است که تو را ترسان می‌بینم؟  
علی علیه السلام داستان را با پیامبر صلی الله علیه و آله بازگفت. پیامبر پرسید: می‌دانی آن دو پرنده که بودند؟  
گفت: نه.

فرمود: آن‌ها جبرئیل و میکائیل بوده‌اند. نزد من بودند و با من سخن می‌گفتند. اما چون آن صدا را شنیدند دانستند شیطان است. از این روی، ای علی، نزد تو آمدند تا یاری‌ات دهند.  
باخرزی گفته است:

در حالی که مرا دو چشم باز باشد و شیطان یک چشم است، چگونه می‌تواند یک دهم آنچه را من می‌بینم ببیند؟<sup>۱</sup>

### بازداشتن شیطان از خوراک بهشت

در حدیث طولانی ابوبکر هبة الله علافی به سند وی از ابن عباس است: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و جعفر در حالی که فاطمه علیها السلام نماز می‌خواند نزد او گرد آمدند. چون فاطمه علیها السلام نماز به پایان برد در سمت راست خود خرمایی تازه بر سینی و در سمت چپ خود هفت‌گرده نان، هفت پرندۀ کباب شده، جامی از شیر، کاسه‌ای از عسل، جامی از شراب بهشت و کوزه‌ای از آب چشمه بهشتی «معین»<sup>۲</sup> یافت. سجده کرد و خداوند را ستود و بر پدر خویش درود فرستاد و خرما را تقدیم کرد.  
چون آن‌ها را خوردند سفره را گشود. اما در همین زمان صدای گدایی از پشت در شنیدند که می‌گفت: شما خاندان دهش هستید. آیا می‌توانید بینوایی را خوراک دهید؟

۱. و قد فتحت عینان لی و هو اعور

و کیف یری ابلیس معشار ما اری

۱.

۲. اشاره به آیه ۴۵ سوره صافات و نیز آیه ۱۸ سوره واقعه.

فاطمه علیها السلام به گرده نانی دست برد، پرنده‌ای بر آن نهاد و آن را همراه با جام برداشت. خواست آن‌ها را به آن بینوا دهد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: این خوراک بر این گدا حرام است. سپس فاطمه علیها السلام را از این آگاهاند که او شیطان است و اگر ما با او همدردی کرده بودیم از بهشتیان شده بود.

پس از آن که غذا خوردن را به پایان رساندند، علی علیه السلام از آن سرای بیرون رفت. او با شیطان روبرو شد. وی را سرزنش کرد و نکوهید و گفت: میان من و تو شمشیر داوری خواهد کرد. مگر نمی‌دانی بر آستانه در کدام خانه آمدی؟ ای ملعون، تو ضیافت نور خدا را در زمین آشفته ساختی. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: کار او را به پروردگار رستاخیز واگذار.

شیطان هم گفت: ای پیامبر خدا، دلدادۀ دیدار علی علیه السلام بودم و بدین جا آمدم تا از او بهره‌ای کامل‌تر گیرم. خدای را سوگند، من از دوستداران او هستم و سر در ولایت او دارم.<sup>۱</sup>

ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین به سند خود از زینب بنت جحش در حدیث درآمدن پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام چنین آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام گفت: آن پرنده‌ها را بده. آن پرنده‌ها از سفره بهشت بود و چون سفره را گشودند، گدایی بر در خانه فاطمه علیها السلام گفت: سلام بر شما ای خاندان، از آنچه خداوند به شما روزی داده است ما را خوراک دهید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او پاسخ داد: ای بنده خدا، خداوند خود تو را خوراک دهد. آن گدا دیگر بار بر در خانه آمد و این بار نیز پیامبر صلی الله علیه و آله او را بازگرداند. و آن‌گاه ادامه روایت مطابق آنچه در خبر پیشین گذشت.

در کتاب ابواسحاق عدل طبری<sup>۲</sup> از عمر بن علی، از پدرش، از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله من، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را دعوت کرد. سپس سینی‌ای را خواست که در آن خوراکی چون سکنجبین یا چون زبیب طائفی بزرگ بود. ما از آن خوردیم. در این هنگام گدایی بر در خانه ایستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: خاموش شو.

۱. خبر را در منبعی نیافتم. علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۰۲/۳۷) آن را تنها از مناقب نقل کرده است.

۲. مقصود کتاب المناقب از ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد مقرئ عدل طبری است که در کتابشناسی‌ها و شرح حال‌ها از آن یاد شده ولی نشانی از آن در اختیار نیست. ← ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ۴۳؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة،

سپس فرمود: باقیمانده غذا را بردارید.

باقیمانده را برداشتند. اما فاطمه علیها السلام گفت: ای پیامبر خدا، امروز دیدم کاری کردی که تاکنون نمی‌کردی! گدایی چیزی خواست و تو او را گفתי خاموش شو، و باقیمانده غذا را هم برداشتی، در حالی که پیش از این ندیده بودم غذایی از سفره برداری.

فرمود: «آن خوراک از خوراک بهشت بود و آن گدا یک شیطان»<sup>۱</sup>.

### نکوهش شیطان

در تهذیب الاحکام آمده است که چون علی علیه السلام آهنگ غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله کرد، در خانه بانگی شنیدیم که می‌گفت: پیامبر شما پاک و پیراسته است. او را به خاک بسپارید و غسل ندهید. اما علی علیه السلام فرمود: «ای دشمن خدا خاموش شو. او خود مرا به شستن، کفن کردن و به خاک سپردن خویش فرمان داده و این سنت است»<sup>۲</sup>.

در ادامه این روایت آمده است: آن‌گاه منادی‌ای دیگر با صدایی جز آن صدا فریاد برآورد: ای علی بن ابی‌طالب، شرمگاه پیامبر خود بپوشان و پیراهن از تن او مکن.<sup>۳</sup>

### خلیفه او در میان جنیان

در کتاب کافی کلینی است که جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر بود از دهایی از سمت یکی از درهای مسجد روی کرد. مردم آهنگ آن کردند که او را بکشند. اما امیرمؤمنان علیه السلام کسی فرستاد که از آن دست بدارید. مردمان دست برداشتند و آن ازدها پیش خزید تا به منبر رسید. ایستاد و به امیرمؤمنان علیه السلام سلام کرد. امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه خود با اشاره به او پاسخ داد و پس از پایان خطبه رو به او کرد و پرسید: تو کیستی؟

گفت: من عمیر بن عثمان هستم؛ پسر خلیفه تو در میان جنیان. پدرم در گذشته و مرا وصیت کرده است به حضورت رسم و نظر تو را بپرسم. اینک نزد تو آمده‌ام. مرا چه می‌فرمایی و تو را چه نظر است؟

۱. «ان الطعام کان من طعام الجنة و ان السائل کان شیطانا».

۲. «اخصأ عدو الله فانه امرنی بغسله و کفنه و دفنه و ذلک سنة».

۳. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۶۸/۱. همچنین ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۸/۲.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: «تو را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و این که بازگردی و بر جای پدر خود بنشینی که تو خلیفه من در میان ایشان»<sup>۱</sup>.

## اندرز شیطان به صوفی

در حدیثی طولانی از علی بن محمد صوفی است که با شیطان ملاقات کرد. شیطان از او پرسید: تو کیستی؟

گفت: من از فرزندان آدم هستم.

گفت: لا اله الا الله! تو از طایفه‌ای هستی که مدعی اند خدا را دوست دارند، اما او را نافرمانی می‌کنند و مدعی اند با شیطان دشمنی دارند، ولی از او فرمان می‌برند.  
پرسید: تو که‌ای؟

گفت: من داغ آهن و اسم کبیر و طبل عظیم هستم، من کشنده هابیلیم، من آنم که با نوح علیه السلام در کشتی نشستم، من آنم که ناقه صالح علیه السلام را پی کرد، من آنم که آتش ابراهیم علیه السلام را برافروخت، من آنم که کشتن یحیی علیه السلام را تدبیر کرد، من آنم که فرعونیان را بر نیل توانمند ساخت، من آنم که سحر را در برابر موسی علیه السلام بیاراست و به حضور او آورد، من آنم که برای بنی اسرائیل گوساله ساخت، من صاحب اره زکریایم، من آنم که با ابرهه به سوی کعبه رهسپار شد، من آنم که در نبرد احد و حنین بر ضد محمد صلی الله علیه و آله سپاهیان گرد آورد، من آنم که در روز سقیفه در دل‌های منافقان حسادت افکند، من صاحب آن کجاوه در نبرد بصره‌ام، من صاحب آن مواضع در لشکر صفین هستم، من سرزنشگر مؤمنان در روز کربلایم، من امام منافقانم، من تباه کننده نخستانم، من گمراه کننده پسینیانم، من پیرو ناکثان و پیمان شکنانم، من تکیه گاه قاسطان و ستمگرانم، من سایه مارقان و کژراهانم. من ابومرهام، آفریده‌ای از آتش و نه از خاک، من همانم که پروردگار جهانیان بر او خشم گرفت.

آن صوفی گفت: تو را به حق خداوند سوگند، مرا بر کاری دلالت کن که با آن به خدای تقرب جویم و در سختی‌های زندگی خویش مدد گیرم.

۱. «اوصیک بتقوی الله و ان تنصرف فتقوم مقام ابیک فانت خلیفتی علیهم». ← کلینی، الکافی، ۳۹۶/۱. نیز ← صفار،

گفت: در دنیای خویش به عفاف و کفاف قناعت کن. در کار آخرت به حبّ علی بن ابی طالب علیه السلام و دشمنی دشمنان او یاری جوی؛ که من خداوند را در هفت آسمان او پرستش و در هفت زمین او نافرمانی کردم و هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل ندیدم مگر این که به دوستی او تقرب می جست. راوی گوید: سپس از برابر دیدگانم غایب شد. من نزد ابوجعفر [امام باقر علیه السلام] رفتم و او را از این داستان آگاهاندم.

فرمود: «آن ملعون به زبان خویش ایمان آورده و به دل خود کفر ورزیده است»<sup>۱</sup>.

### سروش هدایتگر

در مناقب ابواسحاق طبری و ابانه فلکی است که ابوحمزه ثمالی گوید: مردی از بنی تمیم بود که او را خیشمه می خواندند. چون ماجرای حکمیت پیش آمد آن مرد گریخت و به جزیره<sup>۲</sup> رفت. در راه از سرزمینی هولناک گذر کرد که آن را میافارقین می خواندند. از درون آن وادی بانگی شنید که او را چنین می خواند:

ای آن که در میافارقین شبروی کنی و ای که با دین صادق حق مخالفت ورزی،  
از دینی پیروی کرده ای که دین آفریدگار نیست، بلکه آیین هر احمق منافق است<sup>۳</sup>.

خیشمه در پاسخ گفت:

چون آن مردمان را در لجاجت و دشمنی دیدم از آیین احمق پست گسستم،  
تا دین به متن خویشتن بازگردد<sup>۴</sup>.

---

۱. «أمن الملعون بلسانه و کفر بقلبه».

۲. جزیره یا بین النهرین علیا قسمت شمالی بین النهرین است که سرزمین قدیم آشور بوده است، در مقابل عراق یا سواد که بخش جنوبی را دربر می گرفته است. در این باره ← لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ۲۶ - ۲۸.

۳. یا ایها الساری بامیافارقین      مخالفا للحق دین الصادق

تابع دینا لیس دین الخالق      بل کل دین احمق منافق

۴. لما رأیت القوم الخصوم      فارقت دین احمق لئیم

اما آن بانگ گفت:

به سخن من گوش بدار و این کژروی واگذار که راه درست بیابی. علی علیه السلام چون شمشیر برنده است.  
راه او دین پیامبر هدایت یافته صلی الله علیه و آله است. به دین وصی احمد بازگرد،  
و در این عرصه با مارقان مخالفت کن و خود گواه باش.<sup>۱</sup>

آن مرد نزد علی علیه السلام بازگشت و همراه آن حضرت بود تا کشته شد.<sup>۲</sup>

### از زبان شیطان

در یکی از کتاب‌های تاریخ از یکی از زنان درستکار جَنّی که به حضور اهل بیت می‌رسید نقل شده که  
گفته است: شیطان را در جزیره بر صخره‌ای دیدم که کژ ایستاده است و می‌گوید:

شفیع من به درگاه خداوند اهل کسایند و اگر آنان شفیع من نباشند چه کسی مرا شفیع خواهد بود؟  
شفیع من پیامبر صلی الله علیه و آله است، شفیع من وصی علیه السلام است، شفیع من حسین علیه السلام است، شفیع من  
حسن علیه السلام است.

شفیع من همان بانو است که دامن پاک بداشت؛ همان کسان که خداوند بر ایشان درود فرستاد.<sup>۳</sup>

باری، این از شگفتی‌های علی علیه السلام است؛ زیرا مردمان همه از شیطان و سپاهش می‌ترسند، اما  
همین شیطان و سپاهش از علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیم برند، او را دوست بدارند و به واسطه جایگاه بلند  
و منزلت والای آن حضرت به او توسل جویند.

۱. اسمع لقولی ثم دعه ترشد ان علیا کالحسام الأکید

منهاجه دین النبی المهددی فارجع الی دین وصی احمد

فخالف المراق فیه و اشهد

۲. نیز ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱/ ۱۸۸.

۳. شفیع الی الله اهل العباء و ان لم یکنوا شفیع فمّن

شفیع النبی شفیع الوصی شفیع الحسین شفیع الحسن

شفیع الی احصنت فرجها فصلی علیهم إله المنن

## فصل ۵

### یاد علی علیه السلام در کتاب‌ها

#### بعثت پیامبران به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و وصایت علی علیه السلام

ابوالقاسم کوفی<sup>۱</sup> در الرد علی اهل التبديل آورده است: رشکبران علی علیه السلام در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فضیلت‌های علی علیه السلام تردید کردند. پس این آیه نازل شد: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ﴾؛ یعنی اگر در آنچه درباره علی علیه السلام بر تو نازل کردیم تردید داری ﴿فَسْأَلِ الَّذِينَ يَفْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی از اهل کتاب درباره آنچه در کتاب‌های آنان درباره وصی محمد آمده است بپرس، که نام او را در آن کتاب‌ها خواهید یافت.

خداوند آن‌گاه فرمود: ﴿لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ \* وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۳</sup> - و در این جا مقصود از «آیات»

---

۱. نام کامل او ابوالقاسم علی بن احمد کوفی است و ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۹۹) از او و آثارش یاد کرده است. آقابزرگ نیز در الذریعة (۳/۳۱۱) از این کتاب با عنوان التبديل و التحريف و همچنین (۱۸۶/۱۰) با عنوان الرد علی اهل التبديل و التحريف فيما وقع من اهل التأليف نام برده است.

۲. یونس / ۹۴؛ و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی می‌خواندند بپرس.

۳. یونس / ۹۴ و ۹۵؛ قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنه‌ار از تردیدکنندگان مباش و از کسانی



اوصیای گذشته و دوران پسین است.

در کافی از محمد بن فضیل، از ابوالحسن [امام کاظم علیه السلام] روایت شده که فرموده است: «ولایت علی در صحیفه‌های همه پیامبران مکتوب است و خداوند هیچ پیامبری را جز به نبوت محمد و وصایت علی علیه السلام بر نیانگیزد»<sup>۱</sup>.

صاحب شرح الاخبار آورده است که امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾<sup>۲</sup> فرموده: یعنی «مسلمون بولایة علی»؛ به ولایت علی ایمان داشته باشید<sup>۳</sup>.

### فضیلت او در تورات

در یکی از «اصل»ها است که سلمان گفته است: به آن که جانم در دست او است سوگند، اگر شما را از آن فضیلت‌های علی که در تورات است بیاگاهانم جماعتی از شما گویند: او دیوانه است و جماعتی دیگر گویند: خداوند، قاتل سلمان را بیامرزد<sup>۴</sup>.

### مژده به ابوطالب

در روضة الواعظین نیشابوری آمده است که فاطمه بنت اسد در ولادت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضور داشت. چون هنگام صبح شد به ابوطالب گفت: دیشب چیزهایی شگفت دیدم - و مقصود او حضور فرشتگان و پدیده‌هایی از این دست بود.

→

که آیات ما را دروغ پنداشتند مباش که از زیانکاران خواهی بود.

۱. «ولایة علی مکتوبة فی صحف جمیع الانبیاء و لن یبعث الله رسولا الا بنبوة محمد و وصیة علی». ← کلینی، الکافی، ۴۳۷/۱. نیز ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۲.

۲. بقره / ۱۳۲: و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان آیین سفارش کردند و هر دو در وصیتشان چنین گفتند: ای پسران من، خداوند برای شما این دین را برگزید. پس الیته نباید جز مسلمان بمیرید.

۳. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۳۶/۱.

۴. برای مضمون با تفاوت‌هایی ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۱۴؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۷۷/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۵۱/۱.

ابوطالب گفت: یک «سبت» صبر کن تا خود همانندش بیاوری.  
فاطمه بنت اسد سی سال پس از آن امیرمؤمنان علیه السلام را به دنیا آورد.<sup>۱</sup>  
در کتاب مولد امیرالمؤمنین علیه السلام<sup>۲</sup> ابن بابویه است که ابوطالب در حجر خوابید. او در خواب دید که  
گویی دری از آسمان بر او گشوده شد و از آن نوری فرود آمد و او را دربر گرفت.  
ابوطالب از این خواب بیدار شد و نزد راهب جحفه رفت و داستان را با وی در میان نهاد. راهب  
اشعاری بدین مضمون بر زبان راند:

ای ابوطالب تو را همین زودی به فرزندی مهتر و فرزانه مژده باد.  
هلا ای قریش، به تفسیر من گوش بسپارید: این دو نور در راهند  
چون موسی علیه السلام و برادرش که می‌پرسید.<sup>۳</sup>

ابوطالب پس از آن به کعبه بازآمد و بر آن طواف کرد و در حال طواف می‌گفت:  
برای این خاندان بر گرد خانه می‌چرخم و با علاقه تو را، ای زنده‌کننده مردگان، می‌خوانم،  
که پیش از مرگ، آن نور نامور را، ای خدای صاحب صوت رسا، به من بنمایانی،  
همو را که شمشیر از نیام برآورد و بت‌پرستان و کسانی را که به آیین شنبه ایمان دارند بکشند.<sup>۴</sup>

آن‌گاه دیگر بار به حجر بازگشت و در آن جا خفت. در خواب دید که گویی بر سرش تاجی از یاقوت  
نهاده‌اند و او را شلواری از عبقر پوشانده‌اند و گویی یکی او را می‌گوید: ای ابوطالب، چشمانت روشن باد،

---

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۸۱.

۲. از این کتاب در فهرست آثار شیخ صدوق یاد شده است. ← نجاشی، رجال النجاشی، ۳۹۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۷۴/۲۳.

۳. ابشر أبطالب عن قليل  
بالولد الحلال النبيل  
يا لقریش فاسمعوا تأويلی  
هذان نوران علی سبيل  
کمثل موسی و أخيه السؤل

۴. أطوف للآل حول البيت  
أدعوك بالرغبة محي المیت  
بأن تريني السبط قبل الموت  
أغر نوراً يا عظیم الصوت  
منصلاً بقتل أهل الجبت  
و کل من دان بیوم السبت

دستانت پیروزمند و رؤیایت نیکو. تو را فرزندی آید که آبادی‌ها در سلطنت آورد و به رغم بدخواهان و رشکبران سترگی کند.

ابوطالب از شادی بیدار شد و به طواف کعبه پرداخت، در حالی که می‌گفت:  
ای پروردگار خانه و طواف و ای پروردگار آن فرزند گرامی داشته شده به عفاف، تو را می‌خوانم.  
تا مرا به منت‌های برخاسته از لطف خود یاری رسانی و این دعای بنده‌ای است آکنده از گناه و در عین حال مهتر بزرگان و اشراف.<sup>۱</sup>

آن‌گاه دیگر بار به حجر بازگشت و خفت و عبد مناف را در خواب دید که می‌گوید: چه چیز تو را از دخت اسد بازمی‌دارد؟  
ابوطالب پس از آن که بیدار شد با فاطمه بنت اسد ازدواج کرد و در پی آن به طواف کعبه آمد و گفت:

خواب تو به راستی تعبیر شد و من کسی نیستم که در کارها تردید آورم.  
ای پروردگار خانه و نذرها، تو را می‌خوانم، آن سان که بنده مخلص تهیدستی خواند.  
ای آفریدگار من، با آن فرزند مهتر یادشده شادی‌ام را به من ده،  
تا برای پیامبر برگزیده تو چون وزیر باشد. وه وه که آنان را چه فروغی است!  
آن دو تن از هاشم برخاستند، به سان ماه‌هایی در فلکی بلند که بر فراز دریاها است،  
و چونان که سنگ آسیا بر سنگ بساید و بچرخد زمین را بچرخاند.  
قرشیان با تکبر و سرکشی و تباهی به ستوه آمده‌اند.  
آنان را در برابر شمشیر بران انتقام‌ستان او پناهگاه و پناه‌دهنده‌ای نیست،  
و در برابر برگزیده آدمیان در این هستی که شمشیر برنده او برق از چشم کافران ببرد.<sup>۲</sup>

---

۱. ادعوك رب البيت و الطواف و الولد المحبو بالعفاف  
تعیننی بالمنن اللطاف دعاء عبد بالذنوب واف  
و سید السادات و الأشراف

بیت‌ها را در دیوان ابی‌طالب نیافتم.

۲. قد صدقت رؤیاك بالتعبیر و لست بالمرتاب فی الامور

## یاد او در کتاب شمعون

ابراهیم نخعی از علقمه، از ابن عباس روایت کرده که در خبری طولانی گفته است: راهب قرقیسا را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. امام چون او را دید فرمود: بحیرای اصغر خوش آمد! کتاب شمعون صفا کجا است؟

گفت: ای امیرمؤمنان تو از آن چه خبر داری؟

فرمود: دانش همه چیزها و تفسیر همه معانی نزد ما است.

در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام ایستاده بود، آن مرد کتاب را بیرون آورد. امام علیه السلام فرمود: کتاب را با خود نگه‌دار. سپس آن راهب خواند: بسم الله الرحمن الرحيم، در آن تقدیر که مقدر گشته است و در آن سرنوشت که نوشته شده است چنین است که خداوند در میان درس‌ناخواندگان پیامبری از خود ایشان برانگیزد تا کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان را بر راه خدا بدارد و نه درشتی کند و نه سخت گیرد.

او از صفات پیامبر و از اختلاف امت پس از وی یاد کرد تا آن‌جا که گفت: پس مرنوی از امت او در ساحل فرات برمی‌خیزد و به معروف امر می‌کند و از منکر باز می‌دارد و به حق حکم می‌کند. سپس از سیره امام حسین علیه السلام سخن به میان آورد و افزود: هرکس آن بنده صالح را درک کند باید او را یاری رساند که یاری دادن او عبادت و کشته شدن در کنار او شهادت است.

→

دعاء عبد مخلص فقير	ادعوك رب البيت و النذور
بالولد الحلال المذکور	فأعطني يا خالقي سروري
يا لهما يا لهما من نور	يكون للمبعوث كالوزير
في فلک عال على البحور	قد طلعا من هاشم البدور
طحن الرحي للحب بالتدوير	فيطحن الأرض على الكرور
منهوكة بانغي و الثبور	ان قریشا بات بالتكبير
من سيفه المنتقم المبير	و ما لها من موئل مجير
حسامه الخاطف للكفور	و صفوة الناموس في السفير

بيت‌ها را در دیوان ابی طالب نیافتم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: سپاس خداوند را که نزد او فراموش نشده‌ام. سپاس خداوندی را که از بنده خویش در کتاب نیکان یاد کرد.  
آن مرد بعدها در صفین در کنار علی علیه السلام کشته شد.<sup>۱</sup>

### در کتابی به املای مسیح علیه السلام

در امالی ابوالفضل شیبانی<sup>۲</sup> و اعلام النبوة ماوردی<sup>۳</sup> و فتوح ابن اعثم<sup>۴</sup> در روایتی طولانی درباره امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که چون امیرمؤمنان در ساحل نهر بلیخ از انشعاب‌های فرات فرود آمد شمعون بن یوحنا به حضور رسید و کتابی به املای مسیح بر او خواند و از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصاف آن حضرت یاد کرد و سپس گفت: چون خداوند جان او بستاند امتش اختلاف کنند و پس از مدتی تا زمانی که خدا بخواهد گرد هم آیند. اما در روزگار آن سومین دیگر بار اختلاف کنند و او کشته شود و پس از آن زمام کار ایشان به وصی پیامبرشان رسد. اما در برابر او سرکشی کنند و شمشیر برآورند – و در ادامه از سیره و زهد علی علیه السلام سخن گفت.

سپس افزود: فرمان بردن از او فرمان بردن از خداوند است.

آن‌گاه گفت: من تو را شناختم و به حضورت رسیدم.

امیرمؤمنان علیه السلام به سجده درآمد و از او شنیدند که ده بار گفت: سپاس خداوند نعمت دهنده را.

سپس فرمود: سپاس خدایی را که نام مرا از یاد نبرد و مرا از فراموش شدگان قرار نداد.

آن راهب در شب هریر به قتل رسید.

### در کتاب یهودیان

در کافی کلینی در خبری طولانی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: آن راهب گروهی را

۱. ← منقری، وقعة صفین، ۱۴۸؛ ابن اعثم، الفتوح، ۵۵۷/۲.

۲. مقصود ابوالفضل محمد بن عبدالله بن محمد شیبانی (۲۹۷ - ۳۸۷ ق.) است و از کتاب او نشانی در اختیار نیست.

۳. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۴/۲ و ۳۱۵.

۴. روایت را در اعلام النبوة نیافتم.

۴. ← ۵۵۷/۲.

نزد امیرمؤمنان علیه السلام آورد که در روز ماه رمضان روزه نداشتند.

امیرمؤمنان علیه السلام از آنان پرسید: شما یهودی هستید؟  
گفتند: نه.

پرسید: مسیحی هستید؟

گفتند: نه. بلکه مسلمانیم.

پرسید: آیا بیمارید؟

گفتند: نه.

پرسید: گواهی می‌دهید که خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خدا است؟

گفتند: گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست. اما محمد را نمی‌شناسیم.

فرمود: یا اقرار می‌کنید یا شما را به آتش می‌کشم.

چون نپذیرفتند آنان را به آتش کشت.

گروهی از یهودیان در این باره به او اعتراض کردند و گفتند: این بدعت که در آیین محمد صلی الله علیه و آله

برساختی چیست؟

فرمود: تو را به آن آیه‌های نه‌گانه‌ای که در طور سینا بر موسی علیه السلام نازل شده است و به حق

کنیه‌های پنج‌گانه و به حق قدس و به حق «سمت» دینداران سوگند می‌دهم، آیا می‌دانی پس از وفات

موسی علیه السلام طایفه‌ای را نزد یوشع بن نون علیه السلام، آوردند که گواهی داده بودند خدایی جز الله نیست، ولی

به این که موسی علیه السلام پیامبر خدا باشد اقرار نیاورده بودند و یوشع علیه السلام آنان را به همین نحو کشت؟

مرد یهودی گفت: آری، گواهی می‌دهم که تو قانون موسایی.

سپس از قبای خود کتابی بیرون آورد و به امیرمؤمنان علیه السلام سپرد.

امام علیه السلام آن را گشود و در آن نگریست و گریست.

مرد یهودی پرسید: ای پسر ابوطالب، چه چیز تو را به گریه واداشته است؟

فرمود: این نام من است که در این کتاب ثبت است.

مرد یهودی به او گفت: نام خود را در این کتاب به من بنمایان.

امام صادق علیه السلام فرموده است: امام علی علیه السلام نام خود را در آن کتاب به او نمایاند و فرمود: نام من

آلیا است.

آن یهودی نیز همراه با طایفه‌اش اسلام آورد.  
امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سپاس خدایی را که نام مرا در نزد خود در صحیفهٔ پاکان درج کرد<sup>۱</sup>.

### فراوانی مژده‌دهندگان

باری، آنان که به آمدن او بشارت دارند خود آن اندازه‌اند که ذکر نام همهٔ ایشان به درازا می‌کشد و کسانی چون سلمی، حسن بن ساعده، تبع پادشاه، عبدالمطلب، ابوطالب و ابوالحارث بن اسعد حمیری از آن جمله‌اند و همین اخیر است که هفتصد سال پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود:

در بارهٔ احمد علیه السلام گواهی می‌دهم که پیامبری از جانب خداوند آفریدگار مردمان است.

اگر عمر من به درازا می‌کشید و به عمر او می‌رسید وزیر و عموزادهٔ او بودم،  
و عذابی بر مشرکان بودم و جام مرگ و جرعهٔ اندوه به ایشان می‌خوراندم<sup>۲</sup>.

همو گفته – و برخی نیز گفته‌اند شعر از کسی دیگر است که گوید:

وضعیت او چون وضعیت هارون برای موسی علیه السلام است. این حقیقت را درک کنید.

نام او در کتاب خدا است و هر که آن را دریافت دریافت.

امت‌های موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام این آیت را خوانده‌اند و دریافته‌اند<sup>۳</sup>.

عبدی گفته است:

نام‌های او در مثانی بسیار ذکر شده است،

۱. ← کلینی، الکافی، ۱۸۲/۴ و ۱۸۳.

۲. شهدت علی احمد انه رسول من الله باری النسم

فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیراً له و ابن عم

و کنت عذاباً علی المشرکین اسقیهم کاس حنف و غم

۳. حاله حاله هارون لموسی فافهماها

ذکره فی کتب الله دراهما من دراهما

امتا موسی و عیسی قد تلتها و أسلاها

در صحیفه‌های موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و نیز در زبور نهفته است.  
پیوسته در این لوح سطری میان این سطرها رخ می‌نماید.  
فرشتگان پروردگارم آن را زیارت می‌کنند و این نکوترین زیارت‌شده است.  
این علی علیه السلام حبیب من است، برادر بشیر نذیر<sup>۱</sup>.

باری، یاد شدن در کتاب‌های پیشین جز برای اولیا و اصفیا امکانپذیر نیست و در امور دنیوی نیز نتواند مقصود بود.

از این روی چون شایستگی علی علیه السلام برای امور دینی اثبات شود، بدان سبب که چنین صلاحیتی جز برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام روا نیست و از دیگر سوی معلوم است که علی علیه السلام پیامبر نیست، ناگزیر این اثبات می‌شود که او باید امام باشد.

کثیرة للذکور  
مکونة فی الزبور  
یلوح بین السطور  
منه بخیر مزور  
اخو البشیر النذیر

اسماؤه فی المثنائی  
فی صحف موسی و عیسی  
مازال فی اللوح سطر  
تزور املاک ربی  
هذا علی حبیبی





## فصل ۶

### خبر دادن علی علیه السلام از غیب<sup>۱</sup>

#### آگاهانیدن جاثلیق از رازهای درون

زادان در روایتی طولانی از سلمان نقل کرده است که جاثلیق به همراه تنی چند از مسیحیان نزد ابوبکر آمد و از او مسئله‌هایی پرسید که وی در پاسخ آن‌ها فروماند. عمر به او گفت: ای مرد نصرانی، از این چانه‌زنی دست بردار و گرنه خون تو را حلال بدانیم.

جاثلیق گفت: آیا این رفتار با کسی که به پرسیدن آمده است و راه می‌جوید، عادلانه است؟ مرا به کسی راهنمایی کنید که درباره آنچه نیاز دارم از او بپرسم.

در این میان علی علیه السلام بدان جا آمد و از آن مرد مسیحی اوضاع را پرسید. مرد مسیحی گفت: آنچه را از این پیرمرد پرسیدم از تو می‌پرسم. مرا از این آگاه کن که آیا تو نزد خداوند مؤمنی یا نزد خود؟

فرمود: من نزد خداوند مؤمنم، آن سان که به عقیده خویش نیز مؤمن هستم.

گفت: مرا از این بیاگاهان که جایگاه تو در بهشت چگونه است؟

فرمود: جایگاه من در کنار پیامبر درس ناخوانده در بهشت برین است و نه در این تردیدی دارم و نه در این که پروردگارم به من وعده داده است شک کرده‌ام.

---

۱. عنوان به استناد دیگر چاپ‌ها اصلاح شده است.

پرسید: به کدامین دلیل دانسته‌ای که پروردگارت تو را به منزلتی که گفתי وعده داده است؟  
فرمود: به کتابی که نازل شده است و به راستگویی پیامبری که فرستاده شده است.

پرسید: از کجا راستگویی پیامبر خویش را دانستی؟

فرمود: به آیت‌های روشن و معجزه‌های آشکار.

گفت: مرا از این بی‌اگاهان که خداوند کجا است.

فرمود: خداوند از «کجا» والاتر و از مکان برتر است. او از ازل و آن هنگام که مکان نبوده بوده است و امروز هم چنین است و از وضعی به وضع دیگر هیچ تغییر نکرده است.

گفت: مرا درباره خداوند، از این بی‌اگاهان که آیا درک‌شدنی به حواس است تا کسی که او را می‌جوید در طلب او راه حس پیماید یا اگر چنین نیست چگونه باید به شناخت او برسد.

فرمود: خداوند مالک جبار از این فراتر است که به مقداری وصف شود یا درک گردد یا به مردم قیاس شود. راه شناخت او آفریده‌های خیره‌کننده او برای عقل است که اهل عبرت گرفتن را به آنچه به شهود و به عقل درآید راه نماید.

گفت: مرا از آنچه پیامبرتان درباره مسیح عليه السلام گفته است و از این که او مخلوق است بی‌اگاهان.  
فرمود: مخلوق بودن او از رهگذر تدبیری که پیوسته با او بوده و از رهگذر تغییر و گونه‌گونی او از حالی به حال دیگر و از رهگذر فزونی و کاستی‌ای که از او جدایی نپذیرد و با نبوت نیز ناسازگار نیفتد و او را از عصمت و کمال و تأیید الهی نیز بیرون نبرد ثابت شده است.

پرسید: به کدامین حقیقت از این رعیت خود که از تو فروترند تمایز یافته‌ای؟

فرمود: به آن خبرها که از دانش خویش درباره آنچه هست و خواهد بود به تو دادم.

گفت: از آن دانش نمونه‌ای دیگر بیاور، تا به دعوی تو اطمینان یابم.

فرمود: ای مرد مسیحی، تو در حالی از اقامتگاه خود بیرون آمدی که آن را که از او پرسیدی نپذیرفته بودی و خلاف آن راه‌جویی و پرسشگری‌ای که اظهار می‌کردی در دل نهفته داشتی. اما در خواب که بودی مقام مرا به تو نمایانند، سخن من با تو گفتند، تو را از مخالفت با من برحذر داشتند و به پیروی از من فرمان دادند.

گفت: خدای را سوگند که راست گفתי و اکنون من گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و تو وصی پیامبر خدا و سزاوارترین مردمان به اوئی.

همان دم آن مرد با همراهانش اسلام آورد.

عمر که این دید گفت: ای مرد، سپاس خدایی را که تو را راه نمود. البته، باید بدانی که علم نبوت در میان کسان خانه نبوت است و حکومت پس از پیامبر از آن کسی است که در آغاز با او سخن گفتی و امت او را پسندیده است.

آن مرد مسیحی گفت: من نیک می دانم چه می گویم و درباره کار خویش یقین دارم.<sup>۱</sup>

### آگاهاندن ابن افلاح از جای اسب گمشده اش

در حدیث ثابت بن افلاح است که گوید: نیمه شبی اسبی از اسبانم گم شد. بر در سرای امیرمؤمنان علیه السلام رفتم. چون به آستانه در رسیدم قنبر به دیدنم بیرون آمد و گفت: ای ابن افلاح، خود را به اسب خویش برسان و آن را از عوف بن طلحه سعدی بگیر.<sup>۲</sup>

### راه کرخه

ابراهیم بن عمر مرفوعاً از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرموده است: اگر مردی مورد اطمینان می یافتم این اموال را همراه با او برای شیعیان در مدائن می فرستادم.

مردی با خود گفت: من آن را می گیرم. راه کرخه در پیش گرفت و نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، من آن مال را به مدائن می برم.

راوی گوید: امام علیه السلام سر خویش بلند کرد و فرمود: از من دور شو؛ به همان کرخه که می خواستی برو.<sup>۳</sup>

### پیشگویی درباره کعبه

در غریب الحدیث<sup>۴</sup> و فائق<sup>۵</sup> آمده است که علی علیه السلام فرمود: «بر این خانه بسیار طواف کنید؛ گویی مردی

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۲۱۸ - ۲۲۱.

۲. خبر را در جایی نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۰۴/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۳. ← ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۷۶.

۴. ← ابوعبید، غریب الحدیث ۴۵۴/۳، با تفاوتی نسبت به متن حاضر.

۵. ← زمخشری، الفائق، ۲۹۹/۲، با تفاوت.

از حبشه را می‌بینم تاس موی و خُردگوش که بر کعبه نشسته است و آن را ویران می‌کند»<sup>۱</sup>.  
صاحب حلیه از حارث بن سوید نقل کرده که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «حج بگزارید پیش از آن که حج نتوانید گزارد. گویی حبشی‌ای خُردگوش و تاس موی را می‌بینم که کلنگی در دست دارد و آن را خشت به خشت خراب می‌کند»<sup>۲</sup>.

### پیشگویی درباره معاویه

عبدالرزاق از پدر خود از مینا وابسته عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است که علی علیه السلام در لشکر خود سروصدایی شنید. پرسید: این چیست؟  
گفتند: معاویه کشته شده است.

گفت: نه، خدای کعبه را سوگند، او کشته نشود تا امت بر او اجتماع کنند.

گفتند: ای امیرمؤمنان، پس چرا با او می‌جنگیم؟

فرمود: میان خود و خدای خویش عذر یابیم<sup>۳</sup>.

نضر بن شمیل، از عوف، از مروان اصغر روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام در کوفه بود و سواری از شام آمد و خبر مرگ معاویه را آورد. او را به حضور علی علیه السلام بردند. علی علیه السلام از او پرسید: آیا خود شاهد مرگش بوده‌ای؟

گفت: آری، و خود بر روی او خاک ریختم.

فرمود: او دروغ می‌گوید.

گفتند: ای امیرمؤمنان، از کجا می‌دانی که او دروغ می‌گوید؟

فرمود: وی [معاویه] نمی‌میرد تا چنین و چنان کند - و از کارهایی نام برد که او در دوران خلافت خویش کرد.

گفتند: پس در حالی که این را می‌دانی چرا با او می‌جنگی؟

۱. «اکثروا الطواف بهذا البيت فکأنی برجل من الحبشه اصلع اصمع جالس علیه و هو یهدم».

۲. «حجوا قبل ان لاتحجوا فکأنی انظر الی حبشی اصمع اقرع بیده معول یهدمها حجرا حجرا». ← ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۱۳۱/۴.

۳. ← ابن‌شاذان، الايضاح، ۴۵۶.

فرمود: برای حجت<sup>۱</sup>.

در محاضرات راغب است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پسر هند نمی‌میرد تا صلیب به گردن خویش آویزد»<sup>۲</sup>.

این روایت را احنف بن قیس، ابن شهاب زهری، اعثم کوفی، ابو حیان توحیدی و ابوالثلاج همراه با جماعتی دیگر نقل کرده‌اند و بعدها همان نیز شد که او فرموده بود.

### خبر دادن از موجودی بیت‌المال

عمار بن عباس روایت کرده است که چون علی علیه السلام بر منبر رفت به ما فرمود: برخیزید و به میان صف‌ها بروید و فریاد زنید: آیا کسی ناخشنود هست؟

اما مردم از هر سو فریاد برآوردند: خداوندا، ما خشنودیم و تسلیم هستیم و از پیامبر تو و آموزاده‌اش فرمان بریم.

پس فرمود: ای عمار، به بیت‌المال برو و به هریک از مردمان سه دینار ده و سه دینار هم برای من بردار.

عمار و ابوالهیثم با جماعتی از مسلمانان به بیت‌المال رفتند و امیر المؤمنان علیه السلام به مسجد قبا رفت تا در آن نماز بگذارد.

آنان که رفته بودند در بیت‌المال سیصد هزار دینار دیدند و مردم را نیز صد هزار نفر یافتند. عمار گفت: خدای را سوگند که از جانب پروردگارتان حق آمده است. او نه از شمار مردمان خبر داشت و نه از اموال. اینک این آیتی است و با آن فرمان بردن از این مرد بر شما واجب شده است. اما طلحه، زبیر و عقیل از این که این آیت را بپذیرند سر باز زدند.

### خبر دادن از آنچه در غلاف شمشیر بود

مرجئه و ناصبیان از ابوجهم عدوی که از دشمنان علی علیه السلام بود نقل کرده‌اند که گفته است: در حالی که

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱/ ۱۹۸.

۲. «لایموت ابن هند حتی یعلق الصلیب فی عنقه».

روایت را در محاضرات الادباء نیافتیم.

مصریان در ذی خشر بارگشوده بودند، نامه عثمان خطاب به معاویه را برای او بردم. من آن نامه را ریز تا زده و در غلاف شمشیر خود نهاده و از راه اصلی کناره گرفته و از تاریکی شب استفاده کرده بودم. زمانی که در ناحیه جرف بودم، دیدم مردی که دو تن همراهی اش می‌کنند و پیشاپیش او در حرکت هستند و او خود بر الاغی نشسته است به سویم می‌آید. علی بن ابی طالب علیه السلام بود که از سمت بدر می‌آمد. البته، او مرا درست شناخته بود. ولی من او را درست شناختم تا صدایش را شنیدم. پرسید: ای صخر تو را آهنگ کجا است؟

گفتم: بدر، تا در آن جا یاران خویش را ببینم.

فرمود: پس آنچه در غلاف شمشیر داری چیست؟

گفتم: تو هیچ‌گاه شوخی‌های خویش و نمی‌گذاری - و از کنار او گذشتم<sup>۱</sup>.

### آگاهی از حقیقت مردمان

اصبغ بن نباته گفته است: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و گفت: تو را در نهان دوست دارم، آن‌گونه که آشکارا دوست دارم.

راوی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام دمی با چوبی که در دست داشت بر زمین زد و آن‌گاه سر خود بلند کرد و فرمود: خدای را سوگند، تو دروغ می‌گویی.

سپس مردی دیگر به حضور ایشان آمد و گفت: تو را دوست دارم.

امیرمؤمنان علیه السلام زمانی طولانی‌تر با چوبی که در دست داشت بر زمین زد و سپس سر خود بلند کرد و فرمود: «راست می‌گویی. سرشت ما سرشتی رحمت شده است و خداوند در آن روز که از مردم پیمان ستاند میثاق این سرشت ستاند و تا روز قیامت نه کسی از این سرشت بیرون رود و نه کسی که از آن نیست بدان درآید»<sup>۲</sup>.

امام باقر علیه السلام فرموده است: «ما چون کسی را ببینیم او را به حقیقت ایمان و حقیقت نفاق بشناسیم»<sup>۳</sup>.

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۲ و ۶۷۳.

۲. «صدق ان طینتنا طینه مرحومه اخذ الله میثاقها يوم اخذ الميثاق فلا یشد منها شاذ ولا یدخل فیها داخل الی يوم القيامة». ← طوسی، الامالی، ۴۱۰.

۳. «انا لنعرف الرجل اذا رأیناه بحقیقة الایمان و حقیقة النفاق». ← کلینی، الکافی، ۴۳۸/۱. همچنین با اندکی تفاوت و

## خبر دادن از گفت و گوهای پنهانی

علی بن نعمان و محمد بن یسار در خبری طولانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: عایشه مردی را که با علی علیه السلام دشمنی بسیاری داشت با نامه‌ای سوی او رهسپار کرد. امام صادق علیه السلام فرموده است: آن مرد روانه شد و از آن سوی علی علیه السلام سواره به استقبال وی آمد. فرموده است: آن مرد نامه را به امام علیه السلام داد. امام مهر نامه را گشود و آن را خواند و فرمود: به خانه ما می‌آیی و از خوراک و نوشاک ما برخوردار می‌شوی و ما نیز پاسخ نامه تو را می‌نویسیم. گفت: خدای را سوگند، این کار نشود.

امام پای خود خم کرد و فرود آمد و یارانش او را در میان گرفتند. سپس از آن مرد پرسید: از تو بپرسم؟ گفت: آری.

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا چنین بود که او [= عایشه] گفت: برایم مردی بجوید که با علی علیه السلام سخت دشمن باشد، تو را نزد او بردند، از تو پرسید: دشمنی‌ات با آن مرد چقدر است، و تو گفتی: فراوان است، از خدای خود جزایی نمی‌خواهم که من - در حالی که یاران او نیز پیرامونم باشند - ضربتی به شمشیر بر او فرود آورم و آن ضربت خون بر جوشاند؟ گفت: آری، درست همین‌گونه بود.

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا گفت: این نامه‌ام را ببر و به او بسپار، خواه در سفر باشد و خواه در حضر؛ اگر او را در سفر بینی خواهی دید که بر یابوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته است و کمان بر شانه افکنده و تیردان به قربوس زین آویخته است و یاران او چون پرندگان بال‌زنان پیرامون اویند؟ گفت: آری، درست همین‌گونه بود.

فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا به تو گفت: اگر خوراک و نوشاک خود به تو عرضه داشت هیچ چیز از آن مخور که تو را سحر کند؟

→



گفت: آری، درست همین‌گونه بود.

پرسید: آیا از جانب من نیز به او خواهی رساند؟

گفت: آری، چنین است. من در حالی به حضور تو آمدم که نزد من در همه زمین هیچ‌کس منفورتر از تو نبود، ولی اینک در همه زمین نزد من محبوب‌تر از تو نیست. مرا به هرچه می‌خواهی فرمان ده. فرمود: این نامه‌ام را به او برسان و به او بگوی: از خدای و پیامبرش فرمان نبردی، آن‌گاه که خداوند به تو فرمود در خانه بنشینی.

امام صادق علیه السلام فرموده است: آن مرد نامه امیرمؤمنان علیه السلام را به عایشه رساند و پس از آن نزد ایشان بازگشت.<sup>۱</sup>

### خبر دادن از قصد سوء

اصبغ گفته است: با امیرمؤمنان علیه السلام نماز صبح را به جای آوردیم. ناگهان مردی با جامه سفر روی کرد.

امام از او پرسید: از کجا؟

گفت: از شام.

پرسید: چه چیز تو را به این جا آورده است؟

گفت: مرا حاجتی است.

فرمود: مرا از آن خبر ده وگرنه تو را از داستان خبر می‌دهم.

گفت: ای امیرمؤمنان، مرا از آن خبر ده.

فرمود: در فلان روز از فلان ماه از فلان سال، معاویه بانگ برآورد که هرکس علی را بکشد ده هزار دینار خواهد داشت. مردی از جا پرید و گفت: من. گفت: تو. اما آن مرد چون به سرای خود رفت پشیمان شد و با خود گفت: نزد عموزاده و پدر فرزندان پیامبر بروم و او را بکشم؟ در دومین روز منادی معاویه بانگ برآورد: هرکس علی را بکشد بیست هزار دینار خواهد داشت. مردی دیگر از جا پرید و گفت: من. گفت: تو. اما آن مرد پشیمان شد و نسبت به آنچه به معاویه گفته بود از او عذر خواست. در

۱. صفار، بصائر الدرجات، ۲۶۳ و ۲۶۴؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۳ و ۲۶۴؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح،

سومین روز منادی معاویه بانگ برآورد. هرکس علی را بکشد سی هزار دینار خواهد داشت، و تو از جای پریدی، تو مردی از حمیر هستی.

گفت: راست می‌گویی.

پرسید: اینک نظر تو چیست؟ آنچه بدان فرمان داری به انجام می‌رسانی یا این که کاری دیگر می‌کنی؟

گفت: نه، ولی باز می‌گردم.

امام علیه السلام فرمود: ای قنبر، مرکب او آماده ساز و توشه‌ای برایش فراهم نه و خرجی راهش را به او ده<sup>۱</sup>.

### راز بیعت‌کنندگان با سوسمار

اسحاق بن حسان به سند خود از اصبع نقل کرده که گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام ما را فرمود از کوفه به مدائن رهسپار شویم. ما روز یکشنبه روانه شدیم، ولی عمرو بن حرith، اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله با پنج تن دیگر از همراهی خودداری کردند و به جایی در حیره که آن را خورنق و سدیر می‌گفتند رفتند و گفتند: چون جمعه شود، پیش از آن که مردم گرد آیند خود را به علی علیه السلام می‌رسانیم و با او نماز می‌خوانیم.

در حالی که آنان نشسته بودند و غذا می‌خوردند سوسماری بیرون آمد. او را شکار کردند. عمرو بن حرith دست آن گرفت و گشود و گفت: با این بیعت کنید که امیرمؤمنان است.

آن هشت تن با آن سوسمار بیعت کردند و آن را رها کردند و گفتند: علی بن ابی طالب مدعی است غیب می‌داند. اما اینک ما او را خلع کرده و به جای او با یک سوسمار بیعت کرده‌ایم.

آن جماعت در روز جمعه به مدائن رسیدند و در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر خطبه می‌خواند به مسجد درآمدند.

علی علیه السلام در خطبه خود فرمود: «پیامبر خدا رازهایی بسیار با من گفته است که از هر حدیث او هزار باب از دانش بگشاید. خداوند در کتاب ارجمند خود می‌گوید: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾<sup>۲</sup>.

۱. روایت را در منابع کهن نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۳۰۶/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۲. اسراء / ۷۱: یادکن روزی را که هر گروهی را با پیشوایانشان فرا می‌خوانیم.

اینک من به خداوند سوگند می‌خورم که در روز قیامت هشت تن از این امت در حالی برانگیخته می‌شوند که پیشوایشان یک سوسمار است و اگر بخواهم می‌توانم از آنان نام برم»<sup>۱</sup>.

رنگ از چهره آن جماعت پرید و لرزه بر اندامشان افتاد و عمرو بن حرث چونان خرگوش از ترس و وحشت می‌لرزید<sup>۲</sup>.

### پیشگویی درباره ابوموسی اشعری

عبدالله بن ابی‌رافع گفته است: در محضر امیر مؤمنان علیه السلام بودم که ابوموسی اشعری را رهسپار ساخت و به او فرمود: به کتاب خدا داوری کن و از آن مگذر.

چون پشت کرد فرمود: گویی او را می‌بینم که فریبش دهند.

گفتم: ای امیر مؤمنان، با آن که می‌دانی او را می‌فریبند چرا او را رهسپار می‌کنی؟

فرمود: «فرزندم، اگر خداوند می‌خواست به علم خود با مردم رفتار کند با فرستادن پیامبران بر آنان احتجاج نمی‌کرد»<sup>۳</sup>.

### پیشگویی سرنوشت طلحه و زبیر

در مسند العشرة احمد بن حنبل آمده که ابوالوضیء عباد گفته است: همراه با علی بن ابی طالب علیه السلام آهنگ کوفه داشتیم. چون به اندازه دو یا سه شب راهپیمایی از حروراء فاصله گرفتیم کسانی بسیار از ما جدا شدند. امیر مؤمنان علیه السلام را از این ماجرا آگاهانیدیم. فرمود: «کار ایشان شما را نترساند. آنان باز خواهند گشت»<sup>۴</sup>.

همان گونه هم شد که او فرموده بود<sup>۵</sup>.

۱. «ان رسول الله أسر إلى حديثا كثيراً في كل حديث باب يفتح كل باب الف باب ان الله تعالى يقول في كتابه العزيز ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ و انا اقسم بالله ليبعثن يوم القيامة ثمانية نفر من هذه الامة امامهم ضب و لوشنت ان اسميهم لفعلت».

۲. متن پیشین و روایت را بنگرید در: صفار، بصائر الدرجات، ۳۲۶؛ ابن بابویه، الخصال، ۶۴۴ و ۶۴۵؛ مفید، الاختصاص، ۲۸۳ و ۲۸۴.

۳. «يا بنی لو عمل الله فی خلقه بعلمه ما احتج علیهم بالرسل».

۴. «لا یهولنکم امرهم فانهم سیرجعون».

۵. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۱/۱۴۰.

علی علیه السلام همچنین به طلحه و زبیر که از او اجازه رفتن به عمره خواستند فرمود: «خدای را سوگند آهنگ عمره ندارید، آهنگ بصره دارید»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری است که فرمود: «تنها آهنگ فتنه دارید»<sup>۲</sup>.

همچنین فرمود: «آن دو تن در سیمای گنهگار بدکار آمدند و در سیمای فریبکار رفتند. آن‌ها را جز در یک لشکر نخواهم دید و برای آنان بهتر آن است که کشته شوند»<sup>۳</sup>.

در روایت ابوالهیثم بن تیهان و عبدالله بن رافع است که فرمود: «مرا از سرنوشت شما خبر داده‌اند و کشته‌شدنتان را به من نمایانده‌اند»<sup>۴</sup>.

پس رهسپار شدند، در حالی که علی علیه السلام این آیه را می‌خواند و آنان می‌شنیدند: ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ﴾<sup>۵</sup>.

در روز جمل پس از نبرد، صفیه دخت حرث ثقفی و همسر عبدالله بن خلف خزاعی به علی علیه السلام گفت: ای قاتل دوستان و از هم پراکننده جماعت!

امام علیه السلام فرمود: «ای صفیه، تو را بر این نکوهش نمی‌کنم که مرا دشمن بداری، که جد تو را در نبرد بدر، عموی تو را در نبرد احد و شوی تو را اکنون کشته‌ام. من اگر قاتل دوستان بودم کسانی را می‌کشتم که در این خانه‌هایند»<sup>۶</sup>.

پس آن خانه‌ها را گشتند و دیدند مروان و عبدالله بن زبیر در آن جا هستند<sup>۷</sup>.

---

۱. «و الله ما تريدان العمرة تريدان البصرة». ← مفید، الارشاد، ۳۱۵/۱؛ همو، الجمل، ۸۹؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائع، ۱۹۹/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۷/۱.

۲. متن مناقب چنین است: «انما تريدان الفتنة». اما آنچه در منابع یافت می‌شود: «انما تريدان الغدرة» است. برای نمونه ← مفید، الجمل، ۸۹.

۳. «لقد دخلا بوجه فاجر و خرجا بوجه غادر و لالاقهما الا في كتيبة و اخلق بهما ان يقتلا».

۴. «و لقد انبئت بامرکما و اريت مصارعکما». روایت را با اندکی تفاوت بنگرید در: ابن حیون، دعائم الاسلام، ۳۸۴/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۳۷۵/۱.

۵. فتح / ۱۰: پس هرکه پیمان‌شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند.

۶. «انی لألومک ان تبغضینی یا صفیه و قد قتلت جدک يوم بدر و عمک يوم احد و زوجک الآن و لو کنت قاتل الأحبة لقتلت من فی هذه البيوت».

۷. برای متن و روایت پیشین ← مفید، الاختصاص، ۳۶۷.

## یاری جستن از حجت منتظر<sup>علیه السلام</sup>

اعمش به روایت خود از مردی از همدان نقل کرده که گفته است: در صفین با علی<sup>علیه السلام</sup> بودیم. شامیان میمنه لشکر عراق را شکست دادند. اشتر بر آنان بانگ برآورد که بازگردند. در این میان امیرمؤمنان<sup>علیه السلام</sup> سه بار رو به شامیان گفت: ای ابومسلم، آنان را بگیر.

اشتر گفت: مگر ابومسلم با ایشان نیست؟

فرمود: ابومسلم خولانی را نمی‌گویم. مقصودم مردی است که در آخرالزمان از مشرق برمی‌خیزد و خداوند به او شامیان را از میان می‌برد و سلطنت را از بنی‌امیه می‌ستاند.

سید حمیری گوید:

علی<sup>علیه السلام</sup> از فراز منبر بانگ زد و به مردم شنواند که من مهتر همه پیرانم.

درباره من - و نیکوترین سخن راست‌ترین است - سخنی از پیامبر خدا ایوب<sup>علیه السلام</sup> رسیده است، و خداوند کار مرا به سامان خواهد آورد، آن سان که پس از گسیختگی کار یعقوب، کار ایشان را به سامان آورد،

و خداوند از فضل رحمت خویش به من آن چیزی می‌بخشد که جز برای صاحبان وحی و برخورداران از خرد ویژه نبوده است.

خداوند از عزت من مردی را برانگیزد که بنی‌امیه را از میان بردارد و این وعده‌ای است که دروغ درنیاید.<sup>۱</sup>

## خبر دادن از سرنوشت اشعث

از حسن بن علی<sup>علیه السلام</sup> روایت شده است که اشعث بن قیس کندی در سرای خود مأذنه‌ای ساخت. او

فأسمع الناس اني سيد الشيب  
لسنة من نبي الله ايوب  
كفاه بعد شتات شمل يعقوب  
ما ليس إلا لذى وحى بموهوب  
يفنى امية وعداً غير مكذوب  
يروى و قد كان يأتي بالاعاجيب

نادی علی فوفا فوق منبره  
و ان فی و خیر القول أصدقه  
و الله لی جامع شملی کما جمعت  
و الله لی واهب من فضل رحمته  
و الله منبعث من عترتی رجلاً  
هذا حدیث عجیب عن ابی حسن

چون در هنگام نماز از مسجد کوفه صدای اذان را می‌شنید، بر آن مأذنه می‌رفت و از فراز آن می‌گفت: ای مرد، تو دروغگو و ساحری. اما پدرم آن را «عنق النار» - و در روایتی دیگر - «عرف النار»<sup>۱</sup> می‌نامید. در این باره از او پرسیدند. فرمود: چون هنگام مرگ اشعث برسد، زبانه‌ای از آتش که از آسمان تا زمین کشیده شده است بر او درآید و او را بسوزاند و تنها هنگامی به خاک سپرده شود که زغالی سیاه شده باشد.

چون اشعث درگذشت کسانی که حاضر بودند آتش را دیدند که چون گردنی دراز که از آسمان تا زمین کشیده شده باشد بر او درآمد، او را سوزاند و او فریاد می‌زد و واویلا می‌گفت و خویش را نفرین می‌کرد<sup>۲</sup>.

### خبر دادن از شمار کشتگان نهروان

ابن بطة در ابانه<sup>۳</sup> و ابوداوود در سنن<sup>۴</sup> از ابومجالد نقل کرده‌اند که در روایتی از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که خطاب به یاران خود درباره‌ی خوارج فرموده است: «خدای را سوگند، ده تن از شما کشته نشوند»<sup>۵</sup>. در روایتی دیگر است که فرمود: «از آنان ده تن جان به در نبرند و از ما ده تن کشته نشوند»<sup>۶</sup>. همین نیز شد و از یاران علی علیه السلام نه تن کشته شدند و از خوارج هم نه تن جان به در بردند. دو تن از آنان به سجستان گریختند، دو تن به عمان، دو تن به سرزمین جزیره، دو تن به یمن و یکی به موزن و از آن پس خوارج در این سرزمین‌ها بودند.

---

۱. برای روایت‌های حاکی از نامیده شدن اشعث به «عرف النار» ← مفید، الامالی، ۱۴۷؛ بلاذری، انساب الاشراف،

۳۷۹/۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۲/۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ۳۰۴/۲.

۲. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۸۴.

۳. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۴. خبر را در سنن ابوداوود نیافتم اما در سنن دارقطنی (۱۳۱/۳) از ابومجلز چنین روایتی نقل شده است.

۵. «و الله لا یقتل منکم عشرة».

۶. «و لا ینفلت منهم عشرة و لا یهلك منا عشرة». برای متن با تفاوت‌هایی ← ابن بابویه، کمال الدین، ۱۲۰؛ خوارزمی،

المناقب، ۲۶۳؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۸/۱ و ۳۳۹؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۸۴/۸؛ ابن ابی شیبہ، المصنف،

۵۵۵/۷؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۲۸/۴ و ۲۲۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۶۴/۱۴.

اعثم گوید: اما کسانی که از یاران علی علیه السلام بودند و کشته شدند عبارتند از: رویبه بن وبر عجلی، سعد بن خالد سبیعی، عبدالله بن حماد ارحبی، فیاض بن خلیل ازدی، کیسوم بن سلمه جهینی، عبید بن عبید خولانی، جمیع بن چشم کندی و ضب بن عاصم اسدی<sup>۱</sup>.

### پیش‌بینی درباره بغداد

ابوالجوائز کاتب گفته است: علی بن عثمان برای ما نقل کرده و گفته است: مظفر بن حسن واسطی سلال برای ما حدیث آورده و گفته است: حسن بن ذکردان – و او سیصد و بیست و پنج سال داشت – ما را حدیث کرده و گفته است: در آبادی خود بودم که علی علیه السلام را در خواب دیدم. به دیدار او تا مدینه رهسپار شدم و به دست او اسلام آوردم و او مرا حسن نامید. از او احادیثی بسیار شنیدم و در همه نبردهایش با او بودم. روزی از روزها به او گفتم: ای امیرمؤمنان برایم دعا کن. فرمود: «ای مرد فارسی تو عمری دراز خواهی داشت و تو را به شهری خواهند برد که یکی از زادگان عمویم عباس آن را بنا نهد و آن روزگار آن را بغداد نامند. بدان جا نمی‌رسی تا در راه در مدائن درگذری»<sup>۲</sup>.

چنین نیز شد و آن مرد همان شب که به مدائن آمد مرد.

مسعدة بن یسع در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام بر زمین بغداد گذشت. پرسید: این زمین را چه نامند؟ گفتند: بغداد.

فرمود: آری در این جا شهری برپا می‌شود – و اوصاف آن را یاد کرد.

گفته‌اند: تازیانه‌ای از دست آن حضرت بر زمین افتاد. درباره آن سرزمین پرسید. گفتند: بغداد. پس، از این خبر داد که در آن جا مسجدی ساخته شود و آن مسجد را مسجد سوط (مسجد تازیانه) نامند.

### خبر دادن از سرنوشت ابن ابی‌الدنیا

در تاریخ بغداد است که ابوبکر مفید جرجانی گفته است: ابوالدنیا در روزگار ابوبکر زاده شد. او گفته

۱. – ابن اعثم، الفتوح، ۲۷۲/۴.

۲. «یا فارسی انک ستعمر و تحمل الی مدینه یبنیها رجل من بنی عمی العباس تسمی فی ذلک الزمان بغداد و لاتصل الیها تموت بموضع یقال له المدائن».

است: با پدرم روانه دیدار امیرمؤمنان علیه السلام شدیم. چون به نزدیک کوفه رسیدیم تشنگی بر ما چیره شد. به پدرم گفتم: بنشین تا برایت در بیابان بچرخم شاید به آبی دست یابم.

به جست و جوی آب رفتم و ناگهان چاهی دیدم که به چاه‌های دستا فرید یا دره می‌ماند. خود را شستم و از آن آب خوردم تا سیراب شدم. سپس نزد پدر خویش باز آمدم و گفتم: برخیز که خدا برایمان گشایش آورده است و این چشمه آبی است که در نزدیک ما قرار دارد.

روانه شدیم. اما چیزی نیافتیم و پدرم همچنان بی‌تابی کرد تا درگذشت. او را به خاک سپردم و نزد امیرمؤمنان علیه السلام که رهسپار صفین بود و یابوی او را آماده کرده بودند آمدم. رکاب یابو را گرفتم. امیرمؤمنان علیه السلام در من نگرست. من به بوسیدن رکاب پرداختم. اما آن را بر صورتم زد و صورتم شکافت. ابوبکر مفید گفته است: من خود آثار آن زخم را آشکارا بر چهره او دیدم.

ابوالدینا در ادامه گفته است: سپس درباره داستانم از من پرسید.

داستان خویش با او بازگفتم.

فرمود: «از چشمه‌ای آب خورده‌ای که هیچ‌کس از آن نخورد، مگر آن که عمری دراز یابد. تو را مژده باد که عمری دراز خواهی یافت».

او مرا معمر نامید.

این ابوالدینا همان است که به اشج نامور شده است.<sup>۱</sup>

خطیب از این سخن به میان آورده است که مفید جرجانی گوید: در سال سیصد به همراه پیرانی از خاندان خود به بغداد رفته و آن‌جا درباره ابوالدینا پرسیده و به او گفته‌اند: او در میان ما به داشتن عمری طولانی شهرت دارد.

مفید گوید: به من خبر رسیده است که او در سال سیصد و بیست و هفت درگذشت.<sup>۲</sup>

استاد ما نیز در امالی خود درباره درگذشت ابوالدینا روایتی به همین مضمون آورده است.

### خبرهایی دربارهٔ برائتا

حارث اعور، عمرو بن حرث و ابویوب دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده‌اند که چون از پیکار صفین

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۹۷/۱۱.

۲. همان، البته روایت این منبع با روایت ابن شهر آشوب در این‌جا تفاوت دارد.



بازمی‌گشت در سمت راست سرزمین سواد اردو زد. راهبی که آن‌جا بود به او گفت: در این‌جا جز وصی‌ای که در راه خدا بجنگد اردو نزنند.

علی‌علیه‌السلام فرمود: من خود مهتر اوصیا و وصی سید انبیا هستم.

گفت: پس تو همان تاس‌موی قریش و وصی محمد ﷺ هستی. آیین اسلام را پاس بدار که این اوصاف تو را در انجیل یافته‌ام و تو در مسجد براثا خانهٔ مریم علیها السلام و زمین عیسی‌علیه‌السلام فرود می‌آیی. امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام به آن راهب فرمود: ای حباب بنشین.

راهب گفت: این هم یک نشان دیگر است.

سپس فرمود: ای حباب، از این صومعه پایین آی و بر جای این دیر یک مسجد بساز.

حاباب آن صومعه را به مسجد بدل کرد و خود را در کوفه به امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام رساند و در آن‌جا ماند تا امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام به شهادت رسید.

حاباب پس از آن به مسجد خود در براثا بازگشت.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر است که آن راهب گفت: خوانده‌ام که ایلیا وصی پارقلیط محمد ﷺ که پیامبر درس‌ناخواندگان و خاتم همهٔ پیامبران و رسولان الهی است – و سخنی فراوان در این اوصاف آورد – در این‌جا نماز می‌خواند. هرکس او را درک کند از نوری که او آورده است پیروی کند. زنه‌ار که در آخرین روزها در این‌جا درختی کاشته شود که هرگز میوه‌اش تباهی نبیند.

در روایت زاذان است که امیرمؤمنان علی‌علیه‌السلام از او پرسید: از کجا آب می‌خوری؟ گفت: از دجله.

پرسید: چرا چاهی حفر نمی‌کنی تا از آب آن بنوشی؟

گفت: چاهی کنده‌ام ولی آبش شور جوشیده است.

فرمود: اکنون چاهی دیگر بکن.

او چاهی دیگر حفر کرد و از آن آب شیرین درآمد.

فرمود: ای حباب، از این پس، برای آشامیدن از این چاه آب بردار. این مسجد پیوسته آباد باشد و

چون آن را خراب کنند و نخل آن را بکنند آنان را – یا فرمود مردم را – بلایی دربر گیرد.

۱. برای روایت با تفاوت‌هایی ← طوسی، الامالی، ۱۹۹ و ۲۰۰؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۵۵۲/۲ - ۵۵۴.

در روایت محمد بن قیس است که امیرمؤمنان علیه السلام به سراغ نقطه‌ای در آن تپه شنی رفت و با پای خود آن را کاوید. چشمه‌ای خروشان بر جوشید و امام علیه السلام فرمود: این چشمهٔ مریم است. سپس فرمود: در این جا هفده ذراع حفر کنید.

حفر کردند و ناگهان به صخره‌ای سفید برخوردند. فرمود: این جا جایی است که مریم علیها السلام عیسی علیه السلام را از آغوش خود بر زمین نهاد و نماز کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن صخره را بر زمین نشاند و چهار روز در آن جا اقامت کرد. در روایت امام باقر علیه السلام است که فرمود: این چشمهٔ مریم است که برای او بر جوشید. در این جا هفده ذراع خاک را بردارید. خاک را برداشتند و به صخره‌ای سفید برخوردند - و دنبالهٔ داستان.

در روایتی است که فرمود: این جایی مقدس است که پیامبران در آن نماز خوانده‌اند. امام باقر علیه السلام فرموده است: و یافته‌ایم که پیش از عیسی علیه السلام نیز در این جا نماز خوانده‌اند. در روایتی دیگر است که ابراهیم خلیل علیه السلام در آن جا نماز خوانده است.<sup>۱</sup>

در روایتی دیگر است که امیرمؤمنان علیه السلام به زبان عبری فریاد برآورد: ای چاه، پیش آی! امیرمؤمنان علیه السلام چون بر آن مسجد گذشت در آن خارها و خاربن‌های بزرگی بود. همه را با شمشیر جارو کرد و آن گاه فرمود: این جا قبر پیامبری از پیامبران خدا است.

هم به خورشید فرمود: باز گرد. خورشید بازگشت. سیزده تن با امیرمؤمنان علیه السلام همراه بودند. امام قبله را درست معین کرد و به سوی آن نماز گزارد. عونی گفته است:

گفتی براهنا خانهٔ مریم علیها السلام بوده است. اما این روایتی با سندی ضعیف و ناراست است.

اما براهنا خانهٔ عیسی بن مریم علیه السلام و جایگاه و شدآمدگاه پیامبران پاک بوده است،

و نیز اقامتگاه اوصیای آنان در گذر روزگاران، و حق به نیکی آشکار بوده است.

با هفتاد وصی پس از هفتاد پیامبر که همه در این جا به سجده پیشانی بر زمین ساییده‌اند.

و آخرین آن‌ها نماز پیشوای ما علی علیه السلام است و در این باره حدیثی درست رسیده است.<sup>۲</sup>

۱. ← طوسی، الامالی، ۲۰۰.

۲. و قلت براهنا کان بیتا لمریم و ذاک ضعیف فی الأسانید اعوج

## خبر دادن از رازی شگفت

در روایتی است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای وشاء پیش من آی. وشاء گوید: پیش او رفتم. فرمود: به محله خویش برو. آن جابر در مسجد مرد و زنی را خواهی دید که با یکدیگر نزاع دارند. آن‌ها را نزد من آور. راوی گوید: روانه شدم و آن زن و مرد را دیدم که با یکدیگر نزاع می‌کنند. گفتم: امیرمؤمنان علیه السلام شما را می‌خواند.

با هم رهسپار شدیم تا به حضور امام رسیدیم. پرسید: ای جوان مشکل تو با این زن چیست؟ گفت: ای امیرمؤمنان، من این زن را به همسری گرفته، مهر او را داده، او را در تمکین آورده و به خانه برده‌ام. اما چون به او نزدیک شده‌ام خون دیده است، و من در کار خویش سرگردان مانده‌ام. فرمود: آن زن بر تو حرام است و تو شایسته او نیستی. مردم در این باره به بگو مگو درافتادند و امیرمؤمنان علیه السلام از آن زن پرسید: آیا مرا می‌شناسی؟ گفت: چیزهایی درباره تو شنیده‌ام. اما تو را ندیده بودم. پرسید: تو فلان دختر فلانی نیستی؟ گفت: خدای را سوگند، چرا.

پرسید: مگر نه آن است که تو پیشتر با فلانی پنهانی ازدواج موقت کرده‌ای و مگر نه آن است که از آن مرد باردار شده‌ای و سپس نوزاد خود را که پسری سالم بوده است به دنیا آورده‌ای و آن گاه از طایفه و خانواده خود ترسیده‌ای و شبانه بیرون رفته‌ای و چون خود را به جایی خلوت رسانده‌ای، او را بر زمین نهاده‌ای و در برابرش ایستاده‌ای، اما لختی بعد بر او دل سوزانده‌ای و برگشته‌ای تا او را برداری، اما سپس او را واگذارده‌ای تا گریسته است و در این هنگام از رسوایی ترسیده‌ای و از آن سوی سگان

→

و للانبیاء الزهر مثنوی و مدرج  
علی غابر الأيام و الحق أبلج  
جباهم فیها سجوداً تشجج  
علی بذاء الحادیث المنهج

و لکنه بیت لعیسی بن مریم  
و للاوصیاء الطاهرین مقامهم  
بسبعین موصی بعد سبعین مرسل  
و آخرهم فیها صلاة إمامنا

آمده‌اند و بر تو پارس کرده‌اند و هراسان گریخته‌ای و یکی از سگان به سراغ کودک تو رفته و او را بوییده و به واسطه بوی بدی که داشته بر او چنگ افکنده و تو از سر دلسوزی آن سگ را رانده‌ای و در این میان بر کودک زخمی وارد آورده‌ای و او فریادی برآورده است و تو ترسیده‌ای که صبح شود و حضور تو را احساس کند و از این روی با دلی آکنده از نگرانی او را وا گذاشته‌ای و دستان خود به آسمان برداشته‌ای و دعا کرده‌ای: خداوندا، ای نگه‌دارنده امانت‌ها، او را نگه دار. مگر نه چنین است؟ زن گفت: خدای را سوگند، چرا. همه این‌ها درست است و از سخن تو در شگفت شده‌ام. سپس فرمود: بگویند آن مرد بیاید.

مرد آمد. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: پیشانی خود آشکار کن.

او پیشانی خود آشکار کرد.

سپس امیرمؤمنان علیه السلام بدان زن فرمود: این همان زخمی است که بر جلوی سر آن نوزاد خود ایجاد کردی و این همان فرزند تو است. خداوند - تعالی - با آیتی که نمایانده و او را بازداشته به او اجازه نداده است که با تو همبستر شود و خداوند آن گونه که خواسته بودی او را برایت نگه داشته است. خدای را بر آنچه به تو داده و به تو گزین ساخته است سپاس گوی.

### خبر دادن از آن زن

حارث اعور، ابویوب انصاری، جابر بن یزید و محمد بن مسلم همه از امام باقر علیه السلام روایت کرده‌اند و عیسی بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده - و روایت‌ها در هم متداخل است - که فرموده: علی علیه السلام در بازارهای کوفه می‌چرخید. زن او را سه بار لعنت کرد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای سلقلی، چند تن از کسان خود کشته‌ای؟

گفت: هفده یا هیجده تن.

چون آن زن نزد مادر رفت ماجرا را با او بازگفت.

مادرش گفت: سلقلی کسی است که پس از حیض زاده شده باشد و از او نسلی نماند.

پرسید: مادر، یعنی تو چنینی؟

گفت: آری - و بقیه روایت<sup>۱</sup>.

در روایتی از امام باقر علیه السلام است که در حالی که امیرمؤمنان علیه السلام به زیان آن زن داوری کرده بود او بدیشان گفت: نه به عدالت داوری کرده‌ای و نه میان رعیت دادگری کنی. نزد خداوند بدانچه او بدان خرسند باشد از تو داد خواهم خواست.

امیرمؤمنان علیه السلام بدان زن نگریست و فرمود: ای گناهکار، ای بدکار، ای سلفع – یا سلسع. آن زن که این شنید پشت کرد و گریخت، در حالی که می‌گفت: وای بر من با پسر ابوطالب؛ پرده‌ای که پوشیده بود دریدم<sup>۱</sup>.

در خصائص نطنزی است که علی علیه السلام فرمود: الله اکبر! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: از قریش جز بدکار، از انصار جز یهودی، از عرب جز زنازاد، از دیگر مردمان جز تیره‌بخت و از زنان جز سلقلی تو را دشمن ندارد.

آن زن گفت: سلقلی چیست؟

فرمود: آن که از پشت حیض شود.

آن زن گفت: خدا و پیامبرش راست گفته‌اند. ای علی، مرا از چیزی آگاهندی که در من وجود دارد. از این پس هرگز تو را دشمن نخواهم داشت.

امیرمؤمنان علیه السلام گفت: خداوند، اگر راست می‌گوید خون دیدن او را از همان جا قرار ده که دیگر زنان بینند.

خداوند نیز مجرای عادت او را تغییر داد.

حارث اعور گفته است: عمرو بن حرث آن زن را تعقیب کرد و درباره آنچه امیرمؤمنان علیه السلام در مورد او گفته بود از او پرسید.

زن سخن امیرمؤمنان علیه السلام را تصدیق کرد.

عمرو بن حرث پرسید: آیا گمان می‌کنی او ساحر یا کاهن یا جذامی است؟

زن گفت: ای بنده خدا، بد سخنی بر زبان راندی! او از خاندان نبوت است.

عمرو بن حرث نزد امیرمؤمنان علیه السلام باز آمد و او را از گفته آن زن آگاهاند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن زن سخنی نیکوتر از سخن تو گفته است<sup>۲</sup>.

۱. ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۲۲۹.

۲. برای روایت با جزئیات و البته با تفاوت‌هایی ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۷۶ - ۳۷۹؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام.

ابن حماد گفته است:

در آنچه روایت کرده‌اند او داوری‌ای کرد که شگفتی‌ها دارد و همانندش را نشنیده‌اند.  
زنی نزد او آمد و از همسر خود شکایت کرد و او درباره‌ی وی به آنچه به تقوا نزدیک‌تر است حکم کرد.  
اما آن زن گفت: به ناحق حکم کرده‌ای. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نه، ای سلقع، ای بدکار و ای شپش‌بو.  
آن زن پشت کرد و بی‌درنگ رفت. اما مردی ناپاک و پست به تعقیب وی پرداخت.  
به وی گفت: بنگر، آیا نزد او سحر دیدی؟ گفت: نه، لختی درنگ کن و چهره‌ی خویش به فروتنی بیارای.  
آن علم رسالت و نبوت بود. پس آن زن به راه خود ادامه داد و آن مرد با دلی که آتش گرفته بود بازآمد.  
امام به او گفت: تو بدکردی و آن زن با ما به خوبی رفتار کرد و هرکس آن درود که خود بکارد<sup>۱</sup>.

### ستم «عین»‌ها

یک بار در روزگار عثمان، حذیفه بن یمان به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: خدای را سوگند، نه معنای سخن تو را فهمیدم و نه تأویل آن دانستم تا زمانی که دیشب آن را دریافتم. به یاد می‌آوری در هامون آن زمان که خفته بودم و در روزگاری که هنوز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان ما بود به من فرمودی: «ای حذیفه، چگونه‌ای آن هنگام که عین‌ها بر عین ستم رانند؟»<sup>۲</sup>

من تفسیر این سخن را ندانستم تا آن که دیشب عتیق و پس از او عمر را دیدم که بر تو تقدم طلبیده‌اند و حرف اول نام هر دو «عین» است.

→

۵۶۱/۲؛ خصیبی، الهدایة الكبرى، ۱۳۰؛ مفید، الاختصاص، ۳۰۲ و ۳۰۵؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائع، ۷۴۷/۲ - ۷۴۹؛ عباشی، تفسیر العیاشی، ۲۴۸/۲ و ۲۴۹.

۱. و لقد قضی فیما روه قضیة  
جاءته امرأة تخاصم بعلمها  
قالت قضیت بغیر حق قال لا  
فهناک ولت لاتلبث فانشی  
قال انظری اترین سحرأ عنده  
بل ذاک علم رسالة و نبوة  
قال الامام له أسأت و احسنت
- فیها عجائب مثلها لایسمع  
فقضی علیها بالذی هو اورع  
یا سلقع یا مهیسع یا قردع  
فی اثرها رجس لئیم یتبع  
قالت له مهلا فخذک اضرع  
و مضت و عاد و قلبه متلذع  
فینا و کل حاصد ما یزرع

۲. «کیف انت یا حذیفه اذا ظلمت العیون العین».

فرمود: «ای حذیفه، عبدالرحمن را از یاد بردی که حکومت را به سوی عثمان کج کرد»<sup>۱</sup>.  
در روایت دیگری است که فرمود: «و عمرو بن عاص هم با معاویه پسر آن جگرخواره به آنان خواهد پیوست. اینان عین‌هایی هستند که بر ستم راندن به من گرد آمده‌اند»<sup>۲</sup>.

### نشانه‌ای که میان شانه‌ها بود

زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان، براء بن سبره، اصبع بن نباته، جابر بن شرحبیل و محمود بن کواء روایت کرده‌اند که به اسقفی در دیلم - در سرزمین فارس - که صد و بیست سال بر او گذشته بود گفته است: مردی ناقوس را تفسیر کرده و گفته: مقصود از آن علی علیه السلام است. اسقف که این شنید گفت: مرا نزد او برید که می‌بینم او «انزع بطین» است.

چون به امیرمؤمنان علیه السلام رسید گفت: من اوصاف او را در انجیل دیده‌ام و گواهی می‌دهم که او وصی عموزاده خویش است.

امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: آمده‌ای ایمان بیاوری تا به علاقه‌ات به این ایمان بیفزایم؟  
گفت: آری.

فرمود: جبه خویش از تن درآور و نشانه‌ای را که میان شانه‌هایت هست به یارانت نشان ده.  
گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده او است.  
پس نفسی ژرف کشید و مرد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اندکی در اسلام زیست و فراوان در جوار خداوند بهره یافت»<sup>۳</sup>.

### خبر دادن از فتح بصره

ابن عباس روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام در نبرد جمل فرمود: «حتماً بر این دسته پیروز خواهیم

۱. «یا حذیفه نسیت عبدالرحمن حیث مال بها الی عثمان».

۲. «و سیضم الیه‌م عمرو بن العاص مع معاویه بن أكلة فهولاء العیون المجتمعة علی ظلمی». برای متن‌ها و روایت‌ها با تفاوت‌هایی ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۱. برای معنا و مصداق این «ع»‌ها نیز ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۸۷.

۳. «عاش فی الاسلام قلیلاً و نعم فی جوار الله کثیراً».

شد و این دو مرد را خواهیم کشت»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگری است که فرمود: «قطعاً بصره را خواهیم گشود و امروز از کوفه هشت هزار و سی و چند مرد به یاریتان خواهند آمد»<sup>۲</sup>.

چنین نیز شد و همان شد که او فرموده بود.

در روایت دیگری است که از آمدن شش هزار و شصت و پنج نفر خبر داده بود<sup>۳</sup>.

### درباره اویس قرنی در صفین

از همین نمونه‌ها است حدیث ابن عباس در مورد علت حضور یافتن اویس قرنی در صفین<sup>۴</sup>.

### خبر دادن از ماجراهای نهروان

مفسران از جندب بن عبدالله از دی روایت کرده‌اند که گفته است: چون امیرمؤمنان عليه السلام در نهروان فرود آمد و به اردوی آن طایفه نزدیک شدیم، شنیدیم که همه‌ی ایشان به تلاوت قرآن بلند است و چون لائۀ زبور از اردویشان این زمزمه برمی‌خیزد و ترسایان و پارسایان میان ایشانند.

چون آنان را در این وضعیت دیدم از این امر تردیدی به من راه یافت. کناره‌گزیدم و به نماز مشغول شدم و به درگاه خداوند چنین دعا کردم: خداوندا، اگر پیکار با این طایفه فرمانبری از تو است مرا اذن ده و اگر این کار نافرمانی تو است، به من بنمایان. در همین حال بودم که علی عليه السلام بدان جا رو کرد.

---

۱. «لتظهرن علی هذه الفرقة و لتقتلن هذين الرجلين». ← مفید، الامالی، ۳۳۵؛ طوسی، الامالی، ۱۱۳؛ طبری، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله، ۳۷۹.

۲. «لنفتحن البصرة و لیأتینکم الیوم من الکوفة ثمانية آلاف رجل و بضغ و ثلاثون رجلا». برای بخش دوم متن ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۷۰.

۳. متن روایت چنین است: «وليفتحن البصرة و لیأتینکم مادة من الکوفة ستة آلان و خمسمائة و ستون». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲/۲۸۵ و ۲۸۶. نیز: اسماعیلی، معجم الشیوخ، ۲/۶۲۴.

۴. ← مفید، الارشاد، ۱/۳۱۶؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۶ و ۲۶۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ۱/۲۰۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۷ و ۳۳۸.



هنگامی که در برابر من قرار گرفت فرمود: ای جندب، از تردید به خداوند پناه می‌بریم.  
 پس فرود آمد و به نماز ایستاد. در این هنگام سواری نزد او آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، مردمان از  
 نه‌ر گذشته و آن را پشت سر نهاده‌اند.  
 فرمود: نه، نگذشته‌اند.  
 مردی دیگر آمد و گفت: آن طایفه از نه‌ر گذشته‌اند.  
 فرمود: نه، چنین نکرده‌اند.  
 گفت: خدای را سوگند، نیامدم، مگر زمانی که دیدم پرچم‌ها و ابزارهای جنگی در این سوی است.  
 فرمود: خدای را سوگند چنین نکرده‌ام و این جاکش‌تنگاه آنان و محل ریختن خون آنان است.<sup>۱</sup>  
 در روایتی است که فرمود: به قصر بوری دخت کسری نمی‌رسند.  
 راوی گفته است: ما پس از آن سخن امام به سمت پرچم‌ها تاختیم و دیدیم وضع همان‌گونه است  
 که او فرمود.  
 راوی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام سپس گردن من را گرفت و مرا پیش راند و فرمود: ای مرد از دی،  
 حقیقت برای تو روشن نشد؟  
 گفتم: چرا، ای امیرمؤمنان.<sup>۲</sup>

### پیشگویی درباره حجر بن عدی

سفیان بن عیینه از طاووس یمانی نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام به حجر بدری فرمود: ای حجر،  
 چگونه ای آن هنگام که تو را بر منبر صفا بایستاندند و به ناسزاگویی به من و برائت جستن از من فرمان  
 دهند؟

حجر گفته است: گفتم: از این به خدا پناه می‌برم.

فرمود: «خدای را سوگند چنین خواهد شد. چون چنین شد مرا ناسزا بگوی، اما از من برائت  
 مجوی؛ چرا که هرکس در دنیا از من برائت جوید در آخرت از او برائت جویم».<sup>۳</sup>

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۳۹/۱.

۲. ← مفید، الارشاد، ۳۱۸/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۴۰/۱.

۳. «و الله انه لكائن فاذا كان ذلك فسبني ولا تبترا مني فانه من تبرا مني في الدنيا برأت منه في الآخرة».

طاووس گفته است: بعدها حجاج او را بدان واداشت که علی علیه السلام را بر منبر ناسزا گوید. او بر منبر رفت و گفت: ای مردم، این فرمانروای شما از من می‌خواهد علی علیه السلام را لعنت کنم. زنه‌ار او را لعنت کنید که لعنت خدا بر او باد.

### برتر از آنم که در دل داری

در امثال ابو عبدالله<sup>۱</sup> آمده است که مردی متهم علی علیه السلام را ستایش گفت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من فروتر از آنم که می‌گویی و فراتر از آن که در دل می‌پنداری»<sup>۲</sup>.  
ناشی گفته است:

در هر سو او را نشانه‌ای است که از عزمش خبر می‌دهد،  
و ناپاک را به گمراهی و سرکشی سیراب می‌سازد و نیکوکار را از راه‌یافتگی برخوردار می‌کند.<sup>۳</sup>

---

۱. ظاهراً تصحیفی صورت پذیرفته و صورت درست این واژه ابو عبید است. گواه آن که این سخن در الامثال ابو عبید قاسم بن سلام (۴۵) آمده است.

۲. «انا دون ما تقول و فوق ما تظن فی نفسک». نیز «شریف رضی، خصائص الائمة عليهم السلام، ۹۴؛ علم الهدی، الامالی، ۱/ ۱۹۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۴/ ۱۰۴ و ۱۸/ ۲۳۳.

۳. له فی کل وجه سه مة تنبیء عن العقد  
فتسقی الرجس بالفی و تحظى البر بالرشد



## فصل ۷

### خبر دادن امیرمؤمنان علیه السلام از مرگ و عمر و بیماری و آسیب

#### آنچه به رشید هجری آموخت

اصبغ بن نباته گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام چون کسی در حضور او می‌ایستاد، به وی می‌فرمود: ای فلانی، آماده باش و برای خود آنچه می‌خواهی فراهم ساز که تو در فلان روز از فلان ماه در فلان ساعت بیمار خواهی شد.

بعدها همان می‌شد که او فرموده بود.<sup>۱</sup>

او رشید هجری را از چنین آینده‌ای آگاهانده بود و از این روی او را «رشید البلیا» می‌گفتند.<sup>۲</sup>

#### خبر دادن از شهادت امام حسین علیه السلام

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از کشته شدن حسین علیه السلام خبر داده بود.<sup>۳</sup>

#### پیشگویی درباره ابن سعد

فضل بن زبیر از ابوالحکم، از استادان خود نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پیش از آن

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۸۲؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۷۰۷/۲.

۲. ← خصیبی، الهدایة الكبرى، ۱۳۲؛ مفید، الاختصاص، ۷۷؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۹۱/۱.

۳. ← منقری، وقعة صفین، ۱۴۰؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۱۴۱/۳؛ ابن بابویه، الامالی، ۱۹۹.

که مرا از کف بدهید از من بپرسید»<sup>۱</sup>.

مردی از آن میان برخاست و گفت: مرا از این بیاگاهان که در سر و ریش من چند تار موی است؟ فرمود: «بر سر هر مویی در سرت فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌فرستد و بر سر هر مویی در ریشت شیطانی که تو را می‌فریبد و در خانه‌ات بزغال‌های است که پسر پیامبر خدا ﷺ را می‌کشد و نشان این امر تحقق آن چیزی خواهد بود که به تو گفتم، و اگر آنچه پرسیدی برهان آوردن بر آن و فهم آن بر تو دشوار نبود تو را از آن نیز می‌آگاهاندم»<sup>۲</sup>.

در آن روزگار فرزند مردی که برخاسته بود، کودکی بود که روی زمین می‌خزید. بعدها حسین علیه السلام به دست او کشته شد<sup>۳</sup>.

### پیشگویی درباره خالد بن عرفطه و حبیب بن جمار

در میان اهل دانش این حدیث به استفاضه رسیده است که اعمش و ابن محبوب از ثمالی و سبیعی و همه از سوید بن غفله روایت کرده‌اند و ابوالفرج اصفهانی نیز در تاریخ امام حسن علیه السلام آورده است<sup>۴</sup> که به امیرمؤمنان علیه السلام گفتند: خالد بن عرفطه مرده است.

فرمود: «اونمرده است و نمی‌میرد تا سپاه گمراهی را رهبری کند که پرچمدارش حبیب بن جمار است»<sup>۵</sup>. مردی از پای منبر برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان، خدای را سوگند من طرفدار توام و من تو را دوست دارم. من حبیب بن جمار هستم.

فرمود: «از این حذر کن که آن پرچم را بر دوش کشی. اما یقیناً آن را بر دوش خواهی کشید و از این دروازه درخواهی آمد»<sup>۶</sup> - و در این هنگام به باب فیل اشاره کرد.

۱. «سلونی قبل ان تفقدونی».

۲. «ان علی کل طاقة فی رأسک ملک یلعنک و علی کل طاقة من لحیتک شیطان یستفزک و ان فی بیتک لسخلا یقتل ابن رسول الله و آیه ذلک مصداق ما اخبر تک به و لولا ان الذی سألت یعسر برهانه لأخبر تک به».

۳. برای متن پیشین و این روایت ← شریف رضی، خصائص الانتماء علیه السلام، ۶۲؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ۱۵۶؛ ابن بابویه، الامالی، ۱۶۹؛ مفید، الارشاد، ۳۳۰/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۸۹/۱؛ همو، اعلام الوری، ۳۴۴/۱.

۴. ← ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ۴۶ و ۴۷.

۵. «انه لم یمت و لایموت حتی یقود جیش ضلالة صاحب لوائه حبیب بن جمار».

۶. «ایاک ان تحملها و لتحملنها فتدخل بها من هذا الباب».

چون در ماجرای حسین علیه السلام آن پیشامدها رخ داد و عمر بن سعد بن ابی وقاص رهسپار پیکار با آن حضرت شد، خالد بن عرفطه طلّیعه‌دار و حبیب بن جمار پرچمدارش بود. او پرچم را بر دوش داشت تا از باب الفیل به مسجد درآمد.<sup>۱</sup>

### حسین علیه السلام پیش از حج شهید شود

ابوحفص عمر بن محمد زیات در روایتی نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام به مسیب بن نجیه فرمود: «سوار آن مرکب تندرو در حالی که کمر آن را محکم بر بسته و هنوز جامه حج و عمره از تن نگشوده است نزد شما می‌آید و او را می‌کشند».<sup>۲</sup>

مقصود امیرمؤمنان علیه السلام از این سخن حسین علیه السلام بود.<sup>۳</sup>

### خبر دادن از خیانت کوفیان

امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به مردمان کوفه فرمود: «چگونه خواهید بود آن هنگام که فرزندان پیامبرتان به میانتان آیند و آهنگ ایشان کنید و ایشان را بکشید».<sup>۴</sup>

گفتند: پناه بر خدا، اگر خدا چنین بر سرمان آورد، در عذر آوردن بر درگاه او به آزمونی سخت گرفتار خواهیم بود.

فرمود:

آنان او را به دام فریب خویش افکندند و فریفتند. رهایی را خواستند، در حالی که نه رستنی بود و نه بهانه‌ای.<sup>۵</sup>

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۱۸؛ خصبی، الهدایة الكبرى، ۱۶۱؛ مفید، الارشاد، ۳۲۹/۱؛ همو، الاختصاص، ۲۸۰؛

ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۴۵/۲.

۲. «یأتیکم راکب الدغیلة یشد حقوها بوضینها لم یقض تفئا من حج و لاعمره فیکتلوه».

۳. برای روایت و متن پیشین ← طوسی، الامالی، ۲۳۰.

۴. «کیف انتم اذا نزل بکم ذریة رسولکم فعمدتم الیه فقتلتموه».

۵. هم آوردوه فی الغرور و غرروا ارادوا نجات لا نجات و لا عذر

در بحار الانوار مجلسی (۳۱۴/۴۱) شعر و روایت به نقل از کتاب حاضر آمده است.

## پیشگویی دربارهٔ براء بن عازب

اسماعیل بن صبیح، از یحیی بن مساور عابد، از اسماعیل بن زیاد روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام به براء بن عازب فرمود: «ای براء، پسرم حسین علیه السلام کشته می‌شود و تو زنده‌ای و او را یاری نمی‌رسانی»<sup>۱</sup>.

چون حسین علیه السلام کشته شد براء از اندوه آه می‌کشید و می‌گفت: خدای را سوگند که امیرمؤمنان علیه السلام راست گفت.

## خبر دادن از نینوا

در مسند موصلی است که عبدالله بن یحیی از پدر خود روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام چون در راه صفین به مقابل نینوا رسید، بانگ برآورد: «ای ابوعبدالله، بر کنار رود فرات شکیبایی کن»<sup>۲</sup>.  
راوی گوید: پرسیدم: چه فرمودی؟

امام علیه السلام از کشته شدن حسین علیه السلام در سرزمین طف سخن به میان آورد<sup>۳</sup>.

جویریة بن مسهر عبدی گفته است: چون علی علیه السلام بار صفین بست در صحرای کربلا ایستاد. چپ و راست خود را نگریست و گریست، آن‌گاه فرمود: «خدای را سوگند در همین جا بار می‌گشایند»<sup>۴</sup>.  
آن مردم تفسیر این سخن را تنها هنگامی دریافتند که حسین علیه السلام کشته شد.

در شافی فی الانساب<sup>۵</sup> آمده که یکی از یاران امیرمؤمنان علیه السلام گفته است: پس در صدد یافتن چیزی برآمدم که آن‌جا را نشانه بگذارم. جز استخوان یک شتر چیزی نیافتم. آن را بدان سوی افکندم. زمانی که حسین علیه السلام کشته شد آن استخوان را در محل کشته شدن یاران او یافتم.

۱. «یا براء یقتل ابی‌الحسین و انت حی لاتنصره».

۲. «اصبر اباعبدالله بشط الفرات».

۳. ← ابویعلی، المسند، ۲۹۸/۱.

۴. «و الله ینزلون هیهنا».

۵. مؤلف این کتاب ابوالحسن نجم الدین علی بن ابی‌الغنائم محمد علوی عمری مشهور به ابن‌الصوفی است و ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۰۳) از آن یاد کرده است. همچنین ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۹/۱۳.  
از این کتاب نشانی در اختیار نیست.

## خبر دادن از شهادت خود

امیر مؤمنان علیه السلام همچنین از کشته شدن خویش خبر داده بود.

شاذکونی از حماد از یحیی از ابن عتیق از ابن سیرین نقل کرده که گفته است: اگر کسی اجل خویش را می‌دانسته، آن کس علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام فرموده است: علی علیه السلام فرمود نام کسانی را که به کوفه می‌آیند برایش بنویسند. نام کسانی را نوشتند و آن سیاهه را تقدیم کردند. آن را خواند و چون بر نام ابن ملجم گذشت انگشت بر روی نام وی نهاد و گفت: خدایت بکشد، خدایت بکشد!

گاه چون از علی علیه السلام می‌پرسیدند: اگر مردان او تو را خواهند کشت، چرا او را نمی‌کشی، می‌فرمود: «خداوند بنده را کیفر ندهد، مگر زمانی که معصیت از او سرزند».<sup>۲</sup>

گاه نیز می‌فرمود: «در این صورت چه کسی مرا بکشد؟»<sup>۳</sup>

اصبغ بن نباته گفته است: امیر مؤمنان علیه السلام در ماهی که در آن به شهادت رسید خطبه‌ای ایراد کرد و در آن فرمود: «ماه رمضان بر شما فرارسیده است. مهتر همه ماه‌ها و آغاز سال است و در آن آسیای شیطان می‌چرخد؛ زنه‌ار که شما همه امسال در یک صف به حج خواهید رفت و نشانه آن هم این که من در میان شما نیستم».<sup>۴</sup>

صفوانی در احن والمحن روایت کرده که اصبغ گفته است: شنیدم علی علیه السلام یک جمعه پیش از آن که کشته شود فرموده بود: «هان، هرکس از زادگان عبدالمطلب این جا هست به من نزدیک شود. جز قاتل من کسی دیگر را نکشید. زنه‌ار، مبدا فردا شما را بینم که با شمشیرهای خود مردم را در میان گرفته‌اید و می‌گویید: امیر مؤمنان کشته شده است».<sup>۵</sup>

---

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۴۵۸.

۲. «ان الله تعالى لا يعذب العبد حتى تقع منه المعصية».

۳. «فمن يقتلني؟» ← خوارزمی، المناقب، ۳۹۳.

۴. «اتاكم شهر رمضان و هو سيد الشهور و اول السنة و فيه تدور رحى الشيطان ألا و انكم حاجوا العام صفاً واحداً و آية ذلك اني لست فيكم». برای متن و روایت ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۵؛ مفید، الارشاد، ۱/۱۴ و ۳۲۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۰/۱.

۵. «ألا من كان ههنا من بني عبدالمطلب فليدن مني لا تقتلوا غير قاتلي ألا لآلئینکم غداً تحيطون الناس بأسیافکم



عثمان بن مغیره گفته است: چون ماه رمضان فرارسید یک شب نزد حسن علیه السلام، یک شب نزد حسین علیه السلام، یک شب نزد عبدالله بن عباس - و به روایت صحیح تر نزد عبدالله بن جعفر - افطار می کرد و برای افطار بیش از سه لقمه نمی خورد.

در این باره از او پرسیدند.

فرمود: «می خواهم زمانی تقدیر خداوند برایم برسد که گرسنه باشم. تنها یک شب یا دو شب فاصله است»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام همان شب که این سخن را فرمود کشته شد<sup>۲</sup>.

### خبر دادن از کشته شدن کسانی چند

علی علیه السلام همچنین کشته شدن جماعتی چون حجر بن عدی، رشید هجری، کمیل بن زیاد، میثم تمار، محمد بن اکثم، خالد بن مسعود، حبیب بن مظاهر، جویریة، عمرو بن حمق، قنبر، مذرع و کسانی دیگر را پیشگویی کرده و - چونان که به خواست خداوند خواهد آمد - قاتلان آنها و چگونگی کشته شدن ایشان را نیز فرموده بود.

### پیشگویی کشته شدن مذرع

عبدالعزیز و صهیب از ابوالعالیه روایت کرده اند که گفته است: مذرع بن عبدالله برایم نقل کرده و گفته است: از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: «هلا، خدای را سوگند که سپاهی روی خواهد کرد و چون به بیداء رسد زمین آن را در خود فرو خواهد برد»<sup>۳</sup>.

→

تقولون قتل امیرالمؤمنین». ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۴۹/۲ و ۴۵۰؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۶ و ۱۳۷؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۵.

۱. «یأتینی امر ربی و انا خميص. انما هی لیلة اولیلتان».

۲. برای متن پیشین و نیز روایت ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۵؛ مفید، الارشاد، ۱۴/۱ و ۳۲۰؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۲۰۱/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۰۹/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۳۹۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۹۱/۲.

۳. «اما والله لیقبلن جیش حتی اذاکان بالبیداء خسف بهم».

گفتم: این غیب است.

مذرع گفت: خدای را سوگند آنچه امیرمؤمنان علیه السلام مرا از آن آگاهانیده است رخ خواهد داد و یقیناً مردی را خواهند گرفت و خواهند کشت و میان دو کنگره از کنگره‌های این مسجد به دار خواهند زد. گفتم: این دومین غیبگویی است.

گفت: اما ثقة مأمون یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام این را به من گفته است. ابوالعالیه گوید: جمعه‌ای بر ما نگذشت مگر این که مذرع را گرفتند و میان دو کنگره بر دار کردند.<sup>۱</sup>

### پیشگویی کشته شدن حجر بن عدی

در معرفة والتاریخ فسوی است که رزین غافقی گفته است: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «ای مردمان عراق، هفت تن از شما در عذراء کشته خواهند شد که حکایت ایشان حکایت اصحاب اخدود است»<sup>۲</sup>.

چندی بعد، حجر و یارانش در آن جا کشته شدند.<sup>۳</sup>

### خبر دادن از فتنه‌های آینده

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از فتنه‌هایی که پس از او در خواهد گرفت خبر داده بود.

### خبر از سلطه معاویه

او در کوفه زمانی که ناتوانی مردم را دید در خطبه خود فرمود: «پس از من با کدام رهبر به پیکار می‌روید و پس از این سرای از کدام سرای خویش دفاع می‌کنید؟ زنه‌ار که پس از من با ذلتی فراگیر، شمشیری بران و خودخواهی‌هایی زشت رویاروی خواهید شد که ستمگران در رفتار با شما، آن‌ها را به سنت بدل کنند»<sup>۴</sup>.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۳۲۶/۱.

۲. «یا اهل العراق سیقتل منکم سبعة نفر بعذراء مثلهم کمثل اصحاب الاخدود».

۳. ← المعرفة والتاریخ، ۳۲۸/۳ و ۳۲۹.

۴. «مع أي إمام بعدی تقاتلون و أي دار بعد دارکم تمنعون؟ أما انکم ستلقون بعدی ذلاً شاملاً و سیفا قاطعاً و اثرة قبیحة

او همچنین خطاب به مردم کوفه فرمود: «زنهار که مردی بر شما چیرگی خواهد یافت که گشاده گلوی و پهن شکم است، آنچه را می یابد می خورد و آنچه را نمی یابد می جوید. او را بکشید، هرچند او را نخواهید کشت. او شما را به ناسزا گفتن به من و برائت جستن از من فرمان خواهد داد. ناسزا را بگویید، اما برائت مجوید که من بر فطرت زاده شده ام و در اسلام و هجرت پیشی گرفته ام»<sup>۱</sup>. مقصود او از این سخن نیز معاویه بود.

### خبر از تسلط حجاج بر بصره

امیرمؤمنان علیه السلام به مردم بصره هم فرمود: «اگر من امانت را به شما رساندم و در غیاب خیرخواهتان بودم، ولی شما مرا ناچیز شمردید و دروغزن پنداشتید؛ و از این روی، خداوند جوان ثقیف را بر شما مسلط گرداند»<sup>۲</sup>.

[مردی گفت: جوان ثقیف کیست؟]

فرمود: «مردی است که هیچ یک از حرمت های خدا را نگذارد، مگر این که پرده اش بدر»<sup>۳</sup>. مقصود او از این سخن نیز حجاج بود<sup>۴</sup>.

### شورش ترکان و زنجی ها

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از شورش ترک ها و زنجی ها خبر داده بود. سید رضی در نهج البلاغه این

→

یتخذها الظالمون علیکم سنة. برای متن عیناً یا با تفاوت هایی ← ابن رستم، المسترشد، ۶۷۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۷۴/۲؛ طوسی، الامالی، ۱۸۰ و ۱۸۱؛ ابن قتیبه، الامامة والسياسة، ۱۳۰/۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۸۱/۲؛ اسکافی، المعیارو الموازنة، ۱۸۶ و ۱۸۷.

۱. «أما انه سيظهر عليكم رجل رحيب البلعوم و مندحق البطن يأكل ما يجد و يطلب ما لا يجد فاقتلوه و لن تقتلوه ألا و انه سيأمركم بسبي و البراءة مني فأما السب فسيبوني و اما البراءة عنى فلا تتبرؤا منى فانى ولدت على الفطرة و سبقت الى الاسلام و الهجرة». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۵۷؛ ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغة، ۵۴/۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۴۰/۱ و ۳۴۱.

۲. «ان كنت قد أدیت لكم الأمانة و نصحت لكم بالغیب و اهنتمونی فكذبتمونی فسلط الله علیکم فتی ثقیف».

۳. «رجل لا يدع لله حرمة الا انتهكها».

۴. برای متن های پیشین و روایت ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۹۰/۲.

پیشگویی را آورده، آن جا که امام علیه السلام فرموده است: «آن قوم را می بینم که گویی صورت هایشان سپرهای آبدیده است، استبرق و دیبا می پوشند و اسب های اصیل از پی می کشند و قتل پی در پی صورت می گیرد، چونان که مجروح بر کشته گام می نهد و آن که جان به در برده از شمار اسیران کمتر است»<sup>۱</sup>.

درباره زنگیان نیز فرمود: «ای احنف، گویی او را می بینم که سپاهی را پیش رانده است که نه گرد و غباری دارد و نه آوای لگامی و نه شیهه اسبی. زمین را به گام های خویش که به گام های شتر مرغ می ماند، می کاوند»<sup>۲</sup>.

محمود زمخشری در فائق این سخن امیرمؤمنان علیه السلام را آورده که فرموده است: «پدیده های فتنه آمیز و تلخ و بلایی جانکاه در تعقیب شما است»<sup>۳</sup>.

### خطبه لؤلؤیه

امام علیه السلام در خطبه لؤلؤیه خویش فرمود: «زنهار که زود است من سفر کنم و به غیب روم. از فتنه های اموی و از مملکت کسروی بترسید»<sup>۴</sup>.

در همین خطبه است که فرمود: «چه بسیار فتنه ها و بلاها که پیایی می رسند و سلطنت عباسیان را بر شالوده ترس و نومیدی بنیاد می کنند و در میان دجله و دجیل برای آنان شهری ساخته می شود که آن را زوراء خوانند»<sup>۵</sup>.

---

۱. «كأنی اراهم قوما كأن وجوهم المجان المطرقة يلبسون الاستبرق و الديباج و يعتقبون الخيل العتاق و يكون هناك استجرار قتل حتى يمشى المجروح على المقتول و يكون المفلة اقل من المأسور». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبة ۱۲۸.

۲. یا احنف كأنی به و قد سار بالجیش الذی لا یكون له غبار و لا لجب و لا قعقة لجم و لا حممة خیل یثیرون الأرض بأقدامهم كأنها اقدام النعام». ← همان، خطبة ۱۲۸.

۳. «ان من ورائکم امورا متماحلة ردحا و بلاء ملبحا». ← الفائق، ۳/ ۳۴۸.

۴. «الا و انی ظاعن عن قریب و منطلق للمغیب فارهبوا الفتن الامویة و المملكة الکسرویة». متن را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۳۱۸/۴۱) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۵. «فکم من ملاحم و بلاء متراکم تفتل مملكة بنی العباس بالروع و الیأس و تبنی لهم مدینة یقال لها الزوراء بین دجلة و دجیل».

امیرمؤمنان علیه السلام آن گاه این شهر را وصف کرد و درباره حکمرانانش چنین فرمود: «پس در آن جا شاهان بنی شیصان پی در پی فرمان می رانند، بیست و چهار پادشاه به شمار سال های کدید. نخستین آن ها سفاح است و پس از او مقلاص، جموح، مجروح - و در روایتی مجذوع - مظفر، مؤنث، نظار، کبش، مطهور، مستظلم، کدید، اکدر - و در روایتی اکتب -، اکلب، مشرف، وشم، صلم، عنون، رکاز و عینوق، و سپس فتنه ای سرخ و آشوبی نافرجام و در پی آن قائم حق»<sup>۱</sup>.

### خطبه غراء

او در خطبه غراء فرمود: «وای بر زمینیان، آن هنگام که بر منبرهایشان به نام ملتجی و مستکفی خطبه خوانند»<sup>۲</sup>.

البته در میان عباسیان کسی که به ملتجی لقب یافته باشد وجود ندارد. اما چون اوصاف آنان را برمی رسیم درمی یابیم مقصود متقی است که به بنی حمدان پناه برد.

امیرمؤمنان علیه السلام در ادامه همین خطبه از مردی از ربیعه یاد می کند و می گوید در اول نام او سین و میم است و در پی او نیز کسی دیگر می آید که در نامش دال و قاف است. امام علیه السلام سپس به اوصاف او ویژگی های سلطنتش می پردازد.

همچنین فرموده است: «از ایشان جوانی است با ساق های زرد که احمد نام دارد»<sup>۳</sup>.

باز فرموده است: «و منادی ای مجروحان را می خواند که بر کشتگان گام نهند و بگذرند و مردان را به خاک بسپارند»<sup>۴</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از غلبه هند بر سند، قفص بر سعیر، چیرگی قبطیان بر کرانه های مصر.

۱. «فتوالت فیها ملوک شیصان اربعة و عشرون ملکا علی عدد سنی الکدید فأولهم السفاح، و المقلاص، و الجموح، و المجروح - و فی رواية المجذوع - و المظفر و المؤنث، و النظار، و الکبش، و المطهور، و المستظلم، و المستعصب - و فی رواية المستضعف - و العلام، و المختطف، و الغلام، و المترف، و الکدید، و الاکدر - و فی رواية و الاکتب - و الاکلب، و المشرف، و الوشم، و الصلم، و العنون، و الرکاز، و العینوق، ثم الفتنه الحمراء و العلادة الغبراء فی عقبها قائم الحق».

۲. «ویل لاهل الارض اذا دعی علی منابرهم باسم الملتجی و المستکفی».

۳. «و ان منهم الغلام الاصفر الساقین اسمه احمد».

۴. «و ینادی منادی الجرحی علی القتلی و دفن الرجال».

غلبه اندلس بر کرانه‌های افریقیه، پیروزی حبشه بر یمن، غلبه ترکان بر خراسان، چیرگی رومیان بر شام، غلبه مردمان ارمنیه و فریاد برآوردن فریادزنی در عراق یاد می‌کند که می‌گوید: پرده‌ها دریده شده، بکارت دوشیزگان از میان رفته و پرچم دجال ملعون آشکار شده است. امام علیه السلام در ادامه از ظهور قائم سخن می‌گوید.

### خطبه اقالیم

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه اقالیم از آنچه در هریک از اقلیم‌ها بگذرد سخن گفته و به آنچه در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله رخ دهد، ده سال به ده سال تا سیصد سال، پرداخته و از رخدادهایی چون فتح قسطنطنیه، سیسل، اندلس و حبشه، پیروزی بر ترکان، فتح کرک، مل، حیسل، تاویل، تاریس، چین و شهرهای دور دنیا یاد کرده است.

### خطبه قصیه

او در خطبه قصیه نیز فرموده است: «شگفتی و بس عجب، میان جمادی و رجب»<sup>۱</sup>. هم فرموده است: «و چه چیز شگفت‌آورتر از مردگانی که بر فرق زندگان فرود آورند»<sup>۲</sup>.

### خطبه ملاحم

علی علیه السلام همچنین در خطبه ملاحم که به خطبه زهرا (درخشان) نامور است فرموده است: «در میان سال‌ها، سال‌هایی بنیان‌برانداز است که در آن‌ها بینی شاهانی ستمکار و بینی هرقل‌هایی بریده شود و مردانی کشته شوند. زنانی به اسارت روند، کسانی خانه‌ها و آیین‌هایشان به زور ستانده شود، خانه‌ها و اموال و قصرهایشان در آتش سوزانده شود، بردگان و نوکران و کنیززادگان ایشان به تصرف درآورده شوند و سلطنت شاهان ستمگر و قاضیان خیانتکار از میان رود»<sup>۳</sup>.

۱. «العجب کل العجب بین جمادی و رجب». ← ابن بابویه، معانی الاخبار، ۴۰۶: نعیم بن حماد، الفتن، ۲۲۶.

۲. «و ای عجب اعجب من اموات یضربون هامات الاحیاء». ← حلی، مختصر بصائر الدرجات، ۱۹۸.

۳. «و ان من السنین سنون جوازع تجذع فیها انف غطارفة و هراقله یقتل فیها رجال و تسبی فیها نساء و یسلب فیها قوم

امام در ادامه این خطبه پس از سخنی چند فرمود: «این امر ده سال کامل به درازا کشد».

سپس افزود: «سلطنت زادگان عباس از خراسان می‌آید و از خراسان می‌رود»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره معتصم فرمود: «بر منبرها برای او به میم و عین و صاد خطبه خوانند. او مردی است صاحب فتح و نصر و ظفر و هم او است که پرچم‌هایش در سرزمین روم می‌درخشد و دژهای استوار آن سرزمین برایش گشوده می‌شود و کیفری سخت از او دامن فرزندان هارون و جعفر را می‌گیرد و مؤتفکه را سرای و خانه خویش می‌سازد، عرب را به کنار می‌زند و عجم ترک را دوست و وزیر خویش می‌کند»<sup>۲</sup>.

در ادامه فرمود: «او حدود آنچه را خداوند در کتاب خود بر پیامبر خویش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است ابطال می‌کند و می‌گویند: فلانی چنین گفته و فلان کس چنان مدعی شده – و مقصود ابوحنیفه و شافعی و دیگر کسان است – و رأی و قیاس را می‌گیرد و روایت و قرآن را کنار می‌افکند. در این هنگام است که شراب را به نامی دیگر می‌خوانند و می‌خورند و در مستی تار و تنبک و دف و تنبور و بربط می‌نوازند و از ظرف‌های طلا و نقره بهره می‌جویند»<sup>۳</sup>.

در ادامه فرمود: «قصرهای بلند و خانه‌های استوار می‌سازند و دیبا و حریر می‌پوشند و پسرکان را صورت می‌تراشند و گوشواره و گردن‌آویز می‌آویزند و کمر بند بر می‌بندند»<sup>۴</sup>.

همچنین فرمود: «رومیان آنچه را از ایشان ستانده شده بازپس گیرند و بر آن بیفزایند – و مقصود

→

اموالهم و ادیانهم و تخریب و تحرق دورهم و قصورهم و تملک علیهم عبیدهم و ارادتهم و ابناء إمامهم یذهب فیها ملک ملوک الظلمة و القضاة الخونة».

۱. «ان ملک بنی العباس من خراسان یقبل و من خراسان یذهب».

۲. «یدعی له فی المنابر بالمیم و العین و الصاد فذلک رجل صاحب فتوح و نصر و ظفر و هو الذی تخفق رایاته بأرض الروم و سیفتح الحصینة من مدنها و یعلو العقاب الخشن من عقابها بعقب هارون و جعفر و یتخذ المؤتفکه بیتا و داراً و یبطل العرب و یتخذ العجم عجم الترك اولیاء وزراء».

۳. «و یبطل حدود ما انزل الله فی کتابه علی نبیه محمد و یقال رأی فلان و زعم فلان – یعنی اباحنیفه و الشافعی و غیرهما – و یتخذ الآراء و القیاس و یبذل الآثار و القرآن وراء الظهور فعند ذلک تشرب الخمر و تسمى بغیر اسمها و یضرب علیها بالعرطبة و الکوبة و القینات و المعازف و أخذ آنية الذهب و الفضة».

۴. «یشیدون القصور و الدور و یلبس الدیباچ و الحریر و یشفر الغلمان فیشنفونهم و یقرطونهم و یمنطقونهم».

ساحل و مناطقی از این قبیل است - و ترک‌ها آنچه از ایشان ستانده‌اند بستانند - و مقصود کاشغر و فرارود است - و قفصیان آنچه از ایشان ستانده شده بازگیرند - و مقصود تفلیس و مناطقی از این قبیل است - و قلقل‌ها آنچه از ایشان ستانده شده است بازپس ستانند»<sup>۱</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام در ادامه این خطبه از اموری شگفت‌آور سخن به میان می‌آورد و گاه از شهری نام می‌برد و گاه شهری را به اشاره و گاه به تصریح یاد می‌کند، تا جایی که می‌گوید: «وای بر مردمان بصره اگر چنین و چنان شود، وای بر مردمان جبال اگر چنین و چنان شود، وای بر مردمان دینور، وای بر مردمان اصفهان از جالوت عبدالله حجام، وای بر مردمان عراق، وای بر مردمان شام، وای بر مردمان مصر، وای بر مردمان فلان جا»<sup>۲</sup>.

امام همچنین در ادامه سخن خویش افزود: و فلانی از فرعون‌های جبال است. باری، امام علیه السلام هرگاه نخواست از جایی نام برد فرمود که در نام آن جا یا آن کس فلان حرف وجود دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام از لشکرهایی که میان حلوان و دینور کشته شوند و نیز از لشکرهایی که میان ابهر و زنجان به قتل رسند سخن به میان آورد و از آن که در دیلم و طبرستان قیام کند یاد کرد. به هر روی، ابن‌احنف درباره شاهان بنی‌امیه روایت آورده و از آنان که پانزده تن بودند نام برده است.

### خطبه‌ای درباره درخت لعنت شده

باز هم از خطبه‌های امیرمؤمنان علیه السلام است که فرمود: «وای بر این امت از رجال آن‌ها، از آن درخت لعنت شده که پروردگارتان از آن یاد کرده است و سرسلسله ایشان سبز است و آخرین ایشان گریز پای. سپس کار این امت را مردانی عهده‌دار می‌شوند که نخستین آن‌ها مهربان‌ترین ایشان، دومین آن‌ها بی‌باک‌ترین، پنجمین آن‌ها قوچ ایشان، هفتمین آن‌ها آگاه‌ترین ایشان و دهمین آن‌ها کافرترین ایشان است و نزدیک‌ترین کسان به او وی را می‌کشد. پانزدهمین آن‌ها مردی پرتلاش و کم‌ثروت

---

۱. «فیأخذ الروم ما اخذ منها و تزداد - یعنی الساحل و نحوها - و تأخذ الترك ما اخذ منها - یعنی کاشغر و ماوراء النهر - و يأخذ القفص ما اخذ منها - یعنی تفلیس و نحوها - و يأخذ القلقل ما اخذ منها».

۲. «الویل لأهل البصرة اذا كان كذا و كذا الویل لأهل الجبال اذا كان كذا و كذا و الویل لأهل الدینور و الویل لأهل اصفهان من جالوت عبدالله الحجام و الویل لأهل العراق و الویل لأهل الشام و الویل لأهل مصر الویل لأهل فلانة».



است، شانزدهمین آن‌ها کسی است که بیش از همه به پیمان‌ها پایبند است و خویشاوندان را پاس می‌دارد. گویی هجدهمین آن‌ها را می‌بینم که پس از آن که خشم بر سپاه خویش فرو می‌خورد پاهایش بر خون خود او می‌لغزد و از پسران او سه تن هستند که سیره ایشان سیره گمراهی است. بیست و دومین آن‌ها پیری سالخورده است که سال‌هایی دراز حکم می‌راند و در حکومت او رعیت هم‌نوا می‌شوند. بیست و ششمین آن‌ها کسی است که سلطنت به سان بادی گریزان از کف او برود و فرومایگان سست‌بنیاد بازویش باشند. گویی او را می‌بینم که به سزای آنچه به دست خویش پیش فرستاده بر پل زوراء کشته شده است، و البته خداوند بر هیچ‌کس هیچ ستم نراند»<sup>۱</sup>.

از همین خطبه است که فرمود: «عراق میان دو مرد - مقصود طریک و دیلم است - خراب خواهد شد. میان آنان کشته‌های فراوان خواهد بود. گویی اکنون می‌بینم که چگونه خون پرده‌نشینان با تک‌سواران درآمیخته است. وای بر مردمان زوراء از زادگان قنطوره»<sup>۲</sup>.

همچنین از این خطبه است: «گویی من مرگ آن پیر را در بیابان اهل حصه می‌بینم و می‌بینم که دو پیکار بر ضد او درگرفته که در آن‌ها هر دو سوی باخته‌اند - مقصود پیکار موصل است تا جایی که آن را باب الاذان نامیدند - و وای بر گِل آن دم که با خاشاک درآمیزد و وای بر عرب آن هنگام که با ترک بیامیزد. وای بر امت محمد آن هنگام که سرزمین‌ها مردانش را برنتابند و زادگان قنطوره از نهر جیحان بگذرند و از آب دجله بنوشند و آهنگ بصره و ابله کنند. خدای را سوگند، سرزمین خویش را غرق آب

۱. «ویل هذه الامة من رجالهم الشجرة الملعونة التي ذكرها ربكم تعالى اولهم خضراء و آخرهم هزماء ثم يلي بعدهم امر امة محمد رجال اولهم ارافهم و ثانيهم افتكهم و خامسهم كبشهم و سابعهم اعلمهم و عاشرهم اكفرهم يقتله اخصهم به و خامس عشرهم كثير الغناء قليل الغناء سادس عشرهم اقضاهم للذمم و اوصلهم للرحم كانی اری ثامن عشرهم تفحص رجلاه فی دمه بعد ان يأخذ جنده بكظمه من ولده ثلاث رجال سيرتهم سيرة الضلال و الثاني و العشرين منهم الشيخ الهرم تطول اعوامه و توافق الرعية ايامه و السادس و العشرون منهم يشرد الملك منه شرود المنفتق و يعضده الهزرة المتفیهق لكأنی اراه على جسر الزوراء قتيلا ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْت يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾».

در این متن آیه ۱۰ سورة حج اقتباس شده و ترجمه آن چنین است: این کیفر به سزای چیزهایی است که دست‌های تو پیش فرستاده است و گرنه خداوند به بندگان خود بیدادگر نیست.

۲. «سیخر ب العراق بین رجلین یکثر بینهما الجریح و القتل - یعنی طریک و دیلم - لکأنی اشاهد به دماء ذوات الفروج بدماء اصحاب السروج ویل لأهل الزوراء من بنی قنطوره».

خواهید یافت تا جایی که گویی هم اکنون مسجد جامع آن را می نگرم که بادبان کشتی ای را می ماند یا شترمرغی را که زانو زده است»<sup>۱</sup>.

## خبر دادن از آبادی ها و سرزمین ها

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از ویرانی برخی شهرها و سرزمین ها خبر داد. قتاده از سعید بن مسیب روایت کرده است که وی درباره آیه ﴿وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾<sup>۲</sup> پرسید. امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او در روایتی مفصل سخنانی فرمود که ما بخشی از آن را برگزیده ایم: «سمرقند، جاح، اصفهان، خوارزم و کوفه به هجوم ترکان ویران می شود، همدان و ری به دیلمان، طبریه، مدینه و فارس به قحطی و گرسنگی، مکه به هجوم حبشه، بصره و بلخ به غرق شدن، سند به تعرض هند، هند به تبت، تبت به چین، بدشجان، صاغان، کرمان و برخی از نواحی شام به سم اسبان مهاجم و قتل، یمن به ملخ و هجوم سلطان، سجستان و بخشی از شام به زنگیان، شامان به طاعون، مرو به طوفان شن، هرات به مارها، نیشابور به فرونشستن آب، آذربایجان به سم اسبان و صاعقه، بخارا به غرق شدن و گرسنگی، و خلم و بغداد نیز به زیر و رو شدن»<sup>۳</sup>.

---

۱. «لکأنی اری منیة الشیخ علی ظاهر اهل الحصۃ قد وقعت به وقعتان یخسر فیها الفریقان - یعنی وقعة الموصل حتی سمی باب الاذان - و ویل للطین من ملابسة الاشراک و ویل للعرب من مخالطة الاتراک و یل لامة محمد اذا لم تحمل اهلها البلدان و عبر بنوقنطورة نهر جیحان و شربوا ماء دجلة و هموا بقصد البصرة و الابلۃ و أیم الله لتعرفن بلدتکم حتی کأنی انظر الی جامعها کجؤجو سفینة او نعامۃ جائمة».

بخشی از این متن در نهج البلاغة (خطبه ۱۳) آمده است.

۲. اسراء / ۵۸: و هیچ شهری نیست مگر این که ما آن را در صورت نافرمانی پیش از روز رستاخیز به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم. این عقوبت در کتاب الهی به قلم رفته است.

۳. «تخرب سمرقند و جاح و خوارزم و اصفهان و الکوفة من الترك و همدان و الری من الدیلم و الطبرية و المدینة و فارس بالقط و الجوع و مکه من الحبشة و البصرة و بلخ من الغرق و السند من الهمد و الهند من تبت و تبت من الصين و بدشجان و صاغان و کرمان و بعض الشام بسنابک الخیل و القتل و الیمن من الجراد و السلطان و سجستان و بعض الشام بالزنج و شامان بالطاعون و مرو بالرمل و هراة بالحیات و نیشابور من قبل انقطاع النیل و آذربيجان بسنابک الخیل و الصواعق و بخارا بالغرق و الجوع و الخلم و بغداد یصیر علیها سافلها».

ناشی گفته است:

امامی است که به دانش و پرهیزگاری بر همه گیتی برتر است.  
 او دریایی است که خیزابش از شهد شیرین تر است،  
 و در آن مشک و عنبر و کافور و نذ است.  
 ای خاندان یس و ای اهل کهف و رعد،  
 آیا شما را از آنچه در زنج و در هند رخ دهد خبر داده اند؟  
 و از دانش دریاها و هفت گانه دارای جزر و مد برخوردار شده اید؟  
 و از جابر قا و جابر صا و رخدادهایی که در چین رخ دهد؟  
 و آن پیروزی ها و شکست ها که در سرزمین ها به وقوع پیوندند؟  
 و آن پیشروی و گشایش و آن عقب نشینی و شکست که صورت پذیرد؟  
 و آن گشایش و سامان دهی و آن ترس و گریز که رخ دهد؟  
 و آن آیینی که به تباهی گراید و آن پیمانی که استوار بماند؟<sup>۱</sup>

## درباره خوله

به امام باقر علیه السلام گفتند: پدرت از آن روی به امامت آن دو نفر رضایت داده که تصرف شدگان آن دو تن را حلال دانسته است.

۱. امام یفضل العال	م بالعالم و بالزهد
هو البحر الذی تیا	ره احلی من الشهد
و فیه المسک و العن	بر و الکافور و النذ
الا یا آل یس	و اهل الکهف و الرعد
اعرفتم بما یحد	ث فی الزنج و فی الهند
و علم الابحر السبع	ة ذات الجزر و المد
و جابر قا و جابر صا	و کم فی الصین من ید
و ما یحدث بالاقطا	ر من فتح و من سد
و من فتح و من زحف	و من رجف و من هد
و من فتح و من رتق	و من دهش و من بلد
و ما یفسد من دین	و ما یسلم من عقد

امام باقر علیه السلام به جابر انصاری اشاره کرد. جابر گفت: آن زن حنفی را دیدم که به سمت تربت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن جاناله و شیون سر داد و گفت: بر تو ای پیامبر خدا و پس از تو نیز بر خاندانت درود. این امت تو است که ما را، آن سان که کافران را به تصرف درآورند به تصرف درآورده است، در حالی که ما را گناهی جز تمایل به خاندان تو نیست.

آن زن سپس گفت: ای مردم، چرا در حالی که ما به شهادتین اقرار آورده‌ایم ما را به تصرف گرفته‌اید؟

زبیر گفت: به واسطه آن حق خداوند که از دادنش امتناع کرده‌اید.

گفت: گیرم مردان از آن امتناع کرده‌اند، گناه زنان چیست؟

طلحه بر آن زن جامه‌ای افکند و خالد نیز جامه‌ای افکند.

آن زن گفت: ای مردم، من نه برهنه‌ام تا مرا بپوشانید و نه گدایم تا به من صدقه دهید.

زبیر گفت: این دو مرد تو را می‌خواهند.

زن گفت: شوهر من نخواهد بود، مگر آن کس که مرا از آن سخن که به گاه زاده شدن از مادر بر زبان آوردم بی‌اگاهاند.

پس امیرمؤمنان علیه السلام بدان جا آمد و آن زن را خواند: ای خوله، سخن را بشنو و دریاب. چون مادرت به تو آبتن بود و درد زایمان گرفت و کار بر او سخت شد دعا کرد: خداوندا، مرا در این زادن به سلامت دار. بدین سان از پیش برای تو به سلامت و نجات دعا شده است. چون او تو را زایید از زیر او بانگ برآوردی: خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است. ای مادر، چرا مرا نفرین می‌کنی در حالی که مهتری مرا در اختیار خواهد گرفت و از او پسری خواهم داشت؟

مادرت آن سخن را در لوحه‌ای از مس نوشت و در جایی که تو زاده شده بودی در خاک پنهان کرد. چون شبی فرارسید که مادرت در آن درگذشت تو را به آن لوح سفارش کرد. زمانی هم که خواستند تو را به اسارت و تصرف درآورند اندیشه‌ای جز آن لوح نداشتی. آن را برگرفتی و بر بازوی خویش بستی. اینک آن لوح را به من ده که من صاحب آنم. من امیرمؤمنان هستم و پدر آن پسر خجسته که نامش محمد است.

زن آن لوح را به امیرمؤمنان علیه السلام داد. عثمان آن را برای ابوبکر خواند. خدای را سوگند، در آن لوح یک حرف بیشتر یا کمتر از آنچه او فرموده بود وجود نداشت و همه گفتند: راست گفته است خدا و

پیامبر او آن هنگام که فرمود: من شهر دانشم و علی دروازه آن است.  
 پس ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، او را در اختیار گیر که برایت مبارک باشد.  
 علی علیه السلام آن زن را در اختیار گرفت و به اسماء بنت عمیس سپرد و گفت: این زن را بگیر و مقدم او  
 گرامی بدار و از او نیک مراقبت کن.  
 آن زن نزد امیرمؤمنان علیه السلام بود تا هنگامی که برادرش به مدینه آمد و آن جا او را به همسری  
 علی علیه السلام درآورد و علی نیز او را مهر داد و به همسری برگزید.<sup>۱</sup>  
 این ها که گذشت همه خبرهایی غیبی است که خداوند پیامبر خویش را از آن ها آگاهانیده و او  
 آن ها را به عنوان رازهایی به علی علیه السلام سپرده است. خداوند خود می فرماید: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ  
 عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا \* لِيَعْلَمَ  
 أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَخَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾<sup>۲</sup>. پیامبر صلی الله علیه و آله آن رازها که  
 دانست از علی علیه السلام دریغ نداشت، چونان که خداوند فرمود: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾<sup>۳</sup>.  
 علی علیه السلام نیز این رازها را از امامان پس از خود دریغ نداشت.  
 بدین وصف روا نیست کسی از چنین رخدادهایی خبر دهد مگر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین  
 خود ساخته باشد.

۱. «قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۸۹/۲ و ۵۹۰: ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۶۴ و ۲۶۵.

۲. جن ۲۶ / ۲۸: دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بخواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیام های پروردگار خود را رسانیده اند و خدا بدانچه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.

۳. تکویر / ۲۴: و او در امر غیب بخیل نیست.

## فصل ۸

### اجابت دعا و نفرین امیر مؤمنان علیه السلام

#### از نفرین علی علیه السلام حذر کنید

عبدالله بن مسعود گفته است: خود را در معرض نفرین علی علیه السلام قرار مدهید که آن نفرین رد نمی شود.<sup>۱</sup>

#### نفرین طلحه و زبیر

اعثم در فتوح آورده است که علی علیه السلام دست خود به آسمان برداشت و چنین دعا کرد: «خداوندا، طلحه بن عبدالله داوطلبانه به من دست بیعت داد و سپس بیعتم را شکست. خداوندا، او را به زودی کیفر ده و مهلت مده. خداوندا، زبیر بن عوام رشته خویشاوندی ام گسسته و پیمانم شکسته و در حالی با دشمنم همدست شده است که می داند او به من ستم کرده است. پس هرگونه و هرجا که خود می خواهی او را عهده دار شو».<sup>۲</sup>

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۰۶/۴۱) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. «اللهم ان طلحة ابن عبدالله اعطاني صفقة يمينه طائعاتم نكت بيعتي اللهم فعاجله ولا تمهله اللهم و ان الزبير بن

در تاریخ طبری است که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «شگفتا که آن دو تن از ابوبکر و عمر فرمان بردند، ولی مرا نافرمانی کردند، در حالی که -- خدای را سوگند -- آن دو خود می دانستند که من فروتر از مردان گذشته نیستم. خداوندا، آنچه را آهنگش دارند از هم بگسل و آنچه را بر آن مصمم شده اند ابرام مکن و زشتی کار ایشان را به ایشان بنمای»<sup>۱</sup>.

### نفرین آن که او را تکذیب کند

در فضائل العشرة و اربعین خطیب است که زاذان روایت کرده است که مردی در سخن خود با او دروغ گفت. علی علیه السلام گفت: «دعا می کنم که اگر با من دروغ گفته باشی خدایت نابینا کند»<sup>۲</sup>. گفت: باشد.

امام آن مرد را نفرین کرد و او هنوز از آن جا نرفته بود که نابینا شد<sup>۳</sup>.  
 جمیع بن عمیر گفته است: علی علیه السلام مردی به نام عیزار را متهم کرد که خبرهای او را به معاویه می رساند. آن مرد انکار کرد.

علی علیه السلام از او پرسید: ای مرد، آیا سوگند می خوری که چنین نکرده ای؟  
 گفت: آری.

پس سوگند یاد کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: «اگر دروغ گفته باشی خداوند چشمت را کور کند»<sup>۴</sup>.  
 آن جمعه به جمعه دیگر نپیوست، مگر این که آن مرد نابینا شد، آن سان که عصایش می گرفتند<sup>۵</sup>.

→

العوام قطع قرابتی و نکث عهدی و ظاهر عدوی و هو یعلم انه ظالم لی فاکفنیه کیف شئت و انی شئت». ← ابن اعثم، الفتوح، ۴۶۸/۲، با تفاوتی اندک و از جمله این که در روایت به جای طلحة بن عبدالله، طلحة بن عبیدالله آمده است.

۱. «و من العجب انقیادهما لابی بکر و عمر و خلافهما علی و الله انهما یعلمان انی لست بدون رجل ممن قد مضی اللهم فاحلل ما عقدا و لاتیرم ما احکما فی انفسهما و أرهما المساءة فیما قد عملا». ← تاریخ الامم و الملوک، ۲۴/۳.

۲. «ادعو علیک ان کنت کذبتنی ان یعمی الله بصرک».

۳. نیز ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۰۶/۲۵؛ ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۹/۱.

۴. «ان کنت کاذبا فاعمی الله بصرک».

۵. ← مفید، الارشاد، ۳۵۱/۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۷/۱.

## نفرین انس، براء، اشعث و خالد

در تاریخ بلاذری<sup>۱</sup> و حلیه الاولیاء<sup>۲</sup> و همچنین کتاب‌های هم‌مسلمانان ما<sup>۳</sup> از جابر روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام از انس بن مالک، براء بن عازب، اشعث و خالد بن یزید خواست بر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی دهند که فرموده بود: «من كنت مولاة فعلى مولاة».

اما آنان کتمان کردند.

پس علی علیه السلام به انس فرمود: «خدایت نمیراند تا تو را به برصی مبتلا کند که عمامه‌ات هم آن را نپوشاند»<sup>۴</sup>.

به اشعث گفت: «خدایت نمیراند تا دو چشمت را از تو بستاند»<sup>۵</sup>.

به خالد گفت: «خدایت نمیراند، مگر به مرگ جاهلیت»<sup>۶</sup>.

به خالد نیز گفت: «خدایت نمیراند، مگر آن جاکه از آن هجرت کرده‌ای»<sup>۷</sup>.

جابر گفته است: خدای را سوگند، انس را دیدم که به برصی مبتلا شده بود که با عمامه آن را می‌پوشاند، اما پوشیده نمی‌شد. اشعث را دیدم که دو چشم خویش از کف داده بود و می‌گفت: سپاس خدایی را که نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام را به کوری من در دنیا برآورد و او مرا بر آخرت نفرین نکرد تا عذاب بینم. خالد نیز چون درگذشت و او را در سرایش به خاک سپردند، کنده از این امر آگاهی یافتند و با اسب و شتر به در سرای او آمدند و آن جا آن‌ها را پی کردند و بدین سان مرگ او مرگ جاهلیت شد. براء نیز از جانب معاویه کارگزار یمن شد و در آن جا مرد. او از همان جا و از سرزمین سراه هجرت کرده بود.

## نفرین بسر بن ابی ارطاة

ولید بن حارث و کسانی دیگر گفته‌اند: چون به علی علیه السلام خبر رسید که بسر بن ابی ارطاة پس از

---

۱. خبر را در انساب الاشراف نیافتم.

۲. ۲۶/۵ و ۲۷.

۳. ابن بابویه، الخصال، ۲۱۹؛ همو، الامالی، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۴. «لاماتک الله حتی یبتلیک ببرص لا تغطیه عمامتک».

۵. «لاماتک الله حتی یدهب بکریمتیک».

۶. «لاماتک الله الامیة جاهلیة».

۷. «لاماتک الله الا حیث هاجرت».



گماشته شدن بر یمن از جانب معاویه شماری از شیعیان او را در آن جاکشته است، گفت: «خداوندا، بسر دین خویش را به دنیا فروخته است. عقل او را از او بستان»<sup>۱</sup>.

بعدها بسر دیوانه شد و پیوسته شمشیر می خواست. برایش شمشیری از چوب فراهم ساختند و با آن بر او می زدند تا از هوش می رفت. چون به هوش می آمد دیگر بار می گفت: شمشیر. پیوسته بر این عادت بود تا مرد<sup>۲</sup>.

### نفرین در پیکار بنی زبید

علی علیه السلام در پیکار با بنی زبید مردی را که خالی بر چهره داشت نفرین کرد. آن خال در چهره او پخش شد و همه صورتش را سیاه کرد<sup>۳</sup>.

### نفرین دروغگو

علی علیه السلام همچنین به مردی گفت: «اگر دروغ گفته باشی خداوند جوان ثقیف را بر تو مسلط کند»<sup>۴</sup>.

پرسیدند: جوان ثقیف کیست؟

فرمود: «مردی که هیچ یک از حرمت های الهی فرو نگذارد، مگر این که آن را بدرد»<sup>۵</sup>.

بعدها آن مرد حجاج را درک کرد و حجاج او را کشت<sup>۶</sup>.

یک بار درباره کسی حکمی داد. آن که محکوم شده بود گفت: ای علی، خدای را سوگند که ستم رانده ای.

فرمود: «اگر دروغ گفته باشی خداوند چهره ات دیگرگون کند»<sup>۷</sup>.

همان دم سر آن مرد به سر خوک بدل گشت.

۱. «اللهم ان بشرنا باع دینه بالدنیا فاسلبه عقله».

۲. برای متن پیشین و روایت ← ثقفی، الغارات، ۶۴۰/۲؛ مفید، الارشاد، ۳۲۱/۱ و ۳۲۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۱/۱ و ۲۰۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۸/۲.

۳. ← ابن رستم، المسترشد، ۶۷۳.

۴. «ان كنت كاذبا فسلط الله عليكم غلام ثقیف».

۵. «غلام لا يدع لله حرمة الا انتهكها».

۶. برای روایت به صورت مشروح تر ← علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۲۰۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۴۶/۱ و ۲۴۷.

۷. «ان كنت كاذبا فغير الله صورتك».

## نفرین جد ابوالعیناء

صاحب در رساله ارزشمند خود<sup>۱</sup> درباره ابوالعیناء آورده است که جد بزرگ ابوالعیناء با امیرمؤمنان علیه السلام دیدار کرد و با ایشان بد سخن گفت.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز او و فرزندان را نفرین کرد که کور شوند.

از این روی هرکس از فرزندان این خاندان که کور باشد دارای نسبی درست است<sup>۲</sup>.

## نفرین وابصه

گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه السلام وابصه بن معبد جهینی را که در رقه از اهل صفه بود و بدان حضرت گفته بود: عراقیان را گرفتار فتنه کرده‌ای و اینک آمده‌ای تا شامیان را بفربیی، نفرین کرد که کور و لال و کر و گرفتار درد سیاه شود. او همان دم گرفتار این بیماری‌ها شد و مردم تا امروز بر مناره‌ای که او بر آن اذان می‌گفته است، سنگ می‌زنند.

## نفرین فرزندان عباس

ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنیفه گفته است: علی علیه السلام فرزندان عباس را نفرین کرد که از هم بپراکنند. از این روی فرزندان هیچ مامی پراکنده‌تر از او در سرزمین‌ها به خاک سپرده نشدند. عبدالله در مشرق، معبد در مغرب، قثم در منفعة الرواح، ثمامه در ارجوان و متمم در خارز به خاک سپرده شدند<sup>۳</sup>.  
کثیر در این باره می‌گوید:

او خدای خویش را به اخلاص می‌خواند و تو را چه قسمی نیک است!

نفرین به پراکندگی کرد و آشنایی آنان با همدیگر در خشکی و دریا دشوار افتاد

یکی در مشرق در خاک خفت و دیگری در مغرب ماند و آسیب دید<sup>۴</sup>.

---

۱. ← مقصود رساله‌ای است که از آن با نام رسالة فی اخبار ابی العیناء یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۹/۱۱.

۲. ← ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۳۴۷/۴؛ یاقوت حموی، معجم الادباء، ۳۹۹/۵؛ ابن عماد، شذرات الذهب، ۱۸۲/۲؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ۲۴۳/۴.

۳. ← ابن قتیبه، المعارف، ۱۲۱ و ۱۲۲؛ بغدادی، المجرب، ۱۰۷؛ مسعودی، التنیبه والاشراف، ۲۲۸ و ۲۲۹.

۴. دعا دعوة ربه مخلصاً فیالک من قسم ما ابرا

## نفرین یک بنا

در فضائل العشرة و خصائص العلویه است که ابن مسکین گفته است: با دایی خود ابوامیه بر سرایی از سراهای یکی از طوایف مراد گذر کردیم. گفت: این سرای را می بینی؟  
گفتم: آری.

گفت: این سرای را در حالی ساختند که علی علیه السلام بر آن گذشت. قطعه‌ای از بنا بر سر او افتاد و سرش شکافت. دعا کرد که این بنا هرگز پایان نپذیرد. از آن پس هیچ خشتی بر این بنا ننهادند.  
راوی گفته است: بر این سرای می‌گذشتی و می‌دیدي که به سرای شباهتی ندارد.<sup>۱</sup>

## آن که به نفرین سگ شد

در حدیث طرمّاح بن عدی و صعصعة بن صوحان است که دو تن نزاعی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند. او به سود یکی و به زیان دیگری حکم داد. آن که بر او حکم شده بود گفت: نه به برابری حکم کردی، نه میان رعیت داد و رزیدی و نه به آنچه نزد خداوند پسندیده است داوری کردی.  
امیرمؤمنان علیه السلام او را گفت: «ای سگ، خفه شو».<sup>۲</sup>  
او همان دم عوعو می‌کرد.<sup>۳</sup>  
ابن حماد گفته است:

بر آن که در حکم او تردید داشت، آن هنگام که گفت این حکمی ستمکارانه است، بانگ برآورد:  
خفه شو، و او همان دم به چهار دست و پا درآمد و سگی شد. وای بر آن تباه شده نابود گشته!<sup>۴</sup>

→

معارفة الدار براً و بحرا  
و من مغرب منهم ما اضرأ

دعا بالنوی فساءت بهم  
فمن مشرق ظل ثاویه

ابیات را در دیوان کثیر عزة نیافتم.

۱. نیز ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲/۴۹۱.

۲. «اخشأ یا کلب».

۳. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۲۴ و ۱۲۵.

اذ قال ذا حکم امرء جائر  
کلباً فیا للهالک الدامر

۴. و صاح فی المرتاب فی حکمه  
اخشأ فالقاه علی اربع

## آن که به نفرین کلاغ شد

هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «زنهار که من برادر، عموزاده، وارث دانش و کان رازها و نهانخانه گنج های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم و آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام داده یا طلبیده بر من پنهان نمانده است و آنچه بر زمین بجنبد و راه رود یا فرود آید و بالا رود و آنچه درهم پیچد یا از هم بگشاید هیچ یک از کف من نرود و این ها برای هرکس که بجوید برهنه است و برای هرکس که دریابد روشن است»<sup>۱</sup> - در این هنگام هلال بن نوفل کندی در این باره اعتراض کرد و چندان پای فشرد که گفت: ای پسر ابوطالب همراه حقیقت باش و به یاوه مگرای.

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او گفت: همراه به لکه ها گرفتار باش.

خدای را سوگند که سخن امیرمؤمنان علیه السلام پایان نپذیرفته بود که آن مرد به سیمای کلاغی لکه لکه مانند شد.

## جماعتی که نفرین شدند

نفرین امیرمؤمنان علیه السلام جماعتی را دربر گرفت و از آن جمله اند زید بن ارقم که کور شد و بلعاء بن قیس که به پیسی گرفتار آمد.

## خدایا مرا از اینان برهان

عبدالله بن رافع گوید: از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می گفت: «خداوندا، مرا از آنان راحت کن»<sup>۲</sup>، «خدای میان من و شما جدایی افکند»<sup>۳</sup> و «خدای مرا بهتر از ایشان و ایشان را بدتر از من دهد»<sup>۴</sup>. پس همان روز نگذشت که او به قتل رسید<sup>۵</sup>.

---

۱. «ألا وانی اخورسول الله و ابن عمه و وارث علمه و معدن سره و عیبة ذخره ما یفوتنی ما عمله رسول الله و لا ما طلب و لایعزب علی ما دب و درج و ما هبط و ما عرج و ما غسق و انفرج کل ذلک مشروح لمن سأل مکشوف لمن وعی».

۲. «اللهم ارحنی منهم» - کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۹/۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۳۰/۲.

۳. «فرق الله بینی و بینکم» - ابن حیون، شرح الاخبار، ۷۴/۲ و ۴۳۰؛ مفید، الارشاد، ۲۸۰/۱؛ طوسی، الامالی، ۱۸۰.

۴. «ابدلنی الله بهم خیرا منهم و ابدلهم شرا منی» - شریف رضی، نهج البلاغة، خطبه ۲۵؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۷۵/۲.

۵. - ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۳۰/۲.

در روایتی دیگر است که فرمود: «خداوند، من آنان را خوش ندارم و آنان مرا خوش ندارند. من آنان را به ستوه آورده‌ام و آنان مرا به ستوه آورده‌اند، پس مرا راحت کن و آنان را هم راحت کن»<sup>۱</sup>.  
راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام در همان شب درگذشت.

### حدیث طیر و نفرین انس

اما حدیث طیر (پرنده) حدیثی است که جماعتی آن را روایت کرده‌اند و از آن جمله‌اند ترمذی در جامع<sup>۲</sup> خود، ابونعیم در حلیۃ الاولیاء<sup>۳</sup>، بلاذری در تاریخ<sup>۴</sup> خود، خرگوشی در شرف المصطفی صلی الله علیه و آله<sup>۵</sup>، سمعانی در فضائل الصحابه، طبری در ولایه، ابن البیع در صحیح<sup>۶</sup>، ابویعلی در مسند<sup>۷</sup>، احمد در فضائل<sup>۸</sup> و نطنزی در خصائص<sup>۹</sup>.

این حدیث را محمد بن اسحاق، محمد بن یحیی از دی، سعید، مازنی، ابن شاهین، سدی، ابوبکر بیهقی، مالک، اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، عبدالملک بن عمیر، مسعر بن کدام، داوود بن علی بن عبدالله بن عباس و ابوحاتم رازی به سندهای خود از انس، ابن عباس و ام‌ایمن روایت کرده‌اند. ابن بطه در ابانہ<sup>۱۰</sup> آن را از دو طریق روایت کرده و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد<sup>۱۱</sup> آن را از هفت طریق نقل کرده و احمد بن محمد بن سعید در این زمینه کتاب الطیر<sup>۱۲</sup> را فراهم نهاده است. قاضی احمد گفته

۱. «اللهم انی قد کرهتهم و کرهونی و مللتهم و مللتونی فارحنی و ارحهم». برای متن عیناً یا با تفاوت‌هایی ← ثقفی، الغارات، ۴۵۹/۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۹/۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۴۸۸/۲.

۲. ← السنن، ۶۳۶/۵.

۳. ← ۳۳۹/۶.

۴. ← انساب الاشراف، ۱۴۲/۲.

۵. ← ۴۹۸/۵.

۶. مقصود مستدرک حاکم است. ← ۱۴۱/۳.

۷. ← ۱۰۵/۷ و ۱۰۶.

۸. ← فضائل الصحابه، ۵۶۰/۲ و ۵۶۱.

۹. در متن الاختصاص آمده ولی ظاهراً مقصود همان الخصائص العلویه است.

۱۰. روایت را در بخش موجود از الابانۃ الکبری نیافتیم.

۱۱. ← ۳۷۵/۱۱.

۱۲. از این کتاب که از آثار احمد بن محمد بن سعید مشهور به ابن عقده بوده اطلاعی در دست نیست و از آن با نام کتاب

است: حدیث طیر از نظر من صحیح است، هرچند لفظ آن از آن من نیست. ابوعبدالله بصری نیز گفته است: طریقه ابوعبدالله جبائی در حکم به صحت حدیث‌ها مقتضی عقیده به صحت این حدیث است، بدان اعتبار که علی علیه السلام در روز شورا آن را آورده، ولی کسی آن را انکار نکرده است.

شیخ<sup>۱</sup> گفته است: امیرمؤمنان در ماجرای شورا و در جمع حاضران، در فضیلت خود به همین حدیث استدلال کرد، و همه کسانی که آن جا بودند این حدیث شناخته و آن را پذیرفته و بدان اعتراف آورده‌اند؛ و بر این پایه، علم به این حدیث همانند خود علم به آن شورا به تواتر رسیده است و در میان امت به رغم همه اختلاف‌ها هیچ‌کس نیست که این حدیث را رد کند.

ابوالعزیز کادش عکبری از ابوطالب حربی عشاری، از ابن‌شاهین واعظ برایم حدیث آورده که در کتاب خود ما قرب سنده گفته است: نصر بن ابی‌القاسم فرائضی برایمان نقل کرده و گفته است: محمد بن عیسی جوهری گفته است: نعیم بن سالم بن قنبر گفته است: انس بن مالک گفته است: ... - و متن خبر. علی بن ابراهیم<sup>۲</sup> نیز در کتاب قرب الاسناد این خبر را نقل کرده است.

این حدیث را بیست و پنج تن از صحابه از انس و ده تن نیز مستقیماً از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند و بر این پایه به خبر صحیح اثبات شده است که خدای تعالی و پیامبر او علیه السلام را دوست دارند و این در حالی است که برای دیگران چنین چیزی اثبات نشده است و از این روی اقتدا کردن به او واجب است. هرکس هم حدیث پرنده را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده امامت را به علی علیه السلام منحصر ساخته است.

باری، اما اصل حدیث این است: انس را دیدند که دستمالی بر سر بسته است. در این باره از او پرسیدند.

گفت: این نفرین علی است.

→

الطائر نیز یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۳۳/۱۵.

۱. ← به قراین مقصود شیخ طوسی است و شاید نیز منبع مؤلف تلخیص الشافی باشد. هر چند این مطلب را در این کتاب نیافتیم. اما این مضمون در الشافی فی الامامة (۲۶۵/۲) آمده است.

۲. صاحب تفسیر مشهور به تفسیر القمی. از کتاب قرب الاسناد او نیز در منابع یاد شده است. ← کنتوری، کشف الحجب والاستار ۴۱۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۶۷/۱۷.

گفتند: ماجرا چه بوده است؟

گفت: پرنده‌ای کباب شده به پیامبر خدا ﷺ هدیه دادند. پیامبر ﷺ گفت: «خداوندا، دوست داشتنی‌ترین آفریدگانت را نزد من فرست تا با من از این پرنده بخورد»<sup>۱</sup>.

در این هنگام علی علیه السلام آمد و من به او گفتم: پیامبر خدا به کاری دیگر مشغول است و فرصت دیدار تو را ندارد. من دوست داشتم یکی از مردان خاندان من، مردی باشد که پیامبر در انتظارش بوده است. پیامبر ﷺ دومین بار دعا کرد. این بار هم علی علیه السلام آمد و من به او گفتم: پیامبر خدا مشغول است و فرصت دیدار تو را ندارد.

پیامبر ﷺ سومین بار دعا کرد. علی علیه السلام آمد. من به او گفتم: پیامبر مشغول است و فرصت دیدار تو را ندارد.

علی علیه السلام صدای خود بلند کرد و پرسید: پیامبر به چه کاری مشغول است که فرصت دیدار با من را ندارد؟

پیامبر ﷺ خود این صدا را شنید و پرسید: ای انس، کیست؟  
گفتم: علی بن ابی طالب است.  
فرمود: او را اجازه ده.

چون علی علیه السلام به درون آمد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای علی، من سه بار از خداوند خواستم دوست‌داشتنی‌ترین آفریدگان خویش در نزد خود او و من را به حضورم فرستد تا با من این پرنده را بخورد. اگر در سومین بار نمی‌آمدی خدای را به نام تو می‌خواندم و از او می‌خواستم تو را بیاورد»<sup>۲</sup>.  
علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا، من سه بار آمدم و هربار انس مرا بازگرداند و گفت: پیامبر خدا مشغول است و فرصت دیدار با تو را ندارد.

پس پیامبر خدا ﷺ از من پرسید: چه چیز تو را بدین کار واداشت؟  
گفتم: دوست داشتم مردی از خاندان من آن کسی باشد که تو می‌گویی.

۱. «اللهم ائتني باحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير».

۲. «يا علي اني قد دعوت الله ثلاث مرات ان يأتيني باحب خلقه اليه و التي ان يأكل معي هذا الطير و لو لم تجئني في الثالثة لدعوت الله باسمك ان يأتيني بك».

در این هنگام علی علیه السلام دست خود به آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا، انس را به پیسی ای مبتلا کن که نتواند آن را از مردم بپوشاند»<sup>۱</sup>.

در روایت دیگر است: «که عمامه آن را نپوشاند»<sup>۲</sup>.

باری، انس پس از نقل این داستان عمامه از سر برداشت و گفت: این نفرین علی علیه السلام است. سید حمیری گفته است:

مگر به روایت ستوده درباره پرنده‌ای که به پیامبر مرسل صلی الله علیه و آله هدیه کردند نیامده است، در خبری که سفینه از هدایت‌شدگی خویش سخن گفته و از انس که خیانت ورزیده و عدالت نکرده است،

در این اقدام که مهتر همه مردمان و مولای آنان در آیات محکم کتاب را بازگردانده است. پس خداوند صاحب عرش او را از راه درست بازداشته و سپس به پیسی‌ای سخت مبتلا ساخته است<sup>۳</sup>.

همو گفته است:

از این خبر یافته‌ام که ابان حدیثی بس شگفت‌آور و تحسین‌برانگیز از انس روایت می‌کرده است، درباره پرنده‌ای کباب شده که روزی در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله به خلوت خویش رفته بود کسی برایش آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پیش کشید و چون آن را نیک بدید پروردگار خویش را که نزدیک است و نیکان را برگزیند خواند:

---

۱. «اللهم ارم انسا بوضح لایستره من الناس».

۲. «لاتواریه العمامة».

۳. اما اتی فی خبر الانبل  
فی طائر اهدی الی المرسل  
سفینه مکن فی رشد  
و انس خان ولم یحصل  
فی رده سید کل الوری  
مولاهم فی المحکم المنزل  
فصده ذوالعرش عن رشد  
ثم غری بالبرص الأنکل

← دیوان السید الحمیری، ۳۳۳، همراه با دو بیت دیگر در میان بیت‌های حاضر.



خداوند، آن را که دوست‌داشتنی‌ترین مردمان نزد تو است بر من درآور. خداوند نیز آنچه او خواست به او داد.

همان دم به ناگاه کسی پشت در بود. انس به آن که پشت در بود گفت: کیست؟  
کیست؟ گفت: علی. گفت: پیامبر را کاری است که امروز بدان مشغول است و خلوت گزیده است.  
پیامبر [انس را] گفت: هیچ روزی ابوالحسن را از من بازمدار، و در آن هنگام در چشمان آن حضرت نشانه‌های خشم هویدا بود.

از این که در نخستین بار او را بازگردانده است، خود به او گفت: به درون آی و خدای را سپاس گوی و آنچه او هدیه داده است بپذیر.

خوش آمده است آن گزیده من و آن مورد اعتماد من و آن که از جانب خداوند آسمان دوستی او واجب گردیده است.

آن جا پیامبر ﷺ از انس پرسید: این خطا تو را به کدامین هدف رسانده است؟  
چه چیز تو را بدان خوانده است که امروز مانع دیدار گزیده من و مهتر قبیله خویش شده‌ای؟  
گفت: ای برترین همه آفریدگان خدا، آن‌گاه که خداوند را خواندی از او چیزی خواستی.  
اما من خواستم آن کس از انصار باشد تا این مایه افتخار طایفه‌ام شود.  
آن که از دیدار پیامبر ﷺ بازداشته شده بود خدای خویش را خواند و از او خواست بلایی سخت به جان انس دراندازد.

پس او را بلایی رسید که در همه روزگار بر صورت خویش داشت تا با همان وضع بمرد<sup>۱</sup>.

یروی حدیثاً عجیباً معجباً عجباً  
یوما و کان رسول الله محتجباً  
رباً قریباً لأهل الخیر منتجباً  
طراً الیک فأعطاه الذی طلباً  
من ذا و کان وراء الباب مرتجباً  
شأناً له اهتم منه الیوم فاحتجباً  
یوما و ابصر فی اسراره الغضباً

نبت ان ابانا کان عن انس  
فی طائر جاء مشویاً به بشر  
ادناه منه فلما ان راه دعا  
أدخل إلی أحب الخلق کلهم  
فاغتر بالباب مغترأ فقال لهم  
من ذا فقال علی قال ان له  
فقال لاتحجن منی اباحسن

۱.

همو گفته است:

در حدیث آن پرنده که امایمن آورده بود آیتی است برای آن که به حق خشنود شود و بدان باور دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خدایا آن بنده‌ات را که دوستش داری بیاور، و دوستی خدا والاتر و بسی برتر است، تا با من از این بخورد و بهره برد. پس علی علیه السلام آمد و از آن سوی کسی او را بازداشت و جلوگیری کرد. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به کاری مشغول است - و او را بازگرداند - و گفت: برگرد که همه باید برگردند. سه بار علی علیه السلام باز آمد و هربار او را بازگرداند تا آن که علی علیه السلام به تأیید الهی در را زد، و خداوند به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رساند که وصی او کوبه در را می‌زند، و زمانی که نزدیک بود بازگردد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درون آی.

سپس با گلایه به آن حضرت گفت: من یک بار و دو بار و دیگر بار آمدم و هربار بازگردانده شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله از این که وصی او از آن پرنده خورد خوشحال شد، و بینی آن کس را که نخواست به خاک مالید،

و به علی علیه السلام فرمود: کسی از مردم جز مؤمنان پاکدامن تو را دوست نداشته باشند، و جز کافران و منافقانی که از راه حق فاصله گرفته و حق را در میان مردمان وانهاده است تو را دشمن نگیرد.<sup>۱</sup>

→

لج و احمد الله و اقبل كل ما وهبا	من رده المرة الاولى و قال له
و من له الحب من رب السما وجبا	اهلا و سهلا بخلصائي و ذي ثقتي
ماذا اصار بك التخليط مكتسبا	و قال ثم رسول الله يا انس
و خير قومي لديك اليوم محتجبا	ماذا دعاك الي ان صار خالصتي
اردت حين دعوت الله مطلبا	فقال يا خير خلق الله كلمهم
يكون ذاك لنا في قومنا حسبا	بأن يكون من الأنصار ذاك لكى
بأن يحل به سقم حوى كربا	فقد دعا ربه المحجوب فى انس
فى وجهه الدمر حتى مات منتقبا	فناله السوء حتى كان يرفعه

← همان، ۶۹ - ۷۱.

بیانا لمن بالحق يرضى و يقنع

و فى طائر جاءت به امایمن

۱.

←

سید حمیری در شعری دیگر گفته است:

در داستان پرندۀ کباب شده است که چون محمد ﷺ به تضرع پروردگار خویش را خواند:  
دوست داشتنی ترین همهٔ مردمان نزد خویش را بدین جا درآور و او را ولی من قرار ده.  
پس برترین مردمان آمد و آهسته در را کوبید.  
انس برای آزمودن پرسید: کیست؟ گفت: علی آمده است. به لطف خویش در بگشای.  
گفت: ای ابوالحسن، بازگرد و التماس مکن که پیامبر خدا ﷺ به کاری دیگر مشغول است.  
فاصله گرفت و البته چندان دور نشد و لختی بعد آهسته پیامبر ﷺ را خواند و آرام در را کوبید.  
احمد پرسید: این کیست که بر در است و با او سخن می گویی؟ ای نامیمن، او را به درون آور.  
پس خود برخاست و در حالی که حیدر پشت در بود بدان سوی رفت تا در را بگشاید.  
چون چشم احمد ﷺ بر او افتاد او را خوشامد گفت و گرمی داشت و به خود نزدیک ساخت.  
پرسید ای ابوالحسن، چه شده است؟ با من بگوی. ای همدم من بنشین و بخور که پدرم فدای  
تو باد<sup>۱</sup>.

→

فَقَالَ إلهی أَتَ عَبْدکَ بِالذی	تَحِبُّ وَ حُبَّ اللهِ أَعْلَى وَ أَرْفَعُ
لِأَکُلِ مِنْ هَذَا مَعِی وَ یَنَالُهُ	فَجَاءَ عَلِیٌّ مِنْ یَصِدُّ وَ یَمْنَعُ
فَقَالَ لَهُ إِنْ النَّبِیِّ وَ رَدَهُ	عَلِیٌّ حَاجَةً فَارْجِعْ وَ کُلَّ لِرِجْعِ
فَعَادَ ثَلَاثًا کُلَّ ذَلِکَ یَرَدُهُ	فَأَهْوَى بِتَأْیِیدِ إلی الْبَابِ یَقْرَعُ
فَاسْمِعْهُ الْقَرْعَ الْوَصِیَّ لِבَابِهِ	فَقَالَ لَهُ ادْخُلْ بَعْدَ مَا کَادَ یَرْجِعُ
وَ قَالَ لَهُ یَشْکُو لَقَدْ جِئْتَ مَرَّةً	وَ آخِرِیَّ وَ آخِرِیَّ کُلَّ ذَلِکَ ادْفَعُ
فَسَرَّ رَسُولُ اللهِ أَکُلَ وَصِیِّهِ	وَ أَنْفَ الذِّی لَا یَشْتَهِی ذَاکَ یَجْدَعُ
وَ قَالَ لَهُ مَا إِنْ یَحْبِکَ صَادِقٌ	مِنْ النَّاسِ إِلَّا مُؤْمِنٌ مَتَوَرِّعٌ
وَ یَقْلَکَ إِلَّا کَافِرٌ وَ مُنَافِقٌ	یَفَارِقُ فِی الْحَقِّ الْأَنَامَ وَ یَخْلَعُ

← همان، ۲۸۱ و ۲۸۲.

محمد ربه دعوات مبتهل  
طراً الیک فمنه و اجعلنه ولی

فی قصۃ الطائر المشوی حین دعا  
أدخل إلی أحب الخلق کلهم

۱.

←

سرانجام گفته است:

آن را که دوست داشتنی ترین کسان نزد تو است و تو را دوست دارد - و او علی علیه السلام بود - به نزد من درآور.

چون فروغ چهره برادرش هویدا شد و نزدیک آمد و خشنود و پسندیده سلام داد، پیامبر صلی الله علیه و آله سلام او پاسخ داد و او را خوشامد داد و گفت: مقدم آن که دوست داشتنی ترین کسان نزد خداوند آن پادشاه والا و هم نزد من است خجسته باد<sup>۱</sup>.

صاحب بن عباد گفته است:

در داستان آن پرنده علی علیه السلام را آوازه ای عالم گستر است و دشمنانش نیز آن آوازه را شنیده و آن داستان را دیده اند<sup>۲</sup>.

→

فجاء من بعده خیر الوری رجل	علیه یقرع باب البیت فی مهل
فقال مختبراً من ذالہ أنس	فقال جاء علی جد بفتحک لی
فقال ترجع و لاتصغر أباحسن	فان عنک رسول الله فی شغل
فانحاز غیر بعید ثم أعطفه	دعا النبی فدق الباب فی رسل
فقال أحمد من هذا تحاوره	بالباب ادخله لایورکت من رجل
فقال مبتدراً للباب یفتحه	و حیدر قائم بالباب لم یزل
حتی اذا ما رآته عین أحمد	حیی و قربه تقرب محتفل
فقال ما بک قل لی یا اباحسن	اجلس فداک ابی یا مونی فکل

← همان، ۳۴۱ و ۳۴۲.

۱. أدخل إلى أحب الخلق کلهم	حباً الیک و کان ذاک علیا
لما بدت لأخیه سحنة وجهه	و دنا فسلم راضياً مرضیا
حیی و رجب مرحباً بأحبهم	حباً الی ملک العلی والیا

← همان، ۴۶۲.

۲. علی له فی الطیر ما طار ذکره	و قامت به اعداؤه و هی تشهد
--------------------------------	----------------------------

← دیوان صاحب بن عباد، ۳۵.

اصفهانی گفته است:

یا چه کسی بود که پیامبر خدا ﷺ در داستان آن پرنده درباره او سخنی گفت که در شرح آن افق‌ها روشن گردد؟

آن هنگام که گفت: خداوند، محبوب‌ترین خلق خویش نزد خود و نکوترین کسی را که بر من وارد شود به حضورم فرست،

تا با من بخورد و در تنهایی‌ام با من همدم شود، و دو تن گواه عادل سخن او را گواهی کردند.

علی‌علیه‌السلام چون شیر هویدا شد و صورتش چون ماه بسیار می‌درخشید.

هر دو با هم خوردند و هم‌نفس شدند و با هم گفتند. پدر و مادرم به فدای آن رخداد باد<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

و در داستان آن پرنده هنگامی که پیامبر ﷺ خداوند را خواند و به درگاه او زاری کرد:

پروردگارا، ای آن که همه به درگاه او نالند، محبوب‌ترین آفریده خویش را نزد من فرست،

هنوز پیامبر ﷺ دعای خود به پایان نبرده بود که امام هدایت بازگشت.

سه بار آمد و هربار چون به دروازه رسید کسی او را بازگرداند و او کوبه در را کوبید.

پیامبر ﷺ او را فرمود: ای تاس‌موی، به درون آی که نگاه داشتن تو بر این در به درازا کشیده است.

آن گاه با کسی که او را بازگردانده بود روی ترش کرد و آنچه را با برادرش انجام داده بود نکوهید.

خداوند هم او را به پیسی آشکاری مبتلا ساخت و او تا آن جا که زنده بود بر رخسارش لکه داشت<sup>۲</sup>.

۱. أَمِنْ لَهُ فِي الطَّيْرِ قَالَ نَبِيهِ

يَا رَبِّ جِئْ بِأَحَبِّ خَلْقِكَ كَلِّهِمْ

كَيْمَا يَوَاقِلْنِي وَ يُونِسَ وَحَشْتِي

فَبَدَأَ عَلَيَّ كَالْهَزِيرِ وَ وَجْهَهُ

فَتَوَاكَلَا وَ اسْتَأْنَسَا وَ تَحَدَّثَا

وَ فِي قِصَّةِ الطَّيْرِ لَمَّا دَعَا

أَيُّهَا رَبِّ ابْعَثْ إِلَيَّ أَحَبَّ

قَوْلَا يَنْبِرُ بِشَرْحِهِ الْإِفْقَانِ

شَخْصاً إِلَيْكَ وَ خَيْرَ مَنْ يَغْشَانِي

وَ الشَّاهِدَانِ بِقَوْلِهِ عَدْلَانِ

كَالْبَدْرِ يَلْمَعُ أَيْمًا لِمَعَانِ

بِأَبِي وَ أُمِّي ذَلِكَ الْحَدَّثَانِ

النَّبِيُّ الْإِلَهِ وَ الْبَدَى الضَّرْعِ

خَلْقَكَ يَا مِنْ إِلَيْهِ الْفَرْعِ

مفجع گفته است:

چون پرنده‌ای کباب شده برای پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند او آرزو کرد،  
و از خدا خواست آن را که از میان همه مردم محبوب‌ترین است نزدش فرستد، و چون او آمد او را  
خوشامد گفت.<sup>۱</sup>

صوری گفته است:

کدام یک از شما آن هنگام که آن طایفه در پی ریختن خون او بودند در بستر او خفت؟  
و کدام یک از شما در حالی که خود نظاره‌گر بودید در آن پرنده با پیامبر پاک صلی الله علیه و آله شریک شد؟<sup>۲</sup>

جبری گفته است:

آن پرنده کباب شده نصی روشن است تا شاید تو از خواب و کوری بیدار شوی و به خویش آیی.<sup>۳</sup>

ابن‌رزیک گفته است:

در آن پرنده کباب شده آیتی بس کامل است، البته اگر که از خواب غفلت بیدار شوند.<sup>۴</sup>

→

- |                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| فلمیستم النبی الدعاء          | اذا بامام الهدی قد رجع     |
| ثلاث مرار فلما انتهی          | الی الباب دافعه و اقترع    |
| فقال النبی له ادخل فقد        | اطلت احتباسک یا ذاالصلع    |
| فخبره انه جاءه                | ثلاثا و دافعه من دفع       |
| فقطب فی وجه من رده            | و انکر ما بأخیه صنع        |
| فأورثه برصا فاحشا             | فظل و فی الوجه منه بقع     |
| کان النبی لما تمنی            | حین اتوه طائراً مشویا      |
| إذ دعا الله ان يسوق احب       | الخلق طراً الیه سوقا و حیا |
| و أیکم صار فی فرشه            | إذ القوم مهجته طالبونا     |
| و من شارک الطهر فی طائر       | و انتم بذاک له شاهدونا     |
| و الطائر المشوی نص ظاهر       | فتیقظی یا ویک عن عمیاک     |
| و فی الطائر المشوی اوفی دلالة | لو استیقظوا من غفلة و سبات |
۱. ۲. ۳. ۴.

ابن عطار واسطی هاشمی گفته است:

آن هنگام که پیامبر ﷺ دعا کرد، خداوند در داستان آن پرنده کباب شده برترین خلق خویش را به ما نمایاند.<sup>۱</sup>

### دعا برای مادر عبدالله بن جعفر

یکی از کسانی که علی علیه السلام برای آن‌ها دعا کرد، مادر عبدالله بن جعفر بود. او گوید: زمانی که آبستن بودم بر علی علیه السلام گذشتم. او مرا خواند و دستی بر شکم من کشید و گفت: «خداوندا، او را پسری خجسته و مبارک بدار».<sup>۲</sup>

پس آن نوزاد پسر به دنیا آمد.<sup>۳</sup>

### دعا برای جوان نیم‌فلج

در انتباه خرگوشی آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در شب احرام صدای کسی را شنید که می‌گرید. حسین علیه السلام را فرمود تا او را بجوید. چون نزد او رفت دید جوانی است که نیمی از بدنش خشک شده است. او را به حضور علی علیه السلام آورد.

علی علیه السلام از او درباره حالش پرسید.

گفت: مردی خوشگذران بودم و پدرم مرا اندرز می‌داد. روزی در حال پند دادن بود که او را زدم. او نیز این‌جا را نفرین کرد و شعری بر زبان آورد. چون سخنش به پایان رسید نیمی از بدنم خشک شد. پشیمان شدم و به درگاه خداوند توبه کردم و دل خویش را پاک ساختم. پس بر شتر نشست تا مرا بدین‌جا بیاورد و برایم دعا کند. چون به نیمه‌های بیابان رسید در اثر پرواز پرنده‌ای شتر رم کرد و پدرم مرد.

علی علیه السلام چهار رکعت نماز گزارد و سپس به او فرمود: برخیز که تندرست شدی.

او با تندرستی برخاست.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز به او فرمود: راست گفתי. اگر او از تو راضی نشده بود این سخن را نمی‌شنیدی.

۱. و لقد ارانا الله افضل خلقه      فی الطائر المشوی لما ان دعا

۲. «اللهم اجعله ذکرا میمونا مبارکا».

۳. برای متن پیشین و روایت ← سعید بن منصور، السنن ۱/۲، ۱۱۷.

## کوری که به دعای او بینا شد

نابینایی شنید که امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین دعا می‌کرد: «خداوندا، ای پروردگار جان‌های فناپذیر و ای پروردگار تن‌های تباه‌شونده، به فرمانبری آن جان‌ها که به تن‌ها بازگردند و به فرمانبری آن تن‌ها که با اندام‌ها پیوند یابند و به شکافته شدن قبرها و برون آمدن کسان و به فراخوان راستین تو از ایشان و به حکم راندن حق تو در میان مردمان آن هنگام که برخیزند و فرمان تو را انتظار کشند و سلطنت تو را نظاره کنند و از خشم و کیفر تو بیم برند و در آن روز که هیچ وابسته‌ای وابسته خود را سود نمی‌رساند و یاری نمی‌شوند مگر کسانی که خداوند بر ایشان رحمت کرده باشد که او نیکوکار و مهربان است، ای خداوند رحمان، به همه این‌ها از تو می‌خواهم نور را در دیده‌ام و یقین را در دلم جای دهی و پیوسته تا زمانی که مرا زنده داشته‌ای ذکر خودت را در شب و روز بر زبانم جاری سازی که تو بر هر چیزی توانایی»<sup>۱</sup>.

راوی گفته است: آن نابینا این دعا را شنید و از بر کرد و به خانه‌ای که در آن پناه داشت بازگشت. برای نماز وضو ساخت و سپس این دعا را خواند. چون به جمله «ان تجعل النور فی صری» رسید به اذن خداوند بینا شد.

## دعا برای جامی که شکست

در عقد مغربی<sup>۲</sup> آمده است که عمر خواست هرمزان را بکشد. او آبی خواست. جامی آوردند. دستان هرمزان به لرزه افتاد. در این باره از او پرسیدند. گفت: می‌ترسم پیش از آن که این آب را بخورم مرا بکشی.

گفت: بخور و تو را بیمی نباشد.

---

۱. «اللهم انی أسألك یا رب الارواح الفانیة و رب الاجساد البالیة أسألك بطاعة الأرواح الراجعة الی اجسادها و بطاعة الاجساد الملتئمة الی اعضائها و بانشقاق القبور عن اهلها و بدعوتک الصادقة فیهم و اخذک بالحق بینهم اذا برز الخلاق ینظرون قضائک و یرون سلطانک و یخافون بطشک و یرجون رحمتک یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون إلا من رحم الله انه هو البر الرحیم أسألك یا رحمن ان تجعل النور فی بصری و الیقین فی قلبی و ذکرک باللیل و النهار علی لسانی ابدأ ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدير».

۲. مقصود العقد الفرید ابن عبدربه اندلسی است، هرچند روایت را در آن نیافتیم.



هرمزان آن جام از دست خویش بر زمین افکند و شکست و گفت: اکنون که مرا امان دادی هرگز آن را نخواهم خورد.

عمر گفت: خدایت بکشد، بی آن که دریابم از من امان گرفتی<sup>۱</sup>.

در روایت‌های ما است که عمر از این امر به نزد علی عَلَيْهِ السَّلَام شکایت برد. علی عَلَيْهِ السَّلَام بر درگاه خداوند دعا کرد و آن جام دوباره سالم و پر آب شد. هرمزان که این معجزه را دید اسلام آورد<sup>۲</sup>.  
به هر روی، اجابت دعاها که روایت‌های حاکی از آن به تواتر رسیده، از آیت‌های روشن در میان بندگان خدا است که میان آن‌ها کارها بر مجرای عادت پیش رود، مگر آن‌جا که مسئله‌ای بس مهم و برپا داشتن حقی گران در کار باشد. این خود ویژگی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام است.

---

۱. ← ابن سعد، الطبقات الکبری، ۸۹/۵ و ۹۰.

۲. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۱/۱.

## فصل ۹

### خرق عادت برای امیر مؤمنان علیه السلام

خرق عادت بر هفت گونه و یکی از گونه‌ها این است که در قدرت و توان شخص رخ نماید<sup>۱</sup>.

#### قنداقه را کنار زد

شعبه از قتاده، از انس، از عباس بن عبدالمطلب روایت کرده، و حسن بن محبوب از عبدالله بن غالب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در خبری فرموده است: فاطمه بنت اسد گفت: او را [= علی علیه السلام] بستم و خوب قنداقه پیچیدم. او قنداقه را پاره کرد. دو قنداقه روی هم پوشاندم. باز هم آن را پاره کرد. قنداقه او را سه لایه، چهار لایه، پنج لایه و شش لایه کردم و در آن چرم و حریر به کار گرفتم. اما او باز هم آن را درید. سرانجام خود گفت: مادرم، دستانم را مبنده که من نیاز دارم با انگشتان دست خود برای پروردگارم بازی درآورم<sup>۲</sup>.

---

۱. هرچند عنوان فصل حاضر «خرق عادت» به طور عام است، اما محتوای این فصل تنها به همین گونه نخست یعنی آنچه در قدرت و توان بدنی جلوه کند محدود شده است. مؤلف در فصل‌های پسین برخی از دیگر جلوه‌های این «خرق عادت»ها را برمی‌رسد. شاید مناسب بوده است عنوان فصل حاضر یک بخش را تشکیل دهد و هریک از جلوه‌های خرق عادت فصلی از این بخش را به خود گزین سازند.

۲. ← طوسی، الامالی، ۷۰۸.

## کشتن مار در شیرخوارگی

انس از عمر بن خطاب روایت کرده است که علی علیه السلام هنگامی که در خردسالی در گهواره بود و دستانش در قنداقه بسته بودند ماری را دید که آهنگ او کرده است. دست خود از قنداقه بیرون کشید و گردن آن مار را با دست راست خود گرفت و چونان فشرد که انگشتانش در بدن مار نشست و مار جان سپرد. مادرش که این را دید فریاد برآورد و یاری خواست و خدمتکاران گرد آمدند. سپس به فرزند خود گفت: گویی تو یک حیدری.

حیدر ماده شیری را گویند که توله‌هایش را آزرده باشند و به خشم آمده باشد.  
سید حمیری گفته است:

ای کسی که نامش در کتاب‌ها به حیدر شناخته شده است،  
و مادرش آن بانوی راستگوی او را بدین نام خواند<sup>۱</sup>.

دعبل گفته است:

ابوتراب حیدر است، آن امام شیروش،  
از میان برنده‌همة کافران که او را هم‌وردی نیست،  
پیکارگری که نترسد و شیری که بر او چیرگی نشاید،  
و راستگویی که دروغ نگوید و سواری که میدان دارد،  
شمشیر پیامبر راستین صلی الله علیه و آله و از میان برنده‌هه تباهکار،  
با شمشیری که می‌درخشد و بسی صیقل یافته است<sup>۲</sup>.

---

۱. و یا من اسمه فی الکتاب و سَمِّته به امّ ب معروف به حیدر له صادقة المخبر  
← دیوان السید الحمیری، ۲۵۲.

۲. ابوتراب حیدرة مبدکل الکفرة مبارز مایهه ذاک الامام القسورة لیس له مناضل و ضیغم مایغلب

## نجات کودک همبازی از دهانه چاه

جابر جعفی گفته است: دایه‌ای که علی (علیه السلام) را شیر داد زنی از بنی هلال بود. روزی آن زن علی (علیه السلام) را همراه با برادری رضاعی که یک سال از او بزرگ‌تر بود در خیمه خود گذاشت. نزدیک آن خیمه چاهی بود. کودک دیگر به سمت چاه رفت و سر به درون آن فرو برد و به یک دست و یک پا آویزان شد و دست دیگر او نیز در دهانش و پای او در دست علی (علیه السلام) بود.

در این میان مادرش بازآمد و در محله فریاد برآورد: ای طایفه، کودک خجسته مرا دریابید. علی فرزندم را گرفته است.

مردم آمدند و آن کودک را از دهانه چاه گرفتند، در حالی که از قدرت و زیرکی علی (علیه السلام) در شگفت شدند. از آن روز، زن آن کودک را «مبارک» نامید.

آن کودک بعدها در میان بنی هلال به «معلق میمون» شناخته شد و فرزندان او نیز تا امروز به همین نام نسبت یابند.<sup>۱</sup>

عونی گفته است:

اگر در این باره پرسش داری نام برادر او را در میان بنی هلال پرس.

نام برادر او معلق میمون، همان ارجمندی است که خاندانش در شب‌نشینی‌های خویش داستانش را بازگویند.

صاحب همان موهبت که او در خردسالی بدان گزین شد.<sup>۲</sup>

→

و صادق لایکذب	و فارس محاول
سیف النبی الصادق	میید کل فاسق
بمرهف ذی بارق	اخلصه الصیقل

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۷۳ و ۲۷۴.

۱. ← ابن بابویه، معانی الاخبار، ۶۱.

۲. و اسم اخیه فی بنی هلال	معلق المیمون ذاالمعالی
فاسأل به إن كنت ذاسؤال	بذكره القوم علی اللیالی

موهبة خص بها صبیا

## چیرگی در همه کشتی‌ها

ابوطالب فرزندان و برادرزادگان خود را گرد می‌آورد و از آنان می‌خواست با همدیگر کشتی بگیرند - و این خوی عرب‌ها بود.

علی علیه السلام در حالی که خردسال بود آستین‌های خود بالا می‌زد و با برادران بزرگ‌تر و کوچک‌تر و عموزاده‌های بزرگ‌تر و کوچک‌تر کشتی می‌گرفت و همه را بر زمین می‌زد و پدرش می‌گفت: «ظَهر علی علیه السلام؛ علی چیره شده است. پس او را «ظَهر» خواند<sup>۱</sup>.  
عونی گفته است:

پدرش او را ظَهر نامید، هنگامی که او را دید که خردسال است،  
و آستین بالا می‌زند و برادران بزرگ خویش را بر زمین می‌کوبد،  
و تو او را چیره‌دست و قوی و نیرومند می‌دید<sup>۲</sup>.

## در آویختن با مردان سخت‌پنجه

باری، علی علیه السلام چون رشد کرد با مردان سخت‌پنجه درمی‌آویخت و آنان را بر زمین می‌کوبید. گاه با دست مردی قوی هیکل را می‌گرفت و پیش می‌کشید و او را می‌کشت، گاه کمر بند چنین مردی را می‌گرفت و او را به هوا بلند می‌کرد و گاه نیز اسب رمیده را تعقیب می‌کرد، بر آن مهار می‌زد و آن را باز می‌گرداند.

## جلوه‌هایی از قدرت بازو

گاه علی علیه السلام به تنهایی سنگی از سر کوه برمی‌داشت و میان مردم بر زمین می‌نهاد و یک، دو یا سه مرد نمی‌توانستند آن را حرکت دهند، تا جایی که ابوجهل می‌گفت:

۱. - ابن بابویه، معانی الاخبار، ۶۱.

۲. هذا و قد لقبه ظهیرا  
ابوه إذ عاینه صغیرا  
یصرع من اخوته الکبیرا  
مشمراً عن ساعد تشمیرا

ای مردمان مکه، این سرزمین شما است که در آن می‌توان ذبح کرد، و این علی علیه السلام است که در چشم‌ها بزرگ آمده است.

در میان همه مردم او را همانندی نیست. گویی آتشی است که در میان مردم شراره می‌افکند. از او برحذر باشید که او را روزی خواهد بود و آن را در بیابان و آبادی آشکار خواهد ساخت.<sup>۱</sup>

علی علیه السلام بازوی هیچ مردی را نگرفت مگر آن که نفس او تنگ شد و نتوانست به آسانی نفس کشد.<sup>۲</sup>

### جابه‌جا کردن میل‌ها

باری، برخی دیگر از این جلوه‌های قدرت علی علیه السلام پس از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله رخ نمود. از آن جمله این که میل‌ها را از جای کند و هفده میل را که جابه‌جایی هریک از آن‌ها به مردانی قوی نیاز داشت به تنهایی در راه جابه‌جا کرد و هرکدام را در جای خود نهاد و بر آن‌ها نوشت: «این میل علی است». گفته می‌شود که گاه دو میل را زیر بغل می‌گرفت و یکی را نیز با پای خود بر زمین می‌غلتاند.

### فرو بردن انگشت در سنگ

یکی دیگر از این جلوه‌ها آن است که بر ستون دست کوبید و انگشت شصت او در سنگ فرو رفت و تا امروز نیز اثر آن در کوفه مشهود است. مشهد الکف در تکریت و موصل و قطیعة الدقیق و جاهایی دیگر گواه این حقیقت هستند.

### اثر نیزه و شمشیر در سنگ

از همین قبیل است اثر شمشیر او در صخره‌ای بر کوه نور نزدیک غار پیامبر صلی الله علیه و آله و اثر نیزه او در کوهی از کوه‌های بیابان و در صخره‌ای نزدیک دروازه خیبر.

هذا علی الذی قد جل فی النظر  
کأنه النار ترمی الخلق بالشر  
یوما سیظهره فی البدو و الحضر

یا اهل مکه ان الذبح عندکم  
ما ان له مشبه فی الناس قاطبة  
کونوا علی حذر منه فان له

## مهر نهادن بر سنگریزه

از همین جلوه‌ها است مهر نهادن او بر سنگریزه. ابن عباس گوید: سه تن صاحب سنگریزه بوده‌اند: ام‌سلیم وارث کتاب‌ها که بر ریگ او عبارت «النبي و الوصي» را نقش زد، ام‌الهندی حبابه بنت جعفر والبی اسدی، و ام‌غانم اعرابی یمانی که علی عليه السلام بر سنگریزه‌های آن دو تن مهر پدید آورده بود<sup>۱</sup>. این همانند آن چیزی است که شما [= اهل سنت] روایت می‌کنید که سلیمان برای شیطان‌ها بر مس و برای جنیان بر آهن مهر ضرب می‌کرد و هرکس برق کار او می‌دید از او فرمان می‌برد.

## پیچاندن محور آسیا بر گردن ولید

ابوسعید خدری، جابر انصاری و عبدالله بن عباس در خبری طولانی روایت کرده‌اند که خالد بن ولید گفته است: زمانی که با لشکر خود از پیکار با مرتدان باز می‌گشتم، آن داغسر - یعنی علی عليه السلام - که در یکی از مزرعه‌های خود در جمع یارانش بود و میان آن‌ها همه‌های چون نعره شیران و بانگ آذرخش برپا بود، به سراغم آمد و گفت: وای بر تو، آیا واقعاً آنچه آهنگش را داری انجام می‌دهی؟  
گفتم: آری.

چشمانش سرخ شد و در سخنانی گفت: ای پسر زن بدکاره، آیا همانند تو بر همانند من جسارت می‌یابد، یا جرأت می‌کند نام مرا در کام بچرخاند؟

خالد در ادامه گفته است: خدای را سوگند، او مرا از اسب به زیر کشید و نتوانستم در برابرش مقاومت کنم. مرا به سوی آسیای حارث بن کلدی کشاند. در آن جا به سراغ محور آهنین درشتی که آسیا بر آن می‌چرخید رفت و آن را به دو دست کشید و چونان که تسمه‌ای چرمی بر گرد چیزی پیچند آن را بر گردنم پیچاند و یارانم همان جا ایستاده بودند، گویی ملک‌الموت را می‌نگرند.

من او را به حق خدا و پیامبرش سوگند دادم. شرم برد و مرا وا گذاشت.

گفته‌اند: پس از این ماجرا، ابوبکر گروهی از آهنگران را خواست. آنان گفتند: ما این محور را نتوانیم از هم بگشاییم مگر این که آن را با آتش گرم کنیم.

چند روزی خالد بر همین وضع ماند و مردم بر او می‌خندیدند تا این که روزی به خالد گفتند: علی از سفر خود بازگشته است.

ابوبکر او را نزد علی (علیه السلام) آورد و شفاعت کرد که آن محور را از گردنش بگشاید. علی (علیه السلام) فرمود: او چون انبوهی لشکریان و فراوانی سپاهیان خویش را دید خواست از جایگاه من فروکاهد و من نیز هنگامی که او این اندیشه را در سر پروراند و آهنگ انجامش کرد از جایگاه او فروکاستم. سپس افزود: آهنی که بر گردن او است چنان است که شاید اکنون نتوانم آن را بگشایم. آنان همه برخاستند و او را سوگند دادند. علی (علیه السلام) یک سر آن آهن را گرفت و به دست راست خود آن را وجب به وجب گشود و به کناری انداخت.<sup>۱</sup>

این از آن قبیل است که خداوند در قرآن فرمود: ﴿وَأَنَّا لَهُ الْخَبِيرُ \* إِنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ﴾<sup>۲</sup>.

ابن عباس، سفیان بن عیینه، حسن بن صالح، وکیع بن جراح و عبیده بن یعقوب اسدی گفته‌اند و در حدیث کسان دیگر هم آمده است که [علی (علیه السلام) فرموده بود]: خالد آنچه را به او فرمان داده‌ام انجام نمی‌دهد.

در حدیث ابوذر است که امیرمؤمنان (علیه السلام) انگشت اشاره و انگشت میانی خالد را گرفت و سخت فشرد و خالد فریادی دلخراش برداشت و جامه تر کرد و پای بر زمین می‌زد. در روایت عمار است که خالد چون بچه شتری دست و پا می‌زد و نعره می‌کشید و در مسجد پیشاب کرد.

در کتاب بلاذری روایت شده است که امیرمؤمنان (علیه السلام) با انگشت‌های اشاره و میانی خود گردن او را که در درشتی هیکل به شتر می‌مانست گرفت و فشرد و او را بر زمین زد. استخوان بن مهره‌های او شکست و در همان جا جامه تر کرد.<sup>۳</sup>

### بلند کردن صخره‌ای که صد مرد از آن فروماندند

سیره‌نویسان از حبیب بن جهم و ابوسعید تمیمی روایت کرده‌اند و در خصائص آمده است و اعثم در

۱. ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۶۶ - ۱۶۹.

۲. سبا / ۱۰ و ۱۱: و آهن را برای او رام گردانیدیم که زره‌های فراخ بساز و حلقه‌ها را درست اندازه‌گیری کن.

۳. در انساب الاشراف نیافتم.



فتوح<sup>۱</sup> و طبری در کتاب ولایه به سند خود از محمد بن قاسم همدانی آورده و ابو عبدالله برقی از استادان خود از گروهی از یاران علی علیه السلام روایت کرده است<sup>۲</sup> که در هنگام پیکار صفین امیر مؤمنان علیه السلام در نزدیک آبادی صندوقیاء اردو زد. مالک اشتر پرسید: مردم در جایی که آب نیست اردو زنند؟ فرمود: ای مالک، خداوند در همین جا ما را سیراب خواهد ساخت. تو و یارانت این جا را بکنید. کدند و ناگاه به صخره سیاه بزرگی که در آن حلقه‌ای از نقره بود برخوردند و در حالی که صد تن بودند نتوانستند آن را از جای درآورند.

امیر مؤمنان علیه السلام دست خود به آسمان بلند کرد و چنین دعا کرد: «طاب طاب یا عالم یا طیبو ثابو ثة شمیا کرباجا نو ثا تودینا برجو ثا آمین آمین یا رب العالمین یا رب موسی و هارون»<sup>۳</sup>. امیر مؤمنان علیه السلام سپس آن سنگ را در آغوش کشید و چهل ذراع از محل آن چشمه دور افکند. سپس از زیر سنگ چشمه‌ای هویدا شد که از شهد گواراتر، از تگرگ سردتر و از یاقوت شفاف‌تر بود. از آن چشمه نوشیدیم و سیراب شدیم. آن‌گاه ما را فرمود تا بر آن خاک بیفشانیم.

چون از آن فاصله گرفتیم و البته هنوز چندان دور نشده بودیم، پرسید: کدام یک از شما جای آن چشمه را می‌داند؟

گفتیم: همه ما.

بازگشتیم. اما دیدیم جای آن چشمه بر ما پنهان شده است.

در همین زمان راهبی را دیدیم که از صومعه‌ای روی کرده است.

امیر مؤمنان علیه السلام چون او را دید پرسید: شمعون؟

گفت: آری، این نام من است که مادرم بر من نهاده و هیچ‌کس جز خدا و سپس تو از آن آگاهی نداشته است.

پرسید: ای شمعون، چه می‌خواهی؟

گفت: آن چشمه را و نامش را.

۱. ۵۵۴/۲ - ۵۵۶.

۲. در المحاسن برقی چنین خبری نیافتم.

۳. عبارت روشن نیست.

فرمود: این چشمه زاحوما - و در نسخه‌ای دیگر راجوه - است و از بهشت است. سبید پیامبر و سبید وصی از آن نوشیده‌اند و من آخرین اوصیا هستم که از آن نوشیدم.

گفت: در همه کتاب‌های انجیل چنین دیده‌ام. این صومعه بر بن آن صخره نهاده شده و آب از زیر آن برمی‌جوشد و هیچ عالمی پیش از من آن را درک نکرده و خداوند آن را به من روزی کرده است. آن‌گاه اسلام آورد.

در روایتی است که آن چاه شعیب بوده است.

به هر روی، امیرمؤمنان علیه السلام در حالی که آن راهب پیشاپیش او حرکت می‌کرد، از آن چاه گذشت و رفت تا به صفین رسید.

چون دو سپاه رو در روی هم قرار گرفتند آن راهب نخستین کسی بود که به شهادت رسید. امیرمؤمنان علیه السلام فرود آمد، در حالی که اشک بر گونه‌هایش می‌غلطید و می‌گفت: «هرکس با کسی است که دوست دارد. آن راهب در روز قیامت با ما است»<sup>۱</sup>.

در روایت عبدالله بن احمد بن حنبل است که گفته است: ابومحمد شیبانی برای ما نقل کرده و گفته است: ابوعوانه، از اعمش، از ابوسعید تمیمی برایمان حدیث کرده که گفته است: مقداری پیش رفتیم و تشنه شدیم. برخی گفتند: چه خوب است بازگردیم و دوباره آب بنوشیم.

راوی گفته است: کسانی بازگشتند و من نیز در میان آن‌ها بودم.

راوی گفته است: آن چشمه را جستیم، ولی هیچ چیز نیافتیم.

به سراغ آن راهب رفتیم و پرسیدیم: آن چشمه‌ای که این‌جا بود کجا رفت؟

گفت: کدام چشمه؟

گفتیم: همان که از آن نوشیدیم و سیراب شدیم و آب برداشتیم. اما اینک آن را جسته‌ایم و نیافتیم.

راهب گفت: آن چشمه را جز کسی که پیامبر یا وصی پیامبر باشد برنیاورد<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

---

۱. «المرء مع من احب. الراهب معنا يوم القيامة». برای متن و روایت افزون بر منابع معرفی شده در آغاز روایت ← ابن بابویه، الامالی، ۲۵۱ و ۲۵۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۴ و ۱۱۵؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۸ - ۲۶۰.

۲. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۵/۱۲ - ۳؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۴۸ و ۱۴۹ (البته هر دو روایت به سندی دیگر).

در آن راه که پیش می‌رفت شبی، پس از وقت عشا، همراه با کاروان خود بر کربلا گذشت.  
 آن‌جا به سراغ راهبی رفت، در صومعه‌ای که در آن بیابان خشک برپا شده بود.  
 چون بدان‌جا می‌رفت هیچ جنبنده‌ای نمی‌دید، جز جانوران وحشی و جز همان پیر دیرنشین،  
 در صومعه‌ای با گذرگاهی تنگ و دراز که گویی گلوی تنگ و بلند درنایی سفید است.  
 نزدیک شد و آن راهب را بانگ زد و او چون عقابی که از آسمان بلند به سوی زمین سرازیر شود شتابان  
 بدان‌جا روی نهاد.  
 پرسید: آیا نزدیک این صومعه که اقامتگاه خویش ساخته‌ای، آبی هست که بتوان بدان دست یافت؟  
 گفت: این‌جا هیچ آب‌شخوری نیست.  
 مگر در فاصله دو فرسخی، و البته چه کسی در میان این شنزار و بیابان خشک برایمان آب تواند آورد؟  
 پس همه نگاه‌های خود را به سمت گودالی از ماسه‌ها دوختند که پس از کندن صخره‌ای برهنه، به  
 مانند سکه‌ای صیقل‌یافته رخ نمود.  
 گفت: آن را از جای بکنید که اگر چنین کنید سیراب خواهید شد و اگر از جای نکنید آبی نخواهید  
 نوشید.  
 همه برای کندن آن همدست شدند. اما آن صخره به سان شتری وحشی مقاومت کرد.  
 چون همه را خسته کرد، دستی به سراغش رفت که با هرکه درآویخت او را درهم شکست.  
 پس گویی آن صخره گویی شد در کف جوانی ستبر و توانمند که آن را در میدان به سویی می‌افکند.  
 گفت: از زیر این سنگ و از این چشمه جوشان آبی بنوشید که از هر گوارایی گواراتر است.  
 چون همه نوشیدند سنگ را به جای خود برگرداند، چونان که گویی هیچ‌گاه کسی به این مکان نزدیک  
 نشده است.  
 مقصودم پسر فاطمه [بنت اسد] وصی پیامبر ﷺ است، همو که هرکس هرچه از فضیلت و از  
 کرده‌هایش بگوید دروغ نگفته است.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

چه کسی آب را گفت که بر جوشد و آن آب در حالی بر جوشید که هیچ کس در کندن آن به رنج نیفتاده بود؟  
تا سپاه خود را از آن آب سرشار برآمده از گودال سیراب کرد،  
و در کربلا، آثاری بیش از این نیز رخ نموده که به آن ها چهارپایان و درختان را زنده ساخته است.  
راهب آن جا نزد او آمد و داوطلبانه اسلام آورد و با او همراه شد و آن سوار پرافتخار را ستود<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

چه کسی صاحب آن چاه است، آن هنگام که با اردوی خویش بدان سرزمین رسید و چاهی را جست؟

→

يأتوه ليس بحيث يلقي عامراً	إلا الوحوش و غير اصلع أشيب
فدنا فصاح به فأشرف ماثلاً	كالنسر فوق شطية من مرتب
هل قرب قائمك الذي بوأته	ماء يصاب فقال ما من مشرب
إلا بغاية فرسخين و من لنا	بالماء بين تفاوت في سبب
فثنى الأعنة نحو وعث فاجتلى	ملساء تبرق كاللجين المذهب
قال اقلبوها انكم ان تقلبوا	ترووا ولا تروون ان لم تقلب
فاعصوبوا في قلعه فتمنعت	منهم تمنع صعبة لم تركب
حتى اذا أعيتهم اهوى لها	كفاً متى ترم المغالب تغلب
فكأنها كرة بكف حزور	عبل الذراع دحا بها في ملعب
قال اشربوا من تحتها متسللاً	عذباً يزيد على الألد الأعذب
حتى اذا شربوا جميعاً ردها	و مضى فخلت مكانها لم يقرب
أعنى ابن فاطمة الوصى و من يقل	من فضله و فعاله لم يكذب

← ديوان السيد الحميري، ۹۰ - ۹۲.

من قال للماء افجری فتفجرت	ما كلفت كفاً له محفارا
حتى تروى جنده من مائها	لما جرى فوق الحضيض و فارا
و بكرى لا آثار اخرى قبلها	أحیی بها الانعام و الاشجارا
و اتاه راهبها فأسلم طائعا	معه و اثنى الفارس المغورا

۱.

← همان، ۲۲۲ و ۲۲۳.

تا چون صخره قرار یافته بر آن آب را به او نمایاندند آن را از جای کند و آن مردمان پنداشتند که او با گویی بازی می‌کند.<sup>۱</sup>

سروجی گفته است:

صخره بنشسته بر چاه آن راهب را به سان چیزی بس خرد و سبک از جای کند، و چون از آن آب خوردند، بی‌هیچ خستگی‌ای آن سنگ را به جای خویش بازگرداند. آن راهب به چشم خود چیزی دید که حتی از توان انسانی که کارهای دشوار کند فراتر است. به خدای بزرگ ایمان آورد و آن دین گذشته خویش را وانهاد و نزد امام آمد.<sup>۲</sup>

### نگه داشتن دیوار با دست چپ

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که ابی بن ابی سلول با جدّ بن قیس، علی علیه السلام را به میان خواندند و او را با یارانش در کنار دیواری که سی ذراع در بیست و پنج ذراع بود و دو ذراع ضخامت داشت نشانند. آن‌ها پیشتر پایه‌های دیوار را سست کرده و چند تن را پشت دیوار گمارده بودند که آن را هل دهند. اما علی علیه السلام با دست چپ خود این دیوار را نگه داشت و چون خود غذا خورد و آنان نیز خوردند، به او گفتند خسته‌اش کرده‌اند. اما فرمود: «در دست چپ خود هیچ خستگی‌ای نیافتم، مگر کمتر از خستگی و سنگینی برداشتن این لقمه با دست راست».<sup>۳</sup>

### از جا کردن دروازه خیر

باری، یکی از دیگر جلوه‌های قدرت علی علیه السلام از جای کردن دروازه قلعه خیر است.

- |                                |                            |
|--------------------------------|----------------------------|
| ۱. من صاحب الجب اذ اوفی بعسکره | فلم یزل قاصداً للجب مجتبا  |
| حتی اذا ما اروه رج صخرته       | فخاله القوم بالمدحاة لعابا |
| ۲. و صخرة الراهب عن قلبه       | اقلبها كمثل شیء یحتقر      |
| حتی اذا ما شربوا اوردها        | الی المكان عاجلا بلا ضجر   |
| فأبصر الراهب أمراً قد علا      | عن بشر یفعل أفعال القدر    |
| آمن بالله تعالی و أتى          | الی الامام تارك الدین ستر  |

۳. «لست اجد من التعب بیساری الا اقل مما اجد من ثقل هذه اللقمة بیمنی». برای متن و روایت با توضیحی افزون‌تر

← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۹۳.

احمد بن حنبل<sup>۱</sup> از استادان خود، از جابر انصاری روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد خیبر پس از دعا کردن برای علی علیه السلام پرچم را به او داد. او شتابان روانه شد و یارانش می گفتند: اندکی آهسته تر. تا چون به دژ رسید در آن را در آغوش گرفت و دور افکند. بعدها هفتاد تن از ما گرد آمدند و برای آنان سخت بود که بتوانند آن دروازه را بازآورند<sup>۲</sup>.

ابوعبدالله حافظ به سند خود از ابورافع نقل کرده است که چون علی علیه السلام به قموص نزدیک شد با نیزه و سنگ او را هدف قرار دادند. اما او به تاختن ادامه داد تا به دروازه نزدیک شد و آن را از جای کند و چهل ذراع پشت سر پرتاب کرد. بعدها چهل مرد خود را به زحمت انداختند تا آن را جابه جا کنند، اما نتوانستند<sup>۳</sup>.

سید حمیری گفته است:

او دروازه دژ آنان را که چهل مرد نمی توانستند آن را بردارند دور افکند<sup>۴</sup>.

ابوالقاسم محفوظ بستی در کتاب درجات آورده است که علی علیه السلام پس از کشتن مرحب به آنان یورش برد و آن ها به دژ گریختند. علی علیه السلام به سراغ دژ رفت و حلقه دروازه را که چهل من وزن داشت در دست گرفت و در را تکان داد. دژ با همه ساکنانش لرزید، تا جایی که گمان کردند زلزله است. سپس، آن را برای دومین بار به تکان درآورد، از جای کند و به هوا پرتاب کرد و چهل ذراع دور افکند. ابوسعید خدری گفته است: دروازه خیبر را به تکان درآورد تا جایی که صفیه گفته است: من چون عروسان بر طاقچه نشسته بودم. به روی درافتادم و گمان کردم زلزله است. اما گفتند: این علی است که دژ را به لرزه درآورده است و می خواهد دروازه را نیز از جای برکند.

---

۱. در برخی منابع عبدالله بن احمد بن حنبل آمده است.

۲. این خبر را در مسند احمد و فضائل الصحابة نیافتم، هرچند اصل مسئله سپردن پرچم خیبر به علی علیه السلام و از جای کندن دروازه آن در این هر دو منبع آمده است. برای نمونه ← فضائل الصحابة، ۶۰۴/۲، ۶۰۷، ۶۱۸ و ۶۸۸؛ مسند احمد، ۱/۱۸۵، ۳۳۳/۵ و ۳۵۵. اما روایت با جزئیات مذکور در کتاب حاضر در برخی منابع شیعی آمده است. برای نمونه ← ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۷؛ مفید، الارشاد، ۳۳۳/۱.

۳. ← قطب راوندی، الدعوات، ۶۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۷.

۴. والقی باب حصنهم بعیدا و لم یک یستقل باربعینا

در حدیث ابان از زرارہ از امام باقر علیہ السلام است کہ فرمود: علی علیہ السلام آن را در آغوش کشید و سپر ساخت و بر پشت نهاد و دژ را کامل گشود و مسلمانان در حالی بہ دژ درآمدند کہ دروازہ همچنان بر پشت علی علیہ السلام بود.<sup>۱</sup>

در ارشاد است کہ جابر-گفته است: در نبرد خیبر، علی علیہ السلام آن دروازہ را برداشت تا مسلمانان بر فراز قلعه رفتند و آن را گشودند. بعدها مسلمانان آن دروازہ را آزمودند و چهل مرد نتوانستند آن را بردارند.<sup>۲</sup>

این خبر را ابوالحسن وراق معروف بہ غلام مصری نیز از ابن جریر طبری مورخ نقل کرده است.<sup>۳</sup> در روایتی دیگر «پنجاه تن»<sup>۴</sup> و در روایتی نیز «هفتاد تن»<sup>۵</sup> آمده است.

ابن جریر طبری صاحب مسترشد آورده است: علی علیہ السلام آن دروازہ را کہ چهار ذراع در هفت وجب بود و چهار انگشت ضخامت داشت و از سنگ سخت بود، نہ با دست راست کہ با دست چپ و بی آن کہ دستگیرہای را بگیرد برداشت و انگشتانش در آن فرو رفت و آن را سپر ساخت و با آن بہ پیکار ہمتیان پرداخت و بر آنان حملہ برد و سپس آن را چهل ذراع بہ پشت سر خود افکند.<sup>۶</sup> دیک الجن گفته است:

در نبرد احد بر یلان آن طایفہ حملہ برد و در احد پیوستہ بر آنان تاخت.

از قدرت او خیبر فتح شد و دروازہهای قفل شدہ دژ آن را نجات نداد.

آن دروازہ را چهل ذراع دور افکند؛ او شیری بود کہ ہمہ شیران در برابرش تسلیم بودند.<sup>۷</sup>

۱. ← قطب راوندی، قصص الانبياء، ۳۴۴ و ۳۴۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۰۸/۱.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۲۸/۱ و ۱۲۹؛ با این تفاوت کہ در این منبع «هفتاد مرد» آمده است.

۳. آنچه در تاریخ الامم والملوک (۱۳۷/۲) یافتیم روایتی است کہ در آن راوی از این یاد می کند کہ هفت نفر و من نیز ہشتمین آن ها بودم نتوانستند آن دروازہ را جابہ جاکندند.

۴. ← ابن بابویہ، الامالی، ۴۸۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۰؛ طوسی، الامالی، ۴۳۹.

۵. ← مفید، الارشاد، ۱۲۸/۱ و ۱۲۹؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۱۹۵/۲؛ ابن حمزہ، الثاقب فی المناقب، ۲۵۷.

۶. ← ابن رستم، المسترشد، ۳۲۷ و ۳۲۸.

۷. سطا یوم بدر بأبطاله و فی احد لم یزل یحمل

در رامش افزای<sup>۱</sup> آمده است: طول آن دروازه هجده ذراع و عرض خندق بیست ذراع بود. علی علیه السلام یک طرف آن دروازه را بر لبه خندق نهاد و طرف دیگر را با دست نگه داشت و لشکر بر آن گذشت. شمار آنان هشت هزار و هفتصد تن بود و برخی از آنان بر روی این پل گرفتار تردید می شدند و برخی می ترسیدند.

با دست خود دروازه آن دژ را از جای کند و پیکرهای یهودیان را از هم درید،  
و سپاهیان عزت از فراز بازوی او گذشتند و هیچ درد و خستگی ای از این کار به او نرسید.<sup>۲</sup>

ابوعبدالله جذلی گفته است: عمر بن خطاب به آن حضرت گفت: باری سنگین برگرفتی. فرمود:  
«جز به وزن این میوه ای که چیده ام و در دست دارم نبود».<sup>۳</sup>

در روایت ابان است که خدای را سوگند، علی علیه السلام در زیر دروازه بیش از آن سختی ای که در کندن دروازه تحمل کرده بود تحمل نکرد.<sup>۴</sup>

در ارشاد آمده است: چون از آن دژها بازگشتند علی علیه السلام با دست راست خود آن را بیست ذراع دور افکند. آن دروازه ای بود که بیست مرد از آن طایفه آن را می بستند.<sup>۵</sup>

در تاریخ طبری است که ابورافع گفته است: سپری از دست چپ او افتاد. یکی از درهای آن جا را

→

و عن باسه فتحت خیبر	و لم ینجها بابها المقفل
دحا اربعین ذراعا به	هزیر به دانت الاشبل

← دیوان دیک الجن، ۱۲۴.

۱. در متن مناقب، رامش افرانی آمده که تصحیف است و باید نام درست تر رامش افزای باشد. در الذریعة در یک جا (۵۹/۱۰) راش افزای آل محمد صلی الله علیه و آله آمده و مؤلف آن محمد بن حسین محتسب معرفی شده و البته در جای دیگر (۶۱/۱۰) عنوان درست تر آن رامش افزای آل محمد صلی الله علیه و آله دانسته شده است.

۲. و قد رج باب الحصن عنه بكفه و ظل لأجساد اليهود و یهبر  
و عبر جيش العز من فوق زنده و ما مسه منه هناك تضجر

۳. «ما كان الا مثل جنتی التی فی یدی». ← مفید، الارشاد، ۱/۱۲۸؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۵۸.

۴. ← طبرسی، اعلام الوری، ۲۰۸/۱.

۵. ← مفید، الارشاد، ۱۲۷/۱.



کند و سپر ساخت و چون کار پیکار پایان پذیرفت جماعتی بسیار از جابه‌جا کردن آن ناتوان ماندند.<sup>۱</sup> در روض الجنان است که یکی از صحابه گفته است: ای پیامبر خدا، ما از نیروی او در برداشتن و دور افکندن و سپر ساختن آن دروازه در شگفت نشده‌ایم. از این شگفت‌زده‌ایم که آن را پل ساخت و یک طرف آن روی دستش بود.

پیامبر ﷺ در پاسخ سخنی فرمود بدین مضمون که ای مرد، به دستش نگریسته‌ای، پاهایش را ببین.

راوی گفته است: به پاهای او نگرستم و دیدم در هوا معلق است. گفتم: این عجیب‌تر است؛ پاهای او در هوا است!

فرمود: بر هوا نیست؛ بر بال‌های جبرئیل است.<sup>۲</sup>

پس یکی از صحابه شعری بدین مضمون بر زبان راند:

او در خیبر و در روز پیکار با یهودیان، با قدرتی برخوردار از تأیید الهی، آن دروازه را از جای برداشت.

دروازه دژ قموص را برداشت، در حالی که مسلمانان و ساکنان خیبر همه می‌دیدند.

آن را به دور افکند و هفتاد انسان کمر بسته، در بازگرداندنش به سختی درافتادند.

و پس از رنج و مشقتی بسیار و پس از آن که به همدیگر گفتند توانمان فرسوده است آن را

بازگرداندند.<sup>۳</sup>

۱. «تاریخ الامم والملوک، ۱۳۷/۲، البته با مقداری تفاوت.

۲. «لیستاعلی الهواء و انهما علی جناحی جبرئیل».

۳. ان امرأ حمل الرتاج بخیر	یوم الیهود بقدره لمؤید
حمل الرتاج رتاج باب قموصها	و المسلمون و اهل خیبر شهد
فرمی به و لقد تکلف رده	سبعون کلهم له متسد
ردوه بعد تکلف و مشقة	و مقال بعضهم لبعض ازرد

«روض الجنان، ۳۴۴/۱۷.

ناگفته نماند ابوالفتح رازی ابیات را همین‌گونه آورده است. اما متن روایت در منبع به مقدار زیادی با آنچه ابن‌شهر آشوب آورده تفاوت دارد و بدین گونه است: «و ابو عبد الله جدلی روایت کرد که چون در خیبر بکندم آن را سپر ساختم و با آن کارزار می‌کردم. آن‌گاه آن را پل ساختم تا بر او بگذشتند. یکی از قوم گفت: ... باری گران است این که تو برگرفته‌ای. گفتم: به خدای که گرانی آن در دست خود بیش از آن نیافتم که سپر خود را یافته‌ای».

ناشی گفته است:

و آن دروازه‌ای که چون آن را از دژ ایشان کنند، بیست باع در هوا چرخید<sup>۱</sup>.

وراق گفته است:

علی (علیه السلام) دروازه شهر خیبر را هشتاد و جب - و نه حتی ذره‌ای کمتر - پرتاب کرد<sup>۲</sup>.

ابن حماد گفته است:

یا چه کسی بود که دروازه قموص را از جای کند و چه کسی بود که با شمشیر بران بر روی سینه مرحب رفت؟<sup>۳</sup>

ابن مکی گفته است:

آن دروازه را به تکان درآورد و کسانی که در اطراف آن دژ فراز شده با سنگ‌های سخت بودند لرزیدند. سپس آن دروازه را به فاصله‌ای که آن را به پنجاه ذراع اندازه کرده‌اند دور افکند، و چون بدان جا درآمد، سپاهیان بر روی دست آن شیر زیان پاک و پیراسته گذشتند<sup>۴</sup>.

عونى گفته است:

به آن دروازه محکم نزدیک شد و آن را چنان تکان داد که دیدم زمین از آن به لرزه درآمد، و روایتی دیگر آن است که در حالی که گرد و خاک به هوا برخاسته بود آن را هفتاد باع دور انداخت<sup>۵</sup>.

- 
- |                                  |                              |
|----------------------------------|------------------------------|
| ۱. و الباب حين دحا به عن حصنهم   | عشرین باعا فی الفضاء کداک    |
| ۲. علی رمى باب المدينة خیبر      | ثمانین شبرا و افیالم یثلم    |
| ۳. ام من دحا باب القموص و من علا | فی الحرب مرحب بالحسام القاضب |
| ۴. فهزها فاهتز من حولهم          | حصناً بنوه حجراً جامدا       |
| ثم دحا الباب علی نبذة            | تمسح خمسين ذراعا عددا        |
| و عبر الجيش علی راحته            | حیدرة الطاهر لما وردا        |
| و دنا الى الباب المشید و هزه     | هزاً رأیت الارض منه ترجف     |
| و رواية اخرى بان دحى به          | سبعین باعا و القتام مسجف     |

سید حمیری گفته است:

و به یاد آور که چگونه سرزمین‌ها را گشود و داستان یهود خیبر را از یاد مبر.  
او دروازه دژ قموص را برداشت و چنان آرام می‌رفت که گمان می‌کردی شتری رام گام برمی‌دارد.  
هفتاد تن هفتاد جوان درشت‌اندام توانمند تنها پس از سختی و خستگی، توانستند آن را بازگردانند.<sup>۱</sup>

ابن علویه گفته است:

یا چه کسی بود که دروازه خیبر را که شماری چند از یاران از آن فرومانده بودند از جا درآورد؟  
مگر نه این که حلقه آن را گرفت و خود آن را سپری ساخت و بدان ضربت نیزه‌ها را گرفت؟  
و بدان سپر در آن هنگام که آتش جنگ شعله برافروخته بود به پیکار کسان رفت؟<sup>۲</sup>

ابن رزیک گفته است:

در حالی که از روزه تشنه بود و البته بندگی او بر هیچ‌کس پوشیده نیست، آن دروازه را از جای کند،  
و دژ را به تکان درآورد و یهودیان که بیشترشان در این دژ بودند از او بیمناک شدند،  
و جبرئیل با بانگی بلند و ستایشگرانه فریاد برآورد که این وصی است و این نیز پیامبر پاک و من او را  
می‌ستایم.<sup>۳</sup>

- 
- |  |  |
|--|--|
| ۱. و اذکر تحمله الديار و لاتکن<br>حمل الرتاج رتاج باب قموصها<br>ما رده سبعون حتی الهثوا<br>← دیوان السید الحمیری، ۴۶۶. | لیهود خیبر لاتکون نسیا<br>فحسبته یمشی بها بختیا<br>سبعون موتنف الشباب قویا           |
| ۲. أمن أقل لخیبر الباب الذی<br>هل مد حلقته فصیر متنه<br>ترساً یصک به الوجوه بملتقی                                     | أعیی به نفرأ من الاعوان<br>ترسا یقل به شبا القضبان<br>حرب بها حمی الوطیس عوان        |
| ۳. و الباب لما دحاه و هو فی سغب<br>و قلقل الحصن فارتاع الیهود له<br>نادی بأعلى العلی جبریل ممتدحا                      | من الصیام و ما یخفی تعبده<br>و کان اکثرهم عمداً یفنده<br>هذا الوصی و هذا الطهر احمده |

زاهی گفته است:

معجزه‌آسا دروازه را از جای کند و صدای لرزش در همه جا طنین افکند.  
گویی شعله‌ای از آتش است که او آن را از کانونش برآورده است.<sup>۱</sup>

تاج‌الدوله گفته است:

در روز نبرد خیبر دروازه را از جای کند و پس از آن مردمان تکبیر برآوردند،  
و فرشتگان گفتند: نه جز شمشیر علی علیه السلام شمشیری است و نه جز خود او جوانمردی،  
و سپاه بر دستان او گذر کرد و آن دروازه پلی شد که بر دست او تکیه داده بود.<sup>۲</sup>

شاعری دیگر گفته است:

او با دستی بی‌واسطه در دست جبرئیل، آن دروازه را کند،  
و فرشتگان خدا که در افلاک به ستایش خداوند بودند از آنچه دیدند به شگفتی ماندند.<sup>۳</sup>

این‌ها همه خرق عادت است و خرق عادت‌هایی چنین تنها برای پیامبر یا وصی پیامبری امکان دارد، و چون روا نیست که علی علیه السلام پیامبر باشد، ناگزیر باید وصی باشد.

- 
- |    |                              |                              |
|----|------------------------------|------------------------------|
| ۱. | و اقتلع الباب اقتلاعا معجزاً | یسمع فی دویه ارتجاسه         |
|    | کأنه شرازة لموقد             | اخرجها من ناره مقبسه         |
| ۲. | و اقتلع الباب غداة خیبر      | فکبر الناس به و قد دحا       |
|    | و قالت الاملاک لا سیف سوی    | سیف علی و سواه لا فتی        |
|    | و عبر الجیش علی راحته        | و الباب جسراً فوق یمنه بدا   |
| ۳. | و دحا الباب بکف صافحت        | کف جبرائیل من غیر اختلال     |
|    | فتباهت فیه املاک العلی       | و هی فی املاکها عن ذی الجلال |



## فصل ۱۰

### معجزه‌هایی در شخص امیر مؤمنان علیه السلام

#### شکست‌ناپذیر

از شگفتی‌های علی علیه السلام جنگ‌های فراوانی است که با آن روبرو شد و در هیچ‌یک از آن‌ها نه شکست خورد و نه ننگی پذیرفت و نه زخمی بد برداشت. با هیچ‌کس هم‌اورد نشد مگر این‌که بر او پیروز گردید، هیچ‌کس از ضربت او زنده نماند که زخمش بهبود یافته باشد، هیچ‌همتایی از او جان به در نبرد، به هیچ‌پیکاری جز پیاده و جز در تنهایی و بی‌آن‌که کسی از سپاهیان او را همراهی کند درنیامد، و در هیچ‌پیکاری پرچم بر دوش نکشید مگر این‌که دشمن در برابرش تسلیم شد و تن به زبونی داد.

سید حمیری گفته است:

در هیچ نبردی یورش‌ی زیر پرچم او صورت نگرفت مگر آن‌که دشمن درهم شکست و گریخت. یا او خود به شمشیری سفید و براق که از خون کسان رنگین می‌شد فرق آن‌ها که گریختن سودشان نمی‌بخشید شکافت،

یا با نیزه‌ای که از زیر زره دهان ایشان می‌درید خون آنان بر زمین می‌ریخت.<sup>۱</sup>

---

۱. إلا تضعع ثم انصاع منهزما

ما أم يوم الوغى زحفاً برايته

## ضربتی که بر عمرو وارد آورد

روایت می‌شود که پریدن او به سمت عمرو [بن عبدود] چهل ذراع و بازگشتن او به عقب بیست ذراع می‌شد و این امری بیرون از عادت است.

روایت شده است که علی علیه السلام هر دو پای او را با همه جامه و لباسی که بر تن داشت به یک ضربت قطع کرد.

## ضربتی که بر مرحب وارد آورد

نیز روایت شده است که علی علیه السلام در نبرد خیبر ضربتی بر سر مرحب کافر فرود آورد و آن ضربت عمامه، کلاهخود، سر، حلق و زره او را از پس و پیش تا پایین درید و او را از قد دونیم کرد. سپس بر هفتاد هزار سوار یورش برد و همه را از هم پراکند و هر دو لشکر از کرده او در شگفت شدند و یهودیان به دژ گریختند<sup>۱</sup>.

## شنیدن از راه دور

زیارتگاه بوق که در ناحیه رحبه شام است اصلش بدان بازمی‌گردد که امیرمؤمنان علیه السلام از این خبر داد که معاویه با سپاهیان هم‌اکنون از دمشق روانه شده و شیپور نواخته است. او صدای آن شیپور را از فاصله هجده روز راهپیمایی شنید و این امری خارق عادت است. ابوالعباس<sup>۲</sup> گفته است:

در مقابل منطقه رحبه مالک، به صدای شیپوری گوش سپرد که در دمشق نواخته می‌شد.  
از آن صدا به جنبش آمد و به یاران خویش گفت: این پسر هند است که اکنون آهنگ این سامان دارد<sup>۳</sup>.

→

او بل مفرق من لم یمنجه هرب      بأبيض منه من دم الفلاة دما  
او نال مهجته طعنا بنافذة      نجلا تفرغ من تحت الحجاب فما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۲.

۱. برای مضمونی نزدیک به این ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۱۶۰/۱.

۲. ظاهراً مقصود ابوالعباس ضبی، احمد بن ابراهیم (د. ۳۹۸ ق) است که از شاگردان صاحب بن عباد بوده است.

۳. و خیال رحبه مالک اصغی الی      نعرات بوق فی دمشق یقعقع  
فاهتز من طرب و قال لصحبه      هذا ابن هند للرحیل لمزعم

## دیدن از راه بسیار دور

یکی از همین نشانه‌ها دکه مشهور در کوفه است که گویند امیرمؤمنان (علیه السلام) از آن جا مکه را دید و بر آن شهر سلام کرد. این از قبیل آن چیزی است که شما [اهل سنت] درباره «یا ساریة الجبل»<sup>۱</sup> می‌گویید.

## قایق‌هایی برای شهیدان

مسجد مجذاف در رقه نشانه‌ای دیگر از این نمونه است و بدین داستان اشاره دارد که امیرمؤمنان (علیه السلام) از مردم قایق‌هایی خواست تا شهیدان را با آن‌ها حمل کند. اما گفتند: قایق‌ها به کاری دیگر آید. پس فرمود: «سخن‌هاتان بی پایه است، جامه‌هایتان ناپالوده. خدای هیچ کاری با شما به سامان نیاورد و شما را جز بر زین‌ها سیر نکند»<sup>۲</sup>.

آن‌گاه خود قایق بزرگی پارومانند ساخت و شهیدان را بر آن حمل کرد. بعدها رقه ویران شد و رافقه آباد گشت. مردمان رقه همچنان در سختی روزگار می‌گذرانند.

## پرواز در آسمان‌ها

غالیان روایت کرده‌اند که علی (علیه السلام) در حالی که یاران نظاره می‌کردند بر اسبی به آسمان رفت و فرمود: «اگر می‌خواستم ابن ابی سفیان را نزد شما می‌آوردم»<sup>۳</sup>.

این آیت از آن قبیل است که خداوند [درباره ادریس] فرمود: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾<sup>۴</sup>. او از محله بنی‌زهره روانه شد و مسیر سه روز را در یک شب پیمود و صبحگاهان نزد کافران بود و

---

۱. در متن «سایرة الخیل» آمده، اما درست آن «ساریة الجبل» است و بدین داستان اشاره دارد که مطابق روایت اهل سنت روزی عمر بن خطاب در میان خطبة جمعة خود ناگهان فریاد برآورد: «یا ساریة الجبل» - و ساریه فرمانده سپاهسانی بود که به نواحی بسیار دور یعنی نهاوند فرستاده بود - یک ماه بعد، چون پیکی از سپاهیان به مدینه بازآمد، از این خبر داد که در آن جا در گرماگرم پیکار صدای عمر را شنیده‌اند که عبارت «یا ساریة الجبل» را بر زبان آورده است. در این باره ← طبری، تاریخ الامم والملوک، ۵۵۳/۲ و ۵۵۴؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ۱۵۶/۲.

۲. «کلامکم غث و قمصانکم رث لاشد الله بکم صنعا و لاشبعکم الا علی قتب».

۳. «لو اردت لحملت الیکم ابن ابی سفیان».

۴. مریم / ۵۷: و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.



فتح نیز به چنگ آورد. این جا بود که این آیه فرود آمد: ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾<sup>۱</sup>.

روایت شده است امیرمؤمنان علیه السلام را بر منجنیق به سمت دژ ذات السلاسل پرتاب کردند و او بر دیوار دژ فرود آمد. بر بالای آن دیوار جوال‌هایی از کاه یا پنبه نهاده بودند تا منجنیق در آن کارگر نیفتد و چون سنگ بدان اصابت کند آسیبی نرساند.

غالیان گفته‌اند: علی علیه السلام در هوا گذر کرد و در حالی که سپر زیر گام‌هایش بود بر دیوار فرود آمد و زنجیرها را به یک ضربت از هم درید و آن جوال‌ها از بالای دیوار فرو افتاد و دژ فتح شد.

غالیان روایت کرده‌اند که این آیه در این باره نازل شد: ﴿وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا﴾<sup>۲</sup>.

این سخن اگر درست باشد از قبیل فرود آمدن و بالا رفتن فرشتگان یا از قبیل معراج پیامبر صلی الله علیه و آله است. عونی گوید:

چه کسی بود که به سراغ آنان رفت که گمان داشتند دژهایشان سدی در برابر مرگ ایشان است؟  
اما او از آن جا که گمان نداشتند بر آنان درآمد و چون او درآمد یقین کردند که گاه مردنشان فرار سیده است.<sup>۳</sup>

سروجی گفته است:

پس از آن در همان روز از آن جا رهسپار شد و در ادامه راه هیچ سست نگردید،  
تا به بلندای آن دژی رسید که هر بیننده‌ای درباره‌اش گمان می‌کرد ستاره‌ای طلوع کرده است.  
آن جا را هیچ دروازه نبود مگر زنجیری که صبح رها می‌شد و شب بالا می‌رفت.  
پیامبر صلی الله علیه و آله برای گشودن آن چاره‌ای نیافت و همه اندیشه‌ها در این باره به حیرت فروماند.

۱. عادیات / ۱: سوگند به مادیان‌هایی که با همه‌هم تازانند.

برای تفسیر و روایت ← قمی، تفسیر القمی، ۴۳۴/۲ و ۴۳۵؛ طوسی، الامالی، ۴۰۷.

۲. حشر / ۲: و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آن‌ها خواهد بود. ولی خدا از آن جایی که تصور نمی‌کردند بر آنان درآمد.

۳. من الذی الی الذین حسبوا  
من حیث لم یحتسبوا فأیقنوا  
حصونهم مانعة من الردی  
لما أتى ان الحمام قد أتى

پس با منجنیق علی علیه السلام را در امان خدای مقتدر بدان سوی پرتاب کرد.

اما آن پرتاب کامل نبود و او را بدان جا نمی‌رساند و او ناگزیر در هوا به راه خود ادامه داد تا در فراز آن فرود آمد.

آن جا پس از آن که تنی چند نیز به اسلام گرویدند، یلانی را بر زمین کوبید.

چنین بود که در دژ غراب نبردی سخت فرجام درگرفت.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله اموال، اسبان و کنیزانی به چنگ آورد و این جدای از اسیرانی بود که در کوه‌ها پناه گرفته بودند.

نیز در نبرد تکریت از سمتی که چشمه بود به سوی آن قلعه راهی جست،

و در عمق آن به سوی آن طایفه که از پیش در این باره خبر داشتند رهسپار شد.

آنان از آن سوی با صخره‌ای به سراغش آمدند که به گاه پرتاب پژواکی سخت داشت.

اما او با دست خود آن را پس زد و از میان گذرگاهی سنگلاخ و باریک، راه خود را به فراز رساند.

پس چون کارهای او را از اندازه کارهای بشر فراتر دیدند، تسلیم شدند.<sup>۱</sup>

فی یومه عن المسیر ما فتر  
یظنه الناظر نحما قد زهر  
ترخی مع الصبح و فی اللیل نحر  
و ضلت الأفكار فیه قد تحر  
بالمجنیق فی أمان المقتدر  
فمر یمشی فی الهوا حتی انحدر  
صار الی الدین الحنیفی نفر  
معركة مرامها صعب الخطر  
غیر اسیر فی الجبال قد قطر  
من جانب الماء لنقب قد حفر  
و کان عند القوم من ذاک خبر  
لها دوی الصوت عند المنحدر  
فی مطلع ما بین ضیق و وعر  
تجل قدراً عن أفاعیل البشر

و سار عنها بعد ذا مرتحلا  
حتى أتى الحصن علی شاهقه  
و ما له باب سوی سلسلة  
فلم يجد منه النبی حيلة  
رمى الی ذاک علیاً فی الهوی  
و كانت الرمية غیر واصل  
فجدل الأبطال فیه بعد ما  
هذا و فی حصن الغراب قد جرى  
فحاز اموالا و خيلا و إما  
و یوم تکریت الی قلعتها  
و مر فی الجرف الیها طالعا  
فبادروه عاجلا بصخرة  
فردھا بکفه ثم ارتقی  
فاستسلموا لما رأوا فعاله

## نجات از چاه

در تفسیر ابومحمد حسن عسکری علیه السلام است که علی علیه السلام ثابت بن قیس بن شماس انصاری را دید که در چاهی کهن افتاد بود و کسانی بر او سنگ می افکندند. او نیز بدان چاه درافتاد. آنان گفتند: یکی می خواستیم، اما دو تا شدند. پس صخره‌ای به وزن دویست من به درون چاه افکندند. علی علیه السلام آن صخره را در بغل کشید. سپس سر ثابت بن قیس را به سینه چسباند و بر روی آن خم شد و صخره‌ای که از بالا افکندند به پس سر علی علیه السلام اصابت کرد. اما تأثیرش از نسیم بادزنی فراتر نرفت. آن مردان سنگی دوم و سوم افکندند و آن‌گاه با خود گفتند: اگر این دو تن صد هزار جان داشتند یکی از آن‌ها نجات نمی یافت.

اما خداوند اذن داد که دهانه چاه فرو رفت و کف چاه بالا آمد و آن دو تن سالم بیرون آمدند.<sup>۱</sup>

خطیب منبج گفته است:

چه کسی بود که چون در آن دره، جنیان به سراغش آمدند و بر او سنگ پرانیدند، جبرئیل و میکائیل بر او سایه افکندند و آن دو تن بهترین سایه افکنانند.<sup>۲</sup>

## کشف سوء قصد

در همین کتاب است که در شب عقبه آن بدکاران خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند و کسانی هم که در مدینه بودند آهنگ کشتن علی علیه السلام داشتند. چون علی علیه السلام در پی پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و از کینه‌های مردم با خویش سخن گفت پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «آیا دوست نداری نسبت به من چون هارون نسبت به موسی باشی»<sup>۳</sup>.

پس آن بدخواهان گودالی ژرف کردند و پوشاندند و زمانی که علی علیه السلام به شهر بازگشت

۱. برای روایت مشروح تر ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۰۸ - ۱۱۰.

۲. و من کانت له بالشعب مما أتاه الجن فيه راجمينا

فظلله المطرق جبرئیل و میکائیل خیر مظللینا

۳. «اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی».

و بدان نقطه رسید، خداوند اسب او را به سخن آورد و علی علیه السلام آن را گفت: به اذن خداوند پیش رو. اسب از آن گودال پرید و پس از آن علی علیه السلام فرمود تا آن را آشکار ساختند و امری شگفت آوردند.<sup>۱</sup>

### اثر نپذیرفتن از گرما و سرما

در مسند احمد<sup>۲</sup> و فضائل<sup>۳</sup> وی و نیز در سنن ابن‌ماجه<sup>۴</sup> آمده است که عبدالرحمن بن ابی لیلی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام در سرمای شدید جامه نازک و در گرمای سخت قبا و جامه سنگین می پوشید و سرما و گرما را حس نمی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد خیبر برای او دعا کرده بود: «خداوند تو را از گرما و سرما کفایت کند».<sup>۵</sup>

در روایتی است: «خداوندا، او را از گرما و سرما نگاه دار».<sup>۶</sup>

در روایتی دیگر است: «خداوندا، او را از گرما و سرما کفایت کن».<sup>۷</sup>

اصفهانی گفته است:

یا چه کسی بود که به نعمت پروردگارش حال او در گرما و سرما یکسان بود؟

و او را می دیدی که در زمستان زیرجامه پوشد و در همه تابستان جبه بر تن کند؟

آیا پیش از این برای هیچ امتی چنین بوده است یا هیچ امتی کسی چنین خواهد داشت تا گذر روزگاران آن را روشن سازد؟<sup>۸</sup>

---

۱. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۳۸۰ - ۳۸۲.

۲. ← ۹۹/۱ و ۱۳۳.

۳. ← فضائل الصحابة، ۵۶۴/۲.

۴. ← ۴۳/۱.

۵. «كفاك الله الحر و البرد».

۶. «اللهم قه الحر و البرد».

۷. «اللهم اكفه الحر و البرد».

۸. منه بنعمة ربه الألعان

أمن له في الحر و البرد استوت

صاحب بن عباد گفته است:

چه بسیار دعا‌های پیامبر مصطفی ﷺ در حق او که اجابت شد و چه بسیار آرزوهای دشمنان وصی که به ناکامی انجامید.

در آن هنگام که طوفان جنگ می‌وزید و او چشم‌درد داشت، دعای پیامبر ﷺ درد از او دور ساخت، و او به دعای آن حضرت از آسیب گرما و سرما ایمن شد و البته در دعا‌های او شگفتی‌ها است.<sup>۱</sup>

### پاهای توانمند

یونانی‌ای به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: زردی تو را درمان می‌کنم. اما نازکی ساق‌هایت را درمانی نیست.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره آنچه این زردی را بیشتر می‌کند از او پرسید.

گفت: به اندازه دو تار مو از این، و البته یک حبه از آن کشنده است.

پرسید: این چقدر است؟

گفت: به اندازه دو مثقال.

آن را برداشت و سایید و عرق آن را خورد.

آن مرد یونانی لرزه بر اندام افکند.

اما علی علیه السلام لبخند زد و فرمود: ای بنده خدا، اکنون تندرست ترم. آنچه می‌پنداشتی سم است مرا

زیانی نرساند. اینک چشمان خویش ببند.

آن مرد چشمان خود را بست.

سپس علی علیه السلام فرمود: چشمان خود بگشای.

→

و تراه طول الصیف فی خفتان  
او بعده فأبانه العصران  
و آمال من عادى الوصى خوائب  
لساعته و الريح فى الحرب عاصب  
بدعوته عنه و فيها عجائب

فتراه يلبس فى الشتاء غلالة  
هل كان ذاك لأمة من قبله  
و كم دعوة للمصطفى فيه حققت  
فمن رمد آذاه جلاه داعياً  
و من سطوة للحر و البرد دوفعت

۱.

او چشمان خود گشود و صورت علی علیه السلام را نگریست که سفید و سرخ است. امام علیه السلام فرمود: با زهر تو آن زردی از میان رفت.

سپس با دست خود بر ستونی بزرگ زد که سقف آن جاکه نشسته بودند بر آن استوار بود و دو اتاق نیز در طبقه بالای آن قرار داشت و آن ستون را با همه دیوارها بلند کرد. آن مرد یونانی از هوش رفت و چون به هوش آمد، علی علیه السلام فرمود: این نیروی آن ساق‌های باریک است.<sup>۱</sup>

### از مدینه به مدائن

حبیب بن حسن عتکی از جابر انصاری روایت کرده که گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام نماز صبح را برایمان خواند و در پی نماز به ما رو کرد و فرمود: ای مردم، خدای شما را در مصیبت برادران سلمان اجر فراوان دهد! مردم در این باره بگومگوها کردند.

اما امام علیه السلام عمامه و قبای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر تن کرد و عصا و شمشیر او را در دست گرفت و بر اعضا نشست و به قنبر گفت: تا ده بشمار.

قنبر گوید: من شمردم و ناگهان دیدم بر در سرای سلمان ایستاده‌ایم. از آن سوی زاذان گوید: چون سلمان در آستانه رحلت قرار گرفت از او پرسیدم: چه کسی تو را غسل خواهد داد؟

گفت: همان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را غسل داده است. گفتم: تو در مدائن هستی و او در مدینه است! گفت: ای زاذان، تا ریش مرا ببندی صدای آمدن او را خواهی شنید. چون ریش او را بستم، صدای آمدنی شنیدم و خود را به در رساندم و دیدم امیرمؤمنان علیه السلام پشت در است.

پرسید: ای زاذان، ابو عبدالله سلمان در گذشته است؟ گفتم: آری، ای مولای من.

به درون آمد و ردا از صورت سلمان برداشت. سلمان با امیرمؤمنان علیه السلام لبخندی زد. امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: مبارک باد ای ابو عبدالله! چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدی آنچه از طایفه‌ات بر برادر او گذشت با او بگویی.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس به کار غسل و کفن او پرداخت. زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بر او نماز می‌خواند ما صدای تکبیری بلندی شنیدیم و دو تن را نیز همراه او دیدم. فرمود: یکی از این دو تن برادرم جعفر و دیگری خضر بود و هرکدام را هفتاد صف از فرشتگان همراهی می‌کردند و در هر صفی هزار هزار فرشته بود.<sup>۱</sup>

ابوالفضل تمیمی گفته است:

اندکی از شگفتی‌های علی علیه السلام را از زبان من بشنو؛ هرچند همه کارهای علی علیه السلام همواره شگفت‌آور است. آیا خبر داری که آن وصی شبی چون از سرزمین مدائن خوانده شد بدان جا رهسپار گشت؟ و در آن جا سلمان پاک را به خاک سپرد و در حالی به سرزمین یثرب بازگشت که هنوز صبح نزدیک نشده بود.

همانند آصف که پیش از پلک‌زدنی تخت بلقیس را از سبا آورد و همه حجاب‌ها را درید. تو در داستان آصف نگفتی، ولی اینک در مورد حیدر مرا می‌گویی که غلو کرده‌ام و دروغ به میان آورده‌ام!

اگر احمد رضی الله عنه برترین پیامبران بوده است این نیز برترین اوصیا است، یا آن که این داستان‌ها همه یاوه است! من سخنی را گفتم که غالیان گفته‌اند و غالیان را چه گناه که آنچه باید گفت گفته‌اند؟<sup>۲</sup>

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. تنها در نهج الایمان ابن جبر (۳۶۸) به نقل از نخب المناقب دیده می‌شود و در بحار الانوار (۳۷۳/۲۲) نیز از کتاب حاضر نقل شده است.

۲. سمعت منی یسیراً من عجائبه  
أدریت فی لیلة سار الوصی الی  
فألحد الطهر سلماً و عاد الی  
کأصف قبل رد الطرف من سبأ  
فی أصف لم تقل أنت بلی  
ان کان احمد خیر المرسلین فذا  
و قلت ما قلت من قول الغلاة فما  
و کل أمر علی لم یزل عجا  
أرض المدائن لما ان لها طلبا  
عراص بیثرب و الاصبح ما قربا  
بعرش بلقیس وافی تخرق الحجا  
انا بحیدر غال اورد الکذبا  
خیر الوصیین او کل الحدیث هبا  
ذنب الغلاة اذا قالوا الذی وجبا

## جلوه‌هایی دیگر از اعجاز

ما پیش از این داستان پنجه درافکندن امیرمؤمنان علیه السلام با شیطان در سرزمین حرم و پیکار او با جنیان در بنی‌مصطلق و در کنار چاه ذات‌العلم و نمونه‌هایی از این دست را آورده‌ایم.

ادیب عادی می‌گوید:

جز علی علیه السلام چه کسی همتای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و چه کسی پیامبر پاک را غسل داد و به خاک سپرد؟  
چه کسی همواره جبرئیل همراه وی، بل پیشاپیش او بود و میکائیل همدوش پیکارهایش؟  
چه کسی در آن چاه با جنیان جنگید و چه کسی دروازه را از جای کند و دور افکند؟  
چه کسی جز علی علیه السلام در منجنیق پرتاب شد و در آسمان خود را بدان فراز رساند؟  
و چه کسی لبخندزنان در آسمان راه پیمود و آن‌گاه دژ ایشان را به کشتگان بیاکند؟  
تا سر تسلیم فرود آوردند و به ناچاری و ترس پذیرفتند که خدای آسمان مولای ایشان است.<sup>۱</sup>

ابن حماد نیز گفته است:

بی‌پروا از آن شیرینی بگوی که از هیبت او همه شیران سر فرود آورند و برمند.  
بی‌پروا از آن دریایی بگو که در آن شگفتی‌هایی همه نواخته است.  
در آن روزگار که سختی‌ها پی در پی می‌رسید دستان او چه بسیار اندوه‌ها که از چهره احمد برگرفت!  
و به نام او جبرئیل در افق بانگ برآورد و آشکارا او را فریاد زد و خواند،  
که گفت: جز ذوالفقار شمشیری و جز علی علیه السلام آن تاس‌موی آماده پیکار جوانمیری نیست.  
اگر آهنگ کوه یذبل می‌کرد، نزدیک بود از جای کنده شود و اگر قصد رضوی می‌کرد آن کوه به فروتنی  
خم می‌شد.

---

۱. من کان صنو النبی غیر علی	من غسل الطهر ثم واراها
من کان جبریل معه بل یقدمه	و کان میکال وسط بیداه
من قاتل الجن فی القلیب تری	من قلع الاباب ثم ارداه
من شیل فی المنجنیق ثم دحا	غیر علی و قد تولاه
و قد خطا فی السماء مبتسما	ثم ملا حصنهم بقتلاها
حتی أدانوا و أثبتوا جزعا	ان إله السماء مولاه



هیچ‌گاه شمشیر در کف نگرفت مگر آن که دیدم همه سواران و یلان در برابرش سر کرنش فرود آورده‌اند.

شمشیری که گردن‌ها زند و جز از کف علی علیه السلام بلندمرتبه از جای برنیاید.  
شیری که شیران بیشه شکار اویند و قرگاه او همه قرگاه‌ها است.<sup>۱</sup>

باری، از فراوانی فضیلت‌های او و فزونی معجزه‌های او است که درباره‌اش غلو کرده‌اند. اگر نبود آن که از همه آفریدگان جدا است و او را فضیلت‌هایی است که کس بدان‌ها نرسد و شگفتی‌هایی است که از احدی دیگر نخیزد، هرگز از میان همه مردمان او را به غلو و افراط در ستایش گزین نمی‌ساختند.  
شاعری گفته است:

وای مردمان که دشمنی ورزیده‌اند و ناصبی شده‌اند! همه در گمراهی پیش رفته‌اند و سرگردان گشته‌اند.

عتیق را با حیدر سنجیده‌اند و با آنچه بر زبان آورده‌اند چشمانشان در آتش سوخته است.

چه بسیار فاصله است میان آن که در راه یافتگی‌اش تردید آورده‌اند با آن که گفته‌اند: او خدا است!<sup>۲</sup>

تفنی لهیته اللیث و تخشع  
فیه عجائب کلها مستبدع  
عن وجه احمد و الفوارع تفرع  
فی الافق یجهر بالنداء و یصدع  
إلا علی المستعد الأصلع  
او رام رضوی لاثنی یتضع  
إلا رأیت له الفوارس ترکع  
إلا ید العالی علی مطلع  
و کذا حماه هو الحمی المتشرع  
تتابعوا فی الضلال بل تاهوا  
عیونهم بالذی به فاهوا  
و بین من قیل انه الله

حدث بلا حرج عن اللیث الذی  
حدث و لا حرج عن البحر الذی  
کم کربة قد فرجتها کفه  
و بذکره عرج الامین منادیا  
لا سیف إلا ذوالفقار و لا فتی  
لو رام یذبل کاد یذبل رهبة  
ما قام قائم سیفه فی کفه  
سیف مضاربه الغوارب ما له  
اسد فرائسه الفوارس فی الوغی  
یا ویل نصابة الانام لقد  
قاسوا عتیقاً بحیدر سخت  
کم بین من شک فی هدایتة

۱.

۲.

## فصل ۱۱

### فرمانبری جانوران از امیر مؤمنان علیه السلام

#### شیر

ابن وهبان و فتاک گفته‌اند: با امیر مؤمنان علیه السلام از جنگلی گذشتیم. ناگهان شیری دیدیم که بر راه نشسته است و توله‌هایش پشت سر اویند.

سر مرکب خود را برگرداندم تا بازگردم. امیر مؤمنان علیه السلام گفت: کجا؟ ای جویریة بن مسهر، پیش رو که این یکی از سگ‌های خدا است. پس این آیه را خواند: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ اخَذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

ناگاه دیدم شیر سوی امیر مؤمنان علیه السلام آمد و دم تکانید و گفت: ای امیر مؤمنان، ای پسر عموی پیامبر خدا، درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر تو باد.

فرمود: و درود بر تو ای ابو حارث. تسبیح تو چیست؟

گفت: می‌گویم: منزّه است خدایی که مرا هیبت پوشانید و در دل بندگان خویش ترس از من را گنجانید.

---

۱. هود / ۵۶: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهر هستی‌اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است.

امام باقر علیه السلام فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام به جویریة بن مسهر که آهنگ سفر داشت فرمود: در راه شیر معترض تو خواهد شد.

پرسید: چاره چیست؟

فرمود: او را سلام می‌رسانی و می‌گویی که من تو را امان داده‌ام.

جویریة روان شد و در راه که می‌رفت شیری به سویش آمد. شیر را گفت: ای ابو حارث، امیرمؤمنان علیه السلام تو را سلام رسانده و او خود مرا امان داده است.

جویریة گوید: شیر پشت کرد و پنج بار نعره زد.

جویریة چون بازگشت، داستان را با امیرمؤمنان علیه السلام در میان نهاد. فرمود: او تو را گفته است: از من به وصی محمد صلی الله علیه و آله سلام برسان.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس با دست خود پنج را نشان داد.<sup>۱</sup>

مفضل شیبانی<sup>۲</sup> همانند این مضمون را از جویریة نقل کرده و گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام شیری دید که نعره می‌کشد و سر خویش بر زمین می‌مالد. پس قدری با او سخن گفت. در این باره از او پرسیدند. فرمود: او مشکل آبستنی داشت و برایم دعا کرد و گفت: خداوند هیچ‌یک از ما را بر اولیای تو مسلط نکند.

ابن عضدالدوله گفته است:

چه کسی بود که با اژدها هم‌سخن شد و شیر جنگل نیز با او سخن گفت؟<sup>۳</sup>

دیگری گفته است:

آن‌گاه که بر منبر کوفه بود جنی دوان دوان در حالی که از چیزی می‌گریخت نزد او آمد.<sup>۴</sup>

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۵/۱.

۲. در دیگر منابع ابوالفضل شیبانی آمده است، محمد بن عبدالله بن محمد، درگذشته به سال ۳۸۷ ق. و صاحب آثاری چون امالی.

۳. من کلم الثعبان اذ کلمه و العیث قد کلمه لیث الشری

۴. و جاءه الجان علی منبر ال کوفه یسعی سعی مستأثر

ابن علویه گفته است:

آیا می‌دانند بینا و نابینا همانند نیستند و تأویل این آیه داستان اژدها است؟  
آن هنگام که علی علیه السلام بر پله‌های منبر بود و عید را به مردمان تبریک می‌گفت اژدها نزد وی آمد،  
و با او رازگویی کرد، در حالی که مردم پیش از این ندیده بودند کسی با جن رازگویی داشته باشد.  
او دربارهٔ داوری میان دو طایفه از قوم خود از علی علیه السلام پرسید و هر دو طایفه در برابر حکم وی سر  
فرود آوردند.<sup>۱</sup>

## اژدها

عمرو بن حمزه علوی در فضائل الکوفة آورده است که روزی امیرمؤمنان علیه السلام در محراب مسجد کوفه  
بود که مردی از حضورش برخاست تا وضو سازد. او به سوی فراخنای کوفه رفت تا در آن جا وضو گیرد.  
ناگهان در راه خود اژدهایی دید که می‌خواهد او را ببلعد. از آن اژدها گریخت و به امیرمؤمنان علیه السلام پناه  
آورد و از آنچه در راه خود دیده بود با او گفت.

امیرمؤمنان علیه السلام برخاست تا بر در سوراخی که اژدها بدان رفته بود ایستاد. شمشیر خود برگرفت و  
بر در لانه نهاد و [خطاب به شمشیر] گفت: اگر تو چون عصای موسی علیه السلام معجزه هستی آن اژدها را  
بیرون آور.

لختی نگذشت که آن اژدها بیرون آمد و با علی علیه السلام به رازگویی پرداخت.  
امیرمؤمنان علیه السلام سپس سر بلند کرد و به آن مرد عرب فرمود: هنگامی که نزد من آمدی بر این  
گمان بودی که من چهارمین چهار تن هستم!  
گفت: درست است.

تأویل آیه قصه الشعبان  
يعطى العباد مبارك العیدان  
من قبل ذاك مناجيا للجان  
عنه و دان لحكمه الحزبان

او يعلمون و ما البصير کذی العمی  
اذ جاءه و هو علی مراتب منبر  
فاسر نجواه اليه و لم يروا  
سأل الحكومة بين حزبي قومه

۱.

گفتنی است شاعر در بیت نخست به آیه‌های ۱۹ فاطر و ۵۸ غافر اشاره دارد: ﴿وَمَا يَشْتَرِي الْأَعْمَىٰ وَ الْأَبْصِيرُ﴾؛ و

نابینا و بینا یکسان نیستند.

پس بر سر خود کوبید و اسلام آورد.

وراق گفته است:

علی علیه السلام است که با آن اژدها سخن گفت، در حالی که سپاهیانش پیرامونش بودند و برخی به سویش می‌خزیدند و برخی زانو در بغل داشتند<sup>۱</sup>.

### پرنده‌ای که سلام کرد

در امتحان<sup>۲</sup> آمده است که عمار یاسر و جابر انصاری، هریک، گفته‌اند: با امیرمؤمنان علیه السلام در بیابان بودم. دیدم از راه کناره گرفت. در پی او رفتم و دیدم به آسمان می‌نگرد. آن‌گاه لبخندی زد و - چون پرنده‌ای در آسمان به فضیلت او بانگ برآورده بود - به او گفت: آفرین بر تو ای پرنده.

من گفتم: مولای من، پرنده کجا است؟

فرمود: در هوا، دوست داری او را ببینی و سخنش را بشنوی؟

گفتم: آری، ای مهترم.

به آسمان نگریست و آهسته دعایی کرد و ناگهان دیدم پرنده‌ای از آسمان به سوی زمین شیرجه رفت و بر روی دست امیرمؤمنان علیه السلام افتاد.

امیرمؤمنان علیه السلام دستی بر پشت او کشید و گفت: به اذن خداوند سخن بگو که من علی بن ابی‌طالب هستم.

خداوند آن پرنده را به زبان عربی ناب به سخن درآورد و او گفت: ای امیرمؤمنان، درود و رحمت و برکت‌های خداوند بر تو باد.

امیرمؤمنان علیه السلام سلام او را پاسخ داد و پرسید: در این بیابان برهنه که در آن آب و گیاهی نیست از کجا می‌خوری و از کجا می‌آشامی؟

گفت: سرورم، اگر گرسنه باشم ولایت شما خاندان را یاد کنم و سیر شوم و اگر تشنه باشم از دشمنان شما بیزاری جویم و سیراب گردم.

۱. حوالیه من جاٹ الیه و جُثم

علی مناجی الافعوان و جیشه

۱.

۲. از آثار مقفود شیخ صدوق است.

فرمود: مبارک باشی، مبارک باشی.

آن‌گاه پرنده پرید.

این همانند آن است که خداوند در قرآن فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْتُمْ أَنْطِقَ الطَّيْرُ﴾<sup>۱</sup>.

صاحب بن عباد گفته است:

مگر در آن پرنده، آن هنگام که او را خواند و او پاسخ وی را داد نشانه‌ای نیست، در حالی که نابخردی

کژاندیش آن را از من نپذیرفته است؟

یا مگر در روز غدیر خم نشانی دیگر نیست، آن‌گاه که نام او را ستود و هرکه می‌آمد و هرکه می‌رفت آن

وصیت را شنید؟<sup>۲</sup>

## قو

محمد بن وهبان از دی دبیلی در معجزات النبوة از براء بن عازب نقل کرده که در روایتی درباره

امیرمؤمنان علیه السلام آورده است که صفی از قوها از فراز سر امیرمؤمنان گذر کردند. آن‌ها بال‌زنان

سروصدایی به راه انداختند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن‌ها بر من و بر شما سلام کرده‌اند.

اما منافقان میان خود در این باره ریشخند کردند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای قنبر، با صدای بلند فریاد کن: ای قوها، به امیرمؤمنان علیه السلام و برادر

پیامبر پروردگار جهانیان پاسخ دهید.

قنبر این را فریاد کرد و ناگهان دیدیم که آن پرندگان بر فراز سر امیرمؤمنان بال می‌زنند.

امیرمؤمنان علیه السلام دیگر بار به قنبر فرمود: به آن‌ها بگو فرود آیند.

چون قنبر این سخن به آن‌ها گفت، دیدم آن قوها سینه بر زمین می‌کوبند تا جایی که صحن

۱. نمل / ۱۶: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم.

۲. أفي الطير لما قد دعا فأجابه و قد رده عني غبي موارب

أفي يوم خم إذ أشاد بذكره و قد سمع الايضاء جاء و ذاهب

مسجد یکسره از آن‌ها پر شد. امیرمؤمنان علیه السلام به زبانی که برای ما ناشناخته بود با آن‌ها به سخن پرداخت و آن‌ها به سوی او گردن فرود می‌آوردند و بال می‌تکانیدند. سپس به آن‌ها فرمود: به اذن خداوند عزیز جبار به سخن درآیید. راوی گفته است: ناگهان دیدم همه به عربی ناب می‌گویند: ای امیرمؤمنان و ای خلیفهٔ پروردگار جهانیان، درود بر تو. این نیز از آن قبیل است که خداوند فرمود: ﴿يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرُ﴾<sup>۱</sup>.

### کوسه

در علل الشرائع<sup>۲</sup> علی بن حاتم قزوینی به سند وی از اعمش از ابراهیم بن علی بن ابی طالب نقل شده است که روزی امیرمؤمنان بیرون رفت. او در کنار فرات ایستاد و فرمود: ای هناش، کوسه‌گونه‌ای سر خود از آب بلند کرد. امیرمؤمنان از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: من از امت بنی‌اسرائیل هستم. ولایت شما بر من عرضه گردید و آن را نپذیرفتم و مسخ شدم و به کوسه بدل گشتم<sup>۳</sup>.

### جن و یهودی

در معجزات<sup>۴</sup>، روضة<sup>۵</sup> و دلائل<sup>۶</sup> ابن عقده است که ابواسحاق سبیعی و حارث اعور نقل کرده و گفته‌اند: پیری را دیدیم که می‌گریست و می‌گفت: در آستانهٔ صد سالگی قرار گرفته‌ام و جز یک دم عدالت ندیده‌ام.

۱. سبأ / ۱۰: ای کوه‌ها با او در تسبیح خدا همصدا شوید و ای پرندگان هماهنگی کنید.

۲. در منابع از کتاب علل الشریعة یا العلل در ردیف آثار علی بن حاتم قزوینی یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۲/۱۵ و ۳۱۴؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن طاووس، ۳۰۵.

۳. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۵۷؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۲۲/۲.

۴. ظاهراً مقصود همان معجزات النبوة ابن وهبان است که البته اثری از آن نیافته‌ام.

۵. ظاهراً مقصود روضة الواعظین است، هرچند در این کتاب چنین خبری نیافتیم.

۶. از این کتاب نشانی نیافتیم.

در این باره از او پرسیدند.

گفت: من حجر حمیری‌ام. مردی یهودی بودم که خوراک دادوستد می‌کردم. روزی رهسپار کوفه شدم و چون به فراخنای مقابل مسجد رسیدم شتران خویش را گم کردم. به کوفه درآمدم و نزد اشتر رفتم. او مرا به حضور امیرمؤمنان علیه السلام برد. امیرمؤمنان که مرا دید گفت: ای مرد یهودی، آگاهی از بلاها و مردن‌هایی که بوده و خواهد بود نزد ما است. من تو را خبر می‌دهم یا تو خود مرا خبر می‌دهی که از چه روی بدین جا آمده‌ای؟

گفتم: تو مرا خبر می‌دهی.

فرمود: در فراخنا که بودی جنیان دارایی‌ات ربودند - اینک چه می‌خواهی؟

گفتم: اگر به من لطف فرمایی به تو ایمان خواهم آورد.

او با من رهسپار شد تا به فراخنای رسید و دو رکعت نماز گزارد و دعایی کرد و این آیه را خواند:

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّنْ نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ﴾<sup>۱</sup>.

سپس فرمود: ای بنده خدا، این بیهودگی و به بازی گرفتن‌ها چیست؟ ای جماعت جنیان، شما هرگز با من بر چنین چیزی بیعت نکردید و پیمان نبستید.

پس دیدم مالم در فراخنای از زمین برمی‌آید. گفتم: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است و گواهی می‌دهم که علی علیه السلام ولی خدا است.

پیرمرد پس از نقل این داستان گفت: اما اینک که دیگر بار بدین جا آمده‌ام، می‌بینم او کشته شده است.

ابن عقده گفته است: آن مرد یهودی از دژهای اطراف مدینه بود.

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام شبی در کوفه جنیانی را که مال عهرم یهودی را دزدیده بودند فراخواند،

که چرا پیمان شکسته‌اند و باید کالای آن مردی را به او بازگردانند و آنان نیز مال او را بی آن که قسمت شده باشد به او بازگردانند.<sup>۲</sup>

۱. رحمان / ۳۵: بر سر شما شراره‌هایی از نوع تفته آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و از کسی یاری نتوانید طلبید.

۲. علی دعا جنأ بکوفان لیلة و قد سرقوا مال الیهودی عهرم  
علی نقض عهد او برد متاعه فردوا علیه ماله لم یقسم



## کلاغ و پای افزار

محمد بن حنفیه داستان فرود آمدن کلاغی بر پای افزار آن حضرت را نقل کرده است: امیرمؤمنان علیه السلام پای افزار درآورده بود تا برای نماز وضو سازد. در این هنگام ماری سیاه به درون آن خزید. اما کلاغی فرود آمد و آن پای افزار را برداشت و به آسمان برد و از آن جا به زمین افکند. مار از آن بیرون جست و بدین سان خداوند علی علیه السلام را از این آسیب نگاه داشت.<sup>۱</sup>

در اغانی است که مدائنی گفته است: سید حمیری در کناسه ایستاد و گفت: هرکس فضیلتی برای امیرمؤمنان علیه السلام بیاورد که در آن باره شعری نگفته باشم این اسب را بدون هیچ باکی، به او می دهم. مردمان در این باره با یکدیگر به گفت و گو پرداختند و او دوباره از ایشان همین می خواست تا این که مردی نزد او آمد و از ابویعلی مرادی روایت کرد که امیرمؤمنان علیه السلام وارد شد و خواست وضو گیرد. او پای افزار درآورد و ماری به درون آن خزید. چون خواست آن را بپوشد کلاغی فرود آمد و آن پای افزار را برداشت و به آسمان برد و فروافکند و مار از آن بیرون رفت.

راوی گفته است: سید آنچه را وعده داده بود بدان مرد داد و سپس خود چنین شعر سرود:  
هلا، ای مردم از شگفت شگفتی ها، از پای افزار ابوالحسین علیه السلام و از آن اژدها که حباب نام داشت،  
دشمنی از دشمنان جن تبار که در رفتار خویش دور از صواب بود،  
بدرنگ و سیاه و دم جنبان بانیشی تیز و سیاه و زهرآگین،  
به سراغ پای افزار او رفت و در آن خزید تا بانیش خود پای او را بگذرد.  
اما از آسمان عقابی یا پرنده ای همانند عقاب بر زمین نشست،  
و آن پای افزار را در چنگال گرفت و به پرواز درآمد و از آسمان بی آن که ابری در این میان باشد بر زمین افکند.

پای افزار به زمین خورد و مار از آن بیرون خزید و از بیم نابودی پشت کرد و گریخت.  
بدین سان پس از خزیدن مار در پای افزار خطر زهر او از ابوالحسن علی علیه السلام دور شد.<sup>۲</sup>

۱. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۴/۱.

۲. ألا یا قوم للعجب العجاب      لخف ابی الحسین و للحباب  
عدو من عداة الجن عبد      بعید فی المראה من صواب

سید حمیری همچنین گفته است:

ماری در پای افزار آن وصتی کمین کرد، و البته هرکس به حيله‌ای از مار بگریزد.  
پس خداوند فرشته‌ای را در سیمای کلاغی که آرام پیش رود فرستاد،  
و کلاغ آن پای افزار را به آسمان برد، در حالی که مردمان همه بدان خیره شده بودند و آن را می دیدند  
که در چنگال کلاغ گرفتار شده است.  
آن را بالا برد تا هنگامی که مار از آن فرو افتاد، در حالی که زهری درآمیخته به آب دهان بیرون می داد<sup>۱</sup>.

سید رضی گفته است:

آیا در داستان دروازه خیر معجزه‌هایی پذیرفتنی نیست، یا درهم‌سخنی او با مار؟  
آن‌گاه که خواست او را آسیب زند، اما خداوند این را نخواست و بدین سان از سوی کلاغی یاری رسید.  
کلاغ آن را به آسمان برد و در آسمان اوج گرفت و سپس فرو افکند تا در حالی که هیچ ابری فاصله  
نشده است بر زمین کوبیده شود<sup>۲</sup>.

→

کره اللون اسود ذوبصيص	حدید الناب ازرق ذولعباب
اتی خفاً له فانساب فيه	لینھش رجله منها بناب
فقض من السماء له عقاب	من العقبان او شبه العقاب
فطار به فخلق ثم أهوى	به للارض من دون السحاب
فصک بخفه فانساب منه	و ولی هاربا حذر الحصاب
فدوفع عن ابی حسن علی	نقیع سمame بعد انسیاب

← دیوان السید الحمیری، ۱۲۵ - ۱۲۷.

برای بیت‌ها و روایت با تفاوتی چشمگیر نیز ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۲۷۶/۷ و ۲۷۷.

کمن فی خف الوصی حیه	سبسبها الراقی فیہ بالحلل	۱.
فأرسل الله اليه ملکا	فی صورة الطیر الغداف المنحجل	
فخلق الخف و احداق الوری	تراه فی حجر الغداف معتقل	
حتى هوى من جوفه نضاضة	تنضح سماً باللعب المنسدل	

← دیوان السید الحمیری، ۳۵۰.

أما فی باب خیبر معجزات	تصدق او مناجاة الحباب	۲.
------------------------	-----------------------	----

←

ناشی گفته است:

همو که دشمنان در پای افزارش ماری افکندند تا او را نیش زند.  
اما زمانی که خواست آن را بپوشد کلاغی مانع این کار شد،  
و آن را به آسمان برد و واژگون کرد و ماری که در آن پای افزار خزیده بود بر زمین افتاد<sup>۱</sup>.

ابن علویه گفته است:

همانند داستان آن افعی که در پای افزار او کمین کرد و دو نیش آن بیرون زده بود.  
ماری بود خوش خط و خال که با نیروی اندک خود زهر بیرون می افشاند و ماری سخت و رمنده با دو شاخ بود.  
او را حباب می خواندند و کاش آن کسی که مرا از عشق وصی می نکوهد معنای این داستان را دریابد.  
چه کسی آن بی باور را به فرورفتن در ناکامی ها و گمراهی درباره آن دو پیر فراخوانده است؟  
باری، چون علی علیه السلام آهنگ پوشیدن آن پای افزار کرد کلاغی که از آسمان بر زمین نشست آن را با خود به آسمان برداشت،  
تا چون آن را بالا برد و پرواز کرد، دیگر بار به سان کسی که سخت در خشم است بر زمین افکند.  
پس مار به سان بادی که میان کوه بوزد به زمین سقوط کرد و بر سنگ ها افتاد و چند پاره گشت<sup>۲</sup>.

→

فجاء النصر من قبل الغراب  
يصك الارض من دون السحاب

ارادت کـیـده و الله یأبـی  
فطار به فخلق ثم اهوی

ابیات را در دیوان الشریف الرضی نیافتم.

حبابا کی تلـسعه الحباب

و من فی خفه طرح الاعادی

۱.

تمانعه من الخف الغراب

فحین اراد لبس الخف وافی

حُباب فی الصعید له انسیاب

و طار به و اقلبه و فیه

کمنت و منها تصرف النابان

کقصه الأفعی التي فی خفه

۲.

صماء عادیه لها قرنان

رقشاء تنفث بالسموم ضئيلة

من عابنی بهوی الوصی شقانی

یدعی الحباب و لو تفهم امره

←

## ابلاغ به جنیان

در کتاب هواتف الجن<sup>۱</sup> از محمد بن اسحاق، از یحیی بن عبدالله بن حارث، از پدرش نقل شده که گفته است: سلمان فارسی در روایتی برایم نقل کرده و گفته است: در روز بارانی با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و در اطراف او گرد آمده بودیم. بانگی آمد که می‌گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله به این سلام پاسخ داد و پرسید: تو کیستی؟

گفت: عرفطة بن شمراخ، یکی از بنی نجاج.

فرمود: خدایت رحمت کند، در سیمای خود بر ما آشکار شو.

سلمان گوید: پس پیری آشکار شد که صورتش را مویی پر پوشانده بود و چشمانش به سان دو درز از آن میان پیدا بود و دهانش بر سینه‌اش جای داشت و در دهانش دندان‌هایی بلند و پیدا بود و ناخن‌هایش چنگال درندگان را می‌مانست.

آن پیر گفت: ای پیامبر خدا، کسی را با من همراه کن تا طایفه‌ام را به اسلام فرا بخواند و او را به سلامت نزد تو بازآورم.

پیامبر صلی الله علیه و آله از مردمان پرسید: کدام یک از شما با این مرد همراه می‌شود و به جنیان ابلاغ می‌کند و او را پاداش بهشت باشد؟

هیچ کس برنخواست.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای دومین بار و سومین بار این سخن تکرار کرد و علی علیه السلام در پاسخ گفت: من ای پیامبر خدا.

پیامبر صلی الله علیه و آله بدان پیر روی کرد و فرمود: امشب در هامون نزد من آی تا مردی را با تو همراه کنم که حکم مرا روشن می‌سازد و از زبان من سخن می‌گوید و از جانب من به جنیان می‌رساند.

→

و ضلالة فی ذلک الشیخان	ماذا دعاه الی الولوج لخبیة
فی الجو منقض من الغربان	لما تیمم لبسه ألوی به
اهواه مثل مکائد حردان	حتى اذا ارتفعا به و تقلبا
متقطعا قلقاً علی الصوان	فهوی هوی الريح بین فروجه

۱. مقصود هواتف الجن خرائطی است که با نام هواتف الجنان چاپ شده است.

سلمان گفته است: آن پیر غایب شد و شب هنگام در حالی که بر شتری به مانند گوسفند سوار بود و شتری دیگر به بلندای قامت اسب با خود همراه داشت به حضور رسید.

پیامبر ﷺ علی علیه السلام را بر آن شتر نشاند و مرا نیز پشت سر او سوار کرد و چشمانم را بست و فرمود: چشمان خویش مگشای تا زمانی که علی تو را اذن دهد. مباد آنچه می بینی تو را بترساند، که تو در امانی. شتر روان شد و در حالی که همانند شتر مرغ حرکت می کرد و علی علیه السلام نیز قرآن می خواند پیش رفت. آن شب را یکسره راه پیمودیم و چون سپیده دمید، علی علیه السلام اذان گفت و شتر را خوابانید و فرمود: ای سلمان، فرود آی.

چشمان خویش باز کردم و فرود آمدم. دیدم سرزمینی است فراخ. علی علیه السلام نماز صبح خواند و ما نیز پشت سر او خواندیم و پیوسته همه می شنیدیم تا چون علی علیه السلام سلام داد روی برگرداندم و دیدم خلقی بسیار گرد آمده اند.

علی علیه السلام تا طلوع خورشید تسبیح گفت و پس از آن برخاست و برای آنان به ایراد خطبه پرداخت. اما سرکشانی از آن طایفه در برابرش قد افراشتند. علی علیه السلام بدیشان روی کرد و فرمود: «آیا حق را دروغ می پندارید و از قرآن روی می تابید و آیات خدا را انکار می کنید؟»<sup>۱</sup>

پس چشمان خویش به آسمان دوخت و گفت: «خداوندا، به آن کلمه عظمی، به اسماء حسنی و به عزائم کبری، ای حی قیوم، ای زنده کننده مردگان، ای میراننده زندگان، و ای پروردگار زمین و آسمان، ای پاسبانان جن و ای تعقیب کنندگان شیطان ها و ای خدمتکاران کمر بسته خدا و ای صاحبان تبارهای پاک! همراه با آن آتشی که به خاموشی نگراید و آن شهاب درگذرنده و آن اخگرهای سوزان و آن مس گداخته کشنده، به کهیص، به طسم ها، به حم ها، به یس، ﴿نَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾<sup>۲</sup>، ذاریات، ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى﴾<sup>۳</sup>، ﴿وَالطُّورِ﴾ و ﴿كِتَابٍ مَسْطُورٍ﴾ \* فی رَقٍّ مَنشُورٍ<sup>۴</sup> و به آن بیت معمور و به آن قسم های عظیم و جایگاه های ستارگان سوگند که هرچه زودتر بر سر این سرکشان

۱. «ابالحق تکذبون و عن القرآن تصدفون و بآیات الله تجحدون؟»

۲. قلم / ۱: نون، سوگند به قلم و آنچه می نویسند.

۳. نجم / ۱: سوگند به اختر قرآن، چون فرود می آید.

۴. طور / ۱ - ۳: سوگند به طور، و کتابی نگاشته شده در طوماری گسترده.

آزمند متکبر و انکارکننده آثار پروردگار جهانیان فرود آیید<sup>۱</sup>.

سلمان گوید: احساس کردم زمین در زیر پایم می لرزد و در آسمان نیز پژواکی سخت شنیدم. پس از آسمان آتشی فرود آمد که هریک از جنیان که آن را دید از هوش رفت و به روی درافتاد و من هم به روی درافتادم.

چون به هوش آمدم دیدم دودی از زمین می جوشد.

پس علی علیه السلام بر آنان بانگ برآورد: سرهایتان بلند کنید که خداوند ستمگران را نابود کرده است. آن گاه به خطبه خویش بازگشت و چنین ادامه داد: ای جماعت جنیان و شیطان ها و بنی شمراخ و آل نجاج و ای ساکنان نیزارها، شنزارها، بیابان ها و ای همه شیطان های سرزمین ها، بدانید که زمین آن سان که از ستم آکنده بوده به داد آکنده است. این حق است. ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ﴾<sup>۲</sup>.

پس گفتند: ما به خدا و پیامبر او و پیام آور پیامبر او ایمان آورده ایم.

راوی گوید: زمانی که به مدینه بازگشتیم پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید: چه کردی؟

گفت: پاسخ دادند و گرویدند - و داستان ایشان را بازگفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیوسته تا روز قیامت در ترس خواهند بود»<sup>۳</sup>.

---

۱. «اللهم بالكلمة العظمى و الأسماء الحسنى و العزائم الكبرى و الحى القيوم و محى الموتى و مميت الأحياء و رب الأرض و السماء يا حرسه الجن و رصدة الشياطين و خدام الله الشرحاليين و ذوى الأرحام الطاهرة اهبطوا بالجمرة التى لا تطفأ و الشهاب الثاقب و الشواظ المحرق و النحاس القاتل بكهيعص و الطواسين و الحواميم و يس و نون و القلم و ما يسطرون و الذاريات و النجم اذا هوى و الطور و كتاب مسطور فى رق منشور و البيت المعمور و الاقسام العظام و مواقع النجوم لما اسرعتهم الانحدار الى المردة المتولعين المتكبرين الجاحدين آثار رب العالمين».

۲. «يا معشر الجن و الشياطين و العيلان و بنى شمراخ و آل نجاج و سكان الآجام و الرمال و القفار و جميع شياطين البلدان اعلموا ان الارض قد ملئت عدلا كما كانت مملوءة جوراً هذا هو الحق ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ﴾».

در پایان این سخن بخشی از آیه ۳۲ سوره یس اقتباس شده و ترجمه آن چنین است: بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه از حق برگردانده می شوید؟

۳. «لا يزالون كذلك هائبين الى يوم القيامة». برای مشروح خبر ← خرائطی، هواتف الجنان، ۲۳ - ۲۷. همچنین: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۴۲/۳۳۸ - ۳۴۰.

ابن حماد گفته است:

و در شب جنیان روانه شد و میان آنان حکم کرد و پیش برد،  
تا چون سپیده دمید ستوده فرجام بازگشت.<sup>۱</sup>

زاهی گفته است:

چه کسی بود که به چاه درآمد و آن هنگام که دلو به درون چاه می افتاد هیچ از مرگ نترسید و به عمق  
رفت؟

چه کسی بود که با افکندن شهاب‌هایی که مس گداخته پیشاپیش آن‌ها بود جنیان را سوزاند؟  
تا همه در برابر فرمان او سر تسلیم فرود آوردند و برخی با پناه بردن به خداوند از بیم او مصونی جستند؟<sup>۲</sup>

وراق قمی گفته است:

علی علیه السلام در سرزمین یثرب جنیان را با جماعت بسیارشان به آیین خداوند حتی فراخواند.  
علی علیه السلام در روز آن چاه با شمشیر خود فرق کافران ستمگر پرشماری را شکافت.<sup>۳</sup>

### شتر شامی در صفین

ابومنصور<sup>۴</sup> به سند خود برایم نقل کرده و نیز اصفهانی<sup>۵</sup> به سند خود از مردی نقل کرده که گفته است:

- |                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| ۱. و ليلة الجن مضى            | و بینهم أمضى القضا        |
| حتى اذا الفجر أضا             | اقبل محمود السرى          |
| ۲. من هبط الجب و لم يخش الردى | و الماء منحل السقا فجاسه  |
| من أحرق الجن برجم شبهه        | اشوظه يقدمها نحاسه        |
| حتى انثنت لأمره مذعنة         | و منهم بالعود احتراسه     |
| ۳. على دعى بالجن فى أرض يثرب  | على دين ذى الآلاء حى هلمم |
| على فرى يوم القليب بسيفه      | جماجم كفار لهاميم ظلم     |

۴. شاید ابومنصور ثعالبی صاحب کتاب سرائر الادب و شاید نیز ابومنصور اصفهانی محمود بن احد بن عبدالمنعم باشد که  
در طرق روایت مؤلف قرار دارد و مؤلف کتاب فضائل عکبری را از طریق او نقل کرده است.

۵. مقصود ابونعیم اصفهانی است. متقی در کنز العمال (۱۵۷/۱۱) نقل این خبر را به ابونعیم در دلائل نسبت داده است.  
اما خبر را در دلائل النبوة نیافتم.

من و علی بن ابی طالب (علیه السلام) در صفین بودیم. شتری از شتران شام دیدم که سواری بر آن بود و توشه سفر نیز به همراه داشت. سوار آنچه را بر بار شتر بود فرونهاد و رخنه کنان در میان صفها خود را به علی (علیه السلام) رساند و خنجر خود را میان سر و شانه علی (علیه السلام) قرار داد و در زیر گلوئی او جابه‌جا کرد.

علی (علیه السلام) فرمود: «خدای را سوگند، این نشانه‌ای میان من و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است»<sup>۱</sup>.  
راوی گفته است: پس مردم در آن روز به تلاشی بسیار پرداختند و سخت پیکار کردند.

### شتر نافرمان

ابوالعزیز کادش عکبری به سندی که آن را آورده چنین برایم نقل کرده است که مردی از ناحیه آذربایجان شترانی داشت که در برابر او چموشی می‌کردند. به محضر امیرمؤمنان (علیه السلام) آمد و او را از این ماجرا خبر داد و نزد او از این امر شکایت کرد.

علی (علیه السلام) فرمود: چون بازگشتی، بدان جا که شتران هستند برو و چنین دعا کن: «خداوندا، به پیامبرت که پیامبر رحمت است و به خاندان او که آنان را بر همه جهانیان برتری بخشیدی، به تو روی می‌کنم. خداوندا، چموشی و نافرمانی این شتران را از من برگیر و شر آنها را از من بدار که تو خود کفایت‌کننده عافیت‌ده و چیره مسلطی»<sup>۲</sup>.

آن مرد پی‌کار خویش رفت و چون سال بعد شد، نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) بازگشت، در حالی که مقداری از بهای آن شتران را با خود آورده بود.

امیرمؤمنان (علیه السلام) به او فرمود: چون به سراغ آن شتران رفتی یکی پس از دیگری رام و فرمانبردار نزد تو آمدند و مهار آنها را در کف گرفتی.

گفت: راست گفתי، ای امیرمؤمنان، گویی تو با من آن‌جا حضور داشته‌ای! اینک لطف کن و آنچه آورده‌ام از من بپذیر.

---

۱. «و الله انها لعلامة بيني وبين رسول الله».

۲. «اللهم اني اتوجه الهك بنبيك نبي الرحمة و اهل بيته الذين اخترتهم على علم على العالمين اللهم فذل لي صعوبتها و حزانتها و اكفني شرها فانك الكافي المعافي و الغالب القاهر».



امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سرافراز در پی کار خویش رو. خداوند تو را در آن‌ها برکت دهد»<sup>۱</sup>.  
پس آن مرد آن اندازه برکت یافت که سرزمینش با همه گشادگی بر او تنگ آمد<sup>۲</sup>.

## فیل‌های جلندی

در حدیث عمار است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به پیکار جلندی بن کرکره به شهر عمان فرستاد و میان این دو تن پیکاری سخت و جنگی دردناک درگرفت، جلندی جوانی به نام کندی را به حضور خواست و او را گفت: اگر سوی آن صاحب عمامه سیاه و یابوی خاکستری روی و او را به اسارت گیری یا بکشی و بر خاک افکنی، دختر خویش را که افتخار همسری با او را به شاهزادگان نداده‌ام به همسری‌ات درآورم.

کندی بر فیل سفید نشست - و جلندی سی فیل همراه داشت - و با فیلان و همه لشکر بر امیرمؤمنان علیه السلام تاخت.

امام علیه السلام چون او را دید از مرکب فرود آمد و سر خویش برهنه ساخت و کران تا کران آن دشت از نور درخشید. سپس بر مرکب نشست و به فیلان نزدیک شد و با زبانی که آدمیان آن را نمی‌فهمیدند با فیل‌ها سخن گفت و دیدیم که بیست و نه فیل سر برگرداندند و بر لشکر مشرکان یورش بردند و بر چپ و راست آن لشکر زدند تا سپاهیان را به دروازه عمان رساندند. فیلان آن‌گاه بازگشتند، در حالی که با زبانی که مردم می‌شنیدند و می‌فهمیدند گفتند: ای علی، همه ما محمد صلی الله علیه و آله را می‌شناسیم و به پروردگار محمد ایمان داریم، مگر این فیل سفید که نه محمد را می‌شناسد و نه خاندان محمد را.

پس امام علیه السلام آن فریاد خشم‌آگین شناخته‌شده خود را برآورد و آن فیل لرزه بر اندام افکند و ایستاد. امام علیه السلام با ذوالفقار چنان ضربه‌ای بر او وارد آورد که سرش را از تن جدا ساخت و بدنش را چون کوهی بزرگ بر زمین افکند و امام کنندی را از پشت آن فیل برگرفت.

۱. «امض راشدا بارک الله لك فيه».

۲. برای روایت و متون پیشین ← شریف رضی، *خصائص الائمة علیهم السلام*، ۴۸ و ۴۹؛ قطب راوندی، *الخرائج والجرائح*، ۵۸۷/۲ و ۵۸۸.

در این میان جبرئیل خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند. پیامبر بر بالای بارو رفت و فریاد زد: ای ابوالحسن، او را به من ببخش، که اسیر تو است.

علی علیه السلام کندی را رها کرد.

او پرسید: ای ابوالحسن، چه چیز تو را واداشت که مرا رها کنی؟

فرمود: وای بر تو! نیک بنگر.

او نیک نگریست و خداوند از چشمانش پرده برداشت و پیامبر را که بر باروی شهر ایستاده بود و نیز یاران او را دید.

پرسید: ای ابوالحسن، این کیست؟

فرمود: مهتر ما پیامبر خدا.

پرسید: میان ما و او چقدر فاصله است؟

فرمود: پیمایش چهل روز.

گفت: ای ابوالحسن، پروردگار شما پروردگاری بزرگ و پیامبرتان پیامبری بزرگوار است. دست خود پیش آور که من گواهی می‌دهم خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است.

باری، در آن داستان، علی علیه السلام جلندی را کشت و از آن طایفه کسانی بسیار غرق شدند و کسانی بسیار از ایشان را هم به قتل رساند و باقیماندگان اسلام آوردند.

علی علیه السلام همچنین آن دژ را به کندی وا گذاشت و دختر جلندی را به همسری او درآورد و طایفه‌ای از مسلمانان را نیز در میان آنان باقی گذارد تا احکام دین بدیشان بیاموزند.<sup>۱</sup>

## جوانی را نمازخوان کرد

در حدیث صالح بن سماعه طائی است که مردی از قبیله تیم که همراه با قارصی به حضور امیرمؤمنان علیه السلام رسیده و از ایشان مسئله‌هایی پرسیده گفته است: پسری از پسران خود را نزد تو آورده‌ام تا جمله‌هایی از دانش به او بیاموزی. حدیثی به او بفرما.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای جوان، پیش آی.

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۷۸/۴۱) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

آن جوان گفته است: علی عَلَيْهِ السَّلَام دست بر گیسوان خود کشید و از یاد نمی‌برم که چگونه سردی دستانش به پوست سرش می‌رسید.

آن‌گاه از من پرسید: آیا می‌دانی؟

گفتم: پدرم به فدایت، چه را می‌دانم؟

پرسید: پروردگار کیست؟

گفتم: خداوند پروردگار من است.

پرسید: پیامبرت کیست؟

گفتم: محمد.

پرسید: قبله‌ات کجا است؟

گفتم: این سمت – و به کعبه اشاره کردم.

به من فرمود: «نماز را دوست بدار، آن‌گاه که راهی سفر در بیابان گشتی و پروردگار خود را در نوباوگی یاد کن، هرچند بر ناقه ستر نشسته باشی»<sup>۱</sup>.

سپس مرا ترک گفت و من برخاستم و با پدرم روانه شدم تا به محله خویش بازگشتیم، در حالی که هیچ چیز نزد من دوست‌داشتنی‌تر از نماز نبود.

[راوی گوید:] در این باره از قارصی پرسیدم.

گفت: او علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَام است.

### بیعت ستاندن از جنیان

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام همچنین در وادی عقیق از جنیان پیمان ستاند که در گذر کاروان‌های ما و در جاده‌های مسلمانان ظاهر نشوند و این عهد از او و از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پذیرفته شد.

در این میان صد شتر سرخموی و بسیار فربه که خفتن و چریدن آن‌ها در مرتع‌هایی خرم بود گم شدند.<sup>۲</sup>

---

۱. «احب الصلاة اذا غربت في اليوباء و اذكر ربك ناشيا و ان ركبت الجلعباء».

۲. در روایت بحار الانوار (۱۸۵/۲۹) این عبارت حذف و در پاورقی مصحح به احتمال تصحیف و تحریف در این جا اشاره شده است.

جنیان درباره خوراک خود نزد امیرمؤمنان علیه السلام شکایت کردند.  
امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: مگر نه آن است که باقیمانده گوشت و چربی و استخوان را برایشان حلال اعلام داشته‌ام؟

گفتند: ای امیرمؤمنان، بدین شرط که با آن‌ها آتش اسپند نسازند.  
فرمود: چنین حقی برای شما هست.  
گفتند: ای امیرمؤمنان، خورشید به کودکان ما زیان می‌رساند.  
امیرمؤمنان علیه السلام خورشید را فرمود تا بازگردد. خورشید بازگشت و امام از او پیمان ستاند که فرزندان مؤمنان اعم از جنیان و آدمیزادگان را آزار نرساند.

### فرشته‌ای که از او شفاعت خواست

از همین نمونه‌ها است داستان فرشته‌ای که ابن حماد در شعر خود آن را تضمین کرده است:  
روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر در خانه آن امام هدایتگر رفت و آن‌جا ازدهایی سنگین سر یافت.  
دید که آن ازدها به سوی مولایم دویده و جامه او کشیده است، به سان پناه‌جویی که با ناله و التماس پناه خواهد.  
چون پیامبر صلی الله علیه و آله دید که آستین وی را گرفته است و وی او را با آرامش از خود می‌راند و دور می‌کند، با مهربانی علی علیه السلام را فریاد زد که ای علی، او یک فرشته است که نزد خداوند عرش جایگاهی دارد.  
خطایی کرده و از جایگاه بلند خویش فرو افکنده شده و اینک نزد تو آمده و تو را شفیع گرفته است تا به آبروی خود او را شفاعت کنی.  
پس از خدا بخواه که او را بیمارزد و او را شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته است.  
پس پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو با اخلاص برایش دعا کردند و آن فرشته ازدهاگونه فریاد زنان و بال‌زنان به آسمان رفت.  
سبحان الله از آن دو مرد که پروردگار ما را بنده‌ای آبرومندتر و فرمانبرتر از آن دو نیست.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

چه کسی بود که ازدهایی بزرگ که ابر او را بر در سرای پیامبر پاک ﷺ انداخته بود با او هم‌نوا شد؟ مردم آن ازدها را دیدند و از ترس عقب کشیدند و گذرها و میدان‌ها را بستند. چون علی علیه السلام به او نزدیک شد، مردم هم نزدیک آمدند و آن ازدها خود را جمع کرد. علی علیه السلام زمانی طولانی با او سخن گفت و بی هیچ ترس و واهمه‌ای، بدو روی کرد. آن ازدها هم آوایی سر داد و بدان استمرار بخشید و در حالی که جامه‌ای او را پوشانده بود گفت: من فرشته‌ای هستم که مسخ شده‌ام و تو مولای منی. اگر منت نهی دعایت شگفتی‌ها کند. به توبه نزد تو آمده‌ام. مرا بر درگاه آن کس که از جرم خویش به او توبه کنم، شفاعت کن. پس علی علیه السلام دعا آغازید و برادرش هم نزد او آمد و اشک‌ریزان بر دعای وی آمین گفت، و چون دعا اجابت شد، آن فرشته چونان عقابی به آسمان‌ها پر کشید، و با بال‌هایی چون پر طاووس که به طلا زیور یافته باشد بالا رفت، در حالی که می‌گفت: به شفاعت خاندانی نجات یافته‌ام که به ایشان کسانی به دوزخ درآیند و کسانی پاداش گیرند<sup>۱</sup>.

→

فَسَعَى إِلَىٰ مَوْلَىٰ يُلْحَسُ ثُوبَهُ	کالمستجیر به یلوذ و یضرع
حَتَّىٰ إِذَا بَصَرَ النَّبِيَّ بَكْمَهُ	و یذوده بالرفق عنه و یدفع
نَادَاهُ رَفِيقًا يَا عَلِيُّ فَاِنْ ذَا	ملک له من ذی المعارج موضع
أَخْطَا فَاهْبِطْ مِنْ عَلَوِ مَكَانِهِ	فأتی بجاهک شافعا یستشفع
فَادْعِ الْإِلَٰهَ لَهُ لِيَغْفَرَ ذَنْبَهُ	و اشفع فانک شافع و مشفع
فَدْعَا عَلِيٍّ وَ النَّبِيَّ وَ أَخْلَصَا	فعلا الشجاع یصیح و هو مجمع
لِلَّهِ مِنْ عِبْدِينَ لَيْسَ لِرَبِّنَا	عبدان اوجه منهما او اطوع
وَ مِنْ نَاجَاهُ ثُعْبَانٌ عَظِيمٌ	بباب الطهر القته السحاب
رَأَى النَّاسَ فَانْجَفَلُوا بِرَعْبٍ	و اغلقت المسالك و الرحاب
فَلَمَّا انْ دَنَا مِنْهُ عَلِيٌّ	تدانی الناس و انحشد الحباب
فَكَلَّمَهُ عَلِيٌّ مُسْتَطِيلًا	فأقبل لا یخاف و لا یهاب

←

صنوبری<sup>۱</sup> گفته است:

او شفاعتگر آن فرشته است که به شفاعتش امید بسته بود، آن هنگام که در سیمای یک اژدها به حضورش رسید<sup>۲</sup>.

ابن مکی گفته است:

مگر آن مار را ندیدید که او را بر درگاه خداوند شفیع گرفته بود و آن امام معصوم او را لمس می کرد؟ پس چون طاووسی بال زنان بازگشت و گویی پیش از این در میان فرشتگان گناهی از او سرزده و سزاوار کیفر شده است<sup>۳</sup>.

### گواهی شتران و جامه ها

در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده است که امام علی علیه السلام پس از مناظره یهودیان با ایشان درباره نبوت، شتران آن جماعت را خواند: ای شتران برای محمد و وصی او گواهی دهید.

→

و رنارنّة و إنساب فیه	یقول و قد تستره الثیاب
انا ملک مسخت و انت مولی	دعاؤک ان مننت به عجاب
اتیتک تائباً فاشفع الی من	الیه من جنایتی المتاب
فأقبل داعیا و أتى اخوه	یؤمن فی الدعاء له انسکاب
فلما ان اجیب أظلم یعلو	کما یعلو لدی الجو العقاب
نبته بریش طاووس علیه	جواهر زانها التبر المذاب
یقول لقد نجوت بأهل بیت	بهم یصلی لظی و بهم یثاب

۱. احمد بن حسن بن مرار حلبی انطاکی (د. ۳۳۴ ق.) صاحب دیوانی است که بخشی از آن به کوشش احسان عباس فراهم آمده و به سال ۱۹۷۰ م. از سوی دار الثقافة چاپ شده است.

۲. و شافع الملک الراجی شفاعته

اذ جاءه ملک فی خلق شعبان

بیت را در دیوان الصنوبری نیافتم.

۳. أَلَمْ تَبْصُرُوا الشَّعْبَانَ مُسْتَشْفَعًا بِهِ

إِلَى اللَّهِ وَ الْمَعْصُومِ يُلْحِصُهُ لِحِصَا

تَعَشْرَمُ فِي الْأَمْلاَكِ فَاسْتَوْجِبِ الْحِصَا

فَعَادَ كَطَاوُوسٍ يَطِيرُ كَأَنَّهُ

شتران یهودیان و همچنین جامه‌هایی که یهودیان بر تن داشتند همه گواهی دادند و گفتند: راست می‌گویی ای علی، محمد ﷺ پیامبر خدا است و تو وصی راستین اوئی. پس از این ماجرا برخی از آن یهودیان اسلام آوردند و برخی همراهی نکردند. این جابود که این آیه‌ها نازل شد: ﴿الْم \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>، و مقصود از کتاب امیر مؤمنان علی است و مقصود از متقین نیز شیعیان او<sup>۲</sup>.

### عرضه ولایت او بر همه هستی

ابوبکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شأن علی علیاً به سند خود از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از امیر مؤمنان علی نقل کرده که درباره آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾<sup>۳</sup> فرموده است: «خداوند امانت مرا بر آسمان‌های هفت‌گانه در برابر پاداش و کیفر عرضه داشت. اما گفتند: پروردگارا، آن را به ازای پاداش و کیفر بر ما مگذار. ولی ما آن را بدون پاداش و کیفر برمی‌داریم.

خداوند همچنین امانت مرا بر پرندگان عرضه داشت و نخستین کس از آنان که به آن ایمان آوردند باز سفید و چکاوک بودند و نخستین کس که انکار کردند جغد و عنقا. از این روی، خداوند از میان همه پرندگان این دو پرنده را لعنت کرد و بدین سبب و به واسطه ناخرسندی پرندگان، جغد در روز نتواند آشکار شود و عنقا نیز در دریاها غایب شده است و هرگز به چشم نیاید.

خداوند امانت مرا بر سرزمین‌ها نیز عرضه کرد. هر سرزمینی را که به ولایت من ایمان آورد پاک و پیراسته بداشت و گیاه و میوه آن را بهترین و گوارا و آب آن را زلال قرار داد و هر سرزمینی را که ولایت نپذیرفت شوره‌زار کرد و گیاه آن را تلخ و زهرآگین و میوه آن را هم خار و هندوانه ابوجهل و آب آن را شور و تلخ‌مزه قرار داد»<sup>۴</sup>.

۱. بقره / ۱ و ۲: الف لام میم. این است کتابی که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست و مایه هدایت تقوای پیشگان است.

۲. تفسیر الامام العسکری علیاً، ۶۳ - ۶۷.

۳. احزاب / ۷۲: ما امانت الهی و بار سنگین را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم. پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند، ولی انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری ندادن بود.

۴. عرض الله امانتی علی السماوات السبع بالثواب و العقاب فقلن ربنا لاتحملنا بالثواب و العقاب لكنها تحملها بلا ثواب و

امام درباره بخش دیگر آیه **﴿وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾** نیز فرمود: «یعنی امت تو ای محمد، ولایت و امامت امیرمؤمنان را با پاداش و کیفری که در این باره هست نپذیرفت که او به خود ستم کند و فرمان پروردگار خویش نداد، هرکس این امانت را چنان که بایست ادا نکند ستمگر و بیدادگر است»<sup>۱</sup>.  
امیرمؤمنان علیه السلام در حدیثی دیگر فرموده است: «جز مؤمن، مرا دوست ندارد و جز منافقی که حرامزاده باشد مرا دشمن ندارد»<sup>۲</sup>.

### پرنندگان گزیده

باری، پرنندگان گزیده نزد ما پنج‌گونه را دربر می‌گیرد: کبوتر راعبی، قمری، چکاوک، هدهد و جغد. دلیل خرابه نشین شدن جغد آن است که چون حسین علیه السلام کشته شد بر او گریست و گفت: هرگز میان طایفه‌ای که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بکشند منزل نکنم، و خرابه نشین شد<sup>۳</sup>.  
گفته‌اند:

ای جغد نشستۀ بر آن گنبد سبز، وقتی مردمان جغد را زشت شمرند جان من با همدمی توانس گرفته است.

ای برانگیزانندۀ اشک و آه من به بانگ آواز خویش، تو پیراسته‌ای و در تو هیچ زشتی و بدشگونی‌ای نیست.

→

لا عقاب، و ان الله عرض أمانتي و ولايتي على الطيور فأول من آمن بها البزاة البيض و القناير و اول من جدها البوم و العنقا فلعنهما الله تعالى من بين الطيور فاما البوم فلا تقدر ان تظهر بالنهار لبغض الطير لها و اما العنقا فغابت في البحار لا ترى و ان الله عرض أمانتي على الارضين فكل بقعة أمنت بولايتي جعلها طيبة زكية و جعل نباتها و ثمرها حلواً عذبا و جعل ماؤها زلالا و كل بقعة جحدت امامتي و انكرت ولايتي جعلها سبخا و جعل نباتها مرأ علقما و جعل ثمرها العوسج و الحنظل و جعل ماءها ملحا اجاجا».

۱. «یعنی امتک یا محمد ولایة امیرالمؤمنین و إمامته بما فیها من الثواب و العقاب انه كان ظلوما لنفسه جهولا لأمر ربه من لم يؤدها بحقها فهو ظلوم غشوم».

۲. «لا یحبنی الا مؤمن و لا یبغضی الا منافق ولد حرام». این متن بدون دو واژه اخیر به فراوانی در منابع نقل شده است. برای نمونه ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۵/۱؛ همو، الخصال، ۶۳۳؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۴۶۹/۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۲۶۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۰/۱ و ۱۶۳؛ مفید، الارشاد، ۴۰/۱.

۳. برای بخشی از این مضمون ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۲۵۲.



تو به زیبایی های دنیا پشت پا زده ای و در خرابه های بی نشان منزل گزیده ای. آن که تو را بنکوه خود را نکوهیده است.

آن هنگام که ظلمت همه جا بگسترده و مردم بخوابند، در پیشانی تو نشان دلدادگی رخ نماید<sup>۱</sup>.

## زنبور عسل

در تاریخ بلاذری است که ابوسحیله گفته است: من و سلمان در ربذه بر ابوذر گذشتیم. او گفت: فتنه ای رخ خواهد داد. اگر آن را درک کردید بر شما باد به کتاب خدا و علی بن ابی طالب ع. من از پیامبر ص شنیده ام که می فرمود: «علی نخستین کسی بود که به من ایمان آورد و نخستین کسی باشد که در روز قیامت با من دست دهد و او مهتر مؤمنان است»<sup>۲</sup>.

در روایت دیگر است که پیامبر ص فرمود: «ای علی، تو مهتر مؤمنانی، و دارایی مهتر ستمگران است»<sup>۳</sup>.

ابوالفرج در روایتی آورده است که معلی بن طریف پرسید: شما درباره ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾<sup>۴</sup> چه می گوئید؟

بشار گفت: مقصود همان زنبور عسل مشهور است؟

گفت: هرگز، ای ابومعاذ، در این جا مقصود نحل بنی هاشم است و ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾<sup>۵</sup> هم یعنی علم<sup>۶</sup>.

۱. یا بومة القبة الخضراء قد انست      روحی بقربک إذ يستبشع البوم

و یا مثیرة اشجانی بنغمتها      حاشاک ما فیک تشویه و لا شوم

زهدت فی زخرف الدنيا فأسکنک      الزهد الخراب فمن یذممک مذموم

ففی جبینک فی وقت الظلام و قد      نام الانام دلیل الشوق مرسوم

۲. «علی اول من آمن بی و اول من یصافحنی یوم القيامة و هو یعسوب المؤمنین». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۱۸/۲ و ۱۱۹.

۳. «یا علی انت یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظالمین». ← طوسی، الامالی، ۵۵۲. همچنین برای خبر با تفاوتی («الظلمه» به جای «الظالمین») ← ابن بابویه، معانی الاخبار، ۳۱۴.

۴. نحل / ۶۸: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد.

۵. نحل / ۶۹: از درون شکم آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید. در آن برای مردم درمانی است.

۶. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۵۱/۳ و ۱۵۲.

امام رضا علیه السلام درباره این آیه فرموده: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: علی علیه السلام فرمانروای ایشان است. گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری به قلعه بنی ثعل فرستاد. ساکنان قلعه با این سپاه درگیر شدند تا زمانی که سلاح‌های اعزامیان تمام شد. مسلمانان برای آن‌ها کندوهای عسل فرستادند. لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله از گشودن آن‌ها ناتوان بود. اما علی علیه السلام آمد و زنبورها رام او شدند و از این روی او را «امیر النحل» نامیدند.

همچنین روایت شده است که در غاری زنبور عسل دیدند و توان رویارویی با آن‌ها را نداشتند. علی علیه السلام آهنگ آن جاکرد و از آن عسلی بسیار بیرون آورد و از این روی پیامبر صلی الله علیه و آله او را «امیر النحل» و «يعسوب» نامید.

نیز گفته‌اند: او يعسوب آخرت است و این اوج ارجمندی و مهتری او است، چنان که يعسوب مهتر و نر زنبوران است و دیگر زنبورها از آن پیروی کنند. ابوحنیفه دینوری گفته است: زمانی که يعسوب توان پرواز از دست دهد دیگر زنبوران او را بگیرند و پس از آن دیگر عسل نسازند و او نزدیک به سطح زمین ببرد.

سروجی گفته است:

زنبور آن هنگام که فرمان برد، تسلیم علی علیه السلام و فرمانبردار او شد.<sup>۱</sup> اما در این میان درست آن است که خداوند فرشتگان زنبورمانند را فرستاد و علی علیه السلام امیر ایشان بود.

عونى گفته است:

علی علیه السلام فرمانروای نحل است و نحل سپاه او. پس آیا تو را به امیر و به نحل آگاهی ای هست؟<sup>۲</sup>

وراق گفته است:

به خانه خدا سوگند، علی علیه السلام آیت احمد است و پیشوای دینی هر مؤمن ارجمند.<sup>۳</sup>

- 
- |                                |                             |
|--------------------------------|-----------------------------|
| ۱. و النحل اضحى لعلی طائعا     | ممثلا لامره لما انزجر       |
| ۲. علی امیر النحل و النحل جنده | فهل لك علم بالامير و بالنحل |
| ۳. علی و بیت الله آية احمد     | و يعسوب دين المؤمن المتحرم  |

صاحب بن عباد گفته است:

ای مهتر دین خدا و ای همتای پیامبر او و ای کسی که دوستی اش از سوی خداوند واجب گشته است،  
جای تو از فراز ستارگان هویدا است و عظمت تو از بلندای آسمان جلوه گر.  
و شمشیر تو گردن آویز دشمنان، گردن آویزهایی که البته هیچ کس با آن ها زنده نمانده است.<sup>۱</sup>



---

۱. أيعسوب دين الله صنو نبیه  
مکانک من فوق الفراقد لائح  
و سيفک فی جيد الأعادی قلانداً  
و من حبه فرض من الله واجب  
و مجدک من أعلی السماک مراقب  
قلاندا یعکف علیهن ثاقب  
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۸۵.

## فصل ۱۲

### فرمانبری جمادات از امیر مؤمنان علیه السلام

#### بازگردانده شدن خورشید

ابوبکر بن مردویه در مناقب<sup>۱</sup>، ابواسحاق ثعلبی در تفسیر<sup>۲</sup>، ابوعبدالله نطنزی در خصائص، خطیب در اربعین و ابواحمد جرجانی در تاریخ جرجان<sup>۳</sup>، حدیث «رد الشمس» یعنی ماجرای بازگردانده شدن خورشید برای علی علیه السلام را روایت کرده‌اند.

ابوبکر وراق کتاب طرق من روی رد الشمس<sup>۴</sup> را پدید آورده است، ابوعبدالله جعل تألیفی در امکان بازگردانده شدن خورشید دارد<sup>۵</sup>، ابوالقاسم حسکانی مسألة تصحیح رد الشمس و ترغیم النواصب

---

۱. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲. در الکشف و البیان (۴۷/۴) تنها روایت رد شمس را برای موسی علیه السلام و قوم او یافتیم.

۳. روایت را در تاریخ جرجان نیافتیم.

۴. نام کامل مؤلف ابوبکر احمد بن عبدالله بن احمد بن جلین وراق دوری (۲۹۹ - ۳۷۹ ق.) است، و البته اثر او در اختیار نیست. - آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۶۳/۱۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۸۴/۱؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۴۵/۲.

۵. نام کامل او ابوعبدالله حسین بن علی بصری بغدادی مشهور به ابوعبدالله جعل (د. ۳۹۹ یا ۳۶۹ ق. در بغداد) است و از کتاب او با نام جواز رد الشمس یاد شده است. - آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۴/۵؛ امینی در مقدمه بر: مغربی، فتح الملک العلی، ۱۷.

الشمس<sup>۱</sup> را پدید آورده و کتاب بیان رد الشمس علی امیرالمؤمنین علیه السلام<sup>۲</sup> نیز از آثار ابوالحسن شاذان است.<sup>۳</sup>

ابوبکر شیرازی در کتاب خود متن کامل این حدیث را به صورت مسند از شعبه، از حسن بصری، از ام هانی روایت کرده و پس از آن گفته: حسن بصری در پی نقل این خبر گفته: خداوند دو آیه را در این باره نازل کرده است: این که فرمود: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾<sup>۴</sup>؛ یعنی خداوند برای هرکس که بخواهد نماز واجب خویش را به یاد آورد یا از آن خواب مانده باشد یا برای هرکس که قصد سپاس داشته باشد این دو را جایگزین هم کند؛ و نیز این که فرمود: ﴿يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾<sup>۵</sup>.

ابوبکر شیرازی همچنین از این یاد کرده که خورشید چندین نوبت برای علی علیه السلام بازگردانده شده است: آن که سلمان روایت کرده است، در روز بساط، در نبرد خندق، در نبرد حنین، در نبرد خیبر، در نبرد خرقیاء، در نبرد براثا، در نبرد غاضریه، در نهروان، در روز بیعت رضوان، در نبرد صفین، در نجف، در بنی مازر، در وادی عقیق و پس از احد.

کلینی در کافی روایت کرده که در مدینه در مسجد فضیخ نیز خورشید برای او بازگردانده شده است.<sup>۶</sup>

۱. ابن شهر آشوب در معالم العلماء (۱۱۳) از این اثر حاکم حسکانی صاحب شواهد التنزیل یاد کرده است. همچنین ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۳/۱۴؛ خونی، معجم رجال الحديث، ۸۳/۱۲.

ابن کثیر نیز در البدایة و النهایة (۷۷/۶ - ۹۳) در بیان طرق حدیث رد الشمس از این کتاب یاد کرده و بخشی از روایت را به نقل از آن آورده است.

۲. مؤلف ابوالحسن محمد بن احمد بن علی شاذان قمی صاحب کتاب مائة منقبة است و از کتاب او با نام البیان فی رد الشمس لامیرالمؤمنین علیه السلام یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۷۳/۳.

۳. درباره آثار تألیف یافته در رد الشمس ← محمودی، رسائل فی حدیث رد الشمس؛ کشف الرمس عن حدیث رد الشمس.

۴. فرقان / ۶۲؛ و او است کسی که برای هرکس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید.

۵. زمر / ۵: شب را به روز درمی پیچد و روز را به شب درمی پیچد.

۶. ← الکافی، ۵۶۱/۴.

اما از این میان دو مورد مشهورتر است: یکی در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله در کراع الغمیم و دیگری در دوران پس از وفات آن حضرت در بابل.

### ردّ الشمس در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

اما آن که در دوران زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد این است که به روایت ام سلمه، اسماء بنت عمیس، جابر انصاری، ابوذر، ابن عباس، خدری، ابوهریره و امام صادق علیه السلام پیامبر در کراع الغمیم نماز خواند. چون سلام داد وحی بر او نازل شد. در همین حال که بود علی علیه السلام بدان جا آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت تکیه زد و در همان حالت وحی فرود می آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله در همین وضع ماند و وحی نیز در حال نزول بود تا خورشید غروب کرد. چون وحی پایان یافت پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای علی، آیا نماز خواندی؟

گفت: نه، - و داستان را برایش بازگو کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خداوند بخواه تا خورشید را برایت بازگرداند.

علی علیه السلام از خداوند خواست و خورشید روشن و پرفروغ بازگشت.

در روایت ابوجعفر طحاوی است که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دعا کرد: «خداوندا، علی در طاعت تو و طاعت پیامبرت بوده است؛ خورشید را برایش بازگردان»<sup>۱</sup>.

خورشید بازگردانده شد. علی علیه السلام برخاست و نماز گزارد و چون نماز خود به پایان برد دیگر بار خورشید فرو افتاد و ستارگان آشکار شدند.

در روایت ابوبکر بن مهرویه است که اسماء گفته است: خدای را سوگند، به هنگام فروافتادن خورشید، از آن صدایی چون صدای فرورفتن اره در چوب شنیدیم.<sup>۲</sup>  
راوی گفته است: این ماجرا در غزوه خیبر و در صهباء رخ داد.<sup>۳</sup>

در روایتی دیگر است که امیرمؤمنان علیه السلام به اشاره نماز خواند و چون خورشید بازگردانده شد به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله نماز را اعاده کرد.

۱. «اللهم ان علیا کان فی طاعتک و طاعة رسولک فاردد علیه الشمس». - طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۹۲/۳. نیز -

طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۵۱/۲۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۱۴/۴۲.

۲. - مفید، الارشاد، ۳۴۶/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۰/۱.

۳. - خوارزمی، المناقب، ۳۰۷.

از صاحب بن عباد خواستند در این باره شعری بگویند. گفت:

از هیچ توبه کننده ای توبه پذیرفته نشود، مگر با محبت علی بن ابی طالب علیه السلام،  
آن برادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلکه همتای او و البته همتا هرگز با همراه برابر نیست.  
ای مردمان، چه کسی چون علی علیه السلام است که خورشید رفته برایش بازگردانده شد؟<sup>۱</sup>

مفجع بصری گفته است:

علی علیه السلام آن هنگام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دامن او را بالش گرفت و سر بر آن نهاد؛  
چه، زمانی که وحی بدو می رسید می پنداشتی از هوش رفته یا غش کرده است.  
پس نماز علی علیه السلام به تأخیر افتاد و تا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مخاطب وحی بود او را بیدار نکرد.  
آن گاه خدای خویش را خواند و او وعده خود به تحقق درآورد که او وعده خود را عملی سازد.  
گفت: این برادرم نیم روز خود در رازگویی با خداوند بوده و اینک بیهوش است.  
پس خورشید را بازگردان تا در وقت نماز بخواند و بدین سان مغرب که گذشته بود بازگشت.<sup>۲</sup>

سید حمیری گفته است:

چون وقت نماز را از کف داد و مغرب نزدیک شد، خورشید برای او بازگشت،  
و پرتو خورشید چون عصرگاهان در افق درخشید و آن گاه چون ستاره ای فرو افتاد.

- 
- |    |                             |                           |
|----|-----------------------------|---------------------------|
| ۱. | لاتقبل التوبة من تائب       | إلا بحب ابن ابی طالب      |
|    | أخی رسول الله بل صهره       | و الصهر لا یعدل بالصاحب   |
|    | یا قوم من مثل علی و قد      | ردت علیه الشمس من غائب    |
| ۲. | و علی إذ نال راس رسول ال    | لّه من حجره و سادا و طیا  |
|    | إذ یخال النبی لما أتاه ال   | وحی مغمی علیه او مغشیا    |
|    | فتراخت عنه الصلاة و لم یو   | قظه الی ان کان شخصی منحیا |
|    | فدعا ربّه فأنجزه المی       | عاد من کان وعده مأتی      |
|    | قال هذا أخی بحاجة ربی       | لم یزل شطر یومه مغشیا     |
|    | فاردد الشمس کی یصلی فی الوق | ت فعاد العشی بعد مضیا     |

بار دیگر هم در بابل خورشید برای او بازگردانده شد، در حالی که خورشید برای هیچ کس دیگر پس از غروب بازگردانده نشده بود.

جز برای یوشع و باری دیگر برای خود وی، و در این بازگشت خورشید تفسیر امری شگفت است<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

چون وحی در حالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله پایان یافت که خورشید غروب می کرد، برای علی علیه السلام که هنوز نماز عصر را نخوانده بود دعا کرد.

پس خورشید در پی غروب برایش بازگردانده شد و برایشی او در آغاز شب طلوعی رخ داد<sup>۲</sup>.

همچنین گفته است:

علی علیه السلام کسی است که یک بار در مدینه به هنگام وحی، پس از غروب، خورشید برایش بازگردانده شد،

و یک بار دیگر در بابل، پس از آن که خورشید به کرانه آسمان رسیده و در آستانه غروب بود<sup>۳</sup>.

ابن حماد گفته است:

زمانی که او در حال رکوع صدقه داد خداوند ولای خود را با ولای او قرین ساخت.

- 
- |   |   |
|---|---|
| ۱. ردت علیه الشمس لما فاته حتى تبليج نورها في افقها و عليه قد ردت ببابل مرة إلا ليوشع او له من بعده | وقت الصلاة و قد دنت للمغرب للعصر ثم هوت هوى الكوكب اخرى و ما ردت لخلق مغرب و لردها تأويل أمر معجب |
| ← ديوان السيد الحميري، ۸۷ - ۹۰.   |   |
| ۲. فلما قضى وحى النبى دعا له فردت عليه الشمس بعد غروبها   | و لم يك صلى العصر و الشمس تنزع فصار لها فى اول الليل مطلع   |
| ← همان، ۲۸۲.  |   |
| ۳. على عليه ردت الشمس مرة و ردت له اخرى ببابل بعد ما  | بطيبة يوم الوحي بعد مغيب افت و تدلت عينها لغروب   |
| ← همان، ۱۱۷.  |   |



خداوند عرش در روز مباهله او را «نفس» محمد ﷺ خواند و هیچ کس در این انکار نتواند آورد. در خیبر، پس از آن که ستارگان در آسمان رخ نموده بودند، خورشید برای او بازگردانده شد، و نیز در بابل بازگردانده شد، در حالی که، خدای را سوگند، یوشع علیاً از علی علیاً برتر نبود.<sup>۱</sup>

علی بن احمد<sup>۲</sup> نیز گفته است:

غدير خم حقیقتی است که فضیلت آن را جز فرومایه بدکار کافر انکار نتواند کرد. ای سرگشته، چه کسی بود که در بابل خورشید پس از غروب برایش بازگردانده شد؟ و یک بار هم در روزگار پیامبر ﷺ، و در این باره خبرهای فراوان رسیده است. او همه فضیلت‌ها و منقبت‌ها را به چنگ آورده است. پس شعر چگونه تواند ستایش او را به دایره خویش درآورد؟<sup>۳</sup>

۱. قرن الاله ولانه بولانه  
لما تزکی و هو حان یرکع  
سماء رب العرش نفس محمد  
یوم البهال و ذاک ما لایدفع  
فالشمس قد ردت علیه بخیر  
و قدابتدت زهر الکواکب تطلع  
و ببابل ردت علیه و لم یکن  
و الله خیر من علی یوشع

ناگفته نماند شاعر در بیت نخست به آیه ۵۵ سوره مائده اشاره می‌کند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

شاعر در بیت دیگر نیز به آیه ۶۱ آل عمران اشاره می‌کند: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَيَّلْنَا نَمْنَعُ لَكُمْ مِنْهُ شَرْهًا وَهُمْ لَا يَتَّبِعُونَ﴾؛ پس هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده با تو محاجه کند بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم، پس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

۲. مقصود ابوالحسن علی بن احمد جرجانی معروف به جوهری درگذشته در حدود ۳۸۰ ق. است. او صاحب القصائد الفاخرة فی مناقب العترة الطاهرة است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۸۶/۱۷. آقابزرگ در جایی دیگر (ق ۱، ۲۱۰/۹) از «دیوان الجوهری الجرجانی او شعره» یاد می‌کند.

۳. و غدير خم ليس ينكر فضله  
إلا زعيم فاجر كفار  
من ذا علیه الشمس بعد مغيبها  
ردت ببابل نبئن یا حار

## ردّ الشمس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله

اما آن ردّ الشمس که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد این است که به روایت جویریة بن مسهر، ابورافع و حسین بن علی علیه السلام، زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام در سرزمین بابل از فرات گذر می کرد، همراه با گروهی نماز عصر را به جای آورد. اما عبور مردم از فرات کامل نشده بود که خورشید غروب کرد و از این روی بیشتر مردمان نماز عصر را از دست دادند. آنان در این باره بگومگو کردند. علی علیه السلام از خداوند خواست خورشید را بازگرداند و خدای نیز خورشید را بازگرداند.

خورشید در افق ماند و چون مردمان نماز خود را سلام دادند غایب شد. در این هنگام خورشید را صدایی سخت بود که مردم از آن ترسیدند و فراوان ذکر «لا اله الا الله» و «سبحان الله» و «الله اکبر» گفتند.<sup>۱</sup>

مسجد شمس در صاعديه بابل مسجدی شناخته شده و مشهور است.

## ردّ الشمس برای اوصیا

از ابن عباس به طرق بسیار روایت شده است که خورشید تنها برای سلیمان علیه السلام و صی داوود علیه السلام، یوشع علیه السلام و صی موسی علیه السلام و علی بن ابی طالب علیه السلام و صی محمد صلی الله علیه و آله بازگردانده شد.<sup>۲</sup> قدامه سعدی گفته است:

وصی برای ما خورشیدی را که غروب کرده بود بازگرداند تا نماز عصر را در آرامش گزاردیم.  
از یاد نمی برم آن هنگام که خورشید را خواند و خورشید داوطلبانه او را لبیک گفت و شتابان پی سخن او گرفت.

این آیت و حجت او در میان ما است. آیا در همه مردمان او را همانندی هست؟

→

و علیه قد ردت لیوم المصطفی	یوما و فی هذا جرت اخبار
حاز الفضائل و المناقب کلها	أنی یحیط بمدحه الأشعار

۱. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۹؛ مفید، الارشاد، ۳۴۶/۱ و ۳۴۷؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۱/۱.

۲. برای مضمون با تفاوت هایی ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۲۳؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۹۶/۳، به روایت ابوهریره و تنها در مورد یوشع بن نون.

سوگند خورده‌ام که هرگز جایگزینی برایش نجویم، و مگر نور خدا را جایگزین توان یافت؟  
 ابوالحسن علیه السلام مرا بسنده است که مولایم باشد و به او پایبند باشم، همو که پیامبر خدا در روزگار  
 نخستین به او ایمان داشته‌اند.<sup>۱</sup>

عونی گفته است:

از یاد مبر آن روز را که خورشید برای او بازگشت و دشت از فروغ آن نیک بیاکند.  
 آن ماجرا در سرزمین ضهیا بود و یک بار دیگر هم در بابل داوطلبانه برای او بازگشت.<sup>۲</sup>

ابن حماد گفته است:

و در سرزمین بابل خورشید برایت بازگردانده شد و در آنچه برای یوشع نام برده‌اند با او همسنگ  
 شدی،

و یعقوب علیه السلام را فرزندی بود که هرگز به پای فرزندان تو، همان نوادگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نرسیدند.<sup>۳</sup>

سروجی گفته است:

خورشید در آن روز نبرد بابل سرازیر نشد و هنگامی که فرمان داد از فرمان او سرنیچید.  
 وقت نماز عصر فرارسید و جنگ در تب و تاب بود و او با چشمان خود به خورشید اشاره‌ای کرد.

- 
- |    |   |   |
|----|---|---|
| ۱. | رد الوصی لنا الشمس التي غربت<br>لانساه حين يدعوها فتتبعه<br>فتلك آيته فينا و حجه<br>اقسمت لابتغى يوما به بدلا<br>حسبي ابوحسن مولى ادين به<br>و لاتنس يوم الشمس إذ رجعت له | حتی قضینا صلوۃ العصر فی مهل<br>طوعا بتلبیة ها ها علی عجل<br>فهل له فی جمیع الناس من مثل<br>و هل یكون لنور الله من بدل<br>و من به دان رسل الله فی الاول<br>بمنتشر وادی من النور ممتع |
| ۲. | فذلك بالضهیا و قد رجعت له<br>و ردت لك الشمس فی بابل<br>و یعقوب ما كان اسباطه  | ببابل ایضا رجعة المتطوع<br>فسامیت یوشع لما سمی<br>کنجلیک سبطی نبی الهدی   |
| ۳. |   |   |

پس خورشید همچنان بر جای خود ایستاد تا او نماز خویش را خواند و آن گاه خورشید به سمت منزلگاه خود سرازیر شد.<sup>۱</sup>

دیگری نیز گفته است:

کیست که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، آفتاب پس از فرو رفتن در پس حجاب ظلمت، دوباره برایش بازگردانده شده باشد؟

در سرزمین بابل و آن هنگام که مردمان پیشاپیش او برای ورود به آن آبشخور قرعه می زدند. خدای را معجزه‌ای بود که پس از پیامبر مرسل صلی الله علیه و آله آن را در میان مردمان برای ولی خود آشکار کرد.<sup>۲</sup>

### پاسخ به شبهه‌ها

اما این که ملحدان گفته‌اند: این رخداد حساب و حرکت افلاک را بر هم می‌زند، چنین پاسخ داده می‌شود که خداوند خورشید را بازگرداند و همراه با آن فلک را هم بازگرداند و بدین سان حساب و حرکت افلاک بر هم نخورد؛ یا این که می‌توان گفت: خداوند آن را بازگردانده و سپس اختصاصاً در حرکت خورشید شتابی ایجاد می‌کند که به چشم دیده می‌شود و این ستاره به فلک خود در پیوندد، اما این حرکت در فلک به چشم نیاید. این پاسخ بر حدوث عالم و اثبات محدث استوار است.

اما اشکال ابن فورک در کتاب *الفصول من تعلیق الاصول*<sup>۳</sup> را که اگر چنین رخدادی صحت داشت همه مردم در همه سرزمین‌ها آن را می‌دیدند، به همان نحو توان پاسخ داد که به اشکال بر شق القمر در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داده شود.

- |                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| ۱. و الشمس لم تعدل بیوم بابل | و لاتعدت امره حین امر      |
| جاءت صلاة العصر و الحرب علی  | ساق فأومی نحوها رد النظر   |
| فلم تزل واقفة حتی قضی        | صلاته ثم هوت نحو المقر     |
| ۲. من لم ترد الشمس بعد نبیه  | إلا له بعد الحجاب المسدل   |
| و ببابل و القوم فرض دونه     | یتقارعون علی ورود المنهل   |
| لله معجزة أتت لولیّه         | بین الملا بعد النبی المرسل |

۳. این کتاب در اختیار نیست و تنها در منابعی از آن نام برده شده است. ← زریاب، «ابن فورک»، دائرة المعارف بزرگ

سید رضی گفته است:

هرکس هر انسان ارجمندی را با او قیاس کند گویی علف بیابان را با کوه‌های استوار همسنگ کرده است.<sup>۱</sup>

ابن حجاج گفته است:

مهرتر من کسی است که چون فرمان داد، خورشید برایش بازگشت،  
و چنان که در خبر برایمان روایت شده است دعا کرد و فرش او را به آسمان برد.<sup>۲</sup>

ابن حماد گفته است:

ای امامی که او را همتایی جز پیامبر خدا ﷺ نیست.  
جایگاه تو نزد خداوند پیوسته در تعالی و فزونی است.  
در حالی که سیاهی شب خیمه گسترانده بود، خورشید برایت بازگردانده شد.<sup>۳</sup>

همو گفته است:

خورشید برای او بازگردانده شد، و این مسئله‌ای بس بزرگ است، اگر مردم بدانند که چه است.<sup>۴</sup>

کشاجم گفته است:

چه کسی است که آفریدگارمان خورشیدی را که رو به افول داشت برایش بازگرداند؟

- 
- |    |                              |                           |
|----|------------------------------|---------------------------|
| ۱. | من قاس داشرف به فکانما       | وزن الجبال القود بالاشیاح |
|    | ← دیوان الشریف الرضی، ۱/۱۹۶. |                           |
| ۲. | سیدی الذی رجعت له            | شمس النهار کما أمر        |
|    | و دعا فطار به البسا          | ط کما روینا فی الخبر      |
| ۳. | یا إماماً ما له إلا          | رسول الله شکل             |
|    | لم یزل شأنک عند              | د الله یعلو و یجل         |
|    | و علیک الشمس ردت             | و دجی اللیل مطل           |
| ۴. | ردت له الشمس و هو شان        | لو علم الناس ائی شان      |

حتی اگر باز نمی‌گشت، تدبیر او و فروغ چهره او خود جایگزین پرتو خورشید بود.<sup>۱</sup>

حمانی گفته است:

کجا است آن کسی که خورشید در روزی که در حجاب رفت برایش بازگردانده شد؟  
و کجا است قسمت‌کننده دوزخ در روز برانگیخته شدن و روز حساب؟  
مولای آنان در روز غدیر، به رغم هر تردیدآور گرفتار ارتداد<sup>۲</sup>.

صنوبری گفته است:

خورشید در فلک‌های خویش برای او بازگردانده شد و او بی آن که فراموش کرده یا کوتاهی کرده باشد  
نماز خویش را قضا کرد<sup>۳</sup>.

عونی گفته است:

او کسی است که خورشید پس از افول برایش بازگردانده شد، گویی که اصلاً غروب نکرده است<sup>۴</sup>.

همو گفته است:

امام من کسی است که پس از غروب خورشید با آن سخن گفت و خورشیدی که عصرگاهان غروب کرده  
بود برای وی بازگردانده شد<sup>۵</sup>.

- 
- |   |  |
|---|--|
| ۱. و من رد خالقنا شمسه<br>و لو لم تعد کان فی رأیه | علیه و قد جنحت للطفل<br>و فی وجهه من سناها بدل |
| ← دیوان کشاجم، ۳۴۵.                               |  |
| ۲. أین الذی ردت علیه<br>و أین القسم النار فی      | الشمس فی یوم الحجاب<br>یوم المواقف و الحساب    |
| مولاهم یوم الغدیر                                 | برغم مرتاب و آب                                |
| ۳. ردت له الشمس فی افلاکها ففضی                   | صلاته غیر ما ساء و لا وان                      |
| ۴. ذاک الذی رجعت شمس النهار له                    | بعد الافول کأن الشمس لم تغب                    |
| ۵. امامی کلیم الشمس بعد غروبها                    | فردت له من بعد ما غربت عصرا                    |

همچنین گفته است:

من بنده آن کسم که خورشید ظهرگاهان در هنگام غروب برایش بازگردانده شد.  
چنین شد تا نماز ظهر را برپا داشت و تا پایان آن نماز این فروغ از میان نرفت.<sup>۱</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

پیامبر ﷺ شهر دانشی بود که همه کمال‌ها را در خود داشت و تو آن را دروازه‌ای شایسته بودی.  
خورشید برایت بازگردانده شد و این فضیلتی است که جلوه کند و هیچ باکف دستی که بر آن پرده شود  
پنهان نگردد.<sup>۲</sup>

اصفهانی گفته است:

یا چه کسی بود که وقتی ظلمت روی دیوارها را پوشانده بود، خورشید برایش بازگردانده شد؟  
تا آن نماز را که قضا شده بود در عصرگاه روزی روشن و پرفروغ به جای آورد؟  
و مردم او را دیدند و شگفتی کردند و از این تعجب، مستانه از این سوی بدان سوی می افتادند.  
سپس خورشید به چاه غروب فرو افتاد، چونان تیری که از کمان جسته باشد و شتابان به سویی رود.<sup>۳</sup>

حمیری گفته است:

یا چه کسی بود که خورشید پس از غروب و در حالی که جهان را ظلمت دربرگرفته بود برایش  
بازگردانده شد؟

- 
- |  |   |
|--|---|
| ۱. انی أنا عبد لمن ردت له ردت له حتی أقام فريضة  | شمس الضحی عند الغروب فانحرف للظهر صلی و الضیا لم ینکشف                                      |
| ۲. كان النبی مدینة العلم التي ردت عليك الشمس و هی فضيلة  | حوت الکمال و کنت افضل باب ظهرت فلم تستر بكف نقاب  |
| بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.  |   |
| ۳. أمن عليه الشمس ردت بعدما حتی قضی ما فات من صلواته و الناس من عجب رأوه و عاینوا ثم انثنت لمغیبتها منحنطة | کسی الظلام معاطف الجدران فی دبر یوم مشرق ضحیان یترجون ترجح السكران کالسهم طار بریشة الظهران |

تا نماز عصر را در وقت خود به جای آورد، و خداوند تنها او را به چنین فضیلتی گزین ساخت.  
آن‌گاه شتابان در پس پرده رفت، و خداوند برای سیر خورشید مقداری قرار داده است.<sup>۱</sup>

ابوالفضل اسکافی گفته است:

کیست که خورشید روز پس از افول و در حالی که مشرق را پشت سر نهاده بود برایش بازگشت؟  
تا چون نماز را در وقت خود به جای آورد دوباره افول کرد و ستارگان شبانه سوسو زدند.  
در فروتر از این هم برای مردمان کفایت است که فضیلت او بشناسند و اهل بصیرت را همین قانع کند.<sup>۲</sup>

ابن‌رزیک گفته است:

چه کسی بود که خورشید پس از غروب برایش بازگردانده شد و در حالی که فرشتگان می‌نگریستند  
فضیلت وقت را درک کرد؟<sup>۳</sup>

ابن‌رومی گفته است:

او را شگفتی‌ها است آن روز که با سپاه خود به آهنگ نهروان رهسپار شد،  
و خورشید پس از غروب برای او بازگشت و پرفروغ و برافروخته درخشید.<sup>۴</sup>

- 
- |   |  |
|---|--|
| ۱. أم من عليه الشمس كرت بعد ما<br>حتى تلافى العصر فى اوقاتها<br>ثمت توارت بالحجاب حثيثة | غربت و ألبسها الظلام شعارا<br>و الله أثره بها ايثارا<br>جعل الاله لسيرها مقدارا          |
| ← دیوان السید الحمیری، ۲۲۳.   |  |
| ۲. من ذا له شمس النهار تراجعت<br>حتى اذا صلى الصلاة لوقتها<br>فى دون ذلك للانام كفاية   | بعد الافول و قد تقضى المطلع<br>أفلت و نجم عشا الاخيرة تطلع<br>من فضله و لدى البصيرة مقنع |
| ۳. من ردت الشمس من بعد المغيب له  | فادرك الفضل و الاملاك تشهده  |
| ۴. و له عجائب يوم سار بجيشه<br>ردت عليه الشمس بعد غروبها                                | يبغى لقصد النهروان المخرجا<br>بيضاء تلمع وقدة و تأججا                                    |
- بیت‌ها را در دیوان ابن‌الرومی نیافتیم.



دیگری گفته است:

کیست که پیامبر مصطفی ﷺ در روز غدیر خم از میان همه خاندان، تنها او را برادر وفادار خود خواند؟

و او را معجزه‌ای است مشهور، آن‌گاه که خورشید پس از فرو افتادن برایش بازگردانده شد.<sup>۱</sup>

آن دیگری هم گفته است:

نه، و کیست که امر و نهی من و حیات من در دست او باشد؟  
سر در ولایت هیچ کس ندارم، مگر آن که خورشید برایش بازگردانده شد.<sup>۲</sup>

### هم‌سخنی خورشید با علی علیه السلام

محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام از جابر نقل کرده که گفته است: خورشید هفت بار با علی بن ابی طالب علیه السلام سخن گفت: نخستین بار او را گفت: ای پیشوای مسلمانان، نزد پروردگار مرا شفاعت کنی تا مرا کیفر ندهد؛ دومین بار او را گفت: مرا فرمان ده تا دشمنان تو را بسوزانم که من آنان را به چهره می‌شناسم؛ سومین بار در بابل بود که علی علیه السلام وقت نماز عصر را از کف داده بود و با خورشید سخن گفت و او را فرمود: به جای پیشین خود بازگرد و خورشید نیز او را لبیک گفت؛ چهارمین بار علی علیه السلام او را گفت: ای خورشید، آیا از من گناهی سراغ داری؟ و خورشید گفت: به عزت پروردگارم سوگند، اگر خداوند همه مردم را چون تو آفریده بود آتش را نمی‌آفرید؛ پنجمین بار آن بود که در روزگار خلافت ابوبکر درباره نماز اختلاف کردند و با علی علیه السلام مخالفت ورزیدند و خورشید آشکارا به سخن آمد و گفت: حق برای او، در دست او و همراه او است؛ ششمین بار آن بود که علی علیه السلام آفتاب را خواند و خورشید سطلی از آب حیات برایش آورد و او با آن آب وضو ساخت و از او پرسید: تو کیستی؟

- 
- |                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| ۱. من له آخی النبی المصطفی | یوم خم بالوفا دون الاهال   |
| و له معجزة مشهورة          | حين رد الشمس من بعد الزوال |
| ۲. لا و من امری و نهی      | و حیاتی فی یدیه            |
| لاتوالیت سوی من            | ردت الشمس علیه             |

و گفت: من خورشید تابانم؛ و هفتمین بار در هنگام وفات علی علیه السلام بود که آفتاب به حضور آمد و بر او سلام کرد و علی علیه السلام سفارش‌ها به او سپرد و او نیز سفارش‌ها سپرد.<sup>۱</sup>

### سخن گفتن علی علیه السلام با خورشید به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن‌شیرویه دیلمی<sup>۲</sup>، عبدوس همدانی و خطیب خوارزمی<sup>۳</sup> از رهگذر کتاب‌های خود مرا حدیث کرده‌اند و جدم کیا شهر آشوب و نیز محمد قتال<sup>۴</sup> مرا اجازه نقل از کتاب‌های کسانی از هم‌مسلمانان چون ابن‌قولویه، کشی و عبدکی داده‌اند که از سلمان، ابوذر، ابن عباس و علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده‌اند که چون مکه فتح شد و به سراغ هوازن رفتیم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، برخیز و آبروی خود نزد خداوند را ببین؛ چون خورشید طلوع کرد با او سخن بگوی.

علی علیه السلام خطاب به خورشید گفت: درود بر تو ای بنده خدا که پیوسته در فرمان پروردگار خویشی. خورشید نیز گفت: و بر تو درود ای برادر و وصی پیامبر خدا و ای حجت خدا بر خلق او. علی علیه السلام به نشان سپاسگزاری به سجده درافتاد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را بلند کرد و دست بر صورتش کشید و فرمود: ای حبیب من، برخیز که آسمانیان از گریه تو به گریه افتادند و خداوند با تو به فرشتگان حامل عرش فخر فروخت.

سپس فرمود: «سپاس خداوندی را که مرا بر همه پیامبران برتری بخشید و به وصایت مهتر اوصیا تأیید کرد»<sup>۵</sup>.

آن‌گاه این آیه را خواند: ﴿وَلَهُ اسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾<sup>۶</sup>.

۱. این خبر در بحار الانوار (۱۷۵/۴۱) تنها از کتاب حاضر نقل شده است.

۲. خبر را در الفردوس نیافتم.

۳. ← المناقب، ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴. ← روضة الواعظین، ۱۲۸.

۵. «الحمد لله الذي فضلني على سائر الانبياء و ايدني بوصية سيد الاوصياء».

۶. آل عمران / ۸۳: با آن که هرکه در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می‌شود.

ناشی گفته است:

کسی است که بدانچه خدا به خورشید گفته است با او سخن گفت،  
و خورشید سخن او را می شنید و با او هم سخن شده بود.<sup>۱</sup>

عونی گفته است:

امام من هم سخن خورشید و همنوای نور او است؛ آیا هم سخن با خورشید را در میان آن مردمان  
همانندی هست؟<sup>۲</sup>

ابن حماد گفته است:

آن هنگام که تاریک شد، خورشید به سوی او بازگشت و سلام کرد  
بر او و با هر آنچه نهفته ها آشکار سازد، با او سخن گفت.<sup>۳</sup>

همو گفته است:

و خورشید چون با او سخن گفت بازگشت و از نام های امام حرارت خود آشکار ساخت.<sup>۴</sup>

همو گفته است:

چه کسی است که آفتاب پس از سلام کردن، آشکارا و در حالی که همه می شنیدند با او سخن گفت؟

→

برای روایت افزون بر منابع یاد شده در صدر حدیث ← ابن بابویه، الامالی، ۶۸۵؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع،

۵۴۴/۲ و ۵۴۵.

- |                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| ۱. مکلم الشمس بما              | قال لها رب السما                |
| تسمع منه الکلم                 | و هی له تقاؤل                   |
| ۲. إمامی کلیم الشمس راجع نورها | فهل لکلیم الشمس فی القوم من مثل |
| ۳. فرد حین اظلمت               | شمس الضحی و سلمت                |
| علیه إذ تکلمت                  | بکل ما یجلو الغشا               |
| ۴. و رجعت الشمس حین تکلمت      | و ابدت من اسماء الامام حامها    |

ای اول، ای آخر، ای ظاهر، ای باطن، و ای که در حجاب‌ها رازی نهفته‌ای<sup>۱</sup>.

ابن‌هانی مغربی گفته است:

خورشید سر برهنه کرد و دوست داشت، اگر زمین تاب می‌آورد، او را ببوسد.  
بر فراز سر امیرمؤمنان علیه السلام ابری بود که بر او و تاجش سایه می‌افکند،  
و آن ابر از جایگاهی بلند چرخانده می‌شد و سال‌ها بود که جبرئیل در سایه‌اش می‌زیست<sup>۲</sup>.

باری، یکی دیگر از این جلوه‌ها داستانی است که ابن‌حماد در شعر خود آن را تضمین کرده است:

از میثم تمار در مسند اکبر او نقل شده است  
که ده روز خورشید بر ما طلوع نکرد و آشکار نشد.  
پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و پرسیدیم خورشید را چه شده است که رخ نمی‌نماید؟  
پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت شما را از این می‌آگاهانم  
که علی علیه السلام به عتاب از فاطمه علیها السلام ناخرسند بود.  
پس خورشید برای خرسندی حیدر علیه السلام از شما غایب شد،  
و چون او رضایت داد بازگشت و اگر رضایت نداده بود آشکار نمی‌گشت<sup>۳</sup>.

- |    |   |  |
|----|---|--|
| ۱. | من کلمته الشمس لما سلمت<br>یا أولاً یا آخراً یا ظاهراً  | جهرأ علیه و کل شیء یسمع<br>یا باطناً فی الحجب سرأ مودع |
| ۲. | و الشمس حاسرة القناع و ودها<br>و علی امیرالمؤمنین غمامة | لو تستطيع الارض التقبیل<br>نشأت تظلل تاجه تظلیلا       |
| ۳. | و مدیرها من حیث شأو طالما<br>روی عن میثم التما          | زاحت تحت ظلاله جبریلا<br>ر فی مسنده الاکبر             |
|    | بأن الشمس لم تطلع<br>فجئنا نسأل المرسل                  | لنا عشرأ و لم تظهر<br>ما للشمس لم تظهر                 |
|    | فقال المصطفی اخ<br>علی کان بالعتب                       | برکم یا ایها المعشر<br>علی فاطم مستشعر                 |

## سخن گفتن با زمین

در روزگار ابوبکر مردم گرفتار زلزله‌ای شدند و یاران ابوبکر به علی علیه السلام پناه جستند. علی علیه السلام بر تپه‌ای نشست و فرمود: گویی شما را ترسانده است! پس لب‌های خود جنباند و با دست بر زمین زد و گفت: تو را چه می‌شود؟ آرام گیر. زمین آرام گرفت.

سپس فرمود: من همان مردی هستم که خداوند فرموده است: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا \* وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا \* وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا﴾<sup>۱</sup>. من همان «انسان» هستم که زمین را می‌گویم: تو را چه شده است؟ ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾<sup>۲</sup>؛ یعنی با من می‌گوید<sup>۳</sup>. در خبری دیگر است که فرمود: «اگر این زلزله همان بود که خداوند در کتاب خود از آن خبر داده است مرا پاسخ می‌داد. اما این آن نیست»<sup>۴</sup>.

در روایت سعید بن مسیب و عبایه بن ربیع است که علی علیه السلام با پای بر زمین زد. زمین به حرکت درآمد. امام علیه السلام فرمود: «آرام گیر که هنوز زمانت نرسیده است»<sup>۵</sup>. آن‌گاه این آیه را خواند: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾<sup>۶</sup>.

## انتقال ابوهریره در یک لحظه

یک بار ابوهریره نزد امیرمؤمنان علیه السلام از این نالید که دلش برای فرزندانش تنگ شده است.

→

فغابت عنكم الشمس      رضاء للفتی حیدر  
فلما أن رضی عادت      و لو لم یرض لم تظهر

۱. زلزله / ۱ - ۳: آن‌گاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانیده شود و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند و انسان گوید: زمین را چه شده است؟

۲. زلزله / ۴: آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید.

۳. ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۵۵۶/۲؛ طبری املی، دلائل الامامة، ۶۷.

۴. «لو كانت الزلزلة التي ذكرها الله في كتابه لاجابتنی و لكنها ليست بتلك». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۵۵۵/۲.

۵. «اسكنی فلم یأن لك».

۶. زلزله / ۴: آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید.

خبر در نهج الایمان ابن جبر (۶۴۹) آمده است.

امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود تا چشمان خود را ببندد.

چون چشم گشود در سرای خود در مدینه بود.

مدتی نشست و پس از آن علی علیه السلام را دید که بر بام خانه است و می گوید: بیا تا برویم.

ابوهریره دیگر بار چشمان خویش گشود و خود را در کوفه یافت. شگفت زده شد و امیرمؤمنان علیه السلام

به او فرمود: «آصف تختی را از جایی در مسافت دو ماه راه پیمودن، در زمانی به اندازه پلک زدن نزد

سلیمان آورد؛ من هم وصی پیامبر خدا هستم»<sup>۱</sup>.

### خدا نگهدار است

از امام صادق علیه السلام از پدرش روایت شده که فرموده است: نزد علی بن ابی طالب علیه السلام نزاعی آوردند تا

داوری کند. او در کنار دیواری نشست. مردی گفت: ای امیرمؤمنان، دیوار می افتد.

علی علیه السلام به او فرمود: «برو؛ همین بس است که خداوند نگاهبان است»<sup>۲</sup>.

پس میان آن دو تن داوری کرد و برخاست و دیوار فرو افتاد<sup>۳</sup>.

### سنگ طلا شد

امیرمؤمنان علیه السلام مؤمنی را دید که منافقی برای طلب خود او را همراهی می کند. گفت: خداوندا، به حق

محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش این بدهی بندهات را ادا کن.

سپس او را فرمود تا سنگ و کلوخی بردارد. او برداشت و آنچه برداشته بود طلای سرخ شد و با آن

بدهی خود را پرداخت و آنچه برایش ماند نیز بیش از صد هزار درهم بود<sup>۴</sup>.

### آهن نرم شد

جماعتی از خالد بن ولید نقل کرده اند که گفته است: علی علیه السلام را دیدم که حلقه های زره خود با دست

می آراید و مرتب می کند.

---

۱. «ان آصف آورد تختا من مسافة شهرين بمقدار طرفة عين الى سليمان و انا وصی رسول الله».

۲. «امض كفى الله حارسا».

۳. برای مضمون نزدیک به این ← کلینی، الکافی، ۵۷/۲.

۴. برای روایت با جزئیات بیشتر ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۰۰ - ۱۰۲.

گفتم: این کار در توان داوود علیه السلام بوده است!

فرمود: ای خالد، به ما بود که خداوند آهن را برای داوود علیه السلام نرم کرد. پس برای خود ما چگونه نباشد؟<sup>۱</sup>

### فرمانبری یابو

صالح بن کیسان و ابن رومان مرفوعاً از جابر انصاری نقل کرده‌اند که گفته است: عباس نزد علی علیه السلام آمد و ارث پیامبر صلی الله علیه و آله را مطالبه کرد.

علی علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا چیزی نداشت که ارث بگذارد، مگر یابوی او دلدل، شمشیرش ذوالفقار و زره و نیز عمامه‌اش سحاب، و من بر تو روا نمی‌دارم چیزی را که از آن تو نیست مطالبه کنی»<sup>۲</sup>. عباس گفت: گریزی از این نیست. اما من سزاوارترین عموی او و از میان همه مردم یگانه ارث‌بر او هستم.

امیرمؤمنان علیه السلام برخاست و در حالی که مردم با او بودند به مسجد درآمد. سپس فرمود تا زره، عمامه، شمشیر و یابو را بیاورند. آن‌ها را آوردند.

به عباس فرمود: ای عمو، اگر توانستی چیزی از این‌ها را با خود برداری، همه این‌ها از آن تو؛ چرا که میراث پیامبران از آن اوصیای ایشان و فرزندان ایشان است، نه عموهایشان. اما اگر نتوانستی چیزی برداری تو را در این‌ها حقی نیست. گفت: باشد.

امیرمؤمنان علیه السلام به دست خود زره را بر او پوشاند، عمامه بر سرش نهاد و شمشیر را بر او بست و سپس فرمود: ای عمو، با شمشیر و عمامه برخیز. اما عباس نتوانست از جای برخیزد.

---

۱. روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۶۶/۴۱) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. «ما کان لرسول الله شیء یورث إلا بغلته دلدل و سیفه ذوالفقار و درعه و عمامته السحاب و أنا أربی بک أن تطالب بما لیس لک».

پس آن‌ها را از او گرفت و فرمود: ای عمو، این یابوی من بر در مسجد باشد و ویژه من است. اگر توانستی بر آن بنشین بنشین.

عباس در حالی که دشمن من نیز با او بود برخاست. دشمن او را گفت: ای عمو پیامبر خدا، علی تو را در این ماجرا فریب داده است. درباره این یابو فریب مخور. چون پای در رکابش نهادی خدا را یاد کن و نام او بر زبان آور و بخوان: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمِصُّكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا﴾<sup>۱</sup>.

راوی گفته است: چون یابو عباس را دید که سوی وی می‌رود گریخت و چنان شیعه‌ای برآورد که تاکنون از او نشنیده بودیم.

عباس از هوش رفت و مردم گرد آمدند و فرمود تا آن یابو را بگیرند. اما نتوانستند. اما علی (ع) خود آن یابو را با نامی که تا آن زمان نشنیده بودیم خواند و آن یابو رام و آرام پیش آمد و علی (ع) پای در رکابش نهاد و بر آن نشست و خود را جابه‌جا کرد و فرمود تا حسن (ع) و حسین (ع) را نیز سوار کنند.

آن‌گاه، خود زره و عمامه بر تن آراست و شمشیر بر میان بست و سوار بر آن یابو. در حالی رهسپار خانه شد، که می‌گفت: «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا من و این دو تن شکر می‌گزاریم یا تو ای فلانی کفر می‌ورزی»<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

مردی که ارث محمد پیامبر را از آن خود کرد و این سهم او از جانب آن قسمت‌کننده سهم‌ها بود. بر پایه وصیتی که خاص او صورت گرفته بود، نه برای دیگر خویشاوندان و بستگان. پیامبر (ص) در هنگام وفات عباس را خواند و از او خواست ارث وی را بپذیرد، اما او با اصرار امتناع کرد. پس آن را به وصی خویش سپرد و آن وصی چون پیامبر آن ارث را نه به عموها، بلکه به او گزین کرد حق آن را به جای آورد<sup>۳</sup>.

---

۱. فاطر / ۴۱: همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند.

۲. «هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر انا و هما ام تکفر انت یا فلان».

در این سخن آیه ۴۰ سوره نمل اقتباس شده است: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾.

۳. رجل حوی إرث النبی محمد      قسما له من منزل الاقسام



همو گفته است:

روزی او ردا، بُرد و مرکب لگام زدهٔ پیامبر ﷺ را به ارث برد.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

وارث شمشیر و عمامه و پرچم درهم پیچیده و آن لگام نهاده‌های او و یابویی که بر آن می‌نشست و در جنگ‌ها با آن به رویارویی می‌رفت.<sup>۲</sup>

### به سخن آمدن ریگ

ابوجعفر طوسی در کتاب امالی، از ابومحمد فحام، به سند، از ابومریم، از سلمان نقل کرده که گفته است: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بدان جا آمد. پیامبر ﷺ ریگی به دست او داد. چون ریگ در دستش جای گرفت به این جمله‌ها زبان گشود: «خدایی جز الله نیست، محمد پیامبر خدا است، به پروردگاری خداوند، به پیامبری محمد و به ولایت علی خرسندم».

پیامبر ﷺ فرمود: «هر کدام از شما که به ولایت علی خرسند باشد از خوف و از کيفر خدادر امان است».<sup>۳</sup> عونی گفته است:

چه کسی صاحب آن دستمال و سطل است و چه کسی است که ریگ در کف او خدای را تسبیح گفت؟<sup>۴</sup>

→

دون الاقارب من ذوی الارحام	بوصية قضيت بها مخصوصة
بقبولها فأصبح بالاعدام	و لقد دعا العباس عند وفاته
لما حباه بها على الأعمام	فحبا الوصى بها فقام بحقها

← دیوان السید الحمیری، ۳۹۰ و ۳۹۱.

۱. و قد ورث النبی رداه یوما  
و برردته و لائکة اللجام  
← همان، ۳۹۷.

۲. وارث السیف و الرا  
منه و البغلة التي كان و الحر  
یة مطوية و ذات القيود  
ب یلقاه یوم الوفود  
← همان، ۱۷۸ و ۱۷۹.

۳. «من اصبح منکم راضیا بولاية علی فقد امن خوف الله و عقابه». ← الامالی، ۲۸۳.

۴. من صاحب المنديل و السطل و من  
فی کفه سبح لله الحصى

ابن حماد گفته است:

چه کسی ریگ سفید در دست او تسبیح گفت تا این بیانی از فضیلتش باشد؟  
و چه کسی خداوند آسمان‌های بلندمرتبه ﴿هَلْ أَتَى﴾ را درباره‌اش فروفرستاد و او را حور عین و  
پسرکان سزا داد؟<sup>۱</sup>

دیک الجن گفته است:

مسئله علی علیه السلام و منتقدان و بدخواهان او را به فرداروز افکن، که فردا تهمت زن و بیهوده گو شناخته  
خواهند شد.

چه کسی است که دشت و درخت با او سخن گفتند و خاک و سنگ چون آن‌ها را خواند بر او سلام  
کردند؟

تا چون طوایفی از مردمان یمن این‌ها را به چشم دیدند، در حالی که تا آن زمان کافر بودند به خدای  
خویش ایمان آوردند.

حق آشکار است و نشانه‌ها روشن، اگر که دل بدخواهان به ایمان گراید یا نیک بنگرند.<sup>۲</sup>

## بانگ درختان خرما

جابر بن عبدالله، حذیفه بن یمان، عبدالله بن عباس و هارون عبدی از عبدالله بن عثمان روایت کرده‌اند  
و حمدان بن معافا از امام رضا علیه السلام نقل کرده و محمد بن صدقه از موسی بن جعفر علیه السلام روایت آورده و  
ابن شیرویه دیلمی به سند خود از موسی بن جعفر علیه السلام از پدران او درباره‌ی امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که

- |  |                               |
|--|-------------------------------|
| ۱. من سبحت فی کفه بیض الحما                      | لیکون ذاک لفضله تیانا         |
| من فیه انزل <small>﴿هَلْ أَتَى﴾</small> رب العلی | و جزاه حور العین و الولدانا   |
| ۲. انسا علیاً و تفنید الغلاة له                  | و فی غد یعرف الافاک و الاشر   |
| من ذا الذی کلمته البید و الشجر                   | و سلم الترب إذ ناداه و الحجر  |
| حتی اذا أبصر الأحياء من یمن                      | بربها آمنوا من بعد ما کفروا   |
| الحق أبلج و الأعلام واضحة                        | لو أمنت أنفس الشانین أو نظروا |

فرموده است: در گذرهای مدینه با پیامبر ﷺ بودیم که پنجه در پنجه امیرمؤمنان ﷺ برد. خدای را سوگند، هیچ دو پنجه‌ای نیکوتر از این دو ندیده بودیم. در راه بر نخل‌های مدینه گذشتیم. درختی درخت مجاور خود را بانگ زد: این محمد مصطفی ﷺ و این هم علی مرتضی ﷺ است. از آن دو درخت گذشتیم درخت دوم درخت دیگر را بانگ زد: این نوح نبی ﷺ و این ابراهیم خلیل ﷺ است. از آن دو درخت گذشتیم. درختی سوم درخت دیگر را بانگ زد: این موسی ﷺ و این برادرش هارون ﷺ است. از آن دو درخت گذشتیم. درختی چهارم درخت دیگر را بانگ زد: این محمد ﷺ و این مهتر پیامبران و این علی ﷺ مهتر اوصیا است.

پیامبر ﷺ لبخندی زد و فرمود: ای علی، نخل‌های مدینه را صیحانی نام بگذار، که به فضیلت من و فضیلت تو صیحه زده‌اند.<sup>۱</sup>

روایت شده که آن جا باغ عامر بن سعد در عقیق سفلی بود.<sup>۲</sup>

ابن حماد گفته است:

درختان خرمایی که در میان آن بودند با فصاحتی که جن و انس را به شگفتی وامی‌داشت سخن گفتند.

از آن درختی که به دیگری گفت: این دو تن گرمی‌ترین کسانی‌اند که راه روند.

این پسر عبدالله است و این همتای او است، این علی ﷺ عالم ربانی است.

این نخل به گستراندن فضیلت آنان فریاد برآورد و از این روی صیحانی نام گرفت.<sup>۳</sup>

### درختی که دوباره سبز شد

حارث اعور گفته است: با امیرمؤمنان ﷺ رهسپار شدیم تا به عاقول رسیدیم. در آن جا درختی دیدیم که شاخسار و برگ‌هایش فرو ریخته و تنه‌اش مانده بود.

۱. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۸۶ - ۸۸؛ خوارزمی، المناقب، ۳۱۲ و ۳۱۳.

۲. ← قمی، مائة منقبة، ۱۴۰.

۳. فتکلم النخل الذی فی وسطه  
من نخلة قالت هناك لاختها  
هذا ابن عبدالله هذا صنوه  
قد صاح هذا النخل ينشر فضلهم  
بفصاحة تتعجب الثقلان  
هذان اكرم من مشی هذان  
هذا علی العالم الربانی  
فلجل ذلك سمی الصیحانی

امیرمؤمنان (علیه السلام) با دست بر آن زد و فرمود: به اذن خداوند، برای من سبز و خرم و باردار شو. ناگهان دیدیم شاخه‌های درخت تکان خورد و بار گلابی برداشت. از آن چیدیم و خوردیم و برای خود برداشتیم.

چون فردا روز شد دیگر بار به سراغ آن رفتیم و دیدیم همچنان سبز است و گلابی دارد<sup>۱</sup>.

### هم‌سخنی با درخت و خاک

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) علی (علیه السلام) را برای مصالحه راهی یمن کرد. علی (علیه السلام) چون به آستانه آن سرزمین رسید، دید مردمان همه بیرون آمده‌اند، تیرها در چله‌ها نهاده، نیزه‌ها آراسته، کمان‌ها بر بسته و سلاح برکشیده‌اند.

با صدایی بلند فریاد کشید: ای درخت، ای آبادی، ای خاک، محمد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شما را سلام می‌رساند.

پس هیچ درخت، بنا و خاکی نماند، مگر آن که با صدایی یکپارچه گفت: و بر محمد پیامبر خدا و بر تو درود.

بدین سان دل آن مردمان سست شد، پاهایشان لرزید و سلاح از دستانشان بر زمین افتاد و شتابان به سوی امیرمؤمنان (علیه السلام) آمدند. علی نیز میان آنان مصالحه برقرار کرد<sup>۲</sup>. زاهی گفته است:

آن که با آفتاب سخن گفت و در بابل، آن هنگام که خورشید با خاور هم‌آغوش شده بود، برای او بازگردانده شد.

همو که زمین را دوانید و در دشتی خشک و بی‌آب برای سپاهیان چشمه‌ای گوارا بر جوشاند. دریایی که هر دریایی در بر او جویی کوچک است و چون دریاها فرو نشیند باید از بیکران او آب برگرفت.

---

۱. ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۷۴؛ خصیبی، الهدایة الکبری، ۱۵۳؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۴۶؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۲۱۹/۱.

۲. ← ابن بابویه، الامالی، ۲۹۳؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۶؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۶۹؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۴۹۲/۲ و ۴۹۳.

شیر جنگلی که هر شیری در بر او در نگاه عقل خرد و حقیر است و عقل در برابرش به دهشت ماند.  
گستراننده علم الهی در زمین و کسی است که خدای رحمان به محبت او روزی را گسترانده است.  
شمشیری که اگر کودکی در جنگ آن را در کف او بیند از بیم موهایش سپید گردد.  
با آن شمشیر به میدان نبرد می تازد و چه بسیار ناپاک ها را که بدان شمشیر از طول یا از عرض به دو نیم کرده است.<sup>۱</sup>

### نان هایی بابرکت

علی علیه السلام مردی از انصار را دید که پوست میوه از زباله دان برداشته است و می خورد.  
از او روی گرداند، مباد که شرمگین شود.  
به خانه خود رفت و دو گرده نان جو از افطار خود برایش آورد و فرمود: هرگاه گرسنه شدی قدری  
از این بگیر که خداوند در آن برکت قرار می دهد.  
مرد آن را آزمود و در آن گوشت، چربی، شیرینی، خرما، هندوانه و میوه های زمستان و میوه های  
تابستان یافت. اندام آن مرد به لرزه درآمد و به روی بر زمین افتاد.  
علی علیه السلام او را از زمین برگرفت و پرسید: تو را چه شده است؟  
گفت: من منافقی بودم که در آنچه محمد صلی الله علیه و آله می گوید و تو می گویی تردید داشتم. اما خداوند  
آسمان ها و زمین را به من نمایاند و پرده ها کنار زد و هر آنچه را وعده می دهید و وعید می دهید دیدم  
و آن تردید از من رخت بربست.<sup>۲</sup>

۱. مکلم الشمس و من ردت له	بابل و الغرب منها قد قبط
و راكض الارض و من أنبع لا	عسكر ماء العين في الوادی القحط
بحر لدیه كل بحر جدول	یغرف من تیاره اذا اغتمط
و لیث غاب كل لیث عنده	ینظره العقل صغيراً إذ فلط
باسط علم الله فی الارض و من	بحبه الرحمن للرزق بسط
سیف لو ان الطفل یلقى سیفه	بكفه فی يوم حرب لشمط
یخطو الى الحرب به مدرعا	فكم به قد قد من رجس و قط

۲. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۰۵ و ۱۰۶، با جزئیات بیشتر.

## دو اعجاز شگفت

یک بار عدوی هزار دینار از بیت‌المال برداشت. سلمان نزد او رفت و از زبان امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: آن مال را به بیت‌المال برگردان، که خداوند فرموده است: ﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾<sup>۱</sup>. عدوی گفت: چقدر جادوی فرزندان عبدالمطلب فراوان است! هیچ‌کس از این خبر نداشت و شگفت‌آورتر از این هم آن است که روزی او را دیدم که کمان محمد صلی الله علیه و آله را در دست داشت. او را ریشخند کردم. آن را از دست افکند و بدان گفت: دشمن خدا را بگیر. ناگهان آن کمان از دهنی آشکار شد و آهنگ من کرد. اما او را سوگند دادم تا آن را گرفت و آن از دهن دیگر بار کمانی شد<sup>۲</sup>.  
مهیار گفته است:

سراغ ندارم جایی خداوند آیتی را که در اظهار آن بر دست تو او را آیتی است به تأخیر افکنده باشد  
تو عصای موسی علیه السلام بودی که فرو افتاد و به آیین روشن خود همه آنچه را ساحران بافته بودند بلعید<sup>۳</sup>.

## دو درختی که به هم چسبیدند

علی علیه السلام آهنگ قضای حاجت داشت و منافقان او را دیدند. قنبر را گفت: ای قنبر، به سراغ آن درخت و درختی که در مقابل آن است برو.  
میان آن دو درخت بیش از یک فرسنگ فاصله بود. قنبر آن‌ها را خواند: وصی محمد صلی الله علیه و آله شما را فرمان می‌دهد که به هم بچسبید.  
آن دو درخت به هم پیوستند.  
اما منافقان آن‌ها را دور زدند.  
از این روی فرمود آن درخت‌ها به وضع پیشین بازگردند و آن‌ها نیز به سرعت از یکدیگر فاصله گرفتند.

---

۱. آل‌عمران / ۱۶۱: و هرکس خیانت ورزد روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید.

۲. برای روایت مشروح‌تر ← طبری آملی، نوادر المعجزات، ۵۰ و ۵۱.

۳. ولم ادر ان الله اخر آية  
له بك في اظهار معجزها سر  
فكنت عصي موسى هوت فتلقفت  
بأيتها البيضاء ما انك السحر

← دیوان مهیار الدیلمی، ۱۲۳/۲.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس نشست و چون جامه بالا زد خداوند چشمان آن منافقان را کور کرد.<sup>۱</sup>

### خرمایی که تلخ شد

امیرمؤمنان علیه السلام میثم تمار را پی کاری فرستاد. او در راه اندکی بر در دکان خود ایستاد. مردی بدان جا آمد تا خرما بخرد. میثم از او خواست درهم را بگذارد و خرما بردارد.

چون رفت میثم دید آن درهم ناسره است.

در این باره به امیرمؤمنان علیه السلام گفت. امیرمؤمنان علیه السلام او را فرمود: آن خرما تلخ خواهد بود.

چیزی نگذشت که خریدار بازآمد و گفت: این خرما تلخ است.<sup>۲</sup>

### حفظ اموال

در تفسیر امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام است که مردی از شام به امیرمؤمنان علیه السلام نوشت که تأمین هزینه زندگی بر من سنگینی می‌کند و اگر از این سامان بیرون روم بر زن و فرزندان خود بیم دارم و نگران اموالی هستم که بر جای می‌گذارم، و البته دوست دارم به تو پیوندم. پس ای امیرمؤمنان مرا عطایی فرما.

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ او نوشت: زنان و فرزندان خود را گرد آور و مال خویش نزد ایشان جمع کن و بر آن اموال و بر ایشان بر محمد و خاندان پاکش صلوات بفرست و سپس بگو: «خداوندا، به فرمان بنده و ولی تو علی بن ابی طالب، این‌ها همه امانت‌های من نزد تو است».<sup>۳</sup>

پس برخیز و به من پیوند.

مرد این کار را انجام داد.

از آن سوی، معاویه از این آگاهی یافت که آن مرد [از شام] گریخته است. فرمود تا زنان و کودکان او را به تصرف گیرند و دارایی‌اش را به تاراج بزنند.

۱. برای روایت با جزئیات بیشتر ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۱۶۵.

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۶۸/۴۱) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

۳. «اللهم ان هذه ودائعی عندک بامر عبدک و ولیک علی بن ابی طالب».

اما خداوند زنان و کودکان او را در نظر آن فرستادگان چون زنان و کودکان معاویه و بستگان و نزدیکان یزید بن معاویه نمایاند و آنان می‌گفتند: ما آن اموال را در اختیار گرفتیم و از آن ما است. زنان و کودکان او را نیز برده گرفته و به بازار برده‌ایم.

[آن گماشتگان چون این دیدند از انجام کار خودداری ورزیدند].<sup>۱</sup>

از دیگر سوی، خداوند آن اموال را به کژدم و مار بدل کرد و هرگاه آن دزدان آهنگ برداشتن چیزی از آن‌ها داشتند گزیده شدند و از این روی جماعتی از ایشان مردند و جماعتی گریختند. روزی علی علیه السلام بدان مرد فرمود: آیا دوست داری مال و عیال تو بدین جا آیند؟ گفت: آری.

دعا کرد: خداوندا، آن‌ها را بیاور.

ناگهان دیدند اموال و زنان و فرزندان او آن‌جایند.

آن‌ها آنچه را گذشته بود بازگفتند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «گاه خداوند برای برخی از مؤمنان آیتی را آشکار می‌سازد تا بر بصیرت او بیفزاید و گاه برای برخی از کافران آشکار می‌کند تا حجت را بیشتر بر او تمام کند».<sup>۲</sup>

## فرات فرونشست

میان خاصه و عامه به استفاضه رسیده است که چون آب فرات بالا آمد، مردمان کوفه سراسیمه نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدند.

امیرمؤمنان علیه السلام نیک وضو ساخت و نمازی به فرادی گزارد و در پیشگاه خداوند دعا کرد.

سپس در حالی که بر چوبدست خود تکیه داشت به سوی فرات رهسپار شد و آن‌جا چوبدست را بر سطح آب زد و فرمود: به اذن و مشیت خداوند فروگاه.

آب فرونشست تا جایی که ماهی‌ها هویدا شدند و بسیاری از آن‌ها بر علی علیه السلام به عنوان

۱. افزوده به استناد منبع.

۲. «ان الله تعالى ربما اظهر آية لبعض المؤمنين ليزداد في بصيرته و لبعض الكافرين ليبالغ في الاعذار اليه». ← تفسیر الامام العسكري علیه السلام، ۴۲۳ و ۴۲۴.



امیرمؤمنان علیه السلام سلام کردند و البته انواعی از آن‌ها نیز خاموش ماندند. این انواع دربردارنده کوسه، مارماهی و زمار بود.

مردم از این رخداد در شگفت شدند و از علت این که برخی به سخن آمده و برخی خاموش مانده بودند پرسیدند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «خداوند آن ماهی‌ها را که پاک هستند به سخن درآورده و آن‌ها را که حرام و نجس دانسته و دور رانده، از سخن درباره من لال بداشته است»<sup>۱</sup>.

در روایت ابومحمد قیس بن احمد بغدادی و احمد بن حسن قطیفی از حسن بن ذکروان فارسی کندی است که علی علیه السلام با چوبدست بر آب زد و فرمود: ای ابو خالد، آرام گیر. آب یک ذراع فرو نشست. امیرمؤمنان علیه السلام از مردم پرسید: شما را بس است؟

گفتند: بیشتر فرو بنشان.

امیرمؤمنان علیه السلام زیرانداز خود گسترده و دو رکعت نماز خواند و برای بار دوم بر آب زد و این بار هم آب یک ذراع دیگر فرو نشست.

گفتند: ای امیرمؤمنان، ما را بسنده است.

فرمود: «خدای را سوگند، اگر می‌خواستم ریگ‌ها را برایتان آشکار می‌کردم»<sup>۲</sup>.

به هر روی، این داستان‌ها که گذشت از قبیل نالیدن تنه درخت برای پیامبر صلی الله علیه و آله یا سخن گفتن گرگ با آن حضرت است. عونی گفته است:

علی علیه السلام آن هنگام که در دو کرانه فرات خیزابه‌ها برکناره می‌کوبید چوبدست خود بر آن بلند کرد.

در نخستین ضربه، نیمی از آن فرو نشست و در ضربه دیگر دو سوم آن بیش نماند<sup>۳</sup>.

۱. «انطق الله ما طهر من السموك و اصمت عني ما حرمة و نجسه و ابعده». برای متن و داستان ← مفید، الارشاد، ۳۴۷/۱ و ۳۴۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۹؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۲/۸۳۴ و ۸۲۵؛ طبری، اعلام الوری، ۳۵۲/۱.

۲. «و الله لو شئت لأظهرت لكم الحصاص».

۳. علی علا فوق الفرات قضیبه و جنباه بالتیاری ملتطمان  
ففی الضربة الاولى تقوض شطره و فی اختها ما فوض الثلثان

همو گفته است:

چه کسی بود که در روز آن داستان در عراق با ماهیان سخن گفت و آن‌ها به ولایت او اعتراف کردند؟  
چه کسی آب را نواخت و آب در حالی که طغیان کرده بود سر در فرمان او فرونشست<sup>۱</sup>.

همچنین گفته است:

پیشوای من آن کسی است که با چوبدست خود فرات را شکافت و با بازوی توانا دروازه دژ را از جای کند.  
پیشوای من آن کسی است که در پیکارها بر فرق کسان ضربت آورد و آسیای جنگ را به اسیری و  
کشتن دشمنان بچرخاند<sup>۲</sup>.

درباره او از آن ماجرای فرات به یاد آور که ماجرای شگفت و اعجازین و سترگ بود.  
چون چوبدست خود بر آن بالا برد و آن را گفت: به منت آن که هفت آسمان را پدید کرد آرام گیر.  
پس امواج فرات به درون فرو نشست و دو سوم آبی که برآمده بود، نهان شد.  
اگر ماجرای فرات و نبرد بصره را به یاد می‌آوری عبرت‌ها را آشکار کرده بودی.  
و اگر نهروان را به یاد می‌آوری پیاده به این میدان نمی‌آمدی و اگر روز صفین را یاد می‌کردی بر دلت  
جان و سوسه‌ها نمی‌گذشت<sup>۳</sup>.

ابوالفتح<sup>۴</sup> گفته است:

چون آب فرات طغیان کرد، تو آن سان که معلمی متعلمان را بنشانند آن را نشاندی،

- |                               |                                 |
|-------------------------------|---------------------------------|
| ۱. من خاطب الحیتان لما برزت   | مذعنة يوم العراق بالولا         |
| من زجر الماء ففاض طائعا       | لأمره من بعد ما كان طغا         |
| ۲. إمامی فَلَاقَ الفرات بعوده | و قالع باب الحصن بالساعد العبل  |
| إمامی ضراب الجماجم فی الوغی   | مدیر رحی الهیجاء بالأسر و القتل |
| ۳. و اذکر له يوم الفرات انها  | اعجوبة معجزة ذات خطر            |
| لما علاه بقضیب ثم قا          | ل اسکن بمن سبع سماوات فطر       |
| فالتطمت أمواجه فی قعره        | و غاض ثلثاه و قد کان زخر        |
| و لو ذكرت بالفرات ما جرى      | و وقعة البصرة أظهرت العبر       |
| و النهروان ما نزلت ماشیا      | و يوم صفین عن القلب خطر         |
۴. مقصود ابوالفتح علی بن محمد بن حسین بن عمید قمی مشهور به ابن عمید (د. ۳۳۶ ق.) است.

و آن آب از بیم تنبیه به ژرفا بازگشت و تو بر سر خوان دهش و بزرگواری خویش بازگشتی<sup>۱</sup>.

جبری<sup>۲</sup> گفته است:

چون آب فرات طغیان کرد زن و مرد گریه کنان نزد او شتافتند.  
گفتند: ای وصی مصطفی، ما را فریاد رس که آب آزارمان دهد و در آستانه نابودی هستیم.  
او به سراغ فرات آمد و گفت: ای زمین، به اذن خداوند داوطلبانه آب این طغیانگر را فروخور.  
زمین آن آب را فروخورد تا جایی که ریگ‌های کف رود در زیر ماهیان بر زمین چسبیده‌اش نمایان  
گشت<sup>۳</sup>.

ابن‌رزیک گفته است:

در فرات داستانی است که چون طغیان کرد همه از ترس آهنگ او کردند و نزد او آمدند.  
او آب را گفت. داوطلبانه فرو نشین. پس چون آب را پیوسته تهدید کرد، ریگ‌های کف رود برای  
مردمان نمایان گشت<sup>۴</sup>.

خطیب منبج گفته است:

آن هنگام که فرات لبریز شد و طغیان کرد و مردمان از آن هراسیدند،

- 
- |   |                          |
|---|--------------------------|
| ۱. فلما طغی الماء ماء الفرات              | زجرت به زجر مستعلم       |
| فعاد الى الغرب خوف العقاب                 | و رحتم الى كرم مفعم      |
| ۲. مقصود ابن جبر مصری (۴۲۰ - ۴۷۸ ق.) است. |                          |
| ۳. و الماء حين طغى الفرات فأقبلوا         | ما بین باکیه الیه و باک  |
| قالوا أغثنا یا وصی المصطفی                | فالماء یؤذینا بوشک هلاک  |
| فأتی الفرات و قال یا ارض ابلعی            | طوعا باذن الله طاعی ماک  |
| فأغاضه حتی یدک حصباؤه                     | من تحت راسخه من الاسماک  |
| ۴. و فی الفرات حدیث إذ طغی فأتی           | کل الیه لخوف الهلک یقصدہ |
| فقال للماء غض طوعا فبان لهم               | حصباؤه حین وافاه یهدده   |

به سراغ آن آمد و آن را بازگرداند - و این وعده‌ای خرد بود که داد - و مردم از آن امان یافتند<sup>۱</sup>.

دیگری گفته است:

به سراغ فرات که خیزابه‌هایش طغیان کرده بود آمد و با چوبدستی ضربتی خشمگانه بر آن فرود آورد. همان دم رام و فرمانبر فرو نشست و امواج خود فرو خورد و آرام شد. و همه ماهیان آن رودخانه به سخن نزد او آمدند و وی ماهیان را به زبان آورد<sup>۲</sup>.

### دریاچه‌ای که فرونشسته است

عراقیان دربارهٔ نجف مدعی‌اند آن‌جا دریاچه‌ای بوده که آبی پرتلاطم داشته و از این روی چون امیرمؤمنان علیه السلام بدان فرموده است که بخشکد «أَنْ جَفَّ»، نجف نام گرفته است<sup>۳</sup>.

### تصرف در معاویه

سهل بن حنیف در روایتی آورده است که چون معاویه کرانهٔ فرات را به تصرف درآورد امیرمؤمنان علیه السلام مالک اشتر را فرمود تا به کسانی که [از جانب معاویه] بر کرانهٔ فرات گمارده شده‌اند بگوید: علی شما را می‌گوید از آب کناره گیرید.

چون مالک این سخن به آنان گفت از آب کناره گرفتند و یاران امیرمؤمنان علیه السلام به کنار نهر آمدند و از آن آب برداشتند.

خبر به معاویه رسید. او آن گماشتگان را فراخواند و در این باره از ایشان پرسید.

گفتند: عمرو بن عاص بدان‌جا آمد و گفت: معاویه شما را فرمان می‌دهد که راه رسیدن به آب را بگشایید.

- 
- |  |   |
|--|---|
| ۱. و حین طغی الفرات و جاش ملأ<br>أتاه فرده وعدا یسیراً     | و بات له الوری متخوفینا<br>و ظل الناس منه آمیننا      |
| ۲. و أتى الفرات و قد طمت أمواجه<br>فهناک غار لوقته متذللاً | فعلاه ضربا بالعصا غضباناً<br>و أساخ من أمواجه و ألانا |
| و الیه اقبل کل ذاک مکلماً                                  | حیتانه فاستنطق الحیتانا                               |

۳. بحرانی در مدینه المعاجز (۱۱۱/۲) این خبر را از کتاب حاضر نقل کرده است.

معاویه به عمرو بن عاص گفت: تو کاری انجام می دهی و سپس می گویی: آن کار را نکرده ام! فردا روز معاویه حجل بن عتاب نخعی را در رأس پنج هزار تن بر آب گماشت. این بار امیرمؤمنان علیه السلام مالک را روانه کرد و او همان سخن روز پیش را بدان گماشتگان گفت. حجل از ورودی آب کناره گرفت. یاران علی علیه السلام بدان جا درآمدند و از آن آب برداشتند. باز خبر به معاویه رسید. حجل را فراخواند و در این باره از او پرسید. حجل گفت: فرزندت یزید نزد من آمد و گفت: تو فرموده ای که از آب کناره گیرم. معاویه در این باره با یزید سخن گفت. اما یزید انکار کرد. معاویه گفت: چون فردا شود از هیچ کس هیچ پیغامی می پذیر، هرچند خود نزد تو آییم. مگر آن که مهر انگشتر من از من بستانی. در سومین روز امیرمؤمنان علیه السلام به مالک همان فرمان داد که روزهای پیش داده بود. این بار حجل معاویه را دید و مهر انگشتر او از او ستاند و از آب کناره گرفت. خبر به معاویه رسید. حجل را خواست و در این باره با او سخن گفت. حجل مهر انگشتر معاویه را به او نمایاند. معاویه دست بر دست زد و گفت: آری، این هم از زیرکی های علی است.

### شترانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود

محمد شوهانی به سند خود برایم حدیث کرده است که ابوالصمصام عبسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: کی باران خواهد آمد؟ در شکم این شترم چیست؟ فردا چه خواهد شد؟ و کی خواهم مرد؟ پس این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۱</sup>. آن مرد اسلام آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد با کسان خود نزد ایشان باز آید.

۱. لقمان / ۳۴: در حقیقت خدا است که علم به قیامت نزد او است و باران را فرو می فرستد و آنچه را که در رحم ها است می داند و کسی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد. در حقیقت خدا است که دانای آگاه است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوالحسن، بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در سلامت عقل و بدن و در حال اختیار بر خود گواهی می دهد که ابوضمضام عبسی را نزد او و بر ذمه او هشتاد شتر سرخ موی، سپیدچشم، سیاه حدقه با حله های یمن و کجاوه های حجاز است.

ابوالضمضام از حضور ایشان رفت و زمانی دیگر با خاندان خود بنی عبس در حالی که همه اسلام آورده بودند باز آمد. او سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و به او گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرده است. پرسید: خلیفه پس از او کیست؟ گفتند: ابوبکر.

ابوالضمضام به مسجد درآمد و گفت: ای خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله، مرا بر ذمه پیامبر هشتاد شتر سرخ موی سپیدچشم سیاه حدقه با حله های یمن و کجاوه های حجاز است.

گفت: ای مرد عرب، آنچه از عقل فراتر است خواستی. خدای را سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز یابوی خود دلدل، الاغ خود یعفور، شمشیر خود ذوالفقار و زره خود فاضل چیزی برجای نگذاشته و این ها همه را علی بن ابی طالب علیه السلام در اختیار گرفته است. او فدک را نیز برجای نهاده که آن را به حق ستانده ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله ما ارث بر جای نمی گذارد.

سلمان که این شنید به فارسی گفت: «کردی و نکردی و حق از امیرالمؤمنین ببردی».

سپس به عربی افزود: کار را به اهلش بازسپرد.

آن گاه دستی بر ابوالضمضام زد و او را بر در سرای علی بن ابی طالب علیه السلام برد. در را کوبید.

علی علیه السلام از درون فریاد زد: سلمان، هم تو و هم ابوالضمضام به درون آیید.

ابوالضمضام گفت: این شگفت آور است. این کیست که در حالی که هنوز مرا ندیده و نشناخته مرا به نام خوانده است؟

سلمان فضیلت های علی علیه السلام را برای او برشمرد.

چون به درون آمد و سلام کرد گفت: ای ابوالحسن، مرا بر پیامبر هشتاد شتر است - و اوصاف آن شتران گفت.

علی علیه السلام پرسید: آیا تو را دلیلی هست؟

مرد آن سند را به او داد.

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، در میان مردم بانگ زن که هرکس دوست دارد بدهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ببیند فردا به بیرون مدینه آید.

چون فردا شد مردمان بیرون آمدند و علی علیه السلام نیز بیرون آمد.

علی علیه السلام چیزی پنهانی به حسن علیه السلام فرمود و آن گاه گفت: ای ابوالضمضام، همراه با پسر من حسن به پشت آن تپه ماسه برو.

امام حسن علیه السلام در حالی که ابوالضمضام با او همراه بود رهسپار آن جا شد. در آن جا دو رکعت نماز خواند و با واژه‌هایی که نمی‌دانستیم چیست با زمین سخن گفت و با چوبدست پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن تپه زد. ناگهان از زیر ماسه‌ها سنگی گرد هویدا شد که بر آن دو سطر به نور کتابت یافته بود: سطر اول: «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ و سطر دوم: «لا اله الا الله، محمد رسول الله».

حسن علیه السلام بر آن صخره زد. از هم شکافت و از درون آن شتری رخ نمود.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابوالضمضام، مهار شتر را بگیر.

ابوالضمضام مهار را گرفت و هشتاد شتر سرخ‌موی سپیدچشم سیاه‌حدقه با حله‌های یمن و کجاوه‌های حجاز در پی کشید و نزد علی بن ابی‌طالب علیه السلام بازگشت. علی علیه السلام از او پرسید: ای ابوالضمضام، طلب خود را کامل ستاندی؟ گفت: آری.

فرمود: سند را تسلیم کن.

سند را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام تسلیم کرد و امام علیه السلام آن را گرفت و پاره کرد و فرمود: «برادر و عموزاده‌ام پیامبر خدا مرا چنین آگاهانده است. خداوند دو هزار سال پیش از آن که ناقه صالح را بیافریند این شتران را در این صخره بیافرید»<sup>۱</sup>.

اما منافقان گفتند: این تازه اندکی از جادوی علی است<sup>۲</sup>.

۱. «هكذا اخبرني اخی و ابن عمی رسول الله ان الله عز و جل خلق هذه النوق فی هذه الصخرة قبل ان یخلق ناقه صالح بألفی عام».

۲. برای خبر با شرح بیشتر و نیز متن پیشین ← ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۲۷ - ۱۳۲. همچنین برای صورت مختصر آن البته با تفاوت‌هایی ← شریف رضی، خصائص الانبیا علیهم السلام، ۴۹ و ۵۰.

سید حمیری گفته است:

جانم فدای آن که دین پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها او ادا کرد و تنها او وعده‌ها را عملی ساخت.  
به فضل خود آن کالاها را بر آن شتران از دل صخره برآورد، پس او را به نیکی یاد کن.  
چه کسی را با فضیلت و منزلت او قیاس توان کرد؟ آیا آن را که عبد است با آن که معبود است توان  
سنجید؟<sup>۱</sup>

عبدی گفته است:

آن اندازه در برابر آنان که از دیرباز بر تو ستم راندند شکیبایی کردی که گمان بردند از ایشان داد  
نخواهی ستاند،  
در حالی که اگر می‌خواستی آنان را مسخ کنی مسخ می‌شدند یا اگر به زمین می‌گفتی: آنان را در خود  
فروبر فروبرده می‌شدند.  
لیکن آنان را مهلتی بود که تو می‌دانستی کی فرا می‌رسد ولی هنوز فرا نرسیده بود.  
آنان که از تو می‌گریزند آن‌گاه که فرشتگان آن‌ها را به زور سوی تو رانند چگونه از تو خواهند گریخت؟<sup>۲</sup>

دین النبی و انجز الموعدا  
من صخرة فاذا کر له التمجیدا  
أیقاس بعبد من یکن معبودا

۱. نفسی فدا لمن قضی لا غیره  
فقضی المتاع علی الجمال بفضله  
من ذا یقاس بفضله و بقدره  
«دیوان السید الحمیری، ۱۷۱ و ۱۷۲.

أن ظن انک منه غیر منتصف  
او شئت قلت بهم یا ارض فانخسف  
تقضی الی اجل إذ ذاک لم تدف  
قادتهم نحوک الاملاک بالعنف

۲. حملت عمن بغی قدما علیک الی  
لو شئت تمسخهم فی دارهم مسخوا  
لکن لهم مدة ما زلت تعلمها  
و أین منک مقر الهاربین اذا





### فصل ۱۳

## رفتارهایی از امیر مؤمنان علیه السلام با بیماران و مردگان

### تب را از تن پیامبر صلی الله علیه و آله دور کرد

امام باقر علیه السلام فرموده است: یک بار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیمار شد. علی علیه السلام به مسجد رفت و جماعتی از انصار را آن جا دید. بدیشان گفت: آیا شاد می شوید که به دیدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بروید؟ گفتند: آری.

علی علیه السلام برای آنان اجازه خواست و همه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند. علی علیه السلام نیز وارد شد و کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود از لحاف بیرون آورد و دست علی علیه السلام به سینه آن حضرت رسید. دید تبی سخت دارد. گفت: ای ام ملام<sup>۱</sup>، از پیامبر خدا بیرون رو - و خود تب را بیرون راند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که هیچ مشکلی نداشت برخاست و فرمود: «ای پسر ابوطالب، از ویژگی های نیک آن اندازه به تو داده شده است که تب از تو می ترسد»<sup>۲</sup>.

---

۱. کنیه تب است.

۲. «یا بن ابی طالب، لقد اعطیت من خصال الخیر حتی ان الحمی لتفرغ منک».

در مقصوره<sup>۱</sup> عبدی است:

آن روز که پیامبر ﷺ بیمار بود و تب داشت و مرتضیٰ علیّه السلام همان آن امام هدایتگر او را عیادت کرد. پس دست علی علیّه السلام به سینه مصطفیٰ ﷺ رسید و نزدیک بود دستش از حرارت تب بسوزد. گفت: ای عارضه، با پیامبر پاک چنین می‌کنی؟ و آن عارضه از این بانگ بیم برد و از میان رفت. پیامبر ﷺ فرمود: خدای را سپاس و ستایش که خداوند تو را، ای برادرم، گواراترین عطا داده است. آیا همه چیز از هیبت تو بیم می‌برد حتی این تب؟ و پیامبر ﷺ بهبود یافت و درمان گشت<sup>۲</sup>.

هم او را است:

چه کسی بود که به واسطه او تب از پیامبر پاک ﷺ برطرف شد؟ چه کسی بود که خورشید پس از هنگام عشا برایش بازگردانده شد؟ چه کسی بود که سپاهیان را بی آن که بر آن‌ها بیم تر شدن برد از آب گذراند؟<sup>۳</sup>

### بازگرداندن بینایی

عبدالواحد بن زید گفته است: در طواف بودم که دیدم زنی به خواهر خویش می‌گوید: نه، به حق آن که به وصیت برگزیده است، به برابری حکم رانده است، به عدالت داوری کرده است، صاحب قامت بلند و همسر فاطمه مرضیه علیها السلام است، که چنین و چنان. پرسیدم: مگر علی علیّه السلام را می‌شناسی؟

۱. قصیده‌ای را گویند که قافیه‌اش الف مقصوره باشد.

۲. و يوم عاد المرتضى الهادي و قد فمس صدر المصطفى بكفه فقال يا اخي كذا فعلك بال قال النبي الحمد لله لقد أكل شيء خائف بأسك حتى من زالت الحمى عن الطهر به من عبر الجيش على الماء و لم

۳. کان رسول الله حم و اشتكى فکاد أن يحرقها فرط الحمى طهر فزال خيفة من الندا أعطاك ربی يا أخى اهنا العطا هذه الحمى و عوفى و برا من ردت الشمس له بعد العشا یخش علیه بلل و لا ندا

گفت: چگونه شناسم کسی را که در نبرد صفین پدرم در پیشگاهش کشته شد و او روزی به نزد مادرم آمد و از او پرسید: ای مادر یتیمان، چگونه‌ای؟ مادرم او را گفت: خوب.

سپس من و این خواهرم را نزد خود برد.

پیشتر از آبله‌ای که داشتم بینایی از کف داده بودم. او چون مرا در این وضع دید آهی کشید و گفت: آن سان که بر اندوه این کودکان خردسال آه کشیده‌ام بر هیچ بلایی که بدان آزموده شده‌ام آه نکشیده‌ام.

پدرشان در گذشته است و چه کسی ایشان را در سختی‌های روزگار و در سفر و در حضر عهده‌دار شود؟<sup>۱</sup>

آن‌گاه دست خود بر صورت‌م کشید و همان دم چشمانم باز شد. اکنون من می‌توانم شتر رمیده را در تاریکی شب تار ببینم.<sup>۲</sup>

ابن مکی گفته است:

مگر نه آن که دست آن برده را پس از قطع شدن بازگرداند و مگر نه آن که چشمی را پس از آن که کاملاً نابینا شده بود بینا ساخت؟<sup>۳</sup>

## شفای برص

قدر تفسیر امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام در ذیل آیه ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۴</sup> آمده است که یهودیان گفتند: ای

---

۱. ما ان تأوھت من شیء رزیت به      کما تاوھت للاطفال فی الصغر

قد مات والھم من کان یکفلھم      فی النائبات و فی الاسفار و الحضر

← دیوان الامام علی علیه السلام (گردآوری عبدالعزیز الکریم)، ۶۵.

۲. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۴۳ و ۵۴۴؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثاً، ۷۵ و ۷۶.

۳. اما رد کف العبد بعد انقطاعها      اما رد عینا بعد ما طمست طمساً

۴. جمعه / ۶: بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر بپندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید.

محمد، اگر دعای شما مستجاب است برای این پسر پیشوایمان دعا کنید که خداوند برص او را درمان کند. پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوالحسن، بهبود او را از خداوند بخواه. علی علیه السلام دعا کرد و آن بیمار بهبود یافت و از زیباترین مردمان شد. پس شهادتین بر زبان راند. پدرش گفت: این بهبود به طبیعت او بود. مرا نفرین کن. گفت: خداوندا، او را به بلایی که پدرش مبتلا بود گرفتار کن. او در همان حال به پیسی و جذام گرفتار شد و چهل سال بدان گرفتار بود تا نشانی برای مردمان باشد.<sup>۱</sup>

### بازگرداندن دست بریده

حاتمی به سند خود از ابن عباس روایت کرده است که سیاهپوستی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و به دزدی اقرار کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام سه بار از او پرسید. اما او گفت: ای امیرمؤمنان، مرا پاک کن که دزدی کرده‌ام. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود تا دست او را قطع کنند.

در راه ابن کواء با او برخورد کرد. پرسید: چه کسی دست تو را قطع کرده است؟ در سخنانی مفصل گفت: شیر حجاز، فحل عراق، بر زمین کوبنده قهرمانان، انتقام‌ستان از نادانان، و الاتبار ارجمند نسل، صاحب حرمین و ساکن مشعرین، پدر سبطین، نخستین گروندگان و آخرین اوصیا از خاندان یس که به جبرئیل تقویت شود و به میکائیل یاری گردد، آن ریسمان استوار که سپاهیانی از آسمان از او پاسداری کنند. همان که به رغم همه بدخواهان امیرمؤمنان است.

ابن کواء گفت: دست تو را قطع کرده است و او را می‌ستایی!

گفت: اگر بند بند من از هم گسسته بود جز بر محبت او نمی‌افزودم.

ابن کواء به حضور امیرمؤمنان علیه السلام رسید و داستان آن سیاه را با او بازگفت.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای پسر کواء، دوستان ما آن گونه‌اند که اگر بند از بند ایشان بگسلیم، جز بر دوستی ما نیفزایند و از دشمنان ما هم کسانی هستند که اگر روغن و عسل خوراکشان کنیم جز بر دشمنی ما نیفزایند.

۱. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۴۴۴ - ۴۴۷.

سپس به امام حسن علیه السلام فرمود: آن عمومی سیاه خود را دریاب.  
امام حسن علیه السلام آن سیاه را به حضور امیرمؤمنان علیه السلام آورد. امیرمؤمنان علیه السلام دست بریده او را برداشت و در جای خود قرار داد و به ردای خویش پوشاند و واژه‌هایی پنهان گفت.  
دست آن سیاه دستی سالم شد و او در سپاه امیرمؤمنان علیه السلام می‌جنگید تا در نبرد نهروان به شهادت رسید.

گفته‌اند: نام آن سیاه افلاح بود.

مشتاق گفته است:

او را گفت: من جرمی مرتکب شده‌ام؛ بر من حد جاری کن و پس از حد، ای مولای من، مرا بکش.  
دست راست آن برده را از آن جا که باید، قطع کرد و او در حالی که خشنود و خرسند بود و علی مرتضی علیه السلام را می‌ستود بازگشت.

یکی او را گفت: کسی را می‌ستایی که دست تو را بریده است؟ و شگفت آن که مردم او را بدین وضع در شهرها چرخاندند.

او بدیشان گفت: مولای من ستمگر نیست. او به عدالت حد الهی را بر پای داشته و با من انصاف ورزیده است. کسانی سوی مرتضی علیه السلام رفتند و او را از این آگاهانند. او فرمود: آری چنین بوده است. شیعیان مرا از جانب من مژده دهید،

و اگر من آنان را در محبت خود قطعه قطعه کرده بودم، هیچ‌یک از آنان از دوستی من فاصله نمی‌گرفتند پس دست آن برده را به استخوان میچ چسباند و آن دست چون روزهای سلامت و خوشی راحت خم می‌شد،

و او فریاد برمی‌آورد که من بنده حیدرم و خداوند مرا به این محبت زنده می‌دارد و در خاک می‌کند.<sup>۱</sup>

و من بعد حد الله مولای فاختنی  
و مر بها راض علی المرتضی یثنی  
و ذا عجب یسری به الناس فی المدين  
أقام حدود الله بالعدل و أنصفنی  
فقال نعم استبشروا شیعتی منی

فقال له انی جنیت فحدنی  
فجز یمین العبد من حد قطعها  
فقال له تمدح لمن لک قاطع  
فقال لهم ما کان مولای جائراً  
فمروا بنحو المرتضی یخبرونه

در جنگ صفین یکی از دستان هشام بن عدی همدانی قطع شد. علی علیه السلام دست او را برداشت و چیزی خواند و آن را چسباند.

پرسید: ای امیرمؤمنان، چه خواندی؟

فرمود: فاتحة الكتاب.

گویا آن مرد این سوره را ناچیز شمرد، پس دست او دیگر بار جدا شد و دو نیم گشت و علی علیه السلام نیز او را وا گذاشت و گذشت.

ابن مکی گفته است:

آن دست را پس از قطع شدن، آشکارا بازگرداندی، چونان که چشم را پس از نابینایی بازگردانده بودی. و جمجمه جلندی با آن که استخوان پوسیده بود تو را پاسخ داد و با تو هم سخن شد.<sup>۱</sup>

### سخن گفتن با جمجمه

ابن بابویه در معرفة الفضائل<sup>۲</sup> و نیز کتاب علل الشرائع<sup>۳</sup> از حیان بن سدید از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که چون از ایشان پرسیدند که چرا امیرمؤمنان علیه السلام در بابل نماز عصر را به تأخیر افکند، فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام چون نماز ظهر را خواند متوجه جمجمه‌ای شد و با آن سخن گفت. از آن پرسید: ای جمجمه، تو از کجایی؟

گفت: من فلان بن فلان، فرمانروای سرزمین فلان خاندان بوده‌ام.

علی علیه السلام بدان فرمود: داستان خود و این که چه بودی و در روزگارت چه می‌گذشت برایم بازگویی.

→

لما زال منهم بالولا احد عني  
و عاد كأيام الرفاهة يستثنى  
علي ذاك يحييني الاله و يقبرني  
کرد العين من بعد الذهاب  
رميم جاوبتك عن الخطاب

و لو انني قطعتهم في محبتي  
فالزق كف العبد مع عظم زنده  
و مر ينادي انني عبد حيدر  
رددت الكف جهراً بعد قطع  
و جمجمة الجلندی و هو عظم

۱.

۲. از کتاب‌های مفقود شیخ صدوق است.

۳. ۳۵۱/۱ ←

آن جمجمه به نقل تاریخ خود و هرآنچه از خیر و شر در روزگار او بوده است پرداخت و امیرمؤمنان علیه السلام بدان مشغول گشت تا خورشید غروب کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین به سه جمله از انجیل با آن جمجمه سخن گفت تا عرب‌ها آن را نفهمند. غالیان گفته‌اند: علی علیه السلام بر آن جمجمه بانگ زد: ای جلندی بن کراکر. شریعه کجا است؟ گفت: این جا.

در آن جا مسجدی ساختند و آن را مسجد جمجمه نامیدند. این جلندی همان پادشاه حبشه است که بر فیل نشست و آهنگ ویران کردن کعبه کرد. او همان ابرهه باشد.

شاعری از غالیان گفته است:

چه کسی بود که در روز فرات با مردگانی که در گور بودند سخن گفت؟  
آن‌گاه که گفت: آیا برای کسی که بخواهد از این آب بگذرد راه گذری هست؟  
گفتند: تو خود به ژرفای گردش کارها بسی آگاهی.  
پس چرا از استخوان‌هایی می‌پرسی که در گذر روزگاران پوسیده است؟  
تو همان کسی هستی که انوار قدسی‌ات بر دل‌ها تابیده است.  
تو همان کسی هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر برای طایفه خود نصب کرد.  
تو همان صراط مستقیم هستی و تو نوری بر فراز نوری<sup>۱</sup>.

### سخن گفتن با ماهی

غالیان همچنین گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه السلام ماهی‌ای را خواند: ای میمونه، شریعه کجا است؟

---

من کلم الاموات فی	یوم الفرات من القبور
إذ قال هل فی مائکم	عبر لملتمس العبور
قالوا له انت العلی	م بکنه تصریف الامور
فعلام تسأل أعظما	رمماً علی مر الدهور
انت الذی انوار قد	سک قد تمکن فی الصدور
انت الذی نصب النبی	لقومه یوم الغدیر
انت الصراط المستقی	م و انت نور فوق نور



ماهی سر از آب فرات برآورد و گفت: آن که نام مرا که در آب هستم می‌داند کسی نیست که شریعه بر او پنهان ماند.

### شنیدن ناله دوزخی

در امالی شیبانی است که رشید هجری گفته است: در راهی با امیرمؤمنان علیه السلام بودم که به من رو کرد و پرسید: ای رشید، آیا آنچه را می‌بینم می‌بینی؟  
گفتم: نه، ای امیرمؤمنان، برای تو از چیزی پرده برداشته‌اند که برای غیر تو مکشوف نیست.  
فرمود: من اینک مردی را در قعر آتش می‌بینم که می‌گوید: ای علی، برایم آمرزش بطلب. خدای او را نیامرزد.

### هم‌سخنی با اصحاب کهف

در کتاب ابن بابویه، کتاب ابوالقاسم بستی و کتاب قاضی ابوعمر و احمد، از جابر و انس روایت شده است که جماعتی نزد عمر، علی علیه السلام را بد می‌گفتند.  
سلمان که آن‌جا بود گفت: ای عمر، آیا آن روز را به یاد می‌آوری که تو و ابوبکر و من و ابوذر نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم و برای ما زیراندازی گسترد و هریک از ما را بر گوشه‌ای از آن نشاند و دست علی علیه السلام را گرفت و او را در میان آن جای داد و سپس فرمود: ای ابوبکر، برخیز و بر علی به امامت و خلافت مسلمانان سلام ده - و به همین ترتیب به هرکدام از ما فرمود.  
آن‌گاه فرمود: ای علی، بر این نور - و مقصود خورشید بود - سلام کن.  
امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به آن فرمود: ای آیت تابان، بر تو درود.  
گرده خورشید به پاسخ آمد، لرزید و گفت: و بر تو نیز درود.  
پس پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوندا، تو برادر من و صفی خود سلیمان علیه السلام را سلطنت و بادی در فرمان دادی که یک ماه در آمدن بود و یک ماه در شدن. خداوندا، همان را بفرست تا اینان را نزد اصحاب کهف برد.  
پس علی علیه السلام گفت: ای باد ما را سوار کن و ببر.  
ناگهان دیدیم در هوا هستیم. مقداری، آن اندازه که خدا خواست، پیش رفتیم و سپس علی علیه السلام فرمود: ای باد، ما را بر زمین گذار.

باد ما را در آستانه غار بر زمین نهاد. هر کدام از ما برخاستیم و سلام کردیم. اما آن‌ها پاسخی ندادند. در این هنگام علی علیه السلام برخاست و گفت: درود بر شما ای ساکنان غار. ما شنیدیم: و بر تو درود، ای وصی محمد. ما طایفه‌ای هستیم که از روزگار دقیانوس در این جا بازداشته شده‌ایم.

از آنان پرسید: چرا سلام این گروه را پاسخ ندادید؟ گفتند: ما جوانانی هستیم که جز پیامبر یا کسی را که وصی پیامبر باشد پاسخ ندهیم، و تو وصی خاتم پیامبران و خلیفه فرستاده پروردگار جهانیانی. سپس علی علیه السلام فرمود: بر جای خود بنشینید. ما بر جاهای خود نشستیم و او گفت: ای باد، ما را ببر. ناگهان دیدیم در هوا هستیم. مقداری، آن اندازه که خدا خواست، پیش رفتیم و سپس علی علیه السلام فرمود: ای باد، ما را بر زمین گذار. باد ما را بر زمین گذاشت. امیرمؤمنان علیه السلام با پای خود بر زمین کوبید و چشمه‌ای برجوشید. امام از آن وضو ساخت و ما نیز وضو کردیم.

سپس فرمود: همه نماز یا بخشی از آن را با پیامبر صلی الله علیه و آله درک خواهید کرد. آن‌گاه فرمود: ای باد، ما را ببر. دیگر بار فرمود: ای باد، ما را بگذار. باد ما را بر زمین گذاشت و دیدیم در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستیم و او یک رکعت از نماز ظهر را به جای آورده است.

انس گفته است: علی علیه السلام در حالی که بر منبر کوفه بود از من خواست در این باره گواهی دهم. اما من کوتاهی کردم. فرمود: اگر پس از سفارش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو در این باره، با کوتاهی خود، این حقیقت را بیوشانی، خداوند تو را به پیزی‌ای در تنت و حرارتی در درونت و کوری‌ای در چشمانت مبتلا سازد.

دیری نیابید که به پیزی مبتلا گشتم و نابینا شدم. انس نه در ماه رمضان و نه جز آن، توان روزه نداشت.<sup>۱</sup>

---

۱. برای روایت با تعبیرهای متفاوت ← شاذان قمی، الفضائل، ۱۶۴ - ۱۶۶؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۱۰/۱ - ۲۱۲؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۵۲/۱ - ۵۵۴.

آن زیرانداز را بعدها به مردمان هربوق اهدا کردند و آن غار هم در سرزمین روم در جایی به نام ارکدی بوده که در قلمرو حکومت باهتدت قرار می گرفته و امروزه نام یک قطعه زمین مشخص است. در روایتی است که آن زیرانداز را خطی بن اشرف برادر کعب بن اشرف آورده بود و او چون معجزه های علی علیه السلام را دید اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را محمد نامید. خطیب منبج گفته است:

همو که نسیمی الهی او را روانه کرد تا به یاران خفته غار رسید،  
و اصحاب کهف را ندا درداد و آنان شادمان به ولایت او زبان گشودند.<sup>۱</sup>

عونی گفته است:

علی علیه السلام همسخن آن طایفه در غار است، بدانید، در حالی که آن دو پیر شما لال و ناشنوا مانده بودند.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

علی علیه السلام کسی است که آشکارا و نمایان بدان غار درآمد.<sup>۳</sup>

همچنین گفته است:

و چه کسی بود که باد او را بر روی فرش برد و چون با اصحاب کهف همسخن شد، به گوش ایشان رساند؟<sup>۴</sup>

سید حمیری گفته است:

او را فرشی است که شبانه بر آن سفر کرد و جوانمردان غار را خواند.

- 
- |                                   |                            |
|-----------------------------------|----------------------------|
| ۱. و من حملته ریح الله حتی        | اتی اهل الرقیم الرقیدینا   |
| و من نادى باهل الکهف حتی          | اقروا بالولاية مفرحینا     |
| ۲. علی کلیم القوم فی الکهف فاعلما | و قد صم من شیخاکما الصدیان |
| ۳. علی طارق الکهف                 | باعلان و اجهار             |
| ۴. و من حملته الریح فوق بساطه     | فاسمع اهل الکهف حین تکلما  |

و آنان هیچ بانگی را جز صدای وصی مرتضی پاسخ ندادند.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

از جوانمردان آن غار بپرس که او به سراغ اید سان رفت و با پاسخ سلام، آن‌ها را از خواب بیدار کرد.<sup>۲</sup>

برقی گفته است:

چون از پاسخ ایشان نومید شدند وصی برخاست و به سراغ ایشان رفت و آشکارا گفت:

درود بر شما جوانمردانی که خدا را پرستیده‌اند و در پی نور رفته‌اید.

گفتند: از جانب خداوند درود و رحمت و سلام و تحیت بر تو باد.

ما از این بازداشته شده‌ایم که با هاتفی سخن گوئیم، مگر این که او پیامبر یا وصی‌ای از اوصیا باشد.<sup>۳</sup>

جبری گفته است:

و باد آن هنگام که گذشت و آن را گفتند: فرمانبرانه وصی خدا را بر بال‌های خود بگیر.

پس بر زیر فرش روان شد و در اجرای فرمان خداوند آن را پیش برد،

تا این که همراه او به رقیم رسید تا تردید گرفتاران شک را از میان برد.

گفت: درود بر شما، و آنان هم که مدتی خاموش بودند و کسی دیگر را پاسخ نداده بودند، به پاسخ وی

شتافتند،

- 
- |                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| ۱. له البساط إذ سري          | و فتية الكهف عا             |
| فما أجابوا في النداء         | سوى الوصى المرتضى           |
| ← دیوان السید الحمیری، ۶۵.   |                             |
| ۲. سل فتية الكهف الذين اتاهم | فايقظ في رد السلام منامها   |
| ← دیوان السید الحمیری، ۳۸۹.  |                             |
| ۳. حتى اذا يثسوا جواب سلامهم | قام الوصى اليهم ابداء       |
| قال السلام عليكم من فتية     | عبدوا الاله و تابعوا السناء |
| قالوا عليك من الاله تحية     | تهدى اليك و رحمة و ضياء     |
| إننا منعنا أن نكلم هاتفا     | إلا نبياً كان او موصاء      |

و در این هنگام بود که کینه‌های دل کسانی که نفاق را نهان ساخته بودند نمایان شد.<sup>۱</sup>

ابن اطیس گفته است:

همان کسی که بنا بر آن خبر مشهور که از جابر روایت شده است در غار آنان را کوبید.<sup>۲</sup>

ابن عضد گفته است:

چه کسی بود که با جوانمردان آن غار که پیشتر به راستی، با هیچ‌کس جز او سخن نگفته بودند هم‌سخن شد و آنان را خواند؟<sup>۳</sup>

ابوالفتح گفته است:

به رغم خواست بدخواهان در ماجرای آن غار منقبتی گواه بر حسن او است. صبح آن روز که در میان آن گروه و از آن جمع بیدار که بر خفتگان سلام کردند سلام کرد، و آنان همه فریاد برآوردند که بر تو درود، و این برای هر که بخواهد بزرگ بدارد عظیم است.<sup>۴</sup>

## هم‌سخنی با سام بن نوح

در کتاب علوی بصری است که جماعتی از یمن نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ما برجای ماندگانی از

- |                           |                               |    |
|---------------------------|-------------------------------|----|
| طوعا وصی الله فوق قراک    | و الريح إذ مرت فقیل لها احملى | ۱. |
| أمر الاله حشيشة الايشاک   | فجرت رخاء بالبساط مطیعة       |    |
| ليزيل عنهم مریة الشکاک    | حتى اذا بلغ الرقيم بصحبه      |    |
| بالرد بعد الصمت و الامساک | قال السلام عليكم فتبادروا     |    |
| حنق لستر نفاقه هتاک       | عن غيره فبدت ضغائن صدری       |    |
| فی الخبر المشهور عن جابر  | و طارق الباب علی کھفهم        | ۲. |
| یکلموا حقا سواء اذ دعا    | من کلم الفتية فی الکھف و لم   | ۳. |
| علی الرغم من معطس الأدلم  | و فی الکھف منقبة حسنھا        | ۴. |
| سلام الصحاة علی النوم     | غداة یسلم فی صحبهم            |    |
| فذاک عظیم لمستعظم         | فنادوه أجمع علیک السلام       |    |

اقوام کهن خاندان نوح (علیه السلام) هستیم. پیامبر ما را وصی‌ای به نام سام بود. او در کتاب خود از این خبر داده بود که هر پیامبری را معجزه‌ای و وصی‌ای است که جانشین او می‌شود. وصی تو کیست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دست به علی (علیه السلام) اشاره کرد.

گفتند: ای محمد، آیا اگر از او بخواهیم سام بن نوح را به ما بنمایاند چنین خواهد کرد؟ فرمود: آری، و به اذن خداوند.

سپس فرمود: ای علی، با آنان برخیز و به مسجد رو و در کنار محراب با پای خود بر زمین بزن. در حالی که آنان صحیفه‌هایی در دست داشتند علی همراهشان به مسجد درآمد و به محراب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد. دو رکعت نماز خواند و سپس برخاست و با پای خود بر زمین کوبید. زمین شکافت و لحد و تابوتی رخ نمود. از آن تابوت مردی برخاست که چهره‌اش چون ماه شب چهارده می‌درخشید و از سر خود گرد و خاک می‌زدود. او که ریشی تا ناف داشت بر علی (علیه السلام) سلام کرد و گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر خدا مهتر پیامبران است و تو علی وصی محمد مهتر اوصیایی و من نیز سام بن نوح هستیم.

آن کسان صحیفه‌های خود را گشودند و سام را بر همان ویژگی‌ها یافتند که در صحیفه‌ها یاد شده بود. پس گفتند: دوست داریم او از صحیفه‌های خود سوره‌ای بخواند. سام به قرائت یک سوره پرداخت و چون آن را به پایان برد بر علی (علیه السلام) سلام کرد و دیگر بار آن سان که از پیش خفته بود خفت و زمین به هم آمد. آن جماعت یمنی همه گفتند: یگانه دین نزد خداوند اسلام است - و اسلام آوردند و خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ \* وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ \* فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ \* لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ \* شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾<sup>۱</sup>.

۱. شوری / ۹ - ۱۳: آیا به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند؟ خدا است که دوست راستین است و او است که مردگان را زنده می‌کند و همو است که بر هر چیز توانا است. و درباره هر چیزی اختلاف پیدا کردید داوری‌اش به خدا ارجاع

## سخن گفتن با مرده

سلمان (شلقان)<sup>۱</sup> گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام دایی هایی از بنی مخزوم داشت. یکبار جوانی از آن طایفه نزد او آمد و گفت: ای دایی، برادر و همزادم در گذشته است و سخت بر او اندوهگینم.

پرسید: دوست داری او را ببینی؟

گفت: آری.

فرمود: قبر او را به من بنمایان.

علی علیه السلام ردای پیامبر صلی الله علیه و آله را که مستجاب نام داشت بر سر افکند و چون به قبر رسید با دو لب خود

سخنانی گفت و با پای بر قبر زد. آن مرده از قبر درآمد، در حالی - به فارسی - می گفت: میکا [؟].

علی علیه السلام از او پرسید: مگر تو زمانی که مردی مردی از عرب نبودی؟

گفت: آری، اما بر سنت فلانی و فلانی مریدیم و از این رو، زبانمان به فارسی بدل شد.<sup>۲</sup>

روایتی دیگر نیز رسیده که بیت هایی از جبری به مضمون آن اشاره دارد:

مرده آن هنگام که او را در صرصر خواند پاسخ داد، اما هنگامی که او تو را خواند امتناع کردی.<sup>۳</sup>

عونی گفته است:

→

می گردد. چنین خدایی پروردگار من است. بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم. پدیدآورنده آسمان ها و زمین است. از خودتان برای شما جفت هایی قرار داد و از دام ها نیز نر و ماده قرار داد. بدین وسیله شما را بسیار می گرداند. او است که بر هر چیزی دانا است. از احکام دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان آنچه را که ایشان را به سوی آن فرامی خوانی گران می آید. خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمیگزیند و هر که را از در توبه درآید به سوی خود راه می نماید.

۱. در منابع عیسی بن شلقان و عیسی شلقان آمده است.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ۲۹۳؛ کلینی، الکافی، ۴۵۷/۱؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۲۸.

۳. و المیت حین دعا به فی صرصر فاجابه و ابیت حین دعاکا

امام من آن کسی است که در صرصر مرده‌ای را زنده کرد، همو که نیرومندان دروازه آن دژ را به هنگام خود از جای کند.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

چه کسی بود که خداوند عرش بلند در صرصر برای او مرده‌ای خفته در خاک را زنده کرد؟<sup>۲</sup>

همچنین گفته است:

بدان سبب که در صرصر مرده‌ای را زنده کرد، کسانی درباره او چون مسیح غلو کردند.<sup>۳</sup>

مرزکی گفته است:

برای او خورشید ظهرگاهان پس از آن که به سان ستاره‌ای غروب‌کننده سرازیر شده بود بازگردانده شد.<sup>۴</sup>

دیگری گفته است:

آن‌جا مرده‌ای را که پوسیده بود زنده کرد و او از قبر برانگیخته شد و برخاست.<sup>۵</sup>

سید حمیری گفته است:

گفت: در پندار تو عیسی بن مریم علیه السلام هر مرده و در خاک خفته‌ای را زنده می‌کرده است. اما تو را چه داده‌اند؟ محمد صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خواستی همانند آنچه به او داده شده است ببینی بنگر به آنچه به من داده‌اند. اما آنان به کفر خویش گفتند: زنه‌ار که آنچه گفته‌ای بی هیچ بهانه، به ما بنمایان.

- 
- |    |                            |                               |
|----|----------------------------|-------------------------------|
| ۱. | امامی الذی احیی بصرصر میتا | و قالع باب الحصن فی وقتہ قهرا |
| ۲. | من ذاالذی احیا له رب العلی | بصرصر میتا دفینا فی الثری     |
| ۳. | و لاحیائه بصرصر المیت      | غلا فیه کالمسیح فریق          |
| ۴. | ردّت له شمس الضحی بعدما    | هوت هوی الکوکب الغابر         |
| ۵. | ثمة احیی میتا بالیا        | فقام منشورا من الحافر         |



پس پیامبر ﷺ وصی خود را فرمود تا بایستد، و او که از دیرباز هیچ‌گاه کوتاهی نداشت، برخاست، و پیامبر ﷺ رداى خود مستجاب را که از جانب خداوند به او اختصاص یافته بود، بر او پوشاند و گفت: او را با دعای مستجاب خود بدرقه کنید.

چون به پشت بقیع رفت آن‌جا دعا کرد و قبرهایی بشکافت و مردمانی که هیچ تغییری نکرده بودند برخاستند.

پس آن مدعیان گفتند: ای وارث علم، از ما درگذر و به خشنودی خویش بر ما منت گذار و ما را ببخش.<sup>۱</sup>

باری، شفای بیماران و زنده کردن مردگان به دست پیامبران و اوصیا فعل خداوند است. عیسی علیه السلام گفت: ﴿وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>. خداوند فرمود: ﴿وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾<sup>۳</sup>. ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ أَدْعُهُنَّ

۱. فقال له قد كان عيسى بن مريم	بزعمك يحيى كل ميت و مقبر
فماذا الذى اعطيت قال محمد	لمثل الذى اعطيه ان شئت فانظر
الى مثل ما اعطى فقالوا لكفرهم	ألا أرنأ ما قلت غير معذر
فقال رسول الله قم لوصيه	فقام و قدماً كان غير مقصر
و رده بالمنجاب و الله خصه	و قال اتبعوه بالدعاء المبرر
فلما اتى ظهر البقيع دعا به	فرجت قبور بالورى لم تغير
فقالوا له يا وارث العلم اعفنا	و مَنْ علينا بالرضى منك و اغفر

← دیوان السید الحمیری، ۲۴۲ و ۲۴۳.

۲. آل عمران / ۴۹: و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم.

۳. مائده / ۱۱۰: و آن‌گاه که به اذن من از گل چیزی شبیه پرنده می‌ساختی، پس در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای می‌شد و آن‌گاه که مردگان را به اذن من زنده از قبر بیرون می‌آوردی.

يَا تَبِينَكَ سَعِيًّا وَأَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ<sup>۱</sup>.

خداوند در داستان عزیر و ارمیا نیز فرمود: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۲</sup>.

خداوند در داستان بنی اسرائیل هم فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ<sup>۳</sup>.

---

۱. بقره / ۲۶۰: و یاد کن آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس چهار پرنده بگیر و آن ها را پیش خود ریز ریز گردان. سپس بر هر کوهی پاره ای از آن ها را قرار ده. آن گاه آن ها را فراخوان. شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.

۲. بقره / ۲۵۹: یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسره فرو ریخته بود عبور کرد و با خود می گفت: چگونه خداوند اهل این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می کند؟ پس خداوند او را به مدت صد سال میراند، آن گاه او را برانگیخت و به او گفت: چقدر درنگ کردی؟ گفت: یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم. گفت: نه، بلکه صد سال درنگ کردی. به خوراک و نوشیدنی خود بنگر که طعم و رنگ آن تغییر نکرده است و به درازگوش خود نگاه کن که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوئیم و هم تو را در مورد معاد نشانه ای برای مردم قرار دهیم، و به این استخوان بنگر که چگونه آن ها را به هم پیوند می دهیم، سپس گوشت بر آن می پوشانیم. پس هنگامی که چگونگی زنده ساختن مرده برای او آشکار شد گفت: اکنون می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است.

۳. بقره / ۲۴۳: آیا از حال کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: تن به مرگ بسپارید. آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.



## فصل ۱۴

### کسانی که خداوند به کیفر دشمنی با امیر مؤمنان علیه السلام یا ناسزاگویی به او و وضعشان را دگرگون ساخت یا آنان را از میان برد

#### کیفر مردی از عبس

اعمش از راویان خود از حکیم بن جبیر و از عقبه هجری از عمه او و همچنین از ابویحیی نقل کرده که گفته است: علی علیه السلام را دیدم که بر منبر کوفه می‌گوید: «من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم. از پیامبر رحمت ارث برده‌ام و مهتر زنان بهشت را به همسری گزیده‌ام. من مهتر اوصیا و آخرین اوصیای پیامبرانم و هیچ‌کس جز من چنین دعوی نکند مگر این که خداوند بدی‌ای به او رساند»<sup>۱</sup>.

مردی از عبس برخاست و گفت: پسندیده نیست که او بگوید من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم. هنوز از جا نجنبیده بود که شیطان او را به جنون مبتلا ساخت و پاهای او را گرفتند و به بیرون مسجدش کشاندند<sup>۲</sup>.

---

۱. «أنا عبد الله و اخو رسوله ورثت نبی الرحمة و نکحت سيدة نساء اهل الجنة و انا سيد الوصیین و آخر اوصیاء النبیین لایدعی ذلک غیری إلا اصابه الله بسوء».

۲. ← مفید، الارشاد، ۳۵۲؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۹/۱.

### کیفر کسی که ریشخند کرد

عیاشی به سند خود تا امام صادق علیه السلام از آن حضرت نقل کرده که در خبری فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، من از خداوند خواسته‌ام میان من و تو موالات آورد و او چنان کرده است. از او خواسته‌ام میان من و تو مواخات افکند و او چنان کرده است. از او خواسته‌ام تو را وصی من قرار دهد و او چنان کرده است»<sup>۱</sup>.

مردی گفت: یک صاع خرما در انبانی کهنه از آنچه محمد از خداوند خواسته بهتر است! چرا فرشته‌ای نخواست است که او را در برابر دشمن یاری دهد یا گنجی نخواست است که با آن بر فقر چیره شود؟ در این هنگام خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقُ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾<sup>۲</sup>.

در روایتی است که گوینده این سخن به عارضه‌ای مبتلا گشت.

### کیفر حارث بن عمرو

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، اگر نمی‌ترسیدم درباره تو آن بگویند که مسیحیان درباره مسیح گفتند، امروز درباره‌ات سخنی می‌گفتم که بر هیچ جمعی از مسلمانان نگذری مگر آن که از زیر گام‌هایت خاک بردارند»<sup>۳</sup>، حارث بن عمر فهری

۱. «یا علی انی سألت الله ان یوالی بینی و بینک ففعل و سألته ان یواخی بینی و بیته ففعل و سألته ان یجعلک وصیی ففعل».

۲. هود / ۱۲: و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند: چرا گنجی بر او فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟ تو فقط هشداردهنده‌ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است. برای روایت ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۴۱/۲ و ۱۴۲. همچنین ← کلینی، الکافی، ۳۷۸/۸؛ مفید، الامالی، ۲۷۹؛ طوسی، الامالی، ۱۰۷ و ۱۰۸.

ناگفته نماند در متن مناقب آیه ﴿فَلَعَلَّكَ بِأَخِی نَفْسُکَ﴾ آمده، در حالی که درست همین است که به استناد منبع اصلی آورده شده است.

۳. «یا علی لولا اننی اخاف ان یقولوا فیک ما قالت النصارى فی المسيح لقلت الیوم فیک مقالة لا تمر بملأ من المسلمین الا اخذوا التراب من تحت قدمک».

به گروهی از یاران آن حضرت گفت: محمد برای عموزاده خود مثلی جز عیسی بن مریم نیافته است. نزدیک است او را پیامبری پس از خود قرار دهد. خدای را سوگند، خدایگانی که می پرستیدیم از او بهترند. پس خداوند این آیه ها را فرو فرستاد: ﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ \* وَقَالُوا آءِ إِلَهُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ \* إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَءِيلَ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ \* وَإِنَّهُ لَعَلِمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

در روایتی است، که این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَءِيلَ﴾<sup>۲</sup>.

پس پیامبر ﷺ فرمود: از خدا بترس و از دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام که از آن سخن گفתי بازگرد. حارث گفت: اگر چنین است که تو پیامبر خدایی و علی وصی تو پس از تو است و حمزه عمویت سرور شهیدان است و جعفر طیار عموزاده ات در بهشت با فرشتگان می پرد و آب دادن حاجیان از آن عمویت عباس است، برای دیگر کسان قریش که آنان هم فرزندان نیای تو هستند، چیزی بر جای نگذاشته ای! پیامبر خدا ﷺ فرمود: ای حارث، چه بی خبری! این من نیستم که با زادگان عبدالمطلب چنین کرده ام؛ خداوند است که با ایشان چنین کرده است.

حارث گفت: ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنْتَبَأْ بِعَذَابِ الْبَلَمِ﴾<sup>۳</sup>.

پس خداوند این آیه را فرو فرستاد: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾<sup>۴</sup>.

۱. زخرف / ۵۷ - ۶۱: و هنگامی که در مورد پسر مریم مثالی آورده شد به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله درانداختند و اعراض کردند و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن مثال را جز از راه جدل برای تو نزدند. بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند. عیسی جز بنده ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق و آیتی گردانیده ایم نیست و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در روی زمین جانشین شما گردند قرار دهیم و همانا آن نشانه ای برای فهم رستخیز است. پس زنهار در آن تردید مکن و از من پیروی کن. این است راه راست.

۲. زخرف / ۵۹.

۳. انفال / ۳۲: اگر این همان حق از جانب تو است پس بر ما از آسمان سنگ هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

۴. انفال / ۳۳: ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود.

پیامبر ﷺ آن گاه حارث را خواند و به او فرمود: یا توبه می‌کنی و یا از میان ما می‌روی.

گفت: دلم یارای آن نمی‌دهد که توبه کنم. اما از نزد تو می‌کوچم.

بدین سان بر مرکب نشست و رهسپار شد.

چون در بیابان بود خداوند پرنده‌ای از آسمان بر او فرستاد که ریگی چون عدس در منقار داشت. پرنده ریگ را بر سر وی فروافکند. ریگ از سر او گذشت و از مقعد او خارج شد و به زمین رسید و او بر زمین افتاد.

خداوند در این هنگام این آیه‌ها را بر پیامبر ﷺ نازل کرد: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ \* لِلْكَافِرِينَ﴾ علی بن ابی طالب ﴿لَيْسَ﴾ بولایته ﴿لَهُ دَافِعٌ \* مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾<sup>۱</sup>.

[راوی گفت: ما در قرآن چنین نمی‌خوانیم.]

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل همین گونه آن را نازل کرده است.<sup>۲</sup>

عبدی گفته است:

او را به عیسی علیه السلام تشبیه کرد و طایفه‌اش از سر کفر از آن رخ برتافتند و گفتند: درباره او کژی کرده و از حد گذرانده است.

پس وحی به تکذیب آن کسان نازل شد و گفت: این سخنی نبوده است که به تهمت به خدا نسبت داده شود.

خدایی که وقتی در عالم هیچ پیدا و پنهان نبوده وجود داشته، خود آن را به او تعلیم فرموده است.<sup>۳</sup>

سید حمیری گفته است:

[پیامبر به او فرمود:] او مولای تو است. اما او برآشت و از سر دشمنی و بازاری پروردگار خویش را

۱. در این جا متن آیه‌های ۱ تا ۳ سوره معارج با تفسیر درآمیخته و ترجمه آیه‌ها چنین است: پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید که از جانب خداوند صاحب درجات و مراتب است.

۲. ← کلینی، الکافی، ۵۷/۸ و ۵۸.

۳. شبهه عیسی فصد قومه  
فجاء الوحی بتکذیبهم  
کفرأ و قالوا ضل فیه و اعتدی  
و قال ما کان حدیثاً یفتری  
علمه الله الذی کان و ما  
یکون فی العالم جهر و خفی

خواند و گفت:

پروردگارا، اگر این همان حق فرود آمده از جانب تو است که بر آن پاداش سترگ دهی،  
پروردگارا پس از آسمان بر ما سنگ‌هایی ببار یا عذابی فرود آور.  
سپس پشت کرد و [پیامبر ﷺ] فرمود: از او فاصله گیرید که پروردگارم او را هدف شهابی قرار دهد.  
چون از میان شما برود در جست‌وجوی او روید. پس آنان روانه شدند و او را در دره‌ها جستند،  
و دیدند جنازه او - که لعنت خدا بر وی باد - میان تپه‌ها بر زمین افتاده است.<sup>۱</sup>

### کیفر آن که او را ناسزا گفت

زیاد بن کلب گفته است: با تنی چند نشسته بودم که محمد بن صفوان و عبیدالله بن زیاد بر ما  
گذشتند. آن‌ها به مسجد وارد شدند و مدتی بعد نزد ما آمدند. این در حالی بود که چشمان محمد بن  
صفوان نابینا شده بود.

پرسیدیم: چه شده است؟

گفت: او در محراب ایستاده و گفته است: هرکس با نیت علی عَلَيْهِ السَّلَام را ناسزا نگوید من با نیت او علی را  
ناسزا می‌گویم.

پس خداوند چشم او را کور کرد.

عمر بن ثابت، از ابومعشر بلاذری<sup>۲</sup> نقل کرده و همچنین سمعانی، مطیری<sup>۳</sup>، نطنزی و فلکی روایت  
کرده‌اند که مردی در حالی که علی عَلَيْهِ السَّلَام را ناسزا می‌گفت بر سعد بن مالک گذشت.

- 
- |                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| ۱. هو مولاك فاستطار و نادى  | ربه باستكانة و انتصاب     |
| رب ان كان ذا هو الحق من عند | دك تجزى به عظيم الثواب    |
| رب امطر من السماء بأحجا     | ر علينا او أتنا بعذاب     |
| ثم ولى و قال دونكموه        | ان ربي مصيبه بشهاب        |
| فاطلبوه اذا تغيب عنكم       | فسعوا يطلبونه فى الشعاب   |
| فاذا شلوه طريح عليه         | لعنة الله بين تلك الروابي |

← ديوان السيد الحميرى، ۱۲۹ و ۱۳۰.

۲. ← بلاذرى، انساب الاشراف، ۱۷۷/۲.

۳. شايد مقصود طبرى مامطيرى باشد.



سعد او را گفت: وای بر تو! چه می‌گویی؟

گفت: همان که می‌شنوی می‌گویم.

گفت: خداوندا، اگر دروغ می‌گویدی او را بکش.

پس شتری هار او را زیر لگد گرفت و کشت.

ابن مسیب گفته است: مروان بر منبر رفت و از علی ع یاد کرد و او را ناسزا گفت.

سعید [بن مسیب] گوید: لختی پلک‌هایم روی هم رفت. در خواب کف دستی دیدم که از قبر پیامبر خدا ص بیرون آمده است و سه را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup> هم صدایی شنیدم که می‌گفت: ای اموی، ای تیره‌بخت ﴿اَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا﴾<sup>۲</sup>. راوی گفته است: پس بر مروان جز سه روز نگذشت که مرد.

در مناقب [ابو] اسحاق عدل است که در روزگار خلافت هشام خطیبی بود که بر منبر علی ع را لعن می‌کرد. روزی کف دستی از قبر پیامبر خدا بیرون آمد که - البته از میج به بالا دیده نمی‌شد - عدد سه را نشان می‌داد. همان دم از قبر پیامبر ص صدایی به گوش می‌رسید: وای بر تو ای اموی، ﴿اَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّيَكَ رَجُلًا﴾.

سپس آن دست آنچه را در آن بود افکند و دیدیم دودی سیاه است.

راوی گوید: آن مرد هنوز از منبر پایین نیامده بود که دیدیم کوری نیازمند عصا شده است.

راوی همچنین گوید: بیش از سه روز نگذشت که آن مرد بمرد.

عالم‌ان واسط روایت کرده‌اند که پس از آن که رسم لعن کردن را برافکندند خطیب واسط به لعن پرداخت.

در این هنگام ناگهان گاوی دیدند که از نهر گذشت، دیوار را شکافت، به شهر درآمد و به مسجد جامع آمد و بر منبر رفت و آن خطیب را به شاخ خود کوبید و کشت و سپس از نظرها پنهان گشت. مردمان بعدها دری را که از آن به مسجد آمده بود بستند و - اثر آن نیز آشکار است - و آن را «باب ثور» نامیدند.

۱. تفسیر عبارت برگرفته است از توضیح علامه مجلسی در بحار الانوار، ۳۱۹/۳۹.

۲. کهف / ۳۷: آیا به آن کس که تو را از خاک سپس از نطفه آفریدی و آن‌گاه تو را به صورت مردی درآورد کافر شدی؟

هاشمی‌ای گفته است: در شام مردی را دیدم که نیمی از صورتش سیاه شده بود و از این رخداد سخت خشمگین بود.

درباره علت این امر از او پرسیدم.

گفت: آری، با خود عهد کرده‌ام هرکس در این باره از من بپرسد او را از آن ماجرا بیاگاهانم. من علی بن ابی طالب علیه السلام را بسیار بد می‌گفتم و از او به بدی یاد می‌کردم. در همین حال شبی کسی به خوابم آمد و گفت: این تویی که چنین علی را بد می‌گویی!

پس بر نیمه صورت من نواحت و چنان که می‌بینی صبح که شد دیدم نیمی از صورت من سیاه شده است.<sup>۱</sup> شمر بن عطیه گفته است: پدرم علی علیه السلام را ناسزا می‌گفت. شبی در خواب کسی به سراغش آمد و او را گفت: تویی که علی را دشنام می‌دهی؟ پدرم بسیار وحشت کرد تا جایی که سه شب در بستر شلوار تر می‌کرد.<sup>۲</sup>

در مدینه مردی ناصبی بود که بعدها به تشیع گروید. از علت این امر پرسیدند. گفت: علی علیه السلام را در خواب دیدم که به من می‌گفت: اگر در جنگ صفین حضور داشتی در کنار چه کسی می‌جنگیدی؟ من به تفکر فرو رفتم.

فرمود: ای فرومایه، این مسئله به چنین تفکری ژرف نیازمند است؟ گردن او را پیش آورید. آن‌گاه بر پس گردنم زدند و چون بیدار شدم دیدم پس گردنم ورم کرده است. بدین سان از آنچه بر آن بودم برگشتم.

ابوجعفر منصور گفته است: قصه‌سرایی بود که چون قصه خویش به پایان می‌برد، از علی علیه السلام یاد می‌کرد و او را دشنام می‌داد.

زمانی بعد دیدند این کار را وانهاده است. در این باره از او پرسیدند.

گفت: خدای را سوگند، از این پس هرگز او را ناسزا نگویم. شبی در خواب دیدم که مردم گرد آمده‌اند و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رسند و او به مردی می‌گوید: آنان را سیراب کن. تا نوبت من رسید و بر

---

۱. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۵۳۳/۴۲ و ۵۳۴؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۴۱ و ۲۴۲؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲. ← طوسی، الامالی، ۶۱۹.

پیامبر ﷺ در آمدم و او بدان مرد فرمود: وی را آب ده. اما آن مرد مرا راند. از این رخداد به پیامبر شکایت بردم. فرمود: او را آب ده. او مرا قطران داد و چون صبح شد دیدم آن قطران را آروغ می‌زنم و بول می‌کنم.<sup>۱</sup> اعمش گفته: منصور برایش نقل کرده است که مردی عمامه‌اش افتاد. دید سر او چون سر خوک است. در این باره از او پرسید.

گفت: من سی سال مؤذن بودم و میان اذان و اقامه علی‌علیه را صدبار لعنت می‌کردم، هر روز پانصد بار. شب جمعه او را هزار بار لعنت کردم.

پس در حالی که خفته بودم در خواب دیدم که احساس تشنگی می‌کنم. ناگهان پیامبر خدا ﷺ، علی‌علیه، حسن‌علیه و حسین‌علیه را دیدم.

به حسن‌علیه و حسین‌علیه گفتم: مرا آبی دهید. اما با من سخن نگفتند. خود را به علی‌علیه نزدیک کردم و گفتم: ای ابوالحسن، مرا آبی ده. اما او نیز مرا آبی نداد و با من سخن نگفت.

خود را به پیامبر ﷺ نزدیک کردم و گفتم: مرا آبی ده. پیامبر ﷺ در من نگریست و پرسید: این تو هستی که علی‌علیه را در هر روز پانصد بار لعنت می‌کنی و امشب او را هزار بار لعنت کرده‌ای؟ من در پاسخ فروماندم.

پیامبر ﷺ در صورت آب دهان افکند و فرمود: خفه شو ای خوک. خدای را سوگند آن شب را به صبح نیاوردم مگر این که دیدم صورت و سرم صورت و سر خوک است.<sup>۲</sup> حسین بن علی بن ابی‌طالب<sup>۳</sup> گفته است: ابراهیم بن هاشم مخزومی کارگزار مدینه بود. او هر جمعه ما را نزدیک منبر گرد می‌آورد و علی‌علیه را ناسزا می‌گفت.

۱. برای روایت با تفاوتی ← طوسی، الامالی، ۶۱۹ و ۶۲۰.

۲. برای خبر در ضمن روایتی طولانی ← ابن بابویه، الامالی، ۵۲۴ و ۵۲۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۳؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علی‌علیه، ۵۹۶/۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۷۷/۲ و ۳۷۸؛ ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، ۲۳۵؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۲۱ و ۱۲۲؛ خوارزمی، المناقب، ۲۹۱.

۳. به قرینه داستان، مقصود از این حسین بن علی کسی دیگر جز امام حسین علی‌علیه است؛ چه، ابراهیم بن هاشم مخزومی در اوایل قرن دوم می‌زیسته است.

من خود را به منبر چسباندم و لختی به خواب رفتم. دیدم قبر [=قبر پیامبر ﷺ] شکافت و مردی با جامه سفید از آن بیرون آمد و از من پرسید: ای ابوعبدالله، آیا آنچه این مرد می‌گوید تو را اندوهگین نمی‌کند؟ گفتم: چرا، خدای را سوگند.

فرمود: چشمان خویش بگشای و بنگر که خداوند با او چه کند.

ناگهان دیدم که چون از علی علیه السلام نام برد از فراز منبر بر زمین افکنده شد و مرد<sup>۱</sup>.

عثمان بن عفان سجستانی گفته است: محمد بن عباد گفته است: در همسایگی ما مردی درستکار بود. شبی پیامبر ﷺ را در خواب دید که بر لبه حوض است و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام امت را آب می‌دهند. [او گوید:] من از آن‌ها آب خواستم. اما مرا آب ندادند.

به سراغ پیامبر ﷺ رفتم و از او آب خواستم.

اما او به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمود: او را آب ندهید.

[پس خطاب به من فرمود:] در همسایگی تو مردی است که علی علیه السلام را لعن می‌کند و تو او را از این کار باز نمی‌داری.

آن‌گاه در خواب مرا خنجرى داد و گفت: برو و آن مرد را سر ببر.

گوید: من بیرون رفتم و او را سر بریدم و خنجر را به پیامبر ﷺ دادم.

پس پیامبر ﷺ به حسین علیه السلام فرمود: ای حسین، او را آب ده.

او مرا آب داد و من جام را در دست گرفتم؛ البته نمی‌دانم آب خوردم یا نه.

بیدار شدم و ناگهان دیدم هیاهویی برپا است و می‌گویند: فلانی را در بستر سر بریده‌اند. پاسبانان همسایه‌ها را گرفتند.

من نزد امیر رفتم و گفتم: خدایت بر صلاح بدارد. این کار را من انجام داده‌ام و این مردم بیگناهند.

— و داستان را با او در میان نهادم و گفتم: برو که خدایت جزای خیر دهد<sup>۲</sup>.

عبدالله بن سائب و کثیر بن صلت گفته‌اند: زیاد بن ابیه بزرگان کوفه را در مسجد رحبه گرد آورد تا

به ناسزاگویی به امیر مؤمنان علیه السلام و بیزاری جستن از او وادارد.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۱۷۴/۲ و ۱۷۵.

۲. برای روایت به صورت مشروح تر ← طوسی، الامالی، ۷۳۶ و ۷۳۷.

دمی به خواب رفتم و در خواب کسی را دیدم با گردن بلند و موی و مژگان آویخته که قامتش میان زمین تا آسمان است.

از او پرسیدم: کیستی؟

گفت: من نقاد گردن دراز هستم، طاعونی که به سراغ زیاد فرستاده شده‌ام.

از بیم بیدار شدم و شنیدم بر او شیون می‌کنند. پس این ابیات را سرودم:

او آن‌گاه که مردم را به رجه کشاند، آنان را به کاری واداشت که توان آن نداشتند.

آن را که یاور اسلام و بلای جان مشرکان بود و بر آنان چیرگی داشت نفرین کرد.

او از این کار دست برنداشت تا زمانی که نقاد گردن دراز او را در چنگال گرفت.

پس با یک ضربت، نیمی از او بر زمین افکند، آن سان که او در رجه بر گردآمدگان آن جا ستم رانده بود.<sup>۱</sup>

## دفاع دیوانه

دیوانه‌ای بود که به تشیع گرویده بود و کودکان بر او سنگ می‌افکندند.

جمعه‌ای بر منبر رفت و گفت:

ناصبیانی از سر بی‌خردی مرا به دوستی علی علیه السلام نکوهیده‌اند. مادر هر که بنکوهد زناکار است.

اگر آنان نکوهش مرا واگذارند، من نیز هجو ایشان واگذارم و اگر به آبرویم تعرض کنند معاویه را دشنام دهم.<sup>۲</sup>

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ۱. قد جشم الناس أمراً ضاق ذرعهم | بحملهم حين أداهم الى الرحبة    |
| يدعوا على ناصر الاسلام داءاً    | له على المشركين الطول و الغلبة |
| ماكان منتهياً عما أراد به       | حتى تناول النقاد ذوالرقبة      |
| فأسقط الشق منه ضربة عجا         | كما تناول ظلماً صاحب الرحبة    |

برای بیت‌ها و روایت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۰۳/۱۹ و ۲۰۴؛ کراچکی، کنزالفوائد، ۶۱ و ۶۲؛ طوسی،

الامالی، ۲۳۲، ۲۳۳ و ۶۲۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۱۹۹/۳.

- |                             |                             |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ۲. نواصب قد لاموا علی سفاهة | بحب علی ام من لام زانية     |
| فان ترکوا لومی ترکت هجاهم   | و ان شتموا عرضی شتمت معاویه |

## فصل ۱۵

### آنچه پس از وفات امیرمؤمنان علیه السلام رخ نمود

#### چهل سال گریه آسمان و زمین

در احادیث علی بن الجعد از شعبه، از قتاده و همچنین از مجاهد، از ابن عباس نقل شده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چون مؤمن بمیرد آسمان و زمین چهل روز بر او بگریند و چون عالمی بمیرد چهل ماه بر او گریه کنند. اما بر تو ای علی چون کشته شوی چهل سال بگریند»<sup>۱</sup>.

#### بارش خون از آسمان

ابن عباس گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام در زمین کوفه کشته شد و آسمان سه روز خون بارید.

#### جوشش خون از زمین

ابوحمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده و از سعید بن مسیب نیز نقل شده است که چون امیرمؤمنان علیه السلام رحلت کرد هیچ سنگی از زمین برنداشتند مگر این که در زیر آن خون تازه یافتند<sup>۲</sup>.

---

۱. «ان السماء و الارض لتبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحاً و انها لتبکی علی العالم اذا مات اربعین شهراً و ان السماء و الارض لیبکیان علیک یا علی اذا قتلت اربعین سنة». برای جمله اول متن ← طوسی، الامالی، ۵۳۵؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۴۶۶.

۲. ← ابن قولویه، کامل الزیارات، ۱۵۹؛ قطب راوندی، قصص الانبیاء، ۱۴۶.

در اربعین خطیب و تاریخ فسوی آمده است که عبدالملک بن مروان از زهری پرسید: نشانی روزی که علی علیه السلام در آن کشته شد چه بود؟

گفت: هیچ سنگی در بیت المقدس برنداشتند مگر این که زیر آن خونی تازه یافتند.<sup>۱</sup>

### بانگی از غیب

چون او را در مسجد ضربت زدند بانگی چنین شنیده شد: ای علی، حکم از آن خداست نه از آن تو. چون رحلت کرد در سرای او این بانگ به گوش رسید: ﴿أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾.<sup>۲</sup>

همچنین سروشی دیگر شنیده شد که می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و پدرتان درگذشت.

### سخن خضر

صفوانی در احن والمحن و کلینی در کافی<sup>۳</sup> روایت کرده که چون امیرمؤمنان علیه السلام درگذشت پیری گریان روی کرد و می‌گفت: امروز رشته خلافت نبوت گسسته است.<sup>۴</sup>

آن پیر پیش رفت تا بر در خانه‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام در آن بود رسید. آن جا ایستاد، چهارچوب در را گرفت و در سخنانی طولانی گفت: خدایت رحمت کند. تو نخستین کس از مردم بودی که اسلام آوردی، در ایمان پاکپازترین و در یقین استوارترین بودی، بیش از همه از خدا پروا داشتی، بیش از همه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان بردی، بیش از همه بر یاران او امین بودی، صدایت از همه آنان فروتر، تبارت از همه آنان برتر، سختی از همه آنان کمتر، گفته‌هایت از همه آنان راست‌تر، دلت از همه آنان دلیرتر، کردارت از همه آنان نکوتر و یقینت از همه آنان استوارتر بود. آنچه آنان تباه کردند تو پاس داشتی و به آنچه واگذارند عنایت ورزیدی، آن‌گاه که دست فروشتند تو آستین بالا زدی، آن‌گاه که

۱. ← حاکم، المستدرک، ۱۵۵/۳؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۴۴۶/۲ و ۴۴۷؛ خوارزمی، المناقب، ۳۸۸.

۲. فصلت / ۴۰: آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده‌خاطر می‌آید؟ هرچه می‌خواهید بکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بینا است.

۳. ← ۴۵۴/۱.

۴. در الامالی صدوق (۳۱۳) «اليوم انقطعت خلافة النبوة» آمده است.

بیمناک شدند، تو چیرگی نشان دادی و آن‌گاه که بی حساب سرازیر شدند بازایستادی. در آنچه ستم راندند انتقام ستاندی، بر کافران عذابی بودی که فرومی‌ریخت و بر مؤمنان غاری که آنان را پناه می‌داد. چون کوهی پایدار بودی که هیچ طوفانی تو را از جای نمی‌جنبانید. برای کودکان چون پدری مهربان و برای بیوگان چون همسری مهرورز بودی. به برابری قسمت کردی و در میان رعیت عدالت ورزیدی، شعله‌های آتش را فرونشاندی، بتان را درهم شکستی، شمن‌ها را خوار ساختی و خدای را پرستیدی. مردمان بدان سوی نگریستند اما کسی ندیدند.

از امام حسن علیه السلام پرسیدند: آن که بود؟

فرمود: خضر<sup>۱</sup>.

در اخبار الطالیین<sup>۲</sup> است که رومیان گروهی از مسلمانان را به اسارت درآوردند. آنان را نزد پادشاه بردند. او به آنان پیشنهاد داد کافر شوند. اما آن‌ها نپذیرفتند. فرمود تا آن‌ها را در روغن داغ بیفکنند و البته یک نفر از آن‌ها را آزاد گذاشت تا وضع ایشان را به دیگران گزارش کند. آن مرد در حالی که در راه بود صدای سم اسبان را شنید. ایستاد و نگریست و دید همان یارانش هستند که پیشتر در روغن داغ افکنده شده‌اند.

در این باره از ایشان پرسید.

گفتند: آن حادثه رخ داد، ولی در همان حال منادی‌ای از آسمان بر شهیدان خشکی و دریا بانگ زد که امشب علی بن ابی‌طالب علیه السلام به شهادت رسیده است. بر او نماز بگزارید. ما بر او نماز گزاردیم و اینک دیگر بار به همان جا که کشته شده بودیم بازمی‌گردیم.

### کیفر قاتل علی علیه السلام

ابوزرعه رازی به سند خود از منصور بن عمار نقل کرده است که از او درباره شگفت‌آورترین چیزی که دیده است پرسیدند.

گفت: این صخره را میان این دریا می‌بینی؟ هر روز از این دریا پرنده‌ای مانند شترمرغ بیرون

۱. همچنین ← ابن بابویه، الامالی، ۳۱۲ - ۳۱۴؛ همو، کمال الدین، ۳۸۷ - ۳۹۰.

۲. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم، شاید نیز مقصود مقاتل الطالیین باشد، هرچند در این کتاب این خبر را نیافتم.



می‌آید و بر این سنگ می‌نشیند و چون جابه‌جا می‌شود می‌ایستد و سری را قی می‌کند. سپس دستی را قی می‌کند، و به همین نحو عضو به عضو را. آن‌گاه این اندام‌ها به هم می‌آیند و انسانی نشسته شکل می‌گیرد تا می‌خواهد برخیزد آن پرنده بر سر او نوک می‌زند و سر او از جای می‌کند و اندام‌های او را یک به یک جدا می‌کند.

راوی گفته است: چون این ماجرا را مدتی دراز دیدم روزی از آن پرنده پرسیدم: های! تو کیستی؟ در من نگریست و همان دم سروشی شنیدم که می‌گفت: این عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب علیه السلام است. خداوند این پرنده را بر او گمارده است و او تا روز قیامت وی را کیفر می‌دهد.<sup>۱</sup> کسانی مدعی شده‌اند صدای ناله را از قبر ابن ملجم می‌شنوند.<sup>۲</sup>

### کیفر آن که از حرم دزدی کرد

یک‌بار مستترشد از اموال حرم حسین بن علی علیه السلام و کربلا و نجف برداشت و گفت: قبر نیازمند خزانه نیست. او آن اموال را خرج سپاهیان خود کرد. ولی چون رهسپار پیکار شد خود با فرزندش راشد کشته شد.

### خم شدن مناره

ابومسکان درباره مناره کجی که در راه نجف وجود دارد از امام صادق علیه السلام پرسید. امام صادق علیه السلام فرمود: آری، چون تابوت امیرمؤمنان علیه السلام را آوردند، این مناره از اندوه و غم او خم شد.<sup>۳</sup>

در آن مناره‌ای که بر تو اندوهگین شد و کمر خم کرد آیتی است که هرکس بدان نگردد به شگفتی در ماند.<sup>۴</sup>

### خاکسپاری در نجف

غزالی گفته است: عالمان بدان گراییده‌اند که علی علیه السلام در نجف به خاک سپرده شد. مردمان او را بر

۱. ← ابوطاهر سلفی، مشیخة الشیخ الاجل ابن عبد الله محمد الرازی، ۳۲۳، به اختصار.

۲. برای داستانی نظیر این ← خوارزمی، المناقب، ۳۸۸ و ۳۸۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائع، ۲۱۶/۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۶۸۲؛ ابن طاووس، فرحة الغری، ۱۲۷.

۴. و فی المنارة اذ حنت علیک فما لت آية حار منها کل معجب

شتری نهادند تا به جایی که اکنون قبر او هست رسید و زانو زد. کوشیدند آن را برخیزانند. امام برنخواست. پس علی علیه السلام را در همان جا به خاک سپردند.<sup>۱</sup>

ابوبکر شیرازی در کتاب خود از حسن بصری روایت کرده که گفته است: علی علیه السلام در هنگام رحلت به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام وصیت کرد و ایشان را گفت: «اگر من مردم در کنار سرم جنوبی از بهشت و سه کفن از استبرق بهشت خواهید دید. مرا غسل دهید، بدان جنوب خوشبو سازید و کفن کنید».<sup>۲</sup>

امام حسن علیه السلام فرموده است: در کنار سر آن حضرت سینی زرّینی دیدیم و در آن پنج دستنبویه از کافور بهشت و سدری بهشتی یافتیم.

چون غسل و کفن آن حضرت را به پایان بردند شتر بدان جا آمد و او را بنابر وصیت خود بر شتر نهادند. او پیش از این فرموده بود: شتر به سراغ قبر من خواهد رفت و آن جا خواهد ایستاد.

سپس شتر روانه شد تا در جایی که لبه قبر بود ایستاد. خدای را سوگند هیچ کس پیشتر در آن جا گودال قبری سراغ نداشت.

پس از این که بر امام نماز خواندند او را در آن جا به خاک سپردند و ابری سفید سایه افکن شد و پرندگانی سفید به پرواز درآمدند.

چون در خاک شد آن ابر رفت و پرندگان نیز رفتند.

از طریق اهل بیت هم در روایت تهذیب الاحکام از سعد اسکاف آمده که گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام هنگامی که ضربت خورد به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام چنین وصیت کرد: «مرا غسل دهید و کفن کنید و جنوب زنید و بر تابوتم نهید و پشت تابوت را بر دوش گذارید و جلوی آن را نیازتان نخواهد بود. به قبرهایی از پیش حفر شده و لحدهایی از پیش آماده و خشت‌هایی از پیش نهاده خواهید رسید. مرا در لحد جای دهید و خشت‌ها را بر رویم بگذارید و خشتی هم در سمت سرم بلندتر قرار دهید و بنگرید که چه می‌شنوید».<sup>۳</sup>

---

۱. در کتاب احیاء علوم الدین چنین خبری نیافتم.

۲. «إن أنا مت فانکما ستجدان عند رأسی جنوباً من الجنة و ثلاثة اکفان من استبرق الجنة فغسلونی و حنطونی بالحنوط و کفونی».

۳. «غسلانی و کفنانی و حنطانی و احملاًتی علی سریری و احملاً مؤخره تکفیان مقدمه فانکما تنتهیان الی قبر محفور و

از منصور بن محمد بن عیسی، از پدرش، از جدش زید بن علی، از پدرش، از جدش حسین بن علی علیه السلام روایت شده که در خبری طولانی از این سخن به میان آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به شما وصیتی می‌کنم؛ کسی را بر کار من آگاه مسازید.

بنابراین روایت، امیرمؤمنان علیه السلام از آن دو تن خواست از گوشه سمت راست خانه لوحی را بیرون آورند و او را در آنچه می‌یابند کفن کنند و چون غسل دهند بر آن لوح گذارند و چون ببینند جلوی تابوت حرکت می‌کند عقب آن را بر دوش نهند و حسن علیه السلام یک بار نماز بگزارد و حسین علیه السلام نیز یک بار نماز بگزارد.

آن‌ها این کارها را چنان که وصیت فرموده بود انجام دادند و چون آن لوح را برداشتند دیدند بر آن چنین نوشته است: «بسم الله الرحمن الرحيم، این چیزی است که نوح پیامبر صلی الله علیه و آله برای علی علیه السلام ذخیره کرده است».

آن‌ها کفن را در دهلیز خانه یافتند و دیدند در آن حنوطی است که فروغش از پرتو روشنایی روز بیشتر است.<sup>۱</sup>

روایت شده است که حسین علیه السلام به هنگام غسل دادن آن حضرت گفت: آیا سبکی وزن امیرمؤمنان علیه السلام را نمی‌بینی؟

حسن علیه السلام پاسخ داد: ای ابو عبدالله، طایفه‌ای با ما همراهند که ما را یاری می‌دهند.

چون نماز عشا را خواندند، دیدند جلوی تابوت حرکت کرده است.

در روایت است: همچنان در پی تابوت رفتیم تا به «غری» رسیدیم. آن‌جا به سراغ قبری با همان ویژگی‌ها که امیرمؤمنان علیه السلام فرموده بود رفتیم. به درون قبر وارد شدیم و امیرمؤمنان را در لحد جای دادیم و خشت‌ها را بر لحد چیدیم.

در خبری از امام صادق علیه السلام است که پس از چیدن خشت‌ها بر لحد خشتی را برداشتند. اما دیدند

→

لحد ملحود و لبن موضوع فالحدانی و اشرجا اللبن علی و ارفعا لبنة مما یلی رأسی فانظرا ما تسمعان». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰۶/۶ و ۱۰۷.

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۳/۱ و ۲۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۹۳/۱ و ۳۹۴.

آنچه پس از وفات امیرمؤمنان علیه السلام رخ نمود / ۱۵۵۱

هیچکس در قبر نیست و سروشی می‌گوید: امیرمؤمنان علیه السلام بنده‌ای درستکار بود و خداوند او را به پیامبر خود ملحق ساخت. پس از پیامبران با اوصیا چنین شود تا جایی که اگر پیامبری در خاور بمیرد و وصی او در باختر، آن وصی به آن نبی ملحق گردد.<sup>۱</sup>

در روایتی از ام‌کلثوم دخت علی علیه السلام است که گفت: قبر شکافت و در آن ضریحی رخ نمود و در آن چوبی از ساج بود و بر آن به زبان سریانی نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. این قبری است که نوح علیه السلام هفتصد سال پیش از طوفان برای علی بن ابی طالب علیه السلام وصی محمد صلی الله علیه و آله حفر کرده است». پس قبر شکافت و نمی‌دانم [پس از آن پدرم در آن خاک ماند یا به آسمان برده شد]<sup>۲</sup>. درود بر آن قبری که حیدر را در آغوش گرفته است و نوح علیه السلام را و آدم علیه السلام نیز از کنار ایشان غایب نبوده است.<sup>۳</sup>

از ام‌کلثوم همچنین روایت شده است که چون امیرمؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شد صدای کسی شنیدند که می‌گفت: خداوند در عزای مهترتان و حجت خدا بر خلقش به شما پاداش نیکو دهد.<sup>۴</sup>

### آنچه بر مرقد او گذشت

در تهذیب در روایتی آمده است که در ذی‌الحجه سال صد و نود و سه اسماعیل بن عیسی غلامی سیاه و قدرتمند مشهور به شتر را با جماعتی روانه کرد و گفت: به سراغ این قبر که مایه فتنه مردم شده است و می‌گویند قبر علی است بروید و آن را تا ژرفا بشکافید.

آن‌ها قبر را شکافتند و تا پنج ذراع پایین رفتند و سرانجام به زمینی سفت رسیدند و از کندن آن ناتوان ماندند.

آن حبشی پایین رفت و چنان ضربه‌ای زد که پژواک آن در سراسر بیابان پیچید. سپس ضربه‌ای دوم و سوم زد و آن‌گاه فریاد کشید و کمک خواست.

---

۱. ← ثقفی، الغارات، ۸۴۵/۲، مفید، المزار، ۲۲۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰۷/۶؛ ابن طاووس، فرحة الغری، ۶۰.

۲. ← ثقفی، الغارات، ۸۴۶/۲ (افزوده مستند به این منبع است).

۳. سلام علی قبر تضمن حیدرا و نوحا و عنهم آدم غیر غائب

۴. ← ثقفی، الغارات، ۸۴۶/۲.

او را با ریسمان بالا کشیدند و دیدند دستش از نوک انگشتان تا مفصل بازو پر خون است. او را که همچنان از سمت راست بدنش خون بیرون می‌زد، بر استر نشانند.

ناچار نزد آن عباسی بازگشتند. اما دیدند او توبه کرده و از کرده خود بی‌زاری جسته است. همان‌دم آن جوان‌مرد و آن عباسی شبانه پیکی نزد عباس بن مصعب بن جابر فرستاد و از او خواست برای قبر صندوقی بسازد.<sup>۱</sup>

ابوجعفر طوسی گفته است: ابوالحسن محمد بن تمام کوفی برایم نقل کرده و گفته است: ابوالحسن بن حجاج برایم نقل کرده و گفته است: پیش از آن که حسن بن زید بر آن صندوق دیوار بسازد آن صندوق را دیده بودیم.<sup>۲</sup>

در امالی است که یکی از خلیفگان روانه شکار در ناحیه غریین و ثویه شد. او سگان را رها کرد و آهوان به تپه‌ای پناه بردند و سگ‌ها بازگشتند. دیگر بار، چون آهوان از آن تپه فرود آمدند، سگان در پی آن‌ها رفتند.

آن خلیفه از پیری از بنی‌اسد پرسید.

گفت: قبر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در این‌جا است. خداوند آن را حرمی قرار داده است که هر چیز بدان پناه برد در امان باشد.<sup>۳</sup>

### اعجاز در ناگزیر شدن مخالفان به نقل فضیلت‌های او

باری، از همین قبیل آیت‌ها است که اهل جماعت، با آن که نقل فضایل وی حجتی در برابر ایشان است، ناگزیر از آن شده‌اند تا جایی که اگر گاه یکی از آن‌ها فضیلتی را انکار می‌کند دیگری به او پاسخ می‌دهد و می‌گوید: این فضیلت در کتاب‌های تاریخ، در صحاح و سنن و در جوامع و سیر و تفاسیری که بر صحت آن‌ها اجماع دارند آمده است و اگر در یکی نباشد در دیگری هست. از این جمله است که بر فضیلت‌هایی از او همداستان شده یا جماعتی بزرگ از ایشان فضیلت‌های او را چندان روایت کرده‌اند که خود به علمی ضروری بدل گشته است.

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۲/۶.

۲. ← همان.

۳. ← ثقفی، الغارات ۸۶۲/۲؛ مفید، الارشاد ۲۷/۱. نام آن خلیفه نیز در این دو منبع هارون رشید ذکر شده است.

از این باب است که ابن جریر طبری کتاب غدیر را، ابن شاهین کتاب مناقب و کتاب فضائل فاطمه علیها السلام را، یعقوب بن شبیه کتاب تفضیل الحسن علیه السلام و الحسین علیه السلام، مسند امیرالمؤمنین علیه السلام و اخباره و فضائله را، جاحظ کتاب علوی و کتاب فضل بنی هاشم علی بنی امیه را، ابونعیم اصفهانی کتاب منقبه المطهرین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام را، ابوالمحاسن رویانی کتاب الجعفریات را، موفق مکی کتاب قضایا امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب رد الشمس لامیرالمؤمنین علیه السلام را، ابوبکر محمد بن مؤمن شیرازی کتاب نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام را، ابوصالح عبدالملک مؤذن کتاب الاربعین فی فضائل الزهراء علیها السلام را، ابوعبدالله محمد بن احمد نطنزی کتاب الخصائص العلویة علی سائر البریه را، ابن مغازلی کتاب مناقب را، ابوالقاسم بستی کتاب مراتب را، ابوعبدالله بصری کتاب درجات را، خطیب ابوتراب کتاب حدائق را به رغم کتمان فضیلتها و تمایل به دیگران تألیف کرده‌اند و این خود خرق عادت بزرگ است که دشمنان او بر فضیلت‌هایش گواهی دادند و منکران او به منقبت‌هایش زبان گشودند.

شاعر گفته است:

همه مردمان حتی دشمنان، بر فضیلت او گواهی دادند، و فضل چیزی باشد که دشمنان بر آن گواهی دهند<sup>۱</sup>.

دیگری گفته است:

منقبت‌های ایشان را دشمنانشان برای ما روایت می‌کنند، هیچ فضلی نیست مگر آنچه رشکبران روایتش کنند<sup>۲</sup>.

باری، یکی از همین آیت‌ها فراوانی مناقب امیرمؤمنان علیه السلام در منابع است و این در حالی است که این منقبت‌ها را می‌پوشاندند و کسانی را بر نقل آن‌ها تهدید می‌کردند. برای نمونه، مسلم<sup>۳</sup>، بخاری<sup>۴</sup>،

---

۱. شهد الانام بفضله حتی العدا و الفضل ما شهدت به الاعداء

۲. یروی مناقبهم لنا اعداؤهم لا فضل الا ما رواه حسود

۳. ← الصحيح ۳۱۱/۱. در این روایت یکی از آن دو مرد عباس معرفی شده و از آن مرد دیگر هیچ سخنی در میان نیست.

۴. ← الجامع الصحيح، ۱/۱۷۸، البته در این روایت اساساً از وجود دو مرد سخن به میان نیامده است.

ابن بطه و نطنزی از عایشه روایت کرده‌اند که در حدیث خود دربارهٔ بیماری پیامبر ﷺ گفت: پیامبر در حالی که پای بر زمین می‌کشید و سر خود را بسته بود میان دو تن از مردان خاندان خود رهسپار مسجد شد: یکی از آن دو تن فضل بود و یکی مردی دیگر – و مقصود عایشه از آن مرد دیگر علی بود. نمونهٔ دیگر آن که معاویه به ابن عباس گفت: ما به سرزمین‌ها نوشته‌ایم و آنان را از ذکر فضیلت‌های علی بازداشته‌ایم. تو نیز زبان خود نگه‌دار.

ابن عباس گفت: یعنی ما را از خواندن قرآن نهی می‌کنی؟  
گفت: نه.

گفت: ما را از تأویل آن نهی می‌کنی؟  
گفت: آری.

پرسید: یعنی آن را بخوانیم و هیچ نپرسیم؟  
گفت: از کسانی غیر خاندان خود بپرس.

گفت: قرآن بر ما نازل شده است؛ از کسان دیگر بپرسیم؟ آیا ما را از این که خداوند را بپرستیم نهی می‌کنی؟ در این صورت امت نابود می‌شود.

گفت: قرآن بخوانید، اما آنچه را خداوند دربارهٔ شما نازل کرده است روایت مکنید؛ ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾<sup>۱</sup>.

معاویه آن‌گاه بانگ زد: از هر که حدیثی از مناقب علی علیه السلام نقل کند بیزارم<sup>۲</sup>.

کار بدان پایه رسیده بود که عبدالله بن شداد لیشی گفته بود: دوست داشتم یک روز تا شب از فضیلت‌های علی بن ابی طالب علیه السلام بگویم، هرچند مرا گردن زنند<sup>۳</sup>.

باری، وضع چنان بود که محدث حدیثی در فقه می‌آورد یا برای نمونه از حدیث هم‌اورد طلبی علی علیه السلام یاد می‌کرد و می‌گفت: «مردی از قریش» چنین گفت. یا عبدالرحمن بن ابی لیلی می‌گفت: «مردی از اصحاب پیامبر خدا ﷺ برایم نقل کرده است»<sup>۴</sup>. حسن بصری می‌گفت: «ابوزینب گفته

۱. صف / ۸: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند.

۲. ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۵/۲ و ۱۶؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۱۵ و ۳۱۶.

۳. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۴۶/۲.

۴. نمونهٔ مشابه این که از زبان ابوموسی اشعری آمده است که «مردی از اصحاب پیامبر خدا ﷺ مرا حدیث کرد». سپس

است»<sup>۱</sup>. یا از ابن جبیر پرسیدند: حامل پرچم که بود؟ گفت: گویی تو خیلی آسوده‌خاطری<sup>۲</sup>! شعبی گفته است: می‌شنیدم که خطیبان بنی‌امیه بر منبرهای خود علیه السلام را ناسزا می‌گویند و گویی به راز و نیازی سخت دارند دست به آسمان برمی‌دارند و می‌شنیدم گذشتگان خود را می‌ستایند و بدین کار از لاشه‌ای متعفن پرده برمی‌دارند<sup>۳</sup>.

یکی زنی عرب را دید که در مسجد کوفه می‌گوید: ای آن که در آسمان‌ها شناخته‌ای و ای آن که در زمین ناموری، و ای آن که در آخرت صاحب شهرتی! ستمگران و شاهان در خاموش کردن فروغ تو و فرونشاندن نام تو کوشیدند. اما خداوند برای نام تو جز بلندی و برای نور تو جز پرتوافشانی و پویایی نخواست، هرچند کافران خوش ندارند.

از آن زن پرسیدند: که را وصف می‌کنی؟

گفت: همین امیرمؤمنان را.

مرد نگریست اما هیچ‌کس را ندید<sup>۴</sup>.

ابن‌نباته گفته است:

قریش حيله‌ای گستراند، اما آن حيله ایشان را به رسوایی گاه‌دمیده شدن در صور نزدیک‌تر ساخت<sup>۵</sup>.

### فراوانی زیارتگاه‌های زادگان او

به هر روی، از همین آیت‌ها است که زمین سراسر آکنده از زیارتگاه‌های زادگان امیرمؤمنان علیه السلام شده است و بسیار رؤیاها که در مناقب او ببینند و چه بسا زمین‌گیرانی که به همین رؤیاها درمان شوند و چه بسیار گرفتارانی که گرفتاری از ایشان رخت بربندد.

این چیزی است که جز درباره‌ی امیرمؤمنان علیه السلام شنیده نشده است.

→

در ادامه از ابن‌شهاب نقل شده که گفته است گمان می‌کنم مقصود او علی بن ابی‌طالب علیه السلام بوده است. ← ابونعیم، حلیۃ الاولیاء، ۱۵/۴.

۱. ← ابن حجر، نزہة الالباب فی الالقباب، ۲۶۳/۲.

۲. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۰۶/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۳۵۸.

۳. ← مفید، الارشاد، ۳۰۹/۱ و ۳۱۰.

۴. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۴۹۳.

۵. نشرت حيلة قریش فزادۃ ه الى صيحة القامة فتلا





بخش ۷

**قضاوت‌های امیر مؤمنان علی‌علیه السلام**

بدان که داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام بر پنج‌گونه است:

– در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

– در روزگار ابوبکر

– در روزگار عمر

– در روزگار عثمان

– در دوران خلافت آن حضرت

## فصل ۱

### داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

#### گواه‌هایی قرآنی

در تفسیر<sup>۱</sup> یوسف قطان از وکیع ثوری، از سدی نقل شده که گفته است: نزد عمر بن خطاب بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیفی و حیی بن اخطب بدان‌جا آمدند و گفتند: در کتاب شما است: ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ﴾<sup>۲</sup>. اگر وسعت یک بهشت به اندازه هفت آسمان و هفت زمین باشد در روز قیامت همه بهشت‌ها کجا خواهند بود؟  
عمر گفت: نمی‌دانم.

در حال گفت‌وگو بودند که علی علیه السلام وارد شد و پرسید: در چه گفت‌وگویی هستید؟  
مرد یهودی بدان حضرت رو کرد و پرسش را گفت.  
امیرمؤمنان علیه السلام بدیشان فرمود: به من بگویید زمانی که شب روی می‌کند روز کجا است و زمانی که روز روی می‌کند شب کجا است؟  
یهودی گفت: در علم خدا.

---

۱. ابن ندیم در الفهرست (۳۷) از این تفسیر یاد کرده است.

۲. آل عمران / ۱۳۳: و بهشتی که پهنایش به قدر آسمان‌ها و زمین است.

علی علیه السلام فرمود: به همین نحو بهشت‌ها در علم خدا است.  
 علی علیه السلام پس از این ماجرا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را از آنچه گذشته بود آگاهانده و این آیه نازل شد: ﴿ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾<sup>۱</sup>.

### در برابر نیرنگ حنظله

واقدی و اسحاق طبری روایت کرده‌اند که حنظله بن ابی سفیان از عمیر بن وابل ثقفی خواست در برابر علی علیه السلام چنین ادعا کند که هشتاد مثقال طلا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به امانت داشته و اینک او از مکه گریخته است و تو وکیل اوئی. اگر علی علیه السلام بینه بخواهد ما جماعت قریش بر ضدش گواهی می‌دهیم.  
 قرشیان در برابر طرح این دعوی، به عمیر صد مثقال طلا دادند و گردنبند هند به وزن ده مثقال نیز جزو آن‌ها بود.

عمیر نزد علی علیه السلام آمد و این دعوی را مطرح کرد.  
 علی علیه السلام همه امانت‌ها را وارسید و نام صاحبانشان را بر آن‌ها دید. اما از آنچه عمیر گفته بود هیچ خبری نبود.

امیرمؤمنان علیه السلام عمیر را بسیار اندرز داد. اما او گفت: مرا گواهیانی است که بر این امانت شهادت دهند. این گواهان ابوجهل، عکرمه، عقبه بن ابی معیط، ابوسفیان و حنظله‌اند.  
 امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نیرنگی زده‌اند که به خودشان بازگردد.  
 سپس فرمود: گواهان در کعبه بنشینند.

آن‌گاه از عمیر پرسید: ای مرد ثقفی، اکنون مرا از این بی‌اگاهان زمانی که آن امانت را به پیامبر خدا سپردی چه هنگامی بود؟

گفت: در چاشتگاه بود. او آن را با دست خود گرفت و به غلام خویش سپرد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه ابوجهل را خواست و همان را از او پرسید.

ابوجهل گفت: بر من لازم نیست پاسخی دهم.

سپس ابوسفیان را خواند و از او پرسید:

۱. نحل / ۴۳: پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی پرسید.

ابوسفیان گفت که در هنگام غروب آن امانت را به پیامبر صلی الله علیه و آله داده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از دست او گرفته و در آستین خویش نهاده است.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس حنظله را خواست و در این باره از او پرسید.  
حنظله گفت: درست میانه روز بود و او تا زمان رفتن از آن جا، آن را پیش خود روی زمین گذاشت.  
آن گاه عقبه را خواست و در این باره از او پرسید.

عقبه گفت: آن را به دست خود تحویل گرفت و همان زمان به سرای خویش برد و آن هنگام عصر بود.  
سپس عکرمه را خواست و در این باره از او پرسید.

عکرمه گفت: در طلوع خورشید آن را ستاند و همان دم آن را به سرای فاطمه فرستاد.  
علی علیه السلام آن گاه به عمیر رو کرد و به او فرمود: می بینم رنگ رخساره‌ات زرد شده و حالت دیگرگون گشته است!

عمیر گفت: هم اکنون حقیقت را می گویم، و هیچ حيله گری کامروا نمی شود. به خانه خدا سوگند، هیچ امانتی نزد محمد صلی الله علیه و آله نبوده است و آن دو تن مرا بدین دعوی واداشته اند. این هم دینارهای ایشان است و این یکی گردنبند هند که نامش بر آن ثبت است.

علی علیه السلام سپس فرمود: آن شمشیر را که در گوشه خانه است به من دهید.

شمشیر را گرفت و پرسید: آیا این شمشیر را می شناسید؟

گفتند: از آن حنظله است.

اما ابوسفیان گفت: این شمشیر دزدی است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر در سخن خود راست می گویی بگو برده سیاهت مهلع چه کرد؟

گفت: برای انجام یکی از کارهای ما به طائف رفته است.

فرمود: هیاهات که او بازگردد! راست می گویی در پی او فرست و او را به حضور آور.

اما ابوسفیان سکوت گزید.

امیرمؤمنان علیه السلام آن گاه برخاست و باده تن از بردگان بزرگان قریش رهسپار شد. آنان نقطه ای را که

امیرمؤمنان علیه السلام معرفی کرد کردند و در آن گودال جنازه مهلع برده را دیدند که کشته شده است.

امیرمؤمنان علیه السلام بدان جماعت فرمود آن جنازه را بیرون کشیدند و به کعبه آوردند.

مردم درباره علت کشته شدن او از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند.

فرمود: ابوسفیان و فرزندانش آزادی او را ضمانت کردند و در برابر، او را به کشتن من برانگیختند. او

در راه من کمین کرد و از جای جست تا مرا بکشد. اما من ضربتی بر سرش فرود آوردم و شمشیرش ستاندم. بدین سان، چون این حیلۀ آنان بی‌اثر شد حیلۀ دوم را با عمیر پرداختند. عمیر گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است.

### فرزندى با سه مدعى

ابوداود<sup>۱</sup> و ابن‌ماجه<sup>۲</sup> در سنن خود، ابن‌بطه در ابانۀ<sup>۳</sup>، احمد در فضائل الصحابة<sup>۴</sup> و ابوبکر مردویه در کتاب خود<sup>۵</sup> به طرق متعدد روایت کرده که زید بن ارقم گفته است: به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: در یمن سه تن نزد علی علیه السلام آمدند و همه دربارهٔ یک فرزند مدعی بودند که - در روزگار جاهلیت - در طهری و احد با مادر او همبستر شده‌اند و این فرزند از آن ایشان است. علی علیه السلام بدیشان فرمود: اینان شریکانی درهم تنیده‌اند. سپس در مورد آن فرزند قرعه زد و قرعه به نام یکی از آن مدعیان درآمد. علی علیه السلام فرزند را به آن مرد ملحق ساخت و او را به این ملزم کرد که دو سوم دیه را به آن دو مدعی دیگر دهد، و او را از تکرار این کار نهی فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله که این شنید فرمود: «سپاس خدایی را که در میان ما خاندان کسی قرار داد که به سنت داوود دآوری کند»<sup>۶</sup>.

### چهار تن در کُنام شیر

احمد بن حنبل در مسند<sup>۷</sup> و احمد بن منیع در امالی<sup>۸</sup>، هر کدام به سند خود از حماد بن سلمه، از سماک، از حبیش بن معتمر روایت کرده‌اند و محمد بن قیس نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده - و متن

۱. ← السنن، ۲/۲۸۱.

۲. ← السنن، ۳/۷۸۶.

۳. در نسخه چاپی الابانۀ الکبری نیافتیم.

۴. ← ۲/۶۴۵.

۵. روایت را در کتاب مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیافتیم.

۶. «الحمد لله الذى جعل فىنا اهل البيت من يقضى على سنن داود».

۷. ← مسند احمد، ۱/۷۷.

۸. مقصود احمد بن منیع بن عبد الرحمن بغوی (۱۶۰ - ۲۴۴ ق.) صاحب کتاب‌هایی چون مسند است. الامالی او در

اختیار نیست. درباره او ← زرکلی، الاعلام، ۱/۲۶۰.

حاضر همین روایت محمد بن قیس است - که امیرمؤمنان علیه السلام درباره چهار تن که به کنام شیری برخوردند و نخستین آن‌ها دومین تن را و او سومین تن را و او نیز چهارمین تن را گرفت و همه شکار شیر شدند چنین حکم کرد که خانواده نخستین کس ثلث دیه را به خانواده دومین تن دهند، خانواده دومین تن دو سوم دیه را به خانواده سومین کس دهند و خانواده سومین کس دیه‌ای کامل به خانواده چهارمین کس بپردازند.

این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. فرمود: «ابوالحسن درباره آنان به قضاوت الهی از فراز عرش حکم کرده است»<sup>۱</sup>.

### درباره سه کنیز

ابوعبید در *غریب الحدیث*<sup>۲</sup> و ابن مهدی در *نزهة الابصار*<sup>۳</sup> به نقل از اصبع بن نباته - تنها در کتاب اخیر به این سند - آورده‌اند که علی علیه السلام در مورد سه کنیز «قارصه»، «قامصه» و «واقصه» داوری کرد. داستان از این قرار بود که این سه کنیز با یکدیگر بازی کردند. یکی بر پشت دیگری سوار شد، سومی آن را که دیگری بر او سوار شده بود، به ناخن گزید و در نتیجه او لگد پراند و آن که بر پشتش بود افتاد و گردنش شکست.

علی علیه السلام درباره دیه آن که گردنش شکسته بود چنین حکم کرد که هرکدام از آن دو دیگر ثلثی از دیه او را بدهند و ثلث دیه او را نیز از آن روی که مسئولیتش با خود او بوده است ساقط کرد. خبر این داوری به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تأیید فرمود<sup>۴</sup>.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین درباره شماری از کسانی که دیواری رویشان خراب شده و آنان را کشته بود داوری کرد. در میان آن کسان زنی برده و نیز زنی آزاد بود و این زن آزاد از مردی آزاد کودکی داشت و آن زن کنیز هم از مردی که خود برده بود کودکی داشت و معلوم نبود هریک از آن کودکان [که زنده مانده بودند] از کدام یک از این دو زن بوده‌اند.

۱. «لقد قضی ابوالحسن فیهم بقضاء الله فوق عرشه». - مفید، الارشاد، ۱/۱۹۶؛ کلینی، الکافی، ۷/۲۸۶؛ بجلی، مسند

محمد بن قیس البجلی، ۱۲۸.

۲. ۹۶/۱.

۳. ۵۳.

۴. همچنین - مفید، الارشاد، ۱/۱۹۶.



امیرمؤمنان علیه السلام در داوری خود قرعه زد و در مورد آن که قرعه به نامش درآمده بود به آزاد بودن وی حکم کرد و [آن دیگری را برده دانست و سپس آزاد کرد و] آن گاه درباره ارث بری آن دو از باب ارث بری کسان آزاد حکم کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز این داوری را تأیید فرمود<sup>۱</sup>.

### گاو که الاغی را کشته بود

مصعب بن سلام از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که دو تن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله درباره گاو که الاغی را کشته بود به دادرسی آمدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به سراغ ابوبکر بروید و از او بپرسید.

چون از او در این باره پرسیدند: حیوانی حیوانی را کشته است و بر صاحب آن چیزی نیست.

خبر این داوری را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند. آن دو تن را به سوی عمر رهنمون شد.

عمر نیز همانند ابوبکر داوری کرد.

خبر این داوری را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند. فرمود: نزد علی روید.

داوری علی علیه السلام در این مسئله آن بود که گفت: اگر گاو در طویله الاغ بر او درآمده صاحب گاو باید

بهای الاغ را به صاحبش بدهد. ولی اگر الاغ در طویله گاو بر آن درآمده و گاو آن را کشته است هیچ

خسارتی متوجه صاحب گاو نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله که این داوری را شنید فرمود: «او میان شما به قضاوت الهی داوری کرده است»<sup>۲</sup>.

### شتری که لانه شترمرغی را خراب کرده بود

در احادیث البصرین<sup>۳</sup> احمد از جابر نقل شده که گفته: معاویه بن قره، از مردی از انصار روایت کرده

است که شتر مردی لانه شترمرغی را لگدمال کرد و تخم‌هایش را شکست.

۱. ← همان، ۱۹۷/۱.

۲. «لقد قضی بینکما بقضاء الله». برای داستان ← کلینی، الکافی، ۳۵۲/۷؛ شریف رضی، خصائص الاثمة علیه السلام، ۸۱؛

طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۹/۱۰. در این منابع متن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله با آنچه در مناقب آمده متفاوت است. اما برای

داستان و متن، البته همراه با جمله‌ای افزوده ← مفید، الارشاد، ۱۹۸/۱.

۳. احتمالاً مقصود مؤلف مسند البصرین باشد که خود بخشی از مسند احمد است.

علی علیه السلام رو به صاحب شتر فرمود: در برابر هر تخم یک جنین شتر یا یک آبستن کردن شتر بر عهده تو است.

آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و داستان را با او بازگفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی به آنچه شنیدی حکم داده است. اما اینک بیا تا تو را رخصتی دهم. در برابر هر تخم یک روز روزه بگیر یا یک بینوا را خوراک ده.<sup>۱</sup>

### نخستین نعمت

جابر و ابن عباس روایت کرده‌اند که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾<sup>۲</sup> خوانده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به گروهی که آن جا حضور داشتند و ابوبکر، عبیده، عمر، عثمان و عبدالرحمن هم میان آن‌ها بودند فرمود: اینک بگوئید نخستین نعمتی که خدا در میان شما نهاد و شما را بدان آزمود چه بود؟

حاضران به برشمردن بهره‌های زندگی و رفاه و آسایش و فرزندان و زنان پرداختند و چون از سخن بازایستادند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، تو بگو.

گفت: این که خداوند مرا در حالی که چیزی یادش نمی‌بودم بیافرید، این که با من نیکی کرد و مرا نه مرده، بلکه زنده بداشت، و این که – او را سپاس – مرا در نیکوترین صورت و همگن‌ترین ترکیب پدید آورد، این که مرا صاحب اندیشه و درک و نه بی‌خرد و فروگذار قرار داد، این که مرا احساس‌هایی بخشید تا با آن‌ها آنچه را می‌خواهم درک کنم، این که در من چراغی روشن قرار داد و مرا به آیین خود راه نمود و مرا از راه خویش به کژراهه وانگذاشت، این که برایم بازگشتگاهی بی‌پایان در حیاتی که آن را گسستنی نیست قرار داد، این که مرا نه مملوک، بلکه ملک و مالک قرار داد، این که آسمان و زمین خود و آنچه را از آفریدگانش میان آن‌ها است برایم مسخر گردانید. این که ما را نه زن، بلکه مردانی مسلط بر زنان خود قرار داد.

علی علیه السلام این را می‌گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جمله‌ای که او می‌گفت می‌فرمود: راست می‌گویی.

سپس پرسید: و در پی این‌ها چه؟

۱. ابن حنبل، مسند احمد، ۵/۵۸.

۲. لقمان / ۲۰؛ و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.

علی علیه السلام گفت: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾<sup>۱</sup>.

پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: «حکمت تو را مبارک باد! دانش تو را خجسته باد! ای ابوالحسن تو وارث دانش من و کسی هستی که پس از من آنچه را اتم در آن اختلاف ورزند روشن کنی»<sup>۲</sup>.

## دانش گوارایت باد

در حلیه از ابوصالح حنفی از علی علیه السلام روایت شده که فرموده است: به پیامبر گفتیم: ای پیامبر خدا، مرا سفارش کن.

فرمود: «بگو پروردگارم الله است و سپاس استقامت کن»<sup>۳</sup>.

علی علیه السلام فرموده است: گفتیم: «پروردگارم الله است و توفیقم جز به خداوند نیست، بر او توکل ورزیده‌ام و به سوی او بازگردم»<sup>۴</sup>.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ابوالحسن، دانش تو را گوارا باد! علم را سیر نوشیده‌ای و از آن سرشار شده‌ای»<sup>۵</sup>.

## سپاس خدای را

در فضائل احمد از اسماعیل بن عیاش به سند وی در مورد امام علی علیه السلام روایت شده است که وی در روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دآوری کرد و پیامبر دآوری‌اش را پسندید و فرمود: «سپاس خداوندی را که حکمت را در میان ما خاندان قرار داد»<sup>۶</sup>.  
از مؤلف است:

دانش را گفتند که از آن علی علیه السلام است، اما او را سلطنتی نیست، و البته در این باره گردنکشی کردند و کژراهه رفتند.

۱. ابراهیم / ۳۴: و اگر نعمت‌های خدا را شماره کنید نمی‌توانید آن را به شمار درآورید.

۲. «لیهنتک الحکمة لیهنتک العلم یا أبا الحسن أنت وارث علمی و المبین لامتی ما اختلفت فیه من بعدی». برای روایت به صورت مشروح تر ← طوسی، الامالی، ۴۹۰ - ۴۹۲.

۳. «قل ربی الله ثم استقم».

۴. «ربی الله و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب».

۵. «لیهنتک العلم یا أبا الحسن لقد شربت العلم شرباً و نهلته نهلاً». ← ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۶۵/۱.

۶. «الحمد لله الذی جعل الحکمة فینا اهل البیت». ← ابن حنبل، فضائل الصحابة، ۶۵۴/۲.

تسلیم خداوند نشدند که او را نصب کرده است. بگو زمین و هرکه در آن است از آن کیست؟<sup>۱</sup>

سید حمیری گفته است:

علی (علیه السلام) درباره آن شکار پیش از این که در مورد آن وحی در قرآن نازل شود به آنچه بایسته بود داوری کرد،

و در این خصوص پیش از وحی بهترین قضاوت را به انجام رساند و خداوند رحمان همان مضمون را به عنوان حقی پیوسته نازل کرد.

بر هر که در حرم صیدی را بکشد به سزای آن شترانی کفاره است و باید در پی این کار این کفاره را تقدیم کند،

به خانه خداوند و با قصد و نیت، البته چنانچه آن شکار هم با قصد و نیت باشد، تا دیگر بار هرگز بدین کار بازنگردد و مایه تباهی نشود.<sup>۲</sup>

۱. و لنا العلم قالوا لعلی و لا	ملک له و استکبروا تیها
ما سلموا لله فی نصبه	قل لمن الارض و من فیها
۲. و ان علیاً قال فی الصيد قبل أن	ینزل فی التنزیل ما کان أوجبا
قضى فیہ قبل الوحی خیر قضیه	فأنزلها الرحمن حقاً مرتبا
علی قاتل الصيد الحرام کمثله	من النعم المفروض کان معقبا
الی البیت بیت الله معتمداً	اذا تعمدہ کیلا یعود فیعطبا

«دیوان السید الحمیری، ۷۶»

ناگفته نماند در این شعر به آیه ۹۵ سوره مائده اشاره شده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَذَا بِأَلْفِ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لَأَكُنَّ مِنَ الْعَاذِينَ لَهُ عَذَابٌ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، در حالی که محرمید شکار را مکشید، و هرکس از شما عمداً آن را بکشد باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره ای بدهد که نظیر بودن آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند و به صورت قربانی به کعبه برسد، یا به کفاره آن، مستمندان را خوراک بدهد یا معادلش روزه بگیرد تا سزای زشتکاری خود را بچشد. خداوند از آنچه در گذشته واقع شده عفو کرده است، ولی هرکس تکرار کند خدا از او انتقام می گیرد و خداوند توانا و صاحب انتقام است.



## فصل ۲

### داوری‌های امیر مؤمنان علیه السلام در روزگار ابوبکر

#### مردی که دعوی ناآگاهی کرد

خاصه و عامه روایت کرده‌اند که ابوبکر قصد داشت بر مردی که شراب خورده بود حد جاری کند. آن مرد گفت: من در حالی شراب خورده‌ام که از حرمت آن آگاهی نداشته‌ام. ابوبکر گرفتار تردید شد. در پی علی علیه السلام فرستاد و در این باره از او پرسید. علی علیه السلام فرمود: دو مهر از مردان مسلمان با او همراه کن تا او را بر انجمن‌های مهاجران و انصار بچرخانند و از آن‌ها بپرسند آیا در میان ایشان کسی هست که آیه حرمت را بر این مرد خوانده یا او را به این حرمت از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاهانیده باشد. اگر دو مرد از ایشان در این باره گواهی دادند بر او حد جاری کن و اگر هیچ‌کس گواهی نداد از او توبه خواه و او را واگذار. آن مرد در دعوی خود راست گفته بود و ابوبکر او را آزاد کرد<sup>۱</sup>.

#### مردی که دوشیزه‌ای به همسری گرفت

یکی از ابوبکر در این باره پرسید که مردی صبحگاهان با زنی ازدواج کرده و آن زن شامگاهان فرزند

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۱/۱۹۹ و ۲۰۰؛ شریف رضی، خصائص الائمة عليهم السلام، ۸۱ و ۸۲؛ کلینی، الکافی، ۲۴۹/۷.

زاده است و سپس آن فرزند با مادرش ارث آن مرد را از آن خود کرده‌اند.  
ابوبکر پاسخ را نمی‌دانست.

علی علیه السلام فرمود: او مردی بوده که کنیزی آبستن از خود داشته و چون آن کنیز آن فرزند را زاده مرد در گذشته است.<sup>۱</sup>

### آن که چنان خوابی دید

مردی دیگر نزد ابوبکر آمد و گفت: این مرد از این سخن گفته که با خواب دیدن مادر من محتلم شده است. ابوبکر در پاسخ متحیر ماند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن مرد را به آفتاب ببر و بایستان و بر سایه‌اش حد جاری کن، که خواب چون سایه است، و ما بر این سایه می‌زنیم تا دیگر بار بازنگردد و آزار ندهد.<sup>۲</sup>

### مسجدی که پایدار نمی‌ماند

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: در روزگار ابوبکر طایفه‌ای قصد داشتند در ساحل عدن مسجدی برپا کنند. آنان هربار که بنا را به پایان می‌رساندند فرو می‌ریخت. پس نزد ابوبکر بازآمدند و در این باره از او پرسیدند.

ابوبکر در میان مردم به سخن پرداخت و از آنان پرسید و بدیشان گفت: اگر کسی از شما در این باره آگاهی‌ای دارد آن را بگوید.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: در سمت راست و چپ جانب قبله آن گودال‌هایی بکنید. در آن جا دو قبر برایتان هویدا خواهد شد که بر آن‌ها نوشته است: من رضوی هستم و خواهرم حباء است؛ در حالی مرده‌ایم که برای خداوند عزیز جبار هیچ شریکی باور نداشته‌ایم. آن دو تن برهنه‌اند. آن‌ها را غسل

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار (۲۲۱/۴۰) این مسئله را چنین توضیح می‌دهد که زن در زمان آبستن شدن کنیز آن مرد بوده و مرد مدتی بعد او را آزاد کرده و به همسری خود درآورده و آن زن در همان روز فرزندی را که از پیش از او در شکم داشته زاده است.

۲. ← صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۴۱۱/۶؛ کلینی، الکافی، ۲۶۳/۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۷۲/۴؛ همو، علل الشرائع، ۵۴۴.

دهید و کفن کنید و بر آنان نماز بگذارید و به خاکشان بسپارید و سپس مسجد خود را بسازید. آن بنا بر جای خواهد ماند.

آنان چنین کردند و همان شد که او فرموده بود<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

بدان مردمان گفت: اکنون بروید و پایه سمت قبله خود را بکنید تا به زمینی سفت برسید.

آن جا لوحی از زر خالص در زیر خاک نهفته یابید که با خطی از یاقوت بر آن کنده‌اند.

ما حبی و رضوی دو دختر پادشاه یمن تبع هستیم که جز به حق نگراییده‌ایم.

بر آیین توحید مرده‌ایم و از کسانی نبوده‌ایم که به سوی بتی یا شمنی نماز گزارده باشند<sup>۲</sup>.

### پرسش‌های مسیحیان

یک بار دو مرد مسیحی از ابوبکر پرسیدند: با آن که کانون دوستی و دشمنی یک چیز است، تفاوت

میان آن‌ها در چیست و با آن که رؤیای صادق و کاذب از یک جا برخیزند با هم چه تفاوتی دارند؟

ابوبکر به عمر اشاره کرد.

چون از عمر پرسیدند او به علی علیه السلام راه نمود.

چون از علی علیه السلام درباره حب و بغض پرسیدند، فرمود: «خداوند دو هزار سال پیش از آن که تن‌ها را

بیافریند جان‌ها را آفرید و آن‌ها را در هوا سکونت داد. پس آن جان‌ها که در آن جا با یکدیگر آشنا

بوده‌اند این جا آشنایند و آن جان‌ها که در آن جا ناسازگار بوده‌اند این جا ناسازگارند»<sup>۳</sup>.

از آن حضرت درباره به یاد داشتن و فراموش کردن پرسیدند. فرمود: «خداوند آدمیزاد را بیافرید و

---

۱. ← قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ۱/۱۹۰.

۲. و قال للقوم امضوا الآن فاحترفوا  
أساس قبلتکم تفضوا الی حزن  
علیه لوح من العقیان محترف  
فیه بخط من الیاقوت مندفن  
نحن ابتنا تبع ذی الملک من یمن  
حبا و رضوی بغیر الحق لمندن  
متنا علی ملة التوحید لم نک من  
صلی الی صنم کلا و لا وثن

۳. «ان الله تعالى خلق الأرواح قبل الاجساد بألفی عام فأسکنها الهواء فمهما تعارف هناك اعترف ههنا و مهما تناكر هناك اختلف ههنا».



برای دل او دریچه‌ای قرار داد. هر چیز اگر در حالی بر دل بگذرد که آن دریچه گشوده باشد به خاطر ماند و در شمار آید و اگر در حالی بر دل بگذرد که آن دریچه بسته باشد از یاد برود و در شمار نیاید»<sup>۱</sup>. سپس درباره رؤیای صادق و رؤیای کاذب از او پرسیدند. فرمود: «خداوند روح را آفرید و برایش پادشاهی قرار داد. پادشاه آن نفس است. چون انسان بخوابد روح بیرون رود و پادشاهش بماند و نسلی از فرشتگان و نسلی از جنیان بر او بگذرند. آنچه از رؤیای صادق دیده شود از فرشتگان است و آنچه از رؤیای کاذب دیده شود از جنیان»<sup>۲</sup>.

آن دو تن به دست او اسلام آوردند و در نبرد صفین در صف یاران آن حضرت کشته شدند.

### مردی که دعوی مبیع و ثمن داشت

ابن جریح، از ضحاک، از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر ﷺ از مردی عرب شتری به چهارصد درهم خرید.

آن عرب چون پول را دریافت کرد فریاد زد: هم درهم‌ها از آن من است و هم شتر شتر من است! پیامبر ﷺ به ابوبکر رو کرد و فرمود: میان من و این عرب داوری کن.

گفت: مسئله روشن است، تو ملزم به بینه‌ای.

پس به عمر رو کرد و او نیز همانند آن نخست گفت.

در این میان، چون علی علیه السلام بدان جا روی نهاد، پیامبر ﷺ از آن مرد پرسید: آیا این جوان را که

بدین جا رو کرده است می‌پذیری؟

گفت: آری.

آن مرد عرب به علی علیه السلام گفت: شتر شتر من و درهم‌ها از آن من است! اگر محمد ادعایی دارد بر آن

بینه اقامه کند.

۱. «ان الله تعالى خلق ابن آدم وجعل لقلبه غاشية فمهما مر بالقلب والغاشية منفحة حفظ وحصا ومهما مر بالقلب والغاشية منطبقه لم يحفظ ولم يحص».

۲. «ان الله تعالى خلق الروح وجعل لها سلطانا فسلطانها النفس فاذا نام العبد خرج الروح وبقى سلطانه فيمر به جيل من الملائكة وجيل من الجن فمهما كان من الرؤيا الصادقة فمن الملائكة ومهما كان من الرؤيا الكاذبة فمن الجن».

علی علیه السلام سه بار به او فرمود: از شتر و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست بردار.

اما او خودداری ورزید.

علی علیه السلام ضربتی سخت بر او وارد آورد. حجازیان گفته‌اند: آن ضربت سر او دور افکند. اما برخی از عراقیان گفته‌اند: نه، تنها عضوی از بدن او را برید.

امیرمؤمنان علیه السلام سپس فرمود: ای پیامبر خدا، تو را بر وحی باور بداریم، ولی بر چهارصد درهم باور نداشته باشیم!

در روایتی از کسی دیگر است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو تن رو کرد و فرمود: «این حکم خدا است، نه آنچه شما بدان حکم کردید»<sup>۱</sup>.

این روایتی است که ابن بابویه در امالی<sup>۲</sup> و من لایحضره الفقیه<sup>۳</sup> آورده است.

در روایتی دیگر است که این داوری امیرمؤمنان علیه السلام در مورد عربی دیگر و در نزاعی بر سر نود درهم بوده و در آن جا پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسیده است: ای علی، آیا آن مرد عرب راکشتی؟ علی علیه السلام نیز در پاسخ فرمود: «ای پیامبر خدا، زیرا او تو را دروغگو می‌دانست و هرکه تو را دروغگو بداند خونس حلال باشد»<sup>۴</sup>.

### «فاکِهه» و «اب»

در کتاب فتی‌اثر جاحظ و در تفسیر ثعلبی<sup>۵</sup> است که دربارهٔ آیه ﴿وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴾<sup>۶</sup> از ابوبکر پرسیدند. گفت: کدام آسمان بر من سایه افکند یا کدام زمین مرا دربر گیرد - یا کجا روم، یا چه کنم - اگر دربارهٔ کتاب خدا بر پایهٔ آنچه نمی‌دانم سخن رانم؟ «فاکِهه» را می‌دانم. ولی «اب» را خداوند بهتر داند.

۱. «هذا حکم الله لا ما حکمتا به».

۲. ۱۶۲، با روایتی متفاوت با روایت حاضر.

۳. صدوق دو روایت آورده که دارای عبارتهایی متفاوت هستند. اما توضیح داده است که این هر دو از یک داستان سخن دارند. ← من لایحضره الفقیه، ۳/ ۱۰۵ - ۱۰۸.

۴. «لانه کذبک یا رسول الله و من کذبک فقد حل دمه». ← ابن بابویه، الامالی، ۱۶۳.

۵. ← الکشف و البیان، ۱۰/ ۱۳۴.

۶. عبس / ۳۱: و میوه و چراگاه.

در روایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام است که این خبر به امیرمؤمنان علیه‌السلام رسید فرمود: «اب» همان مرتع و چراگاه است و آیه **﴿وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴾** نیز آن که خداوند چیزهایی که مردم را با آن‌ها خوراک داد و برای آن‌ها و چهارپایانشان آفرید و مایه حیات ایشان است برشمرد<sup>۱</sup>.

### پرسش فرستاده روم

یک بار فرستاده پادشاه روم از ابوبکر درباره مردی پرسید که به بهشت امید ندارد، از دوزخ نمی‌هراسد، از خدا نمی‌ترسد، رکوع نمی‌کند، سجده نمی‌کند، مردار و خون می‌خورد، بر آنچه ندیده است گواهی می‌دهد، فتنه را دوست دارد و حق را خوش ندارد.

اما ابوبکر او را پاسخی نداد.

عمر به آن مرد گفت: کفری به کفر خویش افزوده‌ای.

خبر را به علی علیه‌السلام دادند.

فرمود: چنان مردی از اولیای خدا است، به بهشت امید ندارد و از آتش نمی‌ترسد، بلکه از خدا پروا می‌کند؛ از ستم او بیم ندارد، بلکه از عدالت او بیم می‌برد؛ در نماز میت رکوع نمی‌کند و سجده نمی‌کند؛ ملخ و ماهی می‌خورد و جگر می‌خورد و دارایی و فرزند را دوست دارد: **﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾**<sup>۲</sup>؛ بر بهشت و دوزخ گواهی می‌دهد، در حالی که آن‌ها را ندیده است؛ و مرگ را که حق است خوش ندارد.

در سخنی دیگر فرمود: چیزی دارم که خداوند ندارد؛ مرا همسر و فرزند است، چیزی همراه من است که همراه خداوند نیست؛ ستم و بیداد همراه من است. چیزی با من است که خداوند آن را نیافریده است؛ من حامل قرآن هستم و قرآن بر ساخته نیست. چیزی را می‌دانم که خداوند ندانسته است، یعنی این سخن مسیحیان را که گفتند: عیسی پسر خدا است. خداوند این سخن مسیحیان و یهودیان را تأیید کرد که گفتند: **﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ﴾**

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۰۰/۱.

۲. تغابن / ۱۵: اموال شما و فرزندان شما صرفاً وسیله آزمایشی برای شماست و خدا است که نزد او پاداشی بزرگ است.

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ<sup>۱</sup>. اما پیامبران و فرستادگان را تکذیب کرد؛ برادران یوسف (علیه السلام) را دروغگو خواند که گفتند: ﴿فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ﴾<sup>۲</sup>، در حالی که آنان پیامبران و فرستادگان الهی به صحرا بودند. من «احمد» هستم، پیامبر را حمد می‌کنم و ستایش می‌کنم. من «علی» هستم و در قوم خویش برترم. من رب شمایم؛ صاحب آستین خود هستم (رَبِّ كَمِي)<sup>۳</sup>، آن را بالا می‌زنم و پایین می‌آورم.

## پرسش‌های رأس الجالوت

رأس الجالوت از ابوبکر پرسید: سرچشمه همه چیزها چیست؟

ابوبکر از آن آگاهی نداشت.

در این باره از علی (علیه السلام) پرسید.

فرمود: آب است؛ چرا که فرمود: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾<sup>۴</sup>.

پرسید: آن دو بی‌جانی که سخن گفتند کدامند؟

فرمود: آسمان و زمین.

پرسید: آن دو چیزی که کاستی و فزونی یابند و مردم آن را مشاهده نکنند، چیست؟

فرمود: شب و روز.

پرسید: آبی که نه از زمین است و نه از آسمان کدام است؟

فرمود: آبی که سلیمان (علیه السلام) برای بلقیس فرستاد و آن عرق اسبانی بود که در میدان دوانده شده

بودند.

---

۱. بقره / ۱۱۳: و یهودیان گفتند: ترسایان بر حق نیستند، و ترسایان گفتند: یهودیان بر حق نیستند، با آن که آنان کتاب

آسمانی را می‌خوانند. افراد نادان نیز سخنی همانند گفته ایشان گفتند. پس خداوند در روز رستاخیز در آنچه با هم اختلاف می‌کردند میان آنان داوری خواهد کرد.

۲. یوسف / ۱۷: گرگ او را خورد.

۳. توجه داشته باشید که «ربکم» در این ظهور دارد که واژه «رَبِّ» به ضمیر «کم» اضافه شده و معنایش «پروردگار شما» باشد اما معنای دورتری هم قابل تصور است و آن این که «رَبِّ» به «کم» به معنای آستین اضافه شده و به معنای صاحب آستین باشد.

۴. انبیاء / ۳۰: و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم.

پرسید: آن که بدون روح نفس می‌کشد چیست؟

فرمود: ﴿وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ﴾<sup>۱</sup>.

پرسید: قبری که خفته درون خویش را با خود برد کدام است؟

فرمود: ماهی ای است که یونس علیه السلام را در شکم خود از این سوی بدان سوی دریاها برد<sup>۲</sup>.

ابن حماد گفته است:

او آنچه را بوده است و خواهد بود دانست و دانش در او گرد آمده است و از او سرچشمه گرفته است.

چه بسیار معضل‌ها که رشکبران او را به ستوه آورده بود تا آن که سرانجام به دریوزگی بر آستان او آمدند،

و فروتنانه به او پناه آوردند، و او آن گره را گشود و روشن ساخت، چونان که پرده‌های ظلمت از آن فرو افتاد.

او به دانش خود از دیگران بی‌نیاز است و مردمان همه نیازمند اویند<sup>۳</sup>.

دیگری گفته است:

چگونه طایفه‌ای با او برابری تواند کرد، در حالی که هرچه بدانند دانش ایشان یک دهم دانش او

نیاشد؟

یا چگونه کسانی در جنگ با او برابری کنند که چون آنان از پیکار پای پس کشند، او استوار به سوی

دشمن پیش تازد؟<sup>۴</sup>

۱. تکویر / ۱۸: و سوغند به صبح چون دمیدن گیرد.

۲. متن کامل را در منابع کهن نیافتم، هرچند برخی از این پرسش‌ها در روایت‌های متفاوت نقل شده است.

۳. علم الذی قد کان او هو کائن و العلم فیه مقسم و مجمع

کم مشکل أعیى علی حساده حتی اذا بلغوا به وتسکعوا

لجأوا الیه أذلة فأناره حتی غدت ظلماؤه تتقشع

و هو الغنی بعلمه عن غیره و الخلق مفتقر الیه أجمع

۴. و کیف یعدله قوم و ان علموا علماً و مابلغوا معشار ما علما

او کیف یعدله فی الحرب معتدل قوم اذا نکلوا عنها مضی قدما

### فصل ۳

## داوری‌های امیر مؤمنان علیه السلام در روزگار عمر

### داوری به حکم خدا

در اثبات النص<sup>۱</sup> آمده است: پسری دارایی پدر خود از عمر طلبید و به او گفت پدر وی در زمانی که او در مدینه طفلی بیش نبوده، در کوفه درگذشته است. عمر بر سر او فریادی زد و او را بیرون راند. آن جوان بیرون رفت و از کسان داد خواست. در این میان، علی علیه السلام او را دید. فرمود: او را نزد من به مسجد آورید تا وضعش را روشن سازم. او را آوردند. امیر مؤمنان علیه السلام از آن جوان درباره وضع خود پرسید و او امام را از داستان خویش آگاهانند. علی علیه السلام فرمود: «در میان شما حکمی دهم که حکم خدا از فراز هفت آسمان است و جز کسی که خداوند او را برای علم خویش پسندیده است بدان حکم نکند»<sup>۲</sup>.

---

۱. ظاهراً مقصود اثبات النص شیخ صدوق است. در الذریعة (۱/۱۰۲) از دو کتاب با این عنوان یاد شده است: اثبات النص علی الانمة علیه السلام که به نصوص الانمة علیه السلام نیز مشهور است؛ و اثبات النص علی امیرالمؤمنین علیه السلام. آقابزرگ در الذریعة (۱۷۹/۲۴) از نسخه‌هایی خطی برای نصوص الانمة علیه السلام یاد کرده و مشخصات آن‌ها را به دست داده است.

۲. «الأحکمن فیکم بحکومة حکم الله بها من فوق سبع سماء و انه لایحکم بها إلا من ارتضاء لعلمه».

سپس یکی از یاران خود را خواست و فرمود: کلنگی بیاور.  
آن‌گاه گفت: همراه ما به کنار قبر پدر این پسر بیایید.  
رهسپار شدند.

فرمود: این قبر را بکنید و بشکافید و یکی از دنده‌های آن مرده را برایم بیاورید.  
دنده را گرفت و بدان پسر داد و فرمود: آن را بو کن.  
چون آن را بویید از هر دو سوراخ بینی‌اش خون بیرون زد.  
امام علیه السلام فرمود: آن مرد واقعاً پدر او است.

عمر گفت: صرفاً به این که از بینی او خون آمده است اموال را به او می‌دهی؟  
فرمود: او بیش از تو و بیش از همه مردمان سزاوار این اموال است.  
آن‌گاه حاضران را فرمود تا آن استخوان را بو کنند. آن‌ها بو کردند. اما از بینی هیچ‌کدام خون نیامد.  
فرمود آن استخوان را دیگر بار به همان جوان بازگردانند و به او فرمود: آن را بو کن.  
چون آن را بو کرد از بینی‌اش خون بیرون زد.  
فرمود: او واقعاً پدر وی بوده است.

اموال را به او سپرد و دیگر بار گفت: خدای را سوگند، نه دروغ گفته‌ام و نه تکذیب شده‌ام<sup>۱</sup>.

### زن و مردی که به یکدیگر ناسزا گفتند

یک بار مردی را با زنی نزد عمر آوردند. مرد به زن گفت: ای زناکار. زن گفت: تو از من زناکار تری. عمر دستور داد هر دو را تازیانه زنند.

اما علی علیه السلام فرمود: شتاب مکنید. بر آن زن دو حدّ است. اما بر مرد هیچ حدی نیست. دو حد آن زن یکی به کیفر تهمت زدن است و دیگری به سزای اقرار بر ضد خود؛ چرا که این زن به مرد تهمت زنا زده است. البته، زن را تازیانه زنند. اما در این تازیانه بر او سخت نگیرند<sup>۲</sup>.

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. علامه مجلسی در دو جا (بحار الانوار ۲۲۵/۴۰ و ۳۰۰/۱۰۱) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. این خبر نیز در بحار الانوار (۱۲۱/۷۶) تنها به نقل از کتاب حاضر روایت شده است.

### شگفتی عمر از داوری علی (علیه السلام)

عمرو بن داوود از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که عقبه بن ابی معیط درگذشت. علی (علیه السلام) با جماعتی از یاران خود در تشییع او حضور یافت، و عمر نیز آن جا بود.

در این میان علی (علیه السلام) به مردی که آن جا حضور داشت فرمود: اکنون که عقبه مرده همسر تو بر تو حرام شده است. از نزدیکی با او حذر کن.

عمر گفت: ای ابوالحسن، همه داوری‌هایت عجیب است و این یکی از عجیب‌ترین آن‌ها! یکی می‌میرد و یکی دیگر همسرش بر او حرام می‌شود!

فرمود: آری. این مرد برده عقبه بوده که با زنی حر ازدواج کرده است. امروز آن زن بخشی از میراث عقبه را می‌برد و بدین سان بخشی از شوهر این زن در تملک زن قرار می‌گیرد و این در حالی است که بهره همسرانه یک زن بر کسی که برده‌اش تلقی شود حرام است تا زمانی که زن او را آزاد کند و با او عقد ازدواج بندد.

عمر گفت: به چنین دلیلی است که اختلاف‌های خود را از تو می‌پرسیم.<sup>۱</sup>

### راز تعدد همسر و یگانگی شوهر

در تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی است که چهل زن نزد عمر آمدند و درباره شهوت آدمی از او پرسیدند.

گفت: مرد را یک سهم و زن را نه سهم است.

زنان پرسیدند: پس از چه روی مردان را تنها با همین یک سهم زنان داریم و موقت و کنیزان بغل خواب است، ولی زنان را روا نیست که با نه سهم بیش از یک شوهر گیرند؟  
عمر در پاسخ فروماند.

پرسش را نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) بردند.

فرمود تا هر کدام از آنان جامی آب بیاورند و فرمود همه را در تغاری ریزند. سپس فرمود تا هر کدام آب خویش را بردارند.



آن‌ها گفتند: آب‌های ما از هم بازشناخته نیاید.

بدین‌سان، امیرمؤمنان علیه السلام بدان اشارت کرد که زنان اولاد خویش میان شوهران نپراکنند و گرنه نسب و ارث‌بری از میان رود.<sup>۱</sup>

در روایت یحیی بن عقیل است که عمر گفت: ای علی، خدای مرا پس از تو زنده مگذارد.

### همسر مرد ناتوان

یک بار زنی نزد عمر آمد و گفت:

خدایت بر صلاح بدارد و خاندانت را غنا دهد، چه نظر می‌دهی

درباره زنی شوهردار که در طلب شویی دیگر است،

پس از اجازه از پدر خود. آیا برای این خواسته راه‌حلی سراغ داری؟<sup>۲</sup>

کسانی که این شنیدند چنین خواسته‌ای را محکوم کردند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: شوهرت را حاضر کن.

پس به آن مرد فرمود تا آن زن را طلاق دهد. او نیز چنین کرد و هیچ برای خود نیازی ندید.

امیرمؤمنان فرمود: آن مرد عنین است.

آن مرد خود نیز اقرار کرد و امیرمؤمنان علیه السلام آن زن را بی آن که عده‌ای سپری کند به همسری

مردی دیگر درآورد.<sup>۳</sup>

ابوبکر خوارزمی گفته است: چون مردان از بهره رساندن ناتوان شوند طلاق دادن مردان به دست

زنان است.

---

۱. به رغم جست‌وجوها و رایزنی‌ها این مطلب در روض الجنان یافت نشد و به ناگزیر و برخلاف قاعده از عربی به فارسی

بازگردانده شد.

۲. ماتری اصلحک الله و اثری لک اهلا

فی فتاة ذات بعل اصبحت تطلب بعلا

بعد إذن من ابیها أتری ذلک حلا؟

۳. مجلسی در بحار الانوار (۲۳۶/۴۰) خبر را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

امام رضا (علیه السلام) فرموده است: امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره زنی شوهردار که پسری با او بدکاری کرده بود و عمر به سنگسارش فرمان داده بود فرمود: «رجم واجب نیست؛ تنها حد واجب است؛ زیرا آن که با او بدکاری کرده اهل ادراک نبوده است»<sup>۱</sup>.

### مباد معضلی که آن را ابوالحسن نباشد

عمر در مورد مردی یمنی که محصن بود و در مدینه زنا کرده بود فرمان داد او را سنگسار کنند. اما امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «اجرای رجم بر او لازم نیست؛ زیرا از همسرش دور است و همسر او در سرزمینی دیگر است؛ تنها بر او حد واجب باشد»<sup>۲</sup>. پس عمر گفت: خداوند مرا در معضلی که آن را ابوالحسن نباشد تنها مگذارد<sup>۳</sup>.

### آن که در دوران عده همسر گرفته بود

عمرو بن شعیب، اعمش، ابوالضحی، قاضی ابویوسف از مسروق روایت کرده که زنی را نزد عمر آوردند که در دوران عده همسر گرفته بود. عمر آن زن و مرد را از هم جدا کرد و مهر آن زن را هم بر بیت‌المال قرار داد و گفت: مهری را که نکاحش بر هم خورده باشد تنفیذ نمی‌کنم. همچنین گفت: این مرد و زن هیچ‌گاه در بر هم نیایند.

خبر به علی (علیه السلام) رسید. فرمود: هرچند سنت را ندانسته باشند؟ آن زن در برابر بهره‌ای که از او حلال گشته مستحق مهر شده است و میانشان جدایی افکنده می‌شود. اما پس از آن که عده زن به پایان رسید آن مرد خواستگاری چون دیگر خواستگاران است.

پس از این ماجرا عمر خطبه ایراد کرد و گفت: آنچه را از آن ناآگاهید به سنت بازگردانید. عمر در این مسئله به نظریه امام علی (علیه السلام) بازگشت<sup>۴</sup>.

---

۱. «لا یجب الرجم انما یجب الحد لان الذی فجر بها لیس بمدرک». مجلسی در بحار الانوار (۵۲/۷۶) خبر را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. «لا یجب علیه الرجم لانه غائب عن اهله و اهله فی بلد آخر انما یجب علیه الحد». مجلسی در دو جا (بحار الانوار ۲۲۷/۴۰ و ۵۳/۷۶) خبر را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۳. این سخن عمر بدون ذکر مناسبت نقل شده است. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۰۰/۲.

۴. ← بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۴۴۲/۷؛ همو، السنن الصغری، ۴۷۷/۶.

## آگاهی فضا

از همین داوری‌ها است که جاحظ در فتا از نظام نقل کرده و نیز عمرو بن داوود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: فاطمه علیها السلام کنیزی به نام فضا داشت که پس از او در تملک علی علیه السلام قرار گرفت و علی علیه السلام او را به همسری ابو ثعلبه حبشی درآورد. فضا از ابو ثعلبه پسری زایید و پس از آن ابو ثعلبه درگذشت. در پی مرگ او ابوملیک غطفانی با وی ازدواج کرد. پس از چندی پسری که فضا از ابو ثعلبه داشت درگذشت. در این هنگام فضا به ابوملیک اجازه نداد با او همبستری کند.

این مسئله در روزگار عمر رخ داده بود و ابوملیک به نزد او شکایت برد. عمر از فضا پرسید: ای فضا، ابوملیک چه شکایتی از تو دارد؟

فضا گفت: تو خود در این باره داوری می‌کنی و بر تو پنهان نیست.

عمر گفت: تو را چنین رخصتی نمی‌یابم.

گفت: ای ابو حفص، راه را گم کرده‌ای! فرزندی که از مردی دیگر داشته‌ام مرده است. اینک خواستم با یک بار خونمندی نسبت به خویش مطمئن شوم. اگر حیض شوم بدانم پسر قبلی‌ام در حالی در گذشته است که برادری ندارد. اگر هم باردار باشم فرزندی که در شکم دارم برادر آن پسر است. عمر گفت: یک تار موی خاندان ابوطالب از خاندان عدی آگاه‌تر است.<sup>۱</sup>

## نقض حکم سنگسار

اصبغ بن نباته روایت کرده است که عمر بن خطاب پنج زناکار را به سنگسار حکم کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام حکم او را خطا دانست و یکی از آن پنج تن را پیش آورد و او را گردن زد، دومین تن را پیش آورد و سنگسار کرد، سومین تن را پیش آورد و بر او حد جاری ساخت، چهارمین تن را پیش آورد و نصف حد بر او جاری کرد، پنجمین تن را پیش آورد و فقط تعزیر کرد.

عمر پرسید: چگونه چنین باشد؟

فرمود: آن نخست ذمی‌ای بود که با زن مسلمان زنا کرد و از پیمان خود خارج شد، دومین تن مردی محسن بود که زنا کرد و او را سنگسار کردیم، سومین تن غیرمحسن بود و او را حد زدیم،

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۸/۲ و ۳۲۹.

چهارمین تن برده‌ای بود که زنا کرد و بر او نصف حد زدیم و پنجمین تن دیوانه‌ای عقل برگشته بود و او را تعزیر کردیم.

عمر گفت: ای ابوالحسن، هرگز در روزگاری نزیم که تو در آن نباشی<sup>۱</sup>.

### مادری که فرزند خود را نفی کرد

در حدائق<sup>۲</sup> ابوتراب خطیب، کافی<sup>۳</sup> کلینی و تهذیب<sup>۴</sup> ابوجعفر طوسی از عاصم بن ضمره روایت شده است که پسری همراه با زنی نزد عمر آمدند. پسر گفت: خدای را سوگند، این مادر من است که نه ماه مرا در شکم داشته و دو سال کامل شیر داده، اما اینک مرا نفی کرده و رانده و مدعی شده است که هیچ مرا نمی‌شناسد. آن زن را با چهار برادر خود به همراه پنجاه قسامه آوردند و همه گواهی دادند که این پسر ادعایی ظالمانه دارد و می‌خواهد آبروی این زن را در خاندانش ببرد و این زن همچنان با همان مهری است که خدا بر او نهاده و هیچ‌کس با او ازدواج نکرده است.

عمر فرمان داد بر آن پسر حد جاری کنند.

پسر در راه علی علیه السلام را دید. گفت: ای امیرمؤمنان، میان من و مادرم داوری کن.

علی علیه السلام بر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نشست و از آن زن پرسید: تو را ولی‌ای هست؟

گفت: آری، این چهار تن برادران من هستند.

پرسید: داوری‌ام بر شما و بر خواهرتان پذیرفته خواهد بود؟

گفتند: آری.

فرمود: خدا و همه کسانی را که این جا حضور دارند گواه می‌گیرم که من این زن را با چهارصد درهم به همسری این پسر درآوردم و مهر نقد را از مال خود می‌دهم. ای قنبر، آن درهم‌ها را بیاور. قنبر درهم‌ها را آورد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آن‌ها را بردار و بر دامن همسرت بریز و دست او را بگیر و او را به خانه بر.

۱. ← قمی، تفسیر القمی، ۹۶/۲؛ کلینی، الکافی، ۲۶۵/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۰/۱۰.

۲. مقصود الحدائق فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است که البته کتابی است مفقود.

۳. ← ۴۲۳/۷ و ۴۲۴.

۴. ← تهذیب الاحکام، ۳۰۴/۶ و ۳۰۵.

آن زن فریاد زد: ای عموزاده پیامبر خدا، درنگ کن! خدای را سوگند، این فرزند من است. برادرانم مرا به همسری غلامزاده‌ای درآورده بودند و این فرزند از من زاده شد و چون بالید و بزرگ‌تر شد برادرانم تعصب ورزیدند و به من دستور دادند این فرزند را انکار کنم. من هم از آنان ترسیدم.

پس زن دست آن پسر را گرفت و او را با خود برد.

عمر که این دید گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود.

ابن حماد گفته است:

امام فرمود: ولایت خویش به من سپار تا حکم خویش بدهم. گفت: تو صاحب اختیار منی.

فرمود: برخیز که من تو را به همسری او درآوردم. [او را هم فرمود:] برخیز و این همسر خویش را به حجله بر و از این کار هیچ عار مدار.

چون آن جوان دست زن گرفت زن فریاد کشید: آیا روا می‌داری مرا به همسری پسر خودم درآوری؟ من از والاترین تبارها هستم و پدر این پسر مردی از طایفه‌ای پست و فروتبار بود.

من پنهانی با او ازدواج کرده بودم و این فرزند را زاده بودم و بی آن که کسی پی ببرد آن مرد مرده بود، و من پیوسته این را از خاندان خود پنهان می‌داشتم و اگر آنان پی می‌بردند همه مرا می‌نکوهیدند.<sup>۱</sup>

## زنی باردار که زنا کرده بود

روایت کرده‌اند که زنی باردار را که زنا کرده بود نزد عمر آوردند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: گیرم تو را بر آن زن سلطه‌ای باشد، آیا بر آن که در شکم دارد نیز سلطه‌ای

داری؟ خداوند - تعالی - می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾<sup>۲</sup>.

اقرر الحكم قالت انت تملکني  
فادخل بزوجهک یا هذا و لاتشن  
أستحل تری بابنی تزوجنی  
هذا الغلام مهین فی العشیر دنی  
هذا و مات و امری فیہ لم یبن  
لکان کل امریء منهم یعیرنی

قال الامام فولینی ولاک لکی  
فقال قومی لقد زوجته بک قم  
فحین شد علیها کفه هتفت  
انی من اشرف قومی نسبة و ابو  
فکنت زوجته سرأ فأولدنی  
فظلت اکتمه اهلی و لو علموا

۱. انعام / ۱۶۴؛ اسراء / ۱۵؛ و هیچ باربرداری بارگناه دیگری را بر نمی‌دارد.

عمر پرسید: پس با او چه کنم؟

فرمود: با او مدارا کن تا فرزند خود را به دنیا آورد. چون او را زاد و برای فرزندش کسی یافتی که وی را بر عهده گیرد بر آن زن حد جاری کن.  
اما آن زن چون فرزند خود را به دنیا آورد مرد.  
عمر گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود.<sup>۱</sup>  
اصفهانی گفته است:

و نیز حکم داد به سنگسار کردن زنی باردار که یک یا دو کودک سالم در شکم داشت.  
بر آنان بانگ زده شد: هلا، لختی درنگ کنید. اگر آن زن زنا کرده است جنین او در شکم زناکار نیست.<sup>۲</sup>

### درباره آن که سه بار دزدی کرد

منهال از عبدالرحمن بن عائد از دی روایت کرده که گفته است: دزدی را نزد عمر بن خطاب آوردند و او دست وی را قطع کرد. برای بار دوم او را آوردند و این بار هم قطع کرد. برای سومین بار آوردند. باز هم خواست حد قطع اجرا کند.  
اما علی (علیه السلام) فرمود: «چنین مکن؛ دست و پای او را قطع کرده‌ای! اینک او را به حبس درافکن».<sup>۳</sup>

### بوسه بر حجرالاسود

در احیاء علوم الدین غزالی است که عمر حجرالاسود را بوسید و گفت: به حقیقت می‌دانم که تو سنگی هستی که نه زیان رسانی و نه سود دهی. اگر ندیده بودم که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بر تو بوسه می‌زند هرگز تو را نمی‌بوسیدم.

---

۱. ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۵۳/۲؛ مفید، الارشاد، ۲۰۴/۱.

۲. و یرجم اخری مثقل فی بطنها طفل سوی الخلق او طفلان

فجنینها فی البطن لیس بزانی نودوا ألا انتظروا فان کانت زنت

۳. «لاتفعل قد قطعت یده و رجله و لکن احبسه».

امام علی علیه السلام فرمود: بلکه آن سنگ زیان می‌رساند و سود می‌دهد.  
پرسید: چگونه؟

فرمود: خداوند چون در عالم ذر میثاق ستاند بر آنان سندی نوشت و آن را به این سنگ خواند. از این روی سنگ بر مؤمن به وفاداری و بر کافر به انکار گواهی می‌دهد.  
گفته‌اند: بدین سبب است که مردم در هنگام دست کشیدن بر حجرالاسود گویند: «خداوندا، از سر ایمان به تو و باورداشت کتاب و وفا به پیمان تو»<sup>۱</sup>.

این چیزی است که ابوسعید خدری روایت کرده است.  
اما در روایت شعبه، از قتاده، از انس است که علی علیه السلام به او فرمود: چنین مگو؛ پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کاری نکرده و هیچ سنتی نگذاشته است، مگر از فرمان خدا که حکم او را نازل کرده است - و سپس دنباله همان حدیث<sup>۲</sup>.

### پسری سیاه‌پوست

در فضائل العشرة است که پسری سیاه‌پوست را نزد عمر آوردند که پدرش او را از خود رانده بود.  
عمر خواست او را تعزیر کند.

اما علی علیه السلام از آن مرد پرسید: آیا یا مادر او در هنگام خونمندی همبستر شده‌ای؟  
گفت: آری.

فرمود: از همین روی خدا او را سیاه کرده است.  
عمر گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود.  
در روایت کلبی است که امیرمؤمنان علیه السلام به پدر و مادر وی فرمود: بروید، این پسر فرزند شما است؛ تنها مسئله این است که خون بر نطفه غلبه کرده است<sup>۳</sup>.

۱. «اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و وفاءاً بعهدک». - احیاء علوم الدین، ۲۴۲/۱.

۲. - ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۱۷/۲.

۳. - کلینی، الکافی، ۵۶۷/۵، البته در روایت این منبع سخن از آن است که مرد و زن هر دو سیاه‌پوست بودند و زن کودکی سفیدپوست به دنیا آورده بود.

## میان عمر و مرد عرب

قاضی نعمان در شرح الاخبار از عمر بن حماد قتاد، به سند وی از انس روایت کرده که گفته است: با عمر در منی بودم که مردی عرب با شماری شتران سواری بدان جا روی کرد.

عمر به من گفت: از او بپرس آیا این شتران را می‌فروشد؟

نزد او رفتم و از او پرسیدم. گفت: آری.

عمر برخاست و نزد آن مرد آمد و از او چهارده شتر خرید و سپس گفت: ای عمر، این شتران را به

دیگر شتران ملحق کن.

مرد عرب گفت: زین و یراق آن‌ها را بردار.

عمر گفت: من آن‌ها را با زین و یراق خریده‌ام.

پس علی علیه السلام را به داوری گرفتند.

علی علیه السلام پرسید: آیا با او شرط کرده بودی که زین و یراق را هم در اختیار گذارد؟

عمر گفت: نه.

فرمود: پس آن‌ها را برهنه کن. تنها شتران از آن تو باشند.

عمر گفت: ای انس، شتران را برهنه کن و زین و یراق آن‌ها را بدان مرد عرب بده و شتران را به

دیگر شتران ملحق کن.

انس گوید: من این کار را انجام دادم<sup>۱</sup>.

## باقیمانده پس از تقسیم بیت‌المال

در همین کتاب از یزید بن ابی خالد به سند وی از طلحة بن عبیدالله روایت شده که گفته است: مالی

نزد عمر آوردند. او آن را میان مسلمانان قسمت کرد و مقداری باقی ماند. درباره این باقیمانده با

کسانی از صحابه که آن جا بودند رایزنی کرد.

گفتند: آن را برای خود بردار؛ چه، اگر آن را قسمت کنی سهم هرکس قابل اعتنا نباشد.

امام علی علیه السلام فرمود: آن را قسمت کن، هرچه می‌خواهد به هرکه برسد؛ چرا که در این مال، کم و

زیاد، حکمی برابر دارند.



عمر آن را قسمت کرد و سپس به علی علیه السلام گفت: دست منت تو همراه دیگر دست‌هایی است که آن‌ها را نتوانسته‌ام سزا دهم<sup>۱</sup>.

### بمان تا علی علیه السلام بیاید

در همین کتاب است که ابوعثمان نه‌دی<sup>۲</sup> گفته است: مردی نزد عمر آمد و گفت: من زن خود را در حال شرک یک‌بار و در روزگار اسلام دو بار طلاق داده‌ام. چه نظر می‌دهی؟ عمر سکوت کرد.

آن مرد دیگر بار پرسید: چه می‌گویی؟  
گفت: باش تا علی بن ابی‌طالب بیاید.  
علی علیه السلام آمد.

عمر گفت: داستان خود را با او بگوی.  
مرد داستان خود را گفت.

علی علیه السلام فرمود: اسلام آنچه را پیش از آن بوده از میان برده است. این زن نزد تو تنها بر یک طلاق است<sup>۳</sup>.

### برده‌ای که صاحب خود را کشته بود

ابوالقاسم کوفی<sup>۴</sup> و قاضی نعمان<sup>۵</sup> هرکدام در کتاب خود آورده‌اند: به عمر خبر دادند برده‌ای صاحب خود را کشته است. عمر به کشتن او فرمان داد.

امام علی علیه السلام او را خواست و از او پرسید: آیا صاحب خود را کشته‌ای؟  
گفت: آری.

پرسید: چرا او را کشته‌ای؟

۱. ← همان، ۳۰۸ و ۳۰۹.

۲. در منبع ابوعثمان بدری آمده است.

۳. ← شرح الاخبار، ۳۱۷/۲ و ۳۱۸.

۴. مقصود کتاب الرد علی اهل التبديل است که کتابی است مفقود.

۵. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۰/۲ و ۳۲۱.

گفت: او بر تن چیرگی یافت و با من چنان کرد.

علی علیه السلام از اولیای کشته پرسید: آیا مرده خود را به خاک سپرده‌اید؟

گفتند: آری.

پرسید: کی او را به خاک سپرده‌اید؟

گفتند: همین دم.

سپس به عمر فرمود: این جوان را نگه دار و تا سه روز با او هیچ مکن. آن‌گاه به اولیای آن کشته

فرمود: چون سه روز بگذرد دیگر بار به حضور آیید.

چون سه روز گذشت آن‌ها حاضر شدند.

علی علیه السلام دست عمر را گرفت و همه با هم رهسپار شدند. سپس علی علیه السلام در کنار قبر آن کشته

ایستاد و از اولیای او پرسید: همین قبر مرده شماست؟

گفتند: آری.

فرمود: بکنید.

کنند تا به لحد رسیدند. فرمود: مرده خود را بیرون آورید.

در قبر کفن‌های او را دیدند، لیکن خود او را نیافتند.

خبر را به علی علیه السلام رساندند. فرمود: «الله اکبر، الله اکبر! خدای را سوگند نه دروغ گفته‌ام و نه دروغگو

خوانده شده‌ام. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرکس کردار قوم لوط را انجام دهد و سپس بر

همین وضع بمیرد، به او مهلت داده شود تا در قبر جای گیرد. چون در قبر نهاده شود بیش از سه روز بر

او نگذرد که زمین او را به جمع قوم هلاک‌شده هود افکند و او با آنان محشور گردد»<sup>۱</sup>.

### حاجیانی که تخم شتر مرغ خورده بودند

در همین دو کتاب است که عمر بن حماد از عبادۀ صامت روایت کرده که گفته است: طایفه‌ای از شام به

---

۱. الله اکبر الله اکبر و الله ما کذبت ولا کذبت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: من یعمل من امتی عمل قوم لوط

ثم یموت علی ذلک فهو مؤجل الی ان یوضع فی لحده فاذا وضع فیه لم یمکث اکثر من ثلاث حتی تفذفه الارض الی جملة

قوم لوط المهلکین فیحشر معهم».

حج آمدند. به لائۀ شترمرغی برخوردند که در آن پنج تخم بود. در حال احرام، آن تخم‌ها را پختند و خوردند، ولی با خود گفتند: فکر نمی‌کنیم کاری درست کرده باشیم. ما در حال احرام شکار کرده‌ایم. پس به مدینه آمدند و داستان را با عمر در میان نهادند.

گفت: به سراغ طایفه‌ای از یاران پیامبر خدا ﷺ روید و در این باره از آنان بپرسید تا داوری کنند. آن‌ها از جماعتی از صحابه پرسیدند و آن کسان در پاسخ اختلاف ورزیدند. عمر گفت: اگر اختلاف کرده‌اید مردی هست که فرمان داریم هرگاه در چیزی دچار اختلاف شدیم به سراغ او رویم تا در آن داوری کند.

پس کسی نزد زنی به نام عطیه فرستاد و الاغی از او عاریه گرفت. بر آن نشست و با آن کسان نزد علی عليه السلام که در ینبع بود رهسپار شد. از آن سوی، علی از ینبع به استقبال آمد و عمر را دیدار کرد و فرمود: چرا در پی ما نفرستادی تا به حضورت آییم؟

گفت: حکمت را در خانه‌اش بجویند.

پس آن مردمان داستان را با علی عليه السلام در میان نهادند.

علی عليه السلام به عمر فرمود: به آنان فرمان ده، تا پنج شتر ماده قوی بیابند و به لقاح شتر نر سپارند و چون آن شتران کره زایند کره‌ها را به سزای خطایی که کرده‌اند قربانی کنند. عمر گفت: ای ابوالحسن، ممکن است شتر کره را سقط کند. علی عليه السلام فرمود: تخم نیز ممکن است فاسد شود. عمر گفت: به همین دلیل است که فرمان داریم از تو بپرسیم.<sup>۱</sup>

### همسر مرد مفقود

درباره اختلاف صحابه در مورد همسر کسی که شوهرش مفقود شده روایت‌ها آورده‌اند. از آن جمله گفته‌اند: علی عليه السلام چنین حکم کرد که این زن ازدواج نمی‌کند مگر زمانی که خبر مرگ شوهرش به وی برسد. او فرموده است: این زنی است که آزموده می‌شود. باید صبر کند. اما عمر گفته است: زن چهار سال صبر کند و سپس ولیّ زوج او را طلاق دهد و زن پس از آن چهار ماه و ده روز عده نگه دارد.

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۰۴/۲ و ۳۰۵.

بعدها عمر از نظر خود برگشت و به نظر علی (علیه السلام) گرایید.<sup>۱</sup>

هیثم در سپاهی اعزام شده بود. شش ماه پس از بازگشت، همسرش فرزندی آورد. هیثم آن فرزند را انکار کرد و زن را نزد عمر آورد و داستان را در میان نهاد.

عمر به سنگسار کردن آن زن فرمان داد.

اما پیش از اجرای رجم، علی (علیه السلام) او را دریافت و به عمر فرمود: صبر کن. آن زن راست گفته است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾<sup>۲</sup> و ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾<sup>۳</sup>. پس دوران بارداری و شیردهی با هم سی ماه است.

عمر گفت: اگر علی نبود عمر تباه شده بود، و آن‌گاه آن زن را آزاد کرد و کودک را نیز به هیثم ملحق ساخت.<sup>۴</sup>

شرح این حکم: کمترین زمان بارداری چهل روز است و این زمان انعقاد نطفه است. کمترین زمان زنده زادن هم شش ماه است؛ چه این که نطفه چهل روز در رحم می‌ماند، سپس چهل روز علقه است، چهل روز مضغه است، چهل روز صورت می‌گیرد و در بیست روز روح بدان دمیده می‌شود. حاصل این مدت شش ماه است و بدین سان کودک در بیست و چهار ماه از شیر گرفته می‌شود و دوران حمل او شش ماه است.

### فروش مردمان سواد

شریک و کسانی دیگر روایت کرده‌اند که عمر قصد فروش مردمان سواد را داشت. علی (علیه السلام) به او فرمود: این مالی است که به چنگ آورده‌اید و همانند آن به چنگ نخواهید آورد. اگر این مردمان را بفروشید کسانی که بعدها به زیر پرچم اسلام درآیند بی‌بهره خواهند ماند.

عمر گفت: پس چه کنم؟

فرمود: آنان را واگذار که مایه قدرت مسلمانان باشند.

۱. برای نظریه اولیه عمر بن خطاب ← بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۴۴۵/۷؛ زیلعی، نصب الرایة، ۴۷۲/۳.

۲. احقاف / ۱۵: و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.

۳. بقره / ۲۳۳: و مادران باید فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند.

۴. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۱۸/۲ و ۳۱۹. برای همانند این داستان نیز ← مفید، الارشاد، ۲۰۶/۱.

عمر آنان را به عنوان بردهٔ مسلمانان واگذاشت.

علی علیه السلام سپس فرمود: هرکدام از آنان که اسلام بیاورد سهم من از او آزاد باشد<sup>۱</sup>.

### مردی که پس از قصاص زنده ماند

احمد بن عامر بن سلیمان در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرموده است: مردی به قتل پسر مردی از انصار اقرار کرد. عمر او را به آن مرد سپرد تا به قصاص فرزند خود بکشد. آن مرد بر او دو ضربت نواخت و گمان کرد که مرده است.

اما آن مرد را در حالی که هنوز جان در بدن داشت به خانه‌اش بردند. پس از شش ماه زخم‌های او بهبود یافت.

پدر مقتول او را دید و کشان کشان نزد عمر برد.

عمر نیز او را به وی سپرد.

آن مرد از امیرمؤمنان علیه السلام داد خواست.

امیرمؤمنان علیه السلام از عمر پرسید: این چه حکمی است که دربارهٔ این مرد داده‌ای؟

گفت: جان در برابر جان.

پرسید: مگر او را یک بار نکشته است؟

گفت: او را کشته، اما او به زندگی بازگشته است.

فرمود: یعنی باید دو بار کشته شود؟

عمر به تحیر ماند و گفت: خود به آنچه نظر داری داوری کن.

علی علیه السلام از حضور عمر بیرون رفت و سپس به آن پدر گفت: مگر یک بار او را نکشته‌ای؟

گفت: چرا، اما خون فرزندم به هدر رود؟

فرمود: نه. لیک حکم آن است که تو را به او سپرند تا همانند آنچه با او کرده‌ای به قصاص تو پردازد،

سپس تو او را به سزای خون پسرت بکشی.

گفت: خدای را سوگند، این خود مرگ است و چاره‌ای هم جز این نیست!

فرمود: ناگزیر آن مرد باید حق خویش بستاند.  
گفت: من از خون فرزند خود گذشتم و او نیز از قصاص من بگذرد.  
امیرمؤمنان علیه السلام میان آن‌ها سندی حاکی از برائت نوشت.  
پس عمر دست خود به آسمان بلند کرد و گفت: خدای را سپاس، ای ابوالحسن، شما خاندان  
رحمت هستید.  
سپس گفت: اگر علی علیه السلام نبود عمر تباه شده بود.<sup>۱</sup>

### درباره قدامه بن مظعون

عامه و خاصه روایت کرده‌اند که قدامه بن مظعون شراب خورد. عمر خواست بر او حد جاری کند. او  
گفت: حد بر وی واجب نیاید؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا  
وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>۲</sup>.

پس عمر حد را از او برداشت.  
خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید. فرمود: نه قدامه مشمول این آیه است و نه دیگر کسانی که در  
ارتکاب آنچه خدا حرام کرده است راه او پیموده‌اند. آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند  
حرامی را حلال ندارند. اینک قدامه را بازگردان و از او بخواه توبه کند. اگر توبه کرد بر او حد جاری کن، و  
اگر توبه نکرد او را بکش که از آیین بیرون رفته است.

عمر با این سخن به خود آمد.  
قدامه نیز این خبر را شنید و اظهار توبه کرد و عمر هشتاد تازیانه بر او حد جاری ساخت.<sup>۳</sup>

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتیم. مجلسی در بحارالانوار (۳۴۴/۴۰ و ۳۸۶/۱۰۱) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده  
است.

۲. مائده / ۹۳: بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند گناهی در آنچه قبلاً خورده‌اند نیست، در صورتی که  
تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، آن‌گاه تقوا پیشه کنند و  
احسان نمایند و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۰۳/۱؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ۲۸۳/۲ و ۲۸۴.

## زنی دیوانه که زنا کرد

حسن، عطاء، قتاده، شعبه و احمد روایت کردند که مردی با زنی دیوانه زنا کرد و گواهان بر ضد آن زن گواهی دادند.

عمر دستور داد او را تازیانه زنند.

امیرمؤمنان علیه السلام از این امر آگاهی یافت. فرمود: آن زن را بازگردانید و به وی [=عمر] نیز بگویید: مگر نمی دانستی که این زن دیوانه فلان خاندان است و پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: قلم از دیوانه برداشته است تا به عقل باز آید. آن زن دیوانه و عقل برگشته است.

عمر گفت: خداوند برایت گشایشی آورد. نزدیک بود در تازیانه زدن آن زن تباه شوم<sup>۱</sup>. بخاری در صحیح خود به این داستان اشاره کرده است<sup>۲</sup>.

## زنی که از ترس سقط کرد

جماعتی و از آن جمله اسماعیل بن صالح از حسن [بصری] نقل کرده اند که عمر زنی را احضار کرد که مردان در انجمن او سخن می گفتند.

چون فرستادگان عمر نزد آن زن رفتند وی ترسید و همراه با آنان روانه شد. در راه کودکی را که در شکم داشت سقط کرد. آن کودک زنده سقط شد و لختی بعد مرد.

خبر به عمر رسید. در این باره از صحابه پرسید. همه گفتند: به گمان ما تو قصد ادب کردن داشته ای و جز خیر نخواسته ای و در این باره بر تو چیزی نیست.

عمر [به علی علیه السلام] گفت: ای ابوالحسن، تو را سوگند می دهم هر نظری داری بگویی.

فرمود: آن طایفه که نظر داده اند اگر نزدیک شدن به تو را خواسته اند با تو غش روا داشته اند و اگر واقعاً نظرشان همین بوده است کوتاهی کرده اند. دیه بر عاقله تو است؛ زیرا قتل خطای آن کودک بر ذمه ات قرار گرفته است.

عمر گفت: خدای را سوگند که با من خیرخواهی کردی. خدای را سوگند، از این جانمی روی تا این دیه را بر بنی عدی جاری کنی.

۱. ← ابن حنبل، مسند احمد، ۱/۱۴۰؛ ابویعلی، المسند، ۱/۴۴۰ و ۴۴۱؛ زیلعی، نصب الرایة، ۴/۱۶۴.

۲. ← الجامع الصحیح، ۶/۲۴۹۹.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز آن کار به انجام رساند<sup>۱</sup>.

غزالی در احیاء به این داستان اشاره کرده است، آن جا که می‌گوید: بنابراین خسارت بر عهده امام است، آن سان که نقل شده است که آن زن از بیم عمر کودک خود را سقط کرد<sup>۲</sup>.

### نزاع دو زن بر سر یک کودک

روایت شده است در روزگار عمر دو زن بر سر کودکی با یکدیگر اختلاف داشتند و هریک بی آن که بینهای داشته باشند مدعی او بودند.

در این باره داوری نزد عمر آوردند. عمر در این مسئله در اندیشه شد و به امیرمؤمنان علیه السلام پناه جست. امیرمؤمنان علیه السلام آن دو زن را خواست. آن‌ها را اندرز داد و ترسانید. اما آن‌ها همچنان بر دعوی خود ماندند.

علی علیه السلام فرمود: برایم ازهای بیاورید.

پرسیدند: با آن چه کنی؟

فرمود: کودک را از میان دو نیم کنم و نیمی از آن هریک از شما باشد.

یکی از آن دو زن سکوت گزید. اما دیگری گفت: خدا را، خدا را، ای ابوالحسن، اگر چاره‌ای جز این

نیست این زن [با سکوت خود] اجازه این کار را داده است!

اما امیرمؤمنان علیه السلام [خطاب به آن سکوت گزیده] فرمود: الله اکبر، این کودک فرزند تو است، نه آن

دیگری، اگر فرزند او بود بر او دل می‌سوزاند و بیم می‌برد.

پس از این داوری، آن زن دیگر اعتراف کرد که کودک نه از آن او، بلکه از همین زن است<sup>۳</sup>.

این همان حکمی است که سلیمان علیه السلام در خردسالی صادر کرده بود.

### نزاع دو زن بر سر دو کودک

قیس بن ربیع از جابر جعفری، از تمیم بن حزام اسدی روایت کرده است که نزاع دو کنیز بر سر یک پسر

و یک دختر را نزد عمر آوردند.

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۰۴/۱ و ۲۰۵؛ کلینی، الکافی، ۳۷۴/۷.

۲. ← احیاء علوم الدین، ۴۲/۱.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۰۵/۱ و ۲۰۶.



عمر گفت: ابوالحسن، آن گره گشاکجا است؟

علی علیه السلام را خواستند و داستان را با او گفتند.

دو شیشه خواست و آن‌ها را وزن کرد. سپس فرمود هریک از آن کنیزان شیر خود را در شیشه‌ای بدوشند و آن را پر کنند.

آن‌گاه شیشه‌ها را وزن کرد. یکی سنگین‌تر بود. فرمود: پسر از آن کسی است که شیرش سنگین‌تر بوده و دختر از آن کسی که شیرش سبک‌تر بوده است.

عمر پرسید: این را از کجا می‌گویی؟

فرمود: از آن‌جا که خداوند مذکر را بهره‌ای همانند دو مؤنث داده است.<sup>۱</sup>

### زنی که توطئه کرد

زنی سفیده تخم مرغ بر بستر همشوی خود ریخت و گفت: مردی در کنار او خوابیده است.

شوهر آن زن جامه او را باز رسید و آن لکه سفید را دید. ماجرا را نزد عمر بازگفت و عمر قصد کیفر آن زن کرد.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: برایم آبی داغ که کاملاً جوش آمده باشد بیاورید.

چون آب را آوردند فرمود تا آن را بر آن لکه ریزند. آن لکه سفید در خود جمع شد و حالت پخته به خود گرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام آن را به سوی آن زن انداخت و چنین خواند: «إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ»<sup>۲</sup>. همسر خود را نیک نگاه دار. این حيله آن زنی باشد که چنین تهمتی زده است. پس بر آن زن که تهمت زده بود حد قذف جاری کرد.<sup>۳</sup>

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۲/۲ و ۳۲۳.

۲. یوسف / ۲۸: بی شک، این از نیرنگ شما زنان است؛ که نیرنگ شما بزرگ است.

۳. روایت را بدین ساختار در منابع ندیدم. آنچه یافت می‌شود روایت زنی است که چون دلدادۀ یکی از انصار شده بود بر او تهمت زد که دلدادۀ آن زن است. آن‌گاه برای اثبات این دعوی آن صحنه را پرداخت و مدعی شد آن مرد با او خوابیده است. و ادامه ماجرا. برای این روایت ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۷؛ مفید، الارشاد، ۲۱۸/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام،

## زمان وجوب غسل

در تهذیب الاحکام است که زرارہ از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که فرموده است: عمر بن خطاب یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرد آورد و پرسید. درباره مردی که به سراغ همسر خود رود و با او درآمیزد ولی انزال نکند چه می‌گویید؟

انصار گفتند: آب از آب است.<sup>۱</sup> اما مهاجران گفتند: همین که دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود.

عمر پرسید: ای ابوالحسن، تو را چه نظر است؟

فرمود: آیا بر چنین کسی، حکم به رجم و حد می‌کنید، ولی وجوب یک صاع آب را از او دریغ می‌دارید؟ چون دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود.<sup>۲</sup>

## دو کودک به هم چسبیده

ابوالمحسن رویانی<sup>۳</sup> در احکام آورده است که در روزگار عمر دو کودک به هم چسبیده به دنیا آمدند که یکی زنده و دیگری مرده بود.

عمر گفت: با تیغ آن‌ها را از هم جدا کنند.

اما امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود آن را که مرده است به خاک بسپارند و آن را که زنده است شیر دهند. چنین کردند و پس از چند روز زنده از مرده جدا شد.

## زیورهای کعبه

روزی عمر آهنگ آن کرد که زیورهای کعبه را بردارد.

---

۱. یعنی تا انزال نشود غسل لازم نیاید.

۲. «أتوجبون علیه الرجم و الحد و لاتوجبون علیه صاعاً من ماء اذا التقى الختانان وجب علیه الغسل». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱/۱۱۹.

۳. مقصود ابوالمحسن عبدالواحد بن اسماعیل رویانی شافعی (۴۱۵ - ۵۰۲ ق.) است. از کتاب او اثری نیافتیم. ← بغدادی، هدیه العارفین، ۱/۶۳۴؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳/۲۹؛ زرکلی، الاعلام، ۴/۱۷۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۰۶/۶.

عمر گفت: ابوالحسن، آن گره گشا کجا است؟

علی علیه السلام را خواستند و داستان را با او گفتند.

دو شیشه خواست و آن‌ها را وزن کرد. سپس فرمود هریک از آن کنیزان شیر خود را در شیشه‌ای بدوشند و آن را پر کنند:

آن‌گاه شیشه‌ها را وزن کرد. یکی سنگین‌تر بود. فرمود: پسر از آن کسی است که شیرش سنگین‌تر بوده و دختر از آن کسی که شیرش سبک‌تر بوده است.

عمر پرسید: این را از کجا می‌گویی؟

فرمود: از آن‌جا که خداوند مذکر را بهره‌ای همانند دو مؤنث داده است.<sup>۱</sup>

### زنی که توطئه کرد

زنی سفیده تخم مرغ بر بستر همشوی خود ریخت و گفت: مردی در کنار او خوابیده است.

شوهر آن زن جامه او را باز رسید و آن لکه سفید را دید. ماجرا را نزد عمر بازگفت و عمر قصد کیفر آن زن کرد.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: برایم آبی داغ که کاملاً جوش آمده باشد بیاورید.

چون آب را آوردند فرمود تا آن را بر آن لکه ریزند. آن لکه سفید در خود جمع شد و حالت پخته به خود گرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام آن را به سوی آن زن انداخت و چنین خواند: ﴿إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾<sup>۲</sup>. همسر خود را نیک نگاه دار. این حيله آن زنی باشد که چنین تهمتی زده است. پس بر آن زن که تهمت زده بود حد قذف جاری کرد.<sup>۳</sup>

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۲/۲ و ۳۲۳.

۲. یوسف / ۲۸: بی‌شک، این از نیرنگ شما زنان است؛ که نیرنگ شما بزرگ است.

۳. روایت را بدین ساختار در منابع ندیدم. آنچه یافت می‌شود روایت زنی است که چون دلدادۀ یکی از انصار شده بود بر او تهمت زد که دلدادۀ آن زن است. آن‌گاه برای اثبات این دعوی آن صحنه را پرداخت و مدعی شد آن مرد با او خوابیده است - و ادامه ماجرا. برای این روایت ← کلینی، الکافی، ۴۲۲/۷؛ مفید، الارشاد، ۲۱۸/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام،

## زمان وجوب غسل

در تهذیب الاحکام است که زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: عمر بن خطاب یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را گرد آورد و پرسید. درباره مردی که به سراغ همسر خود رود و با او درآمیزد ولی انزال نکند چه می‌گویید؟

انصار گفتند: آب از آب است<sup>۱</sup>. اما مهاجران گفتند: همین که دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود.

عمر پرسید: ای ابوالحسن، تو را چه نظر است؟

فرمود: آیا بر چنین کسی، حکم به رجم و حد می‌کنید، ولی وجوب یک صاع آب را از او دریغ می‌دارید؟ چون دو ختنه‌گاه به هم رسد غسل واجب شود<sup>۲</sup>.

## دو کودک به هم چسبیده

ابوالمحسن رویانی<sup>۳</sup> در احکام آورده است که در روزگار عمر دو کودک به هم چسبیده به دنیا آمدند که یکی زنده و دیگری مرده بود.

عمر گفت: با تیغ آن‌ها را از هم جدا کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود آن را که مرده است به خاک بسپارند و آن را که زنده است شیر دهند. چنین کردند و پس از چند روز زنده از مرده جدا شد.

## زیورهای کعبه

روزی عمر آهنگ آن کرد که زیورهای کعبه را بردارد.

---

۱. یعنی تا انزال نشود غسل لازم نیاید.

۲. «أتوجبون علیه الرجم و الحد و لاتوجبون علیه صاعاً من ماء اذا التقى الختانان وجب علیه الغسل». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱/۱۱۹.

۳. مقصود ابوالمحسن عبدالواحد بن اسماعیل رویانی شافعی (۴۱۵ - ۵۰۲ ق.) است. از کتاب او اثری نیافتم. ← بغدادی، هدیه العارفین، ۱/۶۳۴؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳/۲۹؛ زرکلی، الاعلام، ۴/۱۷۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۰۶/۶.

امام علی علیه السلام فرمود: «زمانی که قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد اموال بر چهارگونه بود: اموال مسلمانان که آن‌ها را چنان که در احکام میراث مقرر است میان وارثان قسمت کردند؛ فیء که آن را میان مستحقانش بخش کرد؛ خمس که خداوند آن را در آن جا که باید، نهاد؛ و صدقات (زکات) که خداوند آن را آن جا که باید قرار داد. در آن زمان زیورهای کعبه هم بر آن بود، اما خداوند آن‌ها را بر همان حال وا گذاشت. او نه از سر فراموشی آن‌ها را وانهاد و نه مکان آن‌ها بر او پنهان بود. پس تو نیز آن‌ها را همان جا که خدا و پیامبر گذارده است بگذار»<sup>۱</sup>.

پس عمر گفت: اگر تو نبودی رسوا می شدیم - و زیورها را همان جا که بود وا گذاشت.

### درباره مجوس

واحدی در بسط و ابن مهدی در نزهة الابصار<sup>۲</sup> به سند از ابن جبیر نقل کرده اند که گفته است: چون اسفید همیار شکست خورد عمر گفت: اینان نه یهودی بودند و نه مسیحی بودند و نه کتابی داشته اند. اما آنان مجوس بودند. از این روی، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: نه، بلکه آنان کتابی داشته اند، ولی این کتاب برداشته شده است و داستانش نیز از این قرار بوده که یکی از شاهان ایشان مست شده و در حال مستی با دختر خود - یا فرمود با خواهر خود - همبستری کرده و چون به هشیاری بازگشته پرسیده است: راه برون شد از این مشکل چیست؟ به او گفته اند: اهل مملکت خود را گرد می آوری و ایشان را از آن می آگاهانی که این کار را حلال می دانی و بدیشان فرمان می دهی آن را حلال بشمرند. او آن‌ها را گرد آورد و به آنان چنین خبر داد و از ایشان خواست از او پیروی کنند.

اما آن‌ها از او پیروی نکردند.

او گودال هایی در زمین کند و در آن‌ها آتش افروخت و ایشان را بر آتش عرضه داشت و هرکس نپذیرفت او را در آتش افکند و هرکس پذیرفت او را وا گذاشت.

۱. «ان القرآن انزل على النبي والاموال اربعة: اموال المسلمين فقسّمها بين الورثة في الفرائض، و الفیء فقسّمه علی مستحقه، و الخمس فوضعه الله حیث وضعه، و الصدقات فجعلها الله حیث جعلها، و كان حلی الكعبة یومئذ فترکه الله علی حاله و لم یترکه نسیانا و لم یخف علیه مکانه فأقره حیث أقره الله و رسوله». ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۷۰.

۲. روایت را در نزهة الابصار نیافتم.

جابر بن زید، عمرو بن اوس و ابن مسعود روایت کرده‌اند – و متن حاضر روایت ابن مسعود است – که عمر گفت: نمی‌دانم با مجوس چه کنم. ابن عباس کجا است؟  
گفت: او همین جا است.

ابن عباس به حضور او آمد. از او پرسید: نشنیده‌ای که علی درباره مجوس چه می‌گوید؟ اگر نشنیده‌ای از او بپرس.

ابن عباس نزد علی علیه السلام رفت و در این باره از او پرسید.

امیرمؤمنان علیه السلام این آیه را خواند: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا إِلَىٰ يَهُدِيٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۱</sup>.  
سپس در این باره فتوا داد<sup>۲</sup>.

### کسانی که برادر خود را انکار کردند

زنی را نزد عمر آوردند که با پیرمردی ازدواج کرده و پیرمرد با او همبستر شده و بر روی شکم زن مرده بود. زن بعدها فرزندی آورده و دیگر فرزندان آن مرد مدعی شده بودند که آن زن بدکارگی کرده است. عمر فرمان داد زن را سنگسار کنند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام او را دید. پس پرسید: آیا می‌دانید آن مرد چه روزی با این زن ازدواج کرده، در چه روزی با او همبستر شده و این همبستری چگونه بوده است؟  
گفتند: نه.

فرمود: زن را برگردانید.

چون فردای آن روز شد نزد آن زن فرستاد.

زن همراه با فرزندش به حضور ایشان آمد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن‌گاه کودکان همسال آن کودک را خواست و بدیشان فرمود: بازی کنید. چون

---

۱. یونس / ۳۵: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه

نمی‌نماید مگر آن که خود هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟

۲. خبر را در منابع کهن نیافتیم. مجلسی در بحار الانوار (۲۳۵/۴۰) خبر را تنها از مناقب نقل کرده است.

نیک به بازی مشغول شدند ناگهان آنان را فراخواند. کودکان همه برخاستند و آن کودک نیز برخاست، ولی در هنگام برخاستن به کف دست خود تکیه زد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن کودک را خواند و او را از پدر خود ارث داد و برادران او را که تهمت زده بودند یکایک حد زد و فرمود: در این که آن کودک در هنگام برخاستن به کف دست خود تکیه زد، نشان ضعف آن پیرمرد را دیدم<sup>۱</sup>.

### زنی که ناگزیر شده بود

در اربعین خطیب است که گواهی‌های درباره زنی شهادت دادند که او را در یکی از چاه‌محلله‌های عرب با مردی بی‌همسر دیدند که با وی درآمیخته است.

عمر فرمان داد آن زن را سنگسار کنند.

زن گفت: خداوندا، تو می‌دانی که من بیگناهم.

عمر خشمگین شد و گفت: یعنی بی‌عدالتی گواهان را هم اثبات می‌کنی؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود از آن زن پرسند.

او گفت: خانواده‌ام شترانی داشتند. من با شتران خانواده‌ام رهسپار شدم و با خود مقداری آب برداشتم، و شترانم نیز شیر نداشتند. یکی از همنشینان نیز با من روانه شد. او شترانش شیر می‌دادند. آبی که من به همراه داشتم تمام شد. من از او آب خواستم، و او از این که مرا آب دهد جز به این شرط که به او تن دهم امتناع می‌ورزید. من نپذیرفتم. اما چون نزدیک بود جان بسپارم به او تن دادم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اللّٰهُ اَكْبَرُ» ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾<sup>۲</sup> فلا اثم علیه<sup>۳</sup>.

ابن‌اصفهانی در شعر خود گفته است:

آن جا که دو حکم همانند می‌نمایند، آنان به آنچه آن هدایتگر راه یابد، راه نیابند.

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۲۴/۷ و ۴۲۵؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۴/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۶/۶ و ۳۰۷.

۲. مانده / ۳: پس هرکس دچار گرسنگی شود، بی‌آن که به گناه متمایل باشد...

برای خبر ← مفید، الارشاد، ۲۰۷/۱. برای روایت همانند نیز ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۵/۴ و ۳۶؛ طوسی،

تهذیب الاحکام، ۴۹/۱۰ و ۵۰.

۳. بر او گناهی نیست.

دخترکی به ناگزیر آن‌گاه که از تشنگی بیم مرگ داشت زنا داد.  
آن‌گاه که او فرمود وی را بازگردانید، آن دخترک در حالی که نزدیک بود در اردوی مردگان خیمه زند، بازگردانده شد،  
و همانند آن، جایی بود که به سنگسار زنی که پس از شش ماه فرزند آورده بود حکم داده بودند و او حکم وی را از قرآن آورد.  
آن هنگامی بود که خواهر آن زن نزد آن حضرت آمد و این بیم را به او رساند که ممکن است بر آن زن حد محصن جاری شود.<sup>۱</sup>

### مسئله‌ای دشوار

خطیب در اربعین آورده که ابن عباس گفته است: در تشییع جنازه‌ای بودیم که علی علیه السلام به شوهر مادر آن کودک [که درگذشته بود] فرمود: از همسر خویش خودداری کن. عمر پرسید: چرا از زن خویش امساک ورزد؟ آیا از پیمان زناشویی با او خارج شده است؟ فرمود: آری، آن زن می‌خواهد نسبت به رحم خویش مطمئن شود. مبدا در آن جنینی باشد که پس از به دنیا آمدن مستحق میراث از برادر خود شود و ارثی برجای نمانده باشد.  
عمر گفت: به خدا پناه می‌برم از این که مشکلی پیش آید و آن را علی‌ای نباشد.<sup>۲</sup>

### امانت

در تهذیب الاحکام است که دو مرد امانتی نزد زنی گذاشتند و به او گفتند: این امانت را تنها زمانی به ما برگردان که با هم به سراغ تو آییم.

---

۱. لایهتدون لما اهتدی الهادی له	مما به الحکمان یشتهان
جارية زنت مضطرة	خوف الممات بعلقة العطشان
إذ قال ردها فردت بعدما	کادت تحل عساكر الموتان
و برجم اخرى والدأ عن ستة	فأتی بقصتها من القرآن
إذ اقبلت تجری اليها اختها	حذراً على حد الفؤاد حصان



آن‌ها به سفر رفتند.

پس از چندی یکی از آن‌ها باز آمد و گفت: امانتم را باز پس ده، دوستم مرده است. زن از این که امانت را به او دهد خودداری ورزید. مرد اصرار کرد و بگومگوی آن‌ها بسیار شد و سرانجام زن امانت را به او باز پس داد. چندی بعد، دوست آن مرد آمد و گفت: امانت مرا بده. زن گفت: دوست آن را گرفت و گفت تو مرده‌ای. نزاع را برای داوری نزد عمر بردند. عمر به آن زن گفت: عقیده‌ام این است که تو ضامنی. زن گفت: میان من و او علی عليه السلام را داور قرار ده. علی عليه السلام فرمود: آن امانت نزد من است. شما خود از او خواسته‌اید تنها زمانی امانت را به شما بازگرداند که هر دو نزدش گرد آیید. اکنون تو دوست خود را به حضور آور – و آن زن را ضامن ندانست و فرمود: این دو مرد می‌خواسته‌اند مال آن زن را ببرند<sup>۱</sup>.

### تعداد همسران برده

خطیب در اربعین آورده که ابن سیرین گفته است: عمر از مردم پرسید: یک برده چند زن تواند گرفت؟ و در این هنگام رو به علی عليه السلام گفت: ای صاحب معافری – معافری ردایی بود که آن حضرت بر دوش داشت – مقصودم تویی؟ فرمود: دو زن<sup>۲</sup>.

### طلاق کنیز

در غریب الحدیث ابوعبید است که ابوصبره گفته است: دو مرد نزد علی عليه السلام آمدند و از او پرسیدند: در مورد طلاق کنیز چه نظر داری؟

۱. ← تهذیب الاحکام، ۲۹۰/۶. همچنین ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۸/۳؛ کلینی، الکافی، ۴۲۸/۷ و ۴۲۹.

۲. ← خوارزمی، المناقب، ۹۶.

عمر برخاست و به سوی حلقه‌ای که در آن مردی تاس بود رفت و از او پرسید. او [با اشاره] بدیشان رساند که دو بار. پس به آن دو تن گفت: دو بار.

یکی از آن دو مرد گفت: نزد تو آمده‌ایم و تو امیرمؤمنانی! و از تو درباره طلاق کنیز پرسیده‌ایم و تو نزد مردی دیگر رفته‌ای و از او پرسیده‌ای، خدای را سوگند که او یک جمله کامل هم با تو نگفته است. عمر گفت: آیا می‌دانی این مرد کیست؟ علی بن ابی طالب است. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «اگر آسمان‌ها و زمین در یک کفه و ایمان علی در کفه‌ای دیگر نهاده شود، کفه ایمان علی سنگینی کند»<sup>۱</sup>.

مصقلة بن عبدالله نیز این روایت را نقل کرده است<sup>۲</sup>.

عبدی گفته است:

خبری برایمان روایت شده است که همه راویان از آن خبر دارند.

آن این است که مردی نزد پسر خطاب آمد و از او پرسید: شمار طلاق کنیزان چند است؟

پسر خطاب پرسید: ای حیدر، کنیز را چند طلاق باشد؟ بگوی. مرتضی اشاره کرد

با انگشت خود و آن جوان به کسی که از او پرسیده بود رو کرد و گفت: دو تا، و بازگشت.

پرسید: این را می‌شناسی؟ گفت: نه. گفت: این علی است، صاحب علو و برتری<sup>۳</sup>.

---

۱. «لو ان السماوات و الارض وضعت فی کفة و وضع ایمان علی فی کفة لرجح ایمان علی».

خبر را در غریب الحدیث نیافتیم.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۴۰/۴۲؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۱/۲ و ۳۲۲؛ طوسی، الامالی، ۲۳۸، ۵۷۵ و

۵۷۶.

۳. انا روینا فی الحدیث خبراً  
ان بن خطاب أتاه رجل  
فقال یا حیدر کم تطلیقة  
بالصبغ فثنی الوجه الی  
قال له تعرف هذا قال لا  
يعرفه سائر من کان روی  
فقال کم عدة تطلیق الاما  
للأمة اذکره فأومی المرتضی  
سائله قال اثنتان و انثنی  
قال له هذا علی ذوالعلی



## فصل ۴

### داوری‌های امیر مؤمنان علیه السلام در روزگار عثمان

#### زنی با شوهری پیر

عامه و خاصه روایت کرده‌اند که زنی با پیرمردی ازدواج کرد و باردار شد. اما آن پیرمرد مدعی شد با او نزدیکی نکرده است و آن زن آبستن نیست.

عثمان از آن زن که دوشیزه بود پرسید: آیا آن پیرمرد بکارت تو را برداشته است؟  
گفت: نه.

پس فرمود بر او حد جاری کنند.

اما امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: زن را دو مجرا است: مجرای حیض و مجرای پیشاب. شاید آن پیرمرد از آن مجرای دوم بهره می‌برده، اما آب او به مجرای حیض درآمده و زن از آن باردار شده است.  
مرد گفت: من بی آن که بکارت آن زن بگیرم در اندام پیشین او انزال می‌کردم.  
امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آن فرزند از آن او است و بر این نظرم که باید به دلیل انکار وی کیفر داده شود.<sup>۱</sup>

---

۱. ← سعید بن منصور، السنن، ۲۱۱، ۱۰۵/۲؛ مفید، الارشاد، ۲۱۱/۱.

## تولد زود هنگام

در کشاف<sup>۱</sup> ثعلبی، اربعین خطیب و موطأ<sup>۲</sup> مالک به سند هر کدام از این مؤلفان از بعجة بن بدر جهنی روایت شده است که زنی را نزد عثمان آوردند که در شش ماه فرزندی زاده بود. عثمان تصمیم داشت او را سنگسار کند.

اما امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: اگر به کتاب خدا با تو محاجه کنم بر تو چیرگی یابم. خداوند فرمود: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾<sup>۳</sup> و سپس فرمود: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾<sup>۴</sup>.

پس دو سال مدت شیردهی و شش ماه دوران بارداری است. عثمان گفت: او را بازگردانید. سپس افزود: عثمان اکنون که پیغام فرستاده تا او را بازگردانند عناد نورزیده است.

## آن کنیزک

خاصه و عامه روایت کرده‌اند که مردی کنیزکی بغل خواب داشت. او را باردار کرد و سپس از او کناره گزید و او را به نکاح یکی از بردگان خود درآورد. آن مرد پس از چندی درگذشت. فرزندش ارث بر او شد و چون مادرش [به حکم کنیز بودن] در تملک او درآمد به خودی خود آزاد گشت. آن فرزند همچنین شوهر مادر خود را [بدان اعتبار که غلام بوده است] از مولی [یا همان پدر خود] به ارث برد. پس از چندی این فرزند درگذشت و آن کنیز شوهر خود را که در تملک آن فرزند بود از او به ارث برد. بدین سان آن دو تن نزد عثمان شکایت آوردند. زن می‌گفت: این مرد برده من است؛ و مرد می‌گفت: این زن همسر من است و او را رها نمی‌کنم. عثمان گفت: این یک معضل است.

۱. نام درست کتاب الکشف و البیان است. ← ۳۴۶/۸.

۲. الموطأ، ۸۲۵/۲. با این افزوده که چون فرستاده عثمان بدان جا رسید دید آن زن را سنگسار کرده‌اند.

۳. احقاف / ۱۵؛ و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است.

۴. بقره / ۲۳۳؛ و مادران باید فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند. این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.

امیرمؤمنان علیه السلام که در آن جا حضور داشت فرمود: از این زن پرسید آیا پس از ارث بردن آن مرد از فرزند خود با او همبستر شده است یا نه.  
زن گفت: نه.

فرمود: اگر معلوم می‌شد که آن مرد با او همبستری کرده است او را کیفر می‌دادم.  
[سپس بدان زن فرمود:] برو! این مرد برده تو است و او را بر تو تسلطی نباشد. اگر خواستی او را آزاد می‌کنی، و اگر خواستی به بردگی می‌گیری یا می‌فروشی. این مرد ملک تو است<sup>۱</sup>.

### کنیز مکاتب

روایت کرده‌اند در روزگار عثمان کنیزی مکاتب که سه چهارم از وی آزاد شده بود زنا کرد. عثمان در این باره از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به نسبت مقدار آزاد شده‌اش به حد افراد آزاد محکوم است و به نسبت مقداری از او که همچنان در تملک و بردگی است حد بردگان بر وی جاری می‌شود.

اما زید بن ثابت گفت: تنها بر مبنای حد بردگان تازیانه می‌خورد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: چگونه در حالی که سه چهارم از آن زن آزاد شده است به حساب حد بردگان تازیانه بخورد؟ چرا اکنون که سهم آزادشده او افزون‌تر است او را بر پایه حد مقرر برای افراد آزاد تازیانه زنی؟

زید گفت: اگر چنین باشد لازم است آن زن به نسبت مقداری از او که آزاد شده است ارث هم ببرد.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آری، و این نیز واجب است.

پس زید خاموش شد<sup>۲</sup>.

### نزاعی بر سر ارث

سفیان بن عیینه به سند خود از محمد بن یحیی نقل کرده که گفته است: مردی دو زن داشت: زنی از انصار و زنی از بنی‌هاشم.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۱۱/۱.

۲. ← همان، ۲۱۱ و ۲۱۲.

زن انصاری را طلاق داد و پس از مدتی مرد.  
 زن انصاری مدعی شد که در زمان مرگ مرد هنوز در عده او بوده است. در این باره شاهدانی هم در حضور عثمان گواهی دادند که این زن از او ارث می برد.  
 عثمان نمی دانست چه کند و مسئله را به امیرمؤمنان علیه السلام بازگرداند.  
 علی علیه السلام فرمود: آن زن سوگند بخورد که پس از طلاق سه بار حیض نشده است، و از آن مرد ارث ببرد.  
 پس عثمان به آن زن هاشمی گفت: این قضاوت عموزاده خود تو است.  
 زن گفت: به این داوری خرسندم. آن زن سوگند بخورد و ارث را ببرد.  
 اما زن انصاری از سوگند خوردن پروا کرد و میراث را به همین زن هاشمی وا گذاشت.<sup>۱</sup>

### جدا کردن گواهان از همدیگر

دختری یتیم نزد مردی بود. زن آن مرد از این یتیم داشت که مرد او را به همسری گیرد. از این روی زنانی چند را خواست تا او را گرفتند و سپس با انگشت بکارتش را برداشت.  
 چون همسر آن زن باز آمد زن آن یتیم را به بدکارگی متهم کرد و از زنان همسایه بر ضد او گواهانی آورد.

نزاع را نزد عثمان یا عمر بردند. او آنان را به حضور علی علیه السلام آورد.

علی علیه السلام از آن زن بینه خواست.

گفت: این همسایگانم.

امیرمؤمنان علیه السلام شمشیر از نیام برآورد و پیش روی نهاد. آن گاه زن آن مرد را [دیگر بار] خواست، و او را به پرسش های گوناگون آزمود. اما او نپذیرفت که از سخن خود بازگردد.

امیرمؤمنان علیه السلام او را بازگرداند و یکی از گواهان را خواست. سپس بر دو زانو نشست و فرمود: مرا می شناسی؟ من علی بن ابی طالب هستم و این نیز شمشیر من است. زن آن مرد سخنان خویش را گفت و من او را امان دادم. اینک اگر تو با من راست نگویی شمشیر را بر تو چیره خواهم داشت.

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۱۳/۲ و ۳۱۴. برای روایت بریده از این ماجرا نیز ← مالک، الموطأ، ۵۷۲/۲؛ بیهقی، معرفة السنن والآثار، ۳۳/۶.

گفت: امان در راستگویی است.

فرمود: پس راست بگوی.

گفت: نه، چنان [که آن زن می‌گوید] نیست. خدای را سوگند که زن جمالی و اندامی برای آن یتیم دید و از این ترسید که شوهرش فاسد شود. مست‌کننده‌ای به آن یتیم خوراند و آن‌گاه ما را خواست و ما وی را گرفتیم و او به انگشت خود بکارت از وی برگرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: الله اکبر، پس از دانیال پیامبر من نخستین کسی هستم که گواهان را از هم جدا کرده است.

امیرمؤمنان علیه السلام آن زن را به حد قذف محکوم کرد و همه زنان گواه را به پرداخت خسارت «عقر»<sup>۱</sup> ملزم کرد و عقر آن یتیم را چهارصد درهم قرار داد. همچنین از آن زن خواست از آن مرد جدا شود و به شوهر وی نیز فرمود که او را طلاق دهد. سپس آن دخترک را به همسری آن مرد درآورد و از جانب وی مهر داد.

عمر گفت: ای ابوالحسن، داستان دانیال را برایمان بگو.

علی علیه السلام چنین نقل کرد که یکی از پادشاهان بنی‌اسرائیل دو قاضی داشت: آن دو قاضی را دوستی درستکار بود که زنی زیبا داشت.

زمانی پادشاه آن مرد را به جایی مأموریت داد. مرد به آن دو قاضی گفت: شما را درباره همسر به نیکی سفارش می‌کنم.

گفتند: باشد.

آن مرد رهسپار سفر شد و آن دو قاضی بر در سرای او می‌آمدند و پس از چندی عاشق و خواستار همسر او شدند.

آن زن نپذیرفت.

قاضیان گفتند: نزد پادشاه درباره تو به زناگواهی خواهیم داد و تو را سنگسار خواهیم کرد.

گفت: هرچه دوست دارید بکنید.

---

۱. مقصود از عقر خسارتی است که در صورت وقوع همبستری غیرصحیحی که موجب حد نباشد به زن پرداخت شود. ←



پس نزد پادشاه رفتند و گواهی دادند که آن زن بدکارگی کرده است.

پادشاه از این خبر بسی اندوهگین شد و از وزیر پرسید: چاره کار را چه می دانی؟

گفت: چاره ای سراغ ندارم.

پادشاه روانه شد و در گذر کودکانی را دید که بازی می کردند و دانیال هم در میان ایشان بود.

دانیال گفت: ای کودکان، بیایید تا من پادشاه باشم و تو «فلان کودک» همان زن پرسشگر باشی و

فلانی و فلانی آن دو قاضی باشند که بر آن زن گواهی داده اند.

سپس قدری خاک گرد آورد و شمشیری از نی ساخت و به کودکان گفت: این یکی [اشاره به یکی از

دو کودک در نقش قاضی] را بگیرید و به فلان نقطه برید و این دیگری را بگیرید و به فلان نقطه دیگر

برید.

آن گاه یکی از آن دو کودک را خواست و به او گفت: راست بگو. اگر راست نگویی تو را به آن شهادتی

که می دهی می کشم.

گفت: گواهی می دهم که آن زن بدکارگی کرده است.

پرسید: کی؟

گفت: فلان روز.

پرسید: با کی؟

گفت: با فلان کس.

پرسید: کجا؟

گفت: فلان جا.

دانیال گفت: این پسر را به همان جا که بود برید و آن دیگری را بیاورید.

چون آن کودک آمد از او پرسید: بر چه چیز گواهی می دهی؟

گفت: گواهی می دهم که آن زن بدکارگی کرده است.

پرسید: کی؟

گفت: فلان روز.

پرسید: با کی؟

گفت: با فلانی.

پرسید: کجا؟

گفت: فلان جا.

اما آنچه او گفت برخلاف چیزهایی بود که آن دیگری اظهار داشته بود.

پس دانیال گفت: الله اکبر! این دو تن گواهی دروغ داده‌اند. ای فلانی، در میان مردم جار زن که این‌ها بر فلانی گواهی دروغ داده‌اند. گرد آید و کشته شدن آنان را ببینید. وزیر که این ماجرا دید نزد پادشاه بازگشت و او را از این داستان آگاهاند. پادشاه درباره آن دو قاضی به داوری نشست و چون با یکدیگر متفاوت گفتند آن‌ها را کشت<sup>۱</sup>.

### آن که در احرام گوشت شکار خورد

در مسند احمد<sup>۲</sup> و مسند ابویعلی<sup>۳</sup> است که عبدالله بن حارث بن نوفل هاشمی روایت کرده است که [پس از فرود آمدن عثمان در چاه محله قدیه در جریان حج خود] مردمان آن چاه محله کبکی شکار کردند و پختند و به عثمان و یارانش تقدیم کردند.

یاران عثمان از خوردن خودداری ورزیدند. اما عثمان گفت: این شکاری است که نه ما خود آن را شکار کرده‌ایم و نه خواسته‌ایم که آن را برای ما شکار کنند. مردمانی که مُحرم نبوده‌اند آن را شکار کرده‌اند و برای خوردن به ما تقدیم داشته‌اند. اشکالی در این کار نیست.

اما مردی گفت: علی علیه السلام این کار را خوش ندارد.

عثمان در پی علی علیه السلام فرستاد.

علی علیه السلام خشمگین در حالی که بدنش به آب و گل آلوده بود بدان جا آمد.

عثمان گفت: تو با ما فراوان مخالفت می‌کنی.

فرمود: خدا را گواه بدانید، آیا در میان شما کسی هست که دیده باشد برای پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۲۵/۷ - ۴۲۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۰/۳ - ۲۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۸/۶ - ۳۱۰.

۲. ← ۱۰۰/۱.

۳. ← ۳۴۰/۱، با روایتی مختصرتر.

در احرام بود دنبالچه الاغی وحشی آوردند و او فرمود: ما مُحَرَّم هستیم، آن را به کسانی که در احرام نیستند دهید؟

دوازده تن گواهی دادند.

پس فرمود: خدا را گواه گیرید، آیا در میان شما کسی هست که دیده باشد برای پیامبر ﷺ پنج تخم شتر مرغ آوردند و فرمود: ما در احرام هستیم، آن به کسانی که احرام ندارند دهید؟ باز هم دوازده تن از صحابه گواهی دادند.

پس عثمان برخاست و به خیمه خود رفت و آن خوراک را برای مردمان همان چاه محله گذاشت. ابوالحسن مرادی گفته است:

ای کسی که درباره علی علیه السلام و آن کسانی که با او بدها گفتند و آن بدی ها کردند می پرسی، آن مردمان او را نشناختند و از سر نادانی با او دشمنی کردند؛ و البته مردم دشمن آن چیزی اند که شناسند.<sup>۱</sup>

---

۱. یا سائلی عن علی و الألی عملوا  
به من السوء ما قالوا و ما فعلوا  
لم یعرفوه فعادوه لجهلهم  
و الناس کلهم اعداء ما جهلوا  
شاعر در بیت دوم حدیث «الناس اعداء ما جهلوا» را اقتباس کرده است.

## فصل ۵

### داوری‌های امیرمؤمنان علیه السلام در روزگار پس از بیعت همگانی

#### درباره زنی که از ترس مرده بود

در من لایحضره الفقیه آمده است که پس از جنگ بصره، امیرمؤمنان علیه السلام بر زنی گذشت که با جنین خود در کنار راه افتاده بود و هر دو مرده بودند.

در این باره پرسید.

گفتند: این زن باردار بوده و چون جنگ و گریز را دیده ترسیده و [کودک خود را سقط کرده و آن کودک پس از ولادت مرده و زن نیز] جان باخته است.

راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام از مردمان پرسید: کدام یک از آن‌ها پیش از دیگری مرده است؟ گفتند: کودک.

امیرمؤمنان علیه السلام شوهر آن زن یا همان پدر کودک را خواست و دو سوم دیه را به عنوان ارث فرزندش به او داد و یک سوم را نیز [حکماً] به مادر آن کودک داد. سپس از این ثلث که مادر از فرزند مرده خود به ارث برد نصف را به شوهر او و باقیمانده را به دیگر خویشاوندانش داد.

راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام همچنین از دیه آن زن که مرده بود، نصف آن را که دو هزار و پانصد درهم می‌شد به همسر او داد؛ چرا که آن زن به جز فرزندی که پس از وحشت کردن سقط کرده بود فرزندی دیگر نداشت.

راوی گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام این دیه را از بیت المال بصره پرداخت<sup>۱</sup>.

### در نبود عاقله

در احکام الشرعیه خزار قمی است که سلمة بن کهیل گفته است: کسی را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند که مردی را به خطا کشته بود. امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: بستگان و خاندانت کی اند؟ گفت: خویشاوندان من در موصل هستند.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره او از مردمان پرسید و خویشاوندی برایش نیافت. پس به کارگزار خود در موصل نوشت: باری، فلانی - و نشانی اش فلان است - مردی از مسلمانان را به خطا کشته و از این یاد کرده که از مردمان موصل است و در آن جا خویشاوندان و خاندانی دارد. اینک این مرد را همراه فرستاده ام فلانی - و نشانی اش فلان است - نزد تو می فرستم. چون به خواست خدا، به نزد تو آمد و نامه مرا خواندی کار او را واری کن و درباره خویشاوندان مسلمانش بپرس. اگر از مردمان موصل و زاده آن جا بود و در آن جا برایش خویشاوندانی مسلمان یافتی، آنان را گرد آور و آن گاه بنگر کدام یک از ایشان است که ارث بر او است و در کتاب خدا سهمی مقرر دارد و هیچ یک از خویشاوندان حاجب او نیستند و بنگر که آیا اینان در درجه خویشاوندی با او برابرند یا نه و نیز بنگر که آیا بستگانی از ناحیه پدر دارد و آیا او را بستگانی از ناحیه مادر هست. سپس بر مردانی که خویشاوندان اویند و خویشاوندی آنان از ناحیه پدر است دو سوم دیه و بر مردانی که خویشاوند اویند و خویشاوندی آنان از ناحیه مادر است یک سوم دیه مقرر کن. اگر او را خویشاوندانی منسوب از ناحیه پدر نباشد همه دیه را بر مردان مسلمان خویشاوند که از سمت مادر با او خویشاوندی دارند مقرر بدار و آن را در میان ایشان پخش کن و از آن ها بخواه آن را در ظرف سه سال بپردازند. اگر او را خویشاوندی منسوب از طرف پدر و خویشاوندی منسوب از طرف مادر نبود آن دیه را بر مردمان موصل، کسانی که در آن جا زاده و بزرگ شده اند مقرر بدار و کسی از دیگر مردمان و ساکنان دیگر آبادی ها را بدان الزام مکن. پس از مردم بخواه در مدت سه سال، هر سال قسطی از این دیه را بپردازند تا زمانی که به خواست خدا همه را دریافت کنی. اما در صورتی که این مرد از مردمان موصل نبود - که البته از ایشان نخواهد بود - او را با

۱. ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۰۸ و ۳۰۹.

فرستاده‌ام فلانی نزد من باز فرست. من خود ولی او باشم و از جانب او دیه بدهم؛ وگرنه خون مسلمانی که کشته شده است هدر رود<sup>۱</sup>.

### چشم اسب

امیرمؤمنان علیه السلام درباره اسبی که چشمش را درآورده بودند چنین حکم کرد که یک چهارم بهای آن در روزی که چشمش را درآورده‌اند خسارت بدهند<sup>۲</sup>.

### سوگند و استثنا

عدی بن حاتم درباره امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده و گفته است: در روزی که در صفین رو در روی معاویه قرار گرفت می‌شنیدم که با صدای بلند می‌فرمود: «خدا را سوگند، معاویه را خواهم کشت» و سپس با صدای آهسته می‌گفت: «ان شاء الله».

من که نزدیک او بودم گفتم: ای امیرمؤمنان علیه السلام، تو در آغاز سخن بر کاری که خواهی کرد سوگند خوردی و سپس «ان شاء الله» گفتی. مقصود تو چه بود؟

فرمود: «جنگ نیرنگ است و من نزد مسلمانان دروغگو نیستم. خواستم با این شیوه یاران خود را به پیکار برانگیزم تا سست نشوند و در سپاه دشمن طمع بندند. به خواست خدا پس از این پیکار آنان را خواهم آگاهاند تا بهره برند»<sup>۳</sup>.

### مردی که به برده خود فرمان قتل داد

امام صادق علیه السلام از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده که درباره مردی که به برده خود دستور داده بود مردی دیگر را بکشد فرمود: «مگر برده نزد آن مرد چیزی جز همانند تازیانه یا شمشیر او است؟ صاحب برده

---

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷۱/۱۰ و ۱۷۲.

۲. ← کلینی، الکافی، ۳۶۷/۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۷۲/۴ و ۱۷۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۹/۱۰؛ بجلي، مسند محمد بن قیس البجلي، ۱۲۹.

۳. «ان الحرب خدعة و انا عند المؤمن غیر کذوب فأردت ان احرص اصحابی علیهم لکی لایفشلوا و لکی یطمعوا فیهم فافقههم ینتفعوا بها بعد الیوم ان شاء الله». ← کلینی، الکافی، ۴۶۰/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۶۳/۶، با اندکی تفاوت.

کشته شود و آن برده نیز به زندان رود»<sup>۱</sup>.

### مشارکت در قتل

امام صادق علیه السلام همچنین فرموده است: سه مرد مرتکب قتلی شدند. آن‌ها را نزد علی علیه السلام فراخواندند. یکی از آن‌ها مردی را گرفته بود، دیگری بر او تاخته و او را کشته بود و دیگری هم در جایی به دیده‌بانی ایستاده بود.

امیرمؤمنان علیه السلام درباره آن که دیده‌بانی می‌کرده است فرمود که چشمانش را با آهن گداخته درآورند، درباره کسی که مقتول را گرفته بود فرمود چنان که انسانی را تا مرگ گرفته است او را تا مرگ در زندان نگه دارند و درباره آن که کشته بود فرمود او را بکشند<sup>۲</sup>.

### نوزاد دو سر

راویان اخبار روایت کرده‌اند و صاحب فضائل العشرة نیز نقل کرده است که در روزگار علی علیه السلام کودکی زاده شد که دو سر و دو سینه بر یک کمر داشت. درباره او از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چگونه ارث خواهد برد؟

فرمود: «او را واگذارند تا به خواب رود. سپس او را بانگ زنند. اگر هر دو با هم بیدار شدند یک ارث خواهد داشت و اگر یکی بیدار شد و دیگری همچنان خواب بود میراث دو نفر را خواهد برد»<sup>۳</sup>.

### دو نوزاد به هم چسبیده

در آنچه ابوعلی حداد به سند خود از سلمة بن عبدالرحمن برای ما روایت کرده آمده که گفته است: مردی را نزد عمر بن خطاب آوردند که یک تن، ولی دو سر، دو دهان، دو بینی، دو مجرای پیش، دو مجرای پس و چهار چشم داشت و او را خواهری هم بود.

۱. «و هل العبد عند الرجل الاكسوطه او كسيفه؟ يقتل السيد و يودع العبد السجن». ← کلینی، الکافی، ۲۸۵/۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۱۸/۴؛ طوسی، الاستبصار، ۲۸۳/۴؛ همو، تهذیب الاحکام، ۲۲۰/۱۰، با اندکی تفاوت.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۸۸/۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۱/۳ و ۱۱۸/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۱۹/۱۰.

۳. «یترک حتی ینام ثم یصاح به فان انتبهها جميعا کان له میراث واحد و ان انتبه احدهما و بقى الآخر کان له میراث اثنين». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۵۸/۹. همچنین با تفاوتی اندک: کلینی، الکافی، ۱۵۹/۷.

عمر صحابه را گرد آورد و در این باره از ایشان پرسید.

اما همه از پاسخ درماندند و نزد علی (علیه السلام) که در باغ خود بود رفتند. فرمود: «آزمودن وی آن است که واگذارده شود تا بخوابد. اگر همه چشم‌ها را و هر دو دهان را بست بدنی واحد است. ولی اگر برخی از چشم‌ها باز بود یا تنها یکی از دو دهان را بست دو بدن است. این یک آزمون است. اما آزمون دیگر آن که او را غذا و آب دهند تا شکمش پر شود. اگر از هر دو مجرای پیش آب راند و از هر دو مخرج قضای حاجت کرد یک بدن است. اما اگر تنها از یکی پیشاب کرد یا از یکی قضای حاجت کرد دو بدن است»<sup>۱</sup>. این روایت را طبری در کتاب خود آورده است<sup>۲</sup>.

### تخمی از مرغ مرده

عمار دهنی از ابوالصهباء روایت کرده که گفته است: علی (علیه السلام) بر منبر بود که ابن کواء برخاست و پرسید: با مرغی مرده آمیزش کرده‌ام و از آن تخم مرغی بیرون آمده است. آیا آن را بخورم؟ فرمود: نه.

پرسید: اگر آن تخم مرغ را بپرورم تا از آن جوجه‌ای برآید آن جوجه را بخورم؟ فرمود: آری.

پرسید: چگونه؟

فرمود: «زیرا این زنده‌ای است که از مرده برآمده و آن مرده‌ای بوده که از مرده‌ای برون آمده است»<sup>۳</sup>.

### زنی دو جنسیتی

حسن بن علی عبدی، از سعد بن طریف، از شریح روایت کرده است که زنی نزد او آمد و گفت: من هم آنچه مردان دارند دارم و هم آنچه زنان دارند.

---

۱. «قضیته ان ینوم فان غمض الأعین او غط من الفمین جمیعا فبدن واحد و ان فتح بعض الأعین او غط احد الفمین فبدنان هذه قضیته. و اما القضية الاخری فیطعم و یسقی حتی یمتلی فان بال من المبالین جمیعا و تغوط من الغائطین جمیعا فبدن واحد و ان بال او تغوط من احدهما فبدنان».

۲. روایت را در منابع کهن نیافتیم. مجلسی در بحار الانوار (۳۵۵/۱۰۱) و نوری در مستدرک الوسائل (۲۲۷/۱۷) آن را تنها به نقل از مناقب آورده‌اند.

۳. «لانه حی خرج من میت و تلک میتة خرجت عن میتة» ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۴/۲.



شریح گفت: امیرمؤمنان علیه السلام بر پایه مجرای پیشاب داوری می‌کند.  
 گفت: اما من از هر دو مجرا پیشاب می‌کنم و از هر دو مجرا با هم باز می‌ایستد.  
 شریح در شگفت شد و گفت: شگفت‌آور تر این که شوهرم با من آمیزش کرد و از او فرزندی زادم و من با کنیز خود در آمیختم و او از من صاحب فرزند شد.  
 شریح از سر شگفتی دستی بر دست دیگر زد و نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد.  
 زن به آن حضرت گفت: همان گونه است که او گفت.  
 امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: شوهرت کیست؟  
 گفت: فلان کس.  
 در پی او فرستاد و او را خواست و درباره آنچه آن زن گفته بود از او پرسید.  
 گفت: واقعاً همان گونه است.  
 امام علیه السلام به آن مرد فرمود: تو از شکارچی شیر دلیرتری که با چنین زنی درمی‌آمیزی!  
 سپس فرمود: ای قنبر، با چهار زن نزد او برو و دنده‌هایش را بشمار.  
 شوهر آن زن گفت: من نه مردی را بر او امین می‌دانم و نه زنی را.  
 امیرمؤمنان علیه السلام دینار را که اخته بود فرمود تا جامه‌ای بر خود بندد - یا این که آن زن را در خانه‌ای خلوت گذاشت و به دینار فرمود بر او درآید - و دنده‌هایش را بشمرد.  
 دنده‌های او در سمت راست هشت تا و در سمت چپ هفت تا بود.  
 امیرمؤمنان علیه السلام بر او جامه مردان پوشاند و او را به مردان ملحق ساخت.  
 شوهرش گفت: ای امیرمؤمنان، او دخترعموی من است و از من صاحب فرزند شده است، اینک تو او را به مردان ملحق می‌کنی!  
 فرمود: «من درباره او به حکم خدا حکم کرده‌ام، خداوند تعالی حوا را از دنده پایین و سمت چپ آدم بیافرید و از این روی دنده‌های مردان کاستی دارد و دنده‌های زنان کامل است»<sup>۱</sup>.

۱. «انی حکمت فیها بحکم الله ان الله تعالی خلق حواء من ضلع آدم الا یسر الاقصی فاضلاع الرجال تنقص و اضلاع النساء تمام». برای متن و ماجرا ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۲۸/۴؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۰۴ و ۱۰۵؛ مفید، الارشاد، ۲۱۳/۱ و ۲۱۴.

برخی از اهل نقل آورده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام دو مرد عادل را فرمود تا به خانه‌ای خالی روند. آن شخص را هم با آنان حاضر کرد و فرمود دو آینه نصب کنند: یکی در برابر شرمگاه آن شخص و دیگری در سمت مقابل آن. هم به آن شخص فرمود تا شرمگاه خود را در برابر آینه و به گونه‌ای که آن دو گواه خود آن را نبینند برهنه سازد. پس آن دو گواه را فرمود در آینه‌ای که مقابل آن آینه است بنگرند. چون آن دو گواه عادل صحت ادعای آن فرد را در مورد داشتن دو اندام احراز کردند، وضع او را بر پایه تعداد دنده‌ها معلوم ساخت.<sup>۱</sup>

### تدلیس در نکاح

اسماعیل بن موسی به سند خود روایت کرده است که مردی دختری عرب تبار داشت. او را به همسری مردی درآورد. اما سپس به جای او دختری دیگر را که از مادری غیرعرب بود نزد آن شخص فرستاد. مرد پس از آن که با این زن همخوابگی کرد از این امر آگاهی یافت. نزد معاویه رفت و داستان را با او بازگفت.

معاویه گفت: مشکلی است و آن را ابوالحسنی نیز هست.

آن مرد اجازه خواست. به کوفه آمد، به حضور امیرمؤمنان علیه السلام رسید و داستان را با او درمیان نهاد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بر پدر مرد است همان دختری را که به نکاح آن مرد درآورده است نزد او رهسپار کند و مهری همانند آن ستاند که آن مرد برای دختری که نزد او فرستاده مقرر کرده است. مهری هم که آن مرد به خواهر دختر مطلوب خود داده در ازای بهره‌ای که از آغوش او برده از آن او است. همچنین فرمود آن که به نزد آن مرد فرستاده می‌شود با او همخوابگی نکند تا زمانی که عده آن پیشین به پایان رسد، و پدر او را هم به کیفر کاری که کرده است تازیانه زنند.<sup>۲</sup>

### تفاوت طحال و کبد

در تهذیب در خبری از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است که از خوردن طحال نهی کرد. قصابی گفت: ای امیرمؤمنان، جگر و اسپرز مانند همند.

۱. ← مفید، الارشاد، ۲۱۴/۱.

۲. ← ابن حزم، المحلی، ۵۰۹/۹. همچنین برای مضمون ← مرسى، الاحکام، ۴۰۴ و ۴۰۵.

فرمود: دروغ می‌گویی ای فرومایه! برایم تشتی آب بیاور تا تو را از تفاوت این دو بیاگاهانم. او تشتی آب با یک جگر و یک اسپرز آورد. امام علیه السلام فرمود: جگر را از وسط بشکاف و اسپرز را هم از وسط بشکاف. سپس هر دو را در آب افکند. جگر سفید شد و هیچ چیز از آن نکاست، اما اسپرز سفید نشد و هرچه در آن بود بیرون آمد و آن آب همه خون شد و از آن طحال جز پوست و رگ‌ها چیزی نماند. فرمود: این هم تفاوت این دو: این گوشت است و این خون.<sup>۱</sup>

### نزاع بر سر جامه

ابن بطله و شریک به سند خود از ابن ابجر بجلی روایت کرده‌اند که گفته است: نزد معاویه بودم که دو مرد در نزاع بر سر جامه‌ای نزد او آمدند. یکی گفت: جامه من است و بر سخن خود گواه آورد؛ و دیگری گفت: جامه من است؛ آن را از بازار از مردی که نمی‌شناختم خریده‌ام. معاویه گفت: کاش این مسئله را علی بن ابی طالب بود. ابن ابجر گفته است: من گفتم: دیده‌ام که علی علیه السلام در مسئله‌ای همانند این داوری کرده است. او جامه را از آن کسی که بینه آورده است دانست و به دیگری فرمود: در پی آن فروشنده برو. معاویه نیز میان آن دو مرد به همین نحو قضاوت کرد.<sup>۲</sup>

### برده قاتل

به همین سند روایت شده است که برده‌ای را نزد علی علیه السلام آوردند که مردی آزاد را کشته بود. فرمود: به اولیای مقتول سپرده شود. او را به ایشان سپردند و آن‌ها از او درگذشتند. پس مردم به او می‌گفتند: مردی را کشتی و آزاد هم شدی! امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: نه، او را در اختیار صاحبان خویش قرار دهند.<sup>۳</sup>

۱. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۷۴/۹. همچنین ← کلینی، الکافی، ۲۵۳/۶ و ۲۵۴.

۲. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۱۵/۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۲۰۶/۱۲.

۳. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۷/۲.

## ناخواسته

جابر بن عبدالله بن یحیی گفته است: مردی نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، من از همسر خود عزل می‌کردم، ولی او فرزندی آورد.

پرسید: خدا را بر تو گواه می‌گیرم و می‌پرسم: آیا شده است با او آمیزش کنی و پیش از بول کردن دیگر بار با او بیامیزی؟

گفت: آری.

فرمود: پس آن فرزند از آن تو است.<sup>۱</sup>

## جامه نمازگزار

از امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره علت احکام جامه‌ای که انسان با آن نماز می‌خواند پرسیدند.

فرمود: «هنگامی که انسان در نماز باشد بدن و جامه او و هرچه پیرامون او است تسبیح گویند»<sup>۲</sup>.

## فلسفه احکام

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «خداوند ایمان را مایه پاک شدن از شرک، نماز را مایه پیراستن از تکبر، زکات را سبب روزی، روزه را مایه آزمودن اخلاص در برابر حق، حج را زمینه تقویت دین، جهاد را مایه عزت اسلام، امر به معروف را منفعت همگان، نهی از منکر را وسیله بازداشتن سبک خردان، پیوستن با خویشاوندان را زمینه فزوده شدن بر شمار کسان، قصاص را مایه پاسداری از جان، برپا داشتن حدود را بزرگ داشتن حرمت‌ها، دوری از میگساری را زمینه مراقبت از عقل و خرد، دوری از دزدی را تثبیت‌کننده عفت، پرهیز از زنا را مایه حفظ نسب، دوری از لواط را زمینه فزودن نسل، گواه گرفتن را پشتوانه‌ای در برابر انکارها، دوری از دروغ را نشان ارج نهادن به راستی، اسلام را مایه امان یافتن از بیم‌ها، امانتداری را سامان امت و فرمانبری را بزرگ داشتن حکمران قرار داد»<sup>۳</sup>.

---

۱. همان، ۳۲۵/۲.

۲. «ان الانسان اذا كان في الصلاة فان جسده و ثيابه و كل شيء حوله يسبح». ← ابن بابويه، علل الشرائع، ۳۳۶/۲.

۳. «فرض الله تعالى الايمان تطهيراً من الشرك، و الصلاة تنزيهاً عن الكبر، و الزكاة تسبيحاً للرزق، و الصيام ابتلاء لاخلاص

## علل مناسک حج

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چرا وقوف در غیر حرم است و در حرم نباشد؟  
فرمود: از آن روی که کعبه خانه او و حرم سرای او است و چون مردمان آهنگ او کنند آن‌ها را بر دروازه بازایستاند تا در پیشگاه او به زاری پردازند.

پرسیدند: پس چرا مشعرالحرام در محدوده حرم واقع است؟  
فرمود: چون پس از این که مردمان را اجازه ورود داد، آنان را در حجاب دوم بازایستاند و چون زاری بسیار کردند رخصت داد تا قربانی‌های خود پیش آورند و پس از آن که چرک آلودگی سفر از خود زدودند و با قربانی کردن از گناهانی که حجابی میان ایشان و باریابی بود پاک شدند آنان را اجازه فرمود تا با طهارت او را زیارت کنند.

پرسیدند: چرا روزه را در «ایام تشریق»<sup>۱</sup> حرام کرد؟  
فرمود: زیرا مردم زائران خدا و در میهمانی اویند و زینده نیست کسی میهمان خود را گرسنه بدارد.  
پرسیدند: چنگ زدن به پرده‌های کعبه را چه علت است؟  
فرمود: حکایت آن حکایت مردی است که در قبال دیگری جرمی انجام داده باشد و اینک به جامه او می‌آویزد و به او التماس می‌کند و در برابر او زانو می‌زند، بدان امید که او از جرم وی درگذرد.<sup>۲</sup>

## چهار نفر در کثام شیر

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام درباره چهار تن که به

→

الحق، و الحج تقوية للدين و الجهاد عزا للاسلام و الأمر بالمعروف مصلحة للعوام، و النهی عن المنکر ردعا للسفهاء و صلة الأرحام منامة للعدد و القصاص حقناً للدماء، و إقامة الحدود إعظاماً للمحارم و ترک شرب الخمر تحصیناً للعقل، و مجانية السرقة إيجاباً للعفة، و ترک الزنا تحقيقاً للنسب و ترک اللواط تکثيراً للنسل، و الشهادات استظهاراً عن المجاهدات، و ترک التکذب تشريفاً للصدق، و السلام أماناً من المخاوف، و الأمانة نظاماً للامة، و الطاعة تعظيماً للسلطان».

متن در منابع مختلف آمده است. از آن جمله با تفاوتی بسیار اندک ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۵۲.

۱. ایام تشریق روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه را گویند. ← فتح الله، معجم الفاظ الفقه الجعفری، ۷۸.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۲۴/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۴۸/۵ و ۴۴۹؛ کراچکی، کنز الفوائد، ۲۲۴ و ۲۲۵.

کنام شیر سرک کشیده بودند و یکی از آنان بدان درافتاده و در هنگام افتادن نفر دوم را و او نفر سوم را و وی نیز فردی چهارم را گرفته بود چنین داوری کرد که آن فرد نخست شکار شیر است و کسان او ثلث دیه به فرد دوم خسارت دهند، کسان فرد دوم به سوم دو سوم دیه دهند و کسان سوم به خانواده فرد چهارم دیه‌ای کامل دهند.<sup>۱</sup>

### درباره مفقود

ابن مهدی در نزهة الابصار<sup>۲</sup> و زمخشری در مستقصی<sup>۳</sup> از ابن سیرین و شریح قاضی نقل کرده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام جوانی را دید که می‌گرید. در این باره از او پرسید.

گفت: پدرم با اینان سفر کرد و چون بازگشتند او که ثروتی فراوان داشت با آن‌ها بازنگشت. از ایشان نزد شریح شکایت کردم و شریح به زیانم حکم داد.

علی علیه السلام این بیت را بر زبان آورد:

اوردها سعد و سعد مشتمل      یا سعد ما تروی علی هذا الابل<sup>۴</sup>

سپس فرمود: «ان اھون السقی التشریع»<sup>۵</sup>.

مقصود حضرت نیز آن بود که شریح را بایسته آن بوده است که در پی یافتن خبری از آن مرد به جست‌وجو پردازد و به بینه بسنده نکند.

---

۱. ← بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۲۷ و ۱۲۸؛ کلینی، الکافی، ۲۸۶/۷؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۱۸/۲ و

۴۱۹؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۱۶/۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۳۹/۱۰.

۲. روایت را در نزهة الابصار نیافتم.

۳. هرچند مثل‌ها در این کتاب وجود دارد، اما داستان حاضر را در آن نیافتم.

۴. سعد شتران را به آبشخور درآورد و البته سعد جامه به خود درکشید و همان‌جا خفت. ای سعد، تو بر این شیوه شتران را نتوانی آب داد.

این مثل را در جایی زنند که کسی بخواهد نابرده رنج گنج برد.

درباره این بیت که مصراع اول آن مثل است ← المستقصی، ۲/۱ و ۴۳۰.

۵. ساده‌ترین راه آب دادن شتران بردن آن‌ها به رودخانه است.

این جمله را برای کاری که بدون رنج و تلاش باشد مثل آورند. ← همان، ۴۴۴.

ابوجعفر در من لایحضره الفقیه<sup>۱</sup>، کلینی در کافی<sup>۲</sup>، طوسی در تهذیب<sup>۳</sup> و ابن فیاض در شرح الاخبار<sup>۴</sup> آورده‌اند که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: من بدان شیوه که داوود قضاوت کرد قضاوت کنم. سپس در چهره آنان نگریست و فرمود: چه گمان می‌کنید؟ آیا گمان دارید من از آنچه با پدر این مرد انجام دادید ناآگاهم؟ در این صورت بسی کم‌دانش خواهم بود! پس آن‌ها را از هم جدا کرد و یک به یک به حضور خواست و به هریک فرمود: بی آن که صدای خود بلند کنی داستان را با من بگو. امیرمؤمنان علیه السلام از آن‌ها درباره رفتن و فرود آمدن، سال و ماه و روز سفر، بیماری و مرگ آن مرد، غسل و کفن و نماز بر آن مرد و جای قبر او می‌پرسید. او همچنین عبدالله بن ابی‌رافع را فرموده بود آنچه را هرکس می‌گوید بنویسد. چون ابن‌ابی‌رافع سخن نخستین مرد را نوشت امیرمؤمنان علیه السلام تکبیر گفت و مردم همراه او تکبیر گفتند و مرد دیگر بدین گمان افتاد که او حقیقت را گفته است. سپس فرمود آن مرد را به جایی که بوده است بازگردانند و دومین مرد را بیاورند. امیرمؤمنان علیه السلام آنچه از آن مرد نخست پرسیده بود از او پرسید و او پاسخ‌هایی متفاوت داد. چون سخن او پایان یافت باز امام تکبیر گفت. آن‌گاه سومین و سپس چهارمین کس را فراخواند. این چهارمین تن را که ترس و تردید بر او چیرگی یافته بود اندرز داد و بیم داد و او اعتراف کرد که همسفران آن مرد را کشته‌اند و مال او گرفته‌اند و او را در فلان جا در نزدیکی کوفه به خاک سپرده‌اند. امیرمؤمنان علیه السلام به همین ترتیب آن همسفران را یکایک به حضور می‌خواست و به هریک از آنان می‌فرمود: با من راست بگو، وگرنه تو را کیفر می‌دهم. حقیقت کار شما بر من روشن شده است. بدین ترتیب هریک از آنان همانند آن دیگری اعتراف می‌کرد و امیرمؤمنان علیه السلام سرانجام چنین داوری کرد که آن اموال را بازگردانند و در مورد آنان کیفر اجرا کنند. آن جوان هم از خون آنان گذشت. در پی این داوری مردمان از آن حضرت درباره چگونگی داوری داوود علیه السلام پرسیدند.

۱. ← ۲۴/۳ - ۲۷.

۲. ← ۳۷۱/۷ - ۳۷۳.

۳. ← ۳۱۵/۶ - ۳۱۸.

۴. خبر را در شرح الاخبار نیافتم. اما در کتاب دیگر مؤلف یعنی دعائم الاسلام (۴۰۴/۲ و ۴۰۶) وجود دارد.

فرمود: داوود (علیه السلام) به جماعتی از کودکان برخورد که با هم بازی می‌کردند و یکی از دوستان خود را با نام «مات الدین» صدا می‌زدند.

داوود (علیه السلام) از او پرسید: چه کسی این نام بر تو نهاده است؟

گفت: مادرم.

گفت: ما را نزد مادر خویش بر.

از مادر او پرسید: ای بنده خدا، نام این پسر چیست و این نام را چه سبب است؟

گفت: زمانی که این پسر را آبستن بودم پدرش همراه جماعتی راهی سفر شد. پس از چندی آن جماعت بازآمدند، ولی همسرم بازنگشت. درباره او از ایشان پرسیدم. گفتند: مرده است.

درباره دارایی او پرسیدم.

گفتند: هیچ مالی بر جای نگذاشت.

از آنان پرسیدم: آیا با شما وصیتی کرد؟

گفتند: آری. مدعی شد تو بارداری، و اگر تو را دختری یا پسری بود او را «مات الدین» نام بگذار.

من نیز او را همان‌گونه که پدرش وصیت کرده بود «مات الدین» نام نهادم.

داوود از آن زن پرسید: آیا آن جماعت را می‌شناسی؟

گفت: آری.

فرمود: با من نزد آنان روانه شو.

داوود (علیه السلام) آن‌ها را از خانه‌های خود بیرون کشید و چون همه نزد او گرد آمدند درباره ایشان به

همانند این شیوه به داوری پرداخت و به مسئولیت آن‌ها نسبت به این خون حکم کرد و اموال را هم از

آنان ستاند و بدان زن فرمود: ای بنده خدا، این پسر خود را «عاش الدین» نام بگذار.

### آن‌که زناکار را کشت

ابن مسیب گفته است: معاویه به ابوموسی اشعری نامه نوشت و از او خواست از علی (علیه السلام) بپرسد چنانچه

مردی مردی دیگر را در حال بدکارگی با زن خویش بیند و او را بکشد بر او چه کیفری لازم است؟

فرمود: اگر آن مرد زناکار محصن باشد بر قاتل او هیچ کیفری نیست؛ زیرا کسی را کشته که کشتنش

لازم بوده است.<sup>۱</sup>

۱. «ان كان الزانی محصناً فلا شيء عليه لانه قتل من يجب عليه القتل». ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۳/۲.



اما در روایت موطاً است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من ابوالحسن هستم. اگر آن مرد چهار گواه نیاورد زمام او [به اولیای مقتول] سپرده شود»<sup>۱</sup>.

### اتهام قتل

سکونی روایت کرده است که شش نفر در فرات به بازی پرداختند و یکی از آن‌ها غرق شد. سه تن از آن‌ها بر ضد دو تن دیگر گواهی دادند که آن یکی را غرق کرده‌اند. امیرمؤمنان علیه السلام آن دو تن را به سه پنجم دیه و آن سه تن را به دو پنجم دیه - به حساب مقدار شهادتی که داده بودند - محکوم کرد<sup>۲</sup>.

### نزاع و قتل دسته جمعی

محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام درباره چهار تن که شراب خورده و مست کرده و سپس بر همدیگر سلاح کشیده و جنگیده‌اند و دو تن از آن‌ها کشته شده و دو تن مجروح شده‌اند داوری کرد. او فرمود هریک از آن مجروحان را هشتاد تازیانه زنند و دیه کشته‌شدگان را نیز از ایشان بگیرند. هم فرمود تا مقدار خسارت زخمی‌شدگان را حساب کنند و از دیه بکاهند و اگر هم یکی از مجروحان درگذرد بر اولیای کشته‌شدگان تکلیفی نیست<sup>۳</sup>.

اما در روایت دیگری است که دیه مقتول‌ها بر عهده قبایل آن چهار تن است، البته پس از کسر خسارت مربوط به زخمی‌شدگان از سهم هریک از قبایل مربوط؛ زیرا شاید آن دو مقتول به دست دیگری کشته شده باشد<sup>۴</sup>.

### دعوی برده بودن دیگری

مردی پسر خود را همراه با غلام خویش به کوفه فرستاد. آن دو تن با هم درگیر شدند و پسر غلام را زد.

۱. «انا ابوالحسن، فان لم یقم اربعة شهداء فلیعط برمته». ← مالک، الموطأ، ۷/۳۳۷.

۲. ← کلینی، الکافی، ۷/۲۸۴؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲/۴۲۳؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴/۱۱۶؛ مفید، الارشاد، ۱/۲۲۰؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۲۴۰.

۳. ← کلینی، الکافی، ۷/۲۸۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰/۲۴۰.

۴. ← مفید، الارشاد، ۱/۲۱۹ و ۲۲۰.

غلام هم از فرمان او سر بر تافت و او را ناسزا گفت و حتی مدعی شد که او برده‌ی وی است.

برای داوری نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدند.

امیرمؤمنان علیه السلام به قنبر فرمود: در این دیوار دو سوراخ پدید آور.

آن‌گاه به هریک از آن‌ها فرمود: سر خود در این سوراخ کن.

سپس فرمود: ای قنبر، آن شمشیر را - مقصود شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود - بیاور. بشتاب و

گردن آن را که برده است بزن.

راوی گفته است: آن که برده بود بی‌اختیار سر خود از سوراخ بیرون کشید. اما آن دیگری

همان‌گونه سر در سوراخ باقی گذارد.

امیرمؤمنان علیه السلام آن برده را به کیفر کاری که کرده بود ادب کرد و او را نزد صاحبش بازفرستاد و

فرمود: اگر دوباره بازگردی دستت را خواهم برید.<sup>۱</sup>

### همدستی بر ضد شوهر

امام صادق علیه السلام فرموده است: در روزگار امیرمؤمنان علیه السلام مردی از انصار با زنی ازدواج کرد. چون شب

عروسی فرارسید آن زن به سراغ مردی که با او دوست بود رفت و او را به حجله آورد. چون شوهر آن زن به

حجله درآمد و با او به بازی پرداخت آن مرد از جای پرید و این دو تن با هم درگیر شدند و شوهر آن زن

دوست او را کشت. زن برخاست و ضربتی بر شوهر وارد آورد و او را به سزای کشتن دوست خود کشت.

امیرمؤمنان علیه السلام در این باره فرمود: «دیه آن دوست بر زن است و خود به قصاص کشتن شوهر

کشته شود».<sup>۲</sup>

### آن مقدار که دوست داشتی

اصبغ گفته است: مردی کسی را وصی خود گرفت و به او ده هزار درهم سپرد و گفت: چون پسر من به

بلوغ رسید هر مقدار که دوست داشتی به او ده.

---

۱. «لئن عدت لاقطعن یدک». برای متن و داستان با مقداری تفاوت - کلینی، الکافی، ۴۲۵/۷؛ طوسی، تهذیب

الاحکام، ۳۰۶/۶ - ۳۰۸.

۲. «تضمن المرأة دية الصديق و تقتل بالزوج». - کلینی، الکافی، ۲۹۳/۷؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۶۵/۴؛

طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۰۹/۱۰.

چون آن پسر بالغ شد از آن وصی نزد امیرمؤمنان علیه السلام شکایت کرد.  
 امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: چه مقدار دوست داری به او دهی؟  
 گفت: هزار درهم.

فرمود: نه هزار درهم به او بده. این همان است که باید دوست داشته باشی بدهی، هزار دینار هم خود بردار<sup>۱</sup>.

### مسئولیت

سه تن شتری به شراکت به چنگ آورده بودند. یکی از آن سه تن او را در اختیار گرفته و عقال کرده و دستان و پاهایش را محکم بسته و در پی کار خویش رفته بود. آن دو تن آمدند و یک دست شتر را باز کردند و سپس به کاری مشغول شدند.

شتر برخاست و با سه دست و پا به راه افتاد و در گودالی سقوط کرد و دچار شکستگی شد.

آن دو مرد خود را رساندند و شتر را حلال کردند و گوشتش را فروختند.

در این میان آن مرد نخست بازآمد و بدیشان گفت: چرا آن را حلال کرده‌اید و صبر نداشته‌اید تا من بیایم و یا خود آن را نگه دارم یا کسی از شما دو تن آن را نگه دارد؟

امیرمؤمنان علیه السلام در کار این سه تن به داوری پرداخت و بر آن دو شریک حکم کرد که ثلث بهای اصل شتر را به آن نخست دهند، از آن روی که او شتر را نیک بسته و عقال کرده و آن دو تن شتر را رها کرده‌اند.

آنان نگریستند و دیدند بهای گوشت‌هایی که فروخته‌اند ثلث بهای اصلی است، به همان اندازه که می‌بایست بدان دوست خود دهند.

بدین سان آن مرد همه آن بها را به استناد حق خود در اختیار گرفت و آن دو تن دیگر با دست خالی رفتند و سهم آن یکی سهم ایشان را از میان برد<sup>۲</sup>.

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۴۱/۴۰ و ۲۱۴/۱۰۰) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۵۹/۱۰۱) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

## زنی توطئه‌گر

روایت شده است زنی خود را همانند کنیز مردی ساخت و شب در بستر او خفت و آن مرد نیز با او همخوابگی کرد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود بر آن مرد در نهان و بر آن زن آشکارا حد جاری کنند.<sup>۱</sup>

## شکایت از شوهر

ابوعبید در غریب الحدیث آورده است که زنی نزد امیرمؤمنان (علیه السلام) آمد و از این گفت که شوهرش به سراغ کنیز او می‌رود.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «اگر راست گفته باشی آن مرد را سنگسار کنیم و اگر دروغ گفته باشی تو را تازیانه زنیم».<sup>۲</sup>

زن گفت: مرا نزد کسانم بازگردانید. دیگ غیر تم سخت می‌جوشد.<sup>۳</sup>

روایت کرده‌اند ابن مسعود درباره مردی که با کنیز همسر خود آمیزش کرده باشد گفته بود حدی بر او نیست.

اما امیرمؤمنان (علیه السلام) به او فرمود: «ای ابوعبدالرحمن، این حکم پیش از آن که حدود نازل شود بوده است».<sup>۴</sup>

## برگشت گواهان از گواهی

دو نفر بر ضد مردی گواهی دادند که زرهی دزدیده است. آن مرد چون بینہ را دید امیرمؤمنان (علیه السلام) را سوگند داد و گفت: اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) زنده بود هرگز دستم را قطع نمی‌کرد. پرسید: چرا؟

گفت: پروردگار من او را از این آگاه می‌ساخت که من بیگناهم.

---

۱. ← مفید، المقنعة، ۷۸۴؛ طوسی، النهاية، ۶۹۹؛ ابن ادریس، السرائر، ۴۴۱/۳.

۲. «ان كنت صادقة رجمنه و ان كنت كاذبة جلدناك».

۳. ← غریب الحدیث، ۴۴۶/۳ و ۴۴۷. نیز ← زید بن علی، المسند، ۳۳۶.

۴. «اباعبدالرحمن، انما كان هذا قبل ان تنزل الحدود».

امیرمؤمنان علیه السلام آن دو گواه را دیگر بار خواست و به ایشان فرمود: از خدا پروا بدارید و به ستم سبب قطع دست این مرد مشوید.

امیرمؤمنان علیه السلام همچنین آن ها را سوگند داد و فرمود: یکی از شما دست او بگیرد و دیگری دست او را قطع کند.

چون آن دو گواه بر سکو رفتند تا دست آن مرد را قطع کنند مردم شوریدند و درهم آمیختند و چون این شد گواهان آن مرد را در شلوغی جمعیت رها کردند و خود نیز به میان مردم گریختند. امیرمؤمنان علیه السلام را از این ماجرا خبر دادند. فرمود: «هرکس مرا به آن دو گواه راه نماید گواهان را کیفر دهم»<sup>۱</sup>.

### تفسیر «جزء»

امیرمؤمنان علیه السلام درباره وصیتی که کسی به «جزء» مال خود کرده بود آن را به یک هفتم تفسیر کرد، با برداشت از این کلام الهی که فرمود: ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾<sup>۲</sup>.

### تفسیر «سهم»

همچنین، وصیت به «سهم» را به یک هشتم تفسیر کرد، بر این پایه که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾<sup>۳</sup>.

۱. ← کلینی، الکافی، ۲۶۴/۷؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۴۶۵/۲؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۲۷/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام ۳۱۸/۶ و ۱۲۵/۱۰؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۱۲.

۲. حجر / ۴۴: دوزخی که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان وارد می شوند.

برای روایت نیز ← مفید، الارشاد، ۲۲۱/۱.

۳. توبه / ۶۰: صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان گردآوری و پخش آن و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در راه آزادی بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده اختصاص دارد. این به عنوان فریضه از جانب خدا است و خدا دانای حکیم است.

روایت را نیز در منبع پیشین (همان نشانی) بنگرید.

### تفسیر «قدیم»

یکی گفته بود: پس از من هر برده‌ای را که «از قدیم» در ملک من است آزاد کنید.  
امیرمؤمنان علیه السلام این سخن را چنین تفسیر کرد که بردگانی که از شش ماه قبل در تملک او بوده‌اند آزاد شوند، به استناد این کلام خداوند که فرموده است: ﴿وَالْقَمَرَ قَدْرُنَا مَنْزِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

### تفسیر «حین»

درباره کسی که نذر کرده بود یک «حین» روزه بدارد چنین داوری کرد که شش ماه روزه شود، مأخوذ از این آیه که فرمود: ﴿تَوْتَىٰ أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾<sup>۲</sup>.

### دستبرد به بیت‌المال

در نهج‌البلاغه است که دو مرد را نزد امیرمؤمنان علیه السلام آوردند که به مال الله دستبرد زده بودند: یکی از آن‌ها برده‌ای بود از مال الله و دیگری برده‌ای از مال مردم.<sup>۳</sup>  
امام علیه السلام فرمود: «این از مال خدا بوده است و بر او حدی نیست؛ مال خدا است که بخشی از آن بخشی دیگر را خورده است. اما بر آن دیگری حدی سخت است»<sup>۴</sup>.  
پس دست او قطع کرد.

### مدعی جدید

یحیی بن سعد، از عمر بن سعد رقی روایت کرده که گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: عقبه بن عامر

---

۱. یس / ۳۹: و برای ماه منزل‌هایی معین کرده‌ایم تا چون شاخک خوشه خرما برگردد.

همچنان روایت را در منبع پیشین (همان نشانی) بنگرید.

۲. ابراهیم / ۲۵: میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.

برای روایت نیز ← مفید، المقنعة، ۳۷۸ و ۵۶۴؛ همو، الارشاد، ۲۲۲/۱.

۳. متن عربی ابهام دارد و ترجمه بر پایه توضیحی که ابن‌ابی‌الحدید از این مسئله به دست داده انجام گرفته است. ← شرح نهج‌البلاغه ۱۶۰/۱۹.

۴. «اما هذا فهو من مال الله ولا حد عليه مال الله أكل بعضه بعضا واما الآخر فعليه الحد الشديد». ← شریف رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۷۱.

جهنی درگذشت و ثروتی بسیار اعم از پول و دام و برده برجای گذاشت. او دو برده به نام‌های سالم و میمون داشت. عموزادگان آن مرد ارث‌بر او بودند. آن‌ها آن دو برده را آزاد کردند.

اما زنی نزد علی علیه السلام آمد و گفت: همسر عقبه است. عموزادگان او را انکار کردند. اما سالم و میمون به سود آن زن گواهی دادند و به عدالت آن‌ها نیز حکم شد و آن زن از این سخن به میان آورد که باردار است. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «باید سهم آن زن را نگاه دارند. اگر فرزندی آورد، نه خود او را از میراث چیزی است و نه فرزند او را؛ زیرا دو برده که به آن‌ها تعلق داشته به سود او و فرزندش گواهی داده‌اند. اما اگر فرزندی نیاورد خود یک چهارم خواهد برد؛ زیرا در این صورت دو مرد آزاد به سود او گواهی داده‌اند و کسانی که استحقاق میراث داشته‌اند آن‌ها را آزاد کرده‌اند»<sup>۱</sup>.

### دعوی آسیب دستگاه تنفسی

مردی به سینه دیگری مشتی زده بود. آن دیگری مدعی شد از نفس وی کاسته شده است. امیرمؤمنان علیه السلام در این باره داوری کرد و فرمود: «نفس در سوراخ راست بینی است و گاهی نیز در سوراخ چپ. از سپیده‌دم تا طلوع خورشید در سوراخ راست است و این همان ساعت باشد»<sup>۲</sup>. پس مدعی را از زمان سپیده تا طلوع خورشید نشانند و نفس‌های او را شمرد. روز بعد مردی دیگر هم‌سن او را از سپیده‌دم تا برآمدن آفتاب نشانند و نفس‌های او را شمرد. آن‌گاه آن را که آسیب دیده بود به اندازه کاهش نفس‌های او نسبت به نفس فرد سالم خسارت داد<sup>۳</sup>.

### دعوی از دست دادن بینایی

درباره کسی که مدعی شده بود بینایی خود را از دست داده است چنین داوری کرد که چشم سالم او را

۱. «یوقف نصیب المرأة فان جاءت بولد فلا شيء لها ولا لولدها من الميراث لأنه إنما شهد لهما على قولهما عبدان لهما و ان لم تأت بولد فلها الربع لأنه قد شهد لها بالزوجية حران قد اعتقهما من يستحق الميراث». ← ابن حيون، شرح الاخبار، ۳۲۸/۲.

۲. «ان النفس يكون في المنخر الايمن و في الايسر ساعة فاذا طلع الفجر يكون في المنخر الايمن الى ان تطلع الشمس و هو ساعة».

۳. خبر را در منابع کهن نیافتیم. در بحار الانوار (۳۹۹/۱۰۱) نیز به نقل از کتاب حاضر آمده است.

با تخم‌مرغی ببندند و مردی به او نزدیک شود تا زمانی که بتواند او را با چشم آسیب‌دیده خود ببیند. پس فاصله گیرد و به تدریج تا جایی که در دیدرس آن مرد است دور شود<sup>۱</sup>.

### تفسیر «لاشیء»

یک بار پادشاه روم به معاویه نامه نوشت و چند نکته از او پرسید و از آن جمله این بود: مرا از «لاشیء» بیاگاهان.

معاویه در پاسخ حیران ماند.

عمرو بن عاص گفت: اسبی تیزپای به اردوی علی (علیه السلام) فرست تا در آن جا به فروش گذارند و چون از کسی که اسب را برده است بپرسند: چه بهایی دارد، آن شخص بگوید: «لاشیء» شاید بدین گونه پاسخی یافته شود.

مرد به اردوی علی (علیه السلام) آمد. علی (علیه السلام) در حالی که قنبر همراهش بود با او برخورد کرد. قنبر را گفت: با او مذاکره کن.

قنبر از او پرسید: اسب را چه بهایی است؟

گفت: «لاشیء».

علی (علیه السلام) فرمود: ای قنبر، آن را بگیر.

آن مرد گفت: «لاشیء» را به من ده.

او را به بیابان برد و سراب را به او نمایاند و فرمود: این همان «لاشیء» است.

سپس فرمود: برو و او را بیاگاهان.

پرسید: اما چگونه چنین گفتی؟

فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: ﴿يَحْسَبُهُ الظَّالِمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ

شَيْئًا﴾<sup>۲</sup>.

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۲۴/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۶۷/۱۰.

۲. نور / ۳۹: تشنه آن سراب را آبی می‌پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد.



## پرسش‌های پادشاه روم

اصبغ گفته است: پادشاه روم به معاویه نوشت: اگر پاسخ این پرسش‌ها را بدهی برایت خراج می‌فرستم و اگر پاسخ ندهی تو برایم خراج می‌فرستی.

معاویه نمی‌دانست چه پاسخ دهد.

آن پرسش‌ها را برای امیرمؤمنان علیه السلام فرستاد و آن حضرت به آن‌ها پاسخ داد و فرمود: «نخستین چیزی که بر روی زمین برپا شد، درخت خرما است. نخستین چیزی که بر آن گام نهاده‌اند وادی‌ای در یمن است و آن نخستین وادی‌ای است که از آن آب برجوشیده است، قوس تا زمانی که در آسمان رؤیت می‌شود امان زمینیان از غرق شدن است. کهکشان دروازه‌هایی است که خداوند آن‌ها را برای قومی گشوده و سپس بسته و هیچ باز نکرده است»<sup>۱</sup>.

راوی گفته است: معاویه آن پاسخ‌ها را برای پادشاه روم فرستاد. او گفت: خدای را سوگند، این جز از خزانه نبوت محمد صلی الله علیه و آله برنخاسته است. پس برای معاویه خراج فرستاد<sup>۲</sup>.

## جزر و مد

امام رضا علیه السلام از پدران خود علیه السلام نقل کرده است که از امیرمؤمنان علیه السلام درباره جزر و مد پرسیدند. فرمود: «فرشته‌ای است گماشته بر دریاها که آن را رومان گویند. چون پای خود در دریا نهد دریا بالا آید و چون پای خود بردارد دریا فرو نشیند»<sup>۳</sup>.

## پرسش‌های ابن‌کواء

ابن‌کواء از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: فاصله میان زمین و آسمان چقدر است؟

فرمود: دعایی مستجاب.

۱. «أول ما اهتر على وجه الارض النخلة، و أول شيء صح عليها واد باليمن و هو أول واد فار فيه الماء، و القوس أمان لأهل الارض كلها عند الغرق مادام يرى هي السماء، و المجرة ابواب فتحها الله على قوم ثم اغلقها فلم يفتحها».

۲. برای متن پیشین و داستان با جزئیات بیشتر ← ثقفی، الغارات، ۱/ ۱۸۷ - ۱۸۹.

۳. «ملك موكل بالبحار يقال له رومان فاذا وضع قدمه في البحر فاض و اذا أخرجها غاض». ← ابن بابويه، علل الشرائع،

۵۵۴/۲؛ همو، عيون اخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۲۱۹.

پرسید: آب را چه مزه است؟

فرمود: مزهٔ زندگی.

پرسید: میان خاور و باختر چقدر فاصله است؟

فرمود: یک روز حرکت خورشید.

پرسید: کدام دو برادرند که در یک روز زاده شده‌اند و در یک روز مرده‌اند، ولی عمر یکی صد و

پنجاه سال و عمر دیگری پنجاه سال است؟

فرمود: عزیز و برادرش عزره؛ چه، عزیز را خداوند صد سال میراند و سپس برانگیخت<sup>۱</sup>.

پرسید: کدام سرزمین است که خورشید تنها یک لحظه بر آن تابید؟

فرمود: کف دریایی که خداوند برای بنی‌اسرائیل شکافت.

پرسید: کدام انسان است که می‌خورد و می‌آشامد ولی قضای حاجت نمی‌کند؟

فرمود: آن جنین است.

پرسید: چه چیز است که چون زنده بود نوشید و چون مرده بود خورد؟

فرمود: عصای موسی علیه السلام که چون بر درخت سبز بود آب نوشید و چون عصا شد همهٔ ریسمان‌ها و

ترفندهای ساحران را خورد.

پرسید: کدام سرزمین است که در روزگار طوفان بر سطح آب رخ نمود؟

فرمود: آن جایگاه کعبه است؛ چرا که تپه‌ای بوده است.

پرسید: کدام کس است که نه از انسان است و نه از جنیان است و به او نسبت دروغ داده‌اند؟

فرمود: گرگی که برادران یوسف علیه السلام بر او دروغ بستند.

پرسید: کدام کس است که نه از انسان است و نه از جنیان است و خداوند به او وحی فرستاده است؟

فرمود: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾<sup>۲</sup>.

پرسید: کدام نقطه پاک‌ترین زمین است که در عین حال نماز گزاردن بر آن جایز نیست؟

فرمود: پشت بام کعبه است.

---

۱. اشاره به آیه ۲۵۹ بقره: ﴿فَأَمَّا تُهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ﴾.

۲. نحل / ۶۸: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد.

پرسید: کدام فرستاده است که نه از جنیان است، نه از انسان‌ها، نه از فرشتگان و نه از شیطان‌ها؟  
فرمود: هدهد؛ ﴿أَذْهَبَ بِكِتَابِي هَذَا﴾<sup>۱</sup>.

پرسید: کدام مبعوث است که نه از جنیان است، نه از انسان‌ها، نه از فرشتگان و نه از شیطان‌ها؟  
فرمود: آن کلاغ؛ ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا﴾<sup>۲</sup>.

پرسید: کدام کس بود که در شکم کسی دیگر قرار داشت، بی آن که میان آن‌ها خویشاوندی‌ای باشد؟

فرمود: یونس پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام در شکم ماهی.

پرسید: قیامت کی خواهد بود؟

فرمود: هنگام فرار رسیدن مرگ و سر رسیدن اجل.

پرسید: عصای موسی عَلَيْهِ السَّلَام چه بود؟

فرمود: آن را اربیه می‌گفتند، از چوب دیو‌خار بود و به ذراع موسی هفت ذراع طول داشت. اصل آن از بهشت بود و حبرئیل آن را بر شعیب فرود آورده بود<sup>۳</sup>.

### پرسش‌های برادران یهودی

ابن عباس گفته است: دو برادر یهودی از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام درباره یکی که دو ندارد، دویی که سه ندارد... و به همین ترتیب تا صد پرسیدند و گفتند آن‌ها را در تورات می‌یابیم و در قرآنی هم که مسلمانان آن را می‌خوانند وجود دارد.

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام لبخندی زد و فرمود: یک، خداوند پروردگار قهار ما است که شریک ندارد. دو آدم و حوا است؛ زیرا آن‌ها نخستین دو بودند. سه جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است؛ زیرا آنان سرآمد فرشتگان در کار وحی هستند. چهار تورات و انجیل و زبور و فرقان است. پنج نمازی است که خداوند

۱. نمل / ۲۸: این نامه مرا ببر.

۲. مائده / ۳۱: پس خدا زاغی را برانگیخت.

۳. شماری از این پرسش‌ها را در ضمن روایتی طولانی آمده است. ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۵۹۳/۲ - ۵۹۸؛ همو، عیون الاخبار الرضائیة، ۲۱۸ - ۲۲۴. همچنین برای مواردی از پرسش‌ها ← علم الهدی، الامالی، ۱۹۸/۱؛ کلینی، الکافی، ۱۲۳/۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲۹ - ۲۳۱؛ قطب راوندی، الخرائج والجرائع، ۲۹۱/۱ - ۲۹۳.

بر پیامبر ما و بر امت او نازل کرد، در حالی که بر هیچ پیامبری پیش از او و هیچ امتی پیش از ما نازل نکرده بود و شما آن را در تورات می‌یابید. شش آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز از جانب خداوند است. هفت همان ﴿سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا﴾<sup>۱</sup> است. هشت ﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ﴾<sup>۲</sup> است. نه آیات نه گانه موسی است. ده همان ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾<sup>۳</sup> است. یازده آن است که یوسف علیه السلام به پدر خود گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾<sup>۴</sup>. دوازده، سال است که دوازده ماه دارد. سیزده سخن یوسف علیه السلام به پدر خویش است که گفت: ﴿وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾<sup>۵</sup>؛ یازده تن برادران او بودند و خورشید پدر او و ماه مادرش بود. چهارده، چهارده قنديل نور است که میان آسمان هفتم و حجاب‌ها آویخته است و تا روز قیامت به نور الهی پرتو می‌افشاند. پانزده آن است که همه کتاب‌ها یکپارچه در پانزدهم ماه رمضان از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گشت. شانزده، شانزده صنف از فرشتگان است ﴿الْمَلَائِكَةُ حَاقِنِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ﴾<sup>۶</sup>. هفده، هفده نام از نام‌های خداوند است که میان بهشت و دوزخ نوشته است و اگر نبود آتش زبانه‌ای می‌افروخت و هرکه را در آسمان‌ها و زمین است می‌سوزاند. هیجده، هیجده حجاب نور است که میان عرش و کرسی آویخته است و اگر نبود کوه‌های بلند ذوب می‌شدند و آسمان‌ها و زمین و هرچه میان آن‌ها هست از پرتو عرش می‌سوختند. نوزده، نوزده فرشته پاسبان دوزخ است. بیست آن است که زبور در بیست روز گذشته از ماه رمضان بر داوود علیه السلام نازل شد. بیست و یک آن است که خداوند در آن آهن را بر دستان داوود علیه السلام نرم کرد. بیست و دو آن است که کشتی نوح علیه السلام در آن استقرار یافت. بیست و سه روزی است که ولادت عیسی علیه السلام و نزول مائده آسمانی بر بنی اسرائیل در آن صورت پذیرفت. در بیست و چهارم خداوند بینایی یعقوب علیه السلام را به او بازگرداند. بیست و پنجم آن است که خدا در وادی مقدس بیست و پنج روز با موسی علیه السلام سخن گفت. بیست و شش مدتی است که ابراهیم علیه السلام در آن در آتش

۱. ملک / ۳؛ نوح / ۱۵؛ هفت آسمان طبقه طبقه.

۲. حاقه / ۱۷؛ و عرش پروردگارت را آن روز هشت فرشته بر سر خود برمی‌دارند.

۳. بقره / ۱۹۶؛ این ده روز تمام است.

۴. یوسف / ۴؛ من یازده ستاره را دیدم.

۵. یوسف / ۴؛ و خورشید و ماه را که برایم سجده می‌کردند.

۶. زمر / ۷۵؛ و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش هستند.

اقامت داشت و در آن بود که آتش سرد و ایمن شد. بیست و هفت آن است که خداوند ادریس علیه السلام را در حالی که بیست و شش سال داشت به جایگاهی بلند برانگیخت.<sup>۱</sup> بیست و هشت مدت ماندن یونس علیه السلام در شکم ماهی است. بیست و نه زمانی است که خداوند بینایی یعقوب علیه السلام را به او بازگرداند. سی همان ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً﴾<sup>۲</sup> است. چهل کامل شدن میعاد موسی علیه السلام است ﴿وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ﴾<sup>۳</sup>. پنجاه همان پنجاه هزار سال است<sup>۴</sup>. شصت کفاره روزه گشودن است؛ ﴿فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاَطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا﴾<sup>۵</sup>. هفتاد همان ﴿سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾<sup>۶</sup> است. هشتاد ﴿فَأَجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً﴾<sup>۷</sup> است. نود ﴿تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَفْسَةً﴾<sup>۸</sup> است. صد ﴿فَأَجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾<sup>۹</sup> است.

آن دو یهودی چون این سخنان شنیدند اسلام آوردند. بعدها یکی از آنان در جنگ جمل و دیگری در صفین کشته شد<sup>۱۰</sup>.

### پاسخ چند پرسش دیگر

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ پرسشگری فرمود: «آن جفتی که هریک ناگزیر از دیگری است و هیچ کدام زنده نیستند خورشید و ماه است. آن نوری که نه از خورشید، نه از ماه، نه از ستارگان و نه از چراغها

۱. اشاره به آیه ۵۷ سوره مریم: ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾؛ و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.

۲. اعراف / ۱۴۲: و با موسی سی شب وعده گذاشتیم.

۳. اعراف / ۱۴۲: و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم.

۴. اشاره به آیه ۴ سوره معارج: ﴿تَفْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾؛ فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند.

۵. مجادله / ۴: هر که نتواند باید شصت بینوا را خوراک دهد.

۶. اعراف / ۱۵۵: هفتاد مرد برای میعاد ما.

۷. نور / ۴: هشتاد تازیانه به آنان بزنید.

۸. ص / ۲۳: نود و نه میش.

۹. نور / ۲: و به هریک از آنها صد تازیانه بزنید.

۱۰. برای مضمون همانند ← ابن بابویه، الخصال، ۵۹۵ - ۶۰۰. برای همین گفت و گو با پیامبر صلی الله علیه و آله ← مفید، اختصاص،

است ستونی است که خداوند تعالی در بیابان برای موسی علیه السلام فروفرستاد. ساعتی که نه از روز است و نه از شب، ساعتی پیش از طلوع خورشید است. پسری که از پدر خود بزرگ‌تر است و دارای پسری بزرگ‌تر از خود است عزیز است؛ زیرا خداوند او را هنگامی از نو زنده ساخت که چهل سال داشت و پسرش را صد و ده سال بود. آنچه قبله‌ای ندارد کعبه است. آن که پدری ندارد مسیح علیه السلام است. آن که خاندانی ندارد آدم علیه السلام.<sup>۱</sup>

## چگونه به صبح درآمده‌ای؟

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چگونه به صبح درآمده‌ای؟

فرمود: «در حالی به صبح درآمده‌ام که صدیق اول و فاروق اعظم هستم، خود وصی برترین بشرم، من اولم، من آخرم، من باطنم، من ظاهرم، من به هر چیز آگاهم. من عین‌الله‌ام، من جنب‌الله‌ام، من امین خدا بر فرستادگان هستم. به ما خدای پرستش شد و ما خزانه‌داران خدا در زمین و آسمان اوییم. من زنده می‌کنم و می‌میرانم، من زنده‌ای هستم که نمی‌میرم».<sup>۲</sup>

مرد عرب از این سخن درشگفت شد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «من اولم؛ اولین کسی هستم که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد. من آخرم؛ آخرین کسی هستم که چون پیامبر صلی الله علیه و آله در لحد بود به او نگریست. من ظاهرم؛ چیره‌کننده و پشتیبان اسلام. من باطنم؛ بطین و آکنده از دانشم. من به هر چیزی آگاهم؛ به هر چیز که خداوند پیامبر خود را از آن آگاهانده و او مرا از آن آگاه ساخته است آگاهی دارم. من عین الله هستم؛ چشم خبررسان بر مؤمنان و کافران هستم. جنب الله‌ام؛ یعنی آن که بنده

---

۱. «اما الزوجان الذی لابد لأحدهما من صاحبه ولا حياة لهما فالشمس والقمر، واما النور الذی لیس من الشمس ولا من القمر ولا النجوم ولا المصابیح فهو عمود أرسله الله تعالی لموسی فی التیه، واما الساعة التی لیس من اللیل ولا من النهار فهي الساعة التی قبل طلوع الشمس، واما الابن الذی أكبر من ابیه و له ابن اکبر منه فهو عزیر بعثه الله و له اربعون سنة و لابنه مائة و عشر سنین، و ما لا قبله له فالكعبة، و ما لا أب له فالمسیح، و ما لا عشیره له فآدم».

متن را در جایی نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۸۷/۱۰ و ۸۸) آن را تنها از کتاب حاضر نقل کرده است.

۲. «اصبحت و انا الصدیق الاول و الفاروق الاعظم، و انا وصی خیر البشر، و انا الاول و انا الآخر و انا الباطن و انا الظاهر و انا بکل شیء عظیم، أنا عین الله، و انا جنب الله، و انا امین الله علی المرسلین، بنا عبد الله و نحن خزان الله فی ارضه و سمائه، و انا احیی و امیت، و انا حی لا اموت».

گوید: ﴿يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾؛ هرکس درباره من کوتاهی ورزد در جنب خدا کوتاهی ورزیده است. هیچ پیامبری را نبوت روا نیست مگر زمانی که خاتمی از محمد ﷺ بگیرد. از این روی او خاتم النبیین نام گرفته است. محمد خاتم النبیین است و من سید الوصیین. اما خزانه داران دانش خداییم، از آن روی که آنچه را پیامبر می دانسته است به روایتی صادق، می دانیم. من زنده می کنم؛ سنت پیامبر خدا ﷺ را زنده می کنم، من می میرانم؛ بدعت را می میرانم. من زنده ای هستم که نمی میرد، بدان اعتبار که فرمود: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾.<sup>۲</sup>

### از من بپرسید

در کتاب ابوبکر شیرازی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسجد بصره سخن راند و فرمود: «ای جماعت مؤمنان مسلمان، خداوند عز و جل، خود را ستود و فرمود: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾؛<sup>۳</sup> اول یعنی او پیش از هر چیز بوده، آخر یعنی او پس از هر چیز هست، ظاهر یعنی بر همه چیز غلبه دارد و باطن یعنی درون و برون هر چیز برای او یکسان است و همه را می داند. پیش از آن که مرا از کف دهید از من بپرسید که من اولم، من آخرم...»<sup>۴</sup> - تا پایان آن سخنان.

۱. زم / ۵۶: در یغا بر آنچه در جنب خدا کوتاهی ورزیدم.

۲. آل عمران / ۱۶۹: هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

متن روایت نیز این گونه است: «انا الاول اول من آمن برسول الله صلى الله عليه وآله و انا الآخر آخر من نظر فيه لما كان في لحدّه، و انا الظاهر فظاهر الاسلام، و انا الباطن بطین من العلم، و انا بكل شیء علیم فانی علیم بكل شیء اخبر الله به نبیه فاخبرنی به، فأما عين الله فأنا عینه على المؤمنين و الكفرة، و اما جنب الله ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ و من فرط فی فقد فرط فی الله و لم یجز لنبی نبوة حتی یأخذ خاتما من محمد فذلک سمی خاتم النبیین محمد سید النبیین فأنا سید الوصیین، و اما خزان الله فی ارضه فقد علمنا ما علمنا رسول الله بقول صادق، و انا احیی احیی سنة رسول الله، و انا امیت امیت البدعة، و انا حی لاموت لقوله تعالی ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾». برای بخش هایی از این روایت ← صفار، بصائر الدرجات، ۸۱.

۳. حدید / ۳: او است اول و آخر و ظاهر و باطن.

۴. «معاشر المؤمنین المسلمین ان الله عز و جل أثنی علی نفسه فقال: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ﴾ یعنی قبل کل شیء و الآخر

پس مردمان بصره همه گریستند و بر او درود فرستادند.

عبدی گفته است:

درباره تو بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این علی اول، آخر، سمیع و علیم است،  
و ظاهر و باطن، آن سان که خورشید آشکارا این سخن را بر زبان رانده و البته این سخن کتمان شده  
است.<sup>۱</sup>

محمد بن ابی‌نعمان گفته است:

بدنی که پروردگار مردمان او را پاک بداشت و برگزید و برآورد، یعنی علی علیه السلام،  
و برای درونمایه‌هایی روحانی که از هر درونمایه معنوی دیگر ظریف‌تر است پسندید و گزین ساخت،  
و بدین گزین کرد که صفی و وصی و امام عادل پس از نبی باشد،  
و او در نهان خود از رازهای نهفته، یگانه است.  
نخستین آفریده هستی پیش از همه مردمان و آخرین کس پس از آخرین ایشان.  
او در ظاهر فردی از بشر است که از جسمی آدمی گونه سخن می‌گوید،  
لیک در باطن جسمی ملکی است و ابطحی و قرشی و هاشمی و خود ولی<sup>۲</sup>.

→

یعنی بعد کل شیء و الظاهر علی کل شیء و الباطن لکل شیء سواء علمه علیه سلونی قبل ان تفقدونی فأنا الاول و انا  
الآخر.

این روایت به آیه ۳ سورة حدید اشاره دارد: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

- |                             |                          |
|-----------------------------|--------------------------|
| ۱. لک قال النبی هذا علی     | اول آخر سمیع علیم        |
| ظاهر باطن کما قالت الشم     | س چهاراً و قولها مکتوم   |
| ۲. جسد طهره رب البرایا      | و اجتباه و اصطفاه من علی |
| و ارتضاه و حباه لمعان       | لطفت عن کل معنی معنوی    |
| و صفی و وصی و امام          | عادل بعد النبی           |
| و هو فی الباطن من           | مکنون سر اوحدی           |
| اول فی الکون من قبل البرایا | آخر فی الآخری            |

←



زاهی گفته است:

او در میان اوصیا آخر است و یگانه پرستی در میان مردمان او را سرآمد کرده است.  
او باطن علم غیب و ظاهر در کشف اشاره‌ها و خود قطب رازهای سزاوار رشک است.  
همو که با دو لبه شمشیر خویش دین را زنده ساخت و آنچه را صاحبان خبط و خطا بدعت گذاردند  
میراند.<sup>۱</sup>

### شرح یک خطبه

امیرمؤمنان علیه السلام<sup>۲</sup> همچنین فرموده است: «من زمین را گستراندم، کوه‌هایش را پدید آوردم،  
چشمه‌هایش را برجوشاندم، نه‌هایش را شکافتم، درختانش را کاشتم، میوه‌هایش را به بار نشاندم،  
بارهایش را پدید آوردم، رعدش را به غرش درآوردم، برقش را فروغ بخشیدم، خورشیدش را در روز  
بیرون کشیدم، ماهش را از افق برآوردم، بارانش را فرو فرستادم و ستارگانش را نصب کردم.  
من دریای بیکران سرشاری هستم که خیزابه‌هایش را فرو نشانده‌ام، کشتی‌های درگذر بر آن را  
پدید ساخته‌ام و خورشیدش را نورانی کرده‌ام.

منم جنب الله، کلمه الله، قلب الله و باب الله که از آن درآیند. سجده کنان بدان درآید تا خطاهایتان  
ببخشایم و نیکوکاران را بیفزایم. به من و با دستان من است که قیامت برپا می‌شود و در من است که  
بی‌عقیدگان تردید می‌آورند. منم اول و آخر و ظاهر و باطن و من به هر چیزی دانایم».<sup>۳</sup>

→

فهو فی الظاهر شخص بشری	ناطق من جسم رب آدمی
و هو فی الباطن جسم ملکی	ابطحی قرشی هاشمی و ولی
و هو لکل الاوصیاء آخر	بضبطه التوحید فی الخلق انضبط
باطن علم الغیب و الظاهر فی	کشف الاشارات و قطب المغتبط
محبی بحدی سیفه الدین کما	أمات ما أبعد أرباب اللغط

۱. در تصحیح یوسف البقاعی این بخش حذف شده و یک صفحه و چند سطر از فصلی از فضایل امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بر جای آن نشسته و پس از آن شعر ابوالعلی که آخرین سطور فصل حاضر است آمده است.

۲. «انا دحوت ارضها و أنشأت جبالها و فجرت عیونها و شقت انهارها و غرست اشجارها و اطعمت ثمارها و أنشأت سحابها

شرح این سخن از امام باقر (علیه السلام) چنین رسیده است: «من زمین را گستراندم؛ می‌گوید: من و فرزندانم همان زمینی هستیم که بر آن بیاسایند. «من کوه‌های آن استوار ساختم؛ یعنی امامان برخاسته از نسل من کوه‌هایی استوارند که جز با تکیه بر ایشان نتوان استواری یافت. «من چشمه‌های آب بر جوشاندم؛ یعنی علمی که در دل دارد و بر زبانش جریان یافته است. «من نهرهای آن شکافتم؛ یعنی از سرچشمه او است که هر کس بدان چنگ زند برهد. «من درختانش کاشتم؛ یعنی همان نسل پاک امامان. «من میوه‌هایش به بار نشاندم؛ یعنی اعمال پاک آنان. «من ابرهای آن پدید آوردم؛ یعنی هر که به سایه این بنیان استوار درآید از آن سایه بهره برد. «من بارانش فرو فرستادم؛ یعنی این خاندان سرچشمه حیات و رحمت است. «من رعد آن به غرش درآوردم؛ مقصود آن حکمت است که به گوش مردمان رساند. «من برق آن را فروغ بخشیدم؛ یعنی به ما است که سرزمین‌ها روشن گشته است. «خورشیدش را در روز بیرون کشیدم؛ یعنی قائم از ما باشد و او نوری پرتوافشان بر فراز نوری دیگر است. «ماهش را از افق برآوردم؛ یعنی مهدی از نسل من است. «من ستارگانش را نصب کردم؛ یعنی به ما راه جویند و از فروغ ما پرتو گیرند. «من دریای بیکران سرشارم؛ یعنی من امام امت و عالم عالمان و حکیم حکیمان و رهبر رهبرانم که دانشم طغیان می‌کند و دیگر بار فرو می‌نشیند، آن سان که آب دریا طغیان می‌کند و زمین را دربر می‌گیرد و سپس به اذن خداوند بازمی‌گردد. «من کشتی‌های در گذر بر آن را پدید آوردم؛ یعنی نشانه‌های سعادت و امامان هدایت از منند. «خیزابه‌های آن را فرو نشانده‌ام؛ یعنی چشم فتنه را کور کرده‌ام و سران گمراهی را می‌کشم. «من جنب الله، کلمه الله و قلب الله هستم؛ یعنی چراغ دانش الهی‌ام. «من باب الله‌ام؛ یعنی هر کس با من به خداوند روی کند آمرزیده شود. «به من و باستان من قیامت برپا شود؛ یعنی پیش از قیامت رجعت رخ دهد و خداوند فرزندان مؤمن مرا یاری دهد و به مقام مشهود برساند.

ابوالعلی گفته است:

→

و أسمعت رعدها و نورت برقها و أضحيت شمسها و أطلعت قمرها و أنزلت قطرها و نصبت نجومها، و أنا البحر القمقام الزاخر و سكنت اطواها و أنشأت جوارى الفلك فيها و اشرقت شمسها، و أنا جنب الله و كلمته و قلب الله و بابه الذى يؤتى منه ادخلوا الباب سجداً اغفر لكم خطاياكم و ازيد المحسنين و بى و على يدى تقوم الساعة و فى یرتاب المبطلون، و أنا الاول و الاخر و الظاهر و الباطن، و أنا بكل شىء علیم.

مگر نه آن که آن خواب‌های آشفته که درباره‌ی ایشان دیده بازگونه شد و نور خدا جلوه کرد؟  
 مگر نه آن که ابوالحسن علیه السلام با دانش خود آنان را روشنی بخشید و از داغی دوزخ دور بداشت و  
 آسوده‌خاطر کرد؟  
 و آیا در میان ایشان او را در پارسایی همتایی هست؟ و کاش این حقیقت برای ما روشن بود یا  
 همچنان در پرده است؟  
 و آیا پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله را جز او کسی از آدمیزادگان فرمان برد و آیا بر جای گام‌های پیامبر صلی الله علیه و آله،  
 کسی دیگر گام نهاد؟<sup>۱</sup>

فیهم فأصبح نور الله منكشفاً  
 بعلمه و كفاهم حرها و شفی  
 و لو أضح لدینا او بها کلفا  
 من قبله و هذا آثاره و قفا

و هل تناكرت الاحلام و انقلبت  
 ألا أضاء لهم عنها أبو حسن  
 و هل نظیر له فی الزهد بینهم  
 و هل أطاع النبی المصطفی بشر

بخش ۸

**نصوص حاکی از امامت امیر مؤمنان علی‌علیه السلام**



## فصل ۱

### درباره آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۱</sup>

#### اجماع امت بر شأن نزول آیه

امت بر این اجماع دارند که این آیه هنگامی نازل شده است که علی بن ابی طالب علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را صدقه داد. میان مفسران هیچ اختلافی در این باره نیست و روایت‌های حاکی از نزول آیه را ثعلبی، ماوردی، قشیری، قزوینی، رازی، نیشابوری، فلکی طوسی و طبری در تفاسیر خود به نقل از سدی، مجاهد، حسن، اعمش، عتبه بن ابی حکیم، غالب بن عبدالله، قیس بن ربیع، عبایه ربعی، عبدالله بن عباس و ابوذر غفاری آورده‌اند.

همچنین ابن‌البیت در معرفة اصول الحديث<sup>۲</sup> این روایت را از عبیدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب نقل کرده، واحدی در اسباب نزول القرآن<sup>۳</sup> آن را به نقل از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس آورده،

---

۱. مائده / ۵۵: وَلِيَ شَمَا تَنهَآ خِدا و پيامبر او است و كسانى كه ايمان آورده‌اند؛ همان كسانى كه نماز برپا مى‌دارند و در حال ركوع زكات مى‌دهند.

۲. ۱۰۲ ←

۳. ۱۳۳ و ۱۳۴ ← اسباب النزول،

سمعانی در فضائل الصحابه<sup>۱</sup> آن را از حمید طویل از انس نقل کرده، سلیمان بن احمد در معجم الاوسط<sup>۲</sup> خود آن را از عمار نقل کرده، ابوبکر بیهقی در مصنف<sup>۳</sup>، محمد فتال در تنویر<sup>۴</sup> و روضه<sup>۵</sup> آن را از عبدالله بن سلام، ابوصالح، شعبی و مجاهد و همچنین از زرارة بن اعین، از محمد بن علی<sup>۶</sup> روایت کرده، نطنزی آن را در خصائص العلویه از ابن عباس نقل کرده و ابانه<sup>۷</sup> فلکی آن را به نقل از جابر انصاری، ناصح تمیمی، ابن عباس و کلبی آورده و این روایت‌ها گرچه در الفاظ تفاوت‌هایی دارند، اما همه در مضمون همسانند.

### روایت واحدی

در اسباب النزول واحدی است که عبدالله بن سلام و جماعتی از خاندانش همراه او به حضور آمدند و از دوری خانه‌های خود از مسجد نالیدند و گفتند: طایفه ما چون دیده‌اند ما اسلام آورده‌ایم ما را رانده‌اند و نه با ما سخن می‌گویند، نه با ما همنشین می‌شوند و نه با ما پیمان زناشویی می‌بندند. پس این آیه نازل شد.

آن‌گاه پیامبر ﷺ به مسجد رفت و آن جاگدایی را دید. از او پرسید: آیا کسی تو را چیزی داده است؟ گفت: آری، یک انگشتر نقره - و در روایت دیگری است: یک انگشتر طلا.

پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی آن را به تو داده است؟

گفت: این مرد که در رکوع است آن را به من داده است.<sup>۷</sup>

۱. کتاب در اختیار نیست.

۲. ← ۲۱۸/۶.

۳. حدیث را در الجامع المصنف فی شعب الایمان یا شعب الایمان نیافتم.

۴. مقصود کتاب مفقود التنویر معانی التفسیر است.

۵. ← روضة الواعظین، ۱۰۲.

۶. مقصود ابوالعباس احمد بن حسن بن علی فلکی طوسی مفسر است و نام کامل کتاب او نیز ابانه ما فی التنزیل من مناقب آل الرسول یا منارالحق است. ← طباطبائی، «تصحیح مشیخة مناقب ابن شهر آشوب»، جنگ انجمن فهرست‌نگاران، دفتر سوم.

۷. ← اسباب النزول، ۱۳۳ و ۱۳۴.

## روایت ثعلبی

در تفسیر ثعلبی است که در روایتی از ابوذر نقل شده است که گدا گفت: خدایا، تو را گواه می‌گیرم که در مسجد پیامبر خدا ﷺ گدایی کردم و هیچ‌کس مرا چیزی نداد.

در این هنگام علی ﷺ در رکوع بود. با انگشت کلک دست راست خود اشاره کرد تا گدا نزد او رفت و انگشت را از انگشت او برون آورد و این رخداد در پیش چشم پیامبر ﷺ بود.

پیامبر ﷺ چون از نماز فراغت یافت سر خویش به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا، برادرم موسی ﷺ از تو مسئلت کرد و گفت: ﴿رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾<sup>۱</sup>، و تو بر او این آیه فرو فرستادی که ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا﴾<sup>۲</sup>. خداوندا، من محمد پیامبر و برگزیدهٔ توام. خداوندا، سینه‌ام فراخ گردان و کارم را آسان ساز و برایم از خاندانم وزیری قرار ده، علی ﷺ را، و پشت من به او محکم کن<sup>۳</sup>.

ابوذر گفته است: خدای را سوگند، هنوز پیامبر سخن خود به پایان نبرده بود که جبرئیل از جانب خداوند نازل شد و گفت: بخوان.

پرسید: چه بخوانم؟

گفت: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۴</sup>.

---

۱. طه / ۲۵ و ۲۶: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز.

۲. قصص / ۳۵: به زودی بازویت را به وسیله برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که به شما دست نخواهند یافت.

۳. «اللهم ان أخی موسی سألک فقال: ﴿رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ فَأَنْزَلْتَ عَلَيْهِ قُرْآنًا ﴿سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا﴾ اللهم و أنا محمد نبیک و صفیک اللهم ﴿رَبِّ أَشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ علیا اشدد به ظهري».

۴. مائده / ۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.



## روایت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام فرموده است: گروهی از یهودیان اسلام آوردند که عبدالله بن سلام، اسید، ثعلبه، بنیامین، سلام و ابن‌صوریا در میان ایشان بودند. آنان گفتند: ای پیامبر خدا، موسی علیه السلام یوشع بن نون را وصی خود قرار داده بود. ای پیامبر خدا، وصی تو کیست و چه کسی پس از تو ولی خواهد بود؟

پس این آیه نازل شد.

آن‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید.

برخاستند و به مسجد رفتند. دیدند آن گدا بیرون آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید: ای دریوزه،

هیچ‌کس تو را هیچ نداد؟

گفت: چرا، این انگشتر.

پرسید: چه کسی آن را به تو داد؟

گفت: این مرد که در حال نماز است.

پرسید: در چه وضعیتی این را به تو داد؟

گفت: در رکوع.

پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و حاضران در مسجد تکبیر گفتند. آن‌گاه فرمود: «پس از من علی بن

ابی‌طالب ولی شما است»<sup>۱</sup>.

گفتند: به ربوبیت خدا، به دیانت اسلام، به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و به ولایت علی علیه السلام خرسندیم.

در این هنگام خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ

اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۲</sup>.

## روایت شیرازی

در کتاب ابوبکر شیرازی است که چون آن گدا چیزی خواست، علی علیه السلام دست خود به پشت سر برد و

۱. «علی بن ابی‌طالب ولیکم بعدی».

۲. مائده / ۵۶: و هرکس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند ولی خود بداند پیروز است؛ چرا که حزب خدا همان پیروز‌مندانند.

برای روایت ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۱۸۶.

اشاره کرد که انگشتر را از انگشت آن حضرت بگیرد. آن گدا انگشتر را برگرفت و برای آن حضرت دعا کرد. خداوند در این هنگام با امیرمؤمنان علیه السلام به فرشتگان مباحثات کرد و فرمود: ای فرشتگان من، مگر بنده مرا نمی بینید که تنش در عبادت من است و جانش در آویخته درگاه من، و برای رضای من مال خود را صدقه می دهد. شما را گواه می گیرم که از او و از پسینان او - یعنی فرزندانش - راضی ام. پس جبرئیل آن آیه را فرود آورد.

### روایت طوسی

در مصباح است که امیرمؤمنان علیه السلام در بیست و چهارم ذی الحجه انگشتر خود صدقه داد.<sup>۱</sup>  
در روایت ابوذر است که این رخداد در نماز ظهر بود.<sup>۲</sup>  
این نیز روایت شده است که در نافله ظهر بود.<sup>۳</sup>

### آن که چهل انگشتر صدقه داد

در امالی ابن بابویه آمده است که عمر بن خطاب گفته: در حال رکوع چهل انگشتر صدقه دادم تا آنچه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده بود درباره من هم نازل شود. اما نشد.<sup>۴</sup>

### ولایت علی علیه السلام

در اسباب النزول واحدی است: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ﴾ یعنی هرکس خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست بدارد ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ یعنی علی علیه السلام را ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ﴾ یعنی شیعه خدا و پیامبر و ولی او ﴿هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۵</sup> آنان بر همه بندگان پیروزند. خداوند در این آیه از خود آغاز کرد و در پی نام خویش نام

۱. ← طوسی، مصباح المتهجد، ۷۵۸.

۲. ← ثعلبی، الکشف والبيان، ۸۰/۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۳۰/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳۶۱/۳. همین مضمون در الکافی (۲۸۹/۱) از امام صادق علیه السلام روایت شده است.

۳. خبر را در منابع کهن نیافتم.

۴. ← الامالی، ۱۸۶.

۵. مائده / ۵۶.

پیامبر ﷺ و سپس نام ولی خود را آورد. در آیه دوم<sup>۱</sup> نیز چنین است<sup>۲</sup>.

### گواهی از حساب جمل

در حساب ابجد آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۳</sup> هم وزن عبارت «محمد المصطفی رسول الله و بعده المرتضی علی بن ابی طالب و عترته» است و هریک معادل عدد سه هزار و پانصد و هشتاد هستند.

### انکار پس از شناخت

در کافی است که جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر، از جد خود روایت کرده که فرموده است: چون آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ نازل شد، گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه گرد آمدند و از همدیگر پرسیدند: درباره این آیه چه می‌گویید؟

یکی گفت: اگر به این آیه کافر شویم به همه آیه‌ها کافر شده‌ایم و اگر به این آیه ایمان بیاوریم یک ذلت است؛ چرا که علی بن ابی طالب علیه السلام را بر ما مسلط می‌سازد.

دیگران گفتند: می‌دانیم محمد صلی الله علیه و آله در آنچه می‌گوید راستگو است. اما ما ولایت او را اظهار می‌کنیم، ولی از فرمانی که درباره علی علیه السلام می‌دهد سربرمی‌تابیم. پس این آیه نازل شد: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا﴾ یعنی نعمت ولایت محمد صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنند ﴿وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۴</sup> و بیشتر آنان به ولایت علی علیه السلام کفر می‌ورزند<sup>۵</sup>.

۱. مقصود آیه پیشین یعنی آیه ۵۵ سوره مائده است.

۲. روایت را در اسباب النزول نیافتیم.

۳. مائده / ۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۴. نحل / ۸۳: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُوهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ نعمت خدا را می‌شناسند. اما باز هم منکر آن می‌شوند و بیشترشان کافرند.

۵. ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱.

## نافرمانی‌ات کنند

علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى﴾ فرموده است: خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرستاد: ای محمد، من فرمان دادم و اطاعت نشدم.

تو نیز آن‌گاه که درباره وصی خویش فرمان دهی و اطاعت نشوی بی‌تابی مکن<sup>۱</sup>.

## دلالت‌های آیه

باری، بنابر آنچه گذشت، آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۲</sup> ولایت را به طور خاص برای کسی که از او سخن در میان است اثبات کرده و این مضمون را از غیر او نفی کرده است. مقصود از ﴿وَلِيُّكُمْ﴾ در آیه نیز عهده‌دار کارهای شما و همان کسی است که فرمانبری از او بر شما واجب باشد.

چون این ثابت شود امامت علی علیه السلام نیز ثابت شود؛ زیرا هیچ‌کس نیست که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حق فرمانروایی در میان امت داشته باشد و مردم هم به پیروی از او ملزم باشند مگر این که او خود امام باشد. با ثابت شدن این حقیقت، همچنین عصمت امیرمؤمنان علیه السلام ثابت شود؛ زیرا چون خداوند فرمانبری از او را به سان فرمانبری از خود و پیامبر خود واجب گردانیده، این امر اقتضا می‌کند در همه چیز از او فرمان برند و این خود برهانی بر عصمت او است؛ زیرا اگر چنین نباشد، جایز است که به قبیح امر کند و در این صورت فرمان بردن از او هم قبیح است و اگر فرمانبری قبیح باشد، خداوند به فعل قبیح الزام کرده است. اما می‌دانیم چنین چیزی درباره خداوند ممکن نیست. این خود دلیلی بر عصمت امام است.

اما دلیل این که واژه «ولی» در آیه «اولویت به تصرف» را می‌رساند، آن است که مبرّد در کتاب العبارة من صفات الله<sup>۳</sup> آورده و گفته: «ولی» به معنای «ولی» است. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «ایما

۱. «یا محمد انی امرت فلم اطمع فلا تجرع انت اذا امرت فلم تطع فی وصیک». ← عریضی، مسائل علی بن جعفر، ۳۱۸؛

کلینی، الکافی، ۴۲۶/۱.

۲. مانده / ۵۵.

۳. از این کتاب اطلاعی به ما نرسیده است.

امراً نکحت بغیر اذن ولیها<sup>۱</sup>. از همین باب است که واژه «ولی دم» گفته شود یا گویند: فلان «ولی امر رعیت» است. شاعر گفته است:

و نعم ولی الامر بعد ولیه و منتجع التقوی و نعم المؤدب<sup>۲</sup>

اعتراضی هم که ممکن است در این جا مطرح شود قابل اعتنا نیست.

این که آیه اختصاصاً از مؤمنانی سخن به میان آورده که زکات می دهند مستلزم خروج کسانی است که زکات ندهند و چون زکات دادن را به انجام آن در حال رکوع محدود کرده چیزی است که برای همه مسلمانان حاصل نیامده است. هم در این آیه با آوردن واژه «انما» کسان دیگر را از ولایت خارج کرده است؛ زیرا زکات دادن در حال رکوع برای کسی جز علی علیه السلام ادعا نشده است و روایت این ماجرا از طریق شیعه متواتر و از طریق اهل سنت بسی آشکار است.

[در سنت زبان عربی] نیز، این امری رایج است که برای خبر دادن از شیء واحد واژه جمع آورند و آوردن صیغه جمع در حکم خبر دادن از یک فرد باشد. نمونه آن که فرمود: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ﴾<sup>۳</sup>، یا فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ﴾<sup>۴</sup> و یا فرمود: ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ﴾<sup>۵</sup>.

پس عبارت ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ در آیه مورد بحث بر عموم دلالت ندارد، بلکه مقصود از آن فرد یا افرادی از دارندگان این اوصاف است؛ چرا که مصداق آیه به وصف برپادارنده نماز و زکات دهنده در حال رکوع محدود و مشخص شده است.

۱. متن کامل حدیث این است: «ایها امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل»؛ هر زنی که بدون اجازه ولی خود ازدواج کند ازدواج او باطل است. ← حاکم، المستدرک، ۱۸۲/۲ و ۱۸۳.

۲. پس از ولی او چه نیکو ولی امری است و چه خاستگاه پرهیزگاری و چه نیکو ادب کننده ای.

۳. آل عمران / ۱۷۳: همان کسانی که برخی از مردم به ایشان گفتند: مردمان برای جنگ با شما گرد آمده اند. پس از آنان بترسید.

در این آیه مقصود از ﴿النَّاسُ﴾ نخست نعیم بن مسعود است و این یعنی عامی که مراد از آن خاص باشد. ← ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۱۶۵/۵.

۴. حجرات / ۴: کسانی که تو را از پشت اتاق های مسکونی تو به فریاد می خوانند....

در این جا مقصود از ﴿الَّذِينَ﴾ طایفه ای از بنی تمیم است. ← طوسی، التبیان، ۳۳۹/۹.

۵. منافقون / ۸: می گویند: اگر به مدینه برگردیم.

در این جا نیز مقصود از فاعل جمع، نه همه مردم، بلکه تنها گروهی از منافقان است.

خزیمه بن ثابت گوید:

به فدای علی علیه السلام شوم، آن امام مردمان و چراغ راه کسان و پناهگاه پرهیزگاران،  
وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و همسر بتول علیها السلام، پیشوای مردم و خورشید چاشتگاه.  
خداوند پروردگار بندگان او را برتری بخشید و ﴿هَلْ أَتَىٰ﴾ را در شأن او نازل کرد.  
در حال رکوع انگشت خود صدقه داد. وه که کردار آن پیشوای مردمان ستوده است!<sup>۱</sup>

همو گفته است:

ای ابوالحسن، جانم و خاندانم فدای تو باد و نیز جان هرکه در راه هدایت کند رود و تند رود.  
آیا آن دوستداری که تو را بستاید ستایش او هدر رفته است؟ ستایش کسی که جنب الله است هرگز  
تباه نشود.

تو آنی که در رکوع صدقه دادی. ای علی، جان به فدایت که برترین رکوع کننده‌ای.  
پس خداوند درباره تو برترین ولایت را نازل کرد و آن را در آیه‌های محکم آیین روشن ساخت.<sup>۲</sup>

حسان بن ثابت گفته است – و این در دیوان حمیری است:

علی علیه السلام امیر مؤمنان و همدم هدایت است و برترین کسی که پای افزار در پای یا با پای برهنه راه  
رفت،

و نخستین کسی که با دست خود زکات داد و نخستین کسی که نماز کرد و با شکم گرسنه روزه بداشت،

- 
- |    |                              |                               |
|----|------------------------------|-------------------------------|
| ۱. | فدیت علیا إمام الوری         | سراج البریة مأوی التقی        |
|    | وصی الرسول و زوج البتول      | إمام البریة شمس الضحی         |
|    | ففضله الله رب العباد         | و أنزل فی شأنه هل أتى         |
|    | تصدق خاتمه راکعا             | فاحسن بفعل إمام الوری         |
| ۲. | أباحسن تفدیک نفسی و اسرتی    | و کل بطیء فی الهدی و مسارع    |
|    | أیذهب مدح من محبک ضائعا      | و ما المدح فی جنب الاله بضائع |
|    | فأنت الذی أعطیت إذ كنت راکعا | علی فدتک النفس یا خیر راکع    |
|    | فأنزل فیک الله خیر ولایة     | و بینها فی محکمات الشرائع     |

و چون گدایی به سراغ او آمد، دست خویش به سوی پیش برد و البته زمخت و نامهربان نبود. پس در حال رکوع انگشتی به وی داد و او پیوسته پرستشگر و دعوتگر مردم به نیکی بود. پس جبرئیل در این باره محمد ﷺ را مژده داد و در این موضوع وصیتی روشن رسید.<sup>۱</sup>

سید حمیری گفته است:

نخستین کسی که روزی در حال رکوع انگشت خود صدقه داد و بدان اشاره کرد، که بود؟ او همان بود که خداوند فرمود: «ولی شما پس از پیامبر...» تا توده مردمان بدانند.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

به رغم ناسپاسان، او نخستین مؤمنی بود که نماز گزارد و انگشت خود را صدقه داد. بدین سبب است که ولایت او بر ما در آشکار و پنهان واجب شده است.<sup>۳</sup>

باز گفته است:

جانم فدای آن که روزی در رکوع انگشت خود را صدقه داد و کامروا شد،

- 
- |  |  |
|--|--|
| ۱. علی امیرالمؤمنین أخو الهدی<br>و أول من أدى الزكاة بكفه<br>فلما أتاه سائل مد كفه<br>فدس اليه خاتما و هو راکع<br>فبشر جبريل النبي محمداً<br>← دیوان السید الحمیری، ۴۶۰. | و أفضل ذی نعل و من كان حافیا<br>و أول من صلی و من صام طاویا<br>اليه و لم يبخل و لم یک جافیا<br>و مازال أواهاً الى الخیر داعیا<br>بذاك و جاء الوحی فی ذاک ضاحیا |
| ۲. من كان أول من تصدق راکعاً<br>من ذاک قول الله ان ولیکم<br>← همان، ۲۱۲.   | یوما بخاتمه و کان مشیرا<br>بعد الرسول لیعلم الجمهورا   |
| ۳. و أول مؤمن صلی و زکی<br>و قد وجب الولاء له علینا<br>← همان، ۲۴۰.  | بخاتمه علی رغم الکفور<br>بذلك فی الجهاد و فی الضمیر  |

یعنی آن که پیش از هر یگانه پرستی یگانه پرست بود و نه بتی پرستش کرد و نه سنگی،  
یعنی همو که محمد پیامبر ﷺ را یاری رساند و از نیرنگ هر همنشین و هر حيله گر پاس داشت،  
و چونان که اسبی چابک گوی مسابقه ببرد، در رسیدن به فضیلت ها بر همه مردمان پیشی گرفت<sup>۱</sup>.

همچنین گفته است:

خداوند درباره او آیه هایی فرو فرستاد که چشم دوستدارانش را روشن ساخت،  
و آن آیه ها از این گفت که من و پیامبرم ولی شماييم و نیز آن ها که در رکوع زکات دادند.  
به آيينم سوگند، هرکس یک روز ولایت پروردگار مردمان را بپذیرد رستگار است<sup>۲</sup>.

هم او را است:

چه کسانی اند که خدای رحمان درباره ایشان ﴿هَلْ أَتَى﴾ را نازل کرد، آن هنگام که در وفا کردن به  
نذر هماورد طلبیدند.

کدام پنج تن اند که جبرئیل ششمین آنها بود و پیامبر ﷺ عباي خویش بر سر ایشان کشیده بود؟  
کیست که در رکوع انگشتر خود را صدقه داد و خداوند عرش او را به ولایت پاداش داد؟<sup>۳</sup>

- 
- |    |   |                             |
|----|---|-----------------------------|
| ۱. | نفسی الفداء لراکع متصدق                 | یوما بخاتمه فآب سعیدا       |
|    | أعنى الموحّد قبل کل موحّد               | لا عابداً صنما و لا جلمودا  |
|    | أعنى الذی نصر النبی محمداً              | و وقاه کید معاشر و مکیدا    |
|    | سبق الأنام الى الفضائل کلها             | سبق الجواد لذی الرهان بلیدا |
|    | ← همان، ۱۷۰ - ۱۷۲، با مقداری جابه جایی. |                             |
| ۲. | و أنزل فيه رب الناس آياً                | أقرت من موالیه العیونا      |
|    | بأنی و النبی لکم ولی                    | و مؤتون الزکاة و راکعونا    |
|    | و من يتول رب الناس یوما                 | فانهم لعمری فائزون          |
|    | ← همان، ۴۳۰.                            |                             |

- |    |                              |                         |
|----|------------------------------|-------------------------|
| ۳. | و من أنزل الرحمن فيهم هل أتى | لما تحذوا للندور وفاء   |
|    | من خمسة جبریل سادسهم و قد    | مد النبی علی الجمیع عبا |



سید رضی گفته است:

چه کسی بود که دست دهش او انگشتی را بخشید که از هر ارجمندی آن را دریغ داشت؟  
آیا فروغ این ماه را می‌توان با تاریکی‌ها فروپوشاند و آیا این خورشید را می‌توان با غبار پنهان ساخت؟<sup>۱</sup>

دعبل گفته است:

قرآن از فضیلت خاندان محمد ﷺ و از ولایت انکارناپذیر علی علیه السلام سخن گفته است.  
از ولایت آن برگزیده، همو که پس از پیامبر راستگوی محبوب برترین است.  
آن هنگام که در حال نماز بینوایی به سراغ او آمد و او دست خویش را به مدد رسانی سوی وی گشود.  
آن بینوا انگشت او را گرفت و آن عطایی از بزرگواری زاده بزرگواران بود.  
پس خداوند در آیات تنزیل خود او را گزین ساخت. هرکس به افتخاری چون او دست یافته است  
برشمارد.

خداوند ولی شما است و نیز پیامبر او و آن «مؤمنین»؛ هر که می‌خواهد انکار کند.  
اما در فردا روز خداوند خود مدعی او خواهد بود، و خداوند در وعده خویش خلاف نکند.<sup>۲</sup>

→

فَأَثَابَهُ ذُوالْعَرْشِ مِنْهُ وَلاءَ

مَنْ ذَا بَخَاتَمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعًا

← همان، ۵۴ - ۵۶.

تَضُنُّ بِكُلِّ عَالِيَةِ الْكَعَابِ

۱. وَ مَنْ سَمَحَتْ بِبَخَاتَمِهِ يَمِينِ

و هَذِي الشَّمْسُ تَطْمَسُ بِالضُّبَابِ

أَهَذَا الْبَدْرُ يَكْسِفُ بِالْأَدْيَانِ

← دیوان الشریف الرضی، ۱/۹۲ و ۹۳.

و وَلايَةَ لَعَلِيهِ لَمْ تَجِدْ

۲. نَطَقَ الْقُرْآنُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ

بَعْدَ النَّبِيِّ الصَّادِقِ الْمَتُودِ

بِوَلَايَةِ الْمُخْتَارِ مِنْ خَيْرِ الذِّى

فَامْتَدَّ طَوْعًا بِالذَّرَاعِ وَ بِالْيَدِ

إِذْ جَاءَهُ الْمَسْكِينُ حَالِ صَلَاتِهِ

هَبَطَ الْكَرِيمُ الْأَجُودَى الْأَجُودِ

فَتَنَاولَ الْمَسْكِينُ مِنْهُ خَاتَمًا

مَنْ حَازَ مِثْلَ فَخَارِهِ فَلْيَعْدِدْ

فَاخْتَصَهُ الرَّحْمَنُ فِي تَنْزِيلِهِ

و الْمُؤْمِنِينَ فَمَنْ يَشَأْ فَلْيَجِدْ

أَنَّ الْإِلَاهَ وَلِيَكُمْ وَ رَسُولَهُ

←

عونی گفته است:

چه کسی بود که در وقت نماز و آن هنگام که گدایی از مردم چیزی خواسته و آنان عطایی نداده بودند،

انگشتر خود را صدقه داد؟

چه کسی بود که خداوند درباره او ﴿هَلْ أَتَى﴾ را نازل کرد و او را فضیلتی پیوسته چون فضیلت

پیامبر خدا ﷺ است؟<sup>۱</sup>

همو گفته است:

بامن بگوی آن هنگام که آن گدای مقصود به دریوزگی آمد چه کسی از میان آن مردم انگشتر خود به او

بخشید؟

او پنهانی این دهش را انجام داد اما پروردگارش آن را فاش ساخت و روشن کرد که چه کسی در هنگام

رکوع صدقه داده است.<sup>۲</sup>

عبدی گفته است:

آن کس که در نماز انگشتر خویش صدقه داد و خوراک خود را نیز بدان بینوایی بخشید که شب بر در

خانه رسید.<sup>۳</sup>

همو گفته است:

→

والله ليس بمخلف في الموعد

يكن الاله خصيمه فيها غداً

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۵۶.

وقت الصلاة فقد سئلوا و ما بذلوا

و من بخاتمه منهم تصدق في

۱.

فضل كفضل رسول الله متصل

من أنزل الله فيه هل أتى و له

على السائل المعنى إذ جاء قانعا

ابن لی من فی القوم جاد بخاتم

۲.

و بین من كان المصدق راكعا

و جاد به سرأ فأفشاء ربه

و بقوته للمستكين السارب

ذاک المصدق فی الصلاة بخاتم

۳.

برای خدا در رکوع انگشتر را صدقه داد و خداوند در آیات محکم کتاب او را ستود<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

درباره او وحیی مفصل فرو فرستاد، آن گاه که در ﴿هَلْ أَتَى﴾ فرمود: به نذر خود وفا کنند<sup>۲</sup>.

همچنین گفته است:

چه کسی بود که به نذر وفا کرد یا یتیم را فریاد رسید؟

آن گاه که ﴿هَلْ أَتَى﴾ را می خوانی، بنگر که چه چیز را بخشیده است.

چه کسی بود که فروتنانه در حال رکوع انگشتری صدقه داد؟

آن هنگام که بر درگاه خداوند خاشعانه ایستاده بود، و پس از آن خداوند آیه های ولایت را نازل کرد<sup>۳</sup>.

صاحب بن عباد گفته است:

مگر نمی دانید وصی همان کسی است که در محراب بود و صدقه داد؟

مگر نمی دانید وصی همان کسی است که به حکم غدیر فرمان او بر اصحاب روا است؟<sup>۴</sup>

همو گفته است:

آیا مانند عطای تو در رکوع عطایی هست؟ و البته دهش هیچ بخشنده ای چون عطای تو نیست.

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ۱. تصدق بالخاتم لله راكعاً      | فأثنى عليه الله في محكم الذكر  |
| ۲. و أنزل فيه الله وحياً مفصلاً | لدى هل أتى إذ قال يوفون بالنذر |
| ۳. من كان بالنذر وفي            | أو لليتيم اسعفا                |
| فانظر بماذا اتحفا               | إذا قرأت هل أتى                |
| من كان زكى راكعاً               | بخاتم تواضعا                   |
| لدى الجلال خاشعاً               | فانزلت آى الولا                |
| ۴. ألم تعلموا ان الوصى هو الذى  | أتى الزكاة و كان فى المحراب    |
| ألم تعلموا ان الوصى هو الذى     | حكم الغدير له على الأصحاب      |

بیت ها را در دیوان صاحب بن عباد نیافتم.

آیا همانند آن عطا به اسیر گرفتار یا به کودک خردسال یا به سان آنچه بدان بینوا دادی هست؟<sup>۱</sup>

وراق گفته است:

علی رضی الله عنه پدر آن دو نواده پیامبر صلی الله علیه و آله است که خود در رکوع پنهانی انگشتر خویش را صدقه داد و هرگز تندی نکرد.

چون آن گدا به سراغش رفت و دست خود دراز کرد، هنوز دستش کاملاً صاف نشده بود که انگشتری را به او ارزانی داشت.<sup>۲</sup>

صفی بصری گفته است:

ای آن که انگشتر خویش را در رکوع صدقه داد، من تو را اندوخته خویش در قیامت قرار داده‌ام تا شفیع شوی.

خداوند او را به من شناسانده و مرا به او بینا ساخته است و بدین سان در دین خویش بینا و شنوا شده‌ام.<sup>۳</sup>

نصر بن منتصر گفته است:

چه کسی بود که نماز خود با خشوع برپا داشت و در رکوع بدان کس که آمد زکات داد؟  
و چه کسی را در بهشت برین قلمروی گسترده باشد؟ و این حقیقتی انکارناپذیر در سوره ﴿هَلْ أَتَى﴾  
است.<sup>۴</sup>

- 
- |   |   |
|---|---|
| ۱. هل مثل برک فی حال الركوع و ما<br>هل مثل ذلک للعانی الأسیر و لا<br>﴿دیوان صاحب بن عباد، ۱۰۹.﴾ | بر کبرک برأ للمزکینا<br>طفل الصغیر و قد أعطیت مسکینا      |
| ۲. علی أبو السبطين صدق راکعاً<br>فلما أتاه سائل مد کفه  | بخاتمه سرأ و لم یتجهم<br>فلم یستو حتی جباه بخاتم          |
| ۳. یا من بخاتمه تصدق راکعاً<br>الله عرفتني و بصرنی به   | انی ادخبر تک للقیامة شافعا<br>فمضیت فی دینی بصیراً سامعا  |
| ۴. و من أقام خاشعاً صلاته<br>و من له ملک کبیر ناعم  | یؤتی الزکاة راکعاً لمن أتى<br>فی الخلد لا تنکره فی هل أتى |

اصفهان‌ی گفته است:

پس آیا چه کسی در رکوع صدقه داد و از این رهگذر در خشنودی خدایی که بسی نزدیک است امید بست؟

تا به گواه‌ها و برهان‌های بسیار، پس از پیامبر ﷺ به ولایت، مقرب او شد، به ولایت او در آیه‌ای که برای دوستدارانش نازل شده است و آن اول و دو تن دیگر ایشان در شمار آورده‌اند.

آن اول همان خداوند بی‌نیاز پیراسته‌نام است و سپس پیامبر ﷺ او و وصی پیامبر ﷺ که در پی اویند.

آیا این ولایت را در آیه‌های قرآن هدایت می‌خوانید که بر آن سومین دلالت می‌کند که پس از آن اول و دوم است.

این ولایت است که به آن دو برمی‌گردد و سوگندها بدان انعقاد یافته است.<sup>۱</sup>

ابوالحسین گفته است:

چه کسی بود که خوراک خود به بینوا بخشید و گرمای روز روزه و گرسنگی هم او را از این کار باز نداشت؟  
چه کسی بود که در رکوع با دادن انگشتر، بر آن دریوزه که دهشی می‌طلبید منت نهاد و آن را به او ارزانی کرد؟<sup>۲</sup>

- |   |   |
|---|---|
| <p>۱. أفمن بخاتمه تصدق راکعاً<br/>حتى تقرب منه بعد نبیه<br/>بولائه فی آیه لولاتها<br/>فالاول الصمد المقدس ذکرة<br/>هل فی تلاوتها بأی ذوی هدی<br/>هذی الولاية ان تعود علیهما<br/>من جاد للمسکین بالقوت و لم<br/>من من بالخاتم منه راکعاً</p> | <p>یرجو بذاک رضی القریب الدانی<br/>بولایة بشواهد و معان<br/>نزلت حصاهم أول و اثنان<br/>و نبیه و وصیه التبعان<br/>من قبل ثالث أهلها یلیان<br/>من بعده من عقدها قسمان<br/>یمنعه حر الصیام و الطوی<br/>للطالب الرشد عطاء و حبا</p> |
|---|---|

شاعری دیگر گفته است:

یا در نمازی که آن را همراه زکات برپا داشت - و خداوند بنده شکیبای خویش را رحمت دهد -  
چه کسی بود که در رکوع انگشتر خویش را صدقه داد و این دهش را چون رازی در سینه پنهان ساخت؟<sup>۱</sup>

یکی از ادیبان هم گفته است:

هیچ کس چون مصطفی ﷺ و چون علی علیه السلام مهتر اوصیا نباشد که این مقام را ادعا تواند کرد؟  
هرکه غیر از امام علی علیه السلام را به ولایت گیرد و از او روی برتابد دهانش به خاک پر باد.  
این آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ است که از جانب خداوند پیام ولایت او را آورده است.  
اگر هم این واژه معنای جمع را اقتضا کند، (بدین معنا است که) این ولایت پس از او از آن فرزندان او است.<sup>۲</sup>

- 
- |                          |                                   |
|--------------------------|-----------------------------------|
| و الله یرحم عبده الصبارا | ۱. أ و فی الصلاة مع الزكاة أقامها |
| و أسره فی نفسه اسرارا    | من ذا بخاتمه تصدق را کعا          |
| سید الاوصیاء من یدعیه    | ۲. لیس کالمصطفی و لا کعلی         |
| رغبة منه فالتراب بفیه    | من یوالی غیر الامام علی           |
| أتت بالولاء من الله فیه  | هذه إنما ولیکم الله               |
| جمع کانت من بعده لبنیه   | فاذا ما اقتضى به اللفظ معنی ال    |



## فصل ۲

### درباره آیه ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾<sup>۱</sup>

#### فروافتادن ستاره

ابوجعفر ابن بابویه در امالی به طرقي فراوان از کثیره، از جویبر، از ضحاک، از ابوهارون عبدی، از ربیعہ سعدی، همچنین از ابواسحاق خزازی، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدران آن حضرت علیه السلام، روایت کرده است و همه از ابن عباس نقل کرده‌اند و همچنین از منصور بن اسود، از امام صادق علیه السلام، از پدران ایشان روایت کرده - و متن حاضر همین روایت اخیر است - که ابن عباس گفته است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله به آخرین بیماری دچار شد خاندان و یارانش در بر او گرد آمدند و پرسیدند: ای پیامبر خدا، اگر برای تو پیشامدی رخ دهد ما را پس از تو چه کسی خواهد بود و چه کسی در میان ما فرمانت برپا خواهد داشت؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت گزید و پاسخی بدیشان نداد.

چون روز دوم شد، همان سخن دیروز را تکرار کردند. باز هم پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ هیچ یک از خواسته‌های آنان را نداد.

چون سومین روز شد، گفتند: ای رسول خدا، اگر برای تو پیشامدی رخ دهد ما را پس از تو که خواهد بود و چه کسی در میان ما فرمان تو برپا خواهد داشت؟

---

۱. نجم / ۱: سوگند به اختر چون فرود می‌آید.



فرمود: «چون فردا شود ستاره‌ای از آسمان در خانه یکی از یاران من فرو افتد. بنگرید او کیست؟ پس از من، همو خلیفه من در میان شما است و هم او است که فرمان من در میانان برپا می‌دارد»<sup>۱</sup>. در آن دم هیچ‌کس نبود مگر این که آرزو داشت پیامبر ﷺ به او بگوید: تو پس از من عهده‌داری. چون روز چهارم شد، هریک از آنان در خانه خود نشستند و منتظر فروافتادن ستاره ماندند. ناگهان دیدند ستاره‌ای پرفروغ‌تر از فروغ دنیا، در خانه علی علیه السلام فروافتاد. آن مردم برآشفتمند و گفتند: این مرد گمراه و سرگشته است و درباره عموزاده خود جز از سر هوس سخن نگوید.

پس خداوند این آیات را نازل کرد: ﴿وَالْتَّجَمِ إِذَا هَوَىٰ \* مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ \* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾<sup>۲</sup>

همچنین گفته‌اند: در آن هنگام این آیه نازل شد: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبِرْتُمْ﴾<sup>۳</sup>.

همچنین در روایت نوف بکالی است که در خانه علی علیه السلام ستاره‌ای فرو افتاد که مدینه و پیرامون آن را روشن کرد.<sup>۴</sup>

آن ستاره زهره بود. برخی نیز گفته‌اند ثریا بود. ابن حماد گفته است:

فرمود: امام همان است که ستاره شب به هنگام برآمدن، در سرای او فرو می‌افتد. پس آن ستاره در سرای وصی فرو افتاد و آنان را به خشم آورد و رنگ رخساره‌شان دگرگون شد.

۱. «إذا كان غداً هبط نجم من السماء في دار رجل من أصحابي فانظروا من هو فهو خلیفتی فیکم من بعدی و القائم بأمری».

۲. نجم / ۱ - ۳: سوگند به اختر چون فرود می‌آید، که یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده است و از سر هوس سخن نمی‌گوید.

برای روایت ← ابن بابویه، الامالی، ۶۸۱.

۳. بقره / ۸۷: پس چرا هرگاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید؟ چنین روایتی را در منابع نیافتیم. اما در الکافی (۱/۱۴۸) روایتی حاکی از تفسیر این آیه در مورد ولایت علی علیه السلام آمده است.

۴. در تفسیر فرائد الکوفی (۴۵۰) این مضمون از امام علی علیه السلام روایت شده است.

گفتند: هوس او را به همتای خود متمایل ساخته است و در کینه‌ورزی با او، همدست شدند و با او بدی‌ها روا داشتند.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

در خبری که انکار نتوان کرد احمد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ به او تصریح فرمود،  
و آن مردمان همه گواه بودند و او بی هیچ تهمتی، بدیشان گفت:  
هر آن که ستاره افق در آغاز شب بر سرای او فروافتد  
همو امام سزاوار است، از یاری و همراهی اش فرو منشینید.  
گفتند: در حکم او هواداری از عموزاده اش رخ نموده است.  
تا به پندار خویش او را پیشوا سازد. اما خداوند فرمود: سوگند به ستاره چون  
در آن سرای فروافتد، که این مهتر شما نه گمراه شده و نه سرگشته است.  
مهتر شما همان‌گونه است که خود گوید، بلکه این حقی است که از جانب خداوند آمده است.<sup>۲</sup>

نیز گفته است:

و سخن محمد رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ است که چون ستاره در سرای حیدر رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ فرو افتاد گفت همو امیر است.<sup>۳</sup>

- |    |  |    |
|----|--|----|
| ۱. | قال الامام هو الذی فی داره<br>فانقض فی دار الوصى ففاضهم<br>قالوا امال به الهوى فی صنوه<br>نص علیه أحمد   | ۲. |
| ۲. | و القوم کل یشهد<br>من ذا هوى نجم الافق<br>فهو الامام المستحق<br>قالوا بدا فی حکمه<br>یجعلها بزعمه<br>فی تلکم الدار هوى<br>صاحبکم کما ادعی<br>و قول محمد فی النجم لما   | ۳. |
|    | ینقض نجم اللیل ساعة یطلع<br>و غدت له ألوانهم تتمقع<br>و توازروا الباع علیه و شنعوا<br>فی خبر لایجد<br>قال لهم و ما افتری<br>فی داره عند الفسق<br>لاتقعدوا عنه بطا<br>هوى لابن عمه<br>فقال و النجم اذا<br>ما ضل ذا و لا غوى<br>بل هو حق قد أتى<br>هوى فی دار حیدرة الامیر |    |

خطیب منبج گفته است:

روزی که آن ستاره فرو افتاد آنان ناخرسند برپای ایستادند.  
پس گفتند این مرد درباره علی علیه السلام گمراه شده و نسبت به او تعصب ورزیده است.  
در آن هنگام خداوند بلندمرتبه وحیی فروفرستاد. بزرگ است آن خداوند که نیکوترین نازل کننده است.  
وحی چنین بود که محمد صلی الله علیه و آله درباره او گمراه نگشته، بلکه حقیقتی ناب را روشن ساخته است.<sup>۱</sup>

عونی گفته است:

کیست که ستاره در حجره او فرو افتاد و خداوند در این باره ﴿وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ﴾ را فروفرستاد؟<sup>۲</sup>

ابن علویه گفته است:

آیا از داستان آن ستاره خبر دارید، هنگامی که از میان همه جاها در خانه او فروافتاد؟  
آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: به آیتی اشارت فرما تا در برابرش سر تسلیم فرود آوریم و فرمان بریم.  
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما شما اگر از سر نافرمانی بر او بشورید کافر خواهید شد،  
و خواهید دانست چه کسی است که فضیلت هایش انکار کنند و به سوی چه کسی انگشت اتهام برند.  
گفتند: حقیقت را آشکار کن. چرا در برهانی که بیاورد با فرمان او مخالفت کنیم؟  
به او اشاره فرمای. پس فرمود: نشانی وجود دارد که آیت او برای کسانی است که در جست و جوی اویند.  
ثریا را بر بامها دنبال کنید که آن ستاره چون ستاره یمانی بر فراز بام آن مردی است که می جویید.

- |    |                            |                          |
|----|----------------------------|--------------------------|
| ۱. | و يوم النجم حين هوى فقاموا | علی أقدامهم متألّمینا    |
|    | فقالوا ضل هذا فی علی       | و صار له من المتعصبینا   |
|    | و أنزل ذوالعلی فی ذاک وحیا | تعالی الله خیر المنزلینا |
|    | بأن محمداً ما ضل فیه       | و لكن أظهر الحق المبینا  |
| ۲. | و من هوى النجم الی حجرته   | فأنزل الله اذا النجم هوى |

پس آذرخش آن ستاره فرونشست و چشمک زدن هایش اندک شد چندان که لوچ چشمان نیز توانستند آن را نیک ببینند،

تا چه رسد به چشمی که به دل بینا بود و آن که با دیده‌ای روشن همه چیز را می‌نگریست،

و چون حقیقت کار آن مرد نمایان شد، همگان به سان شکاری رمنده گریختند، و مدعی شدند که پیامبر ما از هوس پیروی کرده و دروغ و دشمنی برایشان آورده است. خدای محمد ﷺ را سوگند که آنان خود دروغ گفتند و دیگرگون ساختند و به کوری و نابخردی گراییدند<sup>۱</sup>.

مهیار گفته است:

من آنم که اگر ستاره برای شما سجده کرده بود هرگز نه تردید می‌آوردم و نه متکبرانه روی برمی‌تافتم<sup>۲</sup>.

فی داره من دون کل مکان  
نسمع له و نطعه بالاذعان  
ملتّم علیه بخاطر العصیان  
و من المشار الیه بالازنان  
فیما یجیء به من البرهان  
فیها الدلیل علی مراد العانی  
من سطح صاحبکم کلمع یمان  
فتبینته حسانر العوران  
و المبصر الأشياء بالأعیان  
نفروا نفور طرائد البهران  
و أتاهم بالافک و العدوان  
و جروا الی عمه و ضد بیان  
ما کنت مرتابا و لا مستکبرا

۱. هل تعلمون حدیث النجم اذا هوی  
قالوا أشر نحو النبی بنعمة  
قال النبی ستکفرون إن أنتم  
و ستعلمون من المزن بفضلہ  
قالوا أبنه فلم نخالف أمره  
فالیه أوم فقال ان علامة  
فابغوا الثریا فی السطوح فانها  
سکنت رواعده و قل ومیضه  
فضلا عن العین البصیر بقلبه  
حتی اذا صدعت حقائق أمره  
زعموا بأن نبینا اتبع الهوی  
کذبوا و رب محمد و تبدلوا  
أنا الذی لو سجد النجم لکم

## او مهتر دنیا و آخرت است

در تاریخ خطیب<sup>۱</sup>، تاریخ بلاذری<sup>۲</sup>، حلیه<sup>۳</sup> ابونعیم، ابانه<sup>۴</sup> عکبری از اعمش، از سفیان ثوری، همچنین از علقمه از ابن مسعود روایت شده که گفته است: در صبح روز عروسی فاطمه علیها السلام لرزه‌ای بر اندام وی افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرمود: «ای فاطمه، مردی را به همسری‌ات درآورده‌ام که در دنیا مهتر است و در آخرت از درستکاران است. ای فاطمه، خداوند چون خواست تو را به همسری علی علیه السلام درآورد جبرئیل را فرمود و او در آسمان چهارم ایستاد و فرشتگان در صف‌هایی ایستادند و او برای آنان خطبه خواند و تو را به همسری علی درآورد. سپس خداوند درخت‌های بهشت را فرمود و آن درخت‌ها بار خلعت و زینت برداشتند و آن‌گاه بدان درختان فرمود تا بار خویش بر فرشتگان نثار کردند و هرکدام که در آن روز بیش از دیگری برداشت تا روز قیامت بدان افتخار کند»<sup>۵</sup>.

ام سلمه گفته است: فاطمه علیها السلام به زنان چنین افتخار می‌کرد که او کسی است که جبرئیل خطبه‌ی وی خوانده است.

در تاریخ بغداد<sup>۶</sup>، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله و شرح الکافی<sup>۷</sup> از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از عبدالله [بن عباس]، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به علی بن ابی طالب علیه السلام نگریست و فرمود: «تو در دنیا مهتری و در آخرت نیز مهتری. هرکه تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکه مرا دوست

۱. ← تاریخ بغداد، ۱۲۸/۴.

۲. ← انساب الاشراف، ۱۱۹/۲.

۳. ← حلیة الاولیاء، ۵۹/۵.

۴. خبر در بخش موجود از کتاب الابانة الكبرى یافت نشد.

۵. «یا فاطمة زوجتک سیداً فی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین یا فاطمة لما أراد الله تعالی أن یملکک بعلی أمر الله تعالی جبرئیل فقام فی السماء الرابعة فصف الملائكة صفوفاً ثم خطب علیهم فزوجک من علی ثم أمر الله سبحانه شجر الجنان فحملت الحلی و الحلل ثم امرها فنثرته علی الملائكة فمن اخذ منهم یومئذ شیئاً اکثر مما أخذ غیره افتخر به الی یوم القيمة».

۶. ← تاریخ بغداد، ۴۱/۴.

۷. ← ۵۱۰/۵.

۸. ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة، ۱۴۶۱/۸.

بدارد خدای را دوست داشته است. هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا دشمن بدارد خدای را دشمن داشته است»<sup>۱</sup>.

در حلیه الاولیاء<sup>۲</sup>، فضائل سمعانی، کتاب طبرانی<sup>۳</sup> و نیز کتاب نطنزی از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از حسن بن علی علیه السلام روایت شده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برایم مهتر عرب را به حضور خوانید - و مقصود علی بود.

عایشه پرسید: مگر تو خود سرور عرب نیستی؟

فرمود: «من سرور زادگان آدمم و علی سرور عرب است»<sup>۴</sup>.

چون علی علیه السلام به حضور آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله در پی انصار فرستاد و آنان نیز آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «ای جماعت انصار، آیا شما را به چیزی راه ننمایم که اگر بدان چنگ زنید پس از آن هرگز گمراه نشوید؟»<sup>۵</sup>  
گفتند: چرا.

فرمود: «این علی است. او را به محبت من دوست بدارید و به حرمت من ارج گذارید؛ جبرئیل مرا بدانچه برایتان گفتم از جانب خداوند فرمان داده است»<sup>۶</sup>.  
این خبر را - بنابر آنچه در کتاب سؤدد<sup>۷</sup> آمده - ابوبشیر نیز از سعید، از عایشه روایت کرده است.  
در روایتی دیگر است که عایشه پرسید: مهتر (سید) که می‌گویی چیست؟  
فرمود: «کسی است که طاعت او واجب باشد، آن گونه که طاعت من واجب است»<sup>۸</sup>.

---

۱. «انت سید فی الدنيا و سید فی الآخرة من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب الله و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله».

۲. ۶۳/۱ ←

۳. ← المعجم الكبير، ۸۸/۳.

۴. «انا سید ولد آدم و علی سید العرب».

۵. «معاشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتکم به لن تضلوا بعده؟»

۶. «هذا علی فاحبوه لحبی و اکرموه لکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم عن الله عزّ و جلّ».

۷. «السؤدد» یکی از ده کتاب عیون الاخبار است در عیون الاخبار (۳۸۸/۱) تنها عبارت «انا سید ولد آدم و لا فخر» را یافتیم.

۸. «من افترض طاعته کما افترض طاعتی» ← ابن بابویه، الامالی، ۹۴؛ همو، التوحید، ۲۰۷؛ همو، معانی الاخبار،

ابوحنیفه به سند خود از فاخته امهانی روایت کرده است که پیامبر ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: «تو در دنیا سرور مردمی و در آخرت سرور مردمی».<sup>۱</sup>

در حلیه است که شعبی گفته است: علی رضی الله عنه فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خیر مقدم به سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران...»<sup>۲</sup> - و ادامه حدیث.

در روایتی مسند است که فرمود: «من سرور پیامبرانم و علی سرور اوصیا است».<sup>۳</sup>

در روایت دیگری است که پیامبر ﷺ به امام حسین رضی الله عنه فرمود: «تو سروری، زاده سروری و برادر سروری».<sup>۴</sup>

در حساب ابجد نیز عبارت‌های «سید النجباء» و «جمال الائمة»، هم‌وزن و معادل صد و شصت و یک هستند.

عبارت‌های «جمال النجباء» و «سید الائمة» نیز در عدد برابرند. همین گونه، اگر بگویید: «سید النجباء جمال الائمة» این عبارت با «السید علی بن ابی طالب» برابر خواهد بود. همین گونه است اگر بگویید: «جمال النجباء سید الائمة».

صاحب بن عباد گفته است:

سرور مردمان حیدر است، و این بهترین یادآوری باشد.

خدای لعنت کند هرکس را که این را نپذیرد و از در انکار درآید.

او مایه خشم کینه‌ورزان نسبت به او است و سبب مرگ هرکه او را در پیکار بیازماید.<sup>۵</sup>

۱. «انت سید الناس فی الدنیا و سید الناس فی الآخرة».

۲. «مرحبا بسید المسلمین و امام المتقین». ← ابونعیم، حلیه الاولیاء، ۶۶/۱.

۳. «انا سید النبیین و علی سید الوصیین». ← ابن بابویه، عیون اخبار الرضا رضی الله عنه، ۶۶/۲؛ همو، الامالی، ۶۵۲؛ همو، کمال الدین، ۲۸۰.

۴. «انت السید و ابن السید و اخو السید». روایت را بدین ساختار نیافتیم. آنچه یافته‌ام عبارت «انت السید ابن السید ابوالساده» است. ← خراز قمی، کفایة الاثر، ۱۷۶؛ مفید، الاختصاص، ۲۰۷.

۵. سید الناس حیدره  
لعن الله کل من رد هذا و انکره  
هذه خیر تذکره

همو گفته است:

ای عموزادهٔ پیامبر خدا که برترین کسی هستی که بر مردمان مهتری کرده و هاشمیان را تدبیر کرده است.

تو امامی و مقصود مردمانی و هرکس آنچه را گویم رد کند به برهان‌ها درهم کوبیده شود<sup>۱</sup>.

هم او را است:

محبت علی عَلَيْهِ السَّلَام علو همت است؛ زیرا او سرور امامان است<sup>۲</sup>.

→

هو غیض لناصبیه      و هو حتف لمخبره

در دیوان‌الصاحب بن عباد (۱۶۲ - ۱۶۵) شعری با مطلع زیر آمده است:

انا من شیعة الرضا      سید الناس حیدره

مصراع‌هایی که در کتاب حاضر از این شعر گزینش شده به جز دو مصراع اخیر در لابه‌لای این شعر پراکنده است.

۱. ایا ابن عم رسول الله افضل من      ساد الانام و ساس الهاشمینا

انت الامام و منظور الانام فمن      یرد ما قلته یجمع براهینا

← دیوان‌الصاحب بن عباد، ۱۰۷.

۲. حب علی علو همة      لانه سید الائمة

← همان، ۲۷۵.





### فصل ۳

## درباره آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup>

### تفسیر آیه

امت در تفسیر این آیه دو نظریه دارند: یکی آن که این آیه در شأن امامان علیهم السلام نازل شده است؛ و دیگری آن که مقصود آیه فرماندهان پیکارها هستند. چون یکی از این دو نظریه ابطال شود ناگزیر دیگری اثبات خواهد شد. در غیر این صورت، لازم آید که اساساً امت در این باره هیچ نظر حقی نداشته باشد. دلیل بر این که مقصود از آیه امامان علیهم السلام هستند این است که ظاهر آیه در طاعت اولوالامر عموم را اقتضا می‌کند؛ چون از یک سو امر به طاعت از ایشان بر امر به طاعت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله عطف شده است و از سوی دیگر این امر اطلاق دارد و همه چیز را دربر می‌گیرد و هیچ چیز از شمول آن استثنا نشده است؛ و اگر مقصود خداوند فرمان بردن از آنان در چیزی خاص بود آن را بیان می‌کرد و چون آن را بیان نفرموده، خود دلیلی بر اراده عموم است. با اثبات این حقیقت، ناگزیر امامت آن یادشدگان هم اثبات شود؛ زیرا کسی جز امام را نتوان یافت که اطاعت از همه فرمان‌های او چنین واجب باشد. از آن سوی وقتی وجوب فرمانبری از «اولوالامر» به طور مطلق و در همه فرمان‌های ایشان مسجل گردد، ناگزیر باید آن‌ها معصوم باشند؛ در غیر این صورت، بدان خواهد انجامید که خداوند به

---

۱. نساء / ۵۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

قبیح امر کرده باشد؛ چه اگر کسی معصوم نباشد، هیچ اطمینانی نیست که به قبیح درنیفتد، و چون به قبیح درافتد پیروی از او نیز قبیح خواهد بود.

با اثبات دلالت آیه بر عصمت و بر عموم طاعت، این احتمال که مقصود از آن فرماندهان و فرمانروایان باشد باطل خواهد شد؛ زیرا آن‌ها از عصمت برخوردار نیستند و فرمانبری از ایشان تنها در عرصه‌هایی خاص است.

برخی هم گفته‌اند: مقصود از این آیه همه عالمان امت است. این در حالی است که میان عالمان اختلاف وجود دارد و فرمانبری از برخی از آن‌ها نافرمانی برخی دیگر است و چون مؤمنی از یکی از آن‌ها فرمان برد آن دیگری را نافرمانی کند؛ و البته خداوند به چنین چیزی فرمان ندهد.

نکته دیگر آن که خداوند در این آیه «اولوالامر» را به صفتی متصف ساخته است که از آگاهی و فرمانروایی در کنار هم خبر می‌دهد. فرموده است: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾<sup>۱</sup>. خداوند در این آیه پناه جستن از ترس را به بازگشتن به فرمانروایان، و بهره جستن از استنباط را به بازگشتن به عالمان چاره فرموده است و این دو وصف جز برای فرمانروایی که در عین حال از مردان علم باشد فراهم نیست.

در این میان شعبی گفته: ابن عباس گفته است: مقصود فرماندهان پیکارها است و نخستین آن‌ها علی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

حسن بن صالح بن حی از امام صادق علیه السلام در این باره پرسید. فرمود: «امامان از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله»<sup>۳</sup>.

در تفسیر مجاهد است که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شد، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله او را در مدینه به جانشینی خویش گذاشت و او گفت: ای پیامبر، آیا مرا میان کودکان و زنان به جانشینی می‌گذاری؟

۱. نساء / ۸۳: و چون خبری حاکی از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که می‌توانند درست و نادرست آن را دریابند و اگر فضل و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز شمار اندکی از شیطان پیروی می‌کردید.

۲. «فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۶.

۳. «الائمة من اهل بیت رسول الله». «ابن حیون، دعائم الاسلام، ۲۴/۱.

فرمود: «ای علی، مگر خرسند نیستی که با من چون هارون باشی با موسی، آن گاه که او را گفت: ﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾؟»<sup>۱</sup>.

گفت: خدای را سوگند، چرا<sup>۲</sup>.

در تفسیر گفته است: ﴿أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ علی بن ابی طالب علیه السلام است، خداوند کارامت را پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به او سپرد، که حضرت او را در مدینه جانشین خویش ساخت و خداوند مردمان را به فرمانبری او و پرهیز از مخالفت با او فرمان داد<sup>۳</sup>.

در ابانه فلکی است که این آیه هنگامی نازل شد که ابوبرده از علی علیه السلام شکایت کرد<sup>۴</sup>. سید حمیری گفته است:

مگر نه آن است که طاعت اولوالامر بر ما واجب شده است و مگر آن آیه را جز این تأویلی هست؟ این چیزی است که محمد صلی الله علیه و آله ما را از آن خبر داده و این خبر در کتابهای مسند ریشه دار است. خلیفه پس از او همین کسی است که در کلام الهی به او دلالت شده است<sup>۵</sup>.

همو گفته است:

خداوند در قرآن سخنی فرموده است که دعوی شما را به شما برمی گرداند. از خداوند پروردگار مردمان فرمان برید و از احمد و از آنان که اولوالامر هستند آن ها همان ابوالحسن علی علیه السلام و دو نواده پیامبر صلی الله علیه و آله، آن اولیای صاحب فضیلتند<sup>۶</sup>.

---

۱. اعراف / ۱۴۲: در میان قوم من جانشینم باش.

۲. این متن را در تفسیر مجاهد (۱/ ۱۶۲ و ۱۶۳، ذیل آیه) نیافتم.

۳. گوینده این سخن ها روشن نیست. در عین حال این نظریه را بنگرید در: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/ ۱۹۰.

۴. خبر را در منابع کهن نیافتم. تنها در نهج الایمان ابن جبر (۵۹۲) آمده است.

۵. أ و لیس قد فرضت علینا طاعة  
لأولی الامور فهل لها تأویل  
ماکان خبرنا بذاک محمد  
خبراً اه فی المسندات اصول  
ان الخلیفة بعده هذا الذی  
فیها علیه من الخطاب یحیل

← دیوان السید الحمیری، ۳۲۵ و ۳۲۶.

۶. و قال الله فی القرآن قولاً  
یرد علیکم ما تدعوناً ←

ابن الجهم همین معنا را به متوکل بر بسته و گفته است:

شما را همین بس که خداوند کار خویش به شما تفویض کرده و چنین وحی فرستاده است که از اولوالامر فرمان برید،

و محمد ﷺ پیامبر از مردم پاداشی جز این نخواست که خاندان و خویشان او را دوست بدارند،

و ایمان جز به محبت شما پذیرفته نیست و مگر خداوند نماز را بی طهارت می پذیرد؟<sup>۱</sup>

### حدیث منزلت

اما این روایت که پیامبر ﷺ فرمود: «نسبت تو با من چون نسبت هارون با موسی است، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست»<sup>۲</sup> خبری است که بخاری و مسلم در صحیح<sup>۳</sup> خود نقل کرده اند و نطنزی نیز در خصائص آورده است که از مردی شافعی مذهب درباره علی بن ابی طالب علیهما السلام پرسیدند. گفت: پیامبر خدا ﷺ خود فرموده است: «نسبت تو با من چون نسبت هارون با موسی است، مگر در نبوت»<sup>۴</sup>. احمد بن محمد بن سعد<sup>۵</sup> کتابی درباره طرق این حدیث نوشته و همه امت این حدیث را تلقی به قبول کرده و پیامبر ﷺ بارها این سخن را فرموده است.

→

اطيعوا الله رب الناس رباً	و احمد و الأولى المتأمرينا
فذلکم ابو حسن علی	و سبطاه الولاية الفاضلونا

← همان، ۴۳۰.

کفاکم بأن الله فوض امره	۱. الیکم و اوحی ان اطيعوا أولى الامر
و لم یسأل الناس النبی محمد	سوی ود ذی القربى القریبة من اجر
و لا یقبل الايمان إلا بحبکم	و هل یقبل الله الصلوة بلا طهر

۲. «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی».

۳. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۳۵۹/۳ و ۱۶۰۲/۴؛ مسلم، الصحیح، ۱۸۷۰/۴ و ۱۸۷۱.

۴. «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا النبوة». برای متن ← نسائی، خصائص علی علیهما السلام، ۶۸، ۶۹، ۷۴ و ۷۶؛ همو، سنن

النسائی الکبری، ۱۲۰/۵ و ۱۲۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۴۰/۴۲، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۰ و ۱۷۱؛ طوسی، الامالی،

۵۶۰؛ خوارزمی، المناقب، ۱۰۹.

۵. ظاهراً مقصود احمد بن محمد بن سید کوفی مشهور به ابن عقده است.

از آن جمله این که چون رهسپار تبوک شد او را به تنهایی بر مدینه و حرم گماشت. تبوک از مدینه دور بود و پیامبر ﷺ اطمینان نداشت که همه رهسپار آن سرزمین شوند. او همچنین می دانست آن جا نبردی در نخواهد گرفت.

پیامبر ﷺ با سپاهی از چهل هزار مرد روانه شد و سپاهی دیگر نیز در مدینه برجای گذاشت. آن سپاه، تنها شخص علی عليه السلام بود. خداوند درباره دیگر کسانی که این نبرد را همراهی نکردند فرمود: ﴿رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>.

با این وصف، از مدینه‌ای که در آن جز منافقان و زنان نمانده‌اند چه تصویری می توان داشت؟<sup>۲</sup> ابوسعید خدری گفته است: چون پیامبر ﷺ به جرف رسید علی عليه السلام نزد او آمد و گفت: ای پیغمبر خدا، منافقان مدعی اند تو از آن روی مرا باقی گذارده‌ای که این بار را برایم سنگین یافته‌ای و خواسته‌ای آن را از دوش من برداری.

فرمود: «دروغ گفته‌اند. من تو را برای آنچه در غیابم هست گذاشته‌ام. بازگرد و میان خانواده من و خانواده خویش جانشینم باش. ای علی، آیا خشنود نیستی که نسبت تو با من چون نسبت هارون با موسی عليه السلام باشد، با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست؟»<sup>۳</sup> پس علی عليه السلام بازگشت.

در روایت‌های بسیاری است که پیامبر ﷺ در ادامه سخن خود فرمود: «پس از من پیامبری نیست، و اگر بود تو بودی»<sup>۴</sup>.

به هر روی، این حدیث را خطیب در تاریخ<sup>۵</sup>، عبدالملک عکبری در فضائل<sup>۶</sup>، ابوبکر بن مالک،

---

۱. توبه / ۹۳: به این راضی شده‌اند که با خانه‌نشینان باشند و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد. در نتیجه آنان نمی فهمند.

۲. «ابن رستم، المسترشد، ۴۴۱.

۳. «کذبوا انما خلفتک لما وراى فارجع فاخلفنى فى اهلى و اهلك افلاترضى يا على ان تكون منى بمنزلة هارون من

موسى الا انه لا نبى بعدى». «بزار، المسند، ۳۳/۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۳۱/۲.

۴. «لا نبى بعدى و لو كان لکنته». «خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۸۹/۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ۱۷۶/۴۲؛

کوفی، مناقب امیرالمؤمنین عليه السلام، ۵۰/۱؛ طوسی، الامالی، ۵۹۸.

۵. نشانی‌های پیشین را بنگرید.

۶. مقصود فضائل الصحابة است.

ابن ثلاج و علی بن جعد در احادیث خود نقل کرده‌اند و ابن فیاض نیز در شرح الاخبار<sup>۱</sup> آن را به نقل از عماد بن مالک، از سعید، از پدر او آورده است.

### دلالت حدیث منزلت

وجه دلالت این خبر آن است که چون هارون در زمینه فضیلت، در مرتبه پس از موسی علیه السلام قرار داشت به همین سان امیرمؤمنان علیه السلام در مرتبه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جای می‌گیرد، مگر در نبوت که آن را استثنا فرموده است.

بر این پایه لازم است به این یقین برسیم که علی علیه السلام برترین صحابه است. نکته دیگر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله همه جایگاه‌های هارون نسبت به موسی علیه السلام را برای علی علیه السلام اثبات فرمود، به استثنای نبوت و چیزهایی چون برادری تنی که استثنای آن‌ها به ضرورت معلوم است. از دیگر سوی، بدون تردید یکی از جایگاه‌های هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام این است که وی جانشین موسی علیه السلام در میان طایفه خود بوده و فرمانبری از او بر آن مردمان واجب شده و پس از او، سزاوار کرسی وی گشته است.

این خود امانت و نیز عصمت امیرمؤمنان علیه السلام را اثبات می‌کند؛ چه، ایجاب فرمانبری مطلق از او، چنین می‌طلبد که هیچ قبیحی از او سر نزنند.

در این میان این که در حدیث تنها از استثنای یک جایگاه سخن به میان آمده، ابطال این تفسیر مخالفان است که حدیث را تنها ناظر به جانشینی علی علیه السلام بر مدینه دانسته‌اند؛ چه، قاعده استثنا آن است که چیزی از محدوده‌ای خارج شود که اگر این استثنا نبود در آن گردونه جای داشت. به دیگر سخن، مستثنی‌منه باید شامل چیزهایی باشد که استثناء بتواند برخی از آن‌ها را از حکم مذکور خارج کند. دیگر آن که در این جا استثنا به صیغه نفی است، بنابراین باید در مستثنی‌منه به ثبوت چیزی حکم شده باشد، تا بین آن دو مطابقت باشد. در چنین وضعیتی چون پیامبر، به حکم استثنا، نبوت پس از خود را از جایگاه‌های علی علیه السلام استثنا فرموده است، لازم می‌آید که دیگر جایگاه‌ها اثبات شده باشد. بر این پایه، گویی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: تو پس از درگذشت من چنان جایگاهی نسبت به من داری که هارون در دوران زندگی موسی علیه السلام نسبت به او داشته است.

چون این حقیقت ثابت شد، نادرستی تفسیر خبر به این ادعا که گفته‌اند: این جانشینی مربوط به دوران زندگی پیامبر ﷺ بوده ثابت شود.

نکته دیگر آن که استثنا در سخن پیامبر ﷺ موجب این است که اگر بنا بود پس از من پیامبری باشد آن پیامبر علی عليه السلام بود. اما چون وجود پیامبری پس از محمد عليه السلام ممکن نیست ناگزیر علی عليه السلام برادر، وزیر و خلیفه او است؛ چه این که موسی عليه السلام از خداوند چنین خواسته بود: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾<sup>۱</sup> و نیز به هارون گفته بود: ﴿أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي﴾<sup>۲</sup>.

کسی که محمد عليه السلام او را به منزلت هارون گزین ساخته باشد، منزله از آن است که در مقدم بودن او بر دیگران تردیدی پدید آید.

در کامله<sup>۳</sup> دیک الجن آمده است:

پیامبر عليه السلام پیوسته می‌فرمود - و البته خیر همان است که پیامبر عليه السلام بر زبان آورده باشد:

ای علی، ای برادرم تو با من چنانی که موسی با هارون نبی بود،

هرچند پس از من پیامبری نیست و نزد من تو برترین جهانیانی<sup>۴</sup>.

شاعری دیگر گفته است:

او آن احمد هدایتگر عليه السلام را وزیر بود، آن سان که هارون وزارت موسی عليه السلام را داشت.

او برادر وی و رازدار آن وحیی بود که از جانب خداوند فرو فرستاده می‌شد.

وصی محمد عليه السلام و پدر فرزندان و نخستین کسی بود که در پیشگاه خداوند نماز گزارد و سجده کرد<sup>۵</sup>.

---

۱. طه / ۲۹ و ۳۰: و برای من دستیاری از کسانم قرار ده، هارون برادرم را.

۲. اعراف / ۱۴۲: در میان قوم من جانشینم باش.

۳. کامله وزنی عروضی است.

۴. ان النبی لم یزل یقول و الخیر ما فاه به الرسول

انک منی یا علی و یا اخی بحیث من موسی و هارون النبی

لکنه لیس نبی بعدی فانت، خیر العالمین عندی

← دیوان دیک الجن، ۱۲۲.

۵. و کان لاحمد الهادی وزیراً کما هارون کان وزیر موسی



ابن علویه گفته است:

پیامبر ﷺ به سوی تبوک رهسپار شد و به فرمان پروردگار او را بر جای گذاشت.  
از بیمی که بر اموال و ضعیفان و آبروی زنان و کودکان داشت.  
از حيله گران منافقی که گام پس نهاده و لگام فتنه را سوی خاندان او کشانده بودند.  
هم از بیم کسانی که به دشمنی از او پراکندند و بی آن که بیمار باشند یا فراموش کرده باشند به جای  
پیکار به بیهودگی اندر شدند.  
پس او در حالی که از نگرانی‌ها بند از بند دلش گسسته بود نزد پیامبر ﷺ آمد.  
ای امین خدا، چرا با آن که در کار جهاد سستی نمی‌ورزم مرا از آن باز نهاده‌ای؟  
مگر ندیده‌ای که در پیکار و آن‌گاه که یلان پنجه در پنجه درافکنند آزمون‌های سخت داده‌ام؟  
پیامبر ﷺ فرمود: دوستانم به فدایت، تو هیچ خستگی و ستوهی نشان نداده‌ای.  
ای ابوالحسن، پدرم به فدایت، آیا خوش نداری که در برترین جایگاه و منزلت نشانه شده‌ای؟  
ای علی، تو با من چونان گشته‌ای که هارون با آن جوانمرد زادهٔ عمران بود،  
جز در عرصهٔ نبوت که، ای برادر، محال است در انسانی دیگر به تحقق پیوندد.<sup>۱</sup>

→

و كان له اخاً و امين غيب	علی الوحي المنزل حين يوحى
وصى محمد و ابوبنيه	و اول ساجد لله صلى
رحل النبي الى تبوك و انه	لمخلف عنه بأمر المانى
حذراً على اموالها و ضعافها	و كرائم النسوان و الصبيان
من ماكرين منافقين تخلفوا	فتنوا الى اهليه صرف عنان
و لكاشحيه عداوة فى تركه	خوض بلا مرض و لا نسيان
فاتى النبي مبادراً و فؤاده	متخلع من لاعج الرجفان
لم يا امين الله انت مخلفى	عنها و لست عن الجهاد بوان
أو لم تجدنى ذا بلاء فى الوغى	حسن بحيث تناطح الكباشان
قال النبي له فداك احبتي	لم تؤت من سأم و لا استرزان
بابى اباحسن اما ترضى بأن	بوئت اكرم منزل و مكان

←

ابن مکی گفته است:

مگر نمی دانید پیامبر ﷺ پیش از آن که چهره در خاک نهان سازد درباره حیدر عليه السلام وصیت کرد؟  
و در حالی که مردمان در خم حضور داشتند با آنان گفت و در حالی که نفس در سینه ها حبس کرده بودند آن آیه قرآن را خواند؟  
فرمود: علی عليه السلام چون دگمه پیراهن من است و همو یاور من است و با من چونان است که هارون با موسی عليه السلام بود.<sup>۱</sup>

زاهی گفته است:

بامدادان که مصطفی صلی الله علیه و آله آهنگ تبوک داشت بار سفر بسته بود، او را فراخواند،  
و او را گفت: جای من در مدینه بمان و بدان که تو حقیقت را در برابر بدکاران آشکار سازی.  
چون آن پیغمبر پاک روانه شد، مردانی به یاوه پراکنی بر ضد او همدست شدند،  
و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله علی عليه السلام را وانهاده است، و البته این تهمت و کاری زشت بود که از آن دشمنان سر می زد.  
تو پیش از وادی معرّس خود را به او رساندی و او روی به سمت تو چرخاند و مردمان گفتند: اینک علی عليه السلام به عذرخواهی آمده است!  
اما آن برترین مردمان به تقدیر خداوند و الامر تبیت تو را بر فراز بلندایی برد.  
پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سرگردانان، این امام شما است که خدای خود با او راز گفته است.<sup>۲</sup>

→

- |                                 |                              |    |
|---------------------------------|------------------------------|----|
| هارون اصبح من فتی عمران         | اصبحت منی یا علی کمثل ما     |    |
| من ان تصیر اخی فی انسان         | الا النبوة انہا محظورة       |    |
| بحیدره أوصی و لم یسکن الرما     | ألم تعلموا ان النبی محمد     | ۱. |
| و یتلو الذی فیہ و قد همسوا همسا | و قال لهم و القوم فی خم خصرأ |    |
| نصیری و منی مثل هرون من موسی    | علی کزری من قمیصی و انه      |    |
| لقصد تبوک و هو للسیر مضمّر      | غداة دعاه المصطفی و هو مزمع  | ۲. |

←

ناشی گفته است:

به ویژه آن هنگام که او به آهنگ تبوک، سپاه را روانه کرده بود و تو با او برادر گشتی.  
 پس مردمان گفتند: پیامبر ﷺ او را وانهاده است و چون تو را کم شمرند نزد پیامبر پاک رفتی.  
 پیغمبر ﷺ چون سخنانی را که درباره تو گفته بودند شنید، در پاسخ فرمود:  
 مگر خشنود نیستی که به رغم خواسته آنان و به رغم آنچه درباره ات گفته اند، نسبت به من چنان باشی  
 که موسی علیه السلام و هارون علیه السلام بودند؟  
 و اگر پس از من پیامبری مقرر بود، چنان که تو را وزیر گرداندم، شریک خود قرار می دادم  
 اما من خاتم پیامبرانم و تو خلیفه ای، اگر از تو فرمان برند.<sup>۱</sup>

ابن حماد گفته است:

پیامبر ﷺ به آن هدایتگر یعنی ابوالحسن علیه السلام چنان تصریح کرده است که تو نیز در آن با من هم نظری.  
 در این که فرمود: امروز تو را با من چنان جایگاهی است که هارون علیه السلام با موسی علیه السلام داشت، از این بیم  
 مدار.

→

فقال اقم دونی بطیبة و اعلمن	بانک للفجار بالحق مبهر
فلما مضى الطهر النبى تظاهرت	عليه رجال بالمقال و اجهروا
فقالوا على قد قلاه محمد	و ذاك من الارحاء افك و منكر
فالفیته دون المعرس فأنثنى	و قالوا على قد اتاك يكفر
فعلاک خير الخلق من فوق شاهق	و ذاک من الله العلى مقدر
فقال رسول الله هذا امامكم	له الله ناجى ايها المتحير
فلاسيما حين واخيته	و قد سار بالجيش يبغي تبوكا
فقال اناس قلاه النبى	فصرت الى الطهر اذا اخفضوكا
فقال النبى جواباً لما	تؤدى الى سمعه لفظ فيكا
ألم ترض أنا على رغمهم	كموسى و هارون اذ واقفوكا
و لو كان بعدى نبياً كما	جعلت الوزير جعلت الشريكا
و لكننى خاتم المرسلين	و انت الخليفة ان طاعوكا

او این سخن را هنگامی گفت که علی علیه السلام را بر مدینه گمارد. اگر تو را انصاف است باور بدار<sup>۱</sup>.

عونی گفته است:

این برادر من مولای شما و امام شما است و اگر مرا بلایی در رسد همو خلیفه است، و جانشین من، آن سان که هارون علیه السلام جانشین موسی علیه السلام بود، از بزرگداشت حق امام خود فرومگذارد.

در آن هنگام که موسی علیه السلام در میان طایفه خود نبود، اگر هارون علیه السلام مهتر و پیشوای ایشان بود، او نیز خلیفه و امام و برترین کسی است که تقدیر درباره اش چنین فرمان رانده و قلم تقدیر در آن جا مانده است<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

ای آن که از حقیقت دوری، مگر آن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله برای تو روایت نشده است که از موضع تهنیت به علی علیه السلام گفت؟

تو با من چون هارون علیه السلام با موسایی، زمانی که موسی علیه السلام برادر خویش را گفت: خلیفه ام باش. پس از آنان بپرس چرا با وصی مخالفت کرده اند؟<sup>۳</sup>

- |                               |                              |    |
|-------------------------------|------------------------------|----|
| نص النبی علی الہادی ابی الحسن | نصاً علی صدقہ اجمعت انت معی  | ۱. |
| فی قوله لک منی الیوم منزلة    | کانت لہارون من موسی فلاترع   |    |
| و انما قال هذا حین خلفه       | علی المدینة ان انصفت فافتنع  |    |
| هذا اخی مولاکم و امامکم       | و هو الخلیفة ان لقتیت حُماما | ۲. |
| منی کما ہارون من موسی فلا     | قالوا لحق امامکم اعظاما      |    |
| ان کان ہارون النبی لقومه      | ما غاب موسی سیداً و اماما    |    |
| فہو الخلیفة و الامام و خیر من | امضی القضاء و جفف الاقلاما   |    |
| اما رویت یا بعید الذہن        | ما قالہ احمد کالمہنی         | ۳. |
| انت کہارون لموسی منی          | اذ قال موسی لایخہ اخلفنی     |    |

فاسئلہم لم خالفوا الوصیا

محمد بن نصر بن هشام گفته است:

علی علیه السلام پیوسته مایه آزموده شدن کسانی است که چه در کار دین سود برده اند و چه دین را باخته اند. مصطفی صلی الله علیه و آله او را در کنار خود بر جایگاهی نشاند که جایگاهی پست نبود. او را در کار امروز دین و در کار آخرت، هارون قوم خود گردانید. به اعراف بنگر تا ببینی که آن مردمان با هارون چه کردند.<sup>۱</sup>

ابوالقاسم مغربی گفته است:

آیا در پیامبر خدا صلی الله علیه و آله الگویی هست که مردمان بدانچه درباره او سنت گذارده شده باشد به پیشینیان اقتدا نکرده باشند؟

برادرت، آیا درباره اش مخالفت نشد، آن سان که طایفه موسی علیه السلام درباره هارون علیه السلام با او مخالفت کردند؟<sup>۲</sup>

حمانی گفته است:

به رغم دشمنان، او را در جایگاهی چون جایگاه هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام در روزگاران کهن قرار داد.

در میان یاران و قوم موسی علیه السلام چه کسی چون هارون علیه السلام بود؟ شما پیوسته بر لغزشگاه های کفرید.<sup>۳</sup>

ابن اطیس گفته است:

چه کسی بود که مصطفی صلی الله علیه و آله آشکارا درباره اش گفت: تو در قیامت صاحب حوضی.

- 
- |    |                             |                             |
|----|-----------------------------|-----------------------------|
| ۱. | ان علیاً لم یزل محنة        | لرابع الدین و مغبون         |
|    | انزله فی نفسه المصطفی       | منزلة لم تک بالدون          |
|    | صیره هارون فی قومه          | لعاجل الدین و للبدین        |
|    | فارجع الی الاعراف حتی تری   | ما صنع القوم بهارون         |
| ۲. | هل فی رسول الله من أسوة     | لم یقتد القوم بما سن فیه    |
|    | اخوک هل خولفت فیه کما       | خالف موسی قومه فی اخیه      |
| ۳. | و انزله منه علی رغبة العدی  | کهرون من موسی علی قدم الدهر |
|    | من کان فی اصحاب موسی و قومه | کهرون لازلتم علی زلل الکفر  |

تو برادر منی، چنان که وصی من، آن سان که هارون در فرمانروایی وصی موسی عليه السلام بود.<sup>۱</sup>

منصور نمری گفته است:

به داوری تو خرسندم و جایگزینی برایش نمی جویم؛ زیرا داوری تو با توفیق قرین است.  
خاندان پیامبر برترین همهٔ مردمانند و برترین خاندان پیامبر عليه السلام هم هارون است.<sup>۲</sup>

ابان لاحقی گفته است:

گواهی می‌دهم که جز خداوند آفریدگار روزی‌ده بزرگ خدایی نیست.  
محمد صلی الله علیه و آله بنده او پیامبری است که به حق آمده و او را فروغی است،  
و هارون مرتضای ما در علم است و او را همتایی نیست.<sup>۳</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

و او را هارون طایفهٔ خود ساخت، به مانند هارون موسی عليه السلام، اما به جای او کسانی دیگر جستند و  
جایگزین او گرفتند.<sup>۴</sup>

همو گفته است:

وضع او وضع هارون برای موسی عليه السلام است. این حقیقت را دریابید.<sup>۵</sup>

- 
- |    |                           |                              |
|----|---------------------------|------------------------------|
| ۱. | من قال فيه المصطفى معلناً | انت له الحوض لدى الحشر       |
|    | انت اخي انت وصيي كما      | هارون من موسى في الامر       |
| ۲. | رضيت حكمك لا بغى به بدلا  | لأن حكمك بالتوفيق مقرون      |
|    | أل الرسول خيار الناس كلهم | و خير آل رسول الله هارون     |
| ۳. | اشهد ان لا اله إلا        | الخالق الرازق الكبير         |
|    | محمد عبده رسول            | جاء بحق عليه نور             |
|    | و ان هارون مرتضانا        | في العلم ما ان له نظير       |
| ۴. | و صيره هارون بين قومه     | كهارون موسى فابحثوا و تبدلوا |
|    | بيت را در دیوان نیافتم.   |                              |
| ۵. | حالة هارون                | لموسى فامهنماها              |

زید بن علی نیز گفته است:

اگر کسی باشد که روزی خاکش مردمان را شرافت بخشیده است، علی علیه السلام کسی است که منقبت‌ها او را برتری بخشیده است،

و نیز این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سخن او همراه حق است، هر چند دروغگویان آن را برنتابند که آشکارا گفت: ای علی علیه السلام، تو با من چون هارونی با موسی، برادر و همدم<sup>۱</sup>.

صنوبری گفته است:

مگر نه آن است که او در برادری با پیامبر صلی الله علیه و آله در چنان جایگاهی قرار گرفت که هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام نشسته بود؟<sup>۲</sup>

فان علیها شرفته المناقب  
و ان رغمت منه انوف کواذب  
کهرون من موسی اخ لی و صاحب  
محل هرون من موسی بن عمران

و من شرف الاقوام يوماً ترابه  
و قول رسول الله و الحق قوله  
بأنک منی یا علی معالنا  
ألیس من حل منه فی اخوته

۱.

۲.

## فصل ۴

### داستان روز غدیر

#### فرمان قرآنی، آیه تبلیغ

سپاس خدایی را که ابتلا از ما برگرفت و چه نیک برگرفت، خدای رحمانی که آزار از ما دور ساخت و چه کامل دور ساخت، رحیمی که گناهان ما بخشود و چه زیبا بخشود. بندگان را رجا و خوف داد و جمال و جلال خویش بر آنان هویدا گرداند، و پیامبر ﷺ را برای ما فرستاد و دلایل گواه بر او را برایمان روشن کرد و او را به دعوت فرمان داد و ایمن داشتن او از آزار مردمان را کفالت کرد و فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>.

واحدی در اسباب نزول القرآن<sup>۲</sup> به سند خود از اعمش و ابوحجاف، از عطیه، از ابوسعید خدری نقل کرده و ابوبکر شیرازی در کتاب ما نزل من فی القرآن فی امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> به سند خود از ابن عباس آورده و مرزبانی<sup>۳</sup> نیز در کتاب خود از ابن عباس روایت کرده که گفته است: آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ

---

۱. مائده / ۶۷: ای پیامبر، آنچه را از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدای تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

۲. ← اسباب النزول، ۱۳۵.

۳. مقصود ابوعبدالله مرزبانی (د. ۳۷۸ ق.) است و کتاب او نیز ما نزل من القرآن فی علی<sup>علیه السلام</sup> نام دارد. ← آقابزرگ



«مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»<sup>۱</sup> در روز غدیر خم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. در تفسیر ابن جریر، عطاء، ثوری و ثعلبی<sup>۲</sup> آمده که این آیه در فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.

ابراهیم ثقفی به سند خود از خدری و بریده اسلمی و محمد بن علی علیه السلام روایت کرده که این آیه در روز غدیر درباره علی علیه السلام نازل شده است.<sup>۳</sup>

در تفسیر ثعالبی است که جعفر بن محمد علیه السلام گوید: معنای آیه این است که آنچه را از جانب پروردگارت در فضیلت علی علیه السلام بر تو نازل شده است ابلاغ کن.<sup>۴</sup>

از همین مفسر به سند خود از کلبی روایت شده که گفته است: آیه نازل شد که درباره او به مردمان ابلاغ کن. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است. خداوندا، دوست بدار آن را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن بدارد»<sup>۵</sup>.

بر این پایه، این آیه که فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»<sup>۶</sup> دربردارنده پنج چیز است: کراهت، امر، حکایت، عزل و عصمت. خداوند به پیامبر خود امر کرد علی علیه السلام را به امامت نصب کند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله در آن توقف کرد، چون از تکذیب مردمان کراهت داشت. پس این آیه نازل شد: «لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»<sup>۷</sup>. پیامبر صلی الله علیه و آله مردمان را فرمود تا بر علی علیه السلام به

→

تهرانی، الذریعة، ۲۹/۱۹.

۱. مائده / ۶۷.

۲. ← الکشف و البیان، ۹۲/۴. این روایت در این منبع از امام باقر علیه السلام نقل شده و متن آن برخلاف گزارش کتاب حاضر چنین است: «و قال ابو جعفر محمد بن علی بلغ ما انزل الیک فی فضل علی بن ابی طالب».

۳. روایت را در الغارات نیافتیم.

۴. در آثار ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی (۳۵۰ - ۴۲۹ ق.) به تفسیر برنخورد و در مقدمه مؤلف نیز از آن یاد نشده است. شاید خطا یا تصحیفی در کار باشد. گواه آن که، همان گونه که گذشت در تفسیر ثعلبی، الکشف و البیان (۹۲/۴) این روایت از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

۵. «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».

۶. مائده / ۶۷.

۷. شعراء / ۳: شاید تواز این که مشرکان ایمان نمی آورند جان خویش را تباه سازی.

فرمانروایی سلام دهند. آن‌گاه پس از چند روز این آیه نازل شد: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ مَا بَلَغَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾<sup>۱</sup>.

در تفسیر آیه ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾<sup>۲</sup> آمده است که خداوند در شب معراج آنچه خواست درباره علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرد و چون زمان ابلاغ آن رسید فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلَغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾. پس مقصود این است که آنچه را خداوند در شب معراج درباره علی علیه السلام به تو وحی کرده است ابلاغ کن<sup>۳</sup>.

سید مرتضی گفته است:

آفرین بر امروز که چقدر والا است و زهی آن که این روز از او نشان یافته است.  
در این روز پروردگار بلندمرتبه چیزی سویمان فرستاد که دشمن را به بیماری نشانند یا از پای درآورد،

و علی علیه السلام را به کار ولایت‌گزین ساخت و البته هرکه خواست دیگرگون یا تحریف کرد.  
اگر یک سخن بسنده باشد، آنچه او در خم فرمود بسنده است.  
به او گفته شد: ابلاغ کن و گرنه هرگز به آنچه پروردگار فرموده است وفا نکرده‌ای<sup>۴</sup>.

زاهی گفته است:

چه کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر بنابر آنچه در خبر صحیح آمده فرموده است:

---

۱. مائده / ۶۷.

۲. نجم / ۱۰: آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند وحی فرمود.

۳. «ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۷/۷۵.

۴. لله در اليوم ما اشرفا و در ماكان به اعرفا  
ساق الينا فيه رب العلى ما امراض الاعداء أو اتلفا  
و خص بالامر عليا وان بدل من بدل أو حرفا  
ان كان قولاً كافياً فالذى قال بخم وحده قد كفى  
قليل له بلغ فان لم يكن مبلغا عن ربه ماوفى

بیت‌ها را در دیوان الشریف المرتضی نیافتم.

ای علی، برخیز و پس از من آنان را نشان راه باش و خرسند شو که در آخرت در جایگاهی ارجمند برانگیخته شوی.

تو مولای ایشانی و به موجب نصی که از وحی به مردمان رسیده و عقل آنان را مخاطب ساخته عهده‌دار کارهای آنانی،

و آن وحی این است که خداوند عرش پیامبر ﷺ را فرمود: ابلاغ کن و آن‌گاه که من فرمان دهم بهترین فرمانبر باش.

اگر نافرمانی کنی و انجام ندهی، امر مرا ابلاغ نکرده‌ای و یاد مرا بر مردمان آشکار نساخته‌ای<sup>۱</sup>.

در مجره است:

آن‌گاه که از جانب خداوند آیه‌ای از کتاب درباره ولایت نازل گشت، پیامبر ﷺ در شرح این ولایت سخن گفت.

آن هنگام که خداوند فرمود: آنچه را بدان فرمان یافته‌ای ابلاغ کن و به این که خداوند نگاهبان مهربان تو را از آسیب ایشان در امان خواهد داشت مطمئن باش.

پس پیامبر ﷺ فرمود تا بگویند همه گرد آیند و سپس او را به سخنی مشروح و بیانی روشن نصب کرد.

فریاد زد: مگر من ولیّ شما نیستم؟ گفتند: چرا، واقعاً چنین است. فرمود: پس این ولیّ دوم است.

آن‌گاه برای او و هر که او را یاری دهد دعا کرد و بر آنان که به او پشت کنند نفرین فرستاد<sup>۲</sup>.

- 
- |   |   |
|---|---|
| <p>۱. من قال احمد فی يوم الغدير له<br/>قم يا علي فكن بعدی لهم علماً<br/>مولاهم انت و الموفی بامرهم<br/>و ذاک ان اله العرش قال له<br/>فان عصیت و لم تفعل فانک ما<br/>قام النبی له بشرح ولایة<br/>۲. إذ قال بلغ ما أمرت به و ثق</p> | <p>بالنقل فی خبر بالصدق مأثور<br/>و اسعد بمنقلب فی البعث مجبور<br/>نص بوحی علی الافهام مسطور<br/>بلغ و کن عند امری خیر مأمور<br/>بلغت امری و لم تصدی بتذکیری<br/>نزل الکتاب بها من الدیان<br/>منهم بعصمة کالیء حنان</p> |
|---|---|

ابن حماد گفته است:

به او گفته شد اراده خداوند را ابلاغ کن، و او عصرگاهان، زمانی که خورشید ظهر را پشت سر نهاده بود برخاست.

دست علی علیه السلام را بلند کرد و نشان داد و چه نیکو بود آن دست و این دست! سپس از ولایت او بر هر که نماز بخواند و روزه بدارد و یگانه پرست باشد آشکارا سخن گفت.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

احمد رضی الله عنه را گفت: به قریش ابلاغ کن و اگر بیم داری خود تو را نگاهبان خواهم بود. اگر این خبرها را از جانب من نرسانی، نه مبلغی و نه امینی. پس دست خویش بالا آورد، چنان که همه حاضران آن را دیدند. زهی آن خجسته دستی که بلند شد و زهی آن بزرگواری که دست خویش بلند کرد. پس در حالی که مردم همه به سخنی گوش می سپردند و می شنیدند، فرمود: زنهار که این برادر من و وصی راستین من است و کسی که وعده های مرا به انجام رساند و بدهی های مرا بپردازد.

زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است؛ او را بپذیرید. خداوند دوست بدارد آن را که دوستدار علی علیه السلام است و دشمن بدارد آن را که دشمن علی علیه السلام است و کینه او در دل دارد. اگر پس از من این پیمان پاس ندارید و او را واگذارید همه کافر شده اید.<sup>۲</sup>

→

- |                             |                            |    |
|-----------------------------|----------------------------|----|
| علماً بفضل مقالة و بیان     | فدعا الصلوة جماعة و اقامه  |    |
| حقاً فقال فذا الولی الثانی  | نادی ألت ولیکم قالوا بلی   |    |
| و دعا الاله علی ذوی الخذلان | فدعا له و لمن اجاب بنصره   |    |
| فقام عشاء و الضحی قد تصعدا  | و قیل له بلغ من الله عزمة  | ۱. |
| یدل لهم اکرم بها من ید ید   | بکف علی رافعاً أخذاً بها   |    |
| علی کل من صلی و صام و وحدا  | فنادی بما نادى به من ولائه |    |
| اکن لک عاصما ان تستکینا     | و قال لأحمد بلغ قریشاً     | ۲. |

## سورة انشراح

امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾<sup>۱</sup> فرموده‌اند: یعنی مگر نه آن که تو را به وصی خویش آگاهانیدیم و او را یاور تو و خوارکننده دشمنانت قرار دادیم؟ همان دشمن که ﴿أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾<sup>۲</sup> پشت تو شکسته بود. و مگر نه آن که خداوند از پشت تو نسل پیامبرانی را برآورد که هدایت کنند؟ ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾<sup>۳</sup>، یعنی نام تو بلند داشتیم و هیچ‌گاه از من نام برده نشود مگر آن که از تو نیز نام برده شود. ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾<sup>۴</sup>؛ پس چون از دنیای خویش فراغت یافتی علی علیه السلام را به ولایت نصب کن تا این فرقه به او هدایت یابد.<sup>۵</sup>

عبدالسلام بن صالح از امام رضا علیه السلام روایت کرده که درباره این سوره فرموده است: ای محمد، مگر نه آن که سینه‌ات را برایت گشادیم و مگر نه آن که علی علیه السلام را وصی تو قرار دادیم؟ و با کشتن پیکارگران کافر و اهل تأویل به دست او، سنگینی از تو برداشتیم و به این که ای محمد صلی الله علیه و آله، از علی نام بردی نام تو را بلند گردانیدیم؟<sup>۶</sup>

→

فما انت المبلغ و الامينا	فان لم تبلغ الانباء عنى
تبينها جميع الحاضرينا	فابرز كفه للناس حتى
و اكرم بالذى رفع اليمينا	فاكرم بالذى رفعت يده
لمنطقه و كل يسمعون	فقال لهم و كل القوم مصغ
و موفى العهد و القاضى الديونا	الا هذا اخى و وصى حق
له مولى فكونوا قابلينا	ألا من كنت مولاه فهذا
و عادى مبغضيه الشائئينا	تولى الله من والى علياً

۱. انشراح / ۱: آیا برای تو سینه‌ات را گشاده‌ایم؟

۲. انشراح / ۳: پشت تو را شکست.

۳. انشراح / ۴: و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.

۴. انشراح / ۷: پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش.

۵. برای بخش‌هایی از این تفسیر ← صفار، بصائر الدرجات، ۹۳؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۵۱؛ قمی، تفسیر القمی،

۴۲۸/۲ و ۴۲۹؛ کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۵۷۳ و ۵۷۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۲/۲.

۶. متن را در جایی نیافتیم.

در کتاب زینه ابوحاتم رازی است که جعفر بن محمد علیه السلام خواند: ﴿قَادَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ﴾<sup>۱</sup> و فرمود: چون از اکمال شریعت فراغت یافتی علی علیه السلام را برای آنان به عنوان امام نصب کن.<sup>۲</sup>

## آیه اکمال

سپاس خدایی را که چیزها را پدید آورد و از این میان آفریدن شما را ویژه ساخت، خداوند رحمانی که آرامش را فروفرستاد و در آن آسودن شما را تضمین کرد. دل‌هایتان به پذیرش معرفت او نرم کرد و چه ظریف نرم کرد و کلمه توحید را به دل‌هایتان درافکند و چه نیکو تلقین کرد! همو که اذان گواهی دادن را تعلیم داد و به لطف خویش اجازه اذانتان فرمود و همو که در سرای دینداری شما را صاحب راز اسلام کرد و دینتان کامل ساخت.

ابوسعید خدری و جابر انصاری گفته‌اند: چون آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۳</sup> نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر بر کامل شدن دین و تام شدن نعمت و این که خداوند به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب پس از من خرسند است»<sup>۴</sup>.

این روایتی است که نطنزی در کتاب خصائص نقل کرده است.<sup>۵</sup>

عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه فرموده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ امروز دینتان را برایتان به برپا داشتن حافظ آن تکمیل کردم ﴿وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و نعمت خویش را به ولایت امامان بر شما کامل ساختم ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ و دین اسلام را به عنوان دین برایتان پسندیدم و آن این که خویش را تسلیم امر ما کنید.<sup>۶</sup>  
امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: این آیه در روز غدیر نازل شده است.<sup>۷</sup>

---

۱. انشراح / ۷.

۲. متن را در الزینه نیافتم.

۳. مائده / ۳: امروز دین شما را برایتان کامل کردم.

۴. «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی العرب رسالتی و ولایة علی بن ابی طالب بعدی».

۵. نیز ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۵۵؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱/۱۱۸، ۱/۱۳۷، ۳۶۲، ۴۰۹ و ۴۳۴/۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۴۶۸؛ طبرسی، مجمع البیان، ۳/۲۷۴؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۲۰۱، ۲۰۲ و ۲۰۴.

۶. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱/۲۹۳، با مقداری تفاوت.

۷. ← قمی، تفسیر القمی، ۲/۱۲۳.

مردی یهودی به عمر گفت: اگر چنین روزی در میان ما بود آن را عید قرار می‌دادیم.

پس ابن عباس گفت: کدام روز کامل‌تر از این عید؟<sup>۱</sup>

ابن عباس گفته است: پیامبر ﷺ هشتاد و یک روز پس از نزول این آیه درگذشت.<sup>۲</sup>

سدی گفته است: خداوند پس از این آیه هیچ حلال و حرامی نازل نکرد. پیامبر خدا ﷺ در

ذی‌الحجه حج به جای آورد و محرم سپری شد و پس از آن پیامبر ﷺ بدرود حیات گفت.<sup>۳</sup>

روایت شده است که چون آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۴</sup> نازل شد، خداوند پیامبر ﷺ را فرمود تا در میان مردم به ولایت علی (علیه السلام) بانگ زند. اما پیامبر ﷺ که از تباهی دل‌های آن مردمان خبر داشت نتوانست این کار را به انجام رساند. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ﴾<sup>۵</sup> سپس این آیه را فروفرستاد: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾<sup>۶</sup>، و آن‌گاه این آیه را ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾<sup>۷</sup>.

۱. در منابع اهل سنت تنها بخش نخست این روایت یعنی سخن آن مرد یهودی و پس از آن پاسخ عمر آمده است. برای نمونه ← بخاری، الجامع الصحيح، ۴/۱۶۰۰؛ مسلم، الصحيح، ۲۳۱۲؛ ابن حبان، الصحيح، ۱/۴۱۳؛ سنن النسائي، الكبرى، ۲/۴۲۰؛ همو، سنن النسائي، ۵/۲۵۱؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۶/۳۰۷. البته در اسباب النزول واحدی (۱۲۷) این سخن از ابن عباس آمده که گفته است: آیه در روزی نازل شد که دو عید با هم مقارن گشتند، در روز جمعه که روز عرفه هم بود. برای مضمونی نزدیک به این ← بغوی، تفسیر البغوی ۲/۱۰؛ ثعلبی، الکشف والبيان، ۱/۴۴۳؛ طبری، جامع البيان، ۶/۶۷ و ۶۸.

۲. ← بغوی، تفسیر البغوی، ۲/۱۰.

۳. بنا بر روایت منابع اهل سنت پیامبر ﷺ در ربیع الاول رحلت کرد. ← تاریخ الامم والملوک، ۲/۲۴۱.

۴. مائده / ۵۵: وَلِيَ شَمَا تَنهَا خَدَا وَ پِيَامِبِر اَو اَسْت وَ كَسَانِي كَه اِيْمَان اَوْرَدَهْ اَنْد؛ هَمَان كَسَانِي كَه نَمَاز بِرِيَا مِي دَارَنْد وَ دَر حَال رُكُوع زَكَات مِي دَهَنْد.

۵. مائده / ۶۷: اَي پِيَامِبِر، اَنچَه از جَانِب پُروردگَارْت به سَوِي تُو نَازِل شَدَه اَسْت رَا اَبْلَاغ كُن.

۶. مائده / ۷: وَ نَعْمَتِي رَا كَه خَدَا بِر شَمَا اَرْزَانِي دَاشْتَه وَ نِيَز پِيْمَانِي رَا كَه شَمَا رَا به اَنْجَام اَن مَتَعِدْ گِرْدَانِيْدَه به يَاد اَوْرِيْد، اَن گَاه كَه گَفْتِيْد: شَنِيدِيْم وَ اطَاعْت كَرْدِيْم، وَ از خَدَا پُرُوا بَدَارِيْد كَه خَدَا به رَا ز دَل هَا آگَاه اَسْت.

۷. مائده / ۳: اَمْرُو ز دِيْن شَمَا رَا بِرَايْتَان كَامِل كَرْدِم.

برای روایت ← کوفی، مناقب امیرالمومنین (علیه السلام)، ۲/۳۸۰؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزيل، ۱/۲۵۵ و ۲۵۶؛ کلینی، الکافی، ۱/۲۸۸؛ ابن حیون، دعائم الاسلام، ۲۵.

در این آیه پنج بشارت است: اکمال دین، اتمام نعمت، خشنودی خداوند رحمان، خوار شدن شیطان و نومیدی منکران؛ ﴿الْيَوْمَ يَنْسَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

## عید بزرگ خدا

هم این روز عید مؤمنان است.

در خبر است که «غدیر عید بزرگ خدا است»<sup>۲</sup>.

ابن عباس گفته است: در آن روز پنج عید در بر هم قرار گرفته بود: جمعه، غدیر، عید یهودیان، عید مسیحیان و عید مجوس، و شنیده نشده است که پیش از آن، چنین پنج عیدی در یک روز در بر هم قرار گیرند.<sup>۳</sup>

در روایت خدری است که روز غدیر پنج‌شنبه بوده است.<sup>۴</sup>

عودی گفته است:

مگر خداوند نفرمود که امروز دینتان را کامل گردانیده‌ام و نعمت خویش بر شما تمام کرده‌ام؟<sup>۵</sup>

همو گفته است:

از خدا و از پیامبر ﷺ فرمان برید تا رستگار شوید و آنان را که اولوالامر شما نیستند نافرمانی نکنید.<sup>۶</sup>

طاهر گفته است:

مسلمان را در روز غدیر عید است و گناهکار آن عید را انکار کرده است.

---

۱. مائده / ۳: امروز کسانی که کافر شده‌اند از کارشکنی در دین شما نومید گردیده‌اند.

۲. «الغدیر عید الله الاکبر». البته متن خبر «هو عید الله الاکبر» است و این جمله در متنی طولانی درباره فضیلت‌های غدیر آمده است. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۲/۳.

۳. ← بغوی، تفسیر البغوی، ۱۰/۲؛ تعلی، الکشف و البیان، ۱۶/۴.

۴. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۵۵؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۱/۱؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۴۶۸؛ خوارزمی، المناقب، ۱۳۵.

۵. أما قال ان اليوم اکملت دینکم و اتممت بالنعماء منی علیکم

۶. اطيعوا الله ثم رسولہ تفوزوا و لاتعصوا ولی الامر منکم



ای کسانی که آن جایگاه و آن روز را انکار و آنچه پیامبر مختار بر زبان آورده است انکار کنید، نفرین بر شما! خداوند که جایگاه او بسی والا است این آیه نازل کرده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾، و نیز ﴿وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ و راستی که نصب امام از نعمت‌ها است.<sup>۱</sup>

سید حمیری گفته است:

و ای کسانی که ایمان را کامل کرده‌اید، ای بندگان خدا، به اسلام به عنوان دین خرسند باشید، و فرمود: به خدایت سوگند، هرگز به سوی تو بازنگردند و ایمان نیاورند.<sup>۲</sup>

همو گفته است:

در روز خم پس از آن که در همایش انبوه برخاست و آشکارا خطبه ایراد کرد، و فرمود: خداوند در کنایه‌های کتاب خود مرا از این آگاهانیده که دینی استوار را که کامل نبوده به علی علیه السلام کامل ساخته است. او مولای شما است. وای بر هر که جز او را مولی گیرد. او شمشیر و زبان و دست و یاور همیشه و پایدار من است، و وصی و صفی من و کسی که دوستی او در آخرت برترین عمل است. نور او نور من است و نور من نور او و او به من درپیوسته است و از من نگسلد، و در میان شما او جایگزین مقام است و وای بر آن که چیزی را جایگزین این پیمان سازد.<sup>۳</sup>

- |    |   |  |
|----|---|--|
| ۱. | عید فی یوم الغدیر المسلم<br>یا جاحدی الموضع و الیوم و ما<br>فانزل الله تعالی جده<br>و الیوم اتممت علیکم نعمتی<br>و من اکملتم الایمان فارضوا | و انکر العید علیه المجرم<br>فاه به المختار تباً لکم<br>الیوم اکملت لکم دینکم<br>و ان من نصب الانام المنعم<br>عباد الله فی الاسلام دینا |
| ۲. | و قال و لا و ربک لایفیئوا   | الیک و لایکونوا مؤمنینا  |
- ← دیوان السید الحمیری، ۴۱۴.

- |    |   |  |
|----|---|--|
| ۳. | بعد ما قام خطیباً معلناً<br>قال ان الله قد اخبرنی | یوم خم باجتماع المحفل<br>فی معاریض الكتاب المنزل |
|----|---|--|

دیگری گفته است:

چه بهانه است آنان را که از پیامبر خدا ﷺ آن سخن را در خم شنیدند؟  
فرمود: خداوند در کتاب خود گفته است: دین خدا در این روز کامل شد.<sup>۱</sup>

## راویان حدیث غدیر

باری، عالمان بر نقل حدیث غدیر اتفاق نظر دارند و اختلافی که وجود دارد تنها در تفسیر این خبر است. محمد بن اسحاق، احمد بلاذری، مسلم بن حجاج، ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن دارقطنی، ابوبکر بن مردویه، ابن شاهین، ابوبکر باقلانی، ابوالمعالی جوینی، ابواسحاق ثعلبی، ابوسعید خرقوشی، ابوالمظفر سمعانی، ابوبکر بن ابی شیبہ، علی بن جعد، شعبه، اعمش، ابن عباس، ابن ثلاج، شعبی، زهری، اقلیشی، ابن بیع، ابن ماجه، ابن عبدربه، الکانی و ابویعلی موصلی از کسانی هستند که این حدیث را به طرق متعدد نقل کرده‌اند.

همچنین این حدیث را از احمد بن حنبل از چهل طریق و ابن بطله از بیست و سه طریق روایت کرده، ابن جریر طبری آن را در کتاب الولاية<sup>۲</sup> از هفتاد و اندی طریق نقل کرده، ابوالعباس بن عقده<sup>۳</sup> آن را از صد و پنج طریق و ابوبکر جعابی<sup>۴</sup> از صد و بیست و پنج طریق آورده است.

→

انه اکمل دیناً قیما	بعلی بعد ان لم یکمل
و هو مولاکم فویل للذی	یتولی غیر مولاہ الولی
و هو سیفی و لسانی و یدی	و نصیری ابدأً لم یزل
و وصیی و صفیی و الذی	حبه فی الحشر خیر العمل
نوره نوری و نوری نوره	و هو بی متصل لم یفصل
و هو فیکم من مقامی بدل	ویل من بدل عهد البدل

← همان، ۳۳۹ و ۳۴۰.

۱. أی عذر لأناس سمعوا  
قال قال الله فی تنزیله  
من رسول الله ما قال بخم  
ان دین الله فی ذی الیوم تم

۲. درباره این کتاب ← جعفریان، «پاره‌های برجای مانده کتاب فضائل علی بن ابی طالب و کتاب الولاية».

۳. ← ابن عقده، کتاب الولاية، ۱۵۵ و پس از آن.

۴. آقابزرگ تهرانی از آثاری چون اخبار آل ابی طالب، اخبار بغداد، اخبار علی بن الحسین و اختلاف ابی و ابن مسعود

علی بن هلال مهلبی<sup>۱</sup> کتاب غدیر را در این باره فراهم آورده، احمد بن محمد بن سعد کتاب من روی غدیر خم را نوشته، مسعود شجری کتابی فراهم نهاده و در آن راویان و طرق این حدیث را ذکر کرده و منصور لاتی رازی در کتاب خود نام راویان این خبر را به ترتیب حروف الفبا آورده است. از صاحب الکافی<sup>۲</sup> نقل شده که گفته است: قاضی ابوبکر جعابی حدیث غدیر را برای ما از ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، طلحه، زبیر، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، عبدالله بن جعفر، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، ابوذر، سلمان، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن نقل کرده و همچنین ابوقتاذه، زید بن ارقم، جریر بن حمید، عدی بن حاتم، عبدالله بن انیس، براء بن عازب، ابویوب، ابوبرزه اسلمی، سهل بن حنیف، سمره بن جندب، ابوالهیشم، عبدالله بن ثابت انصاری، سلمة بن اکوع، خدری، عقبه بن عامر، ابورافع، کعب بن عجره، حذیفه بن یمان، ابومسعود بدری، حذیفه بن اسید، زید بن ثابت، سعد بن عباده، خزیمه بن ثابت، حباب بن عتبه، جندب بن سفیان، عمر بن ابی سلمه، قیس بن سعد، عبادة بن صامت، ابوزینب، ابولیلی، عبدالله بن ربیع، اسامة بن زید، سعد بن جنادة، خباب بن سمره، یعلی بن مره، ابن قدامه انصاری، ناجیه بن عمیره، ابوکاهل، خالد بن ولید، حسان بن ثابت، نعمان بن عجلان، ابورفاعه، عمرو بن حمق، عبدالله بن یعمر، مالک بن حویرث، ابوالحمراء، ضمره بن حبیب، وحشی بن حرب، عروة بن ابی الجعد، عامر بن نمیری، بشیر بن عبدالمنذر، رفاعه بن عبدالمنذر، ثابت بن ودیعه، عمرو بن حرث، قیس بن عاصم، عبدالاعلی بن عدی، عثمان بن حنیف و ابی بن کعب این خبر را روایت کرده است و از زنان هم فاطمه زهرا علیها السلام، عایشه، ام سلمه، ام هانی و فاطمة بنت حمزه آن را نقل کرده‌اند.<sup>۳</sup> صاحب جمهره در مدخل «حاء و میم» گفته است: خم: جایی است که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام تصریح کرد.<sup>۴</sup>

→

برای او یاد می‌کند. شاید کتاب نخست مؤلف بوده باشد. ← الذریعة، ۳۱۱/۱، ۳۲۳، ۳۴۲ و ۳۶۰.

۱. مقصود ابوالحسن عمر بن هلالی بن ابی معاویه مهلبی ازدی (د. ۸۳ ق.) است. درباره او و کتاب الغدیر ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۵/۱۶؛ کنزوری، کشف الحجب والاستار، ۴۵۲؛ امینی، الغدیر، ۱/۱۵۵ (البته با نام علی بن بلال).

۲. مقصود صاحب بن عباد یا همان اسماعیل بن عباد وزیر (۳۲۶ - ۳۸۵ ق.) است.

۳. ذکر نام و بررسی راویان حدیث غدیر از توان این ترجمه بیرون است. در این باره به کتاب گرانسنگ الغدیر علامه امینی بنگرید.

۴. ← ابن درید، جمهرة اللغة، ۱۰۸/۱ و ۱۰۹.

عمرو بن ابی‌ربیع در مفاخرات خود از این حدیث یاد کرده است.

حسان بن ثابت هم در شعر خویش این حدیث را آورده است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: چون پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در حضور هزار و سیصد تن فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است»... - و ادامه روایت<sup>۱</sup>.

امام صادق فرموده است: «ما حق مردمان را به گواهی دو شاهد بدیشان می‌دهیم. اما حق امیرمؤمنان علیه السلام را به گواهی ده هزار تن به او ندادند»<sup>۲</sup>.

مقصود از این گواهی همان شهادت کسان در غدیر است.

### موقعیت غدیر خم

غدیر نام جایی در وادی اراک در فاصله هشت فرسخی مدینه و در چهار میلی جحفه در محلی است که پنج درخت بزرگ پرسیاه آن جا بوده است.

کمیت در حضور امام باقر علیه السلام شعرهایی بدین مضمون بر زبان راند:

در ماجرای آن سایه‌سار، سایه‌سار غدیر خم که ولایت علی علیه السلام را آشکار کرد و کاش از او فرمان برده بودند.

اما مردان با این ولایت سودا کردند و ندیده‌ام کسی چنین خطری گران کند،

و چون امروز روزی را ندیده‌ام و چون این حق هیچ حقی را تباه شده نیافته‌ام.

من از این گفتن آهنگ نفرین ندارم، اما آن که نخستین بار چنین کرد بد کرد،

و با این کار نزدیک‌ترین کسان به ستم و رویگردان‌ترین آنان از حق و آلوده‌دست‌ترین آنان در این تباهی شد.

آنان فرمانروایی رهبر خود را تباه کردند و گمراه شدند و آن را که دلیرترین ایشان در رویارویی رخداده‌ها بود فرو گذاردند.

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۵۸/۳۷) خبر را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. «نعطی حقوق الناس بشهادة شاهدین و ما اعطی امیرالمؤمنین حقه بشهادة عشرة آلاف نفس».

متن را در منابع نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۵۸/۳۷) آن را از کتاب حاضر نقل کرده است.

حق او از یاد بردند و در حالی که او توان چیرگی بر ایشان داشت بی آن که ستمی بر آن‌ها رانده باشد بر او ستم راندند.<sup>۱</sup>

مهیار گفته است:

از آنان بپرس در روز غدیر پس از آن که با او پیمان ولایت بستند چرا خیانت ورزیدند و چرا این پیمان وانهادند.

سخنی درست بر زبان بود و نیت‌هایی پرنیرنگ در سر. صیقل دادن شمشیری که گوهرش زنگار گرفته باشد چه سود؟

انکار امیرمؤمنان علیه السلام از سوی آنان که پیشتر به او اعتراف کرده بودند خود ننگی است که بر تن آراسته‌اند. به آیینت سوگند، پیمان‌شکنی آن مردم و روی‌گردانی آنان از وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، آیینی دیگر است که پس از آیین او بر ساختند.<sup>۲</sup>

## روز عید غدیر

آنچه بر آن اجماع وجود دارد این است که روز هجدهم ذی‌الحجه روز غدیر خم بود و در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله جارچیان را فرمود تا بانگ زنند: همه گرد آیند!

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ۱. و يوم الدوح دوح غدیر خم      | أبان له الولاية لو أطيعا       |
| و لكن الرجال تباعوها            | فلم ار مثلها خطراً منيعا       |
| و لمار مثل هذا اليوم يوما       | و لمار مثله حقاً اضيعا         |
| فلم اقصد بهم لعنا و لكن         | اساء بذاک أولهم صنيعا          |
| فصار لذاک اقربهم لعدل           | الی جور و اقربهم مضيعا         |
| اضاعوا امر قائدهم فضلوا         | و اقربهم لدى الحدثان ريعا      |
| تناسوا حقه فبغوا عليه           | بلا ترة و کان لهم قريعا        |
| ۲. و اسألهم يوم خم بعد ما عقدوا | له الولاية لم خانوا و لم خلعوا |
| قول صحيح و نيات بها دغل         | لاينفع السيف صقل تحته طبع      |
| انكارهم بأمر المؤمنين لها       | بعد اعترافهم عار به ادرعوا     |
| و نكثهم بك ميلاً عن وصيته       | شرع لعمرك ثان بعده شرعوا       |

پس، از مردمان پرسید: چه کسی بر جان مردمان بیش از خود آنان سزاوار است؟  
گفتند: خدا و پیامبرش.

فرمود: خدایا، تو خود گواه باش.

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هرکس من مولای اویم این علی مولای او است. خداوندا، دوست بدار آن را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن بدارد، یاری کن آن را که او را یاری کند و واگذار آن را که او را واگذار»<sup>۱</sup>.

یکی از گواه‌های ما بر تفسیر این حدیث آن است که امیرمؤمنان علیه السلام در روز گرد آمدن مردمان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، آن هنگام که فضیلت‌های خویش را برشمرد به این حدیث استناد کرد و پرسید: آیا در میان شما کسی هست که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: «هرکس من مولای اویم این علی مولای او است»؟ گفتند: نه – و بدین سان بدین حقیقت اعتراف کردند، در حالی که آنان خود توده صحابه بودند<sup>۲</sup>.

در خطبه صاحب جلیل<sup>۳</sup> است: آن که او را در خردسالی سرپرستی کرد و پروراند، به علم و حکمت خوراک داد، بر شانه خویش نشاند، در مسجد مشارکت داد و او را با خود همسان شمرد، در غدیر بایستاد و او را خواند، دست خویش را بالا برد و دست او هم بالا کشاند و فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است. خداوندا، دوست بدار آن را که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن را که او را دشمن دارد».

حسان بن ثابت در شعر خود گفته است:

در روز غدیر پیامبرشان در خم آن‌ها را می‌خواند، و پیامبر صلی الله علیه و آله چه گوینده‌ای شایسته شنیدن است.  
می‌پرسد: چه کسی مولا و ولی شما است؟ و آنان بی آن که اظهار بی‌خبری کنند گفتند:  
خدای تو مولای ما است و تو ولی ما می‌ی و امروز از میان ما کسی را در برابر خویش نافرمان نخواهی یافت.

۱. «من كنت مولا فلهذا علي مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».

۲. برای متن کامل این حدیث را که به حدیث مناشده معروف است ← ابن بابویه، الخصال، ۵۴۸ - ۵۶۴: طوسی، الامالی، ۵۴۵ - ۵۵۶.

۳. احتمالاً مقصود صاحب بن عباد وزیر باشد.

پس او را گفت: ای علی، برخیز که من تو را به امامت و هدایتگری پس از خود پسندیده‌ام.  
پس هرکه من مولای او باشم این ولی او است. برایش یارانی راستین و پشتیبان باشید.  
آن جا بود که دعا کرد: خداوندا، دوستدار او را دوست بدار و آن را که با علی علیه السلام دشمنی کند دشمن بدار.<sup>۱</sup>

قیس بن سعد گفته است:

آن گاه که دشمن بر ما ستم روا داشت، گفتیم: پروردگارمان ما را بس، که نیکو عهده‌دار شونده‌ای است.  
پروردگارمان ما را بس است، همو که دیروز در داستانی دراز، بصره را شکافت.  
و علی علیه السلام امام ما و امام دیگر کسان باشد که آیه‌های قرآن امامت او را آورده است.  
آن روز که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس من مولای اویم این مولای او است، مسئله‌ای بس مهم بود.  
پیامبر صلی الله علیه و آله این را به عنوان حکمی قطعی که هیچ بگومگویی در آن نیست، به امت فرمود.<sup>۲</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

گفتند: علی علیه السلام علوّ یافته است. گفتیم: نه، علوّ از علی علیه السلام بلندی یافته است.

۱.	يَنادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ	بِخَمٍّ وَاسْمَعِ بِالْغَدِيرِ مَنَادِيَا
	يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيَّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَادِيَا
	إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَانْتَ وَلِيَّنَا	وَلَا تَجِدُنَا مِنْ لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيَا
	فَقَالَ لَهُ قِيمَ يَا عَلِيُّ فَاَننِي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي أَمَامًا وَهَادِيَا
	فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيَّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صَدَقَ مَوَالِيَا
	هَنَاكَ دَعَا اللَّهَ وَالْوَاحِدَ وَلِيَّهُ	وَكَانَ لِلذِّعْوَةِ عَادِيَا عَلِيًّا مَعَادِيَا

بیت‌ها را در دیوان حسان بن ثابت نیافتیم.

۲.	قُلْتُ لَمَّا بَغَى الْعَدُوُّ عَلَيْنَا	حَسْبُنَا رَبُّنَا وَنَعْمَ الْوَكِيلُ
	حَسْبُنَا رَبُّنَا الَّذِي فَتَقَ الْبَصَ	رَةً بِالْأَمْسِ وَالْحَدِيثَ طَوِيلُ
	وَعَلَى أَمَامِنَا وَآمَامِ	لِسَوَانَا أَتَى بِهِ التَّنْزِيلُ
	يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَا	هَ فَهَذَا مَوْلَاهُ خُطْبَ جَلِيلُ
	إِنَّمَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمِّ	مَهْ حَتْمًا مَا فِيهِ قَالَ وَقِيلُ

وانگهی، همانند آن سخن پیامبر ﷺ می‌گویم که چون مردمان را گرد آورد فرمود:  
زنهار که هرکس من مولای اویم ولایت علی علیه السلام بپذیرد وگرنه من او را مولا نباشم.<sup>۱</sup>

ابوالفرج گفته است:

روز غدیر روشنای هدایت بر تیرگی ابهام جلوه کرد و ابریق بیان شبهه‌ها را زدود،  
و خدای عرش دین مردم را برایشان کامل ساخت و درباره آن آیه‌ای از قرآن فرو فرستاد و پیامبر ﷺ  
آن را نمایان کرد.

پیامبر ﷺ در میان مردم ایستاد و بازوی آن مرد را که از داشتن همتا برتر بود، گرفت،  
و گفت: زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است – و تو را چه منقبتی عظیم است!<sup>۲</sup>

ابن‌رومی گفته است:

ای هند، مرا عشقی نیست و کسی چون من عشق زنان را دینداری نداند و از آن پروا کند.  
اما محبت من به آن وصی در سینه‌ام خانه کرده است و در دل شوری به راه انداخته است.  
او چراغ روشن و کسی است که برای هر که رهایی خواهد مایه رستن از عذاب است.  
اگر محبت او را واگذارم، در روز قیامت از گناهان خود برون‌شدی نخواهم یافت.  
مرا بگوی: آیا از سر نادانی راه راست او وانهم و کژراهه پیمایم؟  
گوهر او را چون طلای ناب دائم و جز او را برای نقدشناسان ناسره بینم.  
جایگاه او در هر فضیلت روشن است و بلند، چونان جایگاه خورشید یا ماه شب تار.

---

۱. و قالوا علی علا قلت لا  
و لكن اقول كقول النبی  
الا ان من كنت مولی له  
فان العلی بعلی علا  
و قد جمع الخلق كل الملا  
یوالی علیاً و لا فلا  
بیت‌ها را در دیوان‌الصاحب بن عباد نیافتم.

۲. تجلی الهدی يوم الغدير علی الشبه  
و اکمل رب العرش للناس دینهم  
و قام رسول الله فی الجمع جاذباً  
و قال الا من كنت مولی لنفسه  
و برز ابریز البیان عن الشبه  
كما نزل القرآن فیه فاعربه  
بضیع علی ذی‌التعالی من الشبه  
فهذا له مولی فیا لک منقبه



پیامبر ﷺ در روز غدیر درباره او به شنوندگان سخنی فرمود که هیچ ابهامی نداشت:  
هرکس من مولای اویم این همانند من مولای او است، و آن جا بود که او تاج افتخار بر سر نهاد.  
همین گونه بود که چون جماعتی به خواستگاری بتول ع آمدند آن ها را نپذیرفت و تنها او را به پاسخ  
مثبت گرمی بداشت و به همسری زهر ع گرفت<sup>۱</sup>.

ابن حماد گفته است:

روز غدیر والاترین و پراحترتین روزها در اسلام است.  
روزی است که خداوند در آن امام ما یعنی همان وصی را که پیشوای هر پیشوایی است نصب کرد.  
پیامبر ﷺ در آن سایه سار خم، در حالی که دست وصی را بلند کرده بود و با مردمان سخن می گفت، فرمود:  
هرکس من مولای اویم این مولای او است، و این به موجب وحیی است که از خداوند صاحب عزت و  
بلندمرتبه رسیده است.  
این در دوران زندگی من وزیر من بر شما است و چون بدرود حیات گفتم این بر جای من خواهد نشست.  
پروردگارا، هرکس را که به ولایت او گردن نهد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد به آغوش  
تلخ ترین مرگ بفرست<sup>۲</sup>.

۱.	یا هند لم اعشق و مثلی لا یری لکن حبی للوصی مخیم فهو السراج المستنیر و من به و اذا ترکته له المحبة لم اجد قل لی أأترك مستقیم طریقہ و اراه کالتبر المصفی جوهرأ و محله من کل فضل بین قال النبی له مقالا لم یکن من کنت مولاه فذا مولی له و کذاک إذ منع البتول جماعة بیتها را در دیوان ابن الرومی نیافتم.
۲.	یوم الغدير لأشرف الايام و اجلها قدراً علی الاسلام

ابوالعلاء گفته است:

پس از پیامبر ﷺ علی علیه السلام امام من است و در عرصه قیامت مرا شفاعت خواهد کرد.  
برای علی علیه السلام جز فضیلت‌هایی که در عقل برایش نتوان همتا یافت ادعا نکنم.  
در باره او ادعا نکنم که پیامبری فرستاده است، اما او امامی به نص آشکار است،  
و نیز به این سخن پیامبر ﷺ که چون بدان فرزانه فراتر از همگان پرداخت و فرمود:  
زنهار که هرکس من مولای او باشم بی تردید علی علیه السلام مولای او است.<sup>۱</sup>

قاضی تنوخی گفته است:

او وزیر و وصی مصطفی ﷺ و همانند او در خوی و خصلت است،  
و کسی که محمد ﷺ در روز غدیر با آن که از نیرنگ دشمنان سرسخت بیم داشت فرمود:  
مگر نه آن که من بیش از شما به شما سزاوارم؟ گفتند: چرا و تردید هرکه تردید کند ناروا است.  
پس بدیشان فرمود: هرکس من مولای اویم این برادر و همدم من پس از من مولای او است.  
همگی از او فرمان برید که او را با من نسبتی چون نسبت هارون با موسای کلیم علیه السلام است.<sup>۲</sup>

→

- |                           |                           |    |
|---------------------------|---------------------------|----|
| یوم اقام الله فيه إمامنا  | اعنی الوصی إمام کل إمام   |    |
| قال النبی بدوح خم رافعاً  | کف الوصی یقول للاقوام     |    |
| من کنت مولاه فذا مولی له  | بالوحي من ذی العزة العلام |    |
| هذا وزیری فی الحیاة علیکم | فأذا قضیت فذا یقوم مقامی  |    |
| یا رب والی من أقرله الولا | و انزل بمن عاداه سوء حمام |    |
| علی إمامی بعد الرسول      | سیشفع فی عرصة الحق لی     | ۱. |
| و لادعی لعلی سوی          | فضائل فی العقل لم یشکل    |    |
| و لادعی انه مرسل          | و لکن إمام بنص جلی        |    |
| و قول الرسول له إذ أتی    | له سبما الفاضل المفضل     |    |
| الا ان من کنت مولی له     | فمولاه من غیر شک علی      |    |
| وزیر النبی المصطفی و وصیه | و مشبهه فی شیعة و ضرائب   | ۲. |

←

امیر ابوفراس گفته است:

نفرین بر مردمانی که با هوس‌های خویش بیعت کردند و به چیزی گردن نهادند که در فردا روز بدفرجام است.

مگر می‌پنداری آنان سخنی را که پیامبر ﷺ تنها به او فرمود نشنیدند؟  
آن‌گاه که در روز غدیر آشکارا فرمود: هرکس من مولای اویم این مولای او است.<sup>۱</sup>

دعبل گفته است:

گفت: زنهار که هرکس من مولای اویم پس از من این مولای او است،  
برادرم، وصی‌ام، عموزاده‌ام، وارثم، اداکننده بدهی‌ها و وفاکننده به همه وعده‌هایم.<sup>۲</sup>

ملک صالح<sup>۳</sup> گفته است:

در روز خم پیامبر ﷺ در حالی که دست او را بلند کرده بود، در جمع مردمان درباره‌اش فرمود:

→

و من قال فی يوم الغدير محمد	و قد خاف من غدر العدة النواصب
اما اننى اولى بكم من نفوسكم	فقالوا بلى ريب المريب الموارب
فقال لهم من كنت مولاه منكم	فهذا اخى مولاه بعدى و صاحبى
اطيعوه طراً فهو منى بمنزل	كهرون من موسى الکليم المخاطب
تباً لقوم بايعوا اهوائهم	فيما يسؤهم فى غد عقباه
اتراهم لم يسمعوا ما خصه	منه النبى من المقال اتاه
اذ قال فى يوم الغدير معالنا	من كنت مولاه فذا مولاه

بیت‌ها را در دیوان ابی‌فراس الحمدانی نیافتم.

فقال الا من كنت مولاه منكم	فهذا له مولى ببعده وفاتى
اخى و وصى و ابن عمى و وارثى	و قاضى ديونى من جميع عداتى

بیت‌ها را در شعر دعبل بن الخزاعی نیافتم.

۳. ظاهراً مقصود ابن‌رزیک وزیر فائز بالله فاطمی است و آقابزرگ در الذریعة (ق ۱، ج ۲۳/۹) از دیوان او با نام دیوان ابن‌رزیک یاد کرده است.

هرکس من مولای اویم این مولای او باشد و در این باره مرا فرمانی مؤکد رسیده است.  
هرکه او را واگذارد خدای او را وانهد، و هرکه بازوی او شود خداوند بازویش شود.<sup>۱</sup>

بقراط نصرانی گفته است:

مگر نه آن است که محمد ﷺ در خم، علی عليه السلام را در حضور مردمان و بازگشتگان از حج برپا ایستاند؟

و بدیشان فرمود: هرکس من مولای اویم این علی پسر فاطمه پس از من مولای او است.  
و گفت: خدایا، دوستدار ولی او باش و دشمن او را به رغم خواست بدخواهان دشمن بدار.<sup>۲</sup>

جوهری گفته است:

مگر نه آن است که چون در غدیر خم فرود آمدیم، پس از سوگندها از شما پیمان ستاندم؟  
آن هنگام که بازوی برترین کس از همه طوایف مضر علیا و زادگان عدنان را که بر سرزمین بطحا قدم نهاده بود گرفتم،

و گفتم: - و خداوند این را بر نمی تابد که کوتاهی کنم یا شرح و بیان رسالت را واگذارم.  
این علی عليه السلام مولای هرکسی است که به من عنوان مولای او برانگیخته شده ام و درباره او راز نهانم با آنچه آشکار می سازم یکی است.

این عموزاده و عهده دار منبر من و برادر و ارشبر من از میان همه یاران و برادران است،  
و چون قیاس کنم، این با من چنان جایگاهی دارد که هارون با موسی بن عمران عليه السلام داشته است.<sup>۳</sup>

- 
- |    |  |   |
|----|--|---|
| ۱. | و یوم خم و قد قال النبی له<br>من کنت مولی له هذا یکون له<br>من کان یخذه فאלله یخذه | بین الحضور و شالت عضده یده<br>مولی اتانی به امر یؤکده<br>أو کان یعضده فאלله یعضده   |
| ۲. | ألیس بخم قد اقام محمد<br>فقال لهم من کنت مولاه منکم<br>فقال إلهی کن ولی ولیه       | علیا باحضر الملا و المواسم<br>فمولاکم بعدی علی بن فاطم<br>و عاد اعادیه علی رغم راغم |
| ۳. | اما اخذت علیکم إذ نزلت بکم   | غدیر خم عقوداً بعد ایمان  |

عونی گفته است:

امام من کسی است که در روز غدیر پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله او را میان همه آن ها که کار او را انکار کردند برپا ایستاند،

و پس از آن و در پی سپاس و ستایش خداوند آشکارا بدیشان فرمود:

زنهار که این مرتضی علیه السلام همان همسر فاطمه علیها السلام و علی مرتضی است که داماد من باشد و چه نیکو دامادی!

و وارث دانش من و خلیفه من در میان شما است، از همه دشمنان او به خدا پناه می برم و از آنان بیزاری می جویم.

شنیدید؟ اطاعت کردید؟ پس آیا سخن مرا دریافتید؟ همه گفتند: ما از این گفته فراتر نرویم. شنیدیم و فرمان بردیم. ای مرتضی، از ما اطمینان داشته باش – والبته در این سخن در پی نیرنگ بودند<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

کیست که احمد علیه السلام در روز غدیر درباره اش فرمود: هرکس از عرب و عجم که من مولایش بوده ام،

→

بطحاء من مضر العليا و عدنان  
اعف الرسالة عن شرح و تبیان  
مولی و طابق سری فیہ اعلانی  
و وارثی دون اصحابی و اخوانی  
محل هارون من موسی بن عمران  
نبی الهدی ما بین من انکر الامرا  
و من بعد حمد الله قال لهم جهرا  
علی الرضی صهری فاکرم به صهرا  
الی الله من اعدائه کلهم ابرا  
فقالوا جميعاً لیس نعدوا له امرا  
علی ثقة منا و قد حاولوا عذرا

و قد جذبت بضعی خبر من وطیء ال  
و قلت و الله یأتی ان اقصر أو  
هذا علی لمولی من بعثت له  
هذا ابن عمی و والی منبری و اخی  
هذا یحل اذا قایست من بدنی  
امامی له یوم الغدیر اقامه  
و قام خطیباً فیهم إذ اقامه  
الا ان هذا المرتضی بعل فاطم  
و وارث علمی و الخلیفة فیکم  
سمعتم اطعتم هل وعیتم مقاتلی  
سمعنا اطعنا ایها المرتضی فکن

۱.

این مولا و هشداردهنده او است. وه چه نکو مولایی که جانم به فدایش باد<sup>۱</sup>.

از قصیده‌های سید حمیری است:

و گفت: این در میان شما خلیفه من است و کسی که در کارها بر او تکیه توان زد.  
ما چون این دوییم - و به انگشتان دست خود اشاره کرد که از دست او جدا نبود.  
پس از من جایگزینی برای این پاک‌مرد مجوید که در میان شما علی‌علیه السلام را جایگزینی نیست.  
پروردگارا دوست بدار آن را که حیدر را دوست دارد و دشمن بدار هر که را او را دشمن دارد و واگذار  
هر که او را واگذارد.

ای آفریدگارم، من آنچه جبرئیل بر من فرود آورده بود ابلاغ کردم و از آن نگسستم<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

مگر نشنیدند سخن او را در روز غدیر، آن‌گاه که آن برترین مردمان فرمود تا همه مردم بازآیند و جمع شوند.  
می‌گوید: زنه‌ار که این عموزاده و وارث من و نخستین کسی است که نماز کرد و نخستین کسی است که  
یاری رساند.

ولی شما پس از من است. ولی او را دوست بدارید و آن را که او را دشمن داشته و کفر ورزیده است  
دشمن ورزید<sup>۳</sup>.

- 
- |   |  |
|---|--|
| ۱. من قال أحمد فی یوم الغدیر له<br>فان هذا له مولی و منذرها   | ۱. من كنت مولاة من عجم و من عرب<br>یا حبذا هو من مولی و یا یابی  |
| ۲. و قال هذا فیکم خلیفتی<br>نحن کهاتین و أومی باصبع<br>لاتبتغوا بالطهر بعدی بدلا<br>یا رب والی من یوالی حیدراً<br>یا خالقی بلغت ما نزلہ | ۲. و من علیه فی الأمور المتکل<br>من کفه عن کفه لم تنفصل<br>فلیس فیکم لعلی من بدل<br>و عاد من عاداه و اخذل من خذل<br>الی جبریل و عنه لم أحل |

← دیوان السید الحمیری، ۳۵۱ و ۳۵۲.

- |  |  |
|--|--|
| ۳. ألم یسمعوا یوم الغدیر مقاله<br>یقول الا هذا ابن عمی و وارثی | ۳. تأمر خیر الناس عوداً و معتصر<br>و أول من صلی و اول من نصر |
|--|--|

همچنین گفته است:

آنچه را که او در روز غدیر میان آن درختان آراسته درباره آن همتای خود گفت انکار کردند.  
ای مردم، پس هر که من مولای او بوده‌ام و حق کهن من بر او ایجاب می‌کند،  
علی علیه السلام مولای او است و این تقدیری تغییرناپذیر است.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

احمد رضی الله عنه آن پیامبر نیک با صدای بلند درباره او سخنی گفت که بر ساخته نبود:  
او مولای شما پس از من است، آن‌گاه که مرگم فرارسد و سفرم نزدیک شود.  
عموزاده و وزیر من است. اما آنان شرنگ در کام او ریختند،  
و چهره در چهره او ترش کردند و توطئه پرداختند و در کار گره افکندند.<sup>۲</sup>

همچنین گفته است:

دل خود یکسره به وصی داده‌ام و محبت را جز به او گزین نکنم.  
پیامبر صلی الله علیه و آله که درود بر او باد مرا به محبت او خواند و من پیامبر را دوست می‌دارم.

→

ولیکم بعدی فوالوا ولیه و کونوا لمن عادی عدواً لمن کفر

← همان، ۲۵۴.

جحدوا ما قاله فی صنوه  
ایها الناس فمن کنت له  
فعلی هو مولاه لمن  
یوم خم بین دوح منتظم  
والیاً یوجب حق فی القدم  
کنت مولاه قضاء قد حتم

.۱

← همان، ۴۰۸.

أحمد الخیر باعلی صوته  
إنما مولاکم بعدی إذا  
ابن عمی و وزیری فسقوا  
قطبوا فی وجهه و انتمروا  
قال قولاً فیہ لم یفتعل  
حان موتی و دنا مر تحلی  
ماء صبر بنقیع الحنظل  
بینهم فیہ بامر معضل

.۲

← همان، ۳۴۰.

پس دشمنان او را دشمن داشتم و او را دوست خویش گرفتم و مولای او را ولی هستم.  
او در خم، آن جا که غدیر بود مردم را بازایستادند و سخنی فرمود و دعوت آشکاری به مردم رساند.  
زنهار که چون مردم این مولای شما است و این سخن را به عرب و عجم فهمانید<sup>۱</sup>.

گفته است:

آن روز که پیامبر ﷺ در سایه درختانی ایستاد و مردمان در گرمایی سخت از رفتن مانده بودند،  
دست او را به دست راست خود بالا برد و با صدایی رسا نام او را فریاد زد:  
ای مسلمانان، این خلیل من و وزیر و وارث و پشتیبان من است  
و عموزاده من است. زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است. پیمان‌های مرا پاس بدارید.  
علی با من چون هارون با موسی بن عمران برادر مهربان او است<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

ای که دین خویش به دنیای خود فروخته‌ای. فرمان خدا این نیست.  
به خدا بازگرد و هوس‌ها و اغذار که فرجام هوس‌ها دوزخ است.

- 
- |                         |                             |    |
|-------------------------|-----------------------------|----|
| و لأمنح الود إلا علیا   | منحت الهوی المحض منی الوصیا | ۱. |
| الی حبه فاحببت النبیا   | دعانی النبی علیه السلام     |    |
| و كنت لمولاه فیه ولیا   | فعدایت فیه و والیته         |    |
| فقال فاسمع صوتاً ندیا   | أقام بخم بحیث الغدیر        |    |
| فافهمه العرب و الأعجمیا | ألا إذا مت مولاکم           |    |
- ← همان، ۴۶۳.

- |                         |                             |    |
|-------------------------|-----------------------------|----|
| و الوری فی ودیقة صیخود  | یوم قام النبی فی ظل دوح     | ۲. |
| بائناً باسمه بصوت بدید  | رافعاً کفه بیمنی یدیه       |    |
| و وزیر و وراثی و عضیدی  | ایها المسلمون هذا خلیلی     |    |
| فهذا مولاه فارعوا عهودی | و ابن عمی ألا فمن كنت مولاه |    |
| بن عمران من اخیه الودود | و علی منی بمنزلة هارون      |    |

← همان، ۱۷۶ و ۱۷۷.



از کجا علی رضی الله عنه را دشمن داشته‌ای، در حالی که احمد پیامبر ﷺ او را پسندیده است؟  
 تو امروز می‌کوشی آنچه را پیامبر خدا ﷺ به او داده بود از او بازگیری.  
 چه کسی بود که احمد پیامبر ﷺ در روز غدیر خم از میان همه مردم او را فراخواند؟  
 و او را میان یاران خویش که در پیرامونش بودند برپا داشت و از او نام برد؟  
 این علی بن ابی طالب رضی الله عنه است مولای هرکس که من مولای او بوده‌ام.  
 ای خداوند بلندمرتبت، هرکه را دوستدار او است دوست بدار و هرکه را با او دشمن است دشمن دار.<sup>۱</sup>

نیز گفته است:

پس به فرمان خدا در حالی که کف دست او در دست علی رضی الله عنه برای مردمان می‌درخشید  
 و دست او را بلند کرده بود - و چه ارجمند است آن دست که بلند شد و آن دست که او بلند کرد!  
 هرکس من مولای اویم این مولای او است، اما آنان رضایت ندادند و نپذیرفتند.<sup>۲</sup>

گفته است:

در روز خم پیامبر ﷺ همه مردم را به او سفارش کرد، کاش سفارش او را پاس می‌داشتند!

۱. یا بائع الدین بدنیاه  
 فارجع الی الله و ألق الهوی  
 من أين ابغضت علی الرضی  
 جهدک ان تسلیه الیوم ما  
 من ذا الذی احمد من بینهم  
 أقامه من بین اصحابه  
 هذا علی بن ابی طالب  
 فوال من والاه یا ذاالعلی  
 لیس بهذا أمر الله  
 ان الهوی فی النار مأویه  
 و أحمد قد کان یرضاه  
 کان رسول الله اعطاه  
 یوم غدیر الخم ناداه  
 و هم حوالیه فسماه  
 مولی لمن قد کنت مولاه  
 و عاد من قد کان عاداه
- ← همان، ۴۵۳ و ۴۵۴.

۲. فقام مأموراً و فی کفه  
 رافعها للناس أکرم بها  
 من کنت مولاه فهذا له  
 کف علی لهم تلمع  
 کفاً و بالكف التی ترفع  
 مولی فلم یرضوا و لم یقنعوا

← همان، ۲۶۳.

و آنان را خواند: ای بندگان خدا، مگر من مولایتان نیستم؟ به من گوش سپارید.  
پس هرکه من مولای اویم اینک ابوالحسن را ولی او قرار داده‌ام.  
پس خدای دشمن بدارد هرکه را با او دشمنی کند و با هرکه او را دوست بدارد مهربان باشد<sup>۱</sup>.

نیز گفته است:

در روز غدیر آن هنگام که همه مردم حاضر بودند فرمود: هرکس من در پیدا و پنهان مولای او بوده‌ام،  
این مرد برادر و وصی من در همه کارها و کسی است که در میان شما جانشین می‌شود و مرا یادآور  
باشد.

پروردگارا، هر انسانی را که او را دشمن بدارد دشمن بدار و جامه خواری و زبونی بر او درپوشان<sup>۲</sup>.

نیز گفته است:

آن گاه که در روز غدیر از مردم پرسید: تاکنون چه کسی مولایتان بوده است؟ و گفتند: تو ما را مولا  
باشی.

تو پیامبری و ما گواهیم که خیرخواهی کرده‌ای و آشکارا بیان فرموده‌ای.  
پس از من، این ولی شما است و بدین ابلاغ فرمان یافته‌ام. یاور و همدستان او باشید.  
این نیکوکارترین شما و آگاه‌ترین و نخستین ایمان آورنده شما است.

---

۱. به وصی النبی غداة خم  
و ناداهم ألسنت لكم بمولى  
فمن ذا كنت مولاه فانى  
فعادى الله من عاداه منكم  
← همان، ۴۶۳ و ۴۶۴.

۲. يوم الغدير و كل القوم قد حضروا  
هذا اخى و وصى فى الأمور و من  
يا رب عاد الذى عاداه من بشر  
من كنت مولاه فى سر و اجهار  
يقوم فيكم مقامى عند تذكار  
و اركسه فى درك للخزى و العار  
← همان، ۲۳۲.

این را نزد من قرب و منزلتی است به سان آن منزلت که هارون با موسی داشت<sup>۱</sup>.

گفته است:

محمد ﷺ در غدیر خم برخاست و با فریادی بلند آشکارا بانگ برآورد،  
و با همه عرب‌ها و غیر عرب‌ها که بر پیرامون درخت او گرد آمده بودند و گوش می‌سپردند گفت:  
زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است - و به او توجهی بسیار داشت.  
خداوند، آن را که با علی علیه السلام دشمنی کند دشمن بدار، و پروردگارا، ولّی او را یاور باش<sup>۲</sup>.

گفته است:

در خم، آن گاه که خداوند به اراده خویش فرمود: ای محمد، بایست، کوتاهی مکن و خطبه بخوان،  
و ابوالحسن علیه السلام را برای طایفه خود نصب کن که او هدایتگر است و اگر او را نصب نکنی ابلاغ نکرده‌ای.  
پس او را خواند و آنان را نیز فراخواند و او را برای آنان نصب کرد و کسانی او را باور داشتند و کسانی  
دروغ شمردند.  
او ولایت را پس از خود برای انسانی وارسته قرار داد و چنین نبود که آن را برای کسی که وارسته  
نباشد قرار دهد<sup>۳</sup>.

---

۱. إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ مِنْ مَوْلَاكُمْ قَبْلًا  
انت الرسول و نحن الشاهدون علی  
هذا ولیکم بعدی أمرت به  
هذا أبرکم برأ و اکثرکم  
هذا له قربة منی و منزلة  
← همان، ۴۲۰.

۲. و قام محمد بغدیر خم  
لمن وافاه من عرب و عجم  
ألا من کنت مولاه فهذا  
إلهی عاد من عادی علیا  
← همان، ۴۵۸ و ۴۵۹.

۳. و بخم إِذْ قَالَ الْإِلَهِ بَعْزَمَهُ  
قم یا محمد لاتقصّر و اخطب  
←

گفته است:

سخن او را در خم شنیدند آن ظهرگاهان که مردمان را در کنار آن برکه گرد آورد.  
 چه کسی بیش از خودتان به شما سزاوار است؟ همه با آن که بسیار بودند، یکصدا گفتند:  
 تو مولای مایی و بیش از خود ما به ما سزاوار، و تو ما را هشداردهنده‌ای.  
 پس آشکارا و از سر خیرخواهی آنان را که حضور داشتند فرمود:  
 پس از من ولیّ شما علیّ ع باشد و این مولایتان همان هدایتگر و وزیر است.  
 وزیر من در زندگانی و در هنگام مرگ و پس از من نیز خلیفه و امیر است.  
 هرکس از شما که او را دوست بدارد خدایش دوست بدارد و در دم مرگ با شادی رویاروی شود.  
 و خداوند هرکس از شما را که او را دشمن بدارد دشمن بدارد و در هنگام مرگ با سختی‌ها همدم سازد<sup>۱</sup>.

بشنوی گفته است:

آنان خود عید غدیر را دیدند و سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بی هیچ ابهامی شنیدند.

→

و انصب أبا حسن لقومك إنه	هاد و مابلغت ان لم تنصب
فدعاه ثم دعاهم فاقامه	لهم فبين مصدق و مكذب
جعل الولاية بعده لمهذب	ماكان يجعلها لغير مهذب

← همان، ۱۱۱ - ۱۱۳.

لقد سمعوا مقالته بخم	غداة يضمهم و هو الغدير
فمن أولى بكم منكم فقالوا	مقالة واحد و هم الكثير
جميعا انت مولانا و أولى	بنا منا و انت لنا نذير
فقال لهم علانية جهاراً	مقالة ناصح و هم حضور
فأن وليكم بعدى على	و مولاكم هو الهادی الوزير
وزیری فی الحیوة و عند موتی	و من بعدی الخلیفة و الأمير
فوالی الله من والاه منكم	و قابله لدى الموت السرور
و عادى الله من عاداه منكم	و حل به لدى الموت النشور

۱.

← همان، ۱۹۸.

مگر نه آن است که من از میان همه مردم به شما سزاوارترم؟ گفتند: آری، ای برترین آدمی‌زادگان و جنیان. میان چوب‌های منبر برخاست و خطبه ایراد کرد و با صدایی بلند و آشکار، حیدر را خواند، در حالی که آن مردمان لال شده بودند و دل‌ها و دیده‌هایشان میان ترس و تردید افتاده بود.

علی علیه السلام بانگ او را پاسخ داد و با رویی چون ماه و قامتی چون سرو پیش شتافت. پیامبر صلی الله علیه و آله او را با خوشامدگویی استقبال کرد و او را به سوی خود بالا برد و آن پاک برای پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله دومین شد.

بازوی او را گرفت و خدای را سوگند، دور و نزدیک آن طایفه را مخاطب ساخت: علی علیه السلام برادر من است و میان من و او تفاوتی نیست، آن سان که هارون علیه السلام را با موسی بن عمران علیه السلام کلیم خدا چنین نسبت بود. او وارث علم من و در فرداروز که پیکرم را زیارت می‌کنید، خلیفه من بر امت است. پروردگارا، هرکس را که علی علیه السلام را دوست بدارد دوست بدار و آن را که به او نزدیک باشد تقرب بخش و آن را که دشمن او باشد یاری مرسا<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

آیا آن حدیث مشهور و راست را واگذاریم که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به ایراد خطبه ایستاد و فرمود:

- |                                   |                                     |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| ۱. و قد شهدوا عيد الغدير و اسمعوا | مقال رسول الله من غير كتمان         |
| ألست بكم أولى من الناس كلهم       | فقالوا بلى يا افضل الأنس و الجن     |
| فقام خطيبا بين اعواد منبر         | و نادى باعلى الصوت جهراً باعلان     |
| بحيدرة و القوم خرس أذلة           | قلوبهم ما بين خلف و عينان           |
| فلبى مجيباً ثم أسرع مقبلاً        | بوجه كمثل البدر فى غصن البان        |
| فلاقاه بالترحيب ثم ارتقى به       | اليه و صار الطهر للمصطفى ثان        |
| و شال بعضديه و قال و قد صغى       | الى القوم اقصى القوم تالله و الدانى |
| على اخى لا فرق بينى و بينه        | كهرون من موسى الكلیم بن عمران       |
| و وارث علمى و الخليفة فى غد       | على أمتى بعدى اذا زرت جثمانى        |
| فيا رب من والى عليا فواله         | و دان مدانيه و لاتنصر الشانى        |

مگر من مولایتان نیستم؟ علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز چون من ولیّ شما است. او را به ولایت گیرید. من آنچه لازم است گفتم.<sup>۱</sup>

بانویی شاعر گفته است:

در خم، آن گاه که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حضور شمار فراوانی از یاران خویش بازوی او را گرفت.  
هرکس من مولای اویم این ولیّ او است. آیا فراتر از این بیان و شهری هست؟<sup>۲</sup>

### شرح ماجرا

در فضائل<sup>۳</sup> احمد، احادیث ابوبکر بن مالک<sup>۴</sup>، ابانه ابن بطه<sup>۵</sup> و کشف ثعلبی<sup>۶</sup> از براء روایت شده که گفته است: در حجة الوداع با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در راه بازگشت بودیم تا به غدیر خم رسیدیم. آن جا فرمود تا جار زنند که همه گرد آیند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیر دو درخت را جارو کرد و سپس دست علی عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و از مردمان پرسید: مگر نه آن است که من بیش از خود مؤمنان بدیشان سزاوارم؟  
گفتند: چرا، ای پیامبر خدا.

فرمود: «این مولای هرکسی است که من مولای اویم. خداوندا، آن را که او را دوست دارد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد دشمن بدار»<sup>۷</sup>.

عمر بن خطاب عَلَيْهِ السَّلَام را دید و او را گفت: ای پسر ابوطالب، تو را مبارک باد! اینک مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

- 
- |   |                            |
|---|----------------------------|
| ۱. أأترك مشهور الحديث و صدقه  | غداة بخم قام احمد خاطبا    |
| ألست لكم مولی و مثلی ولیکم  | علی فوالوه و قد قلت واجبا  |
| ۲. و فی خم إذ شال النبی بضبعه                                       | بحضرة اصحاب له ذات کثرة    |
| فمن کنت مولاه فهذا ولیه   | فهل بعد هذا من بیان و شهرة |
| ۳. ← فضائل الصحابة، ۵۹۶/۲ و ۶۱۰، با تفاوتی اندک.                    |                            |
| ۴. ظاهراً مقصود ابوبکر بن مالک قطیعی است و از کتاب او نشانی نیافتم. |                            |
| ۵. خبر را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.                    |                            |
| ۶. ← الکشف و البیان، ۹۲/۴.  |                            |
| ۷. «هذا مولی من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».       |                            |

ابوسعید خدری در روایتی آورده است که پیامبر ﷺ سپس فرمود: «ای مردم، به من تبریک گویند، به من تبریک گویند. خداوند مرا به نبوت و خاندان مرا به امامت گزین ساخت»<sup>۱</sup>.

پس عمر بن خطاب امیر مؤمنان رضی الله عنه را دید. به ایشان گفت: ای ابوالحسن، خوشا به حالت! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

خرگوشی در شرف المصطفی صلی الله علیه و آله<sup>۲</sup> از براء بن عازب روایت کرده که در خبری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده است: «خداوند، آن را که او را دوست دارد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد دشمن بدار».

پس از این سخن، عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای پسر ابوطالب، گوارایت باد. برای همیشه مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

ابوبکر باقلانی در تمهید این خبر را نقل و البته تأویل کرده است<sup>۳</sup>.

سمعانی در فضائل الصحابه به سند خود از سالم بن ابی الجعد نقل کرده است که به عمر بن خطاب گفتند: تو با علی رضی الله عنه رفتاری می‌کنی که با هیچ‌یک از دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌کنی. گفت: او مولای من است.

سید حمیری گفته است:

در غدیر خم، محمد صلی الله علیه و آله به استواری از جانب خداوند سخن گفت.

او در میان شما چنان که با ناشنویان اشاره کنند، اشاره کرد و فریاد زد:

هلا، هرکس من مولای اویم این برادر من مولای او است. به سختم گوش سپارید.

پس آن پیر در حالی که در شلوغی جمعیت شانه‌های خویش را می‌چرخاند پیش آمد.

و در آن حال می‌گفت: تو مولای من و مولای همهٔ مردمانی. چرا باید مولای مردمان را نافرمانی کرد؟<sup>۴</sup>

۱. «یا قوم هنتونی هنتونی ان الله خصنی بالنبوة و خص اهل بیتی بالامامة». برای مضمونی نزدیک به این ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۳/۱.

۲. ← ۴۹۷/۵.

۳. ← تمهید الاوائل، ۴۵۱/۱ و ۴۵۲.

۴. و قال محمد بغدير خم عن الرحمن ينطق باعترام

همو گفته است:

پس گفتی: بر این از شما پیمان ستانده‌ام. یاور آن وصی باشید.  
تو مولای همه ما شده‌ای و ما از ولای تو رخ برنمی‌تابیم.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

پیامبر ﷺ در روز خم در کنار یا روبروی آن درخت‌ها ایستاد.  
پس فرمود: هرکس من مولای او بوده‌ام این مولای او است؛ پروردگارا خود گواه باش – و این سخن را  
چندین بار تکرار کرد.  
مردانی که با او بیعت کردند با خدا بیعت کردند و از آن بازنگشتند.  
گفتند: شنیدیم و همه فرمان بردیم، و به زبان به بیعت او شتافتند.  
پیرانی به میان ایشان آمدند و پیشاپیش آن‌ها پیری بود که رسیدن بدین افتخار را تبریک می‌گفت.  
او را گفت: همانند تو را تبریک و تبریک باد که مولای مؤمنان شده‌ای، وه چه سعادت است!<sup>۲</sup>

→

اصح و قد اشار اليه فيكم	اشاره غير مصغ للكلام
ألا من كنت مولاه فهذا	اخي مولاه فاستمعوا كلامي
فقام الشيخ يقدمهم اليه	و قد حصدت يداه من الرحام
ينادي انت مولاي و مولى الـ	انام فلم عصي مولى الانام

← ديوان السيد الحميري، ۳۹۷.

۱. فقلت أخذت عهدكم على ذا  
لقد أصبحت مولانا جميعا  
فكونوا للوصى مساعدينا  
و لست عن ولانك راغبينا

← همان، ۴۳۰.

قام النبي يوم خم خاطباً	بجانب الدوحات او حيا لها
فقال من كنت له مولى فذا	مولاه رب اشهد مراراً قالها
ان رجالا بايعته انما	بايعت الله فلم بدا لها
قالوا سمعنا و أطعنا أجمعاً	و أسرعوا بالألسن اشتغالها

←



ابوسعید خدری در روایتی آورده است که پیامبر ﷺ سپس فرمود: «ای مردم، به من تبریک گویند، به من تبریک گویند. خداوند مرا به نبوت و خاندان مرا به امامت گزین ساخت»<sup>۱</sup>.

پس عمر بن خطاب امیر مؤمنان رضی الله عنه را دید. به ایشان گفت: ای ابوالحسن، خوشا به حالت! مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

خرگوشی در شرف المصطفی صلی الله علیه و آله<sup>۲</sup> از براء بن عازب روایت کرده که در خبری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرموده است: «خداوند، آن را که او را دوست دارد دوست بدار و آن را که او را دشمن دارد دشمن بدار».

پس از این سخن، عمر بن خطاب او را دید و گفت: ای پسر ابوطالب، گوارایت باد. برای همیشه مولای هر مرد و زن مؤمنی شده‌ای.

ابوبکر باقلانی در تمهید این خبر را نقل و البته تأویل کرده است<sup>۳</sup>.

سمعانی در فضائل الصحابه به سند خود از سالم بن ابی الجعد نقل کرده است که به عمر بن خطاب گفتند: تو با علی رضی الله عنه رفتاری می‌کنی که با هیچ‌یک از دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌کنی. گفت: او مولای من است.

سید حمیری گفته است:

در غدیر خم، محمد صلی الله علیه و آله به استواری از جانب خداوند سخن گفت.

او در میان شما چنان که با ناشنویان اشاره کنند، اشاره کرد و فریاد زد:

هلا، هرکس من مولای اویم این برادر من مولای او است. به سختم گوش سپارید.

پس آن پیر در حالی که در شلوغی جمعیت شانه‌های خویش را می‌چرخاند پیش آمد.

و در آن حال می‌گفت: تو مولای من و مولای همهٔ مردمانی. چرا باید مولای مردمان را نافرمانی کرد؟<sup>۴</sup>

۱. «یا قوم هثثونی هثثونی ان الله خصنی بالنبوة و خص اهل بیتی بالامامة». برای مضمونی نزدیک به این ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۵۳/۱.

۲. ← ۴۹۷/۵.

۳. ← تمهید الاوائل، ۴۵۱/۱ و ۴۵۲.

۴. و قال محمد بغدير خم عن الرحمن ينطق باعترام

همو گفته است:

پس گفتی: بر این از شما پیمان ستانده‌ام. یاور آن وصی باشید.  
تو مولای همه ما شده‌ای و ما از ولای تو رخ برنمی‌تابیم.<sup>۱</sup>

همچنین گفته است:

پیامبر ﷺ در روز خم در کنار یا روبروی آن درخت‌ها ایستاد.  
پس فرمود: هرکس من مولای او بوده‌ام این مولای او است؛ پروردگارا خود گواه باش – و این سخن را  
چندین بار تکرار کرد.  
مردانی که با او بیعت کردند با خدا بیعت کردند و از آن بازنگشتند.  
گفتند: شنیدیم و همه فرمان بردیم، و به زبان به بیعت او شتافتند.  
پیرانی به میان ایشان آمدند و پیشاپیش آن‌ها پیری بود که رسیدن بدین افتخار را تبریک می‌گفت.  
او را گفت: همانند تو را تبریک و تبریک باد که مولای مؤمنان شده‌ای، وه چه سعادت است!<sup>۲</sup>

→

یصح و قد أشار الیه فیکم	اشارة غیر مصغ للکلام
ألا من کنت مولاه فهذا	اخی مولاه فاستمعوا کلامی
فقام الشیخ یقدمهم الیه	و قد حصدت یداه من الرّاحم
ینادی انت مولای و مولی ال	انام فلم عصی مولی الأنام

← دیوان السید الحمیری، ۳۹۷.

۱. فقلت أخذت عهدکم علی ذا  
لقد أصبحت مولانا جميعا

فکونوا للوصی مساعدینا  
و لست عن ولاتک راغبینا

← همان، ۴۳۰.

۲. قام النبی یوم خم خاطباً  
فقال من کنت له مولی فذا  
ان رجالا بايعته انما  
قالوا سمعنا و أطعنا أجمعا

بجانب الدوحات او حیا لها  
مولاه رب اشهد مراراً قالها  
بايعت الله فلم بدا لها  
و أسرعوا بالألسن اشتقالها

←

عونی گفته است:

تا جایی که پسر خطاب زمانی که تبریک‌گویان در آمد و شد بودند برخاست و گفت:  
تو مولای من و مولای هر کسی شده‌ای که در پیشگاه پروردگار جهانیان نماز کرد و برای او روزه گرفت.<sup>۱</sup>

همو گفته است:

او در حالی که دروغ نمی‌گفت فریاد زد: ای ابوالحسن مبارک باد که پیر و جوان را خوشایند افتاده است.  
تو مولای من و همه مسلمانان شده‌ای، مولای مرد و زن ایشان.<sup>۲</sup>

خطیب منبج گفته است:

از ایشان پرسید: آیا مرا به ولایت پذیرفته‌اید؟ گفتند: ای محمد، پذیرفته‌ایم.  
گفت: پس از من، علی علیه السلام ولی و مولای شما است. از این حقیقت آگاه باشید.  
در پی سخن او عمر بیدرنگ برخاست و سخنی ستایشگرانه به او گفت:  
ای علی، گوارایت باد که تا زنده باشی و زنده باشیم تو مولای مایی.<sup>۳</sup>

→

شیخ یهنی حبذا منالها  
أصبحت مولی المؤمنین یالها

و جائهم مشیخة یقدمهم  
قال له بخ بخ من مثلك

← همان، ۳۲۹ و ۳۳۰.

لما تقوض من هناک و قاما  
صلی لرب العالمین و صاما  
حسن تربیع الشیب و الشبان  
مولی أنائهم مع الذکران  
فقالوا یا محمد قد رضینا  
و مولاکم فکونوا عارفینا  
و قال له مقال الواصفینا  
علینا ما بقیت و ما بقینا

۱. حتی لقد قال ابن خطاب له  
اصبحت مولای و مولی کل من  
۲. نادى و لم یک کاذبا بخ بخ أبا  
اصبحت مولی المؤمنین جماعة  
۳. و قال لهم رضیتم بى ولیا  
فقال ولیکم بعدی علی  
فقام لقوله عمر سریعا  
هینیا یا علی انت مولی

## موضع منافقان

معاویه بن عمار در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است» عدوی گفت: خدای را سوگند، خدای او را بدین سخن فرمان نداده و این جز سخنی که او خود برافته است نباشد.

پس خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَا خَذَنَّا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ \* وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ \* وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ \* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup>، و از این میان در آیه ﴿لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾ مقصود علی علیه السلام است.<sup>۲</sup>

حسان جمال در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: چون دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را بلند کرده است، یکی از آنان گفت: چشمانش را بنگرید که می‌چرخد، گویی چشمان یک دیوانه است! پس جبرئیل این آیه را فرود آورد: ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ \* وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۳</sup>. سید حمیری گفته است:

گفت: زنه‌ار که هرکس از شما که من مولای او بوده‌ام پس از من علی علیه السلام مولای او است. سر تسلیم فرود آورید.

تیره‌بختی از آنان به همدم خود گفت – و البته چه بسیار تیره‌بختانی که بلغزانند و بفرینند: او بازوی علی علیه السلام را می‌کشد و او چیزی را می‌آراید که به او نرسیده است.

---

۱. حاقه / ۴۴ - ۵۲: و اگر او پاره‌ای گفته‌ها بر ما بر بسته بود دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ‌یک از شما مانع عذاب او نمی‌شد. در حقیقت قرآن تذکاری برای پرهیزکاران است و ما به راستی می‌دانیم که از میان شما تکذیب‌کنندگانی هستند و آن واقعاً بر کافران حسرتی است و این بی‌شبهه حقیقتی یقینی است.

۲. برای مضمون نزدیک ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲/۲۶۹؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۱/۲۴۱.

۳. قلم / ۵۱ و ۵۲: و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می‌گفتند: او واقعاً دیوانه‌ای است، و حال آن که قرآن جز تذکاری برای جهانیان نیست.

برای روایت ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱/۲۳۰ و ۲/۵۶۰؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳/۲۶۴.

گویی در دل آن گوینده اعتمادی بدان حضرت نبود. شگفتا از کجا و چگونه ایمان آورد!¹

عمر بن یزید گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ﴾² پرسیدم. فرمود: مقصود ولایت است.

راوی گوید: پرسیدم: چگونه چنین باشد؟

فرمود: چون پیامبر علی علیه السلام را برای مردم نصب کرد و فرمود: «هرکس من مولای اویم علی مولای او است» مردمانی تردید آوردند و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله هر بار ما را به چیزی تازه فرامی خواند! او از خاندان خود آغاز کرده و آن‌ها را مالک ما قرار داده است.

امام علیه السلام سپس آیه را خواند: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ﴾؛ شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم. من آنچه را پروردگارتان بر شما واجب ساخته است به شما رسانده‌ام ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيَانٍ﴾ و آن این که دو دو یا تنهایی برای خدا برخیزید. این که ﴿مِثْلَ خِزْيَانٍ﴾ فرمود مقصود طاعت از امامانی است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از نسل آن دو تن برخیزند. خدای را سوگند که جز این را اراده نکرده است.³

### پیشنهاد مشارکت

سید مرتضی در تنزیه آورده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله در همان آغاز کار خویش به امامت امیرمؤمنان علیه السلام تصریح کرد، طایفه‌ای از قریش نزد آن حضرت آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا، این مردم تازه اسلام آورده‌اند و نمی‌پسندند که نبوت در اختیار تو و امامت در اختیار عموزاده‌ات باشد. اگر این کار را تا زمانی به تأخیر می‌افکندی بهتر بود.

فمولا من بعدی علی فاذعنوا  
و کم من شقی یستزل و یفتن  
لما بالذی لم یؤته لمزین  
فیا عجا انی و من ان یوقن

فقال ألا من كنت مولا منكم  
فقال شقی منهم لقربینه  
یمد بضبیعه علیا و انه  
کان لم یکن فی قلبه ثقة به

← دیوان السید الحمیری، ۴۱۲ و ۴۱۳.

۲. سبا / ۴۶: بگو: من فقط به شما یک اندرز می‌دهم.

۳. ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۳۴۵ و ۳۴۶.

پیامبر ﷺ فرمود: «این کار را به رأی خود انجام ندهام تا در آن مخیر باشم، بلکه خداوند مرا بدان فرمان داده و آن را بر من واجب ساخته است»<sup>۱</sup>.

گفتند: اگر از بیم مخالفت با پروردگار خود این کار را نمی‌کنی دست کم مردی از قریش را در خلافت شریک او کن تا مردم به او آرام گیرند و کار برایت سرانجام یابد و مردم با تو مخالفت نکنند. و در این هنگام این آیه نازل شد: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۲</sup>. عبدالعظیم حسنی در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: مردی از بنی عدی گفته است: با قرشیان گرد آمدم و نزد پیامبر ﷺ رفتم و گفتیم: ای پیامبر خدا، ما پرستش بتان را واگذاشته و از تو پیروی کرده‌ایم. ما را در ولایت علی علیه السلام شرکت ده تا شریک باشیم. اما جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۳</sup>.

آن مرد گفته است: از سختی‌ای که به من رسید دلگیر شدم و گریختم. در راه که بودم ناگاه سواری را دیدم که بر اسبی سرخ نشسته است و عمامه‌ای سبز بر سر دارد و از او بوی مشک برخاسته است. او مرا گفت: ای مرد، محمد پیمانی بسته است که جز کافر یا منافق آن را نگسلد. آن مرد گفته است: نزد پیامبر ﷺ آمدم و او را از این آگاهاندم. فرمود: «آیا آن سوار را شناختی؟ او جبرئیل بود. او پیمان ولایت را بر شما عرضه داشت. اگر این پیمان را بگسلید یا در آن تردید کنید در قیامت خود مدعی شما خواهم بود»<sup>۴</sup>. سید حمیری گفته است:

محمد صلی الله علیه و آله در غدیر خم برخاست و با فریادی بلند آشکارا بانگ برآورد:  
زنهار که هرکس من مولای اویم این مولای او است - و به او توجهی بسیار داشت.

---

۱. «ما فعلت ذلک برأیی فاتخیر فیه ولكن الله امرنی به و فرضه علی».

۲. زمر / ۶۵: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.

برای خبر «علم الهدی، تنزیه الانبیاء»، ۱۶۷ و ۱۶۸.

۳. زمر / ۶۵.

۴. «هل عرفت الفارس؟ ذاک جبرئیل عرض علیکم عقد ولایة ان حللتم العقد أو شککتکم کنت خصمکم یوم القيامة».

متن را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۶۱/۳۷) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

خداوندا، آن را که با علی علیه السلام دشمنی کند دشمن بدار و پروردگارا، ولی او را یاور باش.

مخالفی سرکش از آنان به آن نخستین ایشان پنهانی گفت:

به جان پدرت سوگند، این اگر می‌توانست او را پس از خود پیامبر قرار می‌داد.

ما از سر بداندیشی آن دو تن است که بنی تیم را دشمن داریم و بنی عدی را نخواهیم<sup>۱</sup>.

### پاسخ الهی به موضع منافقان

امام باقر علیه السلام فرموده است: ابن هند<sup>۲</sup> برخاست، بدن را کش و تابی داد و خشمگینانه در حالی رهسپار شد، که دست راست خود بر شانه عبدالله بن قیس و دست چپ بر مغیره بن شعبه نهاده بود و می‌گفت: خدای را سوگند که نه محمد صلی الله علیه و آله را در این سخن خود باور داریم و نه ولایت علی علیه السلام را بپذیریم. پس این آییه‌ها نازل شد: ﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى \* وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى \* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى \* أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ \* ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ \* أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى \* أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَىٰ \* ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ \* فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ \* أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ﴾<sup>۳</sup>.

۱. وقام محمد بغدير خم	فنادی معلنا صوتا بدیا
ألا من كنت مولاه فهذا	له مولی و کان به حفیا
إلهی عاد من عادی علیاً	وکن لولیة ربی ولیا
فنقال مخالف فیهم عتل	لاولاهم به قولاً خفیا
لعمر أبیک لو یسطیع هذا	لصیر بعده هذا نبیا
فنحن بسوء رأیهما نعدای	بنی تیم و لانهوی عدی

← دیوان السید الحمیری، ۴۵۸ و ۴۵۹.

۲. در تفسیر فرائد الکوفی (۵۳) معاویه آمده است.

۳. قیامت / ۳۱ - ۴۰: در آن روز گفته می‌شود: او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند. بلکه تکذیب کرد و رویگردان شد. سپس به سوی خانواده خود بازگشت، در حالی که متکبرانه قدم برمی‌داشت. با این اعمال، عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر. پس عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر. آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟ آیا

پیامبر ﷺ آهنگ بازگرداندن و کشتن او کرد. اما جبرئیل فرمود: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾<sup>۱</sup>، و پیامبر خدا ﷺ در برابر او سکوت گزید.<sup>۲</sup>

امام باقر علیّه السلام در تفسیر آیه ﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ﴾<sup>۳</sup> فرموده: این سخن دشمنان خدا در مورد پیامبر ﷺ بود که در غیاب او با همدیگر می‌گفتند و گمان داشتند او سخن ایشان را نمی‌شنود که می‌گویند: کاش ما به جای علی علیّه السلام پیشوا قرار داده می‌شدیم یا کاش آیتی جایگزین آیتی دیگر می‌ساختیم.

اما خداوند در پاسخ آنان فرمود: ﴿قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۴</sup>.

امام کاظم علیّه السلام فرموده است: پیامبر ﷺ مردم را به ولایت علی علیّه السلام فراخواند و فرمود: جز این راهی نیست. اما او را متهم کردند و از حضور او رفتند. پس خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ \* ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ \* ﴿إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾<sup>۵</sup>.

همچنین از آن امام این روایت تفسیری رسیده است: ﴿وَ أَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ لک

→

او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟ سپس به صورت خون بسته درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت و از او دو زوج مرد و زن آفرید. آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

۱. قیامت / ۱۶: زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده.

۲. ← کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۵۱۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۹۲/۲.

۳. یونس / ۱۵: کسانی که به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: قرآن دیگری جز این بی‌اور، یا آن را عوض کن.

۴. یونس / ۱۵: بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.

برای مضمون این تفسیر ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۲۰/۲؛ کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۱۷۷.

۵. جن / ۲۱ - ۲۳: بگو: من برای شما اختیار زبان و هدایتی را ندارم. بگو: هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی‌دهد و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی‌یابم. وظیفه من تنها ابلاغی از خدا و رساندن پیام‌های او است و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعاً آتش دوزخ برای او است و جاودانه در آن خواهد ماند.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۴/۱.



﴿وَأَهْجُزُهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا \* وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ﴾ بوسیک ﴿أُولَى النَّعْمَةِ وَمَهْلَهُمْ قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>.  
از یکی از امامان علیه السلام روایت شده که درباره آیه ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾<sup>۲</sup> فرموده است: یعنی: ای محمد، وای بر کسانی که آنچه را درباره ولایت علی علیه السلام بر تو وحی شده است باور ندارند! ﴿الْمُ نْهُلِكَ الْآوَلِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ مگر ما آن نخستان را که پیامبران پیشین را تکذیب کردند به هلاکت نرساندیم؟ ﴿كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾<sup>۴</sup>؛ یعنی با کسانی از امت محمد صلی الله علیه و آله که گناه کنند و با وصی او هرچه خواهند روا دارند نیز چنین کنیم.<sup>۵</sup>

از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است: ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ﴾<sup>۶</sup>؛ می پرسند: آنچه درباره علی علیه السلام می گویی حق است؟ ﴿قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾<sup>۷</sup>.  
عونی گفته است:

مگر نه آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر در حالی که مردم گرد آمده بودند برای آنان به ایراد خطبه ایستاد،  
و گفت: هرکس من مولای او بوده ام پس از من این مرد مولای او است. پیامبر صلی الله علیه و آله با او برادری افکند.  
اما آنان چنین نکردند.  
اگر امامت را به آن ابوالحسن هدایتگر علیه السلام سپرده بودند مردمان را بسنده بود و راهها هیچ ناشناخته نمی ماند.

- 
۱. مزمل / ۱۰ و ۱۱: بر آنچه (درباره تو) می گویند شکبیا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله گیر و مرا با تکذیب کنندگان توانگر (که وصی تو را نپذیرند) واگذار و اندکی مهلتشان ده.
  ۲. برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۴/۱. برای مضمون نزدیک ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۳۵/۱.
  ۳. مرسلات / ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۵، ۴۷ و ۴۹: آن روز وای بر تکذیب کنندگان.
  ۴. مرسلات / ۱۶: مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟
  ۵. مرسلات / ۱۸: با مجرمان چنین می کنیم.
  ۶. کلینی، الکافی، ۴۳۵/۱.
  ۷. یونس / ۵۳: و از تو خبر می گیرند: آیا آن راست است؟
  ۸. یونس / ۵۳: بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است و شما نمی توانید خدا را درمانده کنید.
  ۹. برای روایت ← کلینی، الکافی، ۴۳۰/۱.

یکی با پای برهنه و در سستی، راه را در سویی می جوید و آن دیگری سواره آن را در انجمنی می پوید<sup>۱</sup>.

سید حمیری گفته است:

هرکس من مولای او بوده‌ام این مولای او است. با کفر ورزیدن شانه خالی مکنید<sup>۲</sup>.

ابن حماد گفته است:

زنهار که این ولی شما است، فرمان برید. وای بر آن که فرمان نبرد<sup>۳</sup>.

### موضع حارث بن نعمان

ابوعبید، ثعلبی<sup>۴</sup>، نقاش، سفیان بن عیینه، رازی<sup>۵</sup>، قزوینی، نیشابوری<sup>۶</sup>، طبرسی<sup>۷</sup> و طوسی<sup>۸</sup> در تفاسیر خود آورده‌اند که چون پیامبر خدا ﷺ در خم آنچه را بایسته بود ابلاغ کرد و این خبر در سرزمین‌ها گسترده شد، حارث بن نعمان فهری - و در روایتی دیگر ابوعبید جابر بن نصر بن حارث بن کلدی عیدری - به حضور او آمد و گفت: ای محمد، ما را از جانب خداوند به گواهی دادن به این که خدایی جز الله نیست و محمد ﷺ پیامبر خدا است و به نماز و روزه و حج و زکات فرمان دادی و از تو پذیرفتیم. اما سپس به همین خرسند نماندی تا بازوی عموزاده خود گرفتی و او را بر ما برتری بخشیدی و گفتی:

- |   |  |
|---|--|
| ۱. أليس قام رسول الله يخطبهم<br>و قال من كنت مولاه فذاك له<br>لوسلموها الى الهادي ابي حسن<br>هذا يطالبه بالضعف محتفيا | يوم الغدير و جمع الناس محتفل<br>من بعد مولی فواخاه و ما فعلوا<br>كفى البرية لن تستوحش السبل<br>و تلك يجدونها في محفل جمل |
| ۲. من كنت مولاه فهذا له   | مولی فلا تأبوا بتكفار  |
| ۳. ألا ان هذا ولی لكم   | اطيعوا فویل لمن لم يطع   |

۴. ← الكشف والبيان، ۳۵/۱۰.

۵. ← ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۷۳/۷ و ۷۴.

۶. مقصود تفسیر ابن حبیب است و شاید هم تفسیر ابونصر قشیری یا تفسیری دیگر به جز لطائف الاشارات از عبدالکریم قشیری باشد.

۷. ← مجمع البیان، ۱۱۹/۱۰.

۸. خبر را در التبیان نیافتیم.

هرکس من مولای او بوده‌ام علی علیه السلام مولای او است. آیا این چیزی است که از جانب خود می‌گویی یا از جانب خداوند است؟

فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند، این از جانب خدا است.

حارث پشت کرد و در حالی به سراغ مرکب خود رفت که می‌گفت: خداوندا، اگر آنچه محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید حق است ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أَثْنِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>. هنوز به مرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی بر او فرستاد و آن سنگ بر فرق سر وی فرود آمد و از مقعدش بیرون رفت و او را کشت. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾<sup>۲</sup>. در شرح الاخبار<sup>۳</sup> است که این آیه نازل شد: ﴿أَقْبِعْ دَانِيَا يَسْتَعْجِلُونَ﴾<sup>۴</sup>. این خبر را فضل بن دکین روایت کرده است.<sup>۵</sup>

عونی گفته است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌گوید: امروز این امت من مولای است. پروردگارا، آنچه گفتم گوش دار. پس مردی بی‌باور و واگرای و منافق برخاست و با دلی چرکین پیامبر صلی الله علیه و آله را نداد داد: آیا این که می‌گویی از جانب پروردگار ما است یا خود آن را بر ساخته‌ای؟ فرمود: پناه بر خدا! من هرگز بدعتگذار نیستم.

آن دشمن خدا گفت: خداوندا، اگر آنچه او گوید حق است بر من عذابی فرو فرست. پس همان دم و به سبب کفر او، از افق آسمان سنگی بر او فرود آمد و به خون خویش در غلتید.<sup>۶</sup>

۱. انفال / ۳۲: پس بر ما از آسمان سنگ‌هایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.

۲. معارج / ۱: پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید.

۳. ۲۲۹/۱.

۴. شعراء / ۲۰۴، صافات / ۱۷۶: پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند؟

۵. برای طریق فضل بن دکین و سایر طرق روایت ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۸۱/۲ و ۳۸۲.

۶. یقول رسول الله هذا لأمتی      هو اليوم مولی رب ما قلت فاسمع  
فقام جحد دوشقاق منافق      ینادی رسول الله من قلب موجع  
اعن ربنا هذا أم انت اخترته      فقال معاذ الله لست بمبدع

## نومیدی منافقان

در روایت است که پیامبر خدا ﷺ مدت‌ها از نزدیک بودن رحلت خود خبر می‌داد و می‌فرمود: «نزدیک است از میانتان بروم». منافقان نیز می‌گفتند: اگر محمد ﷺ بمیرد دین او تباه شود. اما چون رخداد غدیر به وقوع پیوست گفتند: حیلۀ ما بر باد رفته است. چنین بود که آیه نازل شد: ﴿الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

سید مرتضی گفته است:

پیامبر ﷺ ولایت او را آشکار کرد، البته اگر که سرگردانی را هشدار سودمند می‌افتاد! سخنی گفت که البته به باور آن اطمینان نداشت و نام کسی را بلند گردانید که البته هدف از آن تنها اتمام حجت نبود.

گردن آن مخاطبان به سوی او خم شد و پیامبر ﷺ او را پرچم روشن راه هدایت قرار داد. روز غدیر جماعتی را تسلی داد که دل خنک کردند و جماعتی را هم به کینه درنشانند، و بعدها آن کینه‌ها سرگشود و یکی را آزرده‌خاطر کرد و یکی را اجازه نداد که این حقیقت را آشکار کند<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

در ماجرای آن سایه‌سار، برترین مردمان برخاست و به مردم رو کرد.

→

فَقَالَ عَدُو اللَّهِ لَاهِمُ أَنْ يَكُنْ	کَمَا قَالَ حَقّاً بِي عَذَاباً فَأَوْقِعْ
فَعَوَّجِلْ مِنْ أَفْقِ السَّمَاءِ بَكْفَرِهِ	بِجَنْدَلَةٍ فَانْكَبْ ثَاوٍ بِمَصْرَعٍ

۱. مائده / ۳: امروز کسانی که کافر شده‌اند از کارشکنی در دین شما نومید گردیده‌اند.

بخش آغازین این روایت با جزئیاتی در اعلام الوری طبرسی (۲۶۲/۱) در ضمن روایتی مشروح درباره‌ی ماجرای غدیر آمده است.

۲. أَمَّا الرَّسُولُ فَقَدْ أَبَانَ وِلَاءَهُ	لَوْ كَانَ يَنْفَعُ حَائِثُ أَنْ يَنْذِرَا
أَمْضَى مَقَالاً لَمْ يَقْلَهُ مُؤْمِناً	أَوْ شَادَ ذِكْراً لَمْ يَشْهَدْ مَعْذِراً
و ثَنَى إِلَيْهِ رِقَابَهُمْ وَ أَقَامَهُ	عِلْماً عَلَى بَابِ النِّجَاةِ مَشْهُراً
وَ لَقَدْ شَفَى يَوْمَ الْغَدِيرِ مَعَاشِرَ	ثَلَجَتْ نَفُوسَهُمْ وَ أَوْدَى مَعْشِراً
فَلَقَتْ بِهِ أَحْقَادَهُمْ فَمَوْجِعَ	نَفْساً وَ مَانِعَ أَنَّهُ أَنْ يَجْهَرَا

← دیوان الشریف المرتضی، ۳۶/۲ و ۳۷.

اما آنان درباره علی علیه السلام چنین به همدیگر سفارش کردند که پشت سر او قرار نگیرند و او را واگذارند.<sup>۱</sup>

ابوتمام طائی گفته است:

روز غدیر حق جویان آشکارتر شدن آن حقیقت را که البته در آن هیچ ابهام و دشواری ای نبود خواستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را بازایستاند و آنان را فراخواند تا آنان را با معروفی آشنا سازد و از منکری دور کند. بازوی او را بلند کرد و مردمان را از این آگاهاند که او ولی و مولای شما است. آیا از این خبر یافتید؟ او پیوسته با آن جماعت‌ها در آمد و شد ایشان حقیقت را بیان کرد، جماعت‌هایی که با بکر می‌آمدند و با عمرو می‌رفتند.

ای حجت پروردگار جهانیان و ای وارث پیامبر، آیا پیمانی استوار در میان نیست و تعهدی بدین پیمان نیست؟

اما او را آشکارا بر اثبات حق خویش دلالت‌ها بود، ولی ایشان در نهان در پی کتمان و در ربودن حق او بودند.<sup>۲</sup>

بشنوی گفته است:

بزرگ‌تر ایشان گفت: به نظر شما چاره کار برای به تردید افکندن این مسئله روشن چیست؟ سخن رسای او را شنیده‌اید و دیده‌اید که به خلافت علی علیه السلام سفارش کرد. گفتند: کار را چاره‌ای می‌یابیم و راه آن که این پیمان وفاکردنی نباشد.

- |  |   |
|--|---|
| ۱. قد قام يوم الدوح خير الوری<br>لكن تواسوا بعلى الهدی<br>← دیوان السید الحمیری، ۳۰۴ و ۳۰۵.  | بوجهه للناس مستقبل<br>ان لایوالوه و أن یخذلوا   |
| ۲. و يوم الغدير استوضح الحق اهله<br>أقام رسول الله یدعوهم بها<br>یمد بضبعیه و یعلم انه<br>یروح و یغدو بالبیان لمعشر<br>أحجة رب العالمین و وارث الذ<br>فکان له جهراً باثبات حقه | بفیها و ما فیها حجاب و لا ستر<br>لیقربهم عرفا و ینهاهم نکر<br>ولی و مولاکم فهل لکم خبر<br>یروح بهم بکر و یغدو بهم عمرو<br>جی ألا عهد وفی و لا أصر<br>و کان لهم فی بزه حقه ستر |

چاره‌ای دیگر می‌افکنیم و پس از آن به زندگی پراسایش خود می‌پردازیم.  
چون او درگذرد، کار را به شورا می‌سپاریم، خواه از آن تیمی شود و خواه از آن زاده بنی‌عدی<sup>۱</sup>.

## آنان که ریشخند کردند

روایت شده است چون پیامبر ﷺ از غدیر خم فراغت یافت و مردم پراکندند، تنی چند از قرشیان گرد هم آمدند و بر آنچه گذشته است تأسف خوردند. در این هنگام سوسماری بر آن‌ها گذشت. یکی از آنان به دیگران گفت: کاش محمد ﷺ این سوسمار را امیر ما کرده بود، نه علی عَلِيٍّ را. ابوذر این سخن را شنید و آن را برای پیامبر ﷺ نقل کرد.

پیامبر ﷺ کسی در پی آنان فرستاد و آنان را به حضور خواست و آنچه گفته بودند بر ایشان عرضه کرد.

آن‌ها انکار کردند و بر این انکار سوگند خوردند. پس این آیه نازل شد: ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾<sup>۲</sup>.

پیامبر ﷺ نیز فرمود: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین کسی را بر دامن نگرفته است که از ابوذر راست‌گوتر باشد»<sup>۳</sup>.

در روایت ابوبصیر از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام است که پیامبر ﷺ به آنان فرمود: «اما اینک جبرئیل بر من

- |  |  |
|--|--|
| ۱. فقال كبيرهم ما رأى فيما سمعتم قوله قولا بليغا فقالوا حيلة نصبت علينا ندبر غير هذا فى أمور سنجعلها إذا ما مات شورى | تروى يردد الامر الجلى و أوصى بالخلافة فى على و رأى ليس بالعقد الوفى ننال بها من العيش السنى لتيمى هنالك أو عدى |
|--|--|

۲. توبه / ۷۴: به خدا سوگند می‌خورند که سخن ناروا نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همت گماشتند و به عیبجویی برخاستند مگر پس از آن که خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانیدند. پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند و در روی زمین یار و یاورى نخواهند داشت.

۳. «ما ظلت الخضراء و ما قلت الغبراء على ذى لهجة اصدق من ابى ذر». — فتال نیشابورى، روضة الواعظين، ۲۸۳.

نازل شده و مرا از این آگاهانیده است که در روز قیامت طایفه‌هایی را می‌آورند که پیشوایشان سوسمار است. بنگرید که از آن طایفه‌ها نباشید که خداوند می‌فرماید: روزی است که هر طایفه‌ای را به پیشوایش بخوانیم»<sup>۱</sup>.

ابن طوطی گفته است:

در روز غدیر به فضیلت او زبان گشودند. اما آنان هماره نیرنگ‌ها در دل دارند. سایه‌سار خم را می‌بینم و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر را که با صدایی بلند و رسا آنان را می‌خواند: مگر من بیش از شما به خودتان سزاوار نیستم؟ در حالی که در جمع مردمان بودند گفتند: چرا. پس ایشان را فرمود: هرکس از شما که من مولای او بوده‌ام پس از من آن حیدر برگزیده مولای او است. پروردگارا، دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش و آن را که او را یاری دهد یاری ده. اما چون آن هدایتگر سفر کرد بهانه‌های زشت در برابر وی آوردند و اظهار کردند<sup>۲</sup>.

همو گفته است:

آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر به نامش تصریح کرده همو امام است و در این اختیاری نیست<sup>۳</sup>.

## دلالت‌های حدیث

اما این که فرمود: «من کنت مولاه» در این جا معنای «مولی» صاحب اولویت در تدبیر و تصرف و کسی

۱. «أما جبرئیل نزل علی و أخبرنی انه یؤتی یوم القیمة بقوم امامهم ضب فانظروا ان لاتکونوا أولئک فان الله تعالی یقول ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾».

پایان این روایت بخشی از آیه ۷۱ سوره اسراء است. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۳/۳۷) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲. و یوم غدیر قد اقروا بفضله  
اری دوح خم و النبی محمد  
الست اذن اولی بکم من نفوسکم  
فقال لهم من کنت مولاه منکم  
فوال موالیه و عاد عدوه  
فلما مضی الهادی لحال سبیلہ  
من نص علیہ یوم الغدیر

و فی کل وقت منهم الغدر اضمروا  
ینادی باعلی الصوت منهم و یجهر  
فقالوا بلی و القوم فی الجمع حضر  
فمولاه بعدی حیدر المتخیر  
أیا رب و انصره لمن ظل ینصر  
ابانوا له الغدر القبیح و اظهروا  
کان الامام بلا تخیر

است که فرمانبری از او واجب است؛ چه، پیامبر ﷺ این سخن را در پی این پرسش آورد که از ایشان پرسیده بود: «الست اولی بکم من انفسکم»؛ آیا برای شما بیش از خود شما صاحب اولویت نیستم؟ اگر سخن معنایی جز این داشت پیامبر ﷺ برای آن مردمان معما گفته بود.

پس چون این ثابت شود معنای آن جز همان «امام» نیست.

نکته دیگر آن که در این سخن ظاهر عبارت مقتضی وجوب موالات علی عليه السلام و یاری رساندن به او و حرمت مطلق وا گذاشتن او و دشمنی ورزیدن با او است، از این جهت که موالات و نصرت الهی را برای یاری رسانان او و دشمنی خدا و وا گذاشته شدن از جانب خداوند را برای دشمنان و وا گذارندگان او خواست.

این خود دلیلی بر عصمت او نیز هست؛ زیرا امکانپذیر دانستن قبیح برای او به معنای صحت وقوع آن است و چون بر این فرض، قبیحی از او سر زند در حقیقت چیزی را که خلاف حکم پیامبر است ایجاب کند. اما این چیزی است که درباره او ممکن نیست.

### فضیلت روز غدیر

در امالی ابو عبدالله نیشابوری<sup>۱</sup> و امالی<sup>۲</sup> ابو جعفر طوسی در روایتی از احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا عليه السلام نقل شده که فرموده است: پدرم از پدرش برایم نقل کرد که فرموده است: «روز غدیر در آسمانها نامورتر از زمین است. خداوند را در فردوس قصری است که یک خشت آن از طلا و یک خشت آن نقره است، در آن صد هزار چادر سرخ و صد هزار خیمه از یاقوت سبز است. خاک آن از مشک است و در آن چهار جوی جاری است: جویی از شراب، جویی از آب، جویی از شیر و جویی از عسل. بر گرد آن درختانی از همه میوه‌ها است و بر این درختان پرندگانی نشسته‌اند که تن آنها از مروارید و بال‌های آنها از یاقوت است و آواهایی گونه‌گون سر دهند. چون روز غدیر شود آسمانیان بدان قصر درآیند و خدای را تسبیح و تقدیس کنند و ذکر توحید گویند. پس آن پرندگان برخیزند و در آن آب فرو روند و بدان مشک و عنبر درغلتند. پس چون فرشتگان گرد آیند آن پرندگان به پرواز

۱. مقصود مفید نیشابوری است و در الذریعة (۳۰۷/۲) از امالی او یاد شده است.

۲. خبر را در امالی نیافتم. اما این روایت در تهذیب الاحکام طوسی (۳۴/۶ و ۳۵) آمده است.



درآیند و بر ایشان فرو افتند. در آن روز فرشتگان نثارهای فاطمه علیها السلام را به همدیگر هدیه دهند. چون روز پایان گیرد بانگ زده شوند: به جایگاه‌های خود بازگردید، که تا سالی دیگر همین روز به گرامیداشت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از هر خطر و لغزش در امان مانید»<sup>۱</sup>.

در مصباح المتعبد در خطبه غدیر آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام در آن فرمود: «این روزی والا است. رخ دادن گشایش، بالا رفتن مرتبه‌ها و شکل‌گیری حجت‌ها در این روز است. هم این روز روز آشکار ساختن و هدیه کردن آن منزلت بلند، روز کمال دین، روز پیمان از پیش آشنا، روز گواه و گواهی شده، روز بازشناخته شدن پیمان از نفاق و انکار، روز پرده برگشودن از حقیقت ایمان، روز سرکوب شدن شیطان و روز برهان است. این همان روز داوری است که وعده داده شده بودید. این روز ملاً اعلی است، روزی که بدان پشت می‌کنید. این روز ارشاد است و روز آزمون بندگان و روز دلیل از سوی مدافعان. این روز آشکار شدن رازهای نهفته سینه‌ها و پنهان داشته‌های درون است. روز تصریح به ویژگی‌ها است، روز شیت است، روز ادريس است، روز یوشع است، و روز شمعون است»<sup>۲</sup>.

بشنوی گفته است:

روز غدیر برای پیروان ولایت عید است، ناصبیان اما فضیلت آن انکار کنند.

۱. «ان يوم الغدير في السماء أشهر منه في الارض ان الله تعالى في الفردوس قصرأ لبنه من فضة، و لبنه من ذهب فيه مائة الف قبة حمراء و مائه الف خيمة من ياقوتة خضراء تراه المسك و العنبر فيه اربعة انهار: نهر من خمر و نهر من ماء و نهر من لبن و نهر من غسل، حوالیه اشجار جميع الفواكه عليه الطيور و ابدانها من لؤلؤ و اجنتها من ياقوت، تصوت بالوان الاصوات اذا كان يوم الغدير و ردوا الى ذلك القصر اهل السموات يسبحون الله و يقصدونه و يهللونه فتطير تلك الطيور فتقع في ذلك الماء و تتمرغ على ذلك المسك و العنبر فاذا اجتمع الملائكة طارت فينفض ذلك عليهم و انهم في ذلك اليوم ليتهدون نثار فاطمة فاذا كان آخر اليوم نودوا انصرفوا الى مراتبكم فقد امنتم من الخطر و الزلل الى قابل في هذا اليوم تكرمة لمحمد و علي».

۲. «ان هذا يوم عظيم الشأن فيه وقع الفرج و رفع الدرج و صحت الحجج و هو يوم الايضاح و الافصاح عن المقام الصراح و يوم كمال الدين و يوم العهد المعهود و يوم الشاهد و المشهود و يوم تبیان العقود عن النفاق و الجحود و يوم البيان عن حقائق الايمان و يوم دحر الشيطان و يوم البرهان هذا يوم الفصل الذي كنتم توعدون هذا يوم الملاً الاعلى الذي انتم عنه معرضون هذا يوم الارشاد و يوم المحنة للعباد و يوم الدليل عن الذواد هذا يوم ابداء اخفاء الصدور و مضمرات الامور هذا يوم النصوص على اهل الخصوص هذا يوم شیت هذا يوم ادريس هذا يوم یوشع هذا يوم شمعون» ← طوسی، مصباح المتعبد، ۷۵۵ و ۷۵۶.

روزی که در آسمان به نشان «پیمان» شناخته است و آن پیمان در آن رخ داده است،  
و زمین به این که میراث است نشان یافت، البته اگر که بر زمین فرمان برند و دست رشکبران بگذارد<sup>۱</sup>.

شاعر دیگر گفته است:

روز غدیر در کنار آن دو جشن دیگر برای من عید است و روزی است که در آن مهتران و بزرگان شاد  
شوند.

در آن روز مرتضی علیه السلام امامت را به چنگ آورد و خدای او را گرامی بداشت و ستود<sup>۲</sup>.

فنجکردی گفته است:

غدیر خم را انکار مکن که چون خورشید تابان، بلکه از آن آشکارتر است.  
در آن روز امامت حیدر و کمال و جلال او است و تا قیامت از آن روز از آن یاد شود<sup>۳</sup>.

شاعری دیگر گفته است:

ناصبی ای سخت در روز غدیر با چهره‌ای نه چندان حاکی از دشمنی با من رویاروی شد.  
از من پرسید: امروز چه روزی است؟ به او گفتم: امروز عید امیرمؤمنان علیه السلام است<sup>۴</sup>.

- 
- |    |   |  |
|----|---|--|
| ۱. | يوم الغدير لدى الولاية عيد<br>يوم يوسم في السماء بأنه<br>و الارض بالميراث اضحت وسمة | و لدى النواصب فضله مجحد<br>العهد و فيه ذلك المعهود<br>لو طاع موطود و كف حسود |
| ۲. | يوم الغدير سوى العیدین لی عید<br>نال الامامة فيه المرتضى و له                       | يوم يسر به السادات و الصيد<br>فيه من الله تشریف و تمجید                      |
| ۳. | لاتنكرن غدیر خم انه<br>فيه امامة حیدر و كماله                                       | كالشمس في اشراقها بل اظهر<br>و جلالة حتى القيامة تذكر                        |

بیت‌ها را در سلوة الشیعه نیافتم.

- |    |   |   |
|----|---|---|
| ۴. | و ناصبی شدید النصب قابلنی<br>فقال قل لی ماذا اليوم قلت له | يوم الغدير بوجه غير ذي جذل<br>اليوم عيد أمير المؤمنين على |
|----|---|---|



## فصل ۵

### پینه زن پای افزار

#### تهدید قرشیان به وجود او

در صحیح ترمذی است که در روز حدیبیه زمانی که سهیل بن عمرو به حضور پیامبر خدا ﷺ آمد و از ایشان خواست تا گروهی از پناه‌آوردگان را بازگرداند، پیامبر ﷺ فرمود: «ای جماعت قریش، یا دست برمی‌دارید یا خداوند کسی را که دلش را به ایمان آزموده است به سویتان برمی‌انگیزد که بر پایه دین شما را گردن زند»<sup>۱</sup>.

پرسیدند: ای پیامبر خدا ﷺ، او کیست؟

فرمود: آن که پای افزار را پینه می‌زند<sup>۲</sup>.

در آن لحظه او کفش‌های خود را به علی رضی الله عنه داده بود و وی آن‌ها را پینه می‌کرد<sup>۳</sup>.

خطیب در تاریخ<sup>۴</sup> و سمعانی در فضائل روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «ای جماعت قریش، دست

---

۱. «یا معشر قریش لتنتهوا أو لیبعن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین امتحن الله قلبه بالایمان».

۲. «هو خاصف النعل».

۳. ← ترمذی، السنن، ۶۳۴/۵.

۴. ← تاریخ بغداد، ۱۳۳/۱ و ۱۳۴ و ۴۳۳/۸.

برمدارید تا خداوند مردی را برانگیزد که دل او را به ایمان آزموده است»<sup>۱</sup> - و بقیه حدیث همانند پیشین.

## طرق حدیث

ابن بطله در ابانه حدیث «خاصف النعل» را به هفت طریق روایت کرده است.

یکی از این طرق آن است که ابوسعید خدری روایت کرده و گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «کسانی از شما هستند که بر تأویل قرآن بجنگند آن سان که من بر تنزیل آن جنگیدم»<sup>۲</sup>.

ابوبکر گفت: من، ای پیامبر خدا؟

فرمود: نه.

عمر گفت: من، ای پیامبر خدا؟

فرمود: نه. اما آن که پای افزار پینه می‌کند.

راوی گفته است: سر بلند کردیم و نگریستیم. دیدیم این علی علیه السلام است که کفش پیغمبر ﷺ را پینه می‌کند.<sup>۳</sup>

خطیب حدیث روایت شده خود از خدری در اربعین را به طریق مکاتبه به من رسانده و این حدیث همان چیزی است که به سندهایی برای ما از جابر بن زید از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده است: دوال کفش پیامبر ﷺ گسست. پیامبر ﷺ آن را به علی علیه السلام داد تا تعمیر کند. سپس فرمود: «کسانی از شما هستند که بر تأویل قرآن بجنگند، آن سان که من بر تنزیل آن جنگیدم»<sup>۴</sup>. ابوسعید گفته است: پس من روانه شدم و او را به آنچه پیامبر ﷺ فرموده بود مژده دادم. اما او شادی‌ای بروز نداد، گویی پیشتر آن را شنیده است.<sup>۵</sup>

۱. «لاتنهتوا یا معشر قریش حتی یبعث الله رجلاً امتحن قلبه بالایمان...».

۲. «ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله».

۳. روایت در بخش موجود از الابانة الکبری یافت نشد. برای روایت به نقل از ابوسعید خدری ← ابن حنبل، مسند احمد،

۳۳/۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۲/۴۵۳؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ۳۲۱/۱.

۴. «ان منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تأویله».

۵. نیز ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۷/۱.

## سزاوارترین کسان به حق

احمد در فضائل<sup>۱</sup> و نیز بخاری<sup>۲</sup> و مسلم<sup>۳</sup> در کتاب‌های خود آورده‌اند - و روایت حاضر روایت مسلم از ابوسعید خدری است - که پیامبر ﷺ فرموده است: «دو فرقه‌اند و از میان آن‌ها فرقه‌ای سوم برمی‌خیزد و از این میان آن که به حق سزاوارتر است عهده‌دار کشتن ایشان می‌شود»<sup>۴</sup>. اینک بنگرید که چگونه پیامبر خدا ﷺ علی‌الشیخ را «سزاوارتر به حق» خواند. ابن علویه گفته است:

چون از فضیلت‌ها و افتخارهای او سخن به میان آید به یقین فضیلت‌های او همه را به کرانه رسانده است.

آن‌گاه که احمد ﷺ فرمود: آن که پای‌افزار پینه می‌کند بر تأویل قرآن خواهد جنگید، با طایفه‌ای، آن‌سان که من بر تنزیل آن جنگیدم - و درست در آن هنگام پای‌افزاری در دست آن وصی بود.

آیا پس از این بر راه درست دلالتی دیگر هم نیاز است تا بدین حقیقت راه بسته شود که چه کسی عهده‌دار خلافت خواهد بود و چه کسی را باید یاری رساند؟<sup>۵</sup>

عونی گفته است:

فرمود: من بر سر تنزیل با شما گفتم و سخنی بر زبان آوردم که در آن تحریفی نیست و بر سر تنزیل با شما جنگیدم،

---

۱. روایت را در فضائل الصحابة نیافتیم.

۲. الجامع الصحيح، ۲۵۴۱/۶، تنها با ذکر این نکته که دو فرقه با هم پیکار کنند که یکی بر حق است.

۳. الجامع الصحيح، ۷۴۶/۲، البته با تفاوتی اندک با روایت حاضر.

۴. «فرقتان فیخرج من بینهما فرقة ثالثة یلی قتلهم اولاهم بالحق».

۵. و له إذا ذکر الفخار فضیلة  
بلغت مدى الغایات باستیقان  
إذ قال أحمد ان خاصف نعله  
لمقاتل بتأول القرآن  
قوما کما قاتلت عن تنزیله  
فاذا الوصی بکفه نعلان  
هل بعد ذاک علی الرشاد دلالة  
من قائم بخلافة و معان

و پس از من، همان که پای افزار در دست دارد و آن را پینه می کند بر تأویل با شما خواهد جنگید.  
آن که او را از تأویل کتاب آگاهی است بدین کار سزامند است و در این کار شایسته تر<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

علی عليه السلام آن پینه زن پای افزار است و پیامبر صلی الله علیه و آله بی آن که آهنگ شوخی داشته باشد این را می گوید<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

برای آن که بخواهد پند گیرد در داستان پینه زن پای افزار بیان و عبرتی است، آن گاه که پای افزار را پینه می زد و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او سخن فرمود.

یاران خویش را فرمود و از میان شما کسی خواهد بود - و شما همه دل داده اید که آن کس باشید -  
امامی خواهد بود که پس از من بی آن که ستم کند بر تأویل کتاب بجنگد و نه گمراه شود و نه بترسد.  
ابوبکر گفت: من آن کسم؟ فرمود: نه. ابوحفص (عمر) گفت: من آن کسم تا بر این بیالم؟  
فرمود: نه، نه. آن کس برادر من است و همان که اکنون پای افزار پینه کند. او را بشناسید که وصله بر  
کفش می نهد<sup>۳</sup>.

همو گفته است:

چه کسی پینه زن پای افزار محمد پیامبر صلی الله علیه و آله بود که خدای آمرزنده او را به کار خویش خرسند ساخت؟<sup>۴</sup>

- |    |   |   |
|----|---|---|
| ۱. | و قال انی علی التنزیل قلت لكم<br>و ذاک بعدی علی التأویل حربکم<br>فمن له علم تأویل الکتاب بها  | محاربا ذاک قولاً لأحرفه<br>من فی یدیه قبال النعل یخصفه<br>أولی مکلفه رعياً مکلفه  |
| ۲. | علی خاصف النعل  | یقول غیر مهذار  |
| ۳. | و فی خاصف النعل البیان و عبرة<br>لأصحابه فی مجمع ان منکم<br>اماما علی تأویله غیر جابر<br>فقال ابوبکر انا هو قال لا<br>فقال لهم لا لا و لکنه أخی | لمعتبر إذ قال و النعل یرقع<br>و انفسکم شوقاً الیه تطلع<br>یقاتل بعدی لایضل و یهلع<br>فقال ابوحفص انا هو فاسقع<br>و خاصف نعلی فاعرفوه المرقع |

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۱.

۴. و من خاصف نعل النبی محمد ارضی الاله بفعله الغفارا ←

همچنین گفته است:

آیا همانند کرده تو آن‌گاه که پای‌افزار را پینه می‌کردی هست؟ البته اگر که منکران برتری تو آن را به بازی نگیرند.<sup>۱</sup>

صاحب بن عباد گفته است:

در پینه زدن او بر پای‌افزار، آن‌گاه که پیامبر ﷺ او را بر جایگاهی نشانده که ستارگان رخنه‌کننده به حسرت در آن نگرند.<sup>۲</sup>

ابوهاشم گفته است:

مگر آن روز سخن محمد پیامبر ﷺ را نشنیده‌اید که چون علی علیه السلام نشسته بود و پای‌افزار پینه می‌زد،

فرمود: بر او به امامت سلام دهید که خداوند فرموده است چنین کنید؟ اما نه، گویی نشنیده‌اید. پس ای ریسمان استواری که به او چنگ زده‌ام و جز ریسمان او ریسمانی دیگر نجویم.<sup>۳</sup>

عبدی گفته است:

چون مردمان به نزد او که میان خانه‌های خود بود آمدند و آن امام پاک به پینه زدن پای‌افزار مشغول بود،

→

← همان، ۱۶۵.

۱. هل مثل فعلک عند النعل تخصفها لو لم یکن جاحدوا التفضیل لاهینا

← همان، ۴۱۹.

۲. و فی خصفه النعل لما أحله بحیث تراءتہ النجوم الثواقب

۳. ألم تسمعوا قول النبی محمد غداة علی قاعد یخصف النعلا

فقال علیه بالامامة سلموا فقد أمر الرحمن ان تفعلوا کلا

فیا ایها الحبل المتین الذی به تمسکت لا یغی سوی حبله حبلا



به او گفتند: اگر پیشامدی شود چه کسی برای ما جانشین تو باشد که در رخدادها به او بازگردیم؟  
پیامبر ﷺ فرمود: خلیفه من همان پینه‌زن پای افزار است، آن پیراسته و دانش‌مرد پارسا<sup>۱</sup>.

وراق قمی گفته است:

علی‌الیه السلام همان کسی است که پای افزار پیامبر ﷺ پینه کرد و همو بود که در پیکار به سوی هر  
پرچمی پیش می‌تاخت<sup>۲</sup>.

بشنوی گفته است:

برترین مردمان آن پینه‌زن پای افزار است که پیامبر ﷺ در حضور مردمان به ارجمندی‌اش گواهی  
داد،

و نیز پیامبر ﷺ با فرشتگان به دانش و داوری و شمشیر او گواهی داد. شما هم گواه باشید<sup>۳</sup>.

ابن حجاج گفته است:

من مولایم علی و الا علی است، نه آزاد شده‌ای سیه‌روی.  
پیرو آن پینه‌زن پای افزارم که هرگز اموال یتیمان نخورد<sup>۴</sup>.

- 
- |    |                              |                               |
|----|------------------------------|-------------------------------|
| ۱. | لما اتاه القوم فی حجراته     | و الطهر یخصف نعله و یرقع      |
|    | قالوا له ان کان امراً من لنا | خلف الیه فی الحوادث نرجع      |
|    | قال النبی خلیفتی هو خاصف الذ | نعل الزکی العالم المتورع      |
| ۲. | علی الذی قد کان للنعل خاصفاً | و فی الحرب مقداما الی کل معلم |
| ۳. | خیر البریة خاصف النعل الذی   | شهد النبی بحقه فی المشهد      |
|    | و بعلمه و قضائه و بسیفه      | شهد الرسول مع الملائک فاشهد   |
| ۴. | انا مولای علی ذوالعلاء       | لیس مولای عتیقا و دلاما       |
|    | اتوالی خاصف النعل الذی       | لم یکن یأکل أموال الیتاما     |

## فصل ۶

### اووصی وولی است

#### ضرورت وصیت

روا نیست پیامبر ﷺ بدون وصی درگذشته باشد؛ زیرا خداوند فرموده است: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>.  
دلیل دیگر آن که پیامبر ﷺ خود فرمود: «هرکس بدون وصیت بمیرد به مرگ جاهلیت درگذشته است»<sup>۲</sup>.  
از آن سوی خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۳</sup>.

دلیل دیگر هم آن همه پیامبران با وصیت درگذشتند و خداوند پیامبر خویش را فرمود:  
﴿فَبَهْدِئِهِمْ اقْتَدِهْ﴾<sup>۴</sup>.

---

۱. بقره / ۱۸۰: بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرارسد اگر مالی برجای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان خود به طور پسندیده وصیت کند. این کار حقی است بر پرهیزگاران.

۲. «من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۴/۱.

۳. صف / ۲ و ۳: ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگوئید و انجام ندهید.

۴. انعام / ۹۰: پس به هدایت آنان اقتدا کن.

## وصی پیامبر ﷺ

طبری به سند خود از ابوالطفیل روایت کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام از گردآمدگان شورا پرسید: خدا را بر شما گواه می‌گیرم و می‌پرسم، آیا برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصی‌ای جز من سراغ دارید؟ گفتند: نه.<sup>۱</sup> سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد، از سلمان فارسی روایت کرده که گفته است: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «وصی و خلیفه من و برترین کسی که پس از خودم برجای می‌گذارم و او وعده‌هایم را عملی می‌سازد و بدهی‌هایم را می‌پردازد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»<sup>۲</sup>.

طبری به سند خود از سلمان روایت کرده که گفته است: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای رسول خدا، هیچ پیامبری نبوده مگر این که وصی‌ای داشته است، وصی تو کیست؟ فرمود: «وصی و خلیفه من در خاندانم و برترین کسی که برجای می‌گذارم و بدهی‌هایم را می‌پردازد و وعده‌هایم را عملی می‌سازد علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»<sup>۳</sup>.

مطیر بن خالد از انس و قیس بن ماناه روایت کرده و عباده بن عبدالله از سلمان نقل کرده و در این هر دو سلسله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: ای سلمان، از من در این باره پرسیدی که وصی‌ام از میان اتمم کیست؟ آیا می‌دانی موسی علیه السلام به چه کسی وصیت کرد؟ سلمان گفته است: گفتم: خدا و پیامبرش بهتر دانند.

فرمود: «او به یوشع علیه السلام وصیت کرد؛ زیرا آگاه‌ترین امت او بود. وصی من و آگاه‌ترین کسان امت من پس از من علی بن ابی‌طالب علیه السلام است»<sup>۴</sup>.

نزدیک به این مضمون را احمد نیز در فضائل الصحابه<sup>۵</sup> روایت کرده است.

۱. ابن حیون، شرح الاخبار، ۱/۱۱۷، به نقل از کتاب طبری درباره فضائل امام علی علیه السلام.

۲. «ان وصیی و خلیفتی و خیر من اترک بعدی سینجز موعدی و یقضی دینی علی بن ابی‌طالب». برای متن با تفاوتی اندک ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۶/۲۲۱. نیز ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۶۲ و ۲۶۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱/۹۸؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱/۳۳۵ و ۴۴۵؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱/۱۱۷.

۳. «وصیی و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی مؤدی دینی و منجز عدائی علی بن ابی‌طالب». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱/۱۱۷، به نقل از طبری.

۴. «أوصی الی یوشع لأنه کان اعلم أمته و وصیی و اعلم امتی بعدی علی بن ابی‌طالب». برای مضمون ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱/۳۸۵؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱/۱۲۶؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۲/۴۶۸.

ابورافع گفته است: پیامبر ﷺ در روزی که درگذشت از هوش رفت و من به بوسه زدن بر پاهای او و گریستن پرداختم. چون پیامبر ﷺ به هوش آمد من می‌گفتم: ای پیامبر خدا، من و فرزندانم پس از تو که را خواهیم داشت؟

پیامبر ﷺ سر بلند کرد و فرمود: «پس از من خدا، و وصی من نیز درستکار مؤمنان است»<sup>۱</sup>. زید بن علی از پدر خود روایت کرده که فرموده است: ابوذر به علی علیه السلام برخورد. به آن حضرت گفت: برای تو به ولاء، برادری و وصیت گواهی می‌دهم<sup>۲</sup>. ابوبکر بن مردویه نیز همانند این مضمون را از سلمان، ابوذر و مقداد روایت کرده است. عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که جبرئیل به علی علیه السلام نگریست و گفت: این وصی تو است.

### برترین اوصیا

اعمش از عبایه، از ابن عباس روایت کرده است که در حالی که علی علیه السلام نزد پیامبر ﷺ بود جبرئیل بر پیامبر ﷺ وارد شد و گفت: این علی علیه السلام برترین اوصیا است. پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفریده است و من گرمی‌ترین آن‌ها نزد خداوندم – و البته قصد تفاخری نیست – و خداوند – عزّ و جلّ صد و بیست و چهار هزار وصی آفریده است و علی علیه السلام گرمی‌ترین آن‌ها نزد خداوند است»<sup>۳</sup>. مسعودی<sup>۴</sup> از عمر بن زیاد باهلی، از شریک بن فضیل بن سلمه، از ام‌هانی بنت ابی طالب روایت کرده که گفته است: به پیامبر ﷺ گفتم: ای پیامبر خدا، پسر مادرم مرا آزار می‌دهد – و مقصود او علی علیه السلام بود.

۱. «الله بعدی و وصی صالح المؤمنین علیه السلام». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۹۲/۱.

۲. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۷۰. برای مضمون نیز ← ابن بابویه، الامالی، ۱۰۷.

۳. «خلق الله تعالى مائة الف نبي و أربعة وعشرين الف نبي و انا اكرمهم على الله و لا فخر، و خلق الله عزّ و جلّ مائة الف وصی و اربعة و عشرين الف وصی فعلى اكرمهم على الله». ← ابن بابویه، الامالی، ۳۰۷؛ همو، الخصال، ۶۴۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰. برای مضمون نزدیک به آن ← ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۸۰/۴.

۴. مقصود عبدالرحمن بن عبدالله بن عتبة مسعودی کوفی (د. ۱۶۰ ق.) است، نه ابوالحسن علی بن محمدحسین مسعودی (د. ۳۴۶ ق.) صاحب مروج الذهب.

پیامبر ﷺ فرمود: «علی علیه السلام هیچ مؤمنی را نیاز دارد. ای ام هانی، خداوند او را بر خوی من سرشته است. او در زمین امیر است و در آسمان امیر است. خداوند برای هر پیامبری وصی ای قرار داده است. شیث وصی آدم علیه السلام، یوشع وصی موسی علیه السلام، آصف وصی سلیمان علیه السلام، شمعون وصی عیسی علیه السلام، و علی علیه السلام وصی من است و او برترین همه اوصیا در دنیا و آخرت است و در روز قیامت من صاحب شفاعتم و من فرامی خوانم و او می رساند»<sup>۱</sup>.

### خاتم اوصیا

در حلیه<sup>۲</sup> ابونعیم و ولایه طبری است که پیامبر ﷺ فرمود: «ای انس، امیر مؤمنان، مهتر مسلمانان<sup>۳</sup>، فرمانروای پیشگامان و ناموران و خاتم اوصیا از این در بر تو وارد می شود»<sup>۴</sup>.

انس گفته است: با خود گفتم: خدایا، یکی از انصار باشد.

این را پنهان داشتم تا علی علیه السلام در آمد.

پیامبر ﷺ پرسید: ای انس، کیست؟

گفتم: علی.

شادمان از جای برخاست و او را در آغوش کشید و با صورت خود عرق از چهره او پاک کرد.

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا، با من رفتاری می کنی که پیش از این نکرده ای.

فرمود: «چه چیز مرا از این بازدارد، در حالی که تو از جانب من ادا می کنی، بانگ مرا به ایشان می شنوای و پس از من آنچه را در آن اختلاف کنند بر ایشان روشن می کنی؟»<sup>۵</sup>

۱. «ان علیاً لا یؤذی مؤمناً ان الله طبعه علی خلقی یا ام هانی انه امیر فی الارض و امیر فی السماء ان الله جعل لكل نبی وصیا فشیت وصی آدم، و یوشع وصی موسی، و آصف وصی سلیمان، و شمعون وصی عیسی، و علی وصی و هو خیر الاوصیاء فی الدنیا و الاخرة و انا صاحب الشفاعة یوم القیامة، و انا الداعی و هو المؤدی». ← ابن رستم، المسترشد، ۲۸۲ و ۲۸۳.

۲. ← حلیه الاولیاء ۶۳/۱.

۳. در متن «سید المرسلین» آمده، ولی در منبع اصلی «سید المسلمین» است.

۴. «یا انس یدخل علیک من هذا الباب امیر لمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین و خاتم الوصیین».

۵. «و ما یمنعنی و انت تؤدی عنی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی».

این سخن رسول خدا ﷺ برگرفته از آن کلام الهی است که فرمود: ﴿وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾<sup>۱</sup>. پس پیامبر ﷺ را نصب کرد تا بدین تبیین بپردازد.

پیشتر در مبحث بیعت عشیره حدیث مورد اتفاق وصیت نیز گذشت.

بر پایه حساب نیز بر وصی بودن علی علیه السلام استدلال شده است و آن این که گفته‌اند: عبارت «علی بن ابی طالب» در حساب ابجد معادل «اعز الاوصیاء» است و این هر دو با دویست و هفده برابری کنند.

از سخنان صاحب [بن عباد] است: همتای او که با وی برادری افکند، چون او را فراخواند به دعوت وی پاسخ داد، پیش از همه مردم وی را باور داشت و لبیک گفت، او را یاری رساند و با او همدردی کرد، دین را استوار ساخت و بنای آیین برآورد، شرک را خوار کرد و زبون ساخت، جان فدای او شد و در بستر خفت، از او دفاع و او را پاسداری کرد، دشمن او را مغلوب کرد و به تسلیم کشاند، او را غسل داد و به خاک درپوشاند، بدهی او را پرداخت و ادا کرد و همه آنچه را بدان وصیت کرده بود به انجام رساند. این مرد امیرمؤمنان علیه السلام است و نه هیچ‌کس دیگر.

ابن حماد گفته است:

پیامبر ﷺ وصیت کرد و این وصیت آنان را قانع می‌ساخت، اگر که بر او تهمت نمی‌بستند و بر او روا نمی‌داشتند،

و فرمود: تو چون هارون که در غیاب موسی علیه السلام خلیفه او بر مردمانش بود، خلیفه منی، و فرمود: تو برادر منی، در آن هنگام که میان مردمان کسانی دیگر و همتایانی دیگر نیز بودند. در روز نجرانیان فرمود: با بزرگوارترین و والاتبارترین کسان خود به مباحله ایشان روم. من شهر دانش الهی‌ام و علی علیه السلام دروازه این شهر است، هرکس آهنگ این شهر دارد آهنگ دروازه کند.

فرمود: فردا این پرچم را به مردی خواهم داد که هرگز در جنگ اهل گریز یا ترس نبوده است<sup>۲</sup>.

---

۱. نحل / ۶۴: و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند برای آنان توضیح دهی.

۲. أوصی النبی و فیها مقنع لهم  
و قال انت كهرون الخلیفة من  
و قال انت اخی اذ كان بینهم  
لو لم یكونوا له بالبهت غصبا  
موسی علی قومه بالحق اذ غایا  
اخی و قارب اشباهاً و اضرابا

## اجماع بر وصیت پیامبر ﷺ

بر این حدیث ابن عباس اجماع است که پیامبر ﷺ در هنگام وفات به عباس فرمود: ای عباس، ای عموی پیامبر، وصیت مرا می‌پذیری و وعده‌های من را برمی‌آوری و بدهی‌هایم را می‌پردازی؟

عباس گفت: ای پیامبر خدا، عمویت پیری که‌نسال است و نانخورانی بسیار دارد و تو در دهش و عطا از ابر فراتری و وعده‌هایی بر عهده داری که عمویت توان برآوردن آن‌ها را ندارد.

پس پیامبر ﷺ به علی علیه السلام رو کرد و پرسید: وصیت مرا می‌پذیری و وعده‌های مرا برمی‌آوری و بدهی‌هایم می‌پردازی؟

گفت: آری، ای پیامبر خدا.

فرمود: نزدیک آی.

علی علیه السلام به او نزدیک شد.

پیامبر ﷺ وی را در آغوش گرفت و انگشتر خود از دست درآورد و به او فرمود: این را بگیر و در دست نه.

پیامبر ﷺ همچنین شمشیر و زره خود را خواست. آن را برای پیامبر ﷺ آوردند - و در روایت دیگری است که جبرئیل آن را از آسمان فرود آورد - و پیامبر ﷺ آن را به علی علیه السلام سپرد و فرمود: این را در حالی که خود زنده‌ام در اختیار گیر.

پیامبر ﷺ یابوی خود را با زین و یراق به او سپرد و فرمود: به نام خدا به سرمنزل خویش رهسپار شو.

آن‌گاه پیامبر ﷺ از هوش رفت - و دنباله آن ماجرا<sup>۱</sup>.

→

و قال فی یوم نجران اباھلهم	باکرم الخلق اخوالا و احسابا
انا مدینة علم الله و هو لها	باب فمن رامها فلیقصد البابا
و قال انی ساعطیها غدا رجلا	ماکان فی الحرب فراراً و هیابا

۱. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۸۲/۱ و ۳۸۳؛ مفید، الارشاد، ۱۸۵/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۲۶۵/۱.

## گواهی ابوبکر

ابن عبدربه در عقد<sup>۱</sup> آورده و همه امت نیز از ابورافع و کسانی دیگر روایت کرده‌اند که علی علیه السلام و عباس درباره بُرد، شمشیر و اسب پیامبر صلی الله علیه و آله با یکدیگر نزاع داشتند و داوری نزد ابوبکر بردند. ابوبکر پرسید: ای عباس، تو کجا بودی، آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را که تو نیز یکی از آن‌ها بودی گرد آورد و پرسید: کدام یک از شما با من همراهی می‌کند تا وصی و خلیفه من در میان خاندانم باشد و وعده‌هایم برآورد و بدهی‌هایم بدهد؟

عباس در برابر گفت: چه چیز تو را بر این کرسی نشانده است؟ بر او تقدم جسته‌ای و به زور بر او حکم رانده‌ای!

ابوبکر گفت: ای زادگان عبدالمطلب، آیا آهنگ نیرنگ دارید؟<sup>۲</sup>

## مناظره هشام در حضور هارون

متکلمی به هارون گفت: می‌خواهم به هشام بن حکم اثبات کنم که علی علیه السلام ستمگر بوده است. هارون گفت: اگر چنین کنی تو را چنین و چنان خواهد بود - و فرمود تا کار انجام شود. چون هشام متکلم به حضور آمد متکلم از او پرسید: ای ابومحمد، امت به اجماع روایت کرده‌اند که علی علیه السلام بر سر بُرد و شمشیر و اسب پیامبر صلی الله علیه و آله با عباس نزاع داشت و این نزاع نزد ابوبکر آورد. گفت: آری.

پرسید: کدام یک از آن‌ها به دیگری ستم کرده بود؟ هشام از هارون ترسید و گفت: هیچ‌کدامشان ستم نکرده بودند. گفت: دو طرف در کاری نزاع کنند و هر دو بر حق باشند؟ گفت: آری. آن دو فرشته نزد داود علیه السلام نزاع آوردند، اما هیچ‌کدام ستم نکرده بودند و تنها می‌خواستند او را به حکم درست توجه دهند. بدین سان آن دو تن نزد ابوبکر نزاع آوردند تا او را به ستمی که خود می‌راند توجه دهند.<sup>۳</sup>

---

۱. خبر را در العقد الفرید نیافتم.

۲. نیز ← ابن رستم، المسترشد، ۵۷۷.

۳. ← قزوینی، آثار البلاد، ۴۲۱؛ ابن قتیبه، عیون الاخبار، ۱۶۶/۲؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ۲۵۱/۲.



ابن علویه گفته است:

داماد پیامبر ﷺ و عموی او و گرامی باد آن داماد و نکو باد آن همتای پدر پیامبر در میان برادران! دو مدعی همدست بودند که با یکدیگر نزاعی نداشتند، اما پیش چشم مردم با هم اختلاف ورزیدند. برای آشکار کردن ستم نهان صدیق نزد او نزاع بردند. آنان در مسئله‌ای که با هم نزد فاروق آوردند، از حکم ناآگاه نبودند. بل هدف آن بود که او را به لازمه حکمی که کند بازخواست کنند و آن را نزد مردمان حجت آورند. این سخن حيله آنان بود، چونان که آن دو فرشته نزد داود علیہ السلام رفتند و گفتند: بیم مدار که ما دو مدعی هستیم.<sup>۱</sup>

عقبه بن ابی لهب در شعری خطاب به عایشه گفته است:

ای عایشه، علی علیہ السلام و عتاب کردن او را بدانچه در او نیست واگذار که تو مادر اوئی. او از میان همه خاندان پیامبر ﷺ وصی او است و تو خود بر آنچه رخ داده است گواه بوده‌ای.<sup>۲</sup>

اشعث بن قیس در پاسخ به یکی از نامه‌های امیرمؤمنان علی علیہ السلام گفته است:

۱.	ختن النبی و عمه اکرم به	ختنا و صنو ابیه فی الصنوان
	خصمان مؤتلفان ما لم یحضرا	باسأ و عند الناس یختلفان
	جہرا لباطن بغیہ و لباطن	منہا الی الصدیق یختصمان
	لم یجہلا حکم القضیۃ فی الذی	جاء الی الفاروق یسطحبان
	لکن للزم حجة کانا بها	ذهباً علی الأقوام یتخذان
	قولاً به مکرراً کما دخلاً علی	داود قالاً لاتخف خصمان

شاعر در بیت آخر به آیه ۲۲ سوره ص اشاره کرده است: ﴿إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَرَّغَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَخَظْنَا بِأَلْحَقٍ وَلَا تُشِطُّ وَ أَهْدَيْنَا إِلَى سَوَاءٍ الْصِّرَاطِ﴾؛ وقتی به طور ناگهانی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد. گفتند: مترس. ما دو مدعی هستیم که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن و از حق دور مشو و ما را به راه راست راهبر باش.

۲.	أعایش خلی عن علی و عتبہ	بما لیس فیہ انما انت والدہ
	وصی رسول الله من دون اہلہ	فأنت علی ما کان من ذاک شاہدہ

پیام‌آوری نزد ما آمد، پیام‌آور آن وحی، علی علیه السلام آن مرد پیراسته‌خاندان هاشم،  
وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و داماد او و برترین مردمان جهان<sup>۱</sup>.

کثیر عزه گفته است:

وصی پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و عموزاده او و گشاینده زنجیرها و پرداخت‌کننده بدهی‌ها<sup>۲</sup>.

سید حمیری گفته است:

وصی و عموزاده پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله و نخستین کسی که در پیشگاه خداوند صاحب بلندمرتبه عزت  
نماز گزارد،  
و یاور او در هر سختی، اگر که روز نبرد سخت بنیادبرافکن پیش آید<sup>۳</sup>.

همو گفته است:

تو وصی مصطفایی که دربارها از جانب صاحب عرش بلند آیه‌هایی در قرآن آمده است،  
و تو را با آن احمد صلی الله علیه و آله هدایتگر همان نسبت است که هاون را با موسی علیه السلام بود.  
از جانب خویش تو را دانشی ویژه بخشید و تو در آن دانش امین و مأمون بودی<sup>۴</sup>.

- 
- |                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱. أتانا الرسول رسول الوصی     | علی المذهب من هاشم             |
| وصی النبی و ذوصهره             | و خیر البریة فی العالم         |
| ۲. وصی النبی المصطفی و ابن عمه | و فکاک اغلال و قاضی مغارم      |
| ← دیوان کثیر عزة، ۲۲۵.         |                                |
| ۳. وصی النبی المصطفی و ابن عمه | و أول من صلی لذی العزة العالی  |
| و ناصره فی کل یوم کریمه        | إذا کان یوم ذوهیر و زلزال      |
| ← دیوان السید الحمیری، ۳۳۴.    |                                |
| ۴. انت الوصی وصی المصطفی نزلت  | من ذی العلی فیک من فرقان آیونا |
| و انت من احمد الهادی بمنزلة    | قد کان اثبتها موسی لهارونا     |
| أتاک من عنده علما حباک به      | فکنت فیہ أمینا فیہ مأمونا      |
| ← همان، ۴۱۹.                   |                                |

همچنین گفته است:

این امامی است که مهتر مردمان وصیت خود به او محوّل ساخت.  
تو در همه جا عادلانه همان داوری کردی که پیامبر ﷺ می کرد و در هیچ مسئله ای ستم روا نداشتی.  
تو راستی در داوری و در خلق و خلق همانند پیامبری<sup>۱</sup>.

نیز گفته است:

این وصی من در میان شما و هم خلیفه من است. از او نا آگاه نمانید که کافر شوید<sup>۲</sup>.

هم گفته است:

محمد ﷺ برترین زادگان غالب است و در مرتبه پس از او برترین زادگان ابوطالب.  
این پیامبر است و آن وصی او و تو این مرد آگاه را وامی نهی؟<sup>۳</sup>

حسین بن نصر فهری گفته است:

محمد پیامبر ﷺ و وصی او در هر فضیلتی برادرند.  
دو ماهند که از نسل آنان ستاره ها برخیزد و برخی از آن ستاره ها فروزان باشند و برخی خاموش<sup>۴</sup>.

- 
- |  |   |
|--|---|
| ۱. هذا الامام الذي اليه<br>حكمت حكم النبي عدلا<br>انت شبيه النبي حقا | اسند خير الوري الوصية<br>و لم تجر قط في قضية<br>في الحكم و الخلق و السجية |
| ← همان، ۶۴۹.   |   |
| ۲. هذا وصي فيكم و خليفتي   | لا تجهلوه فترجعوا كفارا   |
| ← همان، ۲۱۶.   |   |
| ۳. محمد خير بني غالب<br>هذا نبي و وصي له                             | و بعده ابن ابی طالب<br>و تعزل العالم في جانب                              |
| ← همان، ۱۲۸.   |   |
| ۴. ان النبي محمداً و وصيه<br>قمران نسلهما النجوم فثاقب               | في كل سابقة هما اخوان<br>منها و خاف خامد اللمعان                          |

جریر بن عبدالله بجلی گفته است:

علی علیه السلام وصی پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت است و خلیفه قائم منتقم ما.  
فضیلت و تقدم و افتخارها و تعلق به خاندان نبوت از آن او است و او تکیه گاه است.<sup>۱</sup>

سروده‌اند:

علی علیه السلام وصی و وزیر مصطفی صلی الله علیه و آله و نخستین کسی است که در پیشگاه خداوند عرش نماز گزارد و  
تقوا پیشه کرد.<sup>۲</sup>

دیگری نیز گفته است:

خداوند مرا به صحبت پیامبر صلی الله علیه و آله خویش مؤید داشت و به ولایت وصی او عزت بخشید.<sup>۳</sup>

### آیه‌های قرآنی حاکی از ولایت

خداوند فرموده است: ﴿هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ﴾<sup>۴</sup>. بر این پایه، هیچ کس را در ولایت بهره‌ای نیست،  
مگر آن که خدا او را ولایت داده باشد، چونان که فرمود: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا  
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۵</sup>، ﴿إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا  
وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾<sup>۶</sup> و

- |                             |                               |
|-----------------------------|-------------------------------|
| ۱. علی وصی له بعده          | خلیفتنا القائم المنتقم        |
| له الفضل و السبق و المکرمات | و بیت النبوة و المدعم         |
| ۲. علی وصی المصطفی و وزیره  | و اول من صلی لذی العرش و اتقی |
| ۳. الله ایدنی بحب نبیه      | و اعزنی بولایتی لوصیه         |

۴. کهف / ۴۴: در آن جا آشکار شد که یاری به خدای حق تعلق دارد.

۵. مائده / ۵۵: ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در  
حال رکوع زکات می‌دهند.

۶. تحریم / ۴: اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید بهتر است. واقعاً دل‌هایتان انحراف پیدا کرده است، و اگر علیه او به

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۱</sup>.

پیامبر ﷺ هم فرمود: «هرکس من مولای او بوده‌ام علی مولای او است»<sup>۲</sup> و در این سخن «مولی» به معنای «اولی» است، بدان گواه که فرمود: ﴿مَاؤِيْكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلِيْكُمُ﴾<sup>۳</sup>.  
لبید هم در شعر خود گفته است:

فغدت كلا الفرجين تحسب انه مولی المخافة خلفها و امامها<sup>۴</sup>

## احادیث ولایت

ابوسعید خدری، عبدالله بن عباس، بریده اسلمی و زید بن ارقم روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس من ولی اویم علی ولی او است»<sup>۵</sup>.

این روایت را احمد در فضائل<sup>۶</sup> و الکافی در شرح<sup>۷</sup> آورده‌اند.

محمد بن اسحاق، اجلح بن عبدالله، عبدالله بن برید، و امام باقر علیهما السلام روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده است: «علی علیهما السلام ولی شما پس از من است»<sup>۸</sup>.

→

یکدیگر کمک کنید در حقیقت خدا خود سرپرست او است و جبرئیل و صالح مؤمنان نیز یاور اویند و گذشته از این فرشتگان نیز پشتیبان او خواهند بود.

۱. احزاب / ۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است.

۲. «من كنت مولاة فعلی مولاة».

۳. حدید / ۱۵: جایگاهتان آتش است و آن سزاوار شما است.

۴. صبحگاه بدان جا آمد. آن دو دره آن‌سان بود که گمان می‌کرد هم این سوی و هم آن سوی سزاوار بیم بردن است.

برای بیت ← دیوان لبید بن ربیعۃ العامری، ۱۷۳. همچنین برای دیدن بیت و شرح آن و استناد به آن به ویژه در

اثبات معنای واژه مولی ← ابن انباری، الزاهر فی معانی کلمات الناس، ۱/۱۲۵؛ ابن بابویه، معانی الاخبار، ۶۸؛ مفید، اقسام

المولی، ۲۸ و پس از آن؛ همو، رسالة فی معنی المولی، ۳۷ و پس از آن؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷۵/۳ و ۱۲۵/۸.

۵. «من كنت ولیه فعلی ولیه».

۶. ← فضائل الصحابة، ۵۶۳/۲.

۷. ← لالکائی، شرح اصول اعتقاد اهل السنة، ۱۴۵۸/۸ و ۱۴۵۹.

۸. «علی ولیکم بعدی». ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۳۳/۵؛ خوارزمی، المناقب، ۲۰۰.

عمران بن حصین، بریده، ابن عباس، جابر انصاری و عمر بن علی روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده است: «علی علیه السلام از من است و من از اویم و او پس از من ولی هر مؤمنی است»<sup>۱</sup>.  
ثعلبی به سند خود از عطاء، از ابن عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «خداوند پروردگار من است و با او مرا امارتی نیست و علی علیه السلام ولی هر کسی است که من ولی او بوده‌ام و او را با من امارتی نیست»<sup>۲</sup>.

گفته‌اند: هر که خداوند او را ولی خوانده باشد به این که به نامش تصریح شود سزاوار است.  
باری، آنچه گذشت این را اقتضا می‌کند که علی علیه السلام «ولی الله» باشد.  
صاحب بن عباد گفته است:

محبت نسبت به وصی واجب است و مقصود امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.  
خداوند همه مردمان را به محبت او مکلف ساخته و او را به عنوان ولی برگزیده است<sup>۳</sup>.

همو گفته است:

در میان شما علی علیه السلام امیرمؤمنان است و از میان هر کهنسال و گرامی مرد ولی شما است.  
علی علیه السلام از همان شاخه‌ای است که محمد ﷺ از آن است و دیگر آدمیزادگان از درختانی دیگر هستند<sup>۴</sup>.

---

۱. «علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی». ← ابن حبان، الصحيح، ۳۷۳/۱۵؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۳۲/۵؛ ترمذی، السنن، ۶۳۲/۵؛ ابن ابی شیبہ، المصنف، ۳۷۳/۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۲۸/۱۸؛ ابویعلی، المسند، ۲۹۳/۱؛ ابن حنبل، مسند احمد، ۴۳۷/۴؛ ابونعیم، حلیۃ الاولیاء، ۲۹۴/۶؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۴۴۹/۱.  
۲. «الله ربی و لا امارۃ لی معه و علی ولی من کنت ولیه و لا امارۃ لی معه». خبر را در الکشف و البیان نیافتیم. اما در منابع دیگر با تفاوت‌هایی اندک دیده می‌شود. از آن جمله ← ابن بابویه، معانی الاخبار، ۶۶؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۳۲؛ کراچکی، کنز الفوائد، ۱۵۴.

۳. ان المحبة للوصی فریضة  
اعنی امیرالمؤمنین علیا  
قد کلف الله البریة کلها  
و اختاره للمؤمنین ولیا

← دیوان صاحب بن عباد، ۳۰۱.

۴. علی ولی المؤمنین لدیکم  
و مولاکم من بین کهل و معظم

فضل بن عباس گفته است:

پس از محمد ﷺ ولی امر علی علیه السلام بود و در همه صحنه‌ها نیز همراهش بود.  
وصی راستین پیامبر خدا ﷺ و داماد او و نخستین کسی بود که نماز گزارد و کسی بر او نکوهشی نیافت.<sup>۱</sup>

کمیت گفته است:

چه نیکو ولی امری پس از پیامبر خدا ﷺ و چه خوش خاستگاه تقوا و چه نیکو ادب آموزی بود.<sup>۲</sup>

ابوعمر بعلبکی گفته است:

علی علیه السلام همه مردمان را مولی است و در این هیچ شک و تردیدی نیست.  
در این باره سخنی صریح از پیامبر ﷺ رسیده و این سخن به روایتی پیوسته آمده و چون آبی زلال در جوی جاری است.

پس هر که را دیدید این را خوش نمی‌دارد بینی‌اش را به خاک زبونی درمالید.<sup>۳</sup>

→

و من سائر الاشجار اولاد آدم

علی من الغصن الذی منه احمد

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

علی و فی کل المواطن صاحبه

و کان ولی الامر بعد محمد

۱.

و اول من صلی و ما ذم جانبه

وصی رسول الله حقا و صهره

و منتجع التقوی و نعم المؤدب

و نعم ولی الامر بعد نبیه

۲.

لا شک فی هذا و لا مرية

علی مولی لجميع الوری

۳.

متصلا كالماء فی الجریة

بذاک جاء النص عن احمد

فصیروا فی انفه خزیه

فمن رأیتم انفه راغماً

## فصل ۷

### او امیر المؤمنین است

#### گواهی قرآن

گروهی از راویان گفته‌اند اعمش، از عبایه اسدی، از علی، نیز لیث از مجاهد، سدی از ابومالک و ابن ابی لیلی، از داوود بن علی از پدر خود، و همچنین ابن جریح از عطاء و عکرمه و سعید بن جبیر همه از ابن عباس روایت کرده‌اند و افزون بر این، عوام بن حوشب از مجاهد نقل کرده و نیز اعمش، از زید بن وهب از حذیفه نقل کرده و این‌ها همه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که فرموده است: «خداوند آیه‌ای در قرآن نازل نکرده که در آن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد، مگر این که علی امیر و شریف آن است»<sup>۱</sup>. در روایت حذیفه است که «مگر این که لب و لباب آن از آن علی بن ابی طالب عليه السلام بود»<sup>۲</sup>. در روایت‌های دیگر است: «... مگر این که علی عليه السلام سرآمد و امیر آن بود»<sup>۳</sup>.

---

۱. «ما انزل الله تعالى آية فيها ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ الا وعلی امیرها و شریفها». ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۶۴/۱۱؛

کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۴۸ و ۴۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶۴/۱.

۲. «... الا علی رأسها و امیرها». ← ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶۳/۴۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۳/۱ (بدون واژه اخیر).

۳. «... الاکان لعلی بن ابی طالب لبها و لبابها». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶۳/۱.



در روایت یوسف بن موسی قطان و وکیع بن جراح است: «... امیر و شریف آن بود؛ زیرا او نخستین ایمان آورنده بود»<sup>۱</sup>.

در روایت ابراهیم ثقفی<sup>۲</sup>، احمد بن حنبل<sup>۳</sup> و ابن بطه عکبری از عکرمه، از ابن عباس است که فرمود: «... مگر آن که علی سرآمد و شریف و امیر آن بود»<sup>۴</sup>.

در صحیفه الرضا<sup>علیه السلام</sup> است: هیچ جا در قرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نیست، مگر آن که درباره ما است و هیچ جا در تورات «یا ایها الناس» نیست مگر آن که درباره ما است<sup>۵</sup>.

در تفسیر مجاهد است که فرمود: «هرجا در قرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد علی<sup>علیه السلام</sup> را در آن آیه تقدیمی است؛ زیرا او در اسلام آوردن بر آنان پیشی گرفته بود»<sup>۶</sup>.

بدین سان، خداوند در هشتاد و نه جا علی<sup>علیه السلام</sup> را «امیرالمؤمنین» خواند و او مهتر همه مخاطبان تا روز قیامت است.

امام صادق<sup>علیه السلام</sup> فرموده است: آیه‌های ﴿يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾ \* ﴿وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾ \* ﴿وَلَا تَلْسُؤُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ \* وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ<sup>۷</sup> درباره ولایت علی<sup>علیه السلام</sup> نازل شده و پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> نیز فرموده است: «بر علی<sup>علیه السلام</sup> به عنوان

۱. امیرها و شریفها لانه اول المؤمنین ایمانا». ← همان، ۷۰.

۲. روایت را در الغارات نیافتم.

۳. ← فضائل الصحابة، ۶۵۴/۲.

۴. «... الاعلی رأسها و شریفها و امیرها».

۵. «لیس فی القرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ الا فی حقنا و لا فی التوراة ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ الا فینا». آنچه در صحیفه الرضا<sup>علیه السلام</sup> (۲۳۵) دیده می‌شود این عبارت است: «لیس فی القرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ الا فی التوراة «ایها المساکین».

۶. «ما کان فی القرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ فان علی سابقه ذلك الآية لانه سبقهم الى الاسلام». روایت را در تفسیر مجاهد نیافتم. اما در شواهد التنزیل (۷۱/۱) بخش نخست این متن به نقل از مجاهد آمده است.

۷. بقره / ۴۰ - ۴۳: ای فرزندان اسرائیل، نعمت‌هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به

امیرمؤمنان سلام دهید»<sup>۱</sup>.

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ﴾<sup>۲</sup> فرموده است: این آیه درباره مردی نازل شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود تا بر علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام دهد و چون پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، آن مرد آنچه را بدان فرمان یافته بود وانهاد و بدان وفا نکرد<sup>۳</sup>. عالمان آن طایفه روایت کرده‌اند، چونان که منقری به سند خود از عمران بن بریده اسلمی آورده و یوسف بن کلب مسعودی به سند خود از داوود، از بریده نقل کرده و عباد بن یعقوب اسدی به سند خویش از داوود سبیعی از ابوبریده نقل کرده است، که ابوبکر بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درآمد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: برو و بر علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام ده.

گفت: ای پیامبر خدا، در حالی که خود زنده‌ای؟

فرمود: در حالی که خود زنده‌ام.

سپس عمر به حضور پیامبر آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او نیز چنین فرمود.

در روایت سبیعی است که عمر پرسید: امیرالمؤمنین کیست؟

فرمود: علی بن ابی‌طالب.

پرسید: آیا این به فرمان خدا و فرمان پیامبر است؟

فرمود: آری<sup>۴</sup>.

ابراهیم ثقفی از عبدالله بن بجله کنانی از ذریح محاربی، از ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که بریده در سفر شام بود و زمانی بازگشت که مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. پس در انجمن

→

پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید و بدانچه نازل کرده‌ام که مؤید همان چیزی است که با شما است ایمان آرید و نخستین منکران آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید و تنها از من پروا کنید و حق را به باطل درنیامیزید و حقیقت را با آن که خود می‌دانید کتمان نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و بارکوع‌کنندگان رکوع کنید.

۱. «سلموا علی علی بامرة المومنین». تخریج در ادامه می‌آید.

۲. قیامت / ۱۵: هرچند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد.

۳. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی نیز بحار الانوار (۳۳۳/۳۷ و ۳۳۴) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۴. ← شریف رضی، خصائص الانمة صلی الله علیه و آله، ۶۷؛ سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۱۵۷، ۳۳۸ و ۴۱۷؛ ابن‌رستم، المسترشد،

ابوبکر بر او وارد شد و پرسید: ای ابوبکر، آیا از یاد برده‌ای که سلام دادن ما بر علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان از سوی خدا و پیامبر او واجب شده است؟

گفت: ای بریده، تو حضور نداشته‌ای و ما حاضر بوده‌ایم و خداوند کارها را به دنبال هم می‌آورد و خداوند آن نیست که برای این خاندان نبوت و سلطنت را در کنار هم آورد.<sup>۱</sup>

ثقفی و سری بن عبدالله به سند خود نقل کرده‌اند که عمران بن حصین و ابوبریده به ابوبکر گفتند: تو خود در آن روز در میان کسانی بودی که بر علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام دادند. آیا آن روز را به خاطر می‌آوری یا از یاد برده‌ای؟  
گفت: به خاطر می‌آورم.

بریده گفت: پس آیا کسی از مسلمانان را روا است به زور بر امیرمؤمنان حکم راند؟  
عمران گفت: نبوت و امامت در خاندانی واحد گرد نمی‌آیند.

بریده گفت: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾<sup>۲</sup>. خداوند برای آن خاندان نبوت و سلطنت را در کنار هم آورده بود. راوی گفته است: عمر خشمگین شد و تا زنده بود خشم را در چهره او می‌دیدیم.

پس بریده اسلمی بیت‌هایی چند بر زبان راند:

پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی را که خود الگوی مردمان بودند فرمود تا بر او درآیند و سلام دهند،

سلام دادن کسی که می‌داند و یقین دارد که وصی همان امام قائم است.<sup>۳</sup>

### پیامبر صلی الله علیه و آله او را امیرالمؤمنین خواند

اعمش از عبایه اسدی از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که به ام سلمه فرمود: «بشنو و گواه باش. این علی امیرمؤمنان و سرور مسلمانان است»<sup>۴</sup>.

۱. ← الاصول الستة عشر، ۹۱.

۲. نساء / ۵۴: بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

۳. امر النبی معاشراً هم اسوة  
و لازم ان یدخلوا فیسلموا  
تسلیم من هو عالم مستیقن  
ان الوصی هو الامام القائم

۴. «اسمعی و اشهدی هذا علی امیرالمؤمنین و سید المسلمین». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۶۶/۱؛ مفید، الارشاد، ۴۷/۱؛

بشیر غفاری، قاسم بن جندب و ابوالطفیل از انس بن مالک روایت کرده‌اند که در خبری گفته است: برای پیامبر ﷺ آب وضو آوردم. فرمود: «ای انس، همین دم امیرمؤمنان، سرور مسلمانان، رهبر پیشگامان نامور و خاتم اوصیا از این در بر تو وارد می‌شود»<sup>۱</sup>.

انس گفته است: پس از این سخن، علی علیه السلام از آن در وارد شد<sup>۲</sup>.

ابن عباس گفته است: علی علیه السلام به پیامبر ﷺ گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا.

پیامبر ﷺ فرمود: و بر تو درود و رحمت و برکات خداوند، ای امیرمؤمنان.

گفت: ای پیامبر خدا، تو خود زنده‌ای و مرا امیرمؤمنان می‌نامی؟

فرمود: آری، جبرئیل از جانب خداوند تو را چنین نامیده است، در حالی که هنوز خود زنده‌ام.

ای علی، دیروز بر ما گذشتی و من با جبرئیل به گفت‌وگو بودم. اما بر ما سلام نکردی. جبرئیل گفت:

امیرالمؤمنین را چه شده است که بر ما سلام نکرد. خدای را سوگند اگر بر ما سلام می‌کرد شادمان می‌شدیم و او را پاسخ می‌گفتم<sup>۳</sup>.

## او در آسمان امیرالمؤمنین است

جماعتی از ایشان که ابن‌مخلد از آن جمله است از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: بر پیامبر خدا ﷺ درآمدم و دیدم خفته است و سر بر زانوی دحیه کلبی دارد. بر او سلام کردم. دحیه در پاسخ گفت: و بر شما سلام، ای امیرمؤمنان، ای دلاور مسلمانان، ای پیشوای پیشگامان نامور و ای قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان.

افزود: و امام پرهیزگاران.

سپس به من گفت: بیا و سر پیامبر خود را بر دامن گیر که تو بدین کار سزاوارتری.

→

طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۹/۱.

۱. «یا انس یدخل علیک من هذا الباب الساعة امیرالمؤمنین و سید المسلمین، و قائد الغر المحجلین، و خاتم الوصیین».

۲. برای متن پیشین و روایت ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۳/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۸۶/۴۲؛ دیلمی، الفردوس، ۳۶۴/۵.

۳. «نعم انما سماک جبرئیل من عند الله و انا حی یا علی مررت بنا امس و انا و جبرئیل فی حدیث فلم تسلم علینا فقال ما بال امیرالمؤمنین لم یسلم علینا اما و الله لو سلم لسررنا و لرددنا علیه». ← قمی، مائة متقیة، ۵۲.

چون به پیامبر ﷺ نزدیک شدم و سر او بر دامن نهادم دحیه را ندیدم. پیامبر ﷺ چشمان خود گشود. داستان را با او گفتم و فرمود: او دحیه نبود. جبرئیل بود که نزد تو آمده بود تا تو را از این بیگاهاند که خداوند تعالی تو را چنین نامیده است.<sup>۱</sup> حارث بن خزرج، پرچمدار انصار گفته است: پیامبر ﷺ به علی فرمود: «کسی جز آن که کافر باشد بر تو تقدم نجوید، و آسمانیان تو را امیرالمؤمنین نامند»<sup>۲</sup>. خطیب منبج گفته است:

چه کسی است که فرشتگان آسمان بر سلام دادن به او به فرمانروایی مؤمنان گرد آمدند؟ و در آن جمع جبرئیل آشکارا بر او سلام داد - و این فضیلت به رغم ناخرسندی همه بدخواهان است.<sup>۳</sup>

### این لقب ویژه او است

هم مسلمانان ما این را مجاز نمی‌دانند که لقب «امیرالمؤمنین» جز برای علی علیه السلام در مورد دیگر امامان علیه السلام به کار رود. مردی به امام صادق علیه السلام گفت: ای امیرمؤمنان. امام صادق علیه السلام فرمود: «خموش! هیچ‌کس این نام را خوش ندارد مگر آن که به بلای ابوجهل مبتلا شود»<sup>۴</sup>.

### سبب نامیده شدن به این لقب

ابان بن صلت از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «نامیده شدن امیرمؤمنان بدین نام از آن روی است

۱. ← ابن حیون، شرح الاخبار، ۲۰/۱.

۲. «لا یتقدمک الا کافر و ان اهل السموات یسمونک امیرالمؤمنین». ← قمی، مائة منقبة، ۵۳، با اندکی تفاوت.

۳. و من بالامرة اجتمعت علیه ملائكة السماء مسلمینا

و سلم فيه جبرئیل علیه علانية برغم الساخطینا

۴. «مه، فانه لا یرضی بهذه التسمية احد الا ابتلی ببلاء ابی جهل». برای متن را با جزئیات بیشتر ← عیاشی، تفسیر العیاشی،

که بر خوان دانش اویند. دانشی مردان از خوان علم او بهره گیرند و از سرچشمه او برخوردار شوند<sup>۱</sup>.  
مسلمانی در این باره از پیامبر ﷺ پرسید و او فرمود: «او آنان را از خوان دانش خود بهره‌مند می‌سازد. دیگران از دانش او برمی‌گیرند و او از دانش هیچ‌کس بر نمی‌گیرد»<sup>۲</sup>.  
پیشتر در مبحث ولادت امیرمؤمنان علیه السلام به این معنا پرداخته‌ایم.  
ابن عباس گفته است: از آن روی او را امیرمؤمنان نام نهادند که نخستین مسلمان بود.

### از چه زمانی امیرالمؤمنین خوانده شد؟

در امالی ابن‌سهل احمد قطان و کافی<sup>۳</sup> کلینی به سند هر دو از جابر روایت شده که گفته است: امام باقر علیه السلام به من فرمود: اگر مردم می‌دانستند امیرمؤمنان از چه زمانی بدین نام خوانده شده است ولایت او را انکار نمی‌کردند.

پرسیدم: خدایت رحمت کناد! از کی بدین نام خوانده شده است؟  
فرمود: از آن هنگام که فرموده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾<sup>۴</sup> و آن هنگام پرسید: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾<sup>۵</sup>؛ مگر نه آن است که من خدایتان هستم و محمد صلی الله علیه و آله رسول من است و علی علیه السلام امیرمؤمنان است؟  
سید حمیری گفته است:

پدر و مادرم به فدایت ای امیرمؤمنان،

پدر و مادرم و همه طایفه‌ام به فدایت،

و همه خاندان و دارایی و دختران و پسرانم،

---

۱. «سمی امیرالمؤمنین انما هو من ميرة العلم و ذلك ان العلماء من علمه امتاروا و من میرته استعملوا». ← ابن بابویه، علل الشرائع، ۱/۱۶۰؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۴۵۱.

۲. «انه یمیرهم العلم یمتار منه و لا یمتار من احد». کلینی در الکافی (۴/۱۱۱) این سخن را از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است.

۳. ← ۴۱۲/۱.

۴. اعراف / ۱۷۲: و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خود گواه ساخت.

۵. اعراف / ۱۷۲: آیا پروردگار شما نیست؟

و جانم فدای تو ای پیشوای پرهیزگاران،  
و ای امین خدا و وارث دانش نخستان،  
و وصی احمد مصطفی ﷺ که برترین فرستادگان است،  
و عهده‌دار حوض و آن که بدعتگذاران را از آن می‌راند<sup>۱</sup>.

یکی دیگر گفته است:

خداوند ولای او بر مردمان واجب ساخت و در قرآن به آن برانگیخت و تشویق کرد،  
و خداوند همه دانش‌ها را، چه آن که بر دیگر مردمان آشکار ساخت و چه آن که از آنان پوشانده بود، به  
او آموخت،

و او امیرمؤمنان نام گرفت و این گرامیداشتی از پروردگار ما برای امام عادل پسندیده ما است<sup>۲</sup>.

دیگری گفته است:

برای هرکس که من پیامبر او باشم این امام است. بی آن که دل ناخرسند دارید او را به امیری خویش بپسندید.  
این امیرمؤمنان است. همه بر او به سلطنت سلام دهید<sup>۳</sup>.

---

۱.	بابی انت و اُمی	یا امیرالمؤمنینا
	بابی انت و اُمی	و برهطی اجمعینا
	و باهلی و بمالی	و بناتی و البنینا
	و فدتک النفس منی	یا امام المتقینا
	و امین الله و الوا	رث علم الاولینا
	و وصی المصطفی اح	مد خیر المرسلینا
	و ولی الحوض و الذا	ئد عنه المحدثینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۶.

۲.	فرض الاله علی الانام ولائه	و علیه فی القرآن حث و حرضا
	و الله علمه العلوم باسرها	مما ابان لخلقه أو اغمضا
	سمى امیرالمؤمنین کرامه	من ربنا لاماننا العدل الرضا
۳.	هذا الامام لمن ظلمت نبیه	فارضوا امیرکم بلا رزبان
	هذا امیرالمؤمنین فسلموا	طراً علیه بامرة السلطان

## امیر نیکان

خطیب در سه جا از تاریخ بغداد از این یاد کرده است که پیامبر خدا ﷺ در جریان حدیبیه در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود با صدای بلند فرمود: «این پیشوای نیکان و قاتل کافران است. آن که او را یاری دهد پیروز است، آن که او را واگذارد وا گذاشته است»<sup>۱</sup>.

## او فرمانده است

احمد در مسند الانصار<sup>۲</sup>، ابویوسف فسوی در معرفة والتاریخ<sup>۳</sup> و الکافی، ابوالقاسم الکانی<sup>۴</sup> در شرح از بریده و براء نقل کرده اند که گفته اند: پیامبر خدا ﷺ دو گروه به یمن اعزام کرد. بر یکی علی بن ابی طالب علیه السلام و بر دیگری خالد بن ولید را گماشت و فرمود: «هرگاه با هم گرد آیید علی فرمانده مردمان است و هرگاه از هم جدا شوید هر کدام فرمانده سپاه خویش است»<sup>۵</sup>. بدین سان می بینیم پیامبر ﷺ او را بر دیگران فرمانروا می سازد، اما او را به فرمان کسی دیگر در نمی آورد.

سید حمیری گفته است:

علی علیه السلام امامی است که پیامبر ﷺ در حضور مردمان از او اعلام رضایت فرموده و او را امیر خوانده است. در زندگی یار ویژه او بود و او را داماد خود کرد و به همنشینی برگزید<sup>۶</sup>.

## او وزیر است

ابوبکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام از مقاتل از عطاء نقل کرده که درباره آیه

---

۱. «هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله». ← تاریخ بغداد ۳۷۷/۲ و ۲۱۸/۴.

۲. «مسند الانصار» بخشی از مسند احمد است. برای خبر ← مسند احمد، ۳۵۶/۵.

۳. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتیم.

۴. مقصود ابوالقاسم لالکائی صاحب شرح اصول اعتقاد اهل السنه است. خبر را در این کتاب نیافتیم.

۵. «اذا التقيتم فعلی علی الناس و اذا افترقتما فكل واحد علی جنده».

۶. علی امام رضی النبی  
بمحضرهم قد دعاه امیراً  
و کان الخیص به فی الحیة  
فصاهره و اجتباه عشیراً

← دیوان السید الحمیری، ۲۲۴.



﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ﴾<sup>۱</sup> گفته است: در تورات چنین آمده بود: ای موسی، من تو را برگزیده‌ام و وزیری نیز برگزیده‌ام که برادر تنی تو است - و مقصود هارون بود - آن سان که برای محمد آلیا را برگزیده‌ام و او برادر، وزیر، وصی و خلیفه وی پس از او است. خوشا بر شما دو برادر و خجسته بر آن دو برادر. الیا پدر دو نواده یعنی حسن و حسین است و محسن نیز سومین فرزند او است، آن سان که به برادرت هارون شبیر، شبیر و مشبری دادم.

عونی گفته است:

همنام الیا پورملکان است که در تورات موسی عَلَيْهِ السَّلَام به بزرگی شناخته شود.<sup>۲</sup>

در منقبة المطهرین و ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که هر دو اثر از ابونعیم اصفهانی است و همچنین در خصائص العلویة نطنزی از شعبه بن حکم، از ابن عباس روایت شده که گفته است: در روزگاری که در مکه بودیم، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست من و دست علی عَلَيْهِ السَّلَام را گرفت و ما را به فراز ثبیر برد. با ما چهار رکعت نماز گزارد و سپس دست خود به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا، موسی بن عمران از تو مسئلت کرد و من محمد پیامبر تو از تو مسئلت کنم که سینه‌ام برایم گشاده داری و کارم آسان سازی و گره از زبانم برگشایی تا سخن مرا فهم کنند» ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ و برایم از خاندانم وزیری قرار ده، علی بن ابی طالب را ﴿أَخِي﴾ \* أَشْدُّ بِهٖ أَزْرًی \* وَأَشْرِكُهُ فِی أَمْرِی<sup>۳</sup>.

ابن عباس گفته است: شنیدم که سروشی می‌گفت: ای احمد، آنچه خواسته‌ای داده شده‌ای.<sup>۴</sup>

در روایت دیگری با همین مضمون به جای علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام، علی آمده است.<sup>۵</sup>

در تفسیرهای قطان، وکیع بن جراح و عطاء خراسانی آمده و احمد نیز در فضائل<sup>۶</sup> روایت کرده که ابن عباس گفته است: از اسماء بنت عمیس شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می‌گوید:

۱. بقره / ۵۳ و ۸۷: موسی را کتاب دادیم.

۲. سَمِی الْیَا ابْنَ مَلْکَانَ الذِّی یَعْرِفُ فِی تَوْرَاتِ مُوسَى بِالْکَبْرِ

۳. «اللَّهُمَّ اِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَکَ وَاَنَا مُحَمَّدٌ نَبِیْکَ اَسْأَلُکَ اَنْ تَشْرَحَ لِی صَدْرِی وَتَسِّرَ لِی اَمْرِی وَتَحْلِلَ عَقْدَةَ مِنْ لِسَانِی لِیَفْقَهُمْ قَوْلِی ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي﴾ عَلَی بْنِ ابِی طَالِبٍ ﴿أَخِي﴾ \* أَشْدُّ بِهٖ أَزْرًی \* وَأَشْرِكُهُ فِی أَمْرِی».

در این روایت آیه‌های ۲۹ تا ۳۱ سوره طه اقتباس شده است.

۴. برای متن پیشین و داستان ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۶/۱: کوفی، تفسیر فرائد الکوفی، ۲۴۸.

۵. ← حمیری، قرب الاسناد، ۲۷: کوفی، مناقب امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ۳۰۳/۱، ۳۴۸ و ۳۵۲.

۶. ← فضائل الصحابة، ۶۷۸/۲، البته با روایتی تا اندازه‌ای متفاوت با کتاب حاضر.

«خداوندا، آن سان که موسی بن عمران گفته بود من می‌گویم: خداوندا، برایم از خاندانم وزیری قرار ده که داماد و وابسته من باشد»<sup>۱</sup>.

### معنای «وزیر»

سمعانی در فضائل الصحابه به سند خود از مطر، از انس روایت کرده که پیامبر ﷺ فرموده است: «دوست و وزیر و خلیفه من در میان خاندانم و برترین کسی که پس از خود برجای می‌گذارم که وعده‌ام را برآورد و بدهی‌ام را بپردازد علی بن ابی طالب (علیه السلام) است»<sup>۲</sup>.

در امالی ابوالصلت اهوازی به سند از انس روایت شده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «برادر، وزیر، وصی و خلیفه من در خاندانم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است»<sup>۳</sup>.

در خبری دیگر است که فرمود: «تو پس از من امام و امیری، تو پس از من، پیشوا و وزیری، تو در میان امت من بی‌نظیری»<sup>۴</sup>.

واژه «وزیر» از ماده «وزر» و آن به معنای پناهگاه است و کوه بزرگ را چنان نامند. هم از «اوزار» است که به معنای توشه و سلاح است، از آن روی که خزانه‌های مملکت را به او سپارند. نیز از «وزر» به معنای گناه است؛ چرا که وزیر بار سنگین سلطنت را بر دوش می‌کشد. سرانجام از «ازر» به معنای پشت است و بدان معنا که پشت کسی را محکم کند.

ابن حجاج گفته است:

من غلام محمد ﷺ و علی (علیه السلام) و آن دو امام شبر و شبیرم.

من غلام وزیر احمد یعنی همان کسی هستم که ملک خویش را به او سپرد که برترین وزیر بود<sup>۵</sup>.

---

۱. اللهم انی اقول کما قال موسی بن عمران: اللهم اجعل لی وزیراً من اهلی یكون لی صهراً و ختناً.

۲. «ان خلیلی و وزیری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی من ینجز موعدی و یقضی دینی علی بن ابی طالب». ←

کوفی، مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ۳۸۷/۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۸۹/۱.

۳. «ان اخی و وزیری و وصیی و خلیفتی فی اهلی علی بن ابی طالب».

۴. «انت الامام بعدی و الامیر و انت صاحب بعدی و الوزير و ما لک فی امتی من نظیر».

۵. انا مولی محمد و علی و الامامین شبر و شبیر

انا مولی وزیر احمد یا من قد حباه ملکه بخیر وزیر

سید حمیری گفته است:

او برای وی برادر و رازدار بود، آن گاه که وحی می شد.  
او برای آن احمد هدایتگر صلی الله علیه و آله وزیر بود، آن سان که هارون موسی علیه السلام را وزیر بود.<sup>۱</sup>

استاد ابوالعباس ضبی گفته است:

علی علیه السلام آن پاک پرآوازه را عظمتی است که از کوه ثبیر افزون است.  
همتای محمد پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی او در روز غدیر است.<sup>۲</sup>

شاعری دیگر گفته است:

چه کسی داماد محمد صلی الله علیه و آله و وزیر او و پدر فرزندان آن پیامبر برگزیده بود؟<sup>۳</sup>

دیگری گفته است:

وزیر و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و شمشیر مرگ بر گردن ستمگران.<sup>۴</sup>

## او امین است

امام باقر علیه السلام درباره آیه ﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾<sup>۵</sup> فرموده: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است.<sup>۶</sup>

- 
- |   |  |
|---|--|
| ۱. وکان له اخا و امین غیب<br>وکان لأحمد الهادی وزیراً   | علی الوحی المنزل حین یوحی<br>کما هارون کان وزیر موسی |
| ← دیوان السید الحمیری، ۶۳.                              |  |
| ۲. لعلی المطهر الشهیر<br>صنو النبی محمد                 | مجد اناف علی ثبیر<br>و وصیه یوم الغدیر               |
| ۳. من کان صاهره و وزیره                                 | و ابا بنیه محمدا مختار                               |
| ۴. وزیر النبی و ذوصهره                                  | و سیف المنیة فی الظالمینا                            |
| ۵. انعام / ۸۲: آنان را است ایمنی و ایشان راه یافتگانند. |  |
| ۶. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۳۴.                      |  |

سید حمیری گفته است:

وصی محمد ﷺ و امین غیب، چه نیکومرد امامت و وصیت<sup>۱</sup>.

همو گفته است:

به خداوند و نعمت‌های او گواهی می‌دهم، و هرکس به میزان راستی خود مزد گیرد  
که علی بن ابی طالب علیه السلام امین خدا بر خلق او بود<sup>۲</sup>.

دعبل گفته است:

او را هارون خود و امین خود در میان طایفه خویش کرد و او بی‌درنگ، بدهی‌هایش پرداخت<sup>۳</sup>.

محمد بن علی علوی گفته است:

او امین الله و همان دروازه‌ای است که در روز رستاخیز هرکس بدان درنیامده باشد تباه است.  
از او می‌توان به سوی شهر دانش که پیامبر ﷺ او را دروازه آن خواند، راه گشود<sup>۴</sup>.

جریر بن عبدالله بجلی گفته است:

امین و برهان خداوند و نور و ریسمان استوار مردمان<sup>۵</sup>.

- 
- |  |                              |
|--|------------------------------|
| ۱. وصی محمد و امین غیب                     | و نعم اخو الامامة و الوصية   |
| ← دیوان السید الحمیری، ۴۷۲.                |                              |
| ۲. اشهد بالله و آلائه                      | و المرء مأجور علی صدقه       |
| ان علی بن ابی طالب                         | كان أمين الله فی خلقه        |
| ← همان، ۲۹۵.                               |                              |
| ۳. صیره هارونه فی قومه امینه               | فقد قضی دیونه و لم یکن بماطل |
| بیت را در شعر دعبل بن علی الخزاعی نیافتیم. |                              |
| ۴. ذاک امین الله و الباب الذی              | یهلک يوم البعث من لم یدخل    |
| منه الی مدینة العلم التی                   | قال الرسول بابها الهادی علی  |
| ۵. امین الاله و برهانه                     | و نور البریة و المعتمصم      |

شاعری دیگر گفته است:

هرکس به امین خدا چنگ نزده باشد از نمازهای پنج‌گانه سود نبرد<sup>۱</sup>.

دیگری گفته است:

خداوند ایشان را امان‌بندگان خود در این سرای قرار داد و جز به ایشان امان نتوان جست<sup>۲</sup>.

---

فلیس بالصواب الخمس ینتفع

فیها و لیس سواهم بامان

من لم یکن بامین الله معتصما

و الله صیرهم امان عباده

۱.

۲.